

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ن

کتابخانه

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

شماره ثبت:

۴۲۳۵۵

تاریخ ثبت:

علامه شیخ عبدالحسین امینی

# الفکر

جلد یک

ترجمہ

محمد تقی واحدی

ویرایش جدید

زیر نظر

جمعہ داری اموال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۵۸۷۷

ش-اموال:

۵۵۸۷۷

دکتر علی رضا میرزا محمد

انتشارات بنیاد بعثت

سرشناسه: امینی، عبدالحسین، ۱۳۸۱، ۱۳۴۹  
عنوان قراردادی: {الغدیر کتاب و السنه والادب. فارسی}  
عنوان و پدیدآور: الغدیر/ عبدالحسین امینی؛ ترجمه محمدتقی واحدی زیر نظر علیرضا میرزامحمد.  
وضعیت ویراست: {ویراست ۲}  
مشخصات نشر: تهران، بنیادبعثت، مرکز چاپ و نشر ۱۳۸۶  
مشخصات ظاهری: ۱۱ ج  
شابک: (دوره): 964-309-366-2 "ج.۱": 964-309-737-4  
یادداشت: هر جلد مترجم جلد خود را دارد که مترجم جلد اول محمدتقی واحدی می‌باشد.  
عنوان روی جلد: ترجمه الغدیر.  
موضوع: علی بن ابی طالب (ع) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت -- ۴۰ ق -- اثبات خلافت  
موضوع: غدیرخیم  
شناسه افزوده: واحدی، محمدتقی، مترجم  
شناسه افزوده: میرزا محمد، علیرضا، ۱۳۲۵ - ویراستار  
شناسه افزوده: بنیادبعثت، مرکز چاپ و نشر  
رده بندی کنگره: ۴۰۴۱ غ ۸ الف/۵۴/۲۲۳ BP  
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲  
شماره کتابخانه ملی: ۱۹۶۷۲ - ۸۴ م



مرکز چاپ و نشر بنیادبعثت

نام کتاب: الغدیر جلد اول

مؤلف: علامه فقیه آیت الله شیخ عبدالحسین امینی

مترجم: محمدتقی واحدی

ویرایش جدید: دکتر علیرضا میرزامحمد

چاپ اول ۱۳۸۶، چاپ دوم: ۱۳۸۷

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی

مرکز پخش: تهران، خیابان سمیه، پلاک ۱۰۹ بنیادبعثت

تلفن ۸۸۱۲۲۳۷۴ ص. پ ۱۳۶۱ - ۱۵۸۱۵

www.bonyadbesat.ir

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک جلد اول ۴ - ۳۳۷ - ۳۰۹ - ۹۶۴ ISBN:964-309-737-4

شابک دوره یازده جلدی ۲ - ۳۶۶ - ۳۰۹ - ۹۶۴ ISBN:964-309-366-2(11vol.set)

## فهرست مطالب

۱۱	پیشگفتار ویراستار
۱۱	ارمغان غدیر
۱۷	میراث جاودان
۲۰	طغرای ولایت
۲۲	آشنایی با شیوه کار
۲۶	ذکر چند نکته
۲۸	سپاسگزاری و قدردانی
۳۱	در ستایش الغدیر
۳۱	تقدیرنامه‌های اندیشمندان
۴۲	تقدیرنامه‌های سخنوران
۴۷	کتابشناسی ویرایش
۵۶	مقدمه مؤلف
۵۹	تاریخ صحیح
۶۵	اهمیت غدیر خم در تاریخ
۷۳	واقعه غدیر خم

۷۹	..... عنایت به حدیث غدیر
۸۵	..... راویان حدیث غدیر از صحابه
۱۵۷	..... راویان حدیث غدیر از تابعین
۱۷۵	..... طبقات راویان حدیث غدیر از علما
۱۷۵	..... - قرن دوم
۱۸۸	..... - قرن سوم
۲۱۵	..... - قرن چهارم
۲۲۷	..... - قرن پنجم
۲۳۶	..... - قرن ششم
۲۴۴	..... - قرن هفتم
۲۵۲	..... - قرن هشتم
۲۵۹	..... - قرن نهم
۲۶۶	..... - قرن دهم
۲۷۲	..... - قرن یازدهم
۲۷۷	..... - قرن دوازدهم
۲۸۳	..... - قرن سیزدهم
۲۸۷	..... - قرن چهاردهم
۲۹۵	..... نویسندگان آثار مکتوب در حدیث غدیر
۳۰۲	..... تکمله
۳۰۵	..... مناشده و احتجاج به حدیث غدیر
۳۰۶	..... ۱- مناشده امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در روز شوری
۳۱۲	..... ۲- مناشده امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در عهد عثمان بن عفان
۳۱۶	..... ۳- مناشده امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در روز رجب
۳۴۰	..... گواهان مشهور مناشده امیر مؤمنان به حدیث غدیر در روز رجب

۳۴۲	..... نکته قابل توجه
۳۴۳	..... ۴- مناشده امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> با طلحه در روز جمل
۳۴۵	..... ۵- حدیث رکبان در کوفه
۳۵۰	..... گواهان بنام حدیث غدیر در روز رکبان طبق روایات پیشین
۳۵۰	..... نفرین شدگانی که حدیث غدیر را پنهان داشتند
۳۵۱	..... بررسی پیرامون حدیث گرفتار آمدن به نفرین
۳۵۵	..... ۶- مناشده امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در روز صفین
۳۵۸	..... ۷- احتجاج حضرت فاطمه صدیقه، دخت رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>
۳۵۹	..... ۸- احتجاج امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small>
۳۶۰	..... ۹- مناشده امام حسین <small>علیه السلام</small> به حدیث غدیر
۳۶۱	..... ۱۰- احتجاج عبدالله بن جعفر بر معاویه بعد از شهادت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۳۶۴	..... ۱۱- احتجاج برد بر عمرو عاص به حدیث غدیر
۳۶۴	..... ۱۲- احتجاج عمرو عاص بر معاویه به حدیث غدیر
۳۶۵	..... ۱۳- احتجاج عمار بن یاسر بر عمرو عاص در روز صفین
۳۶۶	..... ۱۴- احتجاج اصبع بن نباته به حدیث غدیر در مجلس معاویه
۳۶۷	..... ۱۵- مناشده جوانی با ابوهریره به حدیث غدیر در مسجد کوفه
۳۶۸	..... ۱۶- مناشده مردی با زید بن ارقم به حدیث غدیر
۳۶۹	..... ۱۷- مناشده مردی عراقی با جابر انصاری به حدیث غدیر
۳۷۲	..... ۱۸- احتجاج قیس بن سعد بر معاویه به حدیث غدیر
۳۷۳	..... ۱۹- احتجاج دارمیه حجونی بر معاویه
۳۷۴	..... ۲۰- احتجاج عمرو اودی بر دشمنان امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۳۷۵	..... ۲۱- احتجاج عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی
۳۷۶	..... ۲۲- احتجاج مأمون، خلیفه عباسی بر فقیهان به حدیث غدیر
۳۷۹	..... سخن مسعودی

۳۸۱	.....	غدير در قرآن كريم
۴۰۲	.....	سخن پايانی
۴۰۵	.....	كمال دين به ولايت
۴۱۷	.....	عذاب واقع
۴۲۷	.....	تأملی در حديث غدير
۴۲۸	.....	وجه اول از اشکالات ابن تيميه
۴۲۹	.....	جواب اشکال
۴۴۰	.....	وجه دوم از اشکالات ابن تيميه
۴۴۰	.....	جواب اشکال
۴۴۴	.....	وجه سوم از اشکالات ابن تيميه
۴۴۴	.....	جواب اشکال
۴۴۵	.....	وجه چهارم از اشکالات ابن تيميه
۴۴۵	.....	جواب اشکال
۴۵۱	.....	وجه پنجم از اشکالات ابن تيميه
۴۵۲	.....	جواب اشکال
۴۵۳	.....	وجه ششم از اشکالات ابن تيميه
۴۵۴	.....	جواب اشکال
۴۵۵	.....	وجه هفتم از اشکالات ابن تيميه
۴۵۵	.....	جواب اشکال
۴۵۹	.....	عيد غدير در اسلام
۴۶۴	.....	داستان تهنيت
۴۸۷	.....	بازتاب شگفتی های روزگار در زندگانی
۴۹۱	.....	تاجگذاری در روز غدير
۴۹۷	.....	گفتاری پيرامون سند حديث غدير



۵۲۵	..... داوری دربارهٔ سند حدیث غدیر
۵۳۹	..... رأی همگانی دربارهٔ ابن حزم اندلسی
۵۴۷	..... نمونه‌هایی از آراء ابن حزم
۵۶۵	..... مفاد حدیث غدیر
۵۷۳	..... مفعل به معنای افعل
۵۸۰	..... سخن رازی در مفاد حدیث غدیر
۵۸۶	..... شبههٔ رازی و نظر دانشمندان
۵۹۰	..... سخن دیگر رازی
۵۹۴	..... در پاسخ به سخن رازی
۵۹۷	..... مفعل به معنای فعیل
۵۹۸	..... نظری در معانی مولی
۶۰۵	..... معانی مورد نظر از حدیث غدیر
۶۱۱	..... قراین معین متصل و منفصل
۶۳۵	..... احادیثی در تفسیر معانی مولی و ولایت
۶۴۳	..... سخنانی پیرامون مفاد حدیث غدیر
۶۵۷	..... توضیح بیشتر در مفاد حدیث غدیر
۶۵۹	..... عبادات روز غدیر
۶۶۰	..... حدیث روزهٔ روز غدیر
۶۶۱	..... رجال سند حدیث



## پیشگفتار ویراستار

ارمغان غدیر

لحظه‌ها با شتابی حیرت‌انگیز، اما سرشار از فروغ حقیقت و صفای عصمت و جوهر تکلیف درگذرند و زندگی تجلیگاه این راز و رمزهای نهفته در دل لحظه‌هاست که چونان باران بهاری نهال وجود آدمی را طراوت می‌بخشد و افقی روشن از حیات معقول را فراروی خرد و فطرت پدیدار می‌سازد.

انسان چون در وجود می‌آید، حرکت خود را خواه ناخواه در بستر تاریخ آغاز می‌کند و به پیش می‌راند، اما مهم این است که راه‌دان باشد و بداند که این حرکت بر چه اصلی استوار است و چگونه شکل می‌پذیرد و چه هدفی را دنبال می‌کند و به کجا می‌انجامد. اگر این حرکت مبتنی بر شناخت و تکلیف و آمیخته با عشق و امید و استقامت باشد، حماسه‌آفرین خواهد بود و حماسه در دفاع از حق است که تشخص می‌یابد. پس کرامت انسان و ماندگاری تاریخ و شکوه حماسه را باید در پناه حق جستجو کرد و تبلور معنویت را انتظار داشت، و گرنه با پایمال شدن حق، طبیعت تاریخ رو به کدورت می‌گذارد و انسان در تیه حیرت سرگردان می‌ماند و حماسه رنگ می‌بازد و معنویت حیات از دست می‌رود.

حضور این حق در اوج خود تداعی‌کنندهٔ ولایت رهگشا و بیدارگر و رهایی‌بخش

امیرمؤمنان علی علیه السلام است که با صبغه‌ای الهی و پشتوانه‌ای غیبی در مرزبانی از اسلام محمدی شکل می‌گیرد و پایداری توحید را نوید می‌دهد و بزرگ نعمت هدایت را برای بشریت به ارمغان می‌آورد و پویایی و بیداری و فداکاری و جهاد پیگیر اهل قبله را در احیای حق و امامت باطل رقم می‌زند و راه رستگاری را فراروی حق‌باوران دین‌یاور هموار می‌کند و مکتب تاریخساز و عدالت‌گستر تشیع را جاودانگی می‌بخشد.

این ولایت باشکوه نشاط‌انگیز که جز محور اساسی فلسفه سیاسی اسلام نامی بر آن نمی‌توان نهاد، ثمره شگرف حماسه مقدس غدیر است که آفتاب لقا از افق دین دمید و حجاب‌های ظلمانی را پاک درید و تاریخ را آبرو داد و زندگی را معنا بخشید و فروغش تا زوایای اندیشه‌ها و اعماق جانها راه یافت. برای همین است که وقتی به غدیر می‌اندیشی، احساس می‌کنی بر ساحل اقیانوسی از کرامت و ایثار ایستاده‌ای.

آن روز که غدیر در تاریخ گل کرد و پیامبر اکرم با آیه تبلیغ مأموریت یافت که سبزترین پیام عرشی را به جهانیان ابلاغ فرماید، ولایت پا گرفت. آنگاه نسیم رحمت وزید، ایمان از نو شکوفا شد، باغسار رسالت به بار نشست، دین به کمال مطلوب رسید و جمال حقیقی اسلام جلوه‌گر آمد.

با گل کردن غدیر، ولایت به نام علی رقم خورد، حق وصایت بر همگان آشکار گشت، حیات معقول دوام و قوام یافت، خط‌مشی تکامل انسان و جامعه سامان پذیرفت و این افتخار بزرگ و جاودان به امر خدا و به دست نبی نصیب آن غدیری مرد نامتناهی شد که نگین کعبه، اسوه تقوا، شاهد صادق، سفینه نجات، فروغ هستی، گوهر مراد، صدیق اکبر، فاروق امت، قطب ارشاد، قرآن ناطق، ساقی کوثر و امام مبین بود و علم آدم، مناجات موسی، زهد یحیی، عبادت عیسی و ورع یونس را یکجا در او می‌توانستی دید. غدیر با علی گل کرد و منشور امامت شرف صدور یافت و به حدیث ولایت زیور گرفت و براستی مگر کسی جز علی شایسته احراز چنین مقامی شامخ تواند بود؟ آن ستوده یزدان که مرد میدان عقیده و جهاد بود و دروازه عشق و ایثار را فراروی نسلها گشود، آن کعبه مقصود که آزادگی را در بندگی خدا می‌دید و جز به حق و عدالت

نمی‌اندیشید و آن چشم و چراغ آفرینش که فکر و اندیشه بشر هنوز هم از درک ارزشهای وجودی شگفت‌انگیز وی ناتوان است. افسوس که این میراث گرانبهای هستی، با یک جهان فضیلت در عین ظهور بسان شب قدر همچنان ناشناخته مانده است.

حدیث ولایت از مشهورترین، مستندترین و موثق‌ترین احادیث در اثبات منصب والای و صایت امام علی بن ابیطالب است که علمای فریقین بر آن اتفاق نظر دارند. این حدیث شریف در متون روایی به اشکال گوناگون روایت شده است. گاهی کوتاه است و گاه بلند، گاه از فرط شهرت، زیانزد خاص و عام است و گاه غریب و نامأنوس، اما با حکمتی تمام و نیز برخی را روایان بسیارند و برخی را اندک. هر چه هست، صورت‌هایی از یک معناست و جلوه‌هایی از یک حقیقت که از حساس‌ترین فراز تاریخ اسلام پرده برمی‌دارد و بر مقام والای ولایت صحه می‌گذارد.

این ولایت، جاودانه‌ترین ندای آسمانی وحی بود و رهگشایترین پیام نورانی قرآن که راه بروز و ظهور عدالت را هموار کرد، حقیقت ایمان را شاداب‌تر از همیشه آشکار ساخت، ارزنده‌ترین نعمت ماندگار الهی را برای جهانیان به ارمغان آورد، فلسفه عقیدت و جهاد را تحقق عینی بخشید، بازار عشق و معرفت را رواج داد، حکمت عبودیت را تبیین کرد، تبلور معنویت را در متن زندگی رقم زد، چراغ کرامت و ایثار را برافروخت و در مجموع، معیاری برای سنجش ارزشها آمد.

به هر حال، این حدیث شریف به طرق گوناگون روایت شده و در جوامع روایی و مصادر تاریخی و متون تفسیری عامه و خاصه مذکور افتاده است.<sup>۱</sup> تعدد و تنوع روایات در این خصوص به حدی است که نه تنها حقانیت ولایت مطلقه امیرمؤمنان را تأیید و تثبیت می‌کند، بلکه راه هرگونه تردید و ابهام و انکار را بر خرده‌گیران کژاندیش و غرض‌ورز فرو می‌بندد.

این روایات جلوه‌هایی زیبا و روح‌انگیز و پرمعنا از حدیث ولایت است که چون

۱. برای آگاهی از این منابع رجوع شود به: مقاله «حدیث الولاية بسبعین روایة»، از نگارنده، *آفاق الحضارة الإسلامية*، سال نهم، شماره ۱۸ (مهر ۱۳۸۵)، ص ۲۱۲ - ۲۱۹.

نسیم آسا بر ساحل غدیر وزیدن گرفته و کمال دین را رقم زده است، به حدیث غدیر نیز شهرت دارد. رسول خدا در این روایات از امیر مؤمنان علی علیه السلام با القابی چون «مولی»، «ولی» و «امام» یاد فرموده و حق ولایتش را بر همگان مسلم و واجب دانسته است. همو ولایت علی را ولایت خود می‌داند و ولایت خود را ولایت خدا می‌خواند<sup>۱</sup> که پیداست:

بود جمع در وی شروط امامت به نص صریح کلام الهی<sup>۲</sup>

بر این اساس است که پیامبر اکرم دوست و دشمن علی را دوست و دشمن خود می‌شمرد و از دوست و دشمن خود نیز به عنوان دوست و دشمن خدای تعالی نام می‌برد.<sup>۳</sup> دوستان علی را به رحمت ایزدی امیدوار می‌گرداند و دشمنانش را از خشم الهی می‌ترساند.<sup>۴</sup> به پیروان راستین علی صادقانه مهر می‌ورزد و از دشمنانش سخت بیزار می‌جوید.<sup>۵</sup> علی را بزرگ رهبر فرزانه امت می‌نامد که در پرتو رهنمودهای حکیمانه‌اش راه درآمدن به فردوس برین هموار می‌گردد، آنگاه از امت می‌خواهد که بدو عشق ورزند، از او پیروی کنند، او را گرامی دارند، دعوتش را پاسخ گویند و گوش به فرمان او باشند.<sup>۶</sup>

معانی بکر، نکات دقیق و مفاهیم بلندی که در این روایات نهفته است، حکایت از آن دارد که امر ولایت در حوزه تفکر دینی از مهم‌ترین مسائل کارساز و ژرف‌ترین مباحث رهگشاست، چه نه تنها کمال دین را در پی دارد و سبب می‌شود که توحید و رسالت بدان قوت گیرد، بلکه ساختار دین و انتظام امور مسلمانان بدون آن انسجام و قوام و دوام نپذیرد. حدیث ارزنده و پرمحتوای «إِنَّ الْأِمَامَةَ زَمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۷</sup> از امام رضا علیه السلام در واقع روشنگر حقیقت جوهری غدیر است که از آن به «ولایت» و «امامت» تعبیر می‌شود. پس می‌توان گفت که امامت اساس اسلام

۱. کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال: ۶۱۱/۱۱.

۲. این بیت از فیاض لاهیجی است. در ساحل غدیر ۳۴.

۳. ینابیع المودة: ۱۰۷/۲. ۴. فضائل الخمسة من الصحاح الستة: ۴۱۴/۱.

۵. همان: ۲۴۶/۲. ۶. رک: فراید السمطين: ۷۸/۱.

۷. الکافی: ۲۰۰/۱.

است و نعمت هدایت بدان تمام؛ نور مطلق است و صراط مستقیم حق؛ جزو اصول دین است و مؤمنان را عزت آفرین؛ عدالت گستر است و تعهد آور و در نهایت، اصل هر خیر و نیکی است که بی توجهی بدان، توحید و خداشناسی را تهدید می کند.

با تجلی نور ولایت، فلسفه سیاسی اسلام شکل گرفت و روح غدیر در گذر زمان، انسان و حیات معقول انسانی را تحت تأثیری شگرف قرار داد و معنویتی پویا و دلنشین را برای امت مسلمان به ارمغان آورد که با حکومت امام علی آغاز شد، اما دیری نباید که عدالت وی را برتافتند و دنیا را بر آخرت برگزیدند و معنویات را نادیده انگاشتند و کار بدانجا کشید که سرانجام، در پنجه اسارت حاکمان ستمگر گرفتار آمدند. آخر، این همه تأکید بر ولایت به خاطر آن بود که خوی و منش فرعون و کسروی و قیصری جایگزین هدایت قرآنی و تعالیم اسلامی و اخلاق نبوی نشود و سلطنت موروثی اموی و عباسی به جای حکومت عدل علوی بر سر مسلمانان سایه نیفکند.

اگر مسئله ولایت مهم و حیاتی نبود، هرگز خدای تعالی در آیه تبلیغ آن را پشوانه رسالت پیمبر نمی خواند و در آیه اکمال از آن با تعبیر کمال دین و نعمت هدایت آفرین یاد نمی کرد. هرچند صورت ظاهری ماجرای غدیر یک امر تاریخی است که در مکان و زمان و شرایط خاص به وقوع پیوسته است، اما محتوای جهانشمول آن که اصل ولایت و رهبری باشد، حقیقتی است جاودانه و پایدار و سنتی است الهی و تغییرناپذیر که بسی فراتر از ظرف زمان و مکان است، چه در پرتو فروغ ولایت، هدایت معنا پیدا می کند، راه رستگاری فراروی انسان هموار می شود، حیات بشری جلوه ای ملکوتی می یابد، جامعه برین شکل می گیرد، ارزشها بارور می گردد و وحدتی فراگیر بر حیات سیاسی-اجتماعی اهل قبله حاکم می آید.

به هر تقدیر، اگر آفتاب ولایت نمی تابید، نه تاریخ را قدر و منزلتی بود، نه حماسه را مفهوم و معنایی، نه اندیشه را رنگ و بویی، نه سیاست را جاه و جلالی و نه آدمی را آبروی و وجاهتی. بی نور ولایت انسان در ظلمت ضلالت زمینگیر و بیچاره می شد، فلسفه سیاسی از تکیه گاهی استوار بی بهره می ماند، خردورزی و فضیلت پروری رواج

نمی‌یافت، حماسه خاصیت مرزبانی از حق و راستی را پاک از دست می‌داد و تاریخ دیگر نمی‌توانست بستر مناسبی برای جنبش‌های حق‌طلبانه بر ضد هرگونه تبعیض و ستم بوده باشد. اصولاً تا نظام حکومتی اسلام بر مبنای ولایت شکل نگیرد و در پرتو امام‌شناسی از پویایی و تحرک سازنده برخوردار نیاید، آرزوی هدایت و عدالت و سعادت کردن خیال خام در سر پروردن است. در یک کلام می‌توان گفت ولایت زیربنای فلسفه سیاسی اسلام است که تبلیغ دین، نشر توحید، اجرای احکام، اقامه حدود، اصلاح امور و تأمین حقوق بشر در پرتو رهنمودهای حکیمانانه امام مبینی چون علی بن ابی طالب علیه السلام امکان‌پذیر تواند بود، منتها به حکم «أنا الهادی و أنا المهتدی»<sup>۱</sup> نخست خود به نور هدایت الهی از حقایق امور و اسرار و رموز جهان هستی آگاهی می‌یابد و سپس در پرتو این نور، به هدایت خلق برمی‌خیزد. پس امام یا ولی با برخورداری از مقام عصمت، واسطه فیض میان خالق و مخلوق است و با افاضات وی می‌توان به مدینه فاضله‌ای که فارابی طرح آن را درافکند، امید بست.

به هر حال، کمال مسلمانی و قوام دین مبین تنها در گرو گردن نهادن به ولایت امام عدلی چون علی و فرزندان برومند و ارجمند اوست و نماز و زکات و روزه و جهاد و دیگر احکام عملی اسلام همه در پرتو چنین ولایتی معنا می‌یابد، چه ولایت برخاسته از غدیر به خونی می‌ماند که در شریان اسلام جاری است و اسلام بی‌غدیر جز قلب از حرکت بازایستاده‌ای بیش نیست و اهمیت جوهری غدیر در همین اصل پویای سعادت آفرین نهفته است که در طول تاریخ اسلام همواره مورد توجه عالمان پاکدین و متفکران ولایت‌مدار بوده است، چنانکه ابونصر فارابی (م ۳۳۹) مدینه فاضله خود را برپایه امامت بنا می‌نهد و شیخ طوسی (م ۴۶۰) امامت را مکمل توحید می‌داند و خواجه نصیر طوسی (م ۶۷۳) بر لزوم امام معصوم و حاکم عادل تأکید می‌ورزد و علامه حلی رهبری و

۱. این سخن از امام علی درباره خویش است. بحارالانوار: ۳۳۹/۳۹. مشابه همین کلام نیز از رسول اکرم با این عبارت روایت شده است: *إن تولوا علیاً تجدوه هادياً مهدياً یسلک بکم الطریق المستقیم. حلیة الاولیاء: ۶۴/۱.*



فلسفه سیاسی را در رأس امور دینی قلمداد می‌کند.<sup>۱</sup> همین طرز تفکر تداوم یافت تا نوبت به محققان زبردست و مجاهدان نستوه و مصلحان بزرگی چون میرحامد حسین هندی (م ۱۳۰۶)، شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء (م ۱۳۷۳)، علامه شرف‌الدین عاملی (م ۱۳۷۷) و علامه شیخ عبدالحسین امینی (م ۱۳۹۰) رسید و آنان نیز با بحثها و بررسیهای ژرف و دقیق این آرمان والا را دنبال کردند و آثاری ماندگار پدید آوردند که به نتایج ارزنده و سودمندی چون وحدت اسلامی و تقریب مذاهب و اخوت ایمانی انجامید.

### میراث جاودان

از میان این آثار ماندگار، کتاب شریف الغدیر را در عرصه تاریخ و فرهنگ و تمدن اسلامی جایگاهی بلند و والاست و در حوزه فلسفه سیاسی اسلام قدر و منزلتی شایسته و در خور ستایش و ثناست و گزافه‌گویی نیست اگر ادعا شود که این دفاعنامه جانشینان راستین رسول خدا در نوع خود بی‌نظیر و بی‌همتاست، چه این کتاب عظیم در واقع موسوعه‌ای است متین و جامع در اثبات ولایت کبرای امام علی علیه السلام که بر اساس ژرفنگری علمی همه جانبه در قرآن و حدیث و ادب و تاریخ شکل گرفته و با طرحی بی‌سابقه و شیوه‌ای محققانه به رشته تحریر درآمده است. افزون بر این، الغدیر را ویژگیهای برجسته و نتایج ارزنده‌ای است که آن را از دیگر آثار مشابه ممتاز می‌گرداند و از همین روست که بسیاری از متفکران و صاحب‌نظران مسلمان و حتی مسیحی بدان به دیده احترام نگریسته و در تجلیل و تبجیل از مقام شامخ علمی علامه امینی و محصول فکر و اندیشه پویای وی داد سخن داده و تقاریظی نوشته‌اند که هر خواننده‌ای را به حیرت و آمی می‌دارد. همچنین بسیاری از شاعران عرب‌زبان و پارسی‌گوی در وصف الغدیر اشعاری آبدار سروده‌اند و اندیشه بلند و قلم توانا و پشتکار علمی پدیدآورنده‌اش را نیکو ستوده‌اند.

۱. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به: حماسه غدیر ۵۳ - ۶۲.

به هر حال، این میراث گرانقدر اسلامی با برخورداری از پشتوانه علمی قوی، ابتکار در خور تحسین، خلوص نیت، قدرت ابداع و تلاش بی وقفه به بار نشست و روشنگر راه حقیقت آمد و چونان چشمه ساری زلال تشنگان ولایت را سیراب کرد و شیعه را حیاتی نوین بخشید و وحدت را برای امت به ارمغان آوزد.

علامه امینی، این مصلح بزرگ و مجاهد نستوه در تدوین الغدير تمام توان خود را به کار گرفت و تا وصول به هدف لحظه‌ای از پای ننشست. رنج سفرهای پژوهشی را بر خود هموار ساخت و به کندوکاوی ملال‌آور در صدها کتاب پرداخت و با اندوخته علمی سرشار به مباحث دامنه‌داری در تبیین اهمیت واقعی حیاتی و سرنوشت‌ساز غدیر و دفاع جانانه از حریم ولایت همت گماشت که در پیدایش وحدت اصولی و فراگیر و برقراری همزیستی مسالمت‌آمیز میان پیروان مذاهب اسلامی و بویژه بازشناسی حقایق ناب تشیع سخت مؤثر افتاد. این توفیق بزرگ بی‌تردید مرهون روش علمی خاص وی در پرداختن به فقه تاریخ و نقد سخن و شناخت عناصر زمان بود که توانست با موشکافی و باریک‌بینی و دقت نظری بی‌سابقه به بازشناسی تاریخ پرفراز و نشیب اسلام دست یابد و بالحنی ملایم و خردپسند و رعایت دقت و امانت در نقل، به ابهام زدایی و رفع اتهام از مذهب پویای تشیع همت گمارد و در مقام ردّ شبهات و تحریفات جدال احسن را در پیش گیرد و با برهانی قاطع به نقد و بررسی افکار و آثار ناهنجار پردازد و حق را از باطل جدا سازد و در این طریق توانفرسا و مخاطره‌آمیز، با استناد به منابع معتبر بر ضدّ و نقیض گویی‌های بی‌اساس خطّ بطلان کشد و از کج‌فهمی‌های نویسندگان ناآگاه و غرض‌ورزیهای عالم نمایان بی‌تعهد و حتی ژاژخایی‌های خاورشناسان بی‌انصاف پرده بردارد و در نتیجه، حقایق ارزشمند بسیاری را در حدیث و تفسیر و تاریخ و ادب و فقه و رجال و کلام و دیگر معارف هدایتگر بنمایاند و افقی روشن را در شناخت حقیقت فلسفه سیاسی اسلام فراروی امت مسلمان بگسترده.

آری، وی در اثبات حق و نفی باطل از هیچ کوششی فروگذار نکرد و در آفرینش این اثر گرانقدر بی‌نظیر دمی از تلاش و حرکت باز نایستاد و تا بدانجا پیش رفت که نه تنها

تاریخ ادبیات غدیر را به طرزی بدیع به رشته تحریر درآورد، بلکه با نقد و بررسی دقیق مهم‌ترین آثار مکتوب بر جای مانده از نویسندگان مسلمان در رشته‌های گوناگون، براساس مدارک و منابع فراوان اهل سنت و جماعت، به نوعی بازسازی علمی دست یافت که می‌توان از آن به عنوان معیاری وزین در سنجش کتابهای بسیار و ارزیابی مطالب بیشمار یاد کرد.

این فقیه بزرگ تاریخ با به کار گرفتن چنین روشی تحلیلی و ابتکاری در طریق کشف حقایق گام برداشت، به تفکیک سره از ناسره در تاریخ اسلام همت گماشت، در تنقیح و تهذیب احادیث نبوی از حیث متن و سند موفق آمد، روایات صحیح را از ضعیف و موثق را از موضوع بازشناساند، حدیث شریف غدیر را با استناد به صحاح و مسانید اهل سنت از نو احیا کرد، پاره‌ای از فضایل و مناقب امام علی را از زبان علمای عامه بازگو نمود و در شرح واقعه تاریخی غدیر و تبیین اصل اعتقادی ولایت از کلام وحی مدد جست، چنانکه وقتی به بحث در آیات تبلیغ و اکمال می‌پردازد و در طرح مباحث ولایی به فراهایی از کتاب خدا استناد می‌کند، با ظرافتی تمام برهان و عرفان را در خدمت قرآن به کار می‌گیرد و تفسیری دلپذیر و پرجاذبه و الهام‌بخش از غدیر و ولایت و مولی به دست می‌دهد.

شیوه نگارشی *الغدیر* خود مزیتی دیگر است که نمی‌توان به سادگی از کنار آن گذشت، چه این دایرةالمعارف سرشار از مسائل علمی اسلامی از نثری روان و شیوا، بافتی متین و استوار، ذوقی شاعرانه و لطیف، بیانی حماسی و جذّاب، منطقی رهگشا و روشنگر و ظرافتی دل‌انگیز و زیبا برخوردار است که از تبحر و تضلع نویسنده توانای نادرپرداز آن در زبان و ادب عربی حکایت دارد.

در مجموع، این امتیازات که اندکی است از بسیار، حاصل سالها پژوهش بی‌وقفه فقیهی تاریخنگار و سخندانی حدیث‌شناس است که با ذهنی وقّاد، اندیشه‌ای ژرف، طبعی لطیف، منطقی حکیمانه، قلبی سلیم و طرحی ابتکاری دست به کار تألیف شد و کتاب بی‌بدیل و ماندگار *الغدیر* را پدید آورد و به جامعه بشری عرضه داشت تا مشعلی

فروزان فرا راه انسانهای آزاده حق پژوه و فضیلت خواه در طول تاریخ باشد و ائمت مسلمان نیز از ثمرات مفید و ارزنده آن به نحو مطلوب بهره مند گردد.

از علامه امینی، جز اثر مکتوب خواندنی و ماندنی الغدير، نوزده کتاب و رساله وزین مطبوع و مخطوط دیگر به یادگار مانده است که برخی به موضوعاتی چون زیارت و ولایت و توحید و نیت اختصاص دارد و برخی نیز در تفسیر و فقه و تاریخ و درایه و کتابشناسی است.<sup>۱</sup>

### طغرای ولایت

در اینجا نگارنده سخن را با چکامه‌ای که در وصف الغدير سروده است، به پایان می‌برد و آن را از باب قدرشناسی به ساحت مقدس علامه امینی که خدای تعالی بهترین پاداش را بدو عطا فرماید، تقدیم می‌دارد.

دریای ولایت الغدير است	خضرای ولایت الغدير است
تابشگه نور کردگاری	سینای ولایت الغدير است
جان پرور و دلپسند و زیبا	مرآی ولایت الغدير است
پرسوز و گداز و عالم افروز	آوای ولایت الغدير است
بازار کرامت و صفا را	کالای ولایت الغدير است
بیهوده به هر دری مکوید	مأوای ولایت الغدير است
حساس‌ترین پیام تاریخ	فتوای ولایت الغدير است
در اوج سپهر رستگاری	مهسای ولایت الغدير است
با جذبۀ عشق مرتضایی	نجوای ولایت الغدير است
در بزم فروغمند توحید	سرنای ولایت الغدير است
بر قلۀ قاف حق پرستی	عنقای ولایت الغدير است
هم صحبت بیدلان حق جو	همپای ولایت الغدير است

۱. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به: حماسه غدیر ۳۲۰ - ۳۲۴.

بشرای ولایت الغدیر است  
 حورای ولایت الغدیر است  
 غوغای ولایت الغدیر است  
 مجلای ولایت الغدیر است  
 جوای ولایت الغدیر است  
 صدرای ولایت الغدیر است  
 تانای ولایت الغدیر است  
 سیمای ولایت الغدیر است  
 صهبای ولایت الغدیر است  
 دیبای ولایت الغدیر است  
 گرمای ولایت الغدیر است  
 مینای ولایت الغدیر است  
 دنیای ولایت الغدیر است  
 انشای ولایت الغدیر است  
 دانای ولایت الغدیر است  
 طوبای ولایت الغدیر است  
 شعرای ولایت الغدیر است  
 امضای ولایت الغدیر است  
 طغرای ولایت الغدیر است  
 سقّای ولایت الغدیر است  
 شولای ولایت الغدیر است  
 جاپای ولایت الغدیر است  
 مبنای ولایت الغدیر است  
 فحوای ولایت الغدیر است

رهتوشهٔ پربهای وحدت  
 در باغ بهشت نیکبختی  
 دشمن شکن خدای محور  
 گلگشت معطر امامت  
 گویای رموز حق مداری  
 در مکتب دلگشای حکمت  
 از بی خبری خبر نباشد  
 رؤیایی و دلکش و فریبا  
 در جام جهان نمای عرفان  
 بر قامت کعبهٔ هدایت  
 سرسبزی باغ معرفت از  
 آیینهٔ مهر و داد و ایثار  
 اسرار نمای آفرینش  
 یادآور خاطرات عترت  
 در مدرسهٔ بزرگواری  
 فردوس برین سروری را  
 بر تارک آسمان ایمان  
 در پای خدای نامهٔ نور  
 منشور رسالت نبی را  
 در تیه عطش فزای حیرت  
 بر دوش تعهد و امانت  
 سکنای عطوفت و محبت  
 رویین دژ فیض ایزدی را  
 بشکوه‌ترین بهار جانها

احیایگر مذهب تشیع	عیسای ولایت الغدير است
ناقص خردان و کجروان را	کرناى ولایت الغدير است
سرچشمه خیر و باب رحمت	گلجای ولایت الغدير است
خورشید نشان و گوهر افشان	اجزای ولایت الغدير است
در منطق صائب امینی	معناى ولایت الغدير است
از حامد بسى قرار بشنو	شیدای ولایت الغدير است

### آشنایی با شیوه کار

چند سال پیش قرار شد که ترجمه کتاب شریف و وزین الغدير پس از چاپهای متعدّد به طور جامع و همه جانبه ویرایش شود. ابتدا راقم این سطور به مطالعه و بررسی اجمالی متن ترجمه پرداخت و پس از مراجعات مکرّر به متن اصلی، در مقام مقایسه و تطبیق برآمد و دریافت که ترجمه نه تنها نیاز جدی به ویرایش اساسی و پردامنه دارد و باید با متن اصلی مقابله و سنجیده شود، بلکه لازم است کاستی‌ها و نادرستی‌های نحوی و زبانی آن اصلاح گردد و افزون بر این، رعایت قواعد خط‌نگاری، نشان‌گذاری، سندآوری و صفحه‌آرایی در دستور کار قرار گیرد. بر این اساس، سه ویرایش محتوایی، زبانی و فنی در پیش رو بود که با توجه به ترجمه بیست و دو جلدی کتاب در بیش از هفت هزار صفحه و به قلم نه تن از مترجمان، کاری سترگ و وقت‌گیر و توانفرسا به نظر می‌آمد، بویژه که درک علمی و شیوه نگارش مترجمان در ترجمه با یکدیگر متفاوت بوده است، چنانکه برخی از آنان ترجمه‌ای متین و شیوا و روان ارائه داده‌اند و برخی دیگر ترجمه‌ای نه‌چندان مناسب و مطلوب. به همین جهت، در برخی مجلّات پاره‌ای از عبارات و فقرات آنچنان آشفته و در هم و برهم ترجمه شده است که ویرایش آنها جز با ترجمه مجدّد یا تغییر در ساختار امکان‌پذیر نبود.

در تفاوت شیوه مترجمان همین بس که ترجمه‌ای به خاطر حفظ امانت بیش از حد تحت‌اللفظی شده است و ترجمه‌ای در اثر گرایش به فارسی‌نویسی موجب نامفهوم

آمدن بعضی جمله‌ها گردیده است و کاربرد تعبیرات عامیانه ناخوشایند نیز در ترجمه‌ای دیگر به اعتبار آن خدشه وارد کرده است و بر عکس، تبخّر همراه با دقت نظر برخی از مترجمان حاصل کارشان را ارزشمند جلوه داده است. البته، مخفی نماند که عموماً متن ترجمه‌ها در تمامی مجلدات از جهت صوری هماهنگ و یکدست نبوده و در آرایش صفحات ذوق و سلیقه به کار نرفته است.

در هر حال، نگارنده به لحاظ حجم زیاد غیرمتعارف کتاب و کثرت مترجمان و نیز به منظور تسریع در کار تصمیم گرفت که از همکاری ویراستیاری در ویرایش فنی بهره گیرد تا لااقل به حکم و اصلاح رسم الخط فارسی و رعایت ضوابط نقطه‌گذاری و تنظیم ارجاعات و مواردی از این قبیل اهتمام ورزند. در این باره با چهار تن از دوستان فاضل مذاکره به عمل آمد و همگی اظهار تمایل به همکاری کردند. بیدرتنگ دستورالعملی تهیه و تکثیر شد و در اختیار همکاران قرار گرفت و مرحله‌مقدماتی کار آغاز گردید و پس از مدتی ویرایش صوری بیست مجلد انجام پذیرفت و دو مجلد نیز به جهت مشکل نگارشی دست نخورده باقی ماند.

پس از این مرحله، ویرایش اساسی پر دامنه‌محتوایی و زبانی با تمام دشواری‌ها و پیچیدگی‌هایش در پیش بود که از وظایف راقم این سطور به شمار می‌رفت. بدین منظور، وی کار خود را از مقابله‌متن ترجمه با اصل عربی آن آغاز کرد و همزمان به ویرایش زبانی پرداخت و در اثنای کار با ناهماهنگی در عملکرد همکاران و اعمال سلیقه‌های گوناگون مواجه شد و خود را ملزم دید که به موازات ویرایش محتوایی و زبانی در رفع نقایص و تکمیل نواقص نوظهور همت‌گمارد و با عزمی جزم کار را به گونه‌ای سامان دهد که حتی‌المقدور نثر ترجمه از نظر فنی یکدست و یکنواخت گردد.

البته، هرچند که این کار علمی گسترده‌توان فرسای سالها به طول انجامید و پس از طی مراحل حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی و نمونه‌خوانی به زیور چاپ آراسته شد، اما نگارنده در ویرایش با کاستی‌ها و افزودگی‌ها و کاربرد روشهایی نامطلوب و تعابیری نامأنوس و اشکالات و ابهاماتی روبرو بود که بسیاری از آنها به هنگام مقابله‌ترجمه با

متن اصلی آشکار می‌شد و بسیاری دیگر در متن ترجمه به چشم می‌خورد. بی‌تردید این نقصها و ضعفها از شتابزدگی و سهل‌انگاری بعضی از مترجمان حکایت داشت که با توجه به نثر شیوا و بافت استوار متن عربی، امری دور از انتظار بود. به هر حال، پاره‌ای از اینگونه موارد جهت اطلاع بدین شرح است:

۱- از قلم افتادن ترجمه پاره‌ای از آیات و عبارات که ترجمه آنها افزوده شد. البته، لازم به یادآوری است که برخی از مترجمان اشعار و فقرات خارج از موضوع را ترجمه نکرده‌اند.

۲- ثبت اشعار عربی در متن ترجمه برخی مجلدات که جز در موارد استثنایی اجتناب‌ناپذیر مابقی همه حذف شد.

۳- ضبط اشتباه بسیاری از اعداد و ارقام مربوط به مأخذ و وفیات و آیات که تمامی آنها اصلاح شد.

۴- ترجمه نام بعضی از رجال و کتب، مانند این نمونه‌ها:

- «فرزند آقای مردم» به جای «ابن سید الناس».

- «ابوالفرج سپاهانی» به جای «ابوالفرج اصفهانی».

- «مستدرک بر صحیح مسلم و بخاری» به جای «المستدرک علی الصحیحین».

- «کتابهای مطبوعه» به جای «معجم المطبوعات».

- «کسانی که حدیث غدیر خم را روایت نموده‌اند» به جای «من روی حدیث

غدیر خم».

- «طبقات ادبا از نحوین» به جای «طبقات الادباء النحاة».

اصل این اعلام جایگزین ترجمه آنها شد.

۵- کاربرد واژه‌های بیگانه در ترجمه، مانند «باند»، «فرمول»، «ماسک»، «پلیس» و

«کاندید» که به فارسی برگردانده شد.

۶- نوآوری ابهام‌آمیز، مانند گزینش الفاظ فارسی به جای مصطلحات اسلامی که به

معنی خلل وارد می‌سازد، مانند موارد ذیل که ترجمه از اصل با خط مورب جدا شده



است:

«فراز / آیه»، «گزارش / روایت»، «روشنگری / تفسیر»، «پاسداران گزارش / حافظان روایت»، «نامه خدا / قرآن»، «آیین نامه / سنت»، «هنر گزارش / فن حدیث»، «آیین دانان / فقیهان»، «آموزشهای نهانی / وحی»، «روشنگری آیین / فتوا»، «پرستشگاه / مسجد» و نظایر آنها.

از این واژه‌های نامأنوس صرفنظر شد و اصل مصطلح آنها جایگزین گردید.

۷- استعمال تعبیرات عامیانه در ترجمه که دور از شأن اثر گرانقدر الغدیر است، گرچه در فرهنگهای لغت آمده باشد، مانند «پرت و پلا»، «دوز و کلک»، «گردن کلفت»، «کارچاق‌کن»، «کثافتکاری»، «ماست مالی»، «زیرسیلی در کردن»، «لجن مال کردن»، «سگ‌توله»، «سیاست بی‌پدر و مادر»، «سرهم بندی»، «بی‌سر و ته»، «پادوهای روحانی‌نما»، «زور زدن»، «یواش‌تر»، «ولش کن»، «چرنندیات» و نیز کلمات رکیک و ناخوشایندی که همه آنها به طرز مطلوبی معادل‌یابی و اصلاح شد.

۸- انتساب کتاب به غیر مؤلف آن، مانند نسبت دادن الوافی بالوفیات صفدی به ابن شاکر و شرح المقاصد تفتازانی به شریف جرجانی و الضوء اللامع سخاوی به محیی که تمامی آنها اصلاح پذیرفت.

۹- افزودن توضیحاتی در برخی از صفحات و پانوشتهای ترجمه که جز در موارد معدود، بیشتر آنها غیرضروری به نظر آمد و محذوف افتاد.

۱۰- آوردن جملات بی‌ربط و نامناسب و غیرمتداول در ترجمه که نمونه‌های زیر

اندکی از آنهاست:

- (۱) جای ناخن زدن ندارد.
- (۲) کاسه جنایتش پر شد.
- (۳) آنجا که عالم بلغزد طبل آن نواخته می‌شود.
- (۴) عقل از جانم گریخت.
- (۵) جلو من در دست او بود.

- ۶) چکیده مانند چسبیده نیست.
- ۷) دندان ندامت بر پشت دست خواهد گزید.
- ۸) جام مرگ بر سر کشیدند.
- ۹) زیانش از دشنام و ناسزا عریان بود.
- نظیر این جملات بسیار است که تمامی آنها پس از مقابله با متن اصلی اصلاح گردید.
- ۱۱- ذکر نام و مشخصات بسیاری از منابع تحقیق در متن ترجمه که جز در موارد اجتناب ناپذیر، به طرزی روشمند به پانوشتها انتقال یافت.
- ۱۲- حذف مأخذ پاره‌ای از مطالب و نقل مأخذ مطلبی برای مطلب دیگر در ترجمه که افزوده و اصلاح شد.

- ۱۳- ترجمه اشتباه بسیاری از کلمات و عبارات و ابیات عربی که تصحیح گردید.
- ۱۴- ضبط غیرمنطقی عین جملات عربی و آیات قرآنی در متن ترجمه که به فارسی برگردانده شد، مانند «کأن لم یکن»، «علیهذا»، «سبحان الخالق القادر»، «ان شاء الله»، «معاذ الله» و «بسم الله الرحمن الرحیم».
- ۱۵- وجود اغلاط املائی بیشمار و کاستی‌ها و نقایص بسیار در ثبت الفاظ و اعلام رجال و کتب و قبایل و جماعات و بلاد که اگر مجموعه آنها فراهم آید، فهرستی بلند و طولانی شکل خواهد گرفت. البته، باید اذعان کرد که پاره‌ای از این اغلاط و نقایص از متن عربی به ترجمه راه یافته است. به هر حال، در اصلاح تمامی واژه‌های مغلوط و رفع نقایص کوشش لازم به عمل آمد.

### ذکر چند نکته

- نگارنده در یادکرد کاستی‌ها و نادرستی‌های ترجمه که بسی افزون‌تر از موارد پانزدهگانه مذکور است، به همین مقدار بسنده می‌کند و از نکاتی در این راستا سخن می‌گوید که شاید آگاهی بخش باشد و سودمند افتد.
- الف) نشانی آیات. ترجمه یا اصل قرآنی بسیاری از آیات بیّنات در متن فارسی

الغدیر بدون ذکر نشانی آمده است که نشانی تمامی آنها از المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم یافته و در پانوشتها آورده شد. گفتنی است که این آیات در متن عربی نیز بدون نشانی است.

ب) ترجمه آیات و روایات. اصل عربی آیات و احادیث فراوانی بنا به ضرورت در جای جای متن فارسی بدون ترجمه آمده است که ترجمه دقیق آنها در پانوشتها افزوده شد.

ج) ارجاعات. علامه امینی به جهت پرهیز از تکرار، در بسیاری موارد مطالب را به صفحات الغدیر ارجاع داده است که چون انجام چنین کاری در ترجمه فارسی متعذر و غیر عملی بود، ارجاعات با اعمال اصلاحاتی به متن عربی صورت پذیرفت، چه ارجاعات متن اصلی خالی از اشکال نبوده است.

د) نشانه‌های اختصاری. در ویرایش ترجمه فارسی از نشانه‌های اختصاری معدودی بدین شرح استفاده شده است:

ج: چاپ. / رک: رجوع کنید به. / م: متوفی. / (م): مترجم. / (و): ویراستار. / ه: هجری قمری.

ه) اصلاح و تصحیح. چنانکه قبلاً از نظر گذشت، متن ترجمه فارسی الغدیر را اغلاط بیشماری بوده است که تمامی آنها اصلاح گردید، منتها تصحیح بسیاری از اعلام نیازمند اعمال پژوهش علمی دقیق بوده است.

و) در ستایش الغدیر. این فصل که به طور جداگانه خواهد آمد، در واقع حاوی گزینه‌هایی از چند تقریظ منشور و منظوم بر الغدیر است که تا حدی عظمت کار شگرف و توانفرسای علامه امینی را نشان می‌دهد.

ز) منابع پژوهش. از آنجا که رفع بسیاری از اشکالات و ابهامات متن ترجمه جز از طریق مطالعه و تحقیق و مراجعه به منابع تخصصی امکان‌پذیر نبود، ناگزیر با روی آوردن به امر پژوهش همراه با مراجعات مکرر بی‌وقفه به منابع علمی معتبر راه حل و فصل مستند دشواریها هموار شد و کار به سامان آمد و سرانجام فهرستی از منابع متنوع کارساز و

رهگشا ترتیب یافت که در جای خود از نظر خواهد گذشت.

ناگفته نماند که در معادل یابی لغات و تعبیرات ناخوشایند و واژه‌های مرکب و مواردی از این قبیل که در متن ترجمه به وفور یافت می‌شد، پیوسته از فرهنگ فارسی معین استفاده شده است.

در اینجا باید بدین نکته توجه داشت که منظور از بیان کاستی‌ها و نادرستی‌های موجود در ترجمه فارسی الغدیر، تنها خرده‌گیری به کار مترجمان محترم نیست، بلکه غرض اصلی باز نمودن کار سنگین و طاقت‌فرسای ویرایش ترجمه اثر علمی جامع و وزینی است که بی‌تردید خالی از ایراد و اشکال نمی‌توانست بوده باشد، هرچند که پیدایش بخش قابل توجهی از اشکالات به جهت اهمال در حروفچینی و نمونه‌خوانی و نظارت بر امر چاپ و عدم اهتمام به ویرایش متن اصلی و ترجمه فارسی بوده است.

### سپاسگزاری و قدردانی

انتشار ترجمه کتاب شریف الغدیر با ویرایش جدید، در وهله نخست مرهون توجه مدیر فاضل و ارجمند بنیاد بعثت، جناب حجّة الاسلام آقای علی اسلامی است که با همتی بلند و پشتکاری تحسین‌آمیز به چاپ و نشر این اثر همت گمارده و دشواری‌هایی را در این راه تا حصول نتیجه بر خود هموار کرده است.

ویراستاران گرامی: خانم ربابه صادقی اسکویی، خانم معصومه سالک، آقای ابوالقاسم رادفر و آقای مهدی مدائنی در ویرایش فنی بخش عمده کتاب همکاری صمیمانه داشته‌اند.

حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی کتاب به کوشش دوست ورزیده و کارآزموده، آقای مجید نوروزی انجام پذیرفته است.

تصحیح نمونه‌های چاپی را فرزندم آقای امیرجعفر میرزامحمد برعهده داشته و در کار خویش هیچگاه از مشورت غفلت نورزیده است.

در اینجا لازم می‌داند که مراتب امتنان بی‌شائبه خود را نسبت به همه دوستان و

همکاران بزرگواری که نامشان مذکور افتاد، ابراز دارد و توفیق روزافزونشان را در خدمت به فرهنگ حیات بخش اسلام و تشیع آرزو نماید.

اکنون که نگارنده به فضل الهی و در کمال دقت و تعهد و امانت، مقابله و تصحیح و تنقیح ترجمه الغدیر را به پایان برده و در تحقق آرمان قلبی خویش توفیق یافته است، خدای را سپاس می گوید و امیدوار است که صاحب نظران نکته سنج بر این اثر به چشم عنایت بنگرند و در رفع نقایص از راهنمایی دریغ نوززند.

و عین الرضا عن کلّ عیب کليلة و لکنّ عین السخط تبدی المساویا  
در پایان، فروتنانه از خدای تعالی درخواست می کند که نعمت قدرشناسی از علامه امینی، آن مصلح بزرگ و نامدار و دانشی مرد ولایت مدار را - با مطالعه آثار علمی بهاور و گرانقدرش - به همه حقیقت جویان تاریخ ارزانی فرماید و دری از رحمت فرا روی این کمترین خدمتگزار دوستدار مولا علی بگشاید، بمنه و کرمه.

علی رضا میرزامحمد

مهرشهر کرج - دوشنبه ۱۴ اسفند ماه ۱۳۸۵ هجری شمسی

برابر با ۱۵ صفر ۱۴۲۸ هجری قمری



## در ستایش الغدیر

بر کتاب شریف و گرانقدر الغدیر که آوازه‌اش از دیرباز در اقطار و بلاد گوناگون پیچیده است، تقاریض منثور و منظوم ارزنده‌ای به قلم جمع کثیری از بزرگان علم و معرفت، رجال شعر و ادب و صاحب نظران در تاریخ و فرهنگ اسلام به رشته تحریر درآمده و در کتابها و مجلات و جراید کشورهای اسلامی به چاپ رسیده است که مجموعه آنها را می‌توان در قالب کتابی ارائه کرد. البته، بخش عمده‌ای از این تقریضها در مجلدات الغدیر ثبت شده است که چون در این نوشتار، جای تفصیل بسیار نیست، به نقل گزینه‌هایی از تقاریض چند تن از اندیشمندان و سخنوران نامی بسنده می‌کنیم و سپس به ذکر نام نویسندگان و شاعرانی که درباره کتاب و مؤلف و ارزش کار وی قلم‌فرسایی کرده‌اند، می‌پردازیم.

### تقدیرنامه‌های اندیشمندان

۱- استاد محمد عبدالغنی حسن، محقق و ناقد و ادیب مصری در مقاله‌ای با عنوان «فی ظلال الغدیر» به وصف الغدیر پرداخته و گفته است:

علامه امینی از زلال محبت امام علی و پیروانش آنچنان سیراب گشته است که برای نزدیکی به پیشگاه خاندان بزرگ علوی از هیچ کوششی فروگذار نکرد و با جدیت تمام به

ندای کیش و مذهب خود به وجهی نیکو پاسخ داد. آری، آیین مهر و وفا و دوستی چنین است. از خدا می‌خواهم که الغدير، این آبنگير صاف و زلال را وسیله صفا و يكدلی و برادری اسلامی میان سنی و شیعه قرار دهد تا در سایه سار آن به وحدت کلمه رسند و در قالب بنيانی استوار شکل گیرند و از حیاتی آزاد و شرافتمندانه برخوردار شوند که اسلام بدان نیرو گیرد و به جایگاه رفیع خود در جهان برآید.<sup>۱</sup>

او را نیز چکامه‌ای<sup>۲</sup> در وصف علامه امینی و دفاع جانانه‌اش از عترت رسول خداست که با شجاعتی کم‌نظیر پای به میدان نهاد و دست به قلم برد و با حجّت و برهان و منطق و استدلال به کشف حقیقت پرداخت و دلها را به نور ولایت روشن ساخت.

۲- شیخ محمد سعید دحدوح، روحانی ادیب و نویسنده توانا و امام جمعه و جماعت حلب در توصیف الغدير چنین گوید:

کتاب الغدير اموری را پابرجا و استوار ساخت و به رفع اوهامی پرداخت و حقایقی را ثابت کرد که ما از آنها آگاه نبودیم. همچنین بر نکوهشها و سخنان ناروایی که قرن‌ها دامنگير غدير شده بود، آنچنان خط بطلان کشید که دریافتیم باید با تفکر و تحقیق از چگونگی پیدایش این واقعه تاریخی پرده برداشت و از اصل ماجرا نیک واقف شد. آری، درک و فهم این مطلب برای هر طالب حقیقت ضروری است، اما نه برای دامن زدن به اختلافات یا برملا ساختن کینه‌های دیرینه، بلکه برای اینکه همگان حق را دریابند و شیعیان علی مرتضی را بشناسند و بدانند که این دوستی و مهرورزی به خاندان پیامبر را سبب چیست و سرچشمه این عواطف و احساسات کجاست؟ همچنین پی به عواملی برند که موجب افتراها و تهمت‌های ناروا به شیعه گردیده است. به هر حال، انسان حقیقت‌جو باید نیک بیندیشد و احساسات را کنار بگذارد و از خطاهای گذشته عبرت گیرد.<sup>۳</sup>

۱. الغدير: ۱/ح، ک. [تاریخ نگارش: ۱۳۷۲/۱۹۵۲م]

۲. رک: الغدير: ۸/ح - ط.

۳. الغدير: ۲/ج - د. [تاریخ نگارش: ۱۳۷۲/۱۹۵۲م]



همو را نامه دیگری است که در آن حقایق را بدین شرح بازگو می‌کند:

هنگامی که الغدیر را مطالعه کردم و طعم خوش آن را چشیدم، احساس کردم که این همان نخستین آبیگر زلال شفاف‌تر از باران و خوشبوتر از مشک و خوشگوارتر از شراب بهشتی است. اکنون که برخی از فصول و ابواب و اجزای این کتاب را از نظر گذرانده‌ام، خود را در برابر دریای بیکران سرشار از گهرهای نفیس و خیره‌کننده می‌بینم. آری، در این مجموعه گرانبها آنقدر دلایل کافی و رسا، برهان آشکار، دانش بسیار و دیگر مزایا وجود دارد که از حدّ و حصر بیرون است و در مثل به چشمه خورشید ماند که به گلی خدعه و نیرنگ آن را نتوان نهفت.<sup>۱</sup>

۳- استاد عادل غضبان، نویسنده سرشناس مصری در مجله *الکتاب* چنین می‌گوید:

مؤلف دانشمند کتاب *الغدیر*، به بحث در واقعه غدیر خم از منظر قرآن و سنت و ادب عربی پرداخته و به شرح احوال و آثار غدیره‌سرایان در سده‌های مختلف اهتمام ورزیده و کتاب خود را از بحثهای دامنه‌داری درباره بسیاری از مسایل مربوط به شریعت و تاریخ آکده است که دیدگاه شیعه را روشن و آشکار می‌سازد، دیدگاهی که شناخت صحیح آن بر اهل سنت و جماعت لازم است. برای حصول این مقصود باید به منابع اصیل و معتبر مراجعه کرد، چه در پرتو شناخت صحیح دیدگاههای گوناگون می‌توان شکاف میان مسلمانان را از میان برداشت و راه توانمندی ملل اسلامی را هموار ساخت و وحدت صفوفشان را به ارمغان آورد.<sup>۲</sup>

۴- علامه بزرگوار، شیخ میرزا محمد اردوبادی در مقاله‌ای حسّاس و جامع با عنوان «بین الحقایق و الاوهام» به وصف *الغدیر* پرداخته و ضمن آن گفته است:

هر کس که نخستین بار نام کتاب *الغدیر* را بشنود، گمان خواهد کرد که این اثر تنها به موضوع غدیر خم اختصاص دارد، لیکن با خوض و غور در مطالب جامع و متنوع آن درخواهد یافت که در آن پیرامون بسیاری از دلایل و براهین امامت بحث و بررسی به

۱. *الغدیر*: ۸/ی، یا. [تاریخ نگارش: ۱۳۷۰/۱۹۵۰م]

۲. *الغدیر*: ۳/و. [تاریخ نگارش: ۱۳۷۱/۱۹۵۲م]

عمل آمده و با بیانی منطقی و مستدل به رفع اشکالات و ابهاماتی پرداخته شده است که چونان خار و خاشاک فرا راه رهروان طریق حق قرار داشت. علامه امینی با قلم توانای خود بر سخنان ناروا و نئیات پلید و غرض ورزیهای تفرقه افکنان خط بطلان کشید و با روش علمی مستند به طرد و ردّ آراء ننگین دشمنان شیعه پرداخت و آنچنان آنان را از تهمتها و افتراهای بی اساس مبرا کرد که دیگر مجالی برای منفعت طلبان ماجراجو و ژاژخایان خرافه پرست در دامن زدن به آتش اختلاف و ایجاد شکاف میان ملل اسلامی باقی نماند. افزون بر این، با طرح مباحث عمیق فقهی، کلامی، تفسیری، حدیثی و تاریخی در الغدير بسیاری از مسایل شبهه ناک حلّ و فصل شده و حقایق رهگشای سعادت آفرینی تبیین گردیده است.<sup>۱</sup>

۵- دکتر محمد غلاب، فیلسوف نامور مصری و استاد فلسفه در دانشکده اصول دین دانشگاه الازهر در نامه‌ای به عنوان «برید الیان» کتاب الغدير را ارج نهاده و گفته است: ما یقین داریم که جوانان امروز جهان اسلام از ثمرات خوشگوار کتاب نفیس الغدير بهره خواهند برد، بویژه که بیشتر آثار مکتوب این روزگار، اندک مایه و سبک وزن و بی بهاست و هرگونه جنبش علمی و ادبی جنبه تجاری و مادی به خود گرفته است. کتاب حضرت شما در وقت مناسبی به دستم رسید، زیرا من هم اکنون سرگرم بحث و تحقیق و تألیف در پاره‌ای از موضوعات و مسایل هستم. از این رو، بسیار مایلم که مدارک علمی مستند و مبانی اعتقادی صحیح شیعه اثنا عشری را در اختیار داشته باشم تا در بررسی عقاید این فرقه بزرگ همانند برخی از محققان سرشناس و دیگر نویسندگان تازه کار تندر و دچار خطا و لغزش نشوم.<sup>۲</sup>

۶- دکتر عبدالرحمن کیالی حلبی، شخصیت ممتاز و قهرمان سیاست از خاندان معروف رفاعی در حلب، مقاله‌ای متین در تبیین ارزشهای الغدير و مقام والای ولایت، امام علی علیه السلام به رشته تحریر درآورده که فرازهای ذیل از آن جمله است:  
خوشبختانه می بینم کتاب شما الغدير که به عالم اسلام هدیه کرده‌اید، می تواند فایده

۲. الغدير: ۱/۴ - ب.

۱. الغدير: ۳/ح - ط.

بحث و بررسی و تحقیق را به روش علمی که والاترین وظیفهٔ مردان دین و دانش و مصلحان اجتماعی است، به ما نشان دهد و پرده از روی یک حقیقت تاریخی در خصوص خلافت اسلامی بردارد که مورخان راه انصاف را دربارهٔ آن پش نگرفته‌اند تا به اجماع و اتفاق آن را روایت کنند، بلکه بعضی آن را اثبات و برخی نفی کرده‌اند و از کسانی هم که آن را روایت نموده‌اند، برخی روایت را کامل و بعضی ناقص آورده‌اند. در این میان، گروهی به تحریف آن پرداخته و گروه دیگر از اهتمام بدان سرباز زده‌اند و در مجموع، غافلانه یا جاهلانه و یا مغرضانه از کنار آن گذشته‌اند.

آری، در اثر این سهل‌انگاری و غرض‌ورزی، جهان اسلام از درک حقیقت دور ماند، همان حقیقت تاریخی که اگر صحابه در صدر اول بدان عمل می‌کردند و سفارش رسول امین و بزرگ بنیانگذار اسلام را در کمال امانت و صداقت به کرسی می‌نشانند، این نابسامانی اتفاق نمی‌افتاد و مسلمانان به این بلای خانمانسوز پراکندگی و از هم‌گسیختگی دچار نمی‌شدند، بلکه وحدت اسلامی و اتحاد مسلمانان برای همیشه برقرار می‌گشت و از تعصبات قومی و تمایلات شخصی برکنار می‌ماند و در نتیجه، خلافت پیروزمندانه پا می‌گرفت و در مسیر قدرت و وحدت پیش می‌رفت و پرچم رشد و هدایت بر فراز آن به اهتزاز درمی‌آمد، چنانکه پیامبر اکرم خطّ مشی آن را ترسیم فرمود.

به هر حال، کتاب *الغدیر* که بر مباحثی علمی در باب سنت و ادب و تاریخ و اخلاق اشتمال دارد و با تتبع و بررسی اقوال مختلف به کشف حقایق می‌پردازد، در خور آن است که هر مسلمانی بدقت آن را مطالعه کند و از دانش سرشار آن کامیاب شود و بداند که تاریخنگاران صدر اسلام تا چه اندازه سستی و کوتاهی ورزیده‌اند و حقیقت کدام است؟<sup>۱</sup>

۷- استاد توفیق فکیکی بغدادی، محقق بزرگ و نویسندهٔ توانا و وکیل دعاوی در ستایش *الغدیر* و تجلیل از مقام شامخ مؤلف آن گوید:

۱. *الغدیر*: ۴/د- ۵، و. [تاریخ نگارش: ۱۳۷۳/۱۹۵۳م]

سخن بر گزاف نرانده‌ام اگر بگویم که کتاب الغدير از حيث علم و هنر و تاريخ و تراجم و فرهنگ بی نظير و نایاب است. این اثر بدیع نه تنها به بوستانی روح افزا و طرب انگیز می ماند که نوادر ادبی و تحفه های گلفام آن دلرباست، بلکه باید گفت: دایرة المعارف بزرگ و جامعی است که محکم ترین آراء دینی و علمی را ارائه می دهد و می تواند راهنمای گمشدگان وادی جهالت و آرام بخش سرگشتگان بادیه حیرت باشد. در حقیقت، این اثر نفیس جاودان در آن حد از اعتبار است که انجمن های علمی عصر حاضر هم از ارائه آن عاجز و ناتوانند. بنابراین، ابراز چنین قدرت و توان علمی، برترین افتخار جاودانی است که در عرصه علم و دانش، نصیب علامه محقق، شیخ عبدالحسین احمد امینی نجفی گشته است، کسی که بزرگ ترین خدمت را به فرهنگ اسلامی تقدیم داشت و اعجاب و تحسین و تقدیر همگان را نسبت به خود برانگیخت.<sup>۱</sup>

۸- آیت الله سید میرزا عبدالهادی حسینی شیرازی در وصف الغدير چنین گوید:

کتاب ارزشمند الغدير نوشته رهبر دینی بی نظير و مصلح کبير و معلّم بزرگوار اخلاق، حجت الاسلام امینی نجفی، دایرة المعارفی است پربار و سرشار از علم و ادب و حقایق ناب که از احاطه علمی و ژرف اندیشی و تلاش بی وقفه آن جناب حکایت دارد. چنین کتابی جامع و متنوع نیازمند انجمنی از استادان علوم دینی است که با همکاری یکدیگر به تألیف آن اهتمام ورزند. بی گمان هر کس بدین دایرة المعارف گرانقدر دست یابد، خود را در ساحل دریایی بیکران و خروشان از علوم و فنون خواهد یافت و از معارف الهی و تعالیم قدسی مرواریدگون آن بهره مند خواهد شد. این کتاب حاوی دروسی عالی، مباحثی در نقد و بررسی قضایای تاریخی و تفکیک سره از ناسره در فقه و تفسیر و حدیث و رجال است که راه ورود به مدینه علم و عمل را هموار می سازد.<sup>۲</sup>

۹- علامه سید عبدالحسین شرف الدین عاملی، آن مصلح بزرگ در ستایش الغدير خطاب به علامه امینی چنین گوید:

می دانم ترا بر من حقی است که از مرز بزرگداشت الغدير می گذرد و چنانچه بخواهم

به وصف این دایرةالمعارف کمیاب بی‌مانندت بپردازم و آن را حاصل کوشش فرهنگی بی‌نظیری در شمار آرم، جز اندکی از آن حق را ادا نکرده‌ام.

سخن در این باره کمترین واکنشی است که می‌توان در برابر تلاشهای خستگی‌ناپذیر تو از خود نشان داد و ناچیزترین افزاری است که به یاری آن می‌شود کاوشها و بررسی‌های دقیق و موشکافانه‌تر را سنجد، ولی در نگارش این دایرةالمعارف سرشار از دانش، آنچه ترا به حق خویش می‌رساند، تقدیر و بزرگداشتی است که اُمّت اسلامی را آگاه سازد که تو از معدود قهرمانان کم‌نظیر آن هستی.

کتاب *الغدیر* تو در ترازوی نقد و حکم ادب بی‌چون و چرا کاری سترگ و پردامنه است که اگر گروهی از دانشمندان نیز در پدید آوردن آن با یکدیگر همداستان می‌شدند و در استوار ساختن آن به یاری هم می‌شتافتند و بازده کارشان به همین خوبی درمی‌آمد، برآستی باز هم آنان کاری بزرگ را به پایان برده بودند.

برای تمدن شرق، بلکه برای تمدن انسانی هیچ چیز هراس‌انگیزتر از آن نیست که چنین آثاری از تداوم بازماند و چنین فعالیت‌های پویای علمی با وقفه روبرو شود.

در اینجا باید بگویم که والاترین چشم‌انداز در کار پرتلاش و ارزنده‌ات تنها شیفتگی تو بدان است، همان شیفتگی که با همه گرفتاری‌ها و دشواری‌ها ترا به پیشروی واداشت و این خوی و روش در چنین کاری سترگ، شیوه قهرمانان ما از خدمتگزاران خاندان پیامبر را به یاد می‌آورد که به پا خاستند تا علوم و آثار بر جای مانده از ایشان را در همه جا بپراکنند.

از دیدگاه هنری نیز تو مانند هنرمندی به کار برخاسته‌ای و در آفرینش این اثر بدیع و متین و شیوا با چیره‌دستی تمام قلم‌فرسایی کرده‌ای و در به ثمر رسانیدن آن از ژرف‌اندیشی، بلندنظری، احاطه علمی، ذوق سلیم، نقد سخن و قوت نطق برخوردار بوده‌ای.<sup>۱</sup>

۱- آیت‌الله سید محسن طباطبائی حکیم در وصف *الغدیر* و گرامیداشت نویسنده

آن گوید:

براستی از برجسته‌ترین مجاهدان نستوه که به بیان حقایق دین مبین پرداختند، محقق یگانه، دانشمند بی‌بدیل و مؤلف کتاب الغدير، امینی است که نامش همواره بلند باد. من بخشهای گوناگون این کتاب را بدقت مطالعه کردم و آن را در خور شأن و مقام علمی نگارنده بزرگوار آن یافتم و دیدم که نه تنها از هر کاستی و ناراستی به دور و مبرا است، بلکه از برهانی قوی، اسلوبی زیبا، نقدی متین و بیانی لطیف برخوردار است. افزون بر این، وی متانت رأی را با شیوایی کلام درآمیخته و معانی بکر و بدیع را بر اساس اندیشه‌ای ژرف رقم زده است و در موضوعات گوناگون نیز با تبخّری خاص به بحث پرداخته است و هر مبحث را با استواری آغاز کرده و با پایداری به پایان برده است.

پس هر مسلمان فرهنگ دوست که در جستجوی حقیقت است، باید این کتاب را بخواند و از فروغش پرتو بگیرد.<sup>۱</sup>

۱۱- شیخ حیدرقلی، مشهور به سردار کابلی که از بزرگان علم و معرفت است، با بیانی لطیف و دلپذیر درباره الغدير گوید:

کتاب الغدير هدیه‌ای است غالیه‌بار که دل را زنده می‌کند و روح را شفا می‌بخشد. دریایی است خروشان و آکنده از دُر و مروارید غلطان. گنجینه‌ای است پر از جواهر حقایق ناب و لثالی اسرار نایاب. تابنده خورشیدی است که از افق پهناور نجف اشرف برآمده و دنیا را به نور فرح‌بخش خود روشن ساخته و پرده‌های ظلمت را پاک دریده است. باغی است از باغهای بهشت که چشم‌نواز و دلپذیر است و نغمه‌های طرب‌انگیز پرندگان خوش الحان بر شاخه‌هایش، دل‌های پاک و روان‌های تعالی‌جو را به مقامات صفا و منازل انس می‌کشاند. آری، این باغ خرّم و شاداب معارف یزدانی و علوم ربّانی را دست توانای ولایت و خلافت الهی برنشانده است.<sup>۲</sup>

۱۲- استاد علاء‌الدین خرّوفه، دانشمند سرشناس مصری در اهمّیت الغدير و مدح و ثنای مصنّف عالی‌قدر آن چنین گوید:

من گمان نمی‌کردم که در این عصر که مادیگری رواج دارد و شتابزدگی در تألیف و سطحی‌نگری در بحث و تحقیق از ویژگیهای بارز آن به شمار می‌رود، مردی که خود به تنهایی یک امت است، به پا خیزد و کتاب بزرگ و نفیس *الغدیر* را فراهم آورد که حتی از حیطة قدرت گروهی از شخصیت‌های علمی بیرون باشد.

براستی در قبال مساعی بسیاری که در تدوین این کتاب بی‌نظیر مبذول داشته‌اید و در هر موضوع به بحث و تحقیق علمی دقیق پرداخته‌اید، سخت در شگفت مانده‌ام. من با علاقه‌ای شدید و شوقی وصف‌ناپذیر در پی آن بودم که از فقه و اصول مذهب شیعه آگاهی یابم، تا اینکه کتاب *الغدیر* را مطالعه کردم. مطالعه این کتاب مرا در شناخت حقایق مددکار آمد و توانستم با چنین دست‌مایه‌ای به نگارش مقالاتی در هواداری از شیعه بپردازم و به *مجله‌الازهر* بتازم. همین مقالات را در *مجله‌السعد* که در قاهره انتشار می‌یابد و نیز در بزرگ‌ترین جریده مصری به نام *الاهرام* منتشر ساختم و با پیامدهای ناگواری روبرو گشتم که گریبانگیر آن کس شود که بر طریق انصاف رود و به دفاع از حق برخیزد و در راه وحدت مسلمانان تلاش کند.<sup>۱</sup>

آنچه از نظر گذشت، گزینه‌هایی است از تقاریظ دوازده تن از علمای برجسته فریقین که در بیان ارزش و اعتبار کتاب شریف *الغدیر* قلم‌فرسایی کرده‌اند. اینک در ادامه بحث، تنها به ذکر نام و مشخصات دیگر دانشمندان تقریظ‌نویس بر *الغدیر* بسنده می‌کنیم تا روشن شود که این کتاب تا چه حد مورد توجه بوده است.

۱۳- استاد صفاء خلوصی، لندن (سه‌نامه). ← *الغدیر*: ۵/ و.

۱۴- استاد محمدعلی نقی حیدری، از علمای بغداد، کاظمیه، ۱۳۶۷هـ. ← *الغدیر*:

۵/ ز- ح.

۱۵- شیخ محمد سعید عرفی، عضو فرهنگستان سوریه و مفتی استان دیرالزور،

۱۳۷۳هـ. ← *الغدیر*: ۶/ ج- د.

۱۶- استاد عبدالفتاح عبدالمقصود مصری، نویسنده کتاب *ارزشمند الامام علی*،

- اسکندریه، ۱۳۶۷ هـ (دو نامه). ← الغدير: ۶/هـ-ج.
- ۱۷- استاد بولس سلامه، سخندان و اديب زبردست مسیحي، بیروت، ۱۹۴۸ م (و)  
 ۱۳۶۸ هـ (دو نامه). ← الغدير: ۶/ط-ی (و) ۷/ح.
- ۱۸- آیت الله شیخ محمدرضا آل یاسین، رهبر بزرگ دینی که پس از نگارش تقریظی بر الغدير دار فانی را وداع گفت. ← الغدير: ۸/ب-ج.
- ۱۹- استاد محمد صدر، بزرگمرد دین و سیاست، عراق، ۱۳۶۹ هـ / ۱۹۵۰ م. ←  
 الغدير: ۸/د-ه.
- ۲۰- استاد عبدالمهدی متفکی، از بزرگان علم و ادب و سیاست، عراق، ۱۳۶۹ هـ /  
 ۱۹۵۰ م. ← الغدير: ۸/و.
- ۲۱- آیت الله سید حسین موسوی حمّامی، ۱۳۷۰ هـ. ← الغدير: ۹/ب-ج.
- ۲۲- علامه سید حسین موسوی هندی، نویسنده کتاب الاسلام مبدأ و عقیده،  
 خرنابات، ۱۳۷۱ هـ. ← الغدير: ۹/د-ه.
- ۲۳- استاد محمد نجیب زهرالدین عاملی، خطیب زبردست و مدرس علوم دینی در  
 دانشکده عاملیه، بیروت، ۱۳۷۰ هـ (دو نامه). ← الغدير: ۹/ح-ط.
- ۲۴- استاد سلمان عباس دواح زبیدی، نویسنده توانا، ناحیه کمیت، ۱۳۷۰ هـ /  
 ۱۹۵۱ م. ← الغدير: ۹/ی.
- ۲۵- آیت الله علامه سید صدرالدین صدر، از مفاخر بزرگ اسلام، قم، ۱۳۷۲ هـ. ←  
 الغدير: ۱۰/ب-ج.
- ۲۶- علامه شیخ مرتضی آل یاسین، برادر بزرگوار دو عالم نامدار، شیخ محمدرضا آل  
 یاسین و شیخ راضی آل یاسین، ۱۳۷۱ هـ. ← الغدير: ۱۰/د-ه.
- ۲۷- علامه سید محمد بن مهدی حسینی شیرازی، از بزرگان دین و دانش، کربلا،  
 ۱۳۷۳ هـ. ← الغدير: ۱۰/و-ز.
- ۲۸- علامه سید علی فانی اصفهانی، از استادان برجسته نجف اشرف، ۱۳۷۵ هـ. ←  
 الغدير: ۱۱/ب-ج.



- ۲۹- علامه سید محمد علی قاضی طباطبائی، یگانه مرد میدان علم و ادب و فضل و کمال، ۱۳۷۵ هـ. ← الغدیر: ۱۱/۵- هـ.
- ۳۰- شیخ محمد تیسیر مخزومی، خطیب دانشمند و امام جماعت مسجد سیدتنا رقیة، دمشق، ۱۳۷۵ هـ. ← الغدیر: ۱۱/ح- ط.
- ۳۱- استاد یوسف اسعد داغر، محقق و نویسنده سرشناس مسیحی، بیروت. ← الغدیر: ۱۱/ی- یا.
- علاوه بر این، دانشمندانی دیگر نیز نامه‌هایی تقدیرآمیز نوشته‌اند و در آنها از الغدیرو علامه امینی به نیکی و بزرگی یاد کرده‌اند که به جهت کثرت تقریظ‌ها از درج متن آنها صرف‌نظر گشته و تنها به ذکر نام نویسندگان در آغاز مجلد هفتم و دهم بسنده شده است و ما به پیروی از روش مؤلف بزرگوار به یادکرد اسامی آنان در اینجا می‌پردازیم.
- ۳۲- آیت الله سید محمد کوه کمری، قم.
- ۳۳- علامه سید جعفر آل بحر العلوم، نجف اشرف.
- ۳۴- علامه سید حسن لواسانی، سوریه - غازیه.
- ۳۵- استاد علی فکری، محقق بزرگ و نویسنده آثار ارزنده، مصر - قاهره.
- ۳۶- علامه سید محمد سعید حکیم، بصره.
- ۳۷- استاد سید سبط الحسن، پژوهنده توانا و صاحب تألیفات سودمند، هند - محمودآباد.
- ۳۸- علامه سید علی اکبر برقی، مؤلف کتابهای نفیس، قم.
- ۳۹- خطیب سید صالح سید عباس موسوی، بغداد - صبایح الآل.
- ۴۰- خطیب سید عبود حسنی، بصره.
- ۴۱- دکتر مصطفی جواد بغدادی، بغداد.
- ۴۲- علامه شیخ حسن ناصر، نجف اشرف.
- ۴۳- خطیب شیخ کاظم آل نوح، نویسنده کتاب محمد و القرآن، کاظمیه.
- ۴۴- خطیب شیخ محمد تقی فلسفی، تهران.

- ۴۵- شیخ سلیمان ظاهر، محقق بزرگ و عضو فرهنگستان، عامله - نبطیه.
- ۴۶- استاد سید شمس الدین خطیب بغدادی، بغداد.
- ۴۷- استاد سید عبدالزهراء سید حسین خضری، عراق - خضر.
- ۴۸- علامه میرزا محمد علی چرندابى تبریزی، قم.
- ۴۹- استاد عبدالحمزه نصرالله فتحی، عراق - دیوانیه<sup>۱</sup>.
- ۵۰- آیت الله شیخ آقا بزرگ تهرانی، صاحب کتاب ارزشمند الذریعة الی تصانیف الشیعة، نجف اشرف.
- ۵۱- استاد سید نورالدین موسوی جزایری، عالم با فضیلت و تقوا، کربلا.
- ۵۲- استاد سید جلال الدین موسوی طاهری، دانشمند سخندان، قم.
- ۵۳- شیخ موسی بن هادی مرندی غروی، فرزانه پرهیزگار و ادیب نامدار، نجف اشرف<sup>۲</sup>.

### تقدیر نامه های سخنوران

جز بزرگانی که بر الغدير تقریظ نوشته اند، شاعرانی خوش قریحه نیز چکامه هایی دل انگیز و آبدار در وصف الغدير سروده اند و احساسات پاک خود را در تجلیل از مقام شامخ علامه امینی ابراز داشته اند که از باب نمونه به ترجمه اییاتی از چند شاعر اهتمام می ورزیم و برای آشنایی با میزان استقبال اهل ذوق از این اثر ماندگار، به یادکرد اسامی دیگر شاعران در اینجا بسنده می کنیم.

۵۴- شیخ محمد علی یعقوبی نجفی، خطیب شهیر و صاحب کتاب البالیات را قطعه شیوایی است بدین مضمون:

- آنچه احمد مختار به روز غدیر در حق علی فرمود، گفتار کردگار در قرآن کریم بود.  
- متن آن را جبریل امین آورد و امینی با قلمی توانا شرح و تفسیرش کرد.<sup>۳</sup>

۲. الغدير: ۱۰/ح.

۱. الغدير: ۷/ج - د.

۳. الغدير: ۴۵۷/۵.

۵۵- حاج محمد شیخ بندر، شاعر برجسته عفاک را قطعه‌ای است که در آن گوید:

- ای امینی، با نامور کتاب الغدیرت به آرزوی خویش رسیدی.

- کتابی که چون آفتاب نیمروز پرتو افکن آمد و چه کسی آفتاب زرتار را انکار تواند کرد؟

- منکر نصّ غدیر را عذری نباشد، چرا که تاریخ‌نگاران همگی بر آن صحّه نهاده‌اند.<sup>۱</sup>

او را نیز منظومه<sup>۲</sup> دیگری است در سیزده بیت که در آن از عزم راسخ علامه امینی در تدوین الغدیر، تتبع عالمانه وی در بازشناساندن سره از ناسره، تلاش پیگیرش در احیای حق و ابطال باطل و زبان و قلم نافذ هدایت‌گرش سخن رفته است.

۵۶- استاد عبدالصاحب دجیلی، صاحب کتاب شعراء العراق<sup>۳</sup> را قطعه مختصر و

مفیدی است در ثنای علامه امینی و الغدیر ماندگارش، آنجا که گوید:

- ای دانشی مرد نامی که ژرف‌اندیش و بی‌نظیری، ترا تحیت باد.

- چرا که در دریای معانی شناور آمدی و گهرهای گرانبها فراچنگ آوردی.

- چون در کمال صدق و امانت سخن گفتی، علامه امینی نام گرفتی.

- کتاب الغدیر تو اقیانوسی سرشار از علوم و فنون است.

- واقعه درخشان غدیر خم چونان آفتابی روشن‌گر دین و دنیا است.

- بر آن بس روز و ماه و سال بگذرد و در طئی قرن‌ها پیوسته جاودان و برقرار بماند.<sup>۴</sup>

۵۷- علامه سید محمد هاشمی را غدیره‌ای هفتاد و نه بیتی است که در مجله البیان،

سال چهارم، شماره ۸۰، نجف (محرم ۱۳۷۰) درج گردیده است و سراینده در چهار

بیت پایانی آن به ستایش الغدیر و علامه امینی پرداخته و چنین گفته است:

- الغدیر کتابی است ماندگار و از قداست برخوردار.

- کتابی نغز و پرمغز که با ظرافت تمام به قلم توانای ناقدی بصیر و چیره‌دست نگارش

یافت.

- ناقدی که حقایق نهفته را آشکار ساخت و به رفع نقایص و عیوب پرداخت و اثرش در

۲. رک: الغدیر: ۳۸۹/۸ - ۳۹۰.

۴. الغدیر: ۴۱۲/۷.

۱. الغدیر: ۴۵۸/۵.

۳. الغدیر: ۴۱۰/۷.

گیر و دار نیرنگ بازی‌ها و فتنه‌انگیزی‌ها خردپسند آمد و مقبول طبع اهل نظر افتاد.  
 - بنابراین، کسی را شایسته‌تر از امینی نتوان یافت که به نشان جاودانگی مفتح‌آید.<sup>۱</sup>  
 ۵۸- استاد یحیی صالح حلّی، شاعر زبردست مبتکر را چکامه‌ای است در وصف  
 الغدير که در آغاز آن خطاب به علامه امینی گوید:

- تو با این اثر بزرگ و ارزنده، چراغ هدایت را فرا راه سرگشتگان برافروختی.

- و دروغ‌های منکران را بر ملا ساختی. در نتیجه، راز پنهانی برای ما آشکار گشت.<sup>۲</sup>  
 در اینجا برای اجتناب از اطاله کلام به همین چند نمونه شعر تقدیرآمیز در وصف  
 الغدير و نویسنده بزرگوار آن اکتفا می‌کنیم و بحث را با یادکرد اجمالی دیگر کسانی که به  
 سرودن تقریظ‌های منظوم اهتمام ورزیده‌اند، پی می‌گیریم.

۵۹- علامه شیخ محمد سماوی، شاعر خوش قریحه و صاحب تألیفات سودمند،  
 ۱۳۶۵ هـ. وی علاوه بر شعر، مقاله‌ای نیز پیرامون کتاب الغدير به رشته تحریر درآورده  
 است.

۶۰- شیخ حسن سبتی نجفی، نویسنده کتاب الکلم الطیب.<sup>۳</sup>

۶۱- شیخ محمدرضا خالصی کاظمی، شاعر برجسته اهل بیت که دو قصیده و سه  
 قطعه در ستایش از الغدير سروده است. وی به سال ۱۳۷۰ هـ درگذشته و در گورستان  
 وادی السلام نجف اشرف به خاک سپرده شده است.<sup>۴</sup>

۶۲- علامه شیخ قاسم محیی الدین.

۶۳- میرزا محمد خلیلی، فرزانه ادیب و مؤلف کتاب معجم ادباء الاطباء.

۶۴- خطیب هاشمی سید علی، نویسنده کتاب محمد بن الحنفیه.

۶۵- شیخ علی سماوی، فاضل فرهیخته.

۶۶- خطیب شیخ محسن ابی الحب حائری.

۲. الغدير: ۳۹۸/۹.

۱. الغدير: ۳۸۷/۸.

۳. الغدير: ۴۵۷/۵.

۴. الغدير: ۴۵۸/۵ - ۴۵۹ و ۴۱۱/۷ - ۴۱۲ و ۳۸۸/۸ - ۳۸۹.

- ۶۷- استاد شیخ اسد حیدر نجفی.<sup>۱</sup>
- ۶۸- سید رؤف آل جمال الدین، شاعر خوش ذوق علوی نسب را چکامه‌ای است با عنوان «بنت الحقیقة فی کتاب الغدیر».<sup>۲</sup>
- ۶۹- استاد محمد عبدالغنی حسن، پژوهنده و شاعر مصری و نویسنده آثار سودمند.<sup>۳</sup>
- ۷۰- شیخ کاظم آل علی، خطیب عفک.
- ۷۱- استاد سید شمس‌الدین خطیب موسوی بغدادی.
- ۷۲- حاج شیخ محمد باقر هجری، نجف اشرف.
- ۷۳- شیخ محمد آل حیدر نجفی، ادیب مبتکر را چکامه‌ای است که بخشی از آن بالغ بر شصت و هفت بیت در مجموعه‌ای مشتمل بر هشتاد و چهار صفحه به نام الغدیر فی جامعه النجف از سوی انجمنی از ادبا و شعرا، موسوم به «فرع الشعراء الحسینیین» چاپ و منتشر شده است.<sup>۴</sup>
- ۷۴- سید نعمت سید حسن بجاج، شاعر بزرگوار را سه قطعه تقدیرآمیز در وصف الغدیر است و در آنها با تعبیری چون دریای گوهر، مهر فروزان، چشمه سارگوارا، کتاب هدایت و داروی شفا بخش از این اثر گرانقدر ماندگار یاد می‌کند.
- ۷۵- سید یحیی سید داود شرع، شاعر فاضل علوی نسب را منظومه‌ای تقدیرآمیز در ستایش از الغدیر است که با ارجوزه‌ای بالغ بر چهل بیت پایان می‌پذیرد.
- ۷۶- شیخ کاظم آل حسن جنابی، شاعر و خطیب عفک پس از نگارش تقدیرنامه‌ای کوتاه، شعری در وصف الغدیر سروده و آن را با فروتنی به ساحت مقدس علامه امینی هدیه کرده است.<sup>۵</sup>
- علاوه بر این بزرگان نیز تنی چند از دانشمندان سرشناس و شاعران شهیر معاصر ایران در تجلیل و تبجیل از الغدیر و مقام شامخ مؤلف ارجمند آن قلم فرسایی و

۲. الغدیر: ۴۱۰/۷ - ۴۱۱.

۴. الغدیر: ۳۸۷/۸ - ۳۹۲.

۱. الغدیر: ۴۱۰/۷.

۳. الغدیر: ۸/ح - ط.

۵. الغدیر: ۳۹۷/۹ - ۳۹۹.

طبع آزمایی کرده‌اند که به عنوان نمونه می‌توان از استادان بزرگوار دکتر علی اکبر فیاض،  
علامه مرتضی مطهری، محمدرضا حکیمی، کریم امیری فیروزکوهی، محمدحسین  
شهریار و مهدی اخوان ثالث یاد کرد.

## كتابشناسى ويرايش

- ١- آقا بزرگ تهرانى: الذريمة الى تصانيف الشيعة، بيروت، دارالاضواء، چاپ دوم، ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣م.
- ٢- ابن ابى الحديد، عبدالحميد: شرح نهج البلاغة، بتحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، القاهرة، داراحياء الكتب العربية، ١٣٧٨هـ / ١٩٥٩م.
- ٣- ابن الاثير، عزالدين على: اسدالغابة فى معرفة الصحابة، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٩هـ / ١٩٨٩م.
- ٤- ابن الاثير، عزالدين على: الكامل فى التاريخ، بيروت، دار صادر، ١٣٩٩-١٤٠٢هـ / ١٩٧٩-١٩٨٢م.
- ٥- ابن الاثير، مجدالدين: النهاية فى غريب الحديث و الاثر، تحقيق طاهر احمد الزاوى (و) محمود محمد الطناحى، قم، مؤسسة اسماعيليان، چاپ چهارم، ١٣٦٤ش.
- ٦- ابن حجر العسقلانى، احمد: فتح البارى شرح صحيح البخارى، تحقيق عبدالعزيز بن عبدالله بن باز (و) ديكران، بيروت، دارالمعرفة، ١٣٧٩هـ (تاريخ مقدمه).
- ٧- ابن حجر العسقلانى، احمد: لسان الميزان، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، چاپ سوم، ١٤٠٦هـ / ١٩٨٦م.
- ٨- ابن حنبل، ابو عبدالله الشيبانى: مسند الامام احمد بن محمد بن حنبل، بيروت،

- مؤسسة التاريخ العربي (و) داراحياء التراث العربي، چاپ دوم، ١٤١٤/ ١٩٩٣ م.
- ٩- ابن خلف تبریزی، محمد حسین: برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، با مقدمه های به قلم دهخدا، پورداود، حکمت و نفیسی، با تجدید نظر کامل، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ١٣٦١ ش.
- ١٠- ابن خلکان، ابوالعباس احمد: وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، حققه احسان عباس، بیروت، دار صادر، ١٣٩٧ هـ / ١٩٧٧ م.
- ١١- ابن شهر آشوب، ابو جعفر محمد: مناقب آل ابی طالب، عنی بتصحيحه والتعليق عليه السيد هاشم الرسولى المحلاتی، قم، انتشارات علامه، بی تا.
- ١٢- ابن عبدربه الاندلسی، احمد: العقد الفريد، حققه و علق حواشیه علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ١٤٠٩ هـ / ١٩٨٩ م.
- ١٣- ابن عقدة الكوفی، ابوالعباس احمد: كتاب الولاية، جمعه و رتبه و قدم له عبدالرزاق محمد حسین حرزالدین، قم، انتشارات دلیل، ١٤٢١ هـ.
- ١٤- ابن العماد الحنبلی، شهاب الدین عبدالحی: شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، اشرف علی تحقیقه و خرج احادیثه عبدالقادر الارناؤوط (و) حققه و علق علیه محمود الارناؤوط، دمشق - بیروت، دار ابن کثیر، ١٤٠٦ - ١٤١٤ هـ / ١٩٨٦ - ١٩٩٣ م.
- ١٥- ابن فارس، ابوالحسین احمد: معجم مقایس اللغة، تحقیق و ضبط عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ١٤٠٤ هـ.
- ١٦- ابن قتیبة الدینوری، ابو محمد عبدالله: الامامة والسياسة، تحقیق طه محمد الزینی، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
- ١٧- ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء اسماعیل: البداية والنهاية، بیروت، داراحیاء التراث العربی (و) مؤسسة التاريخ العربی، ١٤١٣ هـ / ١٩٩٣ م.
- ١٨- ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء اسماعیل: تفسير القرآن العظيم، بیروت، دارالمعرفة، ١٤٠٢ هـ / ١٩٨٢ م.
- ١٩- ابن ماجة، ابو عبدالله محمد: سنن ابن ماجة، حقق نصوصه و علق علیه محمد فؤاد



- عبدالباقی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- ۲۰- ابن منظور: لسان العرب، بیروت، داراحیاء التراث العربی (و) مؤسسه تاریخ العربی، چاپ سوم، ۱۴۱۳هـ / ۱۹۹۳م.
- ۲۱- ابن هشام المعافری، عبدالملک: السیرة النبویة، قدّم لها و علّق علیها و ضبطها طه عبدالرؤف سعد، مصر، مكتبة الکلیات الازهریة، ۱۳۹۱هـ / ۱۹۷۱م.
- ۲۲- ابوالفداء: تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ۲۳- ابونعیم الاصفهانی، احمد بن عبدالله: حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۱هـ / ۱۹۹۲م.
- ۲۴- احمدی بیرجندی، احمد: در ساحل غدیر (غدیریہ های فارسی)، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ش.
- ۲۵- الاربلی، علی بن عیسی: کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة، بیروت، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۰۱هـ / ۱۹۸۱م.
- ۲۶- الاردیبلی الغروی، محمد بن علی: جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الاسناد، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳هـ / ۱۹۸۳م.
- ۲۷- الیاس، الیاس انطون: فرهنگ نوین، ترجمه سید مصطفی طباطبائی، تهران، کتابفروشی اسلامیہ، چاپ دهم، بی تا.
- ۲۸- الامین، السید محسن: اعیان الشیعة، حقه و اخرجه حسن الامین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چاپ پنجم، ۱۴۰۳هـ / ۱۹۸۳م.
- ۲۹- الامینی النجفی، عبدالحسین احمد: الغدیر فی الکتاب و السنّة و الادب، بیروت، دارالکتاب العربی، چاپ پنجم، ۱۴۰۳هـ / ۱۹۸۳م.
- ۳۰- انوشه، حسن (و) دیگران: فرهنگ زندگی نامه ها، ویراستیار: سیروس مهدوی، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۹ش.
- ۳۱- بخاری، ابو عبدالله محمد: صحیح البخاری، حقه اصولها و اجازها الشیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۱هـ / ۱۹۹۱م.

- ٣٢- بدوى، عبدالرحمن: دائرة المعارف مستشرقان، ترجمه صالح طباطبائي، تهران، انتشارات روزنه، ١٣٧٧ش.
- ٣٣- بدوى، عبدالرحمن: فرهنگ كامل خاورشناسان، ترجمه شكر الله خاكرند، قم، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامي، ١٣٧٥ش.
- ٣٤- البعلبكي، منير: معجم اعلام المورد، بيروت، دارالعلم للملايين، ١٩٩٢م.
- ٣٥- التستري، محمدتقي: قاموس الرجال، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، چاپ دوم، ١٤١٠هـ.
- ٣٦- الجويني الخراساني، ابراهيم: فرائد السمطين في فضائل المرتضى و البتول و السبطين و الأئمة من ذريتهم عليهم السلام، حقه و علق عليه و تصدى لنشره محمدباقر المحمودي، بيروت، مؤسسة المحمودي للطباعة و النشر، ١٣٩٨هـ / ١٩٧٨م.
- ٣٧- حاجي خليفة، مصطفى: كشف الظنون عن اسامي الكتب و الفنون، تقديم السيد شهاب الدين الحسيني المرعشي النجفي، بيروت، دارالفكر، ١٤١٠هـ / ١٩٩٠م.
- ٣٨- حرفوش، بطرس (و) ديگران: المنجد في الاعلام، بيروت، دارالمشرق، چاپ دهم، ١٩٨٠م (تاريخ مقدمه).
- ٣٩- حكيمي، محمدرضا: حماسه غدیر، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ١٣٩٦هـ (تاريخ مقدمه).
- ٤٠- الخازن، علاءالدين محمد: تفسير الخازن [لباب التأويل في معاني التنزيل]، بيروت دارالمعرفة، بی تا.
- ٤١- الخطيب البغدادي، احمد بن علي: تاريخ بغداد، تصحيح محمد سعيد العرفي، بيروت، دارالكتاب العربي، بی تا.
- ٤٢- الخوارزمي، ابوالمؤيد الموفق بن احمد: المناقب، قدم له محمدرضا الموسوي الخراسان، طهران، مكتبة نينوى الحديثه، ١٩٦٥م.
- ٤٣- خواندمير، غياث الدين بن همام الدين الحسيني: تاريخ حبيب السير في اخبار افراد البشر، با مقدمه جلال الدين همایي، تهران، كتابخانه خيام، ١٣٣٣ش (تاريخ مقدمه).

- ۴۴- الخوری الشرتونی، سعید: اقرب الموارد فی فصیح العربیة والشوارد، بیروت، مطبعة مرسلی الیسوعیة، ۱۸۸۹م.
- ۴۵- دهخدا، علی اکبر: لغت نامه، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، بی تا.
- ۴۶- الرفاعی، عبد الجبار: معجم ماکتب عن الرسول و اهل البیت، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱ش.
- ۴۷- الزرکلی، خیرالدین: الاعلام (قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین)، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ دهم، ۱۹۹۲م.
- ۴۸- الزمخشری، جارالله ابوالقاسم محمود: الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل، طهران، انتشارات آفتاب، بی تا.
- ۴۹- الزوزنی: شرح المعلقات السبع، بیروت، دار صادر (و) دار بیروت، ۱۳۸۲/۵/۱۹۶۳م.
- ۵۰- زیدان، جرجی: تاریخ آداب اللغة العربیة، راجعه و علق علیه شوقی ضیف، القاهرة، دارالهلال، ۱۹۵۷م.
- ۵۱- سبط ابن جوزی: تذکرة الخواص، قدم له السيد محمد صادق بحر العلوم، طهران، مکتبة نینوی الحدیثة، بی تا.
- ۵۲- سجادی، سید جعفر: فرهنگ معارف اسلامی، تهران، انتشارات کومش، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ش.
- ۵۳- سحاب، ابوالقاسم: فرهنگ خاورشناسان، تهران، کتاب سحاب، چاپ دوم، ۱۳۵۶.
- ۵۴- سرکیس، یوسف الیان: معجم المطبوعات العربیة و المعربیة، القاهرة، مکتبة الثقافة الدینیة، بی تا.
- ۵۵- السماوی، محمد: الطلیعة من شعراء الشیعة، تحقیق کامل سلمان الجبوری، بیروت، دارالمورخ العربی، ۱۴۲۲/۵/۲۰۰۱م.
- ۵۶- السمعانی، ابوسعید عبدالکریم: الانساب، تقدیم و تعلیق عبدالله عمر البارودی، بیروت، دارالفکر (و) دارالجنان، ۱۴۰۸/۵/۱۹۸۸م.

- ٥٧- السيوطى، عبدالرحمن: الفية السيوطى فى علم الحديث، بتصحيح و شرح احمد محمد شاکر، بيروت، دارالمعرفة، ١٣٥٣هـ / ١٩٣٤م (تاريخ تصحيح).
- ٥٨- السيوطى، عبدالرحمن: تاريخ الخلفاء، تقديم عبدالله مسعود، حلب، دار القلم العربى، ١٤١٣هـ / ١٩٩٣م.
- ٥٩- السيوطى، عبدالرحمن: الجامع الصغير فى احاديث البشير النذير، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ چهارم، بى تا.
- ٦٠- الشريف الرضى، محمد بن الحسين: نهج البلاغة، ضبط نصّه و ابتكر فهارسه العلمیة صبحى الصالح، بيروت، بى تا، ١٣٨٧هـ / ١٩٦٧م.
- ٦١- شفيق غربال، محمد(و) ديگران: الموسوعة العربية الميسرة، القاهرة، دارالشعب(و) مؤسسة فرانكلين للطباعة والنشر، ١٩٦٥م.
- ٦٢- صحيفه كامله سجاديّه، با ترجمه و شرح فارسى به قلم ميرزا ابوالحسن شعرانى، به خط حسن هريسي، تصحيح سيد ابراهيم ميانجى، تهران، كتابفروشى اسلاميه، بى تا.
- ٦٣- الصنعانى، ضياء الدين يوسف: نسمة السحر بذكر من تشيع و شعر، تحقيق كامل سلمان الجبورى، بيروت، دارالمؤرخ العربى، ١٤٢٠هـ / ١٩٩٩م.
- ٦٤- الطبرى، محمد بن جرير: تاريخ الامم والملوك، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٧هـ / ١٩٨٧م.
- ٦٥- الطبرى، محمد بن جرير: جامع البيان عن تأويل آى القرآن، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٨هـ / ١٩٨٨م.
- ٦٦- الطريحي، فخرالدين: مجمع البحرين، تحقيق احمد الحسينى، بيروت، داراحياء التراث العربى(و) مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣م.
- ٦٧- عبدالباقي، محمد فؤاد: المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم، تقديم منصور فهمى، بيروت، دارالفكر، چاپ سوم، ١٤١٢هـ / ١٩٩٢م.
- ٦٨- العقيقى، نجيب: المستشرقون، القاهرة، دارالمعارف، چاپ چهارم، بى تا.
- ٦٩- عميد، حسن: فرهنگ عميد، تهران، سازمان انتشارات جاويدان، چاپ هفتم، ١٣٥٤.
- ٧٠- الغدير (الفهارس الفنيّة)، تحقيق مركز الغدير للدراسات الاسلاميه، قم، مركز الغدير

للدراستات الاسلامیة، ۱۴۲۲ھ / ۲۰۰۲م.

۷۱- الغزالی، ابو حامد محمد: احیاء علوم الدین (و بذیلہ کتاب المغنی عن حمل الاسفار فی تخریج ما فی الاحیاء من الاخبار لزیں الدین ابی الفضل عبدالرحیم بن الحسین العراقی)، بیروت، دارالندوة الجدیة، بی تا.

۷۲- الفخر الرازی، ابو عبدالله محمد: التفسیر الکبیر، طهران، دارالکتب العلمیة، چاپ دوم، بی تا.

۷۳- فرهنگ خاورشناسان، گروه مؤلفان و مترجمان، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۶ش.

۷۴- الفیروزآبادی، السید مرتضی الحسینی: فضائل الخمسة من الصحاح الستة، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، چاپ چهارم، ۱۴۰۲ھ / ۱۹۸۲م.

۷۵- الفیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب: القاموس المحیط، ضبط و توثیق یوسف الشیخ محمد البقاعی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ھ / ۱۹۹۹م.

۷۶- الفیض الکاشانی، محمد بن المرتضی: المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، صححه و علق علیه علی اکبر الغفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ دوم، ۱۳۸۳ھ (تاریخ مقدمه).

۷۷- القرآن الکریم (بالرسم العثماني)، الخطاط: عثمان طه، دمشق، دارالفجر الاسلامی (و) مکتبة عبدالوهاب مرزا، چاپ دهم، ۱۴۰۵ھ.

۷۸- القندوزی، سلیمان بن ابراهیم: ینابیع المودة، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بی تا.

۷۹- کحالة، عمر رضا: اعلام النساء فی عالمی العرب والاسلام، بیروت، مؤسسة الرسالة، چاپ پنجم، ۱۴۰۴ھ / ۱۹۸۴م.

۸۰- کحالة، عمر رضا: معجم المؤلفین تراجم مصنفی الکتب العربیة، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۶ھ / ۱۹۵۷م (تاریخ مقدمه).

۸۱- الکلینی الرازی، ابو جعفر محمد بن یعقوب: الکافی، صححه و علق علیه علی اکبر

- الفقّارى، با مقدّمه حسين على محفوظ، بيروت، دارصعب (و) دارالتعارف، چاپ چهارم، ١٤٠١هـ.
- ٨٢- مامقانى، محمّدرضا: معجم الرموز والاشارات، قم، مطبعة مهر، ١٤١١هـ.
- ٨٣- المتقى الهندى، علاء الدين على: كنز العمال فى سنن الاقوال والافعال، ضبطه وفسر غريبه الشيخ بكرى حيانى (و) صحّحه و وضع فهارسه و مفتاحه الشيخ صفوة الصفا، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ پنجم، ١٤٠٥هـ / ١٩٨٥م.
- ٨٤- المجلسى، محمّد باقر: بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الاطهار، بيروت، داراحياء التراث العربى، چاپ سوم، ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣م.
- ٨٥- مدرّس، ميرزا محمدعلى: ریحانة الادب فى تراجم المعروفين بالكنية واللقب، تبريز، کتابفروشى خيام، چاپ دوم، ١٣٤٩ش.
- ٨٦- المسعودى، على بن الحسين: مروج الذهب و معادن الجواهر، بتحقيق محمد محيى الدين عبد الحميد، مصر، مطبعة السعادة، چاپ چهارم، ١٣٨٤هـ / ١٩٦٤م.
- ٨٧- مسلم بن الحجاج: صحيح مسلم، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٣٧٤هـ / ١٩٥٤م (تاريخ مقدّمه).
- ٨٨- معلوف، لويس: المنجد فى اللغة، بى جا، نشر پرتو (و) انتشارات پيراسته، چاپ پنجم، ١٣٧٦ش.
- ٨٩- معين، محمد: فرهنگ فارسى، تهران، مؤسسه انتشارات اميركبير، چاپ چهارم، ١٣٦٠ش.
- ٩٠- المناوى، محمّد عبدالرؤف: فيض القدير شرح الجامع الصغير، بيروت، دار المعرفة، چاپ دوم، ١٣٩١هـ / ١٩٧٢م.
- ٩١- المنير فهرس كتاب الغدير، قسم الدراسات الاسلاميه لمؤسسة البعثة، طهران، مؤسسة البعثة، ١٤٠٩هـ.
- ٩٢- الموسوى الخوئى، السيّد ابوالقاسم: معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الروات، بيروت، دارالزهراء، چاپ سوم، ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣م.

- ۹۳- میرخواند، میرمحمد بن سید برهان الدین خواوندشاه: تاریخ روضة الصفا، تهران، انتشارات مرکزی، خیام، پیروز، ۱۳۳۸ش.
- ۹۴- میرزامحمد، علی رضا: حدیث الولاية بسبعین روایة، مقاله من مجلة آفاق الحضارة الاسلامیة، السنة التاسعة، العدد ۱۸، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، مهر ۱۳۸۵ش / شعبان ۱۴۲۷هـ / ایلول ۲۰۰۶م.
- ۹۵- میرزامحمد، علی رضا: مفتاح المیزان، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۴ - ۱۳۶۷ش.
- ۹۶- النجاشی، احمد بن علی: رجال النجاشی (احد الاصول الرجالیة)، تحقیق محمد جواد النائینی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۸هـ / ۱۹۸۸م.
- ۹۷- نعمه، عبدالله: فلاسفة شیعه، ترجمه سید جعفر غضبان، ویراستار: پرویز اتابکی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷ش.
- ۹۸- و سنک، ای. (و) لیف من المستشرقین: المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی، لیدن، مكتبة بریل، ۱۹۳۶-۱۹۶۹م.
- ۹۹- همدانی، رفیع الدین اسحاق: سیرت رسول الله، با مقدمه و تصحیح اصغر مهدوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰ش.
- ۱۰۰- یاقوت الحموی: معجم الادباء، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۰هـ / ۱۹۸۰م.
- ۱۰۱- یاقوت الحموی: معجم البلدان، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹هـ / ۱۹۷۹م.
- ۱۰۲- یعقوب، امیل بدیع: موسوعة امثال العرب، بیروت، دارالجلیل، ۱۴۱۵هـ / ۱۹۹۵م.
- ۱۰۳- الیعقوبی، احمد: تاریخ الیعقوبی، بیروت، دار صادر، بی تا.





## مقدمه مؤلف

حمد و ستایش خدای را که مالک حقیقی اوست و درود بر پیامبر و خاندان او باد که رهبران امت هستند. این کتاب ماست که سخن بحق می‌گوید.<sup>۱</sup>

داستان بزرگ و مهم غدیر خم داستان دعوت خدایی است، داستان ولایت کبراست، داستان آراستن و کامل ساختن دین، تمام نمودن نعمت و خشنودی پروردگار است بر طبق آیاتی که کتاب روشنگر خداوند بدان نازل گشته و اخبار متواتر رسیده از پیغمبر ﷺ بدان تصریح نموده و رشته مدارک و اسناد آن مانند حلقه‌های به هم پیوسته از دوران صحابه و تابعین تا روزگار ما امتداد یافته است.

این کتاب متضمن مطالبی است پیرامون حدیث غدیر و حقایق روشن و آشکار مربوط به متن و سند آن که از میان انبوهی از مباحث در هم آمیخته و آشفته و ناموزون استخراج شده تا حقیقت حال بر خواننده آن جلوه‌گر شود.

ما بر آن بوده‌ایم تا نام شاعران غدیر خم را همراه با شرح حال و قصاید و اشعارشان از آغاز سده نخست هجری تا سده دوازدهم به ترتیب تاریخی بیاریم و از این طریق، شهرت و تواتر این موضوع را به اثبات رسانیم و بر میزان اهتمام ادیبان بدان کاملاً وقوف یابیم.

---

۱. جاثیه ۲۹/۴۵.

این کتاب با خصوصیاتى که بیان شد، به منظور خدمت به دین و اعلای کلمه حق و تجدید بهترین و مهم‌ترین خاطره تاریخ اسلام و پدید آوردن یک زندگی نوین و با فروغ برای ملل مسلمان، و همچنین از باب ابراز خلوص و ارادت به ساحت مقدس صاحب ولایت مطلق در اختیار ارباب دانش و بینش گذارده می‌شود و از خداوند سبحان استمداد و استعانت می‌جوییم که مرا در انجام این وظیفه مهم و هدف مقدس یاری فرماید و آرزوی قلبی‌ام را برآورده سازد. از آغاز تا انجام این خدمت حمد و ستایش خدای راست.

عبدالحسین امینی

## تاریخ صحیح

تمام اقوام و ملل جهان از هر طبقه به تاریخ محتاجند و هیچ فرقه‌ای نیازش بدان کمتر از دیگر فرقه‌ها نیست، منتها هر گروهی در پی مقصود خویش از تاریخ است و هدفی خاص را دنبال می‌کند.

مورخ غرضی جز احاطه بر حوادث روزگار و آگاهی یافتن از احوال امم و اقوام پیشین و ثبت و ضبط آنها ندارد.

جغرافیادان با نگرشی سیاسی به تاریخ، پیروزی‌ها و شکستهای ملل را از جهات گوناگون مورد مطالعه قرار می‌دهد تا بداند که کدام ملت پیرومندانه دست به کشورگشایی زده‌اند و کدام ملت با شکست از مرزهای خود رانده شده‌اند.

خطیب و سخنور تاریخ را بررسی می‌کند تا بر موارد پند و عبرت واقف شود و سرنوشت اقوام و ملل و ملوک و وضعیتهای حکومتهای انقراض یافته و دولتهای نوحاسته بر او روشن گردد و با ملت‌هایی که در کشاکش بدی‌ها و ارتکاب ناروایی‌ها دچار نکبت و بدبختی شدند و بالعکس، اقوامی که در اثر نیکویی و التزام به امور پسندیده به رستگاری و نیکبختی رسیدند، آشنا شود.

دین‌پژوه می‌خواهد با بررسی تاریخ، چگونگی شکل‌گیری دین را دریابد و مراتب ارتقا و پیشرفت آن را از نظر بگذراند و اصول حقیقت دین را از آنچه که در گرداگرد آن

بر مبنای هوا و هوس و از روی مطامع مادی به صورت دین جلوه گر شده است، جدا و متمایز نماید.

اخلاق شناس از بررسی تاریخ مقصودی جز این ندارد که ملکات پسندیده و عکس العمل آنها را در گروهی که خود را بدانها آراسته و در نتیجه به فوز و رستگاری رسیده‌اند، و همچنین اخلاق رذیله و ملکات پلید و آثار شوم آنها را در گروهی دیگر که بدان آلوده شده و دچار بدبختی و محرومیت گردیده‌اند، به دست آورد، تا بدینوسیله راه به کار بردن تجربیات پدید آمده را به مردم زمان خود نشان دهد و در نتیجه، افراد جامعه را از سقوط به پرتگاه فساد اخلاق حفظ کند و پیکر اجتماع را از پراکندگی و پریشانی ایمن و مصون بدارد.

سیاستمدار از کاوش در تاریخ می‌خواهد به راز تقدم و تعالی ملل گذشته پی برد و نیز دریابد که چگونه تمایلات نفسانی، هواداران و شیفتگان خود را به پستی و هلاکت می‌کشاند و نامشان را از صفحه روزگار محو می‌گرداند. بنابراین، با وقوف به سرانجام کار آنان و سختی‌ها و تنگناها و مشکلات جبران‌ناپذیری که گریبانگیر آنان گردیده است، می‌کوشد تا با بصیرت کامل برنامه سودمندی را برای پیشرفت و سعادت ملت خود پیش‌بینی و تنظیم کند.

ادیب می‌خواهد از لابلای تاریخ احوال امم گذشته، نکته‌های دقیق و باریک ادبی را که برای آرایش الفاظ و بلندی معانی بکار می‌رفته است، تشخیص دهد و رموز محسنات لفظی و معنوی در شعر و نثر را از اشارات و استعارات به دست آورد و در جای خود به کار برد.

با شمولی که تاریخ در علم رجال و طبقات آنان دارد، ناچار باید بگوئیم که فقهای بزرگ نیز به تاریخ نیازمندند، چه برای تصحیح اسناد و روایت و استوار نمودن مبانی فتوا ناگزیرند به آن بخش از تاریخ که مربوط به علم رجال است، مراجعه نمایند.

محدثان نیز از این نیازمندی برکنار نیستند و به منظور تحصیل وثوق و اعتماد به روایات که ارتباط مستقیم با فن شریف آنان دارد، باید به بخش مربوط بدین امر توجه و

امعان نظر نمایند. از اين گذشته، در فنّ حديث اصولاً موضوعاتی به چشم می خورد که با تاريخ آميخته است، از قبيل داستان پيغمبران و تحليل تعاليم آنان که محدث ناگير است در اين زمينه غور کامل نمايد و آنچه را که در اين قسمت به دست می آورد، با آنچه که در صفحات تاريخ مورد دقت قرار گرفته است، مورد مقايسه و بررسی قرار دهد و موارد تطبيق آنها را در احراز حقيقت به دست آورد.

مفسر نيز از تاريخ بی نیاز نيست، چه در مورد آیاتی که مشعر بر وقایع گذشتگان و احوال پيشينيان است و بر بند و موعظه اشتمال دارد، يا در باره آیات ديگری که در مواردی خاص نازل گردیده است. به هر حال، مفسر بايد در اين زمينه ها به آنچه که در تاريخ بتفصيل بيان شده است، مراجعه نمايد.

بالاخره، اهل بحث و تحقيق در هر رشته از علوم و فنون که وارد شوند، ارتباط و تماس آن را با تاريخ درک نموده و معترف خواهند بود که بدون غور در تاريخ به مقصود نخواهند رسيد. بنا بر آنچه ذکر شد، تاريخ، گمشده هر دانشمند است، مطلوب هر هنرمند است، سرمایه اهل تتبع و تحقيق است، مورد علاقه هر متدين است، مقصود هر سياستمدار است، هدف هر اديب است و در مجموع، تاريخ مورد احتياج تمام جوامع بشری است؛ البته، آن تاريخی که جز ثبت حقايق و امور واقعی هدفی ديگر را دنبال نکند، بازيجۀ اغراض گوناگون قرار نگیرد و تحت تأثير تمايلات و مقاصد مفرضانه و خودخواهانه گروه خاصی صورت تدوين نپذيرد، بدین معنی که به منظور جلب نظر رهبران و فرمانروایان و تأمین رضایت خاطر آنان، يا تقويت مرام و اندیشه ای خاص و يا بالا بردن مقام برخی از اشخاص و بزرگ نمودن آنان و پست و بی ارج ساختن برخی ديگر برای رسيدن به مقاصد گوناگون و دگرگون ساختن حقايق فراهم نیاید، مانند بسیاری از مؤلفات به نام تاريخ که متأسفانه اغراض خاصی در تدوين آنها دخالت یافته است و مؤلفان اینگونه تاريخهای مشوب و آلوده پنداشته اند که گردآوری یک مشت مطالب واهی و بی اساس حکايت از توسعه دامنه علم و دانش آنان می نمايد و اين کار بر شهرتشان می افزايد. اين کوتاه نظران فرومايه نفهميده اند که ارزش و منزلت آدمی در فهم

و درایت است، نه در یاوه‌سرایی و روایت.<sup>۱</sup> اینگونه افراد در اثر همین غفلت و پندار نادرست لغزشهای بی‌شماری را از پیشینیان خود دریافت کرده‌اند و در تاریخ آورده‌اند و متوجه نشده‌اند که راویان چنین اوهام و مطالب بی‌پایه و اساسی خود مزدوران و مدافعان گروهی، و دشمنان و معاندان نسبت به گروه دیگر بوده‌اند و یا داستان‌سرایان بی‌دانشی بوده‌اند که از پرگویی و یاوه‌سرایی باکی نداشته‌اند و به منظور کسب مزید شهرت و یا تسکین و لع و حرصی که به مقتضای امیال پست در آنها بوده است، دست به چنین جنایاتی زده‌اند. آنان چنین کردند و ساده‌لوحانی چند در اعصار بعدی مطالب واهی ایشان را گرفته و به عنوان حقایق مسلم در کتاب‌ها و تألیفات خود نقل نموده‌اند. آنگاه افرادی کنجکاو و باریک‌بین بر چگونگی آن آثار و منقولات واقف شدند و چون آنها را خرافی و موهوم یافتند، مورد طرد و رد قرار دادند و بی‌باکانه زبان و قلم به طعن بر تاریخ گشودند و راندند. نه آن ساده‌لوحان دریافتند که این آثار، بی‌اساس و کورکورانه و غرض‌ورزانه پدید آمده است و نه این باریک‌بینان متوجه شدند که آنچه در خور طعن و طرد است، در واقع همان ژاژخایی‌ها و زشتکاری‌های نویسندگان است، نه اصل فن تاریخ. حال اگر بخواهیم شواهدی در این باره بیان کنیم، سخن به طول می‌انجامد و با وضع این کتاب سازش ندارد. آری، این چنین حقایق و واقعیات در میان زیاده‌روی‌ها و کوتاه‌روزی‌های ناپسندانه پنهان مانده و فدای امیال و اغراض گردیده است.

۱. در کتاب زید زراد از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت از پدر بزرگوارش امام محمدباقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: فرزندم، مراتب شخصیت شیعه علی را به وسیله سنجش دقیق روایت و معرفتشان بدان بشناس، زیرا معرفت عبارت است از درک و فهم درست از روایت، و به سبب درک و فهم روایت است که اهل ایمان به بلندترین درجه ایمان نایل می‌شوند. من در نامه‌ای از علی علیه السلام نظر کردم و این فراز را در آن یافتم: وزن و شخصیت هر کس در گرو معرفت اوست؛ همانا خداوند کارهای بندگان را به قدر خردشان محاسبه و بررسی خواهد فرمود. در کتاب غیبیه نعمانی ۷۰ از امام صادق علیه السلام چنین مذکور است: خبری را که درک و فهم کنی، بهتر است از ده خبر که نفهمیده آنها را روایت نمایی؛ همانا هر حقی را حقیقتی است و هر صوابی را نوری. در کشف الغمّه، تألیف شعرانی: ۴۰/۱ مذکور است که علی بن ابی‌طالب، صلوات‌الله علیه، می‌فرمود: رعایت‌گران علم و دانش باشید نه روایت‌گران آن.

بنابراین، شایسته است که پژوهشگران به دور از هر جار و جنجال فرقه‌گرایانه و بدون هرگونه جانبداری و غرض‌ورزی، تنها اصول مسلم علمی را معیار کار و مقیاس تشخیص در تحقیقات تاریخی قرار دهند، و آنچه را که با مقیاس مزبور تطبیق نکرد، بی‌دریغ طرد کنند و آنچه را که مورد اعتماد قرار گرفت، بپذیرند.





## اهمیت غدیر خم در تاریخ

بر هیچ خردمندی پوشیده نیست که شرف و برتری هر چیزی بسته به فایده و نتیجه آن است. بنابراین، در میان موضوعات تاریخی، نخستین امری که مهم‌ترین فواید و نتایج را داراست، موضوعی است که براساس آن دینی پایه‌گذاری شده، یا کیش و آیینی استوار گشته باشد و نیز زیربنای مذهبی بوده باشد که امت‌هایی بدان گرویده‌اند و دولت‌هایی به خاطر آن شکل گرفته‌اند و سرانجام، نامی جاودان از آن بر جای مانده است. به همین جهت است که تاریخنگاران بزرگ در ثبت مبادی و تعالیم ادیان سختکوش بوده و تمامی وقایع و شئون مربوط به آنها را از قبیل: کیفیت پیدایش و نحوه دعوت و مبارزات و حکومتها و سایر تشکیلاتی که روزگاران دراز و قرنهای متمادی بر آنها گذشته است، ثبت و ضبط نموده‌اند. این سنت خدایی است که در میان پیشینیان بود و در سنت خدا تغییری نخواهی یافت.<sup>۱</sup>

بدیهی است که در این موارد چنانچه مورخ نسبت به امری مسامحه کند و یا در ثبت و ضبط واقعه‌ای اهمال روا دارد، در تألیفش خللی پدید شود که جبران‌پذیر نباشد و تاریخی که آغاز و مبدأ آن در اثر چنین غفلت و اهمالی مبهم و نامعلوم گردد، چه بسا موجب سرگردانی خواننده به هنگام مطالعه متن اثر تا پایان آن گردد.

---

۱. احزاب ۶۲/۳۳.

واقعه تاریخی «غدیر خم» از مهم‌ترین قضایا و خطیرترین موضوعات تاریخی در جهان اسلام است، زیرا این واقعه مهم با بسیاری از براهین قاطع مرتبط به آن، زیربنای مذهب میلیون‌ها انسان است که از آثار خاندان پیغمبر اسلام ﷺ پیروی می‌نمایند. از میان این جمعیت انبوه مردان بزرگ، دانشمندان، فیلسوفان، نخبگان، فرهیختگان، شاهان، سیاستمداران، فرماندهان، ادیبان و دانشورانی برجسته برخاسته‌اند و کتابهایی گرانبها در فنون مختلف از خود بر جای نهاده‌اند. بنابراین، اگر مورخ خود از این گروه باشد، بر او لازم است که اخبار و مطالب مهم مربوط به آغاز دعوت نبوی را ثبت و ضبط کند و در دسترس امت اسلامی قرار دهد، اما اگر مورخ از این گروه نباشد، باز هم ضمن تحقیق در تاریخ جمعیت بزرگی چون این گروه، ناگزیر است که از چنین واقعه مهمی هرچند به اجمال و اختصار یاد کند، یا چنانچه تحت تأثیر عواطف قومی و هیجانان قبیله‌ای قرار دارد، ذکر این قضیه تاریخی را با اموری که از لحاظ انتقاد در دلالت مورد نظر اوست، توأم نماید، زیرا برای تاریخنگاران هرگز مقدور نیست که بر سند و مدارک این قضیه ایرادی وارد کنند و آن را ضعیف بشمارند. بنابراین، با آن جهد و مشقتی که پیغمبر ﷺ در کیفیت زمانی و مکانی ابلاغ این امر در روز غدیر خم بر خود هموار فرمود، وقوع این واقعه طوری است که حتی دو نفر هم در آن اختلاف نتوانند داشت، هرچند بنا به اغراض و شائبه‌هایی که بر افراد آگاه و بینا پوشیده نیست، در مدلول و مفاد آن اختلاف کردند.

اینک به ذکر خصوصیات جمعی از مورخان که واقعه غدیر خم را در آثار و کتب

تاریخی خود ثبت نموده‌اند، مبادرت می‌شود:

- ۱- بلاذری (م ۲۷۹) در انساب‌الاشراف.
- ۲- ابن قتیبه (م ۲۷۶) در المعارف و الامامة والسیاسة.
- ۳- طبری (م ۳۱۰) در کتابی مختص به این موضوع.
- ۴- ابن زولاق لیشی مصری (م ۲۸۷) در تألیف خود.
- ۵- خطیب بغدادی (م ۴۶۳) در تاریخ بغداد.

- ۶- ابن عبدالبرّ (م ۴۶۳) در الاستيعاب.
  - ۷- شهرستاني (م ۵۴۸) در الملل والنحل.
  - ۸- ابن عساکر (م ۵۷۱) در تاريخ الشام.
  - ۹- ياقوت حموی (م ۶۲۶) در معجم الادباء: ۸۴/۱۸.
  - ۱۰- ابن اثیر (م ۶۳۰) در أسدالغابة.
  - ۱۱- ابن ابی الحديد (م ۶۵۶) در شرح نهج البلاغة.
  - ۱۲- ابن خلکان (م ۶۸۱) در وفيات الأعيان.
  - ۱۳- يافعی (م ۷۶۸) در مرآة الجنان.
  - ۱۴- ابن الشيخ بلوی (م ۶۰۴) در الف باء.
  - ۱۵- ابن کثير شامی (م ۷۷۴) در البداية والنهاية.
  - ۱۶- ابن خلدون (م ۸۰۸) در مقدمة ابن خلدون.
  - ۱۷- شمس الدين ذهبی (م ۷۴۸) در تذكرة الحفاظ.
  - ۱۸- نويری (م حدود ۷۳۳) در نهاية الارب في فنون الادب.
  - ۱۹- ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲) در الاصابة و تهذيب التهذيب.
  - ۲۰- ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵) در الفصول المهمة.
  - ۲۱- مقریزی (م ۸۴۵) در النخط.
  - ۲۲- جلال الدين سيوطی (م ۹۱۱) در تعدادی از کتابهایش.
  - ۲۳- قرمانی دمشقی (م ۱۰۱۹) در اخبار الدول.
  - ۲۴- نورالدين حلبی (م ۱۰۴۴) در السيرة الحلبیة.
- در فن حديث نیز این موضوع را به همان روش که در علم تاريخ بيان شد، می توان از نظر گذراند، زیرا محدث در گستره پهناور علم حديث به هر بخش که نظر افکند، روایات صحیح و مستندی خواهد یافت که این مزیت را برای مولا علی عليه السلام مسلم می دارد؛ با این مراتب که هر طبقه از راویان از طبقه قبل از خود این حديث را دریافت می کند تا سرانجام به طبقه صحابه می رسد؛ آنان که خود در غدير حضور داشته و این خبر را از منبع

وحي ﷺ شنیده‌اند.

با اینکه راویان را طبقات بسیار است و میان این طبقات فاصله برقرار، اما این واقعه همچنان از نورانیته خیره‌کننده برخوردار است. حال اگر محدث از ذکر چنین حدیثی که واجد اهمیت و عظمتی خاص است، اهمال یا غفلت نماید، از ایفای حق امت اسلامی سرباز زده و مسلمانان را از بخش عمده حقایق نابی که پیغمبر اسلام ﷺ از گنجینه وسیع احسان خود بدیشان عنایت فرموده است، محروم و بی‌نصیب نموده و از راه یافتن به شاهراه روشن هدایت مصطفوی بکلی بازشان داشته است.

اکنون به نام تنی چند از محدثان بزرگ که واقعه غدیر خم را یاد کرده‌اند، اشارت می‌رود:

۱- پیشوای مذهب شافعی، ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی (م ۲۰۴) در النهایة ابن‌اثیر.

۲- پیشوای مذهب حنبلی، احمد بن حنبل (م ۲۴۱) در مسند و مناقب خود.

۳- ابن ماجه (م ۲۷۳) در سنن خود.

۴- ترمذی (م ۲۷۹) در صحیح خود.

۵- نسائی (م ۳۰۳) در الخصایص.

۶- ابویعلی موصلی (م ۳۰۷) در مسند خود.

۷- بغوی (م ۳۱۷) در السنن.

۸- دولابی (م ۳۲۰) در الکنی والاسماء.

۹- طحاوی (م ۳۲۱) در مشکل الآثار.

۱۰- حاکم (م ۴۰۵) در المستدرک.

۱۱- ابن مغازلی شافعی (م ۴۸۳) در المناقب.

۱۲- ابن منده اصفهانی (م ۵۱۲) در تألیف خود به طرق متعدد.

۱۳- خطیب خوارزمی (م ۵۶۸) در المناقب و مقتل الامام الحسین علیهما السلام.

۱۴- کنجی (م ۶۵۸) در کفایة الطالب.

- ۱۵- محبّ الدين طبرى (م ۶۹۴) در الرياض النضرة و ذخاير العقبي.
  - ۱۶- حمونى (م ۷۲۲) در فرايد السمطين.
  - ۱۷- ذهبى (م ۷۴۸) در التلخيص.
  - ۱۸- هيثمى (م ۸۰۷) در مجمع الزوايد.
  - ۱۹- جزرى (م ۸۳۰) در اسنى المطالب.
  - ۲۰- ابو العباس قسطلانى (م ۹۲۳) در المواهب اللدنيّة.
  - ۲۱- متقى هندی (م ۹۷۵) در كنز العمال.
  - ۲۲- هروى قارى (م ۱۰۱۴) در المرقاة فى شرح المشكاة.
  - ۲۳- تاج الدين مناوى (م ۱۰۳۱) در كنوز الحقايق فى حديث خير الخلائق و فيض القدير.
  - ۲۴- شيبخانى قادرى در الصراط السوى فى مناقب آل النبى ﷺ.
  - ۲۵- باكثير مكى (م ۱۰۴۷) در وسيلة المآل فى مناقب الآل.
  - ۲۶- ابو عبدالله زرقانى مالكى (م ۱۱۲۲) در شرح المواهب.
  - ۲۷- ابن حمزه دمشقى حنفى در البيان والتعريف.
- بر اين منوال است حال و شأن علمای تفسير، زیرا آیاتى از قرآن كريم كه بدين قضيه اشاره دارد، در برابر ديدهگان مفسّر نمايان مى شود<sup>۱</sup>، و مفسّر خود را ملزم مى بيند كه آنچه از مصدر وحى درباره نزول اينگونه آيات و تفسير آنها رسيده است، بيان كند و هرگز روانمى داند كه كارش نارسا و جهدش ناقص باشد.
- اينك نام شماری از مفسران سرشناس را كه در تفسير خود به ذكر اين واقعه پرداخته اند، از نظر مى گذرانيم:
- ۱- طبرى (م ۳۱۰) در جامع البيان عن تاويل آي القرآن.
  - ۲- ثعلبى (م ۴۲۷) در الكشف والبيان فى تفسير القرآن.
  - ۳- واحدى (م ۴۶۸) در اسباب النزول.
  - ۴- ابو محمد بغوى (م ۵۱۶) در تفسير خود.

۱. رجوع شود به: سوره های آل عمران ۳/۳، ۶۷ و معارج ۱/۷۰.

- ۵- قرطبی (م ۵۶۷) در تفسیر خود.
  - ۶- فخر رازی (م ۶۰۶) در مفاتیح الغیب.
  - ۷- قاضی بیضاوی (م ۶۸۵) در انوارالتنزیل و اسرارالتأویل.
  - ۸- ابن کثیر شامی (م ۷۷۴) در تفسیر خود.
  - ۹- نیشابوری (م بعد از ۷۲۸) در تفسیر خود.
  - ۱۰- جلال‌الدین سیوطی (م ۹۱۱) در تفسیر خود.
  - ۱۱- ابوالسعود العمادی (م ۹۸۲) در ارشادالعقل السليم الى مزاياالقرآن الکریم.
  - ۱۲- خطیب شربینی (م ۹۷۷) در تفسیر خود.
  - ۱۳- قاضی شوکانی (م ۱۲۵۰).
  - ۱۴- آلوسی بغدادی (م ۱۲۷۰) در روح المعانی فی تفسیر القرآن والسبع المثانی.<sup>۱</sup>
- اما علمای علم کلام آنگاه که در مسائل کلامی مربوط به امامت حجت و برهان می‌آورند، برای چیرگی بر مدعی و یا به منظور نقل دلیل طرف مخالف ناگزیرند که متعرض واقعه غدیر خم شوند، هرچند که به زعم خود در چگونگی دلالت حدیث مزبور به مناقشه پردازند.
- اکنون تعدادی از متکلمان مشهور را که در کتاب‌های خود به واقعه غدیر خم اشاره کرده‌اند، نام می‌بریم:
- ۱- قاضی ابوبکر باقلانی بصری (م ۴۰۳) در التمهید.
  - ۲- قاضی عبدالرحمن ایجی شافعی (م ۷۵۶) در المواقف.
  - ۳- سید شریف جرجانی (م ۸۱۶) در شرح المواقف.
  - ۴- بیضاوی (م ۶۸۵) در طوابع الانوار.
  - ۵- شمس‌الدین اصفهانی در مطالع الانظار.
  - ۶- تفتازانی (م ۷۹۲) در شرح المقاصد.
  - ۷- قوشچی مولا علاء‌الدین (م ۸۷۹) در شرح تجرید.

۱. چند تن از این مفسران را مترجم محترم در ترجمه استدراک و اضافه کرده است که در اصل نیست. (و)

عبارت متنی که نامبردگان در آثار خود آورده‌اند، این چنین است:

به تحقیق پیوسته که پیغمبر اسلام ﷺ در روز غدیر خم هنگام بازگشت از حجة الوداع مردم را در محلی بین مکه و مدینه به نام جحفه گرد آورد. آن روز بسیار گرم و سوزان بود به حدی که مردم از شدت گرما قسمتی از ردای خود را زیر پا می‌گذاشتند. پس از گرد آمدن خلق، آن حضرت در جایگاه بلندی به ایراد خطبه پرداخت و فرمود: ای گروه مسلمانان، آیا من بر شما و امور شما سزاوارتر از خود شما نیستم؟ گفتند: به خدا سوگند، آری. آنگاه فرمود: هرکس که من مولای اویم، پس از من علی مولای اوست. خداوندا دوست بدار آنکس را که او دوست بدارد، و دشمن بدار آنکس را که او را دشمن بدارد، و یاری کن یاران او را، و خوار کن خوارکنندگان او را.<sup>۱</sup>

برخی از متکلمانی که این واقعه را ذکر کرده‌اند، عبارتند از: قاضی نجم محمد شافعی (م ۸۷۶) در *بدیع المعانی*، جلال‌الدین سیوطی در *اریعین خود*، مفتی شام، حامد بن علی عمادی در *الصلاة الفاخرة بالاحادیث المتواترة و أלוسی بغدادی* (م ۱۳۲۴) در *نشر اللثالی*. علمای علم لغت نیز هرگاه که به لغاتی از قبیل مولی، خم، غدیر و ولی برخورد کنند، ناچار به حدیث غدیر خم اشاره می‌نمایند، مانند: ابن درید، محمد بن حسن (م ۳۲۱) در *الجمهرة*<sup>۲</sup>، ابن اثیر در *النهاية*، حموی در *معجم البلدان* در بیان «خُم»، زبیدی حنفی در *تاج العروس و نبهانی در المجموعة النبهانیة*.

۱. عین لفظ آنها ذکر شد، برای آنکه این واقعه را بی سند به طور «ارسال مسلم» ذکر نموده‌اند.

۲. نامبرده گوید: غدیر خم معروف است و این همان مکانی است که رسول خدا در آنجا به پا خاست و خطبه‌ای مبنی بر فضیلت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ایراد فرمود. در جلد چابنی *جمهرة* چنین مذکور است و ابن شهر آشوب و جز او از روی نسخه‌های خطی آن که از زمانهای قدیم در دست بوده، چنین حکایت نموده‌اند: این همان جایگاهی است که پیغمبر در آنجا به ولایت علی تصریح نموده است. به هر حال، در نسخه‌های چابنی رعایت امانت نشده و مطلب مورد تحریف قرار گرفته است. رک:

*الجمهرة فی اللغة: ۷۱/۱.*





## واقعه غدیر خم

رسول خدا ﷺ در دهمین سال هجرت، آهنگ زیارت خانه خدا کرد و مردم را به حج فرا خواند و در نتیجه، گروه عظیمی به مدینه آمدند تا در انجام این تکلیف الهی آن حضرت را همراهی کنند. این تنها حجی بود که پیغمبر ﷺ بعد از مهاجرت به مدینه انجام داد و هرگز نه پیش از آن و نه پس از آن، چنین عملی از آن حضرت دیگر به وقوع نپیوست. این حج را به اسامی متعدد در تاریخ ثبت نموده‌اند، از قبیل: حجة الوداع، حجة الاسلام، حجة البلاغ، حجة الکمال و حجة التمام.<sup>۱</sup> در این موقع رسول خدا ﷺ غسل و تدهین فرمود و فقط با دو جامه ساده احرام که یکی را به کمر بست و یکی را به دوش افکند، روز شنبه بیست و چهارم یا بیست و پنجم ذی‌قعدة الحرام به قصد حج، پیاده از مدینه خارج شد و تمامی زنان و اهل حرم خود را نیز در هودج‌ها قرار داد و با همه خاندان خود و به اتفاق تمام مهاجران و انصار و قبایل عرب و انبوهی از مردم حرکت فرمود.<sup>۲</sup>

۱. آنچه به گمان ما و گمان اهل هوش و فراست می‌رسد و همانند یقین است، این است که وجه نامیدن حجة الوداع به بلاغ به مناسبت نزول آیه تبلیغ می‌باشد و همچنین نامیدن آن به کمال و تمام نیز به مناسبت نزول آیه اکمال می‌باشد.

۲. طبقات ابن سعد: ۳/۲۲۵؛ الامتاع، مقریزی ۵۱۰؛ ارشاد الساری: ۴۲۹/۶.

اتفاقاً در این هنگام بیماری آبله یا حصبه در میان مردم شیوع یافته بود و همین عارضه موجب گردید که بسیاری از مردم از عزیمت و شرکت در این سفر باز مانند. مع الوصف، گروه بی‌شماری با آن حضرت حرکت نمودند که تعداد آنها یکصد و چهارده هزار و یکصد و بیست تا یکصد و بیست و چهار هزار و بیشتر ثبت شده است. البته، از اهالی مکه و آنها که به اتفاق امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابوموسی از یمن آمدند، بر این تعداد اضافه می‌شوند.<sup>۱</sup>

بامداد یکشنبه موکب نبوی در یلملم بود و شبانگاه به شرف السیّاله رسیدند و در آنجا نماز مغرب و عشاء را خواندند و صبح روز بعد در عرق الطیبه ادای فریضه کردند، سپس در روحاء فرود آمدند و پس از کوچ از آنجا، نماز عصر را در منصرف به جا آوردند و نماز مغرب و عشا را در متعشی خواندند و در همانجا غذا صرف کردند و نماز صبح روز بعد را در اثابه خواندند و بامداد سه‌شنبه به عرج درآمدند و پس از آنکه حضرتش در محلی به نام لحي جمل که از گردنه‌های جحفه است، حجامت کرد، روز چهارشنبه به سقیاء رسیدند. آنگاه به ابواء درآمدند و نماز صبح را در آنجا خواندند و بعد از حرکت از آنجا روز جمعه به جحفه رسیدند و از آنجا به قدید رفتند و شنبه را در آنجا گذراندند و روز یکشنبه در عسفان ماندند و پس از طی مسافت از آنجا رسیدن به غمیم، پیادگان در مقابل پیغمبر صف بستند و از خستگی راه بدو شکوه نمودند. پیغمبر صلی الله علیه و آله آنان را به تند راه رفتن فرا خواند و چون چنین کردند، اندکی احساس آرامش نمودند. روز دوشنبه در مرّالظهران به سر بردند و هنگام غروب آفتاب به سرف رسیدند و نماز مغرب را نگرارده به مکه درآمدند و چون به نثینین گام نهادند، شب را در آنجا سپری ساختند و روز سه‌شنبه داخل مکه شدند.<sup>۲</sup>

پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مناسک حج را انجام داد و با جمعیتی که به همراه آن

۱. السیرة الحلبیة: ۲۸۳/۳؛ سیرة احمد زینی دحلان: ۳/۳؛ تاریخ الخلفاء، ابن جوزی جلد چهارم؛ تذکرة

خواص الامة ۱۸؛ دائرة المعارف، فریدو جدی: ۵۴۲/۳.

۲. الامتاع، مقریزی ۵۱۳-۵۱۷.

حضرت بودند، آهنگ بازگشت به مدینه فرمود، چون به غدیر خم که در نزدیکی جحفه است، رسیدند، جبرئیل امین فرود آمد و از جانب خدای تعالی این آیه را آورد: «ای پیامبر، آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، به مردم برسان».<sup>۱</sup>

باید دانست که جحفه منزلگاهی است که راه اهل مدینه و مصر و عراق همه از آن جا منشعب و جدا می شود و ورود پیغمبر ﷺ و همراهان به آن نقطه در روز پنجشنبه<sup>۲</sup> هجدهم ذیحجه انجام گرفت.

امین وحی الهی، آیه فوق الذکر را آورد و از طرف خداوند به آن حضرت امر کرد که علی علیه السلام را به ولایت و امامت معرفی و منصوب فرماید و لزوم پیروی از او را به همگان ابلاغ نماید. در این هنگام پیشروان به امر پیامبر بازگشتند و واپس ماندگان نیز به محض ورود بدان مکان متوقف شدند. در آن جا پنج درخت کهن و گشن و سایه گستر به هم پیوسته وجود داشت که پیامبر اکرم جای گزیدن در زیر آنها را منع فرمود تا آنجا از خار و خاشاک بکلی پاک شود. وقت ظهر که حرارت هوا شدت یافت، مردم قسمتی از ردای خود را بر سر و قسمتی را زیر پا انداختند و برای آسایش پیغمبر صلی الله علیه و آله چادری تهیه و روی درخت افکندند تا سایبانی فراهم گشت. اذان ظهر که گفته شد، آن حضرت در زیر درختان نماز ظهر را با همه همراهان ادا فرمود. پس از فراغت از نماز در میان گروه حاضران<sup>۳</sup> بر محل مرتفعی که از جهاز شتران ترتیب داده بودند، قرار گرفت<sup>۴</sup> و خطبه آغاز کرد و با صدای بلند خطاب به همگان چنین فرمود:

حمد و ستایش خدای راست. از او یاری می خواهیم و به او ایمان داریم و توکل ما به اوست و از بدی های خود و اعمال ناروا به او پناه می بریم. گمراهان را جز او راهنمایی نیست و آن کس را که او راهنمایی فرماید، گمراه کننده ای نباشد. گواهی می دهم که

۱. مائده ۶۷/۵.

۲. در لفظ روایت براء بن عازب و بعضی دیگر از روایان حدیث غدیر خم بدین روز تصریح شده است و بزودی در این باره سخن خواهیم گفت. ۳. مجمع الزوائد، هینمی: ۱۵۶/۹.

۴. ثمارالقلوب ۵۱۱.

معبودی در خور پرستش جز او نیست، و محمد بنده و فرستاده اوست. پس از ستایش خداوند و گواهی به یگانگی او، ای مردم، همانا خداوند مهربان و دانا به من خبر داده که دوران عمرم سپری گشته است و دعوت خداوند را اجابت خواهم کرد و به سرای باقی خواهم شتافت. من و شما هر کدام بر حسب آنچه برعهده داریم، مسئولیم. اینک نظر و گفتار شما چیست؟ مردم گفتند: ما گواهی می دهیم که تو در پیام رسانی و خیرخواهی و کوشش در راه و وظیفه دریغ نفرمودی. خدا به تو پاداش نیکو عطا فرماید: فرمود: آیا شما گواهی می دهید خدای تعالی یکتای بی همتاست و محمد بنده و فرستاده اوست و اینکه بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت تردیدناپذیر است و سرانجام، خدا مردگان را برمی انگیزد؟ همگان گفتند: آری، به این حقایق گواهی می دهیم. پیغمبر گفت: خداوند اگواه باش. دیگر بار فرمود: آیا سخنانم را نیک شنیدید؟ همه پاسخ دادند: بلی. آنگاه حضرتش فرمود: همانا من در انتقال به سرای دیگر و رسیدن به کنار حوض بر شما سبقت خواهم گرفت و شما در کنار حوض بر من وارد خواهید شد. پهنای حوض من همانند مسافت میان صنعاء و بصری است.<sup>۱</sup> و در آن به شماره ستارگان، قدها و جام های سیمین وجود دارد. بینم پس از درگذشت من با دو چیز گرانبها و ارجمند که در میان شما می گذارم، چگونه رفتار می کنید؟<sup>۲</sup> در این موقع یکی از میان مردم بانک برآورد که یا رسول الله، آن دو چیز گرانبها و ارجمند چیست؟ فرمود: آن که بزرگتر است، قرآن است که وسیله ارتباط انسان با خداوند است. بنابراین، آن را محکم بگیرد تا گمراه نشود. اما آن دیگر که کوچک تر است، عترت و خاندان من است. همانا خدای مهربان و دانا مرا آگاه فرمود که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بر من وارد شوند و من هماره عدم جدایی کتاب و عترت را از پروردگار خود درخواست نموده ام. بنابراین، بر آن دو پیشی نگیرید و از پیروی آن دو باز نایستید و کوتاهی نورزید

۱. صنعاء اکنون پایتخت یمن است و بصری قصبه شهر حوران از توابع دمشق.

۲. دو چیز گرانبها و ارجمند، مفاد کلمه «ثقلین» است که مفرد آن «ثقل» است، یعنی هر چیز بزرگ و گرانبها.

که هلاک خواهید شد. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد تا آنجا که سفیدی زیر بغل هردو نمایان شد و مردم همه متوجه آن شدند. آنگاه فرمود: ای مردم، کیست که بر اهل ایمان از خود آنها سزاوارتر باشد؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمود: همانا خدا مولای من است و من مولای مؤمنان هستم و بر ایشان از خودشان سزاوارتر. پس هرکس که من مولای اویم، علی مولای او خواهد بود و این سخن را سه بار و بنا به گفته احمد بن حنبل، پیشوای حنبلی ها چهار بار تکرار فرمود. سپس دست به دعا گشود و گفت: بارخدا یا، دوست بدار آنکس را که او را دوست دارد و دشمن بدار آنکس را که او را دشمن دارد و یاری فرما یاران او را و خوار گردان خوارکنندگان او را و همو را معیار و میزان و محور حق و راستی قرار ده. آنگاه فرمود: باید حاضران این امر را به غایبان برسانند و ابلاغ نمایند. هنوز جمعیت پراکنده نشده بودند که امین وحی الهی رسید و این آیه را آورد: امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را دین شما برگزیدم.<sup>۱</sup> در این موقع پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: الله اکبر. بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی پس از من. سپس مردم لب به تهنیت امیرالمؤمنین علیه السلام گشودند و پیشاپیش همه ابوبکر و عمر بودند که گفتند: آفرین بر تو ای پسر ابی طالب که امروز بر تو گذشت در حالی که مولای ما و مولای هر مرد و زن مؤمن آمدی. ابن عباس هم گفت: به خدا سوگند که ولایت علی بر همه واجب گشت. آنگاه حسان بن ثابت گفت: یا رسول الله، اجازه فرما تا درباره علی اشعاری بسرایم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به لطف خدا بگو. در این هنگام حسان برخاست و چنین گفت: ای بزرگان قریش، در محضر پیغمبر اسلام درباره ولایت که مسلم گشت، گفتار و اشعار خود را بیان می کنم؛ بعد گفت:

ینادیهم، یوم الغدیر نبیهم  
 بخم فاسمع بالرسول منادیا<sup>۲</sup>

۱. مائده ۳/۳.

۲. ترجمه این بیت و دنباله آن در بخش حال حسان بن ثابت، یکی از شعرای سده نخستین هجری در جای خود از نظر خواهد گذشت.

این اجمالی از واقعه غدیر خم بود و تفصیل آن نیز بیان خواهد شد. البتّه، اّمّت اسلامی همگی بر وقوع این امر اتفاق نموده‌اند و جز آنچه که یاد شد، واقعه‌ای دیگر با این نام و نشان در تمام جهان و سرتاسر کره زمین رخ نداده است و هرگاه نیز نامی از این روز برده شود، جز با واقعه منحصر بفرد غدیر قابل انطباق نیست و چنانچه نامی از محل آن برده شود، منظور همان جایی است که در نزدیکی جحفه است و هیچ سخندان و اهل تحقیقی نیست که جز این اظهار نظر نماید. بلی، از میان نویسندگان و مورخان فقط یک تن به نام دکتر ملحم ابراهیم اسود در حاشیه‌ای که بر دیوان ابوتمام نگاشته است، از این اصل مسلم منحرف گشته و پس از ذکر تعبیر «غدیر خم» نوشته است: این واقعه جنگ معروفی است. مادر این باره بحث کافی نموده‌ایم که به فضل الهی در شرح احوال ابوتمام به نظر خواهد رسید.

## عنایت به حدیث غدیر

خدای متعال نسبت به نشر و اشتهار کامل این واقعه مهم عنایت بسیار فرموده است. تا حدیث غدیر پیوسته زیانزد همگان باشد و راویان در هر عصر و زمان این داستان را دهان به دهان بگویند و بیان کنند و این موضوع برهان استواری باشد برای طرفداران و حامیان پیشوای عالی مقام، امام علی علیه السلام. بدین جهت، پیامبر اکرم را که از حج اکبر بازگشته بود، مأمور ساخت که امر ولایت علی علیه السلام را در اجتماع مردم ابلاغ کند. آن حضرت بی درنگ فرمان الهی را در میان اقوام و طوایف گوناگون اجرا کرد، بدینگونه که پیشروندگان را بازگرداند و واپس ماندگان را به محض رسیدن به محل غدیرخیم، فرمان ایست داد و بعد با ایراد خطبه‌ای رسا پیام خویش را به گوش همگان رساند<sup>۱</sup> و مقرر داشت که حاضران این پیام را به غایبان برسانند تا تمام جمعیت که بیش از یکصد هزار

---

۱. نسائی در *الخصائص* ۲۱، یکی از طرق حدیث غدیر را از زید بن ارقم روایت نموده که مفاد آن چنین است: ابوطفیل گفت: این امر را از رسول خدا شنیدم، سپس افزود: در میان آن درختان عظیم از آن جمع کثیر احدی نبود مگر آنکه حضرتش به چشم خود دید و این حدیث را به گوش خود شنید. ذهبی نیز صحت این مطلب را تأیید نمود، چنانکه در *تاریخ* ابن کثیر شامی: ۲۰۸/۵ و *مناقب* خوارزمی ۹۴ ضمن یکی از احادیث غدیر مذکور است که رسول خدا با رساترین صدای خود این امر را ابلاغ فرمود. آنگاه ابن جوزی می‌افزاید که از صحابه و اعراب اطراف مکه و مدینه یکصد و بیست هزار تن با پیغمبر اکرم بودند که چون آن حضرت *حجة الوداع* را انجام داد، این سخنان را از آن جناب شنیدند.

تن بودند، از راویان این حدیث شریف به شمار آیند.

خدای متان به این مقدار هم اکتفا نفرمود، بلکه آیاتی در این خصوص فرو فرستاد تا در هر صبح و شام تلاوت شود و مسلمانان عالم با تلاوت مداوم آن آیات در همه وقت و همه جا متذکر و متوجه این امر باشند و تنها از طریق رشد و سعادت خود را بشناسند و مرجع واقعی و پیشوای حقیقی خود را برای دریافت معالم دین و احکام آئین مبین اسلام بدون تردید تشخیص دهند.

رسول خدا هم از آنجا که می دانست در این سفر خیر بزرگ و مهمی در پیش است، اعلام عمومی داد تا همه افراد و طبقات مسلمان برای انجام مناسک حج از منازل و اوطان خویش بیرون شوند و دسته دسته و گروه گروه به آن جناب ملحق گردند و سرانجام، با تحقق این امر خطیر پایه های دین حنیف و بنیان آیین مقدس اسلام استوار گردد و مظاهر درخشان آن جلوه گر آید و امت اسلامی باصلاح اندیشی و هدایت طلبی بر سایر ملل جهان سروری و برتری یابد و جنبش پیروزمندانه این دین شرق و غرب جهان را فراگیرد.<sup>۱</sup>

۱. احمد بن حنبل در مستدرک: ۱۰۹/۱ با ذکر سند از زید بن یثیع، از علی، از پیغمبر ﷺ روایت کرده است که فرمود: اگر علی علیه السلام را به امیری و فرمانروایی خود بگزینید، و حال آنکه نمی بینم چنین کنید، او را دانا و بینا خواهید یافت که شما را به راه راست می کشاند. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد: ۴۷/۱ به اسنادش از حدیثی (با تحریف آغاز آن و افزوده هایی از خود) از رسول اکرم ﷺ چنین روایت کرده است: اگر خلافت را به علی واگذارید، او را راهنمایی دانا و بینا خواهید یافت که شما را به راه راست خواهد برد. در روایت ابوداود نیز چنین مذکور است: اگر علی را به جای پیغمبر بشناسید، و حال آنکه هرگز چنین نخواهید کرد، شما را راهنما خواهد بود. ابونعیم هم در حلیة الاولیاء: ۶۴/۱ در حدیثی از حدیثی آورده است که به رسول خدا گفتند: آیا علی را به خلافت نصب نمی فرمایید؟ فرمود: اگر علی را به سرپرستی خود بگمارید، او را راهنمایی دانا خواهید یافت که شما را به راه راست می برد. این حدیث را با عبارتی دیگر چنین یاد کرده اند: اگر علی را امارت دهید، و حال آنکه نمی بینم چنین کنید، او را راهنمایی دانا و بصیر خواهید یافت که شما را به راه راست می برد. در کنز العمال: ۱۶۰/۶ به نقل از فضایل الصحابة و نیز حلیة الاولیاء ابونعیم: ۶۴/۱ چنین آمده است: اگر علی علیه السلام را خلیفه قرار دهید، و حال آنکه نمی بینم چنین کنید، او را راهنمایی دانا خواهید یافت که شما را در شاهراه نمایان و تابان



برای تأمین همین منظور، پیشوایان دین که درود خدا بر آنان باد، پیوسته واقعه غدیرخم را در هر زمان و مکان بازگو و بدان استدلال و احتجاج می فرمودند و با آن بر امامت و وصایت پدران خود اقامه دلیل می کردند، همان طور که شخص امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در طول دوران زندگی گرامی و شریف خود پیوسته به این امر احتجاج می فرمود و شنوندگان این حدیث از صحابه را که در حجة الوداع حضور داشتند، در مجامع عمومی سوگند می داد و از آنها بر این امر گواهی می طلبید. این اهتمامها همه برای این بوده که تاریخ روشن و خاطره مقدس غدیر پیوسته تازه و شاداب بماند و با گذشت زمان هیچگاه از یاد نرود. در همین راستا، بزرگان دین پیروان و علاقمندان خود را پیوسته ترغیب می فرمودند که روز غدیرخم را عید بگیرند و مجامع تهنیت و تبریک تشکیل دهند و با ادامه این روش و اعاده مستمر سالیانه آن، این واقعه بزرگ را همیشه زنده نگاه دارند.

علاوه بر مجامع و محافل باشکوهی که به مناسبت عید غدیرخم در میان مسلمانان برگزار می شود، در آستان مقدس و مرقد مبارک علوی نیز همه ساله به همین مناسبت

---

→ هدایت رهبری خواهد کرد. حافظ کنجی شافعی این حدیث را در *الکفایة* ۶۷ با این لفظ و به لفظی که قبلاً از ابونعیم ذکر شد، آورده است. در *کنز العمال*: ۱۶۰/۶ به نقل از طبرانی و در مستدرک حاکم چنین آمده است: اگر علی را صاحب خلافت بشناسید، او را راهنمایی است دانا که شما را در راه راست استوار می دارد خطیب خوارزمی هم در مناقب ۶۸ با ذکر سند از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که گفت: با رسول خدا در صحرا بودم که آن حضرت آهی عمیق کشید. علت را جویا شدم، فرمود: احساس می کنم که زندگی ام پایان یافته است. عرض کردم: ای رسول خدا، جانشین خود را تعیین فرما. فرمود: چه کسی را تعیین کنم؟ عرضه داشتم: ابوبکر را. آن حضرت سکوت اختیار فرمود و نفسی کشید. آنگاه این سؤال و جواب بین من و آن حضرت تکرار شد و فرمود: چه کسی را به جانشینی تعیین نمایم؟ عرض کردم: عمر را. باز آن حضرت ساکت گردید و آهی از دل برآورد. دیگر بار همان سؤال و جواب بین من و او تکرار شد و فرمود: چه کسی را به رضایت برگزینم؟ عرض کردم: علی بن ابی طالب را. در این موقع با ابزار تأثیر شدید فرمود: اگر چنین کنم، وظیفه خود را انجام خواهید داد؟ به خدا سوگند، اگر تکلیف خود را در پیروی از او انجام دهید، خدایتان به بهشت خواهد برد. این مطلب را ابن کثیر در *البدایة والنهایة*: ۷/۳۶۰ از حاکم ابو عبدالله نیشابوری، از ابو عبدالله محمد بن علی الادمی، از اسحاق صنعانی، از عبدالرزاق، از پدرش، از ابن میناء، از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

اجتماعات با عظمتی ترتیب می‌یابد که مردمان و بزرگان از دور و نزدیک بدان آستان روی می‌آورند و در مراسم بزرگداشت این عید شرکت می‌جویند و به خواندن زیارتنامه‌هایی اهتمام می‌ورزند که در این خصوص از پیشوایان روایت شده و در متن آنها به نشانه‌های امامت و دلایل خلافت الهی از کتاب و سنت و ویژگی‌های غدیر خم اشارت رفته است. جمعیت شرکت کننده در جشن و سرور عید غدیر آنچنان با صدای رسا زیارتنامه می‌خوانند و کلمات نورانی آن را بر زبان می‌رانند که آثار وجد و سرور ناشی از ولایت و هدایت الهی از چهره‌هایشان پیداست. آنان در حقیقت با خواندن زیارت، خود را از راویان حدیث با فضیلت غدیر قلمداد می‌کنند و ولایت امیرالمؤمنین را مبنای واقعی دین خدایی دانسته به مفاد آن عمل می‌کنند. افراد علاقمندی هم که توفیق حضور در مرقد مقدس علوی را نیافته‌اند، از مناطق دوردست مرقد منور علی را به خاطر می‌آوردند و با اشاره به آن آستان لب به زیارت می‌کشایند و از جایگاه خود به ساحت قدس ولایت اظهار ارادت می‌نمایند. از این گذشته، روز تاریخی غدیر را وظایف و عباداتی از روزه و نماز و دعاست که شیعیان در شهرها و روستاها و مناطق خود بدانها اهتمام می‌ورزند و از این طریق میلیون‌ها تن که یک سوم یا نیمی از مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند، خاطره غدیر خم را همه ساله تجدید می‌کنند و فروتنانه در گرامیداشت سالروز ولایت می‌کوشند.

حال اگر کتابها و آثار امامیه در حدیث و تفسیر و تاریخ و کلام مورد توجه و بررسی قرار گیرد، روشن خواهد شد که تمامی آنها مشحون است از اثبات قضیه غدیر و استدلال و احتجاج به مدلول و محصل آن از روایات مسند که نام سلسله روایت متعاقب یکدیگر ثبت گشته تا منتهی می‌شود به مرکز انوار نبوت و روایات مرسل که از باب ارسال مسلم با حذف سلسله سند ضبط گردیده و حاکی از این است که این موضوع مورد اتفاق عموم فرقه‌های اسلامی است.

البته، گمان نمی‌کنم که دانشمندان اهل سنت نیز در ثبت و ضبط و روایت این حدیث از امامیه دست کمی داشته باشند، چه آنان نیز این واقعه را محقق دانسته و به صحت آن

معتبرند و به تواتر آن اذعان دارند، مگر فرد يا افرادی نادر که از راه و رسم درایت منحرف گشته و از روی عصبیت کورکورانه نسبت به این واقعه سخنی به یاوه گفته‌اند. این اقلیت ناچیز جز خود کسی را ندیده و به علت خودخواهی بدین مهم توجه ننموده‌اند، وگرنه بیشتر دانشمندان و حديث‌شناسان و تاريخنگاران آگاه این حديث را مسلم و تردیدناپذیر دانسته‌اند. در مجموع، موضوع غدیر خم از نظر علمای اهل سنت ثابت و محقق است و از متواترات و مسلمیات است<sup>۱</sup>، و ما اینک نام راویان حديث غدیر خم را از صحابه و تابعین و دیگر کسانی که راههای روایتشان بدیشان منتهی می‌شود، به ترتیب حروف الفبا یاد می‌کنیم.

---

۱. احمد بن حنبل این حديث را از چهل طریق روايت کرده است و ابن جریر طبری از هفتاد و چند طریق، جزری مقری از هشتاد طریق، ابن عقده از یکصد و پنج طریق، ابوسعید سجستانی از یکصد و بیست طریق و ابوبکر جماعی از یکصد و بیست و پنج طریق. همچنین در تعلیق *هدایة العقول* ۳۰ نیز از امیر محمد یمنی، یکی از شعراي غدیر در قرن دوازدهم هجری، به یکصد و پنجاه طریق اشارت رفته است.



## راویان حدیث غدیر از صحابه

(حرف الف)

۱- ابوهریره دوسی (م ۵۷-۵۹) که هفتاد و هشت سال زیسته است. روایت او را این دانشمندان به طور مستند<sup>۱</sup> در آثار خود آورده‌اند: خطیب بغدادی به دو طریق از مطروزاق، از شهرین حوشب<sup>۲</sup>؛ ابوالحجاج مزّی در تهذیب الکمال فی أسماء الرجال؛ ابن حجر عسقلانی<sup>۳</sup>؛ خوارزمی در مناقب<sup>۴</sup> و کتاب مقتل الامام الحسین؛ جزری<sup>۵</sup>؛ سیوطی از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر<sup>۶</sup>، و نیز به نقل از ابویعلی موصلی<sup>۷</sup>؛ حمونی در فراید السمطین به اسنادش از شهر بن حوشب؛ متقی هندی به طریق ابن ابی شیبه<sup>۸</sup>، و نیز از عمیره بن سعد<sup>۹</sup>؛ ابن عبدالبر<sup>۱۰</sup>؛ ابن کثیر دمشقی به نقل از حافظ ابویعلی و حافظ ابن جریر به اسناد آن دو از ادريس و داود، از پدرشان یزید، و نیز از شهرین

۱. مستند در اصطلاح علمای حدیث، روایتی است که نقل‌کنندگان آن ذکر شده باشند. (م)

۲. تاریخ بغداد: ۲۹۰/۸. رک: تهذیب التهذیب: ۳۲۷/۷.

۳. رک: المناقب ۱۳. ۴. رک: أسنی المطالب ۳.

۵. تاریخ الخلفاء ۱۱۴. ۶. الدر المنثور: ۲۵۹/۲.

۷. ابن ابی شیبه حدیث غدیر را از ابوهریره و ده صحابی دیگر روایت کرده است. کنز العمال: ۱۵۴/۶.

۸. کنز العمال: ۴۰۳/۶. ۹. رک: الاستیعاب: ۴۷۳/۲. ۱۰.

حوشب و عميرة بن سعد<sup>۱</sup>؛ ابن عقدة در کتاب حدیث الولاية<sup>۲</sup>؛ ابوبکر جماعی در نخب المناقب<sup>۳</sup> و بدخشی از طرق ابویعلی موصلی و ابن ابی شیبہ<sup>۴</sup> آنچه از سلسله‌های متعدّد نقل گردیده است، همه به ابوهریره منتهی می‌شود.

۲- ابولیلی انصاری که گفته‌اند: در سال ۳۷ هـ در صفین کشته شده است.

خوارزمی روایت او را به طور مسند از ثوربن ابی فاخته، از عبدالرحمن بن ابی لیلی، از پدرش با این عبارت آورده است: پدرم گفت: پیغمبر اکرم در روز خیبر پرچم را به علی بن ابی طالب داد و خدای تعالی خیبر را به دست علی گشود، و در روز غدیرخم او را به پا داشت و به مردم اعلام فرمود که او مولای هر مرد و زن مؤمن خواهد بود. حدیث غدیر را ابن عقده به اسناد خود در حدیث الولاية و سیوطی در تاریخش<sup>۵</sup> و سمهودی در جواهر العقیدین از ابولیلی مذکور نقل نموده‌اند.

۳- ابوزینب بن عوف انصاری.

روایت او را ابن اثیر<sup>۶</sup> و ابن حجر عسقلانی از اصبغ بن نباته<sup>۷</sup> و ابن عقده از طریق علی بن حسن عبدی، از سعد اسکاف، از اصبغ<sup>۸</sup> نقل کرده‌اند. وی حدیث مناشده یا سوگند دادن امیرالمؤمنین علیه السلام را به حدیث غدیرخم در روز رجبه نیز ذکر نموده و خود از جمله کسانی بوده است که ضمن مناشده به آن گواهی داده‌اند و بزودی لفظ حدیث را ملاحظه خواهید فرمود.

۴- ابوفضاله انصاری که از اهل بدر است و در جنگ صفین با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده

۱. البداية والنهاية: ۲۱۴/۵.

۲. طرق ابن عقده را که در کتابش حدیث الولاية آمده است، از اسدالغابة و الاصابة والطريف سيّد بزرگوار، ابن طاوس و جز آنها به دست آوردیم.

۳. طرق جماعی را علامه سروی در المناقب: ۵۲۹/۱ از صاحب بن عبّاده، از جماعی و علامه ابوالحسن شریف در ضیاء العالمین از کتاب خود جماعی به نام نخب المناقب نقل کرده‌اند و ما نیز از آن دو نقل

نموده‌ایم. نزل الأبرار: ۲۰.

۴. رک: تاریخ الخلفاء: ۱۱۴. رک: اسدالغابة: ۳/۳۰۷ و ۵/۲۰۵.

۵. رک: تاریخ الخلفاء: ۱۱۴. ۶. رک: اسدالغابة: ۳/۳۰۷ و ۵/۲۰۵.

۷. حدیث الولاية: ۸۰/۴.

۸. الاصابة: ۳/۴۰۸.

و كشته شده است.

اين شخص در روايت اصبع بن نباثه<sup>۱</sup>، از جمله كساني است كه در روز رجبه براي علي عليه السلام به حديث غدير شهادت داده است و قاضي بهلول بهجت شافعي نيز او را در شمار راويان حديث غدير ذكر کرده است.<sup>۲</sup>

۵- ابوقدامة انصاري<sup>۳</sup> يكي از كساني كه روز رجبه طرف مناشده و سوگند اميرالمؤمنين علي عليه السلام بوده است.

ابن اثير<sup>۴</sup> به نقل از ابن عقده و او به اسنادش از محمد بن كثير، از فطر و ابن جارود، از ابى الطفيل آورده كه گفت: ابوقدامة در روز رجبه براي علي عليه السلام شهادت داد، و در حديث الولاية ابن عقده و جواهرالعقدین سمهودی و اصابه ابن حجر عسقلانی<sup>۵</sup> به نقل از حديث الولاية ابن عقده آمده كه وی از طريق محمد بن كثير، از فطر، از ابوالطفيل روايت نموده كه گفت: نزد علي عليه السلام بوديم كه آن جناب فرمود: قسم به خدا می دهم كساني را كه روز غدیر خم حضور داشته و شاهد بر اين امر بوده اند. در كتاب نامبرده مذکور است كه ابوقدامة انصاري از كساني است كه به داستان غدیر خم در آن روز شهادت داد.

۶- ابوعمرة بن عمرو بن محسن انصاري.

ابن اثير حديث مناشدة اميرالمؤمنين علي عليه السلام را در كوفه و شهادت ابوعمرة نامبرده را به حديث غدير ذكر نموده<sup>۶</sup> و ابن عقده در كتاب خود حديث الولاية، حديث مزبور را از او روايت کرده است.

۷- ابوالهيثم بن التيهان (م ۳۷) كه در صفين شهادت يافته است.

۱. اين روايت به نقل از كتاب حديث الولاية در اسدالغابة: ۳/۳۰۷ و ۵/۲۰۵ ثبت شده است.

۲. تاريخ آل محمد ۶۷.

۳. ابن حجر در الاصابة: ۴/۱۵۹ گفته است كه: نامبرده شايد همان ابوقدامة بن سهيل بن حارث بن جعدية بن سالم بن مالك بن واقف باشد، در حالی كه نام ابوقدامة مذکور سالم است.

۵. الاصابة: ۴/۱۵۹.

۴. اسدالغابة: ۵/۲۷۶.

۶. اسدالغابة: ۳/۳۰۷.

حدیث او در کتاب حدیث الولاية، تألیف ابن عقده و در نخب المناقب جمعی موجود است و وی در مقتل خوارزمی<sup>۱</sup> در شمار راویان حدیث غدیر از صحابه ذکر شده است و در جواهرالعقدین سمهودی از فطر و ابوالجارود، از ابوظفیل روایت شده که ابوالهیثم در روز مناشده به حدیث غدیر خم گواهی داد و قاضی بهلول بهجت شافعی نیز نامبرده را در شمار راویان حدیث غدیر ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

۸- ابورافع قبطنی<sup>۳</sup>، آزاد شده رسول خدا ﷺ.

حدیث او را ابن عقده در حدیث الولاية و ابوبکر جمعی در نخب روایت نموده‌اند و خوارزمی در مقتل خود او را در شمار راویان حدیث غدیر از صحابه ذکر نموده است. ۹- ابو ذؤیب خویند (خالد) پسر خالد بن محرث الهدلی از شعرای زمان جاهلیت و عصر اسلام بوده و در خلافت عثمان درگذشته است.

ابن عقده در حدیث الولاية و خطیب خوارزمی در فصل چهارم از مقتل الامام الحسین حدیث غدیر را از او روایت کرده‌اند.

۱۰- ابوبکر بن ابی قحافه تیمی (م ۱۳).

ابن عقده به اسناد خود در حدیث الولاية و ابوبکر جمعی در نخب و منصور رازی در کتاب خود که در موضوع غدیر نوشته است، حدیث غدیر را از او روایت نموده‌اند و شمس‌الدین جزری نیز او را در شمار راویان حدیث غدیر از صحابه ذکر کرده است.<sup>۴</sup>

۱۱- اسامة بن زید بن حارثة کلبی (م ۵۴) که در سن هفتاد و پنجسالگی درگذشته است.

حدیث او در موضوع غدیر خم در حدیث الولاية و در نخب المناقب مذکور است.

۱۲- ابی بن کعب انصاری خزرجی (م ۳۰ یا ۳۲) که از قاریان و حافظان بزرگ قرآن بوده است.

۱. نسخه‌ای از آن نزد ما موجود است. ۲. تاریخ آل محمد ۶۷.

۳. در نام این شخص اختلاف است و از وی به اسامی ابراهیم، اسلم، هرمز، ثابت، سنان، یسار، قرمان،

عبدالرحمن و یزید یاد شده است. ۴. أسنی المطالب ۳.



ابوبکر جعابی در *نخب المناقب* به اسناد خود حدیث غدیر خم را از او روایت کرده است.

۱۳- اسعد بن زرارۀ انصاری.

ابن عقده در *حدیث الولاية* از محمد بن فضل بن ابراهیم اشعری، از پدرش، از مثنی بن قاسم حضرمی، از هلال بن ایوب صیرفی، از ابوکثیر انصاری، از عبدالله بن اسعد بن زرارۀ، از پدرش اسعد بن زرارۀ حدیث غدیر را از رسول خدا روایت نموده<sup>۱</sup> و ابوبکر جعابی در *نخب* و ابوسعید منصور سجستانی در *کتاب الولاية*<sup>۲</sup> از ابوالحسن احمد بن محمد بزاصینی به املاء او در ماه صفر سال ۳۹۴ ضبط نموده که گفت: ابوالعباس احمد بن سعید کوفی حافظ در سال ۳۳۰ حدیث نمود و ابوالحسن محمد بن محمد بن علی شروطی به ما خبر داد و گفت که ابوالحسن محمد بن عمر بن بهته و ابوعبدالله حسین بن هارون بن محمد قاضی صینی و ابومحمد عبدالله بن محمد اکفانی قاضی گفتند: احمد بن محمد بن سعید به ما خبر داده گفت: محمد بن فضل بن ابراهیم اشعری برای ما حدیث نمود تا آخر سند مذکور که ابن عقده آورده است. شمس الدین جزری نیز نامبرده را در شمار راویان حدیث غدیر از صحابه ذکر نموده است.<sup>۳</sup>

۱۴- اسماء بنت عمیس خثعمیه.

ابن عقده در *حدیث الولاية* به اسناد خود از او روایت نموده است.

۱۵- ام سلمه، همسر پیغمبر ﷺ.

ابن عقده از طریق عمرو بن سعید بن عمرو بن جعدۀ بن هبیره از جدش از ام سلمه روایت کرده که گفت: رسول خدا ﷺ در غدیر خم دست علی رضی الله عنه را گرفت و او را بلند نمود تا به حدی که سفیدی زیر بغل او را دیدم. آنگاه فرمود: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. سپس فرمود: ای مردم، من دو چیز گران و نفیس در میان شما به جا

۱. رک: کتاب الیقین، باب سی و هفتم.

۲. این حدیث را ابن طاوس در الیقین و ابن حاتم در الدرر النظیم فی الاثمة اللهمیم از او حکایت کرده اند.

۳. أسنی المطالب ۴.

می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم. و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. این روایت را سمهودی شافعی در *جواهرالعقیدین* بنا بر ضبط قندوزی<sup>۱</sup> آورده و شیخ احمد بن فضل بن محمد باکثیر مکی شافعی در *وسيلة المال* از طریق ابن عقده، از ام سلمه به همین الفاظ روایت نموده است.

۱۶- ام هانی دخت ابوطالب، سلام الله علیهما.

نامبرده گفت: رسول خدا چون از حج بازگشت، در غدیر خم فرود آمد، سپس در آن هوای گرم ایستاد و خطبه خواند و پس از بیان خطبه به ذکر حدیث ثقلین پرداخت. این روایت را بزار با ذکر سند در *مسند خود* از ام هانی ثبت کرده و سمهودی شافعی بنا بر آنچه قندوزی حنفی ذکر نموده<sup>۲</sup>، آن را از نامبرده روایت کرده و ابن عقده نیز به اسناد خود در *حدیث الولاية*، این حدیث را از ام هانی آورده است.

۱۷- ابو حمزه انس بن مالک انصاری خزرجی (م ۹۳) خدمتکار رسول خدا ﷺ.

خطیب بغدادی<sup>۳</sup>؛ ابن قتیبۀ دینوری<sup>۴</sup>؛ ابن عقده در *حدیث الولاية* به اسناد خود از مسلم ملائی، از انس؛ ابوبکر جعابی در *نخب*؛ خطیب خوارزمی در *مقتل*؛ سیوطی به طریق طبرانی<sup>۵</sup>؛ متقی هندی از عمیرة بن سعید، از انس<sup>۶</sup> و بدخشی از طریق طبرانی و خطیب<sup>۷</sup>، این حدیث را از نامبرده روایت نموده‌اند و جزری نامبرده را در شمار راویان حدیث غدیر ذکر کرده است.<sup>۸</sup>

### (حرف ب)

۱۸- برابن عازب انصاری اوسی (م ۷۲) که در کوفه اقامت داشت.

احمد بن حنبل حدیث غدیر را به اسناد خود از عفان، از حماد بن سلمه، از علی

۱. رک: *ینایع المودة* ۴۰.

۳. رک: *تاریخ بغداد* ۳۷۷/۷.

۵. *تاریخ الخلفاء* ۱۱۴.

۷. *نزل الایرار* ۲۰.

۲. همان مأخذ.

۴. رک: *المعارف* ۲۹۱.

۶. *کنز العمال*: ۴۰۳، ۱۵۴/۶.

۸. *أسنى المطالب* ۴.

بن‌زید، از عدی بن ثابت، از براء، و به طریق دیگر از عدی، از براء روایت کرده است<sup>۱</sup> به شرح و بیانی که در حدیث تهنیت خواهد آمد و ابن ماجه هم از ابن جدعان، از عدی، از او روایت کرده که گفت: پس از مراسم حج در خدمت رسول خدا به راه افتادیم، ناگاه حضرتش در میان راه فرود آمد و امر فرمود که همگی برای نماز گرد آیند، سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا من به اهل ایمان از خودشان سزاوارتر نیستم؟ همگی گفتند: آری هستی. فرمود: آیا من به هر فرد مؤمن سزاوارتر از خودش نیستم؟ گفتند: آری هستی. فرمود: بنابراین، این شخص، یعنی علی ولی و عهده‌دار امور کسی است که من مولای اویم. بارخدا یا دوست بدار آنکس را که او را دوست دارد و دشمن دار آنکس را که او را دشمن دارد.<sup>۲</sup>

روایت او را این بزرگان در آثار خود آورده‌اند: نسائی از ابواسحاق<sup>۳</sup>؛ خطیب بغدادی<sup>۴</sup>؛ طبری<sup>۵</sup>؛ ابوالحجاج مزنی در تهذیب‌الکمال فی اسماء الرجال<sup>۶</sup>؛ ثعلبی در الکشف و البیان که لفظ و سند او خواهد آمد؛ ابن عبدالبر<sup>۷</sup>؛ محب‌الدین طبری از طریق حافظ ابن سمان<sup>۸</sup>؛ خطیب خوارزمی به استاد از عدی<sup>۹</sup>؛ ابن صباغ مالکی به نقل از حافظ ابوبکر بن احمد بن حسین بیهقی و امام احمد بن حنبل<sup>۱۰</sup>؛ حافظ کنجی شافعی از عدی بن ثابت<sup>۱۱</sup>؛ فخر رازی<sup>۱۲</sup>؛ نیشابوری<sup>۱۳</sup>؛ جمال‌الدین زرنندی در نظم در السمتین؛ سیوطی از طریق احمد و ابن ماجه<sup>۱۴</sup>؛ تبریزی از طریق احمد، از براء و زید بن ارقم<sup>۱۵</sup>؛ میدی در شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام به طریق احمد؛ حمونی در فراید السمتین به پنج طریق از عدی بن ثابت؛

- 
- |   |                              |
|---|------------------------------|
| ۱. مسند احمد: ۲۸۱/۴.                              | ۲. سنن ابن ماجه: ۲۸/۱ - ۲۹.  |
| ۳. الخصائص ۱۶.                                    | ۴. رک: تاریخ بغداد: ۲۳۶/۱۴.  |
| ۵. رک: تفسیر طبری: ۴۲۸/۳.                         | ۶. الاستیعاب: ۴۷۳/۲.         |
| ۷. الرياض النضرة: ۱۶۹/۲. نیز رک: ذخایر العقبی ۶۷. |                              |
| ۸. المناقب ۹۴.                                    | ۹. الفصول المهمة ۲۵.         |
| ۱۰. کفایة الطالب ۱۴.                              | ۱۱. رک: مفاتیح الغیب: ۶۳۶/۳. |
| ۱۲. رک: تفسیر نیشابوری: ۱۹۴/۶.                    | ۱۳. الجامع الصغیر: ۵۵۵/۲.    |
| ۱۴. مشکاة المصابیح ۵۵۷.                           |                              |

متقی هندی از طریق احمد<sup>۱</sup> و نیز به نقل از سنن حافظ ابن ابی شیبه<sup>۲</sup> و ابن کثیر از عدی به نقل از ابن ماجه و حافظ عبدالرزاق و حافظ ابویعلی موصلی و حافظ حسن بن سفیان و حافظ ابن جریر طبری<sup>۳</sup> و نیز از طریق حافظ عبدالرزاق، از معمر، از ابن جدعان، از عدی<sup>۴</sup>. این روایان همگی از براء بن عازب روایت نموده‌اند که گفت: با رسول خدا، از مکه بیرون شدیم و در غدیر خم فرود آمدیم. منادی از طرف آن حضرت اجتماع عمومی را اعلام کرد و پس از آنکه همگی گرد آمدیم، فرمود: آیا من سزاوارتر به شما از خود شما نیستم؟ گفتیم: آری هستی یا رسول الله. فرمود: آیا من سزاوارتر به شما از مادرانتان نیستم؟ گفتیم: آری هستی یا رسول الله. فرمود: آیا من سزاوارتر به شما از پدرانتان نیستم؟ گفتیم: بلی یا رسول الله هستی. حضرتش از این قبیل پرسش‌ها را دایر بر اولویت خود چند بار تکرار فرمود و ما نیز همه را تصدیق نمودیم. آنگاه فرمود: هرکس که من مولای او هستم، علی مولای او خواهد بود<sup>۵</sup>، بارخدا یا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن دار کسی را که او را دشمن دارد. پس عمر بن خطاب گفت: گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب که امروز را درک نمودی، در حالی که ولی و سرپرست هر مؤمن هستی. همچنین این حدیث را ابن ماجه از حدیث حماد بن سلمه، از علی بن زید و ابوهارون عبدی، از عدی بن ثابت، از براء آورده و موسی بن عثمان حضرمی نیز از ابن اسحاق به همین عنوان از براء روایت کرده است.

حدیث مزبور را حافظ ابو محمد عاصمی در زین الفتی از ابوبکر جلاب، از احمد همدانی، از ابو جعفر محمد بن ابراهیم قهستانی، از ابو قریش محمد بن جمعه، از ابویحیی مقری، از پدرش، از حماد بن سلمه، از علی بن زید بن جدعان، از عدی بن ثابت، از براء بن عازب به شرح و لفظی که در حدیث تهنیت خواهد آمد، روایت نموده است و افزون بر

۱. کنز العمال: ۱۵۲/۶. ۲. همان: ۳۹۷/۶.

۳. البدایة و النهایة: ۲۰۹/۵. ۴. همان: ۳۴۹/۷.

۵. در نسخه چاپی البدایة و النهایة به لفظ من کنت مولاه فعلی مولاه ذکر شده و در نسخه خطی آن به طوری که در عباقت از آن نقل شده، چنین مذکور است: من کنت مولاه فأن علیاً بعدی مولاه.

این، بدخشی از طریق احمد<sup>۱</sup> و از طریق ابونعیم در فضایل الصحابة<sup>۲</sup>، مقریزی به طریق احمد<sup>۳</sup>، حافظ ابوالفتوح در مناقب الثلاثة از طریق احمد و حافظ ابوبکر بیهقی، آلوسی<sup>۴</sup> و عبده از طریق احمد و ابن ماجه<sup>۵</sup> این روایت را نیز از براء بن عازب نقل کرده‌اند و جزری هم براء بن عازب را در شمار راویان حدیث غدیر ذکر کرده است.<sup>۶</sup>

۱۹- بریده بن خصیب ابوسهل اسلمی (م ۶۳).

روایت او را حاکم از محمد بن صالح بن هانی از احمد بن نصر و به طریق دیگر از محمد بن علی شیبانی، از احمد بن حازم غفاری، از محمد بن عبدالله عمری، از محمد بن اسحاق، از محمد بن یحیی و احمد بن یوسف نقل کرده که گفتند: ابونعیم از ابن ابی غنیه<sup>۷</sup>، از حکم، از سعید بن جبیر، از ابن عباس، از بریده حدیث غدیر را روایت کرده است.<sup>۸</sup> همچنین حدیث غدیر را این بزرگان در آثار خود آورده‌اند: ابونعیم به اسنادش از طریق ابن عیینه، ابن عبدالبر در شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام<sup>۹</sup>، خوارزمی در مقتل الامام الحسین، جزری شافعی<sup>۱۰</sup>، سیوطی از طریق بزّار<sup>۱۱</sup> و نیز از طریق احمد<sup>۱۲</sup>، متقی هندی به نقل از حافظ ابن ابی شیبیه و ابن جریر و ابونعیم به اسنادشان از بریده<sup>۱۳</sup>، بدخشی از طریق بزّار<sup>۱۴</sup> و عبده از طریق احمد.<sup>۱۵</sup>

- 
- |   |                          |
|---|--------------------------|
| ۱. نزل الابرار ۱۹.  | ۲. همان ۲۱.              |
| ۳. الخطط المقریزية: ۲۲۲/۲.  | ۴. روح المعانی: ۳۵۰/۲.   |
| ۵. تفسیر المنار: ۴۶۴/۶.   | ۶. أسنی المطالب ۳.       |
| ۷. در مستدرک چنین نوشته شده و در حلیة الاولیاء ابونعیم، ابن عیینه و در برخی از نسخه‌ها ابن ابی عتبّه و در بعضی دیگر ابن عینه ضبط شده است و گفته می‌شود که صحیح همان ابن ابی غنیه است. |                          |
| ۸. مستدرک حاکم: ۱۱۰/۳.  | ۹. الاستیعاب: ۴۷۳/۲.     |
| ۱۰. رک: أسنی المطالب ۳.   | ۱۱. تاریخ الخلفاء ۱۱۴.   |
| ۱۲. الجامع الصغیر: ۵۵۵/۲.   | ۱۳. کنز العمال: ۳۹۷/۶.   |
| ۱۴. مفتاح النجاة: نزل الابرار ۲۰.   | ۱۵. تفسیر المنار: ۴۶۴/۴. |

(حرف ث)

۲۰- ابوسعید ثابت بن ودیعه انصاری خزرجی مدنی.

وی به طوری که بعداً خواهد آمد، در حدیث مناشده به روایت ابن عقده در حدیث الولاية و ابن اثیر، از جمله کسانی است که درباره علی علیه السلام نسبت به واقعه غدیر شهادت داده است<sup>۱</sup>، و قاضی بهلول بهجت شافعی نیز نامبرده را در شمار راویان حدیث غدیر ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

(حرف ج)

۲۱- جابر بن سمره بن جناده، ابوسلیمان سوائی، ساکن کوفه (م بعد از ۷۰).<sup>۳</sup>

ابن عقده در حدیث الولاية واقعه غدیر را از قول جابر بن سمره روایت نموده و خوارزمی در فصل چهارم مقتل الامام الحسين او را در شمار صحابه‌ای که حدیث غدیر را روایت کرده‌اند، ذکر کرده و متقی هندی به نقل از حافظ ابن ابی شیبه به اسنادش از نامبرده روایت نموده که گفت: ما در غدیر خم واقع در ناحیه جحفه بودیم که ناگاه رسول خدا بر ما درآمد و دست علی را گرفت و فرمود: هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست.<sup>۴</sup>

۲۲- جابر بن عبدالله انصاری (م ۷۳-۷۸).

نامبرده در سن نود و چهار سالگی در مدینه وفات یافته است. حافظ بزرگ ابن عقده در حدیث الولاية به اسنادش از او روایت نموده که گفت: ما در سفر حجة الوداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم. پس از بازگشت در جحفه فرود آمد و برای مردم خطبه خواند و فرمود: ای مردم، من مسئول هستم و شما هم مسئول هستید. اکنون رأی و نظر خود را بازگویید، گفتند: گواهی می‌دهیم که تو اوامر خدا را به ما رسانیدی و ما را پند دادی و آنچه را که

۱. اسد الغابة: ۳/۳۰۷ و ۵/۲۰۵. ۲. تاریخ آل محمد ۶۷.

۳. ابن حجر در الاصابة سال وفات او را ۷۴ ذکر کرده است.

۴. کنز العمال: ۶/۳۹۸.

متضمن صلاح و سعادت ما بود، بیان نمودی. فرمود: همانا من بر شما در انتقال به سرای دیگر پیشی می‌گیرم و شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید و من در میان شما دو چیز گرانبها و نفیس بر جای می‌گذارم که اگر پیوستگی خود را به آن دو حفظ کنید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترت و اهل بیت من. این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. سپس فرمود: آیا نمی‌دانید که من به شما از خودتان سزاوارترم؟ گفتند: آری، چنین است. در این هنگام در حالی که دست علی را در دست داشت، فرمود: هرکس من مولای اویم، علی مولای او خواهد بود. سپس فرمود: بارخدا یا دوستان او را دوست بدار، و دشمنان او را دشمن دار.

همین حدیث را ابوبکر جمعی در نخب و ابن عبدالبرّ از او روایت کرده‌اند<sup>۱</sup> و حدیث مزبور در *اسماء الرجال ابوالحجاج* و *آثاری دیگر*<sup>۲</sup> به طریق عالی از مشایخ او که همه حافظان حدیث بوده‌اند، یعنی شریف ابوتمام علی بن ابی الفخار هاشمی، و ابوطالب عبداللطیف بن محمد قیسی، و ابراهیم بن عثمان کاشغری به نقل از عبدالله بن محمد بن عقیل روایت شده که گفت: به اتفاق علی بن الحسین علیه السلام و محمد بن الحنفیه و ابوجعفر علیه السلام در خانه جابر بن عبدالله بودیم که مردی از اهل عراق داخل شد و به جابر گفت: ترا به خدا قسم می‌دهم که آنچه از رسول خدا دیدی و شنیدی، برای من بیان کن... تا آخر این داستان که در حدیث مناشدهٔ مرد عراقی با جابر بن عبدالله خواهد آمد.

حافظ حموینی در *فرایده السمتین*، سمط اول از باب نهم از طریق حافظ ابن البیطی، و ابن کثیر<sup>۳</sup> به اسناد از عبدالله بن محمد بن عقیل از جابر این حدیث را روایت کرده‌اند. وی پس از نقل حدیث گفته است: استاد ما ذهبی گفت: این حدیث از نقطه نظر راویانی که در سلسله روایت دارد، حدیث نیکویی است. ابن لهیعه هم آن را از بکر بن سواده و جز او، از ابوسلمه بن عبدالرحمن، از جابر به همین نحو روایت کرده است. همچنین متقی هندی به نقل از بزّار به اسنادش از او<sup>۴</sup>، و سمهودی در *جواهرالعقدین* به

۲. رک: تهذیب التهذیب: ۳۳۷/۷؛ کفایة الطالب: ۱۶.

۱. رک: الاستیعاب: ۴۷۳/۲.

۴. کنز العمال: ۳۹۸/۶.

۳. البدایة والنهایة: ۲۰۹/۵.

همان لفظ و بیان از ابن عقده، و قندوزی حنفی به نقل از سمهودی<sup>۱</sup>، و صّابی شافعی در الاكتفاء به نقل از ستن حافظ ابن ابی شیبیه به اسنادش از او این حدیث را روایت نموده‌اند. حافظ ابن المغازلی به طوری که ابن بطریق ذکر کرده است<sup>۲</sup>، با ذکر سند و به اسناد خود از بکر بن سواده، از قبیصة بن ذویت و ابوسلمة بن عبدالرحمن، از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت: رسول خدا ﷺ در حُم فرود آمد و مردم از آن جناب دور و متفرّق گشتند. پس آن جناب علیؑ را امر فرمود که مردم را جمع نماید و پس از اجتماع آنها رسول خدا ﷺ در حالی که تکیه به دست علیؑ داشت، در میان آنان ایستاد و پس از ادای حمد و ثنای خداوند، خطاب به آنها فرمود: دوری و تفرقه شما به حدی بر من ناگوار آمد که پنداشتم حتی درختی که من تکیه بر آن دارم، بیش از هر درخت دیگری مورد بی‌علاقگی و خشم شماست!<sup>۳</sup> سپس فرمود: لیکن علی پیوسته به من نزدیک است، به طوری که هیچ امری را بر نزدیکی و دوستی من اختیار نمی‌کند، و به همین سبب است که خداوند او را برای من به منزله من برای خویش قرار داده است و همان طور که من از او خشنود و راضی هستم، خداوند نیز از او راضی و خشنود است، سپس دست علی را بلند کرد و فرمود: هرکس که من مولای اویم، علی مولای او خواهد بود. بارخدا یا دوست بدار آن را که او را دوست دارد و دشمن دار آن را که او را دشمن دارد. جابر گوید: در این هنگام مردم با شتاب و نگرانی از ابراز تأثر پیغمبر ﷺ به سوی آن جناب شتافتند و با تضرع و گریه از تفرقه و دوری خود معذرت خواستند و عرضه داشتند: یا رسول‌الله، دور شدن ما از حضرتت برای این بود که مبدا اجتماع ما بر آن جناب گران و ناگوار باشد، اکنون که این کار موجب ناراحتی و خشم شما گشته است، به خدا پناه می‌بریم از خشم پیمبرش. در این موقع رسول خدا ﷺ ابراز رضایت فرمود و معذرت آنها را پذیرفت.

این داستان را ثعلبی در تفسیر خود آنسان که در ضیاء العالمین مذکور است، روایت

۱. ینایع المودة ۴۱. ۲. رک: العمدة ۵۳.  
 ۳. کنایه از نهایت تأثر از تفرقه و دوری مسلمانان از پیامبر اکرم است. (م)



کرده است و خواریزمی در مقتل خود و جزری<sup>۱</sup> و قاضی بهلول بهجت شافعی<sup>۲</sup> جابر بن عبدالله را در شمار راویان حدیث غدیر ذکر کرده‌اند.

۲۳- جبلة بن عمرو انصاری.

ابن عقده حدیث غدیر را از او به اسناد خود در حدیث الولاية روایت کرده است.

۲۴- جبیر بن مطعم بن عدی قرشی نوفلی (م ۵۷-۵۹).

قاضی بهلول بهجت شافعی نامبرده را از جمله راویان حدیث غدیر به شمار آورده<sup>۳</sup> و همدانی در مودة القربی قسمتی از حدیث غدیر را از او روایت کرده و قندوزی حنفی هم آن را از او نقل نموده است.<sup>۴</sup>

۲۵- جریر بن عبدالله بن جابر بجللی (م ۵۱-۵۴).

حافظ هیثمی روایت نامبرده را دایر به حدیث غدیر به نقل از معجم طبرانی به اسنادش از او آورده که گفت: ما در حجة الوداع حضور یافتیم. پس از درک موسم در بازگشت به جایی رسیدیم که غدیر خم نامیده می‌شود. در آنجا اعلام اجتماع عمومی شد و پس از گرد آمدن مهاجران و انصار، رسول خدا در میان ما به پاخواست و خطاب به خلق فرمود: به چه شهادت می‌دهید؟ گفتند: به یکتائی خداوند. فرمود: دیگر به چه؟ گفتند: به اینکه محمد بنده و رسول اوست. فرمود: ولی شما، آن که در خور سرپرستی و تصرف در جمیع شئون است، کیست؟ گفتند: خدا و فرستاده او مولای ماست. در این هنگام دست خود را بر بازوی علی نواخت و او را به پا داشت، سپس بازوی او را رها کرد و میج دست او را گرفت و فرمود: هر کس که خدا و رسول مولای اوست، پس علی مولای او خواهد بود. بارخدا یا دوست بدار آن را که او را دوست دارد و دشمن دار آن را که او دشمن دارد. بارخدا یا هر کس از مردم که او را دوست می‌دارد، تو نیز دوست او باش. و هر کس که او را دشمن می‌دارد، تو نیز دشمن او باش. بارخدا یا من پس از آن دو بنده

۲. تاریخ آل محمد ۶۷.

۱. رک: اسنی المطالب ۳.

۴. ینابیع المودة ۳۱، ۳۳۶.

۳. همان ۶۸.

صالح<sup>۱</sup> کسی را نمی‌یابم که پس از خود در زمین به ودیعت بگذارم. پس تو به نیکی برای او حکم و تقدیر فرما. در این هنگام بشر که از حاضران بود، از جریر پرسید: این دو بنده صالح کیانند؟ گفت: نمی‌دانم.<sup>۲</sup>

این روایت را سیوطی به طریق طبرانی<sup>۳</sup>، و ابن کثیر در تاریخ خود<sup>۴</sup>، و متقی هندی به طریق طبرانی<sup>۵</sup>، و وصابی در کتاب الاکتفاء و بدخشی در مفتاح النجاة از او روایت نموده‌اند و خوارزمی در مقتل خود او را از جمله راویان حدیث غدیر از صحابه به شمار آورده است.

۲۶- ابوذر جندب بن جنادة غفاری (م ۳۱).

روایت او دایر به حدیث غدیر در حدیث الولاية ابن عقده و نخب المناقب جمعی، فراید السمطین باب پنجاه و هشتم ثبت گردیده است و خطیب خوارزمی در مقتل الامام الحسین و همچنین شمس‌الدین جزری شافعی<sup>۶</sup> نامبرده را در شمار راویان حدیث غدیر از صحابه ذکر کرده‌اند.

۲۷- ابو جنیده جندع بن عمرو بن مازن انصاری.

۱. در حاشیه کتاب هدایة العقول ۳۱ چنین آمده: شاید پیامبر اکرم از دو عبد صالح، ابوبکر و عمر را اراده فرموده باشد، و گفته شده که مراد خضر و الیاس است، و نیز گفته‌اند که حمزه و جعفر بوده‌اند، زیرا علی هنگامی که جنگ شدت می‌گرفت، حمزه و جعفر را صدا می‌زد و از آنها استمداد می‌نمود و از فقدان آن دو اظهار تأسف و تألم می‌کرد. در اینجا باید گفت: این احتمال گزافه و دل به مبهم و امر نامعلوم بستن است، زیرا برای تفسیر از دو عبد صالح به کسانی که ذکر نموده‌اند، مجال و مجوزی نیست، مگر آنکه به نصی دست یافته باشند و بر حسب ظاهر چنین نصی هم وجود ندارد، بلکه ظاهر امر عدم آن را نشان می‌دهد، برای اینکه سید دانشمند بدرالدین محمد بن ابراهیم بن مفضل، خدایش رحمت کناد، هنگامی که کسانی از او راجع به تفسیر این جمله سؤال نمودند، فرمود: در کتب حدیث به چیزی در این باره دست نیافتم، و انگهی بر طبق روایت مجمع الزوائد، خود شخص راوی نیز مراد از دو عبد صالح را ندانسته است. بنابراین، در چنین موردی که نقل و بیان و تصریحی برای آن نرسیده، راهی و مجوزی برای تفسیر به پندار و خیال نیست.

۳. تاریخ الخلفاء ۱۱۴.

۲. مجمع الزوائد: ۱۰۶/۹.

۵. کنز العمال: ۱۵۴/۶، ۳۹۹.

۴. البداية والنهاية: ۳۴۹/۷.

۶. اسنی المطالب ۴.

ابن اثير به اسناد از عبدالله بن علا، از زهري، از سعيد بن جناب، از ابو عوفانۀ مازني، از جندع روايت نموده كه گفت: از رسول خدا شنيدم كه مي فرمود. هر كس از روي عمد دروغ بر من بندد، جايگاه او در آتش خواهد بود، سپس نامبرده گفت: سخني از رسول خدا شنيدم كه اگر نادرست باشد، هر دو گوش من كر باد. هنگامي كه آن حضرت از حجة الوداع باز مي گشت، چون در غدير خم فرود آمد، به پا خاست و خطبه خواند و دست علي را گرفت و گفت: هر كس كه من مولاي او هستم، اين علي مولاي اوست. بار خدايا دوست دار كسي را كه او را دوست دارد و دشمن دار كسي را كه او را دشمن دارد.

عبدالله بن علاء گفت: به زهري گفتم: در شام گوش هاي تو از دشنام به علي پر است، اين حديث را بازگو منما، در جواب من گفت: به خدا قسم از فضائل علي به قدری در خاطر من هست كه اگر آنها را بازگو نمايم، كشته خواهيم شد.

سه تن از حافظان اين روايت را با ذكر سند ثبت نموده اند.<sup>۱</sup>

شيخ محمد صدرالعالم در معارج العلي از طريق حافظ ابونعيم به اسنادش از جندع اين خبر را روايت نموده و به گفته قاضي بهلول بهجت شافعي نامبرده در شمار راويان حديث غدير ثبت شده است.<sup>۲</sup>

### (حرف ح)

۲۸- حبة بن جوين، ابوقدامة عُرَني بجلي (م ۷۶-۷۹).

حافظ هيتمي او را مورد وثوق و اعتماد معرفي نموده است<sup>۳</sup> و خطيب بغدادی موثق بودن او را از صالح بن احمد، از پدرش حكايه نموده و متذکر شده است كه نامبرده از تابعين است.<sup>۴</sup> ابن عقده در حديث الولاية به اسناد خود از او روايت نموده و دولابی از

۱. مراد از اين سه تن، حافظ ابن منده و حافظ ابونعيم و حافظ ابوموسی اصفهانی است. (م)

۳. مجمع الزوائد: ۱۰۳/۹.

۲. تاريخ آل محمد ۶۷.

۴. تاريخ بغداد: ۲۷۶/۸.

حسن بن علی بن عفان، از حسن بن عطیه از یحیی بن کھیل، از حبّۃ العرنی، از ابوقلابه<sup>۱</sup> روایت کرده که گفت: علی مردم را در رحبۃ کوفه دایر به موضوع غدیر خم سوگند داد و هفده تن از آنان به پا خاستند و در میانشان مردی بود که جبّۃ‌ای به تن داشت و آزاری حصرمی بر آن پوشیده بود. پس آنان گواهی دادند که رسول خدا فرمود: هرکس که من مولای او هستم، علی مولای اوست. حافظ ابن المغازلی در المناقب حدیثی در مناشدۃ امیرالمؤمنین علیه السلام از حبّۃ عرنی روایت نموده که به خواست خدا در جای خود خواهد آمد و خطیب خوارزمی در مقتل خود نامبرده را از جمله راویان حدیث غدیر از صحابه به شمار آورده است و ابن اثیر هم در شرح حال جبّۃ چنین گوید: ابوالعباس، ابن عقده او را در شمار صحابه ذکر کرده و به نقل از یعقوب بن یوسف بن زیاد و احمد بن حسین بن عبدالملک گفته است: نصر بن مزاحم از عبدالملک بن مسلم ملائی، از پدرش، از حبّۃ بن جوین عرنی بجلی خبر داده که گفت: چون روز غدیر خم در رسید، به امر پیامبر، مردم در نیمروز گرد هم آمدند و آن حضرت حمد و ثنای خداوند را به جا آورد و پس از آن، خطاب به مردم فرمود: آیا می‌دانید که من به شما از خودتان سزاوارترم؟ گفتند: بلی. فرمود: پس هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست. بارخدا یا دوستان او را دوست دار و دشمنان او را دشمن دار، آنگاه دست علی را گرفت و آنقدر بالا برد که زیر بغل هردو را دیدم، در حالی که من در آن روز مشرک بودم. ابوموسی این روایت را با ذکر سند آورده و ابن حجر آن را از کتاب الموالات<sup>۲</sup> ابن عقده روایت کرده<sup>۳</sup> و قندوزی حنفی هم به نقل و ثبت آن پرداخته است.<sup>۴</sup>

۲۹- حبشی بن جنادۃ سلولی.

وی ساکن کوفه بود و از جمله کسانی است که در روز مناشدۃ برای علی علیه السلام نسبت به داستان غدیر خم شهادت داده است، چنانکه حدیث اصبح بن نباته که پس از این خواهد

۱. در نسخه‌هایی که به نظر رسیده چنین آمده، ولی صحیح آن از حبّۃ العرنی، ابوقلامه است.

۲. نام دیگر این کتاب، کتاب الولاية است. رک: کتاب الولاية ۶۶. (و)

۴. ینایح المودة ۳۴.

۳. الاصابه: ۱/۳۷۲.

آمد، مشعر بر آن می‌باشد.

ابن عقده در حدیث‌الولایة<sup>۱</sup> و ابن اثیر و محب‌الدین طبری به نقل از ذهبی آن را روایت نموده‌اند<sup>۲</sup>. و سیوطی در جمع‌الجوامع از طریق طبرانی در المعجم‌الکبیر، و متقی هندی، و ابن کثیر شامی از ابواسحاق، از نامبرده روایت کرده‌اند که او در روز غدیر حُتم از رسول خدا ﷺ شنید که فرمود: هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست. خداوندا دوستان او را دوست دار و دشمنان او را دشمن دار.<sup>۳</sup>

حافظ هیثمی روایت کرده که حُبشی گفت: شنیدم رسول خدا در روز غدیر حُتم می‌فرمود: بارخدا یا هرکس که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خداوندا دوست دار آن را که او را دوست دارد و دشمن دار آن را که او را دشمن دارد، و یاری کن کسی را که او را یاری کند و دستگیری و پشتیبانی فرما کسی را که او را پشتیبانی نماید.<sup>۴</sup> طبرانی این حدیث را روایت کرده و رجال سند آن را موثق دانسته است، و سیوطی نیز به همین طریق این حدیث را به نقل از طبرانی ذکر کرده، منتها در صدر حدیث کلمه «خداوندا» نیست<sup>۵</sup> و بدخشی<sup>۶</sup>، و شیخ ابراهیم وصابی شافعی در الاکتفاء فی فضل الأربعة الخلفاء از طریق طبرانی به بیان سیوطی از او روایت نموده‌اند و جزری نیز نامبرده را از راویان حدیث غدیر به شمار آورده است.<sup>۷</sup>

۳۰- حبیب بن بدیل بن ورقاء خزاعی.

ابن عقده در حدیث‌الولایة به اسنادش حدیث غدیر را از او روایت کرده است و ابن اثیر از کتاب الموالات ابن عقده به اسنادش از زرّبن حبیش حدیث رکبان را که با خطاب السلام علیک یا مولانا، به امیرالمؤمنین علیؑ سلام کرده‌اند، روایت نموده است و در

۱. مراد کتاب الولایة تألیف ابن عقده کوفی است. (و)

۲. رک: اسدالغابة: ۳۰۷/۳ و ۲۰۵/۵؛ الرياض النضرة: ۱۶۹/۲.

۳. کنز العمال: ۱۵۴/۶؛ البداية والنهاية: ۲۱۱/۵ و ۳۴۹/۷.

۴. مجمع الزوائد: ۱۰۶/۹. ۵. تاریخ الخلفاء ۱۱۴.

۶. رک: مفتاح النجاة؛ نزل الأبرار ۲۰. ۷. اسنی المطالب ۴.

آن شهادت حبيب دایر به حدیث غدیر خم ذکر شده<sup>۱</sup> که بزودی در حدیث رکیبان خواهد آمد و ابن حجر این روایت را به طور خلاصه ذکر نموده است.<sup>۲</sup>

۳۱- حذیفه بن اسید ابوسریحه غفاری (م ۴۰-۴۲).

وی از اصحاب شجره است و ابن عقده در کتاب حدیث الولاية واقعه غدیر را از او روایت کرده، چنانکه قندوزی حنفی آن را از سمهودی، از ابن عقده نقل نموده است.<sup>۳</sup>

سمهودی گوید: ابن عقده در الموالات از عامر بن ضمیره و حذیفه بن اسید با ذکر سند روایت کرده که آن دو گفتند: رسول خدا خطاب به مردم فرمود: همانا خدای مولای من است و من به شما سزاوارتر از خود شما هستم. آگاه باشید! کسی که من مولای اویم، پس علی مولای اوست، آنگاه دست علی را گرفت و بالا برد تا همه او را شناختند. سپس فرمود: بارخدایا دوست دار آن را که او را دوست دارد و دشمن دار آن را که او را دشمن دارد. پس از آن فرمود: همانا در آن هنگام که در کنار حوض بر من وارد می شوید، درباره دو چیز گرانبها و نفیس از شما مؤاخذه و سؤال خواهم نمود. پس بیندیشید تا چگونه بعد از من درباره آن دو رفتار خواهید کرد؟ گفتند: آن دو چیز گرانبها و نفیس چیست؟ فرمود: آن که بزرگتر است کتاب خداست که رشته ارتباطی میان خدا و شماست، و آن که کوچکتر است، عترت من است. سمهودی این روایت را به طریق دیگر نیز با ذکر سند آورده سپس گوید: این روایت را طبرانی در المعجم الکبیر، و ضیاء در المختارة آورده اند.

ترمذی در صحیح خود از سلمه بن کهیل، از ابوطفیل، از ابوسریحه، حذیفه روایت کرده و گفته است: این حدیث درست و نیکوست<sup>۴</sup>، و ابن اثیر در اسد الغابة به اسناد از سلمه بن کهیل، از حذیفه - از طریق حافظ ابوعمرو و حافظ ابونعیم و حافظ ابوموسی، و حموی در فراید السمطین، و ابن صباغ مالکی<sup>۵</sup> به نقل از ابوالفتح، اسعد بن ابی الفضایل عجلی در الموجز فی فضایل الخلفاء الاربعة به سند خود تا برسد به حذیفه بن اسید و

۱. اسد الغابة: ۱/۳۶۸.

۲. الاصابه: ۱/۳۰۴.

۳. ینابیع المودة: ۳۸.

۴. الجامع الصحیح، ترمذی: ۲/۲۹۸.

۵. الفصول المهمة: ۲۵.

عمر بن لیلی بن ضمیره روایت کرده‌اند که آن دو گفتند: چون رسول خدا از حجة الوداع بازگشت، و پس از آن دیگر حج نفرمود، به محض رسیدن به جحفه امر فرمود که کسی در زیر درختان بزرگ و انبوه آنجا فرود نیاید و پس از آنکه همراهان در جایگاه‌های خود قرار گرفتند، دستور فرمود تا خار و خاشاک زیر درختان مزبور را کنند و منطقه را هموار ساختند. پس از اعلام عمومی، نماز ظهر آغاز شد و آن جناب زیر درختان تشریف آورد و نماز را با آن جمعیت در آنجا به اتمام رسانید و این جریان در روز غدیر خم اتفاق افتاد. پس از فراغ از نماز خطاب به مردم فرمود: همانا خدای مهربان و دانا مرا آگاه فرمود که هیچ پیغمبری جز به اندازه نیمی از عمر پیغمبر پیش از خود زیست نمی‌کند<sup>۱</sup>، و من گمان دارم که بزودی به سرای دیگر فرا خوانده می‌شوم و اجابت می‌نمایم، در حالی که من با سمت پیغمبری و شما بر حسب اطاعت و تبعیت که مکلف به آن هستید، همگی مسئول خواهیم بود. بنابراین، گفتار شما در این مورد چیست؟ آیا من اوامر خدا را به شما رسانیدم و تبلیغ نمودم؟ گفتند: بتحقیق و درستی تبلیغ فرمودی و با کوشش بسیار آنچه لازمه نصیحت و راهنمایی بود، به جا آوردی، خدای پاداش نیکو به تو عطا فرماید. فرمود: آیا شما نبودید که به یکتایی خدا و این که محمد بنده و فرستاده اوست و بهشت و دوزخ و برانگیخته شدن بعد از مرگ حق است، گواهی دادید؟ گفتند: آری، بار خدایا گواه باش. سپس بار دیگر خطاب به آن مردم ضمن تأکید بر توجه کردن به سخنانش، فرمود: آگاه باشید! همانا خدا مولای من است و من به شما از خودتان سزاوارتر هستم. آگاه باشید! هر کس که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. بعد دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد تا همگان او را دیدند. سپس گفت: بار خدایا دوست دار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن دار آن کس را که او را دشمن دارد.

صاحب کتاب المناقب الثلاثة این روایت را از کتاب الموجز، تألیف حافظ ابوالفتح

۱. این جمله در حدیث غدیر مکرر ذکر شده و در کتب شیعه ضمن حدیث دیده نمی‌شود و معنای صحیحی برای آن متصور نمی‌باشد و به ملاحظه تاریخ و فیات و بعثت انبیاء به هیچ وجه درست نمی‌آید. (م)

نقل نموده<sup>۱</sup> و ابن عساکر نیز آن را در تاریخ خود از ابوظفیل، از حدیفة روایت کرده و ابن کثیر اشعار نموده است به اینکه این روایت را معروف بن خربوذ از ابوظفیل، از حدیفة بن اسید به این شرح روایت کرده است. چون رسول خدا از حجة الوداع بازگشت امر فرمود که یاران و همراهان در اطراف درختان انبوه در آن صحرا فرود نیابند. سپس آنها را احضار فرمود و در زیر درختان مزبور نماز خواند و دیری نپایید که به پا خواست و خطاب به مردم فرمود:

خداوند مهربان و دانا مرا آگاه فرمود که هیچ پیغمبری جز به اندازه نیمی از عمر پیغمبر پیش از خود زیست نمی کند، و من گمان دارم که به همین زودی به سرای دیگر فراخوانده می شوم و اجابت می نمایم در حالی که من و شما همگی مسئول خواهیم بود. آیا در قبال مسئولیت خود چه خواهید گفت؟ گفتند: ما شهادت می دهیم به اینکه تو تبلیغ فرمودی و آنچه لازمه نصیحت و کوشش در راه هدایت ما بود، به عمل آوردی، خدای به تو پاداش نیکو عطا فرماید. فرمود: آیا شما نبودید که شهادت دادید به یکتایی خدا و این که محمد بنده و فرستاده اوست و بهشت و دوزخ مرگ حق است و قیامت بی تردید خواهد آمد و خداوند همه مردگان را از گورها برمی انگیزد؟ گفتند: آری، ما به این حقایق گواهی داده ایم. فرمود خدایا گواه باش. سپس خطاب به آن مردم فرمود: همانا خداوند مولای من است و من مولای اهل ایمانم و من به اهل ایمان از خودشان سزاوارترم. هر کس که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. بار خدایا دوست دار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن دار آن کس را که او را دشمن دارد. سپس فرمود: ای مردم، من در انتقال به سرای جاودانی بر شما پیشی خواهم گرفت و شما در کنار حوض بر من وارد خواهید شد، حوضی که وسعت آن از مسافت بین بصری و صنعاء بیش تر است و در آن به تعداد ستارگان، ظروف و قدحهای سیمین وجود دارد. هنگامی که شما بر من وارد شوید، از شما در باره دو چیز گرانها و نفیس پرسش خواهم نمود. پس بیندیشید تا بعد از من نسبت به آن دو چیز چگونه رفتار خواهید کرد. آن که بزرگ تر است، کتاب خداست



که رشته ارتباطی میان خداوند و شماست. پس آن را محکم بگیرید و تحریف نکنید تا گمراه نشوید، و آن دیگر که کوچک تر است، عترت من است. همانا خداوند مهربان و دانا مرا آگاه فرمود که آن دو از یکدیگر هرگز جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.<sup>۱</sup> ابن عساکر تمام این را از طریق معروفی روایت نموده است.

ابن حجر این حدیث را به همین لفظ و بیان از طبرانی و جز او، از حدیثی به سندی که نزد او صحیح شناخته شده، روایت نموده است.<sup>۲</sup> همچنین حلبی به نقل از طبرانی آن را ذکر کرده<sup>۳</sup> و حکیم ترمذی نیز به همین لفظ در کتاب خود *نوادراصول* و طبرانی در *المعجم الکبیر* به سند صحیح آن را روایت نموده اند، چنانکه بدخشی نویسنده *مفتاح النجافی مناقب آل العبا* از آن دو نقل کرده است. به همین تفصیل حافظ هیشمی از دو طریق طبرانی آن را روایت کرده و گفته است: رجال یکی از آن دو اسناد همه مورد اعتماد و وثوق هستند.<sup>۴</sup> و بدخشی از طریق ترمذی در *نوادراصول*، و طبرانی در *المعجم الکبیر* به اسناد آن دو از ابوظفیل از حدیثی<sup>۵</sup>، و قرمانی حدیثی از پیغمبر به طریق ترمذی<sup>۶</sup>، و سیوطی به نقل از ترمذی<sup>۷</sup> روایت مزبور را آورده اند و خطیب خوارزمی در *مقتل الامام الحسین* و قاضی بهلول بهجت شافعی او را از راویان حدیث غدیر به شمار آورده اند.<sup>۸</sup>

۳۲- حدیث بن الیمان یمان (م ۳۶).<sup>۹</sup>

ابن عقده در *حدیث الولاية* و ابوبکر جعابی در *نخب المناقب* و حاکم حسکانی در *کتابش دعاة الهدات الی اداء حق الموالات* حدیث مزبور را به لفظ خودش از او روایت نموده اند. حاکم بعد از ذکر حدیث او گفته: حدیث او را بر ابوبکر محمد بن محمد

۱. *البدایة والنهایة*: ۲۰۹/۵ و ۳۴۸/۷.
۲. *الصواعق*: ۲۵.
۳. *السیرة الحلیبیة*: ۳۰۱/۳.
۴. *مجمع الزوائد*: ۱۶۵/۹.
۵. *نزل الابرار*: ۱۸.
۶. *اخبار الدول*: ۱۰۳.
۷. *تاریخ الخلفاء*: ۱۱۴.
۸. *تاریخ آل محمد*: ۶۸.

۹. ابن حجر در *التقریب* ۸۲ گوید: حدیث بن الیمان صحابی بزرگوار و پیشتاز است و در صحیح مسلم از او با احراز صحت رسیده که رسول خدا ﷺ او را به آن چه واقع شده و به آن چه تا قیام قیامت واقع می شود، آگاه فرموده است و این حدیث را بسیاری از حفاظ با ذکر سند از صحیح مسلم روایت نموده اند.

صیدلانی قرائت کردم و وی به صحت آن اقرار نمود و جزری هم او را جزو راویان حدیث غدیر از صحابه به شمار آورده است.<sup>۱</sup>

۳۳- حسان بن ثابت.

نامبرده یکی از شعرای غدیر در قرن اول است که در جای خود به شعر و شرح حال او خواهیم پرداخت.

۳۴- امام حسن مجتبی علیه السلام.

ابن عقده به اسناد خود در حدیث الولاية و جماعی در نخب المناقب حدیث غدیر را از آن جناب روایت نموده‌اند و خوارزمی آن حضرت را در شمار راویان حدیث غدیر ذکر کرده است.

۳۵- امام حسین سید الشهداء علیه السلام.

ابن عقده به اسناد خود در حدیث الولاية و جماعی در نخب المناقب حدیث غدیر را از آن جناب روایت نموده‌اند و خطیب خوارزمی در مقتل خود آن حضرت را در شمار راویان حدیث غدیر ذکر کرده است. و حافظ عاصمی در زین الفتی از شیخ خود ابوبکر جلاب، از ابوسعید رازی، از ابوالحسن علی بن مهرویه قزوینی، از داود بن سلیمان، از علی بن موسی الرضا علیه السلام، از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام، از پدرش جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش علی بن الحسین علیه السلام، از امام حسین علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس من مولای اویم، پس علی مولای اوست. بارخدا یا دوست دار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن دار آن کس را که او را دشمن دارد، و خوار گردان آن را که او را خوار گرداند و یاری کن آن را که او را یاری کند. همو این حدیث را از شیخ خود محمد بن ابی زکریا، از ابوالحسن محمد بن علی همدانی، از احمد بن علی بن صدقه رقی، از پدرش، از علی بن موسی الرضا علیه السلام، از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام تا آخر سند و با همان عبارتی که در بالا ذکر شد، روایت کرده است. حافظ ابن المغازلی در المناقب از ابوالفضل محمد بن حسین برحی اصفهانی روایت مزبور و سلسله راویان را

ذکر کرده تا منتهی می شود به حضرت امام حسين عليه السلام، و حافظ ابو نعیم نیز این حدیث را به لفظ و سندی که بعداً ذکر خواهد شد، روایت کرده است<sup>۱</sup> و به خواست خدا احتجاج آن جناب به حدیث غدیر در جای خود خواهد آمد.

### (حرف خ)

۳۶- ابویوب خالد بن زید انصاری (م ۵۰-۵۲) که در جنگ روم به شهادت رسیده است. حدیث او را در موضوع غدیر، ابن عقده در حدیث الولاية، و جعابی در نخب المناقب، و محب الدین طبری<sup>۲</sup>، و ابن اثیر به اسناد از یعلی بن مرّه<sup>۳</sup> و اصیغ بن نباته<sup>۴</sup>، از او روایت کرده اند، و ابن کثیر از احمد بن حنبل، از ابن آدم، از اشجعی، از ریاح بن حارث، از او<sup>۵</sup>، و سیوطی در جمع الجوامع و در تاریخ الخلفاء از طریق احمد، از او<sup>۶</sup>، و متقی هندی به طریق احمد و طبرانی در المعجم الکبیر و ضیاء مقدسی از او و از جمعی از صحابه<sup>۷</sup>، و ابن حجر عسقلانی<sup>۸</sup> و سمهودی در جواهر العقدين از ابوظفیل، از او، و بدخشی از دو طریق احمد و طبرانی<sup>۹</sup> واقعه غدیر را از او روایت نموده اند. بخش مربوط به حدیث رجه و حدیث رکبان در همین کتاب خواهد آمد. و جزری هم نامبرده را از جمله راویان حدیث غدیر به شمار آورده است.<sup>۱۰</sup>

۳۷- ابوسلیمان، خالد بن ولید بن مغیره مخزومی (م ۲۱ یا ۲۲).

جعابی حدیث او را دایر به قضیه غدیر خم به اسناد خود در نخب المناقب ثبت نموده است.

۳۸- خزیمه بن ثابت انصاری ذوالشهادتین (م ۳۷) که در صفین شهادت یافته است.

حدیث او را ابن عقده در حدیث الولاية و جعابی در نخب المناقب و سمهودی در

- |                             |  |
|-----------------------------|--|
| ۱. حلیة الاولیاء: ۶۴/۹.     | ۲. رک: الریاض النضرة: ۱۶۹/۲.           |
| ۳. اسد الغابة: ۶/۵.         | ۴. همان: ۳۰۷/۳ و ۲۰۵/۵.                |
| ۵. البداية والنهاية: ۲۰۹/۵. | ۶. تاریخ الخلفاء ۱۱۴.                  |
| ۷. کنز العمال: ۱۵۴/۲.       | ۸. رک: الاصابة: ۴۰۸/۲ و ۲۲۳/۶ و ۷۸۰/۷. |
| ۹. نزل الایرار ۲۰.          | ۱۰. أسنی المطالب ۴.                    |

جوهر العقدين به اسناد از ابوظيفيل، از او روايت کرده‌اند و ابن اثير به طريق ابوموسى، از على بن حسن عبدى، از اصبح بن نباته حديث مناشده روز رحبه را آورده<sup>۱</sup> و در آن به شهادت دادن خزيمه براى على عليه السلام در باب غدیر خم تصريح شده است و جزرى و قاضى بهلول بهجت شافعى نیز نامبرده را از راویان حديث غدیر به شمار آورده‌اند.<sup>۲</sup>

۳۹- ابوشريح خويلد؛ ابن عمرو خزاعى (م ۶۸) که در مدينه سکونت داشت.

به طورى که در موضوع مناشده اميرالمؤمنين عليه السلام خواهد آمد، نامبرده يکى از شهودى است که براى اميرالمؤمنين عليه السلام دایر به قضيه غدیر خم شهادت داده است.

### (حرف ر، ز)

۴۰- رفاعه بن عبدالمنذر انصارى.

روایت او در حديث الولاية به اسناد ابن عقده و در کتاب نخب المناقب جمابى و در کتاب الغدير منصور رازى موجود است.

۴۱- زبير بن عوام قرشى (م ۳۶).

ابن عقده در کتاب الولاية و جمابى در نخب المناقب و منصور رازى در کتاب الغدير حديث غدیر را از او روايت نموده‌اند و نامبرده يکى از عشره مبشره است که حافظ ابن المغازلى آنان را در شمار راویان غدیر ذکر کرده و جزرى شافعى در شمار راویان حديث غدیر ثبت نموده است.<sup>۳</sup>

۴۲- زيد بن ارقم انصارى خزرجى.

احمد بن حنبل از ابن نمير، از عبدالملک بن سليمان، از عطيه عوفى با ذکر سند آورده که او گفت: از زيد بن ارقم سؤال کردم و گفتم: من دامادى دارم و او حدیثى از تو درباره على در روز غدیر خم ذکر کرده است و من دوست دارم که آن حدیث را از خودت بشنوم. زيد گفت: اى عراقيان، شما چنان هستيد که خود دانيد. من به او گفتم: از من باکى

۲. أسنى المطالب ۴؛ تاريخ آل محمد ۶۷.

۱. اسد الغابة: ۳/۳۰۷.

۳. رک: أسنى المطالب ۳.

نداشته باش و بيمی به دل راه مده. گفت: بلی، ما در جحفه بودیم که رسول خدا ظهر هنگام بر ما درآمد، در حالی که بازوی علی را گرفته بود و خطاب به ما فرمود: آیا نمی دانید که من به مؤمنین از خودشان سزاوارترم؟ همگی گفتند: آری، چنین است. پس فرمود: هرکس که من مولای اویم، علی مولای او خواهد بود. به او گفتم آیا آن حضرت این جمله را هم فرمود: بارخدايا دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار؟ گفت: من آنچه را که شنیدم، به تو خبر دادم.<sup>۱</sup>

همو از سفیان، از ابو عوانه، از مغیره، از ابو عبید، از ابو عبدالله میمون ذکر کرده که گفت: من خود از زید بن ارقم شنیدم که می گفت: با رسول خدا در وادی خُم فرود آمدیم. آن حضرت به اقامه نماز امر فرمود و در گرمای نیمروز نماز را به جا آورد، سپس برای ما خطبه ایراد فرمود، در حالی که با افکندن پارچه ای بزرگ بر روی درختی برای آن جناب سایبانی درست شده بود. آنگاه فرمود: آیا نمی دانید؟ آیا شهادت نمی دهید به اینکه من به هر مؤمنی از خود او سزاوارترم؟ گفتند: آری، چنین است. فرمود: پس هر که من مولای اویم، همانا علی مولای اوست. بارخدايا دشمن دار آن را که او را دشمن دارد و دوست دار آن را که او را دوست دارد.<sup>۳</sup> احمد نیز این حدیث را از محمد بن جعفر، از شعبه، از میمون روایت نموده<sup>۴</sup> و نسائی به اسناد خود آن را از زید روایت کرده است.<sup>۵</sup>

نسائی نیز به نقل از احمد بن مثنی، از یحیی بن حماد، از ابو عوانه، از سلیمان، از حبیب بن ابی ثابت، از ابوظفیل، از زید بن ارقم آورده که گفت: چون پیغمبر از حجة الوداع بازگشت و در غدیر خم فرود آمد، دستور داد خار و خاشاک آنجا را بر طرف ساختند، آنگاه فرمود: چنین می نمایم که مرا به سرای دیگر فرا خوانده اند و بزودی اجابت خواهم نمود. همانا من در میان شما دو چیز گرانبها و نفیس را بر جای می گذارم که یکی از آن دو

۱. کتمان نمودن زید به دنباله مطلب را از عطیه مبنی بر تقیه بوده، چنانکه مفاد خود حدیث این معنی را تأیید می کند و همان طور که مشاهده می کنید، همان جمله را که از عطیه مستور داشته، دیگران از او نقل کرده اند.

۲. مسند احمد بن حنبل: ۶۸/۴.

۴. همان مأخذ.

۳. همان: ۳۷۲/۴.

۵. الخصائص: ۱۶.

بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خدا و عترت خاندان من. پس بیندیشید که بعد از من چگونه با آن دو رفتار خواهید نمود؟ همانا این دو از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض بر من درآیند. سپس فرمود: همانا خدای مولای من است و من ولی هر مؤمن هستم. پس از این سخن، دست علی را گرفت و گفت: هر کس که من ولی او و متصرف و مختار در امور او هستم، پس از من این علی ولی او خواهد بود. بارخدا یا دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن دار. راوی گوید: به زید گفتم: این سخن را تو خود از رسول خدا شنیدی؟ گفت کسی در آنجا و در میان آن درختان نبود جز اینکه من او را به چشم خود دیدم و این سخنان را به گوش خود شنیدم.<sup>۱</sup>

همچنین وی از قتیبۀ بن سعید، از ابن ابی عدی، از عوف، از ابو عبد الله میمون، از زید بن ارقم روایت کرده که گفت: رسول خدا به پا خاست و حمد و ثنای خدای را به جا آورد و فرمود: آیا نمی‌دانید که من به هر مؤمن از خود او سزاوارترم؟ گفتند: آری، به این امر معترف و گواهییم که تو به هر مؤمن از خودش سزاوارتری. پس فرمود: هر کس که من مولای اویم، این علی مولای اوست، و بعد دست علی را گرفت.<sup>۲</sup> به همین بیان و لفظ، دولابی از احمد بن شعیب، از قتیبۀ بن سعید، از ابن ابی عدی، از عوف، از میمون، از زید آورده که گفت: با رسول خدا بین مکه و مدینه بودیم تا در منزلی که آنجا را غدیر خم می‌نامند، فرود آمدیم. در این هنگام اجتماع عمومی اعلام شد و رسول خدا به پا خاست و حمد و ثنای خدا را به جا آورد... تا پایان حدیث.<sup>۳</sup>

مسلم به اسنادش از ابو حیان، از یزید بن حیان، از زید، و به طریق دیگر قسمتی از حدیث غدیر را از زید روایت کرده که گفت: پیغمبر در کنار آبگیری که حُم نام دارد، خطبه خواند<sup>۴</sup>، ولی آنچه را که راجع به ولایت است - با اینکه مشایخ و استادان او آن را روایت نموده‌اند - از زید روایت نکرد و این خودداری به منظور و هدفی است که خودش به آن داناتر و آگاه‌تر است. البته، حافظ بغوی حدیث ولایت را از زید روایت

۲. همان ۱۶.

۱. الخصائص ۱۵.

۴. صحیح مسلم: ۲/۳۲۵ (چاپ ۱۳۲۷).

۳. الکنی والأسماء: ۶۱/۲.

کرده و آن را از احاديث نیکو به شمار آورده است.<sup>۱</sup> و حافظ ترمذی حديث مزبور را از ابو عبدالله میمون، از زید روايت نموده و گفته است که این حديث نیکو و درست<sup>۲</sup> است.<sup>۳</sup>

حاکم حديث غدير را از ابوالحسين محمد بن احمد تميم حنظلی در بغداد، از ابوقلابه عبدالملک بن محمد رقاشی، از یحیی بن حماد - و باز از قول ابوبکر محمد بن بالويه و محمد بن جعفر بزار و آن دو از قول عبدالله بن احمد بن حنبل، از پدرش، از یحیی بن حماد - و نیز از قول ابونصر احمد بن سهل فقيه بخاری، از صالح بن محمد حافظ بغدادی، از خلف بن سالم مخرمی، از یحیی بن حماد، از ابوعوانه، از سلیمان اعمش، از حبيب بن ابی ثابت، از ابوظفیل، از زید روايت کرده و صحت و درستی این طریق و اسناد را اشعار داشته است<sup>۴</sup>، و به همین سند حديث مزبور را احمد بن حنبل از شریک، از اعمش روايت نموده است.<sup>۵</sup>

حاکم نیز به نقل از ابوبکر بن اسحاق و دعلج بن احمد سنجری، از محمد بن ایوب، از ازرق بن علی، از حسان بن ابراهیم کرمانی، از محمد بن سلمه بن کهیل، از پدرش، از ابوظفیل، از زید روايت کرده که گفت: رسول خدا بین مکه و مدینه در محلی که پنج اصله درختان تناور و خاردار داشت، فرود آمد. مردم زیر درختان را جاروب کردند و به جمع آوری خار و خاشاک از آنجا پرداختند و آن حضرت شب را در آنجا گذرانید و پس از به جا آوردن نماز برای خطبه به پا خاست و خدا را حمد و ثنا گفت و لب به موعظه گشود و خطاب به مردم فرمود: همانا من دو چیز مهم را در میان شما به جای می گذارم که اگر آن دو را پیروی و تبعیت نمایید، هرگز گمراه نشوید، آن دو کتاب خداست و عترت من. سپس آن جناب سه بار فرمود: آیا می دانید که من به اهل ایمان از خود آنها

۱. مصابیح السنّة: ۱۹۹/۲.

۲. این دو کلمه ترجمه «حسن» و «صحيح» است که در اصطلاح علم درایت و رجال در مورد حدیثی گفته می شود که راویان آن تعدیل شده باشند. (م)

۳. الجامع الصحيح، ترمذی: ۲۹۸/۲. ۴. المستدرک: ۱۰۹/۳.

۵. مسند احمد بن حنبل: ۱۱۸/۱.

سزاوارترم؟ همگی گفتند: بلی. پس از آن فرمود: هرکس که من مولای اویم علی مولای اوست.<sup>۱</sup>

باز حاکم از محمد بن علی شیبانی در کوفه، از احمد بن حازم غفاری، از ابونعیم، از کامل ابوالعلاء، از حبیب بن ابی ثابت، از یحیی بن جعده، از زید روایت کرده که گفت: با رسول خدا از مکه بیرون شدیم تا به غدیر خم رسیدیم در روزی که تاکنون گرم تر از آن روز بر ما نگذشته بود. بنا به امر آن حضرت خار و خاشاک آنجا رفته شد و آن جناب حمد و ثنای خداوند را به جا آورد و خطاب به مردم فرمود: هر پیغمبری که مبعوث شده، جز به اندازه نیمی از عمر پیغمبر پیش از خود زیست نکرده است<sup>۲</sup> و من نزدیک است که به سرای دیگر خوانده شوم و اجابت نمایم. همانا من در میان شما چیزی را که هرگز بعد از آن گمراه نشوید، بر جای می‌گذارم و آن چیزی نیست جز کتاب خدای عز و جل. سپس برخاست و دست علی، رضی الله عنه، را گرفت و خطاب به مردم فرمود: کیست که به شما از خود شما سزاوارتر است؟ گفتند: خدا و رسول او داناترند. فرمود: هرکس که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. آنگاه حاکم گفته که این حدیث اسنادش درست است، اما در مقام ذکر سند آن بر نیامده است.<sup>۳</sup>

حافظ عاصمی در *زین الفقی* روایت کرده و گفته است: خبر داد مرا شیخ احمد بن محمد بن اسحاق بن جمع از علی بن حسین بن علی در سکی، از محمد بن حسین بن قاسم، از امام ابو عبدالله محمد بن کرام، رضی الله عنه، از علی بن اسحاق، از حبیب بن حسیب برادر حمزه زینات، از ابواسحاق همدانی، از عمرو، از زید بن ارقم به اینکه: پیغمبر خدا به غدیر خم آمد و پس از حمد و ثنای الهی، برای مردم خطبه ایراد فرمود. هنگامی که از خطبه فارغ شد، دست و بازوی علی را گرفت به طوری که سفیدی زیر بغلش پیدا شد و خطاب به مردم فرمود: هرکس که من مولای اویم، پس علی مولای

۱. المستدرک: ۱۰۹/۳.

۲. پیش از این اشارت رفت که این جمله در کتب امامیه نیست و معنای صحیحی برای آن به نظر

۳. المستدرک: ۵۳۳/۳.

نمی‌رسد. (م)



اوست. بارخدايا دوستان او را دوست دار و دشمنان او را دشمن دار، و يارى و دستگيرى فرما آن كس را كه او را يارى و دستگيرى نمايد، و دوستدار او را دوست بدار. سپس به على فرمود: يا على، آيا به تو نياموزم كلماتى را كه به آنها خدا را بخوانى؟ هرگاه گناهان تو به عدد ذره‌ها باشد، آمرزيده شود با اينكه تو آمرزيده هستى و از گناه منزّه و مبراىى. بگو: خداوندا جز تو خدايى نيست؛ اى پروردگار عرش بزرگ، تو منزّه و در خور تعظيم هستى.

حمونى به اسناد خود<sup>۱</sup>، و محب‌الدين طبرى<sup>۲</sup>، و ميبدى در شرح ديوان اميرالمؤمنين از طريق احمد، و ذهبى در تلخيص خود<sup>۳</sup> اين حديث را از زيدبن ارقم روايت کرده‌اند. اين حديث به طرق ديگر نيز از زيد روايت شده است، چنانكه ذهبى آن را از غندر، از شعبه، از ميمون ابو عبدالله، از زيد روايت کرده<sup>۴</sup> و ابن صباغ مالكى به نقل آن از ترمذى و زهرى، از زيد پرداخته و چنين گفته است: ترمذى از زيدبن ارقم روايت نموده كه او گفت: رسول خدا فرمود: هر كس من مولاي اويم، على مولاي اوست. ترمذى تنها همين لفظ و جمله را روايت کرده و بر آن چيزى نيفزوده است، ولى زهرى روز و زمان و مكان را نيز تصريح نموده گويد: چون رسول خدا حجة‌الوداع را انجام داد و به قصد مدينه بازگشت، در غدير خم، جايى بين مکه و مدينه به پا خاست، و اين امر در روز هجدهم ذيحجة در گرمای شديد نيمروز انجام يافت. پس خطاب به مردم فرمود: من مسئولم و شما نيز مسئول هستيد. آيا من تبليغ کردم؟ گفتند: شهادت مى دهيم كه تو تبليغ كردى و پند دادى. رسول خدا فرمود: من هم خود شهادت مى دهم كه تبليغ كردم و پند دادم. سپس فرمود: اى مردم، آيا نه اين است كه شما به يكتايى خداوند و رسالت من گواهى مى دهيد؟ گفتند: ما به يكتايى خدا و رسالت تو گواهى مى دهيم. فرمود: من خود نيز مانند شما شهادت مى دهم. سپس خطاب به مردم فرمود: من در ميان شما چيزى را

۱. فرايد السمطين؛ باب پنجاه و هشتم.

۲. رك: الرياض النضرة: ۱۶۹/۲.

۳. رك: تلخيص المستدرک: ۵۳۳/۳. ذهبى صحّت حديث غدير را تأييد کرده است.

۴. ميزان الاعتدال: ۲۲۴/۳.

برجای نهاده‌ام، که اگر به آن تمسک جویند، بعد از من هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و اهل بیت. آگاه باشید که خدای مهربان و دانا به من خبر داد که این دو از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. حوض من از حیث وسعت و پهنا همانند فاصلهٔ بصری و صنعاء است و ظرفهای آن به تعداد ستارگان آسمان. به درستی که خدا از شما پرسش خواهد فرمود که بعد از من با کتاب او و اهل بیت من چگونه رفتار کرده‌اید؟ سپس خطاب به مردم فرمود: کیست که سزاوارترین مردم به اهل ایمان است؟ گفتند: خدا و رسول او داناترند. فرمود: سزاوارترین مردم به اهل ایمان اهل بیت من می‌باشند. و این سخن را سه بار تکرار فرمود و در مرتبهٔ چهارم دست علی را گرفت و فرمود: بارخدا یا هرکس من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خداوندا دوست دار کسی را که او را دوست دارد و دشمن دار کسی را که او را دشمن دارد. این سخن را نیز سه بار تکرار فرمود: آگاه باشید! آنان که اکنون حاضر هستند، این واقعه را به غایبان ابلاغ نمایند.<sup>۱</sup>

این حدیث را ابن طلحه شافعی به نقل از ترمذی، از زید<sup>۲</sup> و حافظ ابوبکر هیشمی از طریق احمد و طبرانی و بزاز به اسنادشان از زید روایت کرده‌اند<sup>۳</sup> و هیشمی حدیث مزبور را به روایتی دیگر آورده که لفظ آن به این شرح است: رسول خدا در جحفه فرود آمد، سپس رو به مردم آورد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: من نمی‌یابم هیچ پیغمبری را که بیش از نصف عمر پیغمبر پیش از خود زیسته باشد. بزودی من به سرای دیگر فراخوانده شوم و اجابت نمایم. اینک بگویند دربارهٔ وظایفی که به انجام رسانیده‌ام، چه نظری دارید؟ گفتند: به وظیفه نصیحت و ارشاد ما عمل فرمودی. فرمود: آیا نه این است که به یکتایی خداوند و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست و بهشت و دوزخ حق است، شهادت می‌دهید؟ گفتند: شهادت می‌دهیم. آن حضرت در آن هنگام دست خود را بلند کرد و بر سینه نهاد و فرمود: من نیز با شما شهادت می‌دهم. پس از آن توجه بیشتر مردم را به شنیدن جلب کرد و فرمود: من در شتافتن به سرای دیگر بر شما پیشی می‌گیرم و

۲. مطالب السؤل ۱۶.

۱. الفصول المهمة ۲۴.

۳. مجمع الزوائد: ۱۰۴/۹.

شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید و همانا پهنای آن حوض همانند مسافت بین صنعاء و بُصری است و در آن به تعداد ستارگان آسمان قدهای سیمین است. پس بیندیشید که پس از من با دو چیز گرانبها و نفیس که در میان شما بر جای می‌گذارم، چگونه رفتار خواهید نمود؟ از میان جمع یک تن بانگ برآورد و گفت: یا رسول‌الله، آن دو چیز کدامند؟ فرمود: کتاب خدا که رشته ارتباطی میان خداوند و شماست، آن را محکم نگاه دارید تا گمراه نشوید، و دیگر عشیره من.<sup>۱</sup> همانا خدای مهربان و دانا مرا آگاه فرمود که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند و من این عدم جدایی را برای آن دو از خداوند مسئلت نمودم. پس بر آن دو پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و از پیروی آن دو تخلف و کوتاهی نکنید که هلاک می‌شوید و آن دو را چیزی نیاموزید، چه آنان از شما دانانترند. سپس دست علی، رضی الله عنه، را گرفت و فرمود: هرکس که من سزاوارتر به او از خودش هستم، پس علی ولی اوست، بارخدا یا دوست دار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن دار آن کس را که او را دشمن دارد.<sup>۲</sup>

در روایتی که مختصرتر از این است، چنین مسطور است: در آن حوض به تعداد ستارگان آسمان قدهای طلا و نقره است، و در روایت دیگر این جمله نیز هست: بزرگ‌تر کتاب خدا و کوچک‌تر عترت من، و در روایت دیگر نیز چنین آمده است: چون رسول خدا از حجة الوداع مراجعت فرمود و در غدیر خم فرود آمد، به امر آن جناب خار و خاشاک آنجا زوده و برطرف شد، سپس به پا خاست و فرمود: چنین می‌نماید که من به سرای دیگر فرا خوانده خواهم شد و اجابت خواهم نمود، و در پایان آن چنین مذکور است: به زید گفتم: آیا تو خود این سخنان را از رسول خدا شنیدی؟ گفت در میان آن درختان انبوه کسی نبود جز آنکه او را به چشم خود دیدم و این سخنان را به گوش خود شنیدم.

حافظ هیشمی نیز به نقل از ترمذی و طبرانی و بزار به اسنادشان از زید روایت

۱. در نسخه‌ها چنین نگاهشته شده است، ولی صحیح آن «عترت من» می‌باشد.

۲. مجمع‌الزوائد: ۱۶۳/۹.

کرده است که گفت: رسول خدا امر فرمود تا خار و خاشاک آن زمین را کنند و آنجا را آب‌پاشی کردند. سپس خطبه خواند و به خدا سوگند خورد که هیچ چیزی تا قیام قیامت واقع نمی‌شود مگر اینکه ما از آن با خبر می‌شویم، آنگاه خطاب به مردم فرمود: کیست که به شما از خود شما سزاوارتر است؟ گفتیم: خدا و رسولش به ما از خود ما سزاوارترند. فرمود: هر که من مولای اویم، پس از من علی مولای اوست، آنگاه دست او را گرفت و گشود و چنین گفت: بارخدا یا دوست دار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن دار آن کس را که او را دشمن دارد.

حافظ هیثمی رجال این سند را مورد وثوق و اطمینان دانسته و آنچه را که ترمذی و نسائی به طریق خودشان روایت کرده‌اند؛ با ذکر سند از زیدبن ارقم ثبت نموده است.<sup>۱</sup> حافظ زرقانی مالکی این حدیث را از زیدبن ارقم روایت کرده و ضیاء مقدسی صحت طریق آن را اعلام داشته است و از طریق طبرانی در بخشی از حدیث، این جمله از فرمایش رسول خدا ﷺ را ذکر نموده که فرمود: ای مردم، همانا خدا مولای من است و من مولای اهل ایمان هستم، و من به اهل ایمان از خود آنها سزاوارترم. پس هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست. بارخدا یا دوست دار آن را که او را دوست دارد و دشمن دار آن را که او را دشمن دارد، و دوستدارش را دوست بدار و با دشمنش دشمنی ورز، و یاری کن کسی را که او را یاری کند و خوارگردان کسی را که او را خوار گرداند، و او را مدار و محور حق قرار ده.<sup>۲</sup>

این حدیث را خطیب خوارزمی به اسنادش از حافظ ابوبکر احمدبن حسین بیهقی، از ابو عبدالله حافظ محمد بن یعقوب، از فقیه ابونصر احمدبن سهیل، از حافظ صالح بن محمد بغدادی، از خلف بن سالم، از یحیی بن حماد، از ابو عوانه، از سلیمان اعمش، از حبیب بن ابی ثابت، از ابوطویل، از زیدبن ارقم<sup>۳</sup> به لفظ حافظ نسائی روایت کرده است<sup>۴</sup>

۱. مجمع الزوائد: ۱۰۵/۹. ۲. شرح المواهب: ۱۳/۷.

۳. این همان سند حاکم است که پیش از این مذکور افتاده و وی صحت آن را بیان داشته است. رک: الغدير

۴. (متن عربی / ج ۵): ۳۱/۱. ۴. المناقب: ۹۳.

که پیش از این بدان اشارت رفت.<sup>۱</sup>

و ابن عبدالبرّ و ابوالحجاج در تهذيب الكمال في اسماء الرجال و ابن كثير شامي از حبيب بن ابي ثابت، از ابوظفيل، از زيد به طريق نسائي اين حديث را روايت نموده اند<sup>۲</sup> و ابن كثير به نقل از ذهبی گفته که اين حديث صحيح است. همو از ابوظفيل و يحيى بن جعد و ابوعبدالله ميمون، از زيد روايت کرده و گفته است که اين اسناد نيكو و رجال آن مورد وثوق و اعتمادند.<sup>۳</sup> وی نیز از طريق غندر، از شعبه، از سلمة بن كهيل، از ابوظفيل، از ابو مریم يا زيد بن ارقم و از طريق احمد به سند و لفظ مذکور در همین کتاب<sup>۴</sup> آن را ذکر نموده و گفته است: جماعتی از جمله ابواسحاق سبيعي، حبيب اساف، عطية كوفي، ابوعبدالله شامي و ابوظفيل، عامر بن وائله اين حديث را از زيد بن ارقم روايت کرده اند.<sup>۵</sup> حافظ کنجی شافعی اين حديث را به طريق سه گانه احمد بن حنبل روايت کرده<sup>۶</sup> و پس از ذکر الفاظ او به طرقتش گفته است: احمد بن حنبل اين چنين روايت مذکور را در مسند خود با ذکر سند ثبت نموده است که اگر راوی آن را به یک سند هم ذکر می کرد، کافی بود تا چه رسد به اینکه چنين پیشوایی طرق متعدد خود را در بيان اين روايت جمع نموده است و سپس از مشايخ خود [حفاظ اربعة: شيخ الاسلام ابو محمد، عبدالله بن ابي الوفاء محمد الباذرائی و قاضي ابوالفضايل عبدالکريم بن عبدالصمد انصاری و ابوالغيث، فرج بن عبدالله قرطبي و ابوالفتح نصرالله بن ابي بکر بن ابي الياس که به جامع ترمذی استناد جسته اند] به استنادش از سلمة بن كهيل، از ابوظفيل آن را از زيد روايت کرده است.<sup>۷</sup>

حديث زيد بن ارقم را سيوطی به نقل از ترمذی و نسائي و ضياء مقدسی<sup>۸</sup> و

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۰/۱. ۲. الاستيعاب: ۴۷۳/۲؛ البداية والنهاية: ۲۰۸/۵.

۳. البداية والنهاية: ۲۰۹/۵. ۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۹/۱.

۵. البداية والنهاية: ۳۴۸/۷. ۶. كفاية الطالب: ۱۴.

۷. همان ۱۵.

۸. رک: جمع الجوامع: تاريخ الخلفاء ۱۱۴؛ الجامع الصغير: ۵۵۵/۲.

ابن حجر<sup>۱</sup> و نووی<sup>۲</sup> و ابن حمزه حرّانی از طبرانی و حاکم به اسنادشان از ابوظیفیل، از زید<sup>۳</sup> و نیز از ترمذی و نسائی و ضیاء مقدسی به اسنادشان از او روایت کرده‌اند.<sup>۴</sup> ابن حمزه حرّانی از قول سیوطی گوید: این حدیث متواتر است و محدّثان بسیاری آن را روایت کرده‌اند، مانند: متقی هندی از ترمذی و ضیاء مقدسی<sup>۵</sup> و احمد و نیز به نقل از المعجم الکبیر طبرانی<sup>۶</sup> و همچنین از ابوظیفیل، عامر بن واثله و ابوعبدالله میمون و عطیة عوفی و ابوالضحی همگی از زید - به نقل از محمد بن جریر طبری در حدیث الولاية<sup>۷</sup> و یزید بن ابی حیّان، از زید<sup>۸</sup>؛ طبرانی در المعجم الکبیر؛ ضیاء مقدسی از زید و سی تن از صحابه و خطیب ولی الدینی زکریّا تبریزی از طریق احمد، از براء بن عازب و زید.<sup>۹</sup> سبط ابن جوزی گوید: احمد در الفضائل از قول ابن نمیر، از عبدالملک، از عطیة عوفی نقل کرده که گفت: نزد زید بن ارقم آمدم و به او گفتم: من دامادی دارم که او از تو حدیثی را در شأن علی در روز غدیر نقل کرده است و دوست دارم آن حدیث را از تو بشنوم. گفت: شما ای اهل عراق، شما چنان هستید که خود دانید. من به او گفتم: از من باکی نداشته باش و بیمی به دل راه مده. گفت: بلی، ما در جحفه بودیم که رسول خدا ظهر هنگام بر ما درآمد، در حالی که بازوی علی بن ابی طالب را گرفته بود و خطاب به مردم فرمود آیا نمی‌دانید که من به مؤمنین از خودشان سزاوارترم؟ همگی گفتند: بلی، چنین است. پس فرمود: هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست، و این سخن را چهار مرتبه تکرار فرمود.<sup>۱۰</sup>

محمد بن اسماعیل یمنی در روضة الندیة فی شرح التحفة العلویة بعد از ذکر حدیث غدیر به طرق گوناگون گوید: فقیه علامه، حمید محلی در محاسن الازهار تمام خطبة پیامبر اکرم را که در روز غدیر با آن طول و تفصیل ایراد فرمود، بسند خود ذکر کرده تا

۲. رک: ریاض الصالحین ۱۵۲.

۴. همان: ۲/۲۳۰.

۶. همان: ۶/۱۵۴.

۸. همان: ۶/۱۰۲.

۱۰. تذکرة الخواص ۱۸.

۱. رک: تهذیب التهذیب: ۳۳۷/۷.

۳. البیان والتعریف: ۲/۱۳۶.

۵. کنز العمال: ۶/۱۵۲.

۷. همان: ۶/۳۹۰.

۹. مشکاة المصابیح ۵۵۷.

منتهي مي شود به زيد بن ارقم كه گفت: رسول خدا در بازگشت از حجة الوداع آمد تا در جحفه بين مکه و مدینه فرود آمد و امر فرمود تا زیر درختان عظیم و انبوه آنجا را از خار و خاشاک پاک کردند، سپس مردم را به نماز فراخواندند. آن روز بسیار گرم و سوزان بود و همگی به سوی آن حضرت روانه شدیم، در حالی که بعضی از ما قسمتی از ردای خود را بر سر کشیده و قسمتی را از شدت حرارت زمین زیر پا نهاده بودند. رسول خدا نماز ظهر را با ما به جا آورد و سپس رو به طرف ما بگردانید و فرمود: حمد و ستایش مخصوص خداوند است. او را می ستاییم و از او یاری می جوئیم و به او ایمان داریم و بر او توکل می کنیم. از بدکرداری ها و کژاندیشی ها به خدا پناه می بریم، آن خداوندی که هر کس را در اثر سلب عنایت گمراه کرد، برای او راهنمایی نیست و کسی را که راهنمایی فرمود، هرگز گمراه کننده ای نخواهد بود، و گواهی می دهیم که معبود لایق پرستش جز ذات مقدس و منزّه او نیست و محمد بنده و فرستاده اوست. اما بعد، ای مردم، بدانید که هیچ پیامبری را جز نیمی از عمر پیامبر پیش از او نیست، چنانکه عیسی بن مریم چهل سال در میان قوم خود زیست و من نیز در مدت بیست سال شریعت خود را اجرا نمودم. آگاه باشید که زمان جدایی من از شما نزدیک است و من و شما همگی مسئول هستیم. اکنون بگوئید آیا من رسالتم را تبلیغ نمودم؟ در این هنگام از هر سویی ندایی برخاست و همگی گفتند: شهادت می دهیم که تو بنده خدا و فرستاده او هستی و هر آینه رسالت خداوندی را تبلیغ فرمودی و در راه خدا کوشش کردی و به امر خدا مبادرت ورزیدی و تا آخرین دم بندگی او نمودی. خدای بهترین پاداش را که به پیغمبری عطا می کند، بتو عطا فرماید. در این هنگام فرمود: آیا نه این است که به یکتایی خدا گواهی می دهید و به اینکه محمد بنده و فرستاده اوست و بهشت و دوزخ حق است، و به تمامی کتاب خدا ایمان دارید؟ گفتند: آری. فرمود: من نیز شهادت می دهم که به راستی شما را خواندم و شما نیز دعوت مرا تصدیق کردید. آگاه باشید که من به دیگر سرای بر شما پیشی می گیرم و شما پس از من بزودی در کنار حوض بر من وارد می شوید و هنگامی که مرا ملاقات می کنید، من از شما بازخواست خواهم کرد که بعد از من با دو چیز گرانها و نفیس که در

میان شما بر جای می‌گذارم، چگونه رفتار کرده‌اید.

در این موقع امر بر ما مشکل شد و ندانستیم آن دو چیز گرانبها و نفیس چیستند؟ تا اینکه مردی از مهاجران برخاست و گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدای تو باد، آن دو چیست؟ فرمود: آن که بزرگ‌تر است، کتاب خداست که رشته ارتباطی میان خداوند و شماست، آن را محکم نگاه دارید و از آن روی بر مگردانید تا گمراه نشوید، و آن دیگر که کوچک‌تر است، عترت من است. کسانی را که رو به قبله من نمودند و دعوت مرا اجابت کردند، نکشید و بر آنان غلبه ننمایید و از آنان واپس ننمایید. همانا من چیزهایی از خدای مهربان و دانا برای ایشان درخواست نمودم و خدا آنها را به من عطا فرمود. یاری کننده کتاب خدا و عترت من یاری کننده من است و خوارکننده آن دو خوارکننده من. پیرو و دوست آن دو پیرو و دوست من است و دشمن آن دو دشمن من. آگاه باشید و بدانید که هیچ یک از اقوام و امت‌های پیش از شما هلاک نشدند مگر به اثر اینکه به خواهشهای نفسانی تن در دادند و با نبوت به مخالفت و دشمنی برخاستند و دادگستران را کشتند. سپس دست علی بن ابی‌طالب را گرفت و بالا برد و فرمود: هر که من ولیّ اویم، این علی ولیّ اوست. بارخدا یا دوست بدار آن را که او را دوست دارد و دشمن دار آن را که او را دشمن دارد. رسول خدا این سخن را سه بار تکرار فرمود.

حافظ ابوالحسن علی بن مغازلی واسطی شافعی در المناقب این حدیث را عیناً با همین الفاظ و حروف و به همین تفصیل روایت کرده گوید: حدیث کرد ما را ابویعلی علی بن ابی عبدالله علاّف بزّار از عبدالسلام بن عبدالملک بن حبیب بزّاز از عبدالله<sup>۱</sup> محمّد بن عثمان، از محمّد بن بکر بن عبدالرزاق، از ابوحاتم، مغیره بن محمّد مهلبی، از مسلم بن ابراهیم، از نوح بن قیس حُدانی، از ولید بن صالح، از پسر زن زید بن ارقم... تا پایان حدیث مزبور.<sup>۲</sup>

۱. در نسخه‌هایی که به نظر رسیده چنین است، امّا تردیدی در این نیست که عبارت سند افتادگی دارد.

۲. ابن بطریق (م ۶۰۰) که شرح حالش در *لسان‌المیزان* ابن حجر ثبت شده، حدیث مزبور را به نقل از مناقب ابن المغازلی در *العمدة* ۵۱ آورده است.



بدخشانی حديث غدير را به لفظ زيدبن ارقم از طريق احمد و طبرانی<sup>۱</sup> نیز از ابونعیم و طبرانی، از ابوظفیل، از زيد روايت کرده<sup>۲</sup> و آلوسی هم در تفسير خود به روايت آن پرداخته است.<sup>۳</sup> همچنین در بخش مربوط به تابعين به لفظ ابولیلی کندی حديثی از زيد خواهد آمد.

۴۳- ابوسعید زيدبن ثابت (م ۴۵-۴۸).<sup>۴</sup>

ابن عقده در حديث الولاية و ابوبکر جعابی در نخب المناقب حديث غدير را از او روايت کرده‌اند و جزری شافعی نیز نامبرده را در شمار راويان حديث غدير ذکر نموده است.<sup>۵</sup>

۴۴- زيد (يزيد) بن شراحيل انصاری.

نامبرده یکی از گواهانی است که در روز مناشده برای أميرالمؤمنين عليه السلام در باب حديث غدير شهادت داد و حديث او بعداً خواهد آمد. حافظ ابن عقده در حديث الولاية داستان شهادت او را روايت کرده است و ابن اثير و ابن حجر نیز آن را از ابن عقده نقل نموده‌اند<sup>۶</sup> و خوارزمی در مقتل الامام الحسين و قاضی بهلول بهجت شافعی<sup>۷</sup> او را در شمار راويان حديث غدير از صحابه ياد کرده‌اند.

۴۵- زيدبن عبدالله انصاری.

ابن عقده در حديث الولاية حديث او را با ذکر سند روايت نموده است.

(حرف س)

۴۶- ابواسحاق، سعدبن ابی وقاص (م ۵۴-۵۶ یا ۵۸).

حافظ نسائی به استنادش از مهاجرين مسمار بن سلمه، از عايشه دخت سعد روايت

۱. نزول الايثار ۱۹. ۲. همان ۲۱.

۳. روح المعانی: ۳۵۰/۲.

۴. برخی نوشته‌اند که وی بعد از سال پنجاهم هجری درگذشته است.

۵. أسنى المطالب ۴. ۶. رک: اسد الغابة: ۲/۲۳۳؛ الاصابة: ۵۶۷/۱.

۷. رک: تاريخ آل محمد ۶۷.

کرده که گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: شنیدم رسول خدا در روز جحفه دست علی را گرفت و خطبه‌ای ایراد کرد و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: ای مردم، آیا من ولی شما هستم؟ همگی گفتند: آری، سپس دست علی را بالا برد و فرمود: این دوستدار من و کسی است که قرضهای مرا ادا می‌کند. من دوست با کسی هستم که او را دوست باشد و دشمن کسی هستم که او را دشمن باشد.<sup>۱</sup>

نسائی نیز به اسنادش از عبدالرحمن بن سابط، از سعد آورده که گفت: در میان جمعی نشسته بودم که علی را نکوهش کردند. به آنها گفتم: هر آینه از رسول خدا سه خصلت و امتیاز برای علی بن ابی طالب شنیدم که اگر یکی از آن خصلت‌ها در من می‌بود، مرا محبوب‌تر از شتران سرخ موی بود. از آن حضرت شنیدم که فرمود: همانا علی برای من به منزله هارون است برای موسی جز اینکه پس از من پیغمبری نخواهد بود و نیز شنیدم که فرمود: البته، فردا رایت لشکر اسلام را به کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند و باز شنیدم که فرمود: هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست.<sup>۲</sup>

باز نسائی به اسنادش از مهاجر بن مسمار آورده که گفت: عایشه دخت سعد از سعد نقل کرده که گفت: با رسول خدا در راه مکه بودیم، در حالی که وی متوجه آنجا بود.<sup>۳</sup> چون به غدیر خم رسید، در آنجا توقف کرد تا آنان که عقب مانده بودند، رسیدند و آنان که پیش‌تر رفته بودند، بازگشتند. همین که مردم گرد آمدند پیامبر خطاب به آنان فرمود: ای مردم، ولی شما و ولی عهده‌دار امورتان کیست؟ گفتند: خدا و رسولش. این سؤال و جواب سه بار تکرار شد، سپس دست علی را گرفت و او را به پا داشت و فرمود: هرکس که خدا و رسولش ولی اوست، پس علی ولی اوست. بارخدا یا دوست دار آن را که او را دوست دارد و دشمن دار آن را که او را دشمن دارد.<sup>۴</sup>

۲. همان ۴.

۱. الخصایص ۳.

۳. در نسخه‌های کتاب چنین آمده، ولی صحیح آن چنین است: در حالی که متوجه مدینه بود.

۴. الخصایص ۱۸.

نسائی این حدیث را نیز از عامر بن سعد، از سعد و به طریق دیگر از ابن عیینه، از عایشه دخت سعد از سعد روایت کرده است.<sup>۱</sup>

این حدیث را عبدالله بن احمد بن حنبل به اسناد از عبدالله بن صقر در سال ۲۹۹ روایت کرده گوید: حدیث کرد ما را یعقوب بن حمدان بن کاسب، از سفیان، از ابن ابی نجیح، از پدرش، و نیز ربیعہ جرسی از سعد.<sup>۲</sup>

حافظ بزرگ محمد بن ماجه به اسنادش از عبدالرحمن بن سابط، از سعد روایت کرده که گفت: هنگامی که معاویه از یکی از سفرهای حج خود آمده بود، سعد بر او وارد شد و دید در آن مجلس نسبت به علی زبان به طعن و بدی گشوده‌اند و معاویه نیز کلماتی بر زبان آورد. سعد به خشم آمد و گفت: این سخنان ناروا را دربارهٔ مردی می‌گویی که من خود از رسول خدا دربارهٔ او شنیدم که فرمود: هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست، و نیز شنیدم که به او فرمود: تو برای من به منزلهٔ هارون هستی برای موسی جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود، و باز شنیدم که فرمود: امروز رایت جنگ را به مردی می‌سپارم که خدا و رسول او را دوست دارند.<sup>۳</sup>

حافظ حاکم از ابوزکریا، یحیی بن محمد عنبری، از ابراهیم بن ابی طالب، از علی بن منذر، از ابوفضیل، از مسلم ملائی، از خثیمه بن عبدالرحمن، از سعد روایت نموده که مردی به او گفت: علی بن ابی طالب ترا نکوهش کرد برای اینکه همراهی اش نکردی. سعد گفت: به خدا قسم، این همراهی نکردن رأی من بود که به خطا پیش گرفتم. همانا به علی بن ابی طالب سه امتیاز داده شده است که اگر یکی از آنها به من عطا شده بود، برای من از دنیا و آنچه که در دنیاست محبوب‌تر بود. هرآینه رسول خدا در روز غدیر خم پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: آیا می‌دانید که من به اهل ایمان از خودشان سزاوارترم؟ گفتیم: آری. فرمود: بارخدا یا هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست، دوست بدار آن را که او را دوست دارد و دشمن دار آن را که او را دشمن دارد. علی را در روز خیبر نزد

۲. العمدة، ابن بطریق ۴۸.

۱. الخصائص ۱۸.

۳. سنن ابن ماجه: ۳۰/۱.

پیامبر آوردند، درحالی که چشمان او به علت بیماری نمی دید. وی درد چشم خود را با رسول خدا در میان نهاد و رسول خدایی درنگ آب دهان خود را به چشم های او مالید و درباره او دعا فرمود. از برکت دعای آن حضرت تا هنگام شهادتش دیگر به عارضه چشم مبتلا نگشت و خبیر به نیروی او گشوده و فتح گردید و رسول خدا عموی خود عباس و جز او را از مسجد بیرون کرد. عباس به او گفت ما را از مسجد بیرون می کنی، در صورتی که وابسته و قبیله تو هستیم و علی را در مسجد باقی می گذاری؟ فرمود: بیرون کردن شما از مسجد و باقی گذاردن او در مسجد به میل و اراده شخص من نبوده، بلکه این کار به امر خدا انجام یافت.<sup>۱</sup>

حافظ ابو نعیم به اسنادش از شعبه از حکم، از ابن ابی لیلی، از سعد بن ابی وقاص روایت کرده که گفت: رسول خدا در باره علی بن ابی طالب سه موهبت و امتیاز را یاد کرد که عبارتند از: حدیث رایت<sup>۲</sup>، داستان مرغ بریان و حدیث غدیر خم<sup>۳</sup>.  
حافظ ابن عقده در حدیث الولاية به اسنادش از سعید بن مسیب، از سعد<sup>۴</sup> و حافظ ابو محمد عاصمی در زین الفتی از طریق ابن عقده حدیث غدیر را روایت کرده اند که عین لفظ آن در حدیث تهنیت خواهد آمد.

حافظ طحاوی حنفی به اسنادش از مصعب بن سعد، از سعد، از طریق شعبه بن حجاج این حدیث را روایت کرده و درباره شعبه بن حجاج گفته است: این شخص در نقل و ضبط روایت از هر حیث مورد وثوق و اطمینان است. و گفتارش نیز حجت است.<sup>۵</sup>  
حمونی در فراید السمطین به اسنادش از عایشه دختر سعد، از پدرش حدیث غدیر را روایت کرده است و خطیب خوارزمی در مقتل خود و جزیری<sup>۶</sup> نامبرده را در شمار راویان حدیث غدیر از صحابه ذکر نموده اند.

۱. المستدرک، حاکم: ۱۱۶/۳.

۲. با این عبارت: فردا درفش سپاه را به مردی می سپارم که خدا و رسول را دوست دارد.

۳. حلیة الاولیاء: ۳۵۶/۴.

۴. حافظ عاصمی و علامه حلی در اجازه بزرگش آن را از او نقل کرده اند.

۵. مشکل الآثار: ۳۰۹/۲.

۶. أسنی المطالب ۳.

حافظ کنجی شافعی به طریق حافظ یوسف بن خلیل دمشقی و حافظ ابوالغنائیم، محمد بن علی نرسی به اسنادشان از ابن جدعان، از سعید بن مسیب روایت کرده‌اند که گفت: به سعد گفتم... تا آخرین عبارت که در حدیث تهنیت خواهد آمد. <sup>۱</sup> کنجی نیز گوید: شیخ الشیوخ عبدالله بن عمر حمویه در دمشق به ما خبر داد از قول حافظ ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله شافعی، از ابوالفضل فضیلی، از ابوالقاسم خزاعی، از هیثم بن کلب شاشی، از احمد بن شداد ترمذی، از علی بن قادم، از اسرائیل، از عبدالله بن شریک از حرث بن مالک که گفت: به مکه آمدم و سعد بن ابی وقاص را ملاقات کردم و به او گفتم: آیا منقبتی از علی علیه السلام شنیده‌ای؟ گفت: چهار منقبت درباره علی مشاهده نموده‌ام که اگر یکی از آنها برای من می‌بود، در نزد من محبوب‌تر از این بود که مانند نوح مدتی دراز در دنیا زندگی کنم. همانا رسول خدا ابوبکر را برای ابلاغ سوره براءة به مشرکین قریش فرستاد و او هنوز بیش از یک شبانه روز از مسافت را طی نکرده بود که رسول خدا به علی فرمود: در پی ابوبکر برو و سوره براءة را از او بگیر و تو آن را ابلاغ نما. پس علی مأموریت را انجام داد و ابوبکر در حالی که می‌گریست، برگشت و عرض کرد: یا رسول الله، آیا درباره من آیه‌ای نازل شده است؟ آن حضرت فرمود: جز خیر چیزی نیست. هر آینه کسی امری را جز من و آن کس که از من یا از خاندان من باشد، تبلیغ نمی‌کند. همچنین ما با رسول خدا در مسجد بودیم که شب هنگام این ندا به گوش رسید: هر که در مسجد است بیرون رود، مگر آل رسول و آل علی. ما خارج شدیم، در حالی که شتابان پاپوش‌های خود را روی زمین می‌کشیدیم. همین که صبح شد، عباس بن عبدالمطلب نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله، عموهای خود را بیرون کردی و علی را نزد خود نگاه داشتی؟ رسول خدا فرمود: من از پیش خود به اخراج شما و اسکان این پسر امر نکردم، خداوند به آن امر فرمود.

راوی گوید: سومین منقبت علی این است که پیغمبر خدا عمر و سعد را به سوی خیبر فرستاد، سعد مجروح شد و عمر برگشت. در این حال، رسول خدا فرمود: رایت لشکر را

به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. آنگاه پیامبر اکرم علی را فرا خواند، عرض کردند: به درد چشم مبتلاست. ناگزیر چون علی را نزد آن حضرت آوردند، فرمود: چشم خود را بگشا، عرض کرد: نمی‌توانم. در این هنگام، رسول خدا با انگشت ابهام آب دهان خود را به چشم‌های علی مالید و روایت را بدو سپرد. منقبت چهارم به روز غدیر خم اختصاص دارد که رسول خدا پس از ایراد سخنانی رسا و شیوا فرمود: ای مردم، آیا من به اهل ایمان از خودشان سزاوارتر نیستم؟ و این سخن را سه بار تکرار فرمود. همه گفتند: آری، هستی. فرمود: یا علی، نزدیک بیا. چون علی نزدیک شد، رسول خدا دست او را گرفت و بالا برد، چندان که سفیدی زیر بغلش نمودار شد، آنگاه گفت: هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست، و این سخن را نیز سه بار تکرار فرمود. حافظ کنجی پس از ذکر این حدیث می‌افزاید: این حدیث، نیکو و از حیث اسناد درست است، تا آنجا که گوید: چهارم حدیث غدیر خم است که ابن ماجه و ترمذی آن را از محمد بن بشار، از محمد بن جعفر روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

حافظ هیشمی از طریق بزّار، از سعد روایت کرده که گفت: رسول خدا دست علی را گرفت و فرمود: آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟ هرکس که من ولی اویم، علی ولی اوست. سپس هیشمی گوید: این حدیث را بزّار روایت کرده و رجال آن همگی مورد اعتماد و وثوق هستند.<sup>۲</sup>

ابن کثیر شامی به نقل از کتاب الغدير ابن جریر طبری، از ابوالجوزاء احمد بن عثمان، از محمد بن خالد، از عثمه، از موسی بن یعقوب زمعی که مردی متصف به صداقت و راستی، از مهاجرین مسمار، از عایشه دختر سعد، از سعد روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا در روز جحفه، در حالی که دست علی را گرفته بود، پس از ادای خطبه خطاب به مردم فرمود: آیا من ولی شما هستم؟ گفتند: آری، سپس دست علی را بالا برد و فرمود: این دوستدار من و کسی است که قرضهای مرا ادا می‌کند و خدای تعالی دوست

کسی است که او را دوست بدارد. استاد ما ذهبی گوید: این حدیث نیکو و دارای غرابت است، سپس ابن جریر از یعقوب بن جعفر بن ابی کثیر، از مهاجر بن مسمار آن را روایت نموده و پس از ذکر حدیث آورده است که آن جناب ایستاد تا آنان که بازمانده بودند، ملحق شدند و آنان که پیشتر رفته بودند، به امر او بازگشتند، آنگاه به ایراد خطبه پرداخت.<sup>۱</sup>

ابن کثیر گوید: حسن بن عرفه عبّدی، از محمد بن خازم ابومعاویه ضریر، از موسی بن مسلم شیبانی، از عبدالرحمن بن سابط، از سعد بن ابی وقاص روایت کرده که گفت: معاویه از یکی از سفرهای حج خود بازگشت و سعد بن ابی وقاص نزد او آمد. در آن هنگام نام علی را بردند و سعد گفت: سه خصلت و مزیت برای اوست که اگر یکی از آنها برای من می بود، نزد من از دنیا و آنچه در دنیا است، محبوب تر بود. شنیدم رسول خدا فرمود: هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست. این حدیث به لفظ ابن ماجه پیش از این مذکور افتاد.<sup>۲</sup> ابن کثیر گفت: گرچه سند آن را ذکر نکرده اند، اما اسناد آن نیکوست.<sup>۳</sup>

این حدیث را به طریق سعد، جمال الدین سیوطی از طبرانی روایت کرده است.<sup>۴</sup> و متقی هندی از ابونعیم در فضایل الصحابه<sup>۵</sup> و از ابن جریر طبری<sup>۶</sup> و همچنین وصّابی در الاکتفاء فی فضایل الاربعة الخلفاء به نقل از ابن ابی عاصم و سعید بن منصور در سنن آن دو به اسنادشان و بدخشانی از طبرانی<sup>۷</sup> و ابونعیم در فضایل الصحابه آن را از سعد روایت نموده اند، و سعد بن ابی وقاص یکی از عشره مبشره است<sup>۸</sup> که حافظ ابن المغازلی در مناقب خود و خطیب خوارزمی در مقتل الامام الحسین آنها را از جمله راویان حدیث

۲. رک: القدير (متن عربی / ج ۵): ۳۹/۱.

۱. البداية والنهاية: ۲۱۲/۵.

۴. جمع الجوامع؛ تاریخ الخلفاء ۱۱۴.

۳. البداية والنهاية: ۳۴۰/۷.

۶. همان: ۴۰۵/۶.

۵. کنز العمال: ۱۵۴/۶.

۷. نزله الابرار: ۲۰.

۸. علمای اهل سنت در احادیث خود ده نفر از صحابه را نام برده و از پیامبر اکرم روایت کرده اند که آن

حضرت این ده نفر را به بهشت بشارت داده است. (م)

غدیر به شمار آورده‌اند.

۴۷- سعد بن جناده عوفی، پدر عطیه عوفی.

ابن عقده در حدیث الولاية و قاضی ابوبکر جمعی در نخب المناقب حدیث غدیر را از او روایت کرده‌اند و خوارزمی در مقتل خود او را در شمار راویان حدیث غدیر از صحابه ثبت نموده است.

۴۸- سعد بن عباد انصاری خزرجی (م ۱۴ یا ۱۵).

نامبرده یکی از نقبای دوازده گانه است که ابوبکر جمعی در نخب المناقب حدیث او را درباره غدیر خم روایت کرده است.

۴۹- ابوسعید، سعد بن مالک انصاری خُدَری (م ۶۳-۶۵ یا ۷۴) که در بقیع مدفون است.

حافظ ابن عقده در حدیث الولاية به اسناد از سهم بن حصین اسدی روایت کرده که گفت: من و عبدالله بن علقمه با هم به مکه آمدم و عبدالله مدتها بود که بسیار به علی ناسزا می‌گفت. به او گفتم: آیا مایل هستی با این شخص، یعنی ابوسعید خُدَری تجدید عهدی کنی؟ گفت: آری. پس نزد ابوسعید آمدم و عبدالله به او گفت: آیا درباره علی منقبت و فضیلتی شنیده‌ای؟ گفت: آری، پس از آنکه برای تو بیان کردم، از مهاجر و انصار و قریش نیز آن را سؤال کن تا صدق و حقیقت آن بر تو روشن شود. رسول خدا روز غدیر خُم با سخنانی رسا و شیوا فرمود: آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بلی، و این پرسش را سه بار تکرار کرد. سپس فرمود: یا علی نزدیک بیا. پس رسول خدا دستهای علی را بالا برد چندان که سفیدی زیر بغلش نمودار شد، آنگاه گفت: هر کس که من مولای اویم، علی مولای اوست. سهم بن حصین اسدی گوید: عبدالله بن علقمه به ابوسعید گفت: تو این سخنان را از رسول خدا شنیدی؟ ابوسعید گفت: بلی، و اشاره به دو گوش و سینه خود نمود. کنایه از اینکه با دو گوش شنیدم و در سینه آن را حفظ نمودم. عبدالله بن شریک گفت: پس از این جریان، عبدالله بن علقمه و ابن حصین نزد ما آمدند و پس از آنکه فریضه ظهر را در هوای گرم به جا آوردیم، عبدالله بن علقمه گفت: من به



سوی خدا باز می‌گردم و از ناسزاهایی که به علی گفته‌ام، طلب آمرزش می‌نمایم. وی سه بار این کلمات را بر زبان آورد.

حافظ ابوبکر بن مردويه به اسنادش از ابوسعید روایت کرده که گفت: روزی که در غدیر خم رسول خدا مردم را نزد خود فرا خواند، امر کرد تا خار و خاشاک زیر درختان را زدودند. آن روز پنجشنبه بود<sup>۱</sup> و رسول خدا مردم را به سوی علی دعوت فرمود. تمام حدیث ضمن شرح آیه اکمال ذکر خواهد شد.

حافظ ابونعیم در کتاب *ما نزل من القرآن فی علی* به اسنادش از ابوسعید روایت کرده که گفت: پیغمبر مردم را در غدیر خم به سوی علی دعوت کرد و امر فرمود تا خار و خاشاک زیر درختان را کنند و جمع آوری کردند. تمام عبارت حدیث به خواست خدا با ذکر سند بعداً خواهد آمد. حافظ ابوسعید مسعود بن ناصر سجستانی در کتاب *الولاية* در آنچه که با ذکر سند از ابوسعید انصاری نقل کرده، همین روایت را که از حیث متن و سند موافق با روایت ابونعیم است، بیان نموده که در آینده ذکر خواهد شد. آنچه را هم که حافظ ابوالقاسم عیبدالله حسکانی با ذکر سند بیان نموده نیز از حدیث متن و سند با نامبردگان موافق و مطابق است و آن نیز به خواست خدا خواهد آمد.

حافظ ابوالفتح محمد بن علی نطنزی در *الخصایص العلویة* از حسن بن احمد مهری، از احمد بن عبدالله بن احمد از محمد بن احمد بن علی، از محمد بن عثمان بن ابی شیبه، از یحیی حمانی، از قیس بن ربیع ابوهارون عبدی، از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا مردم را در غدیر خم به سوی علی دعوت کرد و امر فرمود تا خار و خاشاک زیر درختان را روفتند، و آن روز پنجشنبه بود. پس علی را طلبید و بازوی او را گرفت و بالا برد چندان که مردم زیر بغل رسول خدا را دیدند و هنوز پراکنده نشده بودند

۱. در بیان جمعی از روایان حدیث غدیر چنین وارد شده به طوری که بر آن واقف خواهید شد. این امر موافقت ندارد با اجماع عموم مورخان بر اینکه روز عرفه، یعنی نهم ذیحجه در سال حجةالوداع جمعه بوده است که بنابراین، روز غدیر که هجدهم ذیحجه است، روز یکشنبه بوده و باز این مطلب با نص و تصریح مورخان به اینکه اول ذیحجه روز پنجشنبه بوده است، جمع نمی‌شود.

که این آیه نازل شد: امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.<sup>۱</sup> پس رسول خدا که از فرط سرور و شادی بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار به رسالت خود و ولایت علی پس از خود، تکبیر گفت فرمود: هرکس که من مولای اویم، علی مولای او خواهد بود. بارخدا یا دوست دار آنکس را که او را دوست دارد و دشمن دار آنکس که او را دشمن دارد، و یاری فرما آن را که او را یاری نماید و خوارگردان آن را که او را خوارگرداند. در این هنگام حسان بن ثابت عرض کرد: یا رسول الله، به من اجازت فرما تا درباره علی ایاتی بگویم و شما آنها را بشنوید. رسول خدا فرمود: بگو به میمنت و مبارکی که از طرف خداوند شامل حال شده است. پس حسان به پا خاست و گفت: ای گروه قریش، گفتار مرا با حضور رسول خدا در مورد ولایت ثابت و قطعی بشنوید:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيَّهُمْ  
بِخَمٍّ وَأَسْمَعُ بِالرَّسُولِ مَنَادِيًا<sup>۲</sup>

حدیث غدیر به روایت ابوسعید خدری را این بزرگان روایت کرده‌اند: نیشابوری<sup>۳</sup>؛ حمزینی در فراید السمطین به دو طریق از عبدی؛ خوارزمی از ابوهارون عبدی<sup>۴</sup>؛ ابن صباغ مالکی<sup>۵</sup>؛ حافظ هیثمی از طریق طبرانی در المعجم الاوسط<sup>۶</sup>؛ ابن کثیر به نقل از ابن مردویه، از طریق ابوهارون عبدی<sup>۷</sup> و نیز از ابن مردویه و ابن عساکر<sup>۸</sup>؛ سیوطی در جمع الجوامع و تاریخ<sup>۹</sup> و تفسیرش از طریق ابن مردویه و ابن عساکر<sup>۱۰</sup>؛ و نیز از ابن ابی حاتم سجستانی و ابن مردویه و ابن عساکر<sup>۱۱</sup>؛ متقی هندی از عطیه عوفی، از ابوسعید، از طریق ابن جریر طبری به لفظ زید بن ارقم که در حدیث زید از طریق نسائی مذکور شد، و

۱. مائده ۳/۵.

۲. ترجمه این بیت و دنباله آن در بخش غدیره سرایان سده نخست خواهد آمد.

۳. رک: تفسیر نیشابوری: ۱۹۴/۶.

۴. المناقب ۸۰.

۵. رک: الفصول المهمة ۲۷.

۶. مجمع الزوائد: ۱۰۸/۹.

۷. تفسیر ابن کثیر: ۱۴/۲.

۸. البداية والنهاية: ۳۴۹/۷، ۳۵۰.

۹. رک: تاریخ الخلفاء ۱۱۴.

۱۰. الدرر المنثور: ۲۵۹/۲.

۱۱. همان: ۲۹۸/۲.

نيز از عميرة بن سعد، راجع به گواهي دادن ابوسعيد در روز مناشدة رجب در ياره امير المؤمنين عليه السلام به حديث غدير<sup>۱</sup>؛ بدخشاني از طريق طبراني<sup>۲</sup>؛ آلوسي از سيوطي، از ابن ابی حاتم و ابن مردويه و ابن عساکر<sup>۳</sup>؛ عبده از ابن ابی حاتم و ابن مردويه و ابن عساکر<sup>۴</sup> و بدرالدين محمود، معروف به ابن العيني حنفي در عمدة القاري از طريق حافظ واحدي، از عطية عوفي، از ابوسعيد. البته، الفاظ روايات اين گروه به خواست خدا در جاهای خود ذکر خواهد شد. افزون بر اين، جزري هم ابوسعيد خدري را در شمار راويان حديث غدير از صحابه ثبت کرده است.

۵۰- سعيد بن زيد قرشي عدوي.

نامبرده يکي از عشرة مبشّره است که حافظ ابن المغازلي در مناقب خود آنان را جزو يکصد تن از راويان حديث غدير به طرق خود به شمار آورده است.

۵۱- سعيد بن سعد بن عبادة انصاري.

حافظ ابن عقده در کتاب حديث الولاية واقعة غدير را از او روايت کرده است.

۵۲- ابو عبدالله، سلمان فارسي (م ۳۶ يا ۳۷) که در حدود سيصد سال زيبست.

حافظ ابن عقده در حديث الولاية و جعابی در نخب المناقب و حموي شافعي<sup>۵</sup> واقعة غدير را به طرق خود با ذکر سند از او روايت کرده اند و شمس الدين جزري شافعي نيز نامبرده را در شمار راويان حديث غدير از صحابه ذکر نموده است.<sup>۶</sup>

۵۳- ابو مسلم سلمة بن عمرو بن اکوع اسلمي (م ۷۴).

ابن عقده در حديث الولاية حديث غدير را از او روايت کرده است.

۵۴- ابو سليمان سمرة بن جندب فزاري (م ۵۸-۶۰) که هم پيمان انصار بوده و در بصره درگذشته است.

به طوري که در حديث الولاية ابن عقده و نخب المناقب جعابی مذکور است، نامبرده

۱. کنز العمال: ۳۹۰/۶.

۲. نزل الابوار ۲۰.

۳. روح المعاني: ۳۴۹/۲.

۴. تفسير المنار: ۴۶۳/۶.

۵. فرايد السمطين، باب پنجاه و هشتم.

۶. أسنى المطالب ۴.

یکی از راویان حدیث غدیر است و شمس‌الدین جزری شافعی نیز نامبرده را در شمار راویان حدیث غدیر از صحابه یاد کرده است.<sup>۱</sup>

۵۵- سهل بن حنیف انصاری اوسی (م ۳۸).

حافظ ابن عقده به طریق خود و با ذکر سند و نیز جعابی حدیث غدیر را از او روایت کرده‌اند و ابن اثیر نامبرده را در شمار کسانی که روز رجب در باره علی شهادت داده‌اند و نامشان در حدیث اصبع‌بن نباته خواهد آمد، آورده و گفته که ابوموسی آن را با ذکر سند روایت نموده است.<sup>۲</sup> جزری شافعی هم او را از جمله راویان حدیث غدیر از صحابه به شمار آورده است.<sup>۳</sup>

۵۶- ابوالعباس، سهل بن سعد انصاری خزرچی ساعدی (م ۹۱) که در سن صد سالگی وفات یافته است.

نامبرده از کسانی است که در حدیث مناشده درباره علی، به حدیث غدیر شهادت داده‌اند و حدیث مزبور به طریق ابوظفیل خواهد آمد. سمهودی حدیث غدیر را در جواهرالعقدین از طریق ابن عقده آورده است. و قندوزی حنفی آن را از سمهودی روایت نموده است.<sup>۴</sup> و قاضی بهلول بهجت شافعی او را در شمار راویان حدیث غدیر یاد کرده است.<sup>۵</sup>

(حرف ص، ض)

۵۷- ابوامامه صدری، ابن عجلان باهلی (م ۸۶) که در شام زیست و در همان جا درگذشت.

وی در شمار کسانی است که ابن عقده در حدیث الولاية حدیث غدیر را با ذکر سند از ایشان روایت نموده است.

۲. اسدالغابة: ۳/۳۰۷.

۴. ینابیع المودة ۳۸.

۱. اسنی المطالب ۴.

۳. اسنی المطالب ۴.

۵. تاریخ آل محمد ۶۷.

۵۸- ضمیرة اسدی.

روایت او در حدیث الولاية و همچنین در کتاب الغدیر، تألیف منصور رازی آمده و نام او در کتاب الغدیر، ضمیرة بن الحدید ذکر شده است و گمان می‌کنم که وی ضمیرة بن جندب یا ضمیرة بن حبیب باشد.

(حرف ط)

۵۹- طلحة بن عبیدالله تمیمی (م ۳۶) که به روز جمل در سن شصت و سه سالگی کشته شد.

نامبرده در روز جمل برای امیرالمؤمنین به حدیث غدیر شهادت داده است و مسعودی<sup>۱</sup> و حاکم<sup>۲</sup> و خواریزمی<sup>۳</sup> و حافظ هیثمی<sup>۴</sup> و سیوطی در جمع الجوامع و ابن حجر به نقل از حافظ نسائی<sup>۵</sup> و متقی هندی به نقل از حافظ ابن عساکر<sup>۶</sup>، و نیز به نقل از مستدرک حاکم<sup>۷</sup>، غیر از حدیث مناشده روز جمل، آن را از او روایت نموده‌اند. در مورد حدیث مزبور طرق بسیار دیگری نیز دزد دست است که عین الفاظ آنها در حدیث مناشده روز جمل خواهد آمد.

حافظ عاصمی در زین الفتی فی شرح سورة هل اتی از محمد بن ابی زکریا، از ابوالحسن محمد بن ابی اسماعیل علوی، از محمد بن عمر بزازی، از عبدالله بن زیاد مقبری، از پدرش، از حفص بن عمر عمری، از غیاث بن ابراهیم، از طلحة بن یحیی، از عمویش عیسی، از طلحة بن عبیدالله روایت کرده که گفت: پیغمبر فرمود: هرکس که من مولای او هستم، علی مولای اوست.

ابن کثیر حدیث غدیر را با ذکر سند به لفظ براء بن عازب روایت نموده و گفته است:

- |                          |                             |
|--------------------------|-----------------------------|
| ۱. رک: مروج الذهب: ۱۱/۲. | ۲. رک: المستدرک: ۱۷۱/۳.     |
| ۳. رک: المناقب: ۱۱۲.     | ۴. رک: مجمع الزوائد: ۱۰۷/۹. |
| ۵. تهذیب التهذیب: ۳۹۱/۱. | ۶. کنز العمال: ۸۳/۶.        |
| ۷. همان: ۱۵۴/۶.          |                             |

این حدیث از سعد و طلحة بن عبیدالله و جابر بن عبدالله به چند طریق، و از ابوسعید خدری و حبشی بن جناده و جریر بن عبدالله و عمر بن خطاب و ابوهریره نیز روایت شده است.<sup>۱</sup> حافظ ابن المغازلی در مناقب خود عشره مبشره را جزو یکصد تن از راویان حدیث غدیر شمرده که طلحة نامبرده از آنهاست و جزری شافعی او را در شمار راویان حدیث غدیر از صحابه ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

### (حرف ع)

۶۰- عامر بن عمیر نمیری.

ابن عقده در حدیث الولاية حدیث غدیر را با ذکر سند از او روایت کرده و ابن حجر نیز به روایت آن از موسی بن اکتل بن عمیر نمیری، از عمویش عامر پرداخته است.<sup>۳</sup>

۶۱- عامر بن لیلی بن ضمیره.

حافظ ابن عقده در حدیث الولاية با ذکر سند حدیث مزبور را به اسنادش از او روایت کرده و ابن اثیر به طریق ابوموسی از ابوظفیل، از او روایت نموده که گفت: چون رسول خدا از حجة الوداع برگشت، آمد تا در روز غدیر خم به جحفه رسید که مسجدی معروف در آنجاست. پس خطاب به مردم فرمود:... تا پایان حدیث.<sup>۴</sup>

ابن صباغ مالکی به نقل از کتاب الموجز، تألیف حافظ اسعد بن ابی الفضایل به سند خود تا منتهی شود به عامر، و ابن حجر به نقل از کتاب المولات، تألیف ابن عقده از طریق عبدالله بن سنان، از ابوظفیل، از حذیفه بن أسید و عامر بن لیلی روایت کرده که گفتند: چون رسول خدا از حجة الوداع بازگشت، آمد تا به جحفه رسید... تا پایان حدیث.<sup>۵</sup> این حدیث را ابوموسی با ذکر سند روایت کرده است و سمهودی به نقل از حافظ ابن عقده و ابوموسی و ابوالفتح عجلی به طرقشان از عامر و حذیفه بن أسید روایت نموده که گفتند:

۲. أسنی المطالب ۳.

۴. اسد الغابة: ۹۲/۳.

۱. البداية والنهاية: ۳۴۹/۷.

۳. الاصابة: ۲۵۵/۲.

۵. الاصابة: ۲۵۷/۲.

چون رسول خدا از حجة الوداع بازگشت، آمد تا به جُحفه رسید و دستور داد که در زیر درختان انبوه آن صحرا فرود نیایند. پس از آنکه مردم در جایگاههای خود فرود آمدند و مستقر شدند، رسول خدا گروهی را فرستاد تا زیر درختان را از خار خاشاک پاک کردند و شاخه‌های آویزان بر سر مردم را کوتاه نمودند. هنگامی که بانگ نماز بلند شد، رسول خدا در زیر درختان مزبور نماز خواند. این واقعه در روز غدیر خُم صورت گرفت و خم در جحفه است که مسجد معروفی دارد. آنگاه پیامبر رو به سوی مردم گردانید و خطاب به آنان فرمود: هر آینه خداوند مهربان و دانا مرا آگاه فرمود که هیچ پیغمبری بیش از منم از عمر پیغمبر پیش از خود زیست نمی‌کند و من گمان دارم که بزودی به سرای دیگر دعوت شوم و اجابت نمایم و همانا من در امر تبلیغ مسئول هستم و شما در پیروی و تبعیت مسئول هستید. آیا من تبلیغ نمودم؟ نظر شما چیست؟ گفتند: ما می‌گوییم که بدرستی تبلیغ فرموده و کوشش و نصیحت نموده‌ای. خدا جزای نیک به شما عطا فرماید. فرمود: آیا نه چنین است که شما شهادت به یکتایی خدا می‌دهید و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست، و بهشت و دوزخ و محشور شدن بعد از مرگ حق است؟ گفتند: بلی. فرمود: بارخدا یا گواه باش. سپس با سخنانی رسا و شیوا به جلب توجه آنان پرداخت و فرمود: آگاه باشید! همانا خداوند مولای من است و من به شما از خودتان سزاوارترم. آگاه باشید! هرکس که من مولای او هستم، این علی مولای اوست. بعد دست علی را گرفت و بالا برد چندان که همگان او را شناختند. سپس گفت: بارخدا یا دوست بدار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن دار آن کس را که او را دشمن دارد. در این هنگام فرمود: ای مردم، من در انتقال به سرای دیگر بر شما پیشی می‌گیرم و شما بر من در کنار حوضی وارد می‌شوید که پهنای آن از مسافت بین بصری و صنعاء بیش‌تر است. در آن حوض به شماره ستارگان آسمان قدحهای سیمین وجود دارد. آگاه باشید و بدانید هنگامی که بر من وارد می‌شوید، شما را درباره دو چیز گرانبها و نفیس بازخواست خواهم کرد. پس بیندیشید تا چگونه بعد از من با آن دو رفتار خواهید نمود. گفتند: یا رسول‌الله، آن دو چیز گرانبها و نفیس چیست؟ فرمود: آن که بزرگ‌تر است، کتاب

خداست که رشته ارتباطی میان خدا و شماست. آن را محکم بگیرد و دگرگون نسازد تا بعد از من گمراه نشوید، و آن دیگر عترت من است. همانا خداوند دانا به من خبر داد که آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا مرا ملاقات نمایند.

به همین لفظ و بیان، شیخ احمد ابوالفضل بن محمد باکثیر مکی شافعی در وسیلة المآل فی مناقب الآل حدیث مزبور را از حدیقه و عامر روایت کرده و خطیب خوارزمی در مقتل الامام الحسین نامبرده را در شمار راویان حدیث غدیر از صحابه ذکر نموده است و ابن اثیر از عمر بن عبدالله بن یعلی، از پدرش، از جدش شهادت او را برای علی به حدیث غدیر در روز رجب روایت کرده است<sup>۱</sup> که حدیث آن خواهد آمد.

۶۲- عامر بن لیلی غفاری.

ابن حجر او را بعد از عامر بن لیلی بن ضمیره جداگانه نام برده و گفته است که ابن منده نیز او را ذکر کرده و از طریق عمر بن عبدالله بن یعلی بن مرّه، از پدرش، از جدش آورده که گفت: شنیدم پیغمبر می گفت: هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست. و پس از آنکه علی به کوفه آمد، مردم را درباره حدیث غدیر سوگند داد و هفده تن، از جمله عامر بن لیلی غفاری گواهی دادند، و ابوموسی عنوان کرد که ممکن است این عامر همان عامر بن لیلی بن ضمیره باشد و ابن اثیر نیز به پیروی از او گفته است: او همان عامر بن لیلی بن ضمیره است و کلمه «من» به غلط «ابن» نگاشته شده، یعنی عامر بن لیلی از قبیله ضمیره بوده، نه پسر ضمیره، در این صورت، شکی نیست که هرکس غفاری باشد، از قبیله ضمیره است، زیرا غفار پسر ملیل و او پسر ضمیره بوده است.

البته، اگر اختلاف طریق و سند بر ترجیح تعدد آنها دلالت کند، می توان عامر بن لیلی غفاری و عامر بن لیلی بن ضمیره را دو تن به شمار آورد.<sup>۲</sup>

۶۳- ابوظفیل عامر بن واثله لثی (م ۱۰۰-۱۱۰).

روایت او را این بزرگان در آثار خود آورده اند:

پیشوای حنبلیان احمد بن حنبل حدیث غدیر را با ذکر سند از علی بن حکیم، از

۲. این نظر علامه امینی، مؤلف الغدير است. (و)



شريك، از اعمش، از حبيب بن ابی ثابت، از ابوطفيل، از زيد بن ارقم به لفظ مذکور در حديث زيد<sup>۱</sup>، و نیز حديث مناشده در رجه را ابوطفيل روايت کرده که به لفظ و سند او خواهد آمد<sup>۲</sup>؛ نسائي آن را به اسنادش از او، از زيد<sup>۳</sup>، و نیز از ابن مقدم و محمد بن سليمان، از فطر، از او با ذکر سند<sup>۴</sup>؛ ترمذی از سلمة بن كهيل، از ابوطفيل، از حذيفة بن أسيد<sup>۵</sup>؛ حاکم به طريقي صحيح از ابوطفيل، از زيد<sup>۶</sup>؛ ابو محمد عاصمی در زين الفتی به اسنادش از فطر حديث مناشده را روايت کرده که بعداً خواهد آمد؛ ابن اثير<sup>۷</sup>؛ و خوارزمی به اسنادش از او حديث زيد بن ارقم را روايت کرده<sup>۸</sup>، و نیز حديث شورا را که خواهد آمد و متضمن احتجاج و استدلال به حديث غدير است<sup>۹</sup>؛ کنجی شافعی که حديث زيد را روايت کرده است<sup>۱۰</sup>؛ محبّ طبری<sup>۱۱</sup>؛ ابن حمزة حنفی دمشقی در البيان والتعريف به نقل از طبرانی و حاکم؛ ابن کثير از طريق احمد و نسائي و ترمذی<sup>۱۲</sup>؛ و نیز از احمد و نسائي<sup>۱۳</sup>، و همچنين از طريق غندر، از شعبه، از سلمة بن كهيل، از ابوطفيل، از زيد<sup>۱۴</sup>؛ ابن حجر از حذيفة و عامر به لفظی که خواهد آمد<sup>۱۵</sup>؛ متقی هندی به نقل از ابن جرير<sup>۱۶</sup>؛ سمهودی در جواهرالعقدین و قندوزی حنفی در ينابيع المودة به نقل از سمهودی.

۶۴- عايشه دختر ابی بکر بن ابی قحافة همسر پیامبر ﷺ.

ابن عقده در حديث الولاية واقعه غدير را با ذکر سند از او روايت کرده است.

۶۵- عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، عموی پیامبر ﷺ (م ۳۲۲).

۱. مسند احمد بن حنبل: ۱/۱۱۸. نیز رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۰/۱.

۲. مسند احمد: ۴/۳۷۰. ۳. الخصائص ۱۵.

۴. همان ۱۷.

۵. الجامع الصحيح: ۲/۲۹۸. نیز رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۶/۱.

۶. المستدرک: ۳/۱۰۹، ۱۱۰، ۵۳۳. نیز رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۱/۱.

۷. رک: اسد الغابة: ۳/۹۲ و ۵/۳۷۶. ۸. المناقب ۹۳.

۹. همان ۲۱۷. ۱۰. كفاية الطالب ۱۵.

۱۱. رک: الرياض النضرة: ۲/۱۷۹. ۱۲. البداية والنهاية: ۵/۲۱۱.

۱۳. همان: ۷/۲۴۶. ۱۴. همان: ۷/۳۴۸.

۱۵. الاصابة: ۲/۲۵۲ و ۴/۱۵۹. ۱۶. كنز العمال: ۶/۳۹۰.

ابن عقده به طریق خود با ذکر سند حدیث غدیر را از او روایت نموده و جزری نیز او را از جمله راویان حدیث غدیر ذکر کرده است.<sup>۱</sup>

۶۶- عبدالرحمن بن عبد رب انصاری.

نامبرده یکی از شاهدان علی علیه السلام به حدیث غدیر در روز رجب است، چنانکه در حدیث اصبع بن نباته خواهد آمد که حافظ ابن عقده آن را از او روایت کرده است و ابن اثیر و ابن حجر نیز به نقل حدیث از ابن عقده پرداخته‌اند.<sup>۲</sup> قاضی بهلول بهجت شافعی او را از جمله راویان حدیث غدیر ثبت نموده است.<sup>۳</sup>

۶۷- ابو محمد عبدالرحمن بن عوف قرشی زهری (م ۳۱ یا ۳۲).

حدیث غدیر را ابن عقده به اسنادش در حدیث الولاية و منصور رازی در کتاب الغدير از او روایت کرده‌اند. او از عشره مبشره است که حافظ ابن المغازلی آنها را جزو یکصد تن از راویان حدیث غدیر به طرق خود به حساب آورده و جزری او را از جمله راویان حدیث غدیر ذکر نموده است.<sup>۴</sup>

۶۸- عبدالرحمن بن یعمر دیلی<sup>۵</sup> که در کوفه مسکن گزیده بود.

ابن عقده حدیث غدیر را در حدیث الولاية از او روایت کرده است. نامبرده در مقتل خوارزمی از راویان حدیث مزبور به شمار آمده است.

۶۹- عبدالله بن ابی عبدالاسد مخزومی.

ابن عقده حدیث غدیر را از او روایت کرده است.

۷۰- عبدالله بن بدیل بن ورقاء که رئیس قبیله خزاعه بوده و در صفین کشته شده است.

نامبرده یکی از شهود امیرالمؤمنین علیه السلام است که در روز رکیان به حدیث غدیر گواهی داده است، چنانکه حدیث او خواهد آمد.

۲. اسد الغابة: ۳۰۷/۳ و ۲۰۵/۵؛ الاصابة: ۴۰۸/۲.

۱. أسنی المطالب ۳.

۴. أسنی المطالب ۳.

۳. تاریخ آل محمد ۶۷.

۵. در نسخه‌ها دیلمی است، ولی تصحیف و غلط است. و صحیح آن همان دیلی به کسر دال و سکون یاء است.

۷۱- عبدالله بن بسر<sup>۱</sup> مازنی.

ابن عقده او را از راویان حدیث غدیر به شمار آورده است.

۷۲- عبدالله بن ثابت انصاری.

نامبرده به گفته اصیغ بن نباته که بعداً ذکر خواهد شد، در روز رجبه برای علی علیه السلام به حدیث غدیر شهادت داده است. قاضی بهلول بهجت شافعی او را از جمله راویان حدیث غدیر به شمار آورده است.<sup>۲</sup>

۷۳- عبدالله بن جعفر بن ابی طالب هاشمی (م ۸۰).

ابن عقده حدیث غدیر را با ذکر سند از او روایت کرده و داستان احتجاج او بر معاویه به حدیث غدیر خواهد آمد.

۷۴- عبدالله بن حنطب قرشی مخزومی.

سیوطی در *احیاء المیت* از حافظ طبرانی حکایت نموده که او به اسنادش از مطلب بن عبدالله بن حنطب، از پدرش خطبه پیامبر اکرم را در جحفه با ذکر سند روایت کرده است.

۷۵- عبدالله بن ربیع.

خوارزمی در *مقتل الامام الحسین* او را از راویان حدیث غدیر به شمار آورده است.

۷۶- عبدالله بن عباس (م ۶۸).

حافظ نسائی حدیث غدیر را با ذکر سند از میمون بن مثنی، از ابوالوضاح<sup>۳</sup> که همان ابوعوانه، از ابویلیح بن ابی سلیم<sup>۴</sup>، از عمرو بن میمون در حدیثی طولانی آورده که گفت: من نزد ابن عباس نشسته بودم، در این هنگام *ته گروه نزد او آمدند و به او گفتند: ای پسر عباس، یا با ما برخیز و یا مجلس را برای ما از اغیار خالی کن.* ابن عباس گفت: با شما

۱. در نسخه‌ها عبدالله بن بشیر آمده که خطا و اشتباه است.

۲. تاریخ آل محمد ۶۷.

۳ و ۴. کلمه «ابو» در ابوالوضاح و ابوسلیم زاید و صحیح آن وضاح و سلیم است.

برمی‌خیزم. عمرو بن میمون گوید: ابن عباس در آن هنگام هنوز نایبنا نشده بود و سالم بود. پس در کناری نشستند و با یکدیگر سخن گفتند و ما ندانستیم که چه گفتند. راوی گوید: پس از آن جلسه ابن عباس آمد، در حالی که لباس خود را تکان میداد و اظهار تأسف و انزجار می‌کرد و می‌گفت: اینان سخنانی ناروا و نکوهش دربارهٔ مردی گفتند که بیش از ده فضیلت برای اوست، بطوری که برای غیر او این فضایل وجود ندارد. اینان بدگویی از مردی کردند که پیامبر اکرم دربارهٔ او فرمود: مردی را برای نبرد با دشمن اعزام می‌کنم که او را خداوند هیچگاه خوار نمی‌کند و او خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. در این موقع شخصی به رایت جنگ نزدیک شد و رسول خدا فرمود: علی کجاست؟ گفتند: در آسیا مشغول تهیه آرد است. فرمود کسی دیگر نبود که آرد تهیه نماید؟ ابن عباس گوید: در این موقع علی آمد، در حالی که چشم‌های او درد می‌کرد، به طوری که قادر به دیدن نبود. پس رسول خدا در چشمان او دمید و رایت را سه بار حرکت داد و آن را بدو سپرد. علی پس از نبرد با یهودان و احراز پیروزی، آمد، در حالی که صفیه دختر حبی را با خود آورد. ابن عباس در ادامه می‌گوید: رسول خدا فلان کس را با سورهٔ توبه فرستاد و علی را در پی او روانه ساخت تا سوره را از او گرفت و رسول خدا فرمود: این سوره را برای مشرکان نمی‌برد مگر مردی که از من است و من از او هستم. ابن عباس گوید: پیغمبر به پسرعموهای خود فرمود: کدامیک از شما حاضر است که با من در دنیا و آخرت دوستی نماید؟ همگی سکوت اختیار کردند. ابن عباس گوید: علی نیز در میان آنها نشسته بود و گفت: من برای این افتخار حاضرم. رسول خدا او را وا گذاشت و رو به فرد فرد آنان کرد و این سؤال را تکرار نمود. باز آنان امتناع ورزیدند و علی سخن خود را تکرار کرد. در این موقع رسول خدا به علی فرمود: تو ولی من در دنیا و آخرت هستی. در اینجا بود که ابن عباس گفت: علی اول کسی است که پس از خدیجه ایمان آورد. آنگاه افزود: رسول خدا پوشش خود را گرفت و بر علی و فاطمه و حسن و حسین نهاد و گفت: هر آینه خداوند اراده فرموده است که پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و پاکیزه به نیکوترین وجه‌تان گرداند.

ابن عباس گوید: علی علیه السلام جان خود را نثار کرد و لباس پیامبر را پوشید و در جایگاه او خوابید. مشرکان به طرف رسول خدا تیراندازی می کردند. پس ابوبکر آمد، در حالی که علی خوابیده بود و او گمان کرد که رسول خداست و او را به خطاب یا نبی الله صدا زد. علی فرمود: همانا پیامبر خدا به طرف چاه میمون حرکت کرد، او را دریاب. ابن عباس گوید: ابوبکر رفت و با رسول خدا داخل غار شد.

در این موقع علی همانند رسول خدا از طرف مشرکان سنگ باران می شد و آن حضرت به خود می پیچید و سر خود را در لباس فرو برده و پنهان ساخته بود و تا بامداد سر خود را بیرون نیاورد. همین که صبح شد، سر خود را بیرون کرد و مشرکان در مقام نکوهش او برآمدند و گفتند: چرا تو چنین می کنی، در حالی که وقتی ما دوست تو، محمد را سنگ می زدیم، هرگز بر خود نمی پیچید؟ ابن عباس به سخنان خود ادامه داد و گفت: رسول خدا در غزه تبوک خارج شد و مردم با آن حضرت خارج شدند. علی عرض کرد: آیا من می توانم به همراه شما خارج شوم؟ پیغمبر فرمود: نه. در این موقع علی گریان شد و پیامبر فرمود: آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون برای موسی باشی، جز آنکه پس از من پیغمبری نخواهد بود؟ همانا روا نیست که من بروم مگر آنکه تو به جای من باشی. ابن عباس گفت: رسول خدا به علی فرمود: تو بعد از من ولی هر مرد و زن مؤمن خواهی بود.

ابن عباس گفت: رسول خدا درهای حُجره های ما را که به مسجد باز می شد، همه را بست و در حُجره علی را به حال خود گذاشت این امتیاز تنها برای علی بود که هرگاه از حُجره اش بیرون می آمد، در هر شرایطی داخل مسجد می شد زیرا راه دیگری نداشت. همچنین ابن عباس گفت: رسول خدا فرمود: هرکس من مولای او هستم، علی مولای اوست.<sup>۱</sup>

این حدیث را با طول و تفصیلش گروه زیادی از حُفاظ با ذکر سند در تألیفات خود آورده اند از جمله آنهاست: پیشوای حنبلیان، احمد از یحیی بن حماد، از ابو عوانه، از

ابوبلج، از عمرو بن میمون، از ابن عباس<sup>۱</sup>؛ حافظ حاکم که با تأکید بر صحّت اسناد این حدیث، در مقام ذکر سند آن برنیامده است<sup>۲</sup>؛ خطیب خوارزمی به طریق حافظ بیهقی<sup>۳</sup>؛ محبّ الدین طبری<sup>۴</sup>؛ حافظ حمونى در فرایده السمطين به اسنادش از ضحاک، از او به طریق طبرانی ابوالقاسم بن احمد؛ ابن کثیر شامی از طریق احمد به سند او، و نیز از ابویعلی، از یحیی بن عبدالحمید، از ابو عوانه تا آخر سند<sup>۵</sup>؛ حافظ هیثمی از احمد و طبرانی<sup>۶</sup>، و نیز از ابن عباس<sup>۷</sup>؛ حافظ کنجی به نقل از احمد<sup>۸</sup>؛ ابن عساکر در کتاب الاربعین الطوال و ابن حجر<sup>۹</sup>.

حافظ محاملی در امالی خود بنا به گفته شیخ ابراهیم وصابی شافعی در کتاب الاکتفاء، با ذکر سند از ابن عباس روایت کرده که گفت: چون پیامبر خدا مأمور شد که علی بن ابی طالب را در مقام خود برقرار فرماید، پیمبر روانه مکه شد و فرمود: دیدم که مردم به عهد جاهلیت و کفر نزدیکند، چنانچه این امر را در این موقعیت انجام دهم، خواهند گفت که چون علی پسر عم او بود، از روی علاقه شخصی این مقام را به او داد. پس آن حضرت به مکه رفت و حجة الوداع را به جا آورد و مراجعت فرمود تا به غدیر خم رسید و خدای متعال آیه تبلیغ<sup>۱۰</sup> را فرو فرستاد. در این هنگام منادی از طرف آن حضرت اجتماع عمومی اعلام کرد، سپس آن جناب به پا خاست و دست علی را گرفت و فرمود: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. بارخدایا دوست بدار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن دار آن کس را که او را دشمن دارد. این حدیث را بزرگانی بدین

۱. مسند احمد بن حنبل: ۱/۳۳۱.

۲. المستدرک: ۳/۱۳۲.

۳. المناقب: ۷۵.

۴. رک: الرياض النضرة: ۲/۲۰۳؛ ذخایر العقبی: ۸۷.

۵. البدایة والنهاية: ۷/۳۳۷.

۶. مجمع الزوائد: ۹/۱۰۸. هیثمی گوید: رجال طریق احمد همه صحیح است جز ابوبلج فزاری که در عین تقه بودن، نوعی نرمی و مسامحه در نقل روایات از او دیده می شود.

۷. مجمع الزوائد: ۹/۱۰۸. هیثمی حدیث غدیر را از ابن عباس روایت کرده گوید: بزّار آن را در اشناى حدیثی روایت کرده است و رجال آن همگی مورد وثوق و اعتمادند.

۸. کفایة الطالب: ۱۱۵.

۹. الاصابة: ۲/۵۰۹.

۱۰. رک: مائدة: ۵/۶۷.

شرح روایت کرده‌اند: متقی هندی به نقل از امالی محاملی<sup>۱</sup>؛ جمال‌الدین عطاء‌الله بن فضل‌الله در اربعین خود به طریق ابن عباس و با همین الفاظ بدون هیچگونه اختلافی؛ جلال‌الدین سیوطی به طریق بزّار از ابن عباس<sup>۲</sup>؛ قرشی به نقل از امالی مرشد بالله<sup>۳</sup> و بدخشانی به طریق بزّار و ابن مردویه<sup>۴</sup> و نیز از طریق احمد و ابن حبان و حاکم و سمویه.<sup>۵</sup>

حافظ سجستانی در کتاب الولاية که آن را تنها به حدیث غدیر اختصاص داده است، به اسنادش از ابن عباس با ذکر سند روایت نموده که گفت: چون پیامبر برای حجة الوداع خارج شد و در جحفه فرود آمد، جبرئیل نزد او آمد و از طرف خداوند بدو امر کرد که علی را به پا دارد. آن جناب خطاب به مردم فرمود: آیا نه این است که معتقدید من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟ گفتند بلی یا رسول‌الله. فرمود: هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست. بارخدا یا دوست بدار آن را که او را دوست دارد و دشمن دار آن را که او را دشمن دارد، دوستدارش را دوست باش و دشمنش را دشمن باش، یاری کن کسی را که او را یاری کند و عزیز دار کسی را که او را عزیز دارد و دستگیری کن کسی را که او را دستگیری نماید. ابن عباس گفت: به خدا سوگند، ولایت علی بر این گروه واجب آمد.

ابن کثیر حدیث غدیر را از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرده است<sup>۶</sup> که در بخش راویان غدیر از تابعین ذیل نام ضحاک، حدیثی از او خواهد آمد. این حدیث شریف را حافظ ابن مردویه با ذکر سند، ابوبکر شیرازی در فی ما نزل من القرآن، ابواسحاق ثعلبی در الكشف والبيان، حاکم حسکانی، فخرالدین رازی<sup>۷</sup>، عزالدین موصلی حنبلی، نظام‌الدین نیشابوری<sup>۸</sup>، آلوسی<sup>۹</sup>، بدخشانی در مفتاح النجاة و غیر آنها به طرقشان

۱. کنز العمال: ۱۵۳/۶.
۲. تاریخ الخلفاء ۱۱۴.
۳. شمس الاخبار ۳۸.
۴. نزل الابرار ۲۰.
۵. همان ۲۱.
۶. البدایة والنهاية: ۳۴۸/۷.
۷. مفاتیح الغیب: ۶۳۶/۳.
۸. غرائب القرآن: ۱۹۴/۹.
۹. روح المعانی: ۳۴۸/۲.

از ابن عباس روایت کرده‌اند. که لفظ آنها در بحث از دو آیه تبلیغ و اکمال دین به خواست خدا خواهد آمد.

۷۷- عبدالله بن ابی اوفی علقمة اسلمی (م ۸۶ یا ۸۷).

حافظ ابن عقده در حدیث الولاية حدیث غدیر را از او با ذکر سند روایت کرده است.

۷۸- ابو عبدالرحمن، عبدالله بن عمر بن خطاب عدوی (م ۷۲ یا ۷۳).

حافظ هیشمی از طریق طبرانی با ذکر سند از عبدالله بن عمر روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: هرکس من مولای او هستم، علی مولای اوست. بارخدا یا دوست دار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن دار آن کس را که او را دشمن دارد.<sup>۱</sup>

حدیث غدیر را حافظ ابن ابی شیبه در سنن خود با ذکر سند، وصابی شافعی به نقل از او در الاکتفاء، سیوطی در جمع الجوامع و تاریخ الخلفاء به نقل از طبرانی<sup>۲</sup>، متقی هندی به طریق طبرانی در المعجم الکبیر<sup>۳</sup>، بدخشانی نیز به همین طریق در نزل الابرار<sup>۴</sup> و مفتاح النجاة و خطیب خوارزمی در مقتل خود<sup>۵</sup> روایت کرده‌اند و جزری نیز نامبرده را جزو راویان حدیث غدیر از صحابه به شمار آورده است.<sup>۶</sup>

۷۹- ابو عبدالرحمن، عبدالله بن مسعود هذلی (م ۳۲ یا ۳۳) که در بقیع مدفون است.

حافظ ابن مردویه نزول آیه تبلیغ را درباره علی علیه السلام در روز غدیر با ذکر سند از او روایت کرده است و سیوطی<sup>۷</sup> و قاضی شوکانی<sup>۸</sup> و آلوسی بغدادی از سیوطی، از ابن مردویه از او<sup>۹</sup> نیز آن را روایت نموده‌اند و خوارزمی و شمس‌الدین جزری<sup>۱۰</sup> هم او را از جمله راویان حدیث غدیر از صحابه به شمار آورده‌اند.

۸۰- عبدالله بن یامیل.<sup>۱۱</sup>

- |   |                          |
|---|--------------------------|
| ۱. مجمع الزوائد: ۱۰۶/۹.   | ۲. تاریخ الخلفاء ۱۱۴.    |
| ۳. کنز العمال: ۱۵۴/۶.   | ۴. نزل الابرار ۲۰.       |
| ۵. مقتل الامام الحسین، فصل چهارم.                               | ۶. أسنی المطالب ۴.       |
| ۷. رک: الدر المنثور: ۲۹۸/۲.                                     | ۸. رک: فتح القدير: ۵۷/۲. |
| ۹. روح المعانی: ۳۴۸/۲.  | ۱۰. أسنی المطالب ۴.      |
| ۱۱. در نسخه‌ها چنین است و در بعضی از مصادر (یامین) ضبط شده است. |                          |



حافظ ابن عقده در کتاب *المفرد في الحديث* به سندی که به ابراهيم بن محمد منتهی می شود، از جعفر بن محمد، از پدرش و ایمن بن نابل بن عبدالله بن یامیل از او روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا می فرمود: هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست. ابن اثیر به طریق حافظ ابو موسی مدینی<sup>۱</sup> و ابن حجر از طریق حافظ ابن عقده و حافظ ابو موسی<sup>۲</sup> و قندوزی حنفی این حدیث را از او روایت کرده اند.<sup>۳</sup>

۸۱- عثمان بن عفان (م ۳۵).

حافظ ابن عقده در *حدیث الولاية* به اسناد خود و منصور رازی در کتاب *الغدير* با ذکر سند از او روایت کرده اند. او یکی از عشره مبشره است که ابن المغزلی به طرق خود آنها را جزو یکصد تن از راویان حدیث غدير به شمار آورده است.

۸۲- عبيد بن عازب انصاری، برادر براء بن عازب.

نامبرده از کسانی است که در روز مناشده در رجه برای علی عليه السلام به حدیث غدير گواهی دادند و داستان رجه در جای خود خواهد آمد.

۸۳- ابوطريف عدي بن حاتم (م ۶۸) که در سن یکصد سالگی وفات یافت.

حافظ ابن عقده در کتاب *حدیث الولاية* از طریق محمد بن کثیر، از فطر و ابن جارود، از ابوطيفيل با ذکر سند آورده که نامبرده از کسانی است که در روز مناشده در رجه برای علی عليه السلام به حدیث غدير شهادت دادند و سيد نورالدین سمهودی در *جواهرالعقدین* و قندوزی به نقل از سمهودی<sup>۴</sup> و شيخ احمد مکی شافعی در *وسيلة المال فی مناقب الال آن* را از او روایت کرده اند. قاضی بهلول بهجت شافعی او را در شمار راویان حدیث غدير

ثبت نموده است.<sup>۵</sup>

۸۴- عطية بن بسر.<sup>۶</sup>

۲. الاصابة: ۲/۳۸۲.

۴. همان ۳۸.

۱. أسد الغابة: ۳/۲۷۴.

۳. رک: ينابيع المودة ۳۴.

۵. تاريخ آل محمد ۶۷.

۶. در نسخه ها عطية بن بشير ذکر شده که خطا و اشتباه است.

ابن عقده در حدیث الولاية واقعه غدیر را با ذکر سند از او روایت کرده است. ۸۵- عقبه بن عامر جهنی (م حدود ۶۰) که از طرف معاویه به ولایت مصر منصوب شد و سه سال در این سمت باقی بود.

حافظ ابن عقده ضمن حدیثی که در مورد شهادت دادن عدی بن حاتم به او نسبت دادیم، شهادت دادن نامبرده را برای علی علیه السلام به حدیث غدیر در روز رجه روایت نموده و قاضی بهلول بهجت شافعی نیز او را در شمار راویان حدیث غدیر ثبت کرده است.<sup>۱</sup> ۸۶- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

شعر آن حضرت در غدیر مشهور است و راویان مورد وثوق و اعتماد آن را ذکر کرده اند که در بخش غدیره سرایان سده نخست با ذکر راویان آن خواهد آمد. همچنین داستان احتجاج آن جناب در روزهای شوری و جمل به حدیث غدیر و نیز سوگند دادنش به حدیث غدیر در روز رجه از نظر خواهد گذشت.

پیشوای حنبلیان، احمد بن حنبل از حجاج شاعر، از شبابه، از نعیم بن حکیم روایت کرده که گفت: از ابو مریم و مردی از ندیمان علی شنیدم که به نقل از آن حضرت گفتند: رسول خدا روز غدیر خم فرمود: هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست.<sup>۲</sup> این حدیث را ابن کثیر<sup>۳</sup>، هیشمی از طریق احمد<sup>۴</sup>، سیوطی به طریق احمد<sup>۵</sup>، ابن حجر<sup>۶</sup> و بدخشانی از طریق احمد و حاکم<sup>۷</sup> از آن حضرت روایت کرده اند.

حافظ طحاوی از یزید بن کثیر<sup>۸</sup>، از محمد بن عمر بن علی، از پدرش، از علی علیه السلام با ذکر سند روایت کرده که پیامبر اکرم در خم زیر درخت حضور یافت و چون از قرارگاه خود بیرون آمد دست علی را گرفت و خطاب به مردم فرمود: آیا شما شهادت می دهید به

۱. تاریخ آل محمد ۶۷. ۲. مستند احمد بن حنبل: ۱۵۲/۱.

۳. البداية والنهاية: ۳۴۸/۲. ابن کثیر گوید: این حدیث از طرق متعدّد از علی روایت شده است.

۴. مجمع الزوائد: ۱۰۷/۹. هیشمی گوید: رجال این حدیث همگی مورد وثوق و اعتمادند.

۵. جمع الجوامع؛ تاریخ الخلفاء ۱۱۴. ۶. رک: تهذیب التهذیب: ۳۳۷/۷.

۷. مفتاح النجاة؛ نزل الابرار ۲۰.

۸. در مشکل الآثار چنین مذکور است، ولی در غیر آن کثیرین زید قید شده است که درست است.

اينكه خداوند پروردگار شماست؟ گفتند: بلى. فرمود: آيا شما شهادت مى دهيد به اينكه خدا و رسولش به شما از خودتان سزاوارترند و مولاي شما هستند؟ گفتند: بلى. فرمود: هر كس كه من مولاي او هستم، على مولاي اوست. همانا من در ميان شما چيزى را برجاي مى نهم كه اگر آن را بپذيريد و از دست ندهيد، هرگز پس از من گمراه نشويد: كتاب خدا كه در دست شماست و اهل بيت من.<sup>۱</sup>

ابن كثير اين حديث را به طريق ابن جرير و ابن ابى عاصم، به اسناد آن دو از كثيرين زيد، از محمد بن عمر بن على، از پدرش، از على آورده<sup>۲</sup> و متقى هندی به نقل از مستدرک حاکم و احمد و المعجم الكبير طبرانی و ضياء مقدسی<sup>۳</sup>، و نیز از ابن ابى عاصم<sup>۴</sup>، و از ابن راهويه و ابن جرير<sup>۵</sup>، و از ابن جرير و ابن ابى عاصم و امالى محاملى<sup>۶</sup> روايت و صحت آن را احراز کرده است و در لفظ آنها اين جمله مذکور است: هر كس خدا و رسولش مولاي او هستند، على مولاي اوست. اين روايت را وصّابى در الاكتفاء به نقل از سنن ابن ابى عاصم و سنن سعيد بن منصور، ابن شعبه نسائي ثبت نموده است.

ذهبی از مخول بن ابراهيم، از جابر بن حُرّ، از ابواسحاق عمرو ذی مرّ، از اميرالمؤمنين على با ذکر سند روايت کرده و گفته است: اين روايت به اسنادی بهتر از اين نیز رسیده<sup>۷</sup> و حمونى در فرایدالسمطين از عمرو ذی مرّ از اميرالمؤمنين على و همچنين از ابوراشد حرّانى<sup>۸</sup>، از آن جناب روايت مزبور را آورده است.

ابونعيم اصفهانی از عبدالله بن جعفر، از احمد بن يونس ضبّی، از عمار بن نصر، از ابراهيم بن يسع مکی، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدّش، از اميرالمؤمنين على آورده

۱. مشکل الآثار: ۳۰۷/۲.

۲. البداية والنهاية: ۲۱۱/۵.

۳. همان: ۳۹۷/۶.

۴. کنز العمال: ۱۵۴/۶.

۵. همان: ۴۰۶/۶.

۶. ميزان الاعتدال: ۳۰۳/۲.

۷. در نسخه‌هایی که در دسترس است، چنین است و همچنین در غیر این نسخه‌ها، و بنا بر آنچه که در الخلاصة والتقریب مذکور است، ضبط این کلمه حبرانی بضمّ حاء و سکون باء است.

است که رسول خدا در جُحفه خطبه خواند... تا آخر حدیث.<sup>۱</sup> بزودی حدیث دیگری خواهد آمد که آن را حافظ عاصمی در مفاد حدیث غدیر از آن حضرت با ذکر سند روایت کرده است.

۸۷- ابویقظان عمّار بن یاسر عنسی (م ۳۷) که در صفین شهادت یافته است.

احتجاج نامبرده بر عمرو بن عاص به حدیث غدیر به نقل از کتاب نصر بن مزاحم خواهد آمد.<sup>۲</sup> و در شرح ابن ابی الحدید نیز آمده<sup>۳</sup> و حموینی به اسنادش حدیث غدیر را به طریق خود از او روایت نموده است.<sup>۴</sup> خوارزمی و شمس الدین جزری<sup>۵</sup> او را در شمار راویان حدیث غدیر از صحابه ذکر کرده‌اند و عمّار از رقبان است که در حدیثی که بعداً خواهد آمد، برای علی علیه السلام به حدیث غدیر شهادت داده‌اند.

۸۸- عماره خزرچی انصاری که در روز واقعه یمامه کشته شده است.

حافظ هیثمی از طریق بزّار، از حمید بن عماره روایت نموده که گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا در حالی که دست علی را گرفته بود شنیدم که فرمود: هرکس من مولای اویم علی مولای اوست. بارخدا یا دوست بدار آن کس را که علی را دوست دارد و دشمن بدار آن کس را که علی را دشمن دارد. وی گوید: این حدیث را بزّار روایت کرده است و با اینکه حمید را نشناختم، اما بقیه رجال این روایت مورد اعتماد و وثوق شناخته شده‌اند.<sup>۶</sup> حدیث مزبور را سیوطی در تاریخش<sup>۷</sup> و بدخشانی در مفتاح النجاة و نزل الابرار به طریق بزّار از او روایت کرده‌اند.

۸۹- عمر بن ابی سلمة بن عبدالاسد مخزومی (م ۸۳) ربیب<sup>۸</sup> پیامبر صلی الله علیه و آله که مادرش

۱. در نسخه موجود افتادگی و تحریف حدیث مزبور بر خواننده پوشیده نخواهد بود.

۲. رک: کتاب صفین ۱۸۶.

۳. رک: شرح نهج البلاغة: ۲/۲۷۳.

۴. فرایده السمطين، باب چهارم و باب پنجاه و هشتم.

۵. أسنى المطالب ۴.

۶. مجمع الزوائد: ۱۰۷/۹.

۷. تاریخ الخلفاء ۶۵.

۸. پسری که زوجه از همسر پیشین دارد، نسبت به شوهر فعلی در اصطلاح عرب ربیب نامیده می‌شود. (م)

ام سلمه همسر آن حضرت بوده است.

حافظ ابن عقده به اسناد خود حدیث غدیر را از او روایت نموده است.

۹۰- عمر بن خطاب که در سال ۲۳ کشته شده است.

حافظ ابن المغازلی در المناقب به دو طریق از عمران بن مسلم، از سوید بن ابی صالح، از پدرش، از ابوهریره، از عمر بن خطاب با ذکر سند روایت نموده که گفت: رسول خدا فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. این روایت را سمعانی در فضایل الصحابة به اسناد خود از ابوهریره از او، و محب الدین طبری به نقل از مناقب احمد و ابن سمّان به طریق آن دو از او<sup>۱</sup>، و نیز به نقل از مناقب احمد و شعبه به اسناد آن دو از او<sup>۲</sup>، و حافظ محمد خواجه پارسا در کتاب فضل الخطاب آورده‌اند. خطیب خوارزمی در مقتل الامام الحسين و ابن کثیر شامی<sup>۳</sup> و شمس الدین جزری<sup>۴</sup> نام او را جزو راویان حدیث غدیر از صحابه ثبت کرده‌اند.

در مودة القری، تألیف شهاب الدین همدانی، از عمر بن خطاب مذکور است که گفت: رسول خدا علی را به طور آشکار منصوب داشت و فرمود: هر کس که من مولای اویم، علی مولای اوست. بارخدا یا دوست بدار آن را که او را دوست دارد و دشمن دار آن کس را که او را دشمن دارد، و خوار گردان آن کس را که او را خوار گرداند و یاری فرما آن کس را که او را یاری نماید. بارخدا یا تو گواه من بر ایشان هستی. عمر بن خطاب به رسول خدا عرض کرد: یا رسول الله، در حالی که شما این سخن را بیان می فرمودی، جوانی زیبا و خوشبو در کنار من بود و به من گفت: هر آینه رسول خدا پیوندی را برقرار کرد و استوار ساخت که جز منافق آن را نمی گشاید. پس رسول خدا دست مرا گرفت و فرمود: ای عمر، این جوان که او را در کنار خود یافتی و این سخن را از او شنیدی، از جنس آدمیان نبود، بلکه او جبرئیل بود که خواست گفتار مرا درباره علی بر شما استوار و مؤکد نماید.

۲. ذخایر العقبی ۶۷.

۴. أسنی المطالب ۳.

۱. الریاض النضرة: ۲/ ۱۶۱، ۲۴۴.

۳. البدایة والنهاية: ۷/ ۳۴۹.

این داستان را قندوزی حنفی نیز از عمر روایت نموده است.<sup>۱</sup>  
 ابن کثیر به نقل از جزء اول کتاب الغدير، تألیف ابن جریر آورده که محمود<sup>۲</sup> بن عوف  
 طائی از عبدالله بن موسی، از اسماعیل بن کشیط<sup>۳</sup>، از جمیل بن عماره<sup>۴</sup>، از سالم بن  
 عبدالله بن عمر<sup>۵</sup> روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا در حالی که دست علی را  
 گرفته بود، فرمود: هرکس من مولای اویم، پس این علی عليه السلام مولای اوست. بارخدا یا  
 دوست دار آن را که او را دوست دارد و دشمن دار آن را که او را دشمن دارد.

۹۱- ابونجید عمران بن حصین خزاعی (م ۵۲) که در بصره در گذشته است.

ابن عقده در حدیث الولاية حدیث غدیر را با ذکر سند از او روایت کرده و مولوی  
 محمد سالم بخاری به نقل آن از حافظ ترمذی پرداخته است. خطیب خوارزمی و  
 شمس الدین جزری<sup>۶</sup> او را از جمله راویان حدیث غدیر از صحابه به شمار آورده‌اند.

۹۲- عمرو بن حنق خزاعی کوفی (م ۵۰).

ابن عقده حدیث غدیر را از او روایت کرده و خوارزمی در مقتل الامام الحسين او را از  
 جمله راویان حدیث غدیر از صحابه به شمار آورده است.

۹۳- عمرو بن شراحیل.

خوارزمی در مقتل الامام الحسين نامبرده را از جمله راویان حدیث غدیر از صحابه به  
 شمار آورده است.

۹۴- عمرو بن عاصی.

۱. ینابیع المودة ۲۴۹.

۲. در نسخه‌های کتاب چنین مذکور است و صحیح آن محمد است.

۳. در نسخه‌ها چنین مذکور است و درست آن نشیط است.

۴. در نسخه‌ها چنین مذکور است و در تاریخ بخاری به لفظ عامر آمده است. رک: الغدير (متن عربی) /

ج ۵: ۶۵/۱.

۵. ابن جریر گوید: به نظر می‌رسد که باید «عن» جایگزین «ابن» شود. بنابراین، سالم بن عبدالله بن عمر در

کتاب من نیست و صحیح آن سالم بن عبدالله از عمر است.

۶. أسنی المطالب ۴.

وی یکی از شعرای غدير است و شعر او ضمن بخش غدير به سرايان سده نخست ذکر شده است و بزودی خواهید يافت استدلال و احتجاج برد را بر او به حديث غدير و اعتراف او را به آن. اين داستان را ابن قتيبه با ذکر سند ثبت کرده است.<sup>۱</sup> همچنين نامه‌ای که او در مورد حديث غدير به معاويه نوشت و خوارزمی آن را به اسناد خود ثبت نموده است<sup>۲</sup>، خواهد آمد.

۹۵- عمرو بن مرّة الجهني، ابوطلحه يا ابو مریم.

احمد بن حنبل و طبرانی در المعجم الكبير به اسنادشان از نامبرده روايت نموده‌اند به اينکه: رسول خدا در غدير خم فرمود: هر کس من مولای اويم، پس علی مولای اوست. بار خدایا دوست بدار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن بدار آن کس را که او را دشمن دارد، و یاری و دستگیری کن آن کس را که او را یاری و دستگیری نماید. اين حديث را متقی هندی به نقل از طبرانی<sup>۳</sup>، و شيخ ابراهيم و صابی شافعی در الاکتفاء و محمد صدر العالم در معارج العلی و نیز بدخشانی در مفتاح النجاة و نزل الابرار به نقل از احمد و المعجم الكبير طبرانی روايت کرده‌اند.

(حرف ف)

۹۶- فاطمة صدیقه عليها السلام دختر پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله.

ابن عقده در حديث الولاية و منصور رازی در کتاب الغدير واقعه خم را از آن بانوی بزرگوار روايت نموده‌اند و احتجاج دخت رسول خدا را به حديث غدير خم به طريق جزری شافعی از استادش حافظ مقدسی خواهد آمد. شهاب الدين همدانی در مودة القربى از آن بزرگ بانو روايت کرده که رسول خدا فرمود: هر کس من مولای اويم، علی مولای اوست و هر کس من پیشوای او هستم، علی پیشوای اوست.

۹۷- فاطمه دخت حمزة بن عبدالمطلب.

ابن عقده و منصور رازی در کتاب الغدير حديث غدیر را از او روایت کرده‌اند.

### (حرف ق، ک)

۹۸- قیس بن ثابت بن شماس انصاری.

نامبرده یکی از رقبان است که برای امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر گواهی دادند و داستان آنان بعداً خواهد آمد. حافظ ابن عقده در حدیث الولاية به اسنادش از ابومریم، زربن حبیب حدیث غدیر را با ذکر سند از او روایت نموده است و ابن اثیر<sup>۱</sup> و ابن حجر<sup>۲</sup> و شیخ محمد صدرالعالم در معارج العلی آن را از ابن عقده و ابوموسی نقل کرده‌اند.

۹۹- قیس بن سعد بن عباده انصاری خزرجی.

نامبرده از غدیره سرایان سده نخست است و یکی از شهود علی علیه السلام به حدیث غدیر در داستان رقبان که بعداً از آن سخن خواهد رفت، و احتجاج او بر معاویه بن ابی سفیان به حدیث غدیر نیز در جای خود خواهد آمد.

۱۰۰- ابومحمد کعب بن عجرة انصاری مدنی (م ۵۱).

ابن عقده حدیث غدیر را از او روایت نموده است.

### (حرف م)

۱۰۱- ابوسلیمان مالک بن حویرث لثی (م ۷۴).

پیشوای حنبلیان، احمد بن حنبل در المناقب و حافظ ابن عقده در حدیث الولاية به اسنادشان از مالک بن حسین بن مالک بن حویرث، از پدرش، از جدش با ذکر سند روایت نموده‌اند که رسول خدا در روز غدیر خم فرمود: هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست.

این حدیث را حافظ هیشمی از طریق طبرانی به اسنادش از مالک روایت نموده و گفته



است: رجال این روایت مورد اعتماد و وثوق هستند و در آنها خلافي است.<sup>۱</sup> همچنین جلال‌الدین سیوطی به نقل از طبرانی<sup>۲</sup>، و بدخشانی به طریق طبرانی<sup>۳</sup>، و شیخ محمد صدر العالم در معارج‌العلی از طبرانی، و صّابی شافعی در الاکتفاء به نقل از ابونعیم در فضایل الصحابة آن را روایت کرده‌اند و خوارزمی در مقتل الامام الحسين نامبرده را از جمله راویان حدیث غدير به شمار آورده است.

۱۰۲- مقداد بن عمرو کندی زُهری (م ۳۳) که در سن هفتاد سالگی در گذشته است. ابن عقده در حدیث‌الولایة و حافظ حمونبی در فرایدالسمطين حدیث غدير را از او با ذکر سند روایت کرده‌اند.

#### (حرف ن)

۱۰۳- ناجیه بن عمرو خزاعی.

نامبرده از جمله کسانی است که در روز مناشده در کوفه برای علی عليه السلام به حدیث غدير گواهی داد. حافظ ابن عقده در حدیث‌الولایة به طریق عمرو بن عبدالله بن یعلی بن مرّة از پدرش، از جدّش داستان مزبور را با ذکر سند از او روایت کرده است و ابن اثیر به نقل از ابونعیم و ابوموسی<sup>۴</sup>، و ابن حجر از طریق ابن عقده<sup>۵</sup> داستان مزبور را با ذکر سند از او روایت کرده‌اند و خطیب خوارزمی او را از جمله راویان حدیث غدير از صحابه به شمار آورده است.

۱۰۴- ابوبرزه، فضلة بن عتبة<sup>۶</sup> اسلمی (م ۶۵) که در خراسان در گذشته است. ابن عقده در کتاب حدیث‌الولایة واقعه غدير را به طریق خود با ذکر سند از او روایت نموده است.

۲. تاریخ‌الخلفاء ۱۱۴.

۴. اسدالغابة: ۶/۵.

۱. مجمع‌الزوائد: ۱۰۸/۹.

۳. مفتاح‌النجاة: نزل الأبرار ۲۰.

۵. الاصابة: ۵۴۲/۳.

۶. در الاصابة عبید ذکر گردیده و عبدالله نیز گفته شده است.

۱۰۵- نعمان بن عجلان انصاری.

گواهی نامبرده دربارهٔ علی علیه السلام به حدیث غدیر در روز مناشده به طریق اصبع بن نباته خواهد آمد و قاضی بهلول بهجت شافعی نیز نامبرده را از جملهٔ راویان حدیث غدیر از صحابه به شمار آورده است.<sup>۱</sup>

### (حرف ه ت ای)

۱۰۶- هاشم مرقال، ابن عتبه بن ابی وقاص زهری مدنی (م ۳۷) که در صفین کشته شده است.

حافظ ابن عقده به اسنادش در حدیث الولاية از ابو مریم زرین حبیش گواهی نامبرده را دربارهٔ علی علیه السلام به حدیث غدیر در کوفه در روز رکبان با ذکر سند روایت نموده و ابن اثیر آن را همان طور که یافته، از ابن عقده نقل کرده است<sup>۲</sup> و ابن حجر هم به روایت آن پرداخته، منتها قسمتی از اول آن را انداخته و نام هاشم بن عتبه مرقال را ذکر ننموده است<sup>۳</sup> و چه بسیار از این قبیل افتادگی ها که در آثار ابن حجر مشاهده می شود.

۱۰۷- ابووسمه، وحشی بن حرب حبشی حمصی.

ابن عقده در حدیث الولاية حدیث غدیر را به لفظ او با ذکر سند روایت کرده و خطیب خوارزمی در مقتل الامام الحسین او را از جملهٔ راویان حدیث غدیر از صحابه به شمار آورده است.

۱۰۸- وهب بن حمزه.<sup>۴</sup>

خطیب خوارزمی نامبرده را از جملهٔ راویان حدیث غدیر از صحابه به شمار آورده

۲. اسدالغایة: ۱/۳۶۸.

۱. تاریخ آل محمد ۶۷.

۳. الاصابه: ۱/۳۰۵.

۴. در الاصابه: ۳/۴۱ به اسناد از رکین، از وهب بن حمزه مذکور است که گفت: با علی مسافرت کردم و از او جفائی دیدم. با خود گفتم: اگر بازگردم، از او شکوه خواهم کرد. پس از بازگشت از آن سفر خدمت رسول خدا رسیدم و از علی و جفایی که از او دیده بودم، شکایت کردم. رسول خدا فرمود: این سخن را دربارهٔ علی مگو، زیرا او بعد از من ولیّ شما خواهد بود.

است.

۱۰۹- ابو جحيفه، وهب بن عبدالله سوائي (م ۷۴) كه بدو وهب الخير نيز گفته مي شود.  
حافظ ابن عقده در حديث الولاية به طريق خود حديث غدير را از او با ذكر سند روايت کرده است.

۱۱۰- ابو مرام، يعلى بن مرّة بن وهب ثقفی.

حافظ ابن عقده و حافظ ابو موسی و حافظ ابو نعیم به طرق خودشان حديث غدير را از نامبرده با ذكر سند از او روايت کرده اند و ابن اثير<sup>۱</sup> و ابن حجر<sup>۲</sup> آن را از ايشان نقل کرده اند. عين لفظ حديث و طريقي كه منتهی به او می شود، در داستان مناشده روز رجه خواهد آمد.

اينها يكصد و ده تن از بزرگ ترين ياران پیامبرند كه روايتشان را درباره داستان غدير خُم يافته ايم و شايد آنچه به دست نيامده، خیلی بيشتر از اينها باشد. البته، نظر به خصوصياتی كه در اجتماع غدير خُم وجود داشته، طبيعت حال ايجاب می كند كه راويان حديث مزبور چندين برابر نامبردگان باشند، زيرا آنان كه در آن روز به اين داستان گوش فرا داده و آن را درك نموده اند، بيش از يكصد هزار تن بوده اند و طبعاً اين گروه عظيم پس از بازگشت به ديار خود، همه از اين واقعه سخن رانده اند، همان طور كه هر مسافری پس از بازگشت به وطن خود آنچه از حوادث مهم و غير عادی در طی مسافرت ديده، برای كسان و دوستان خود بيان می كند. آری، اين گروه عظيم نيز چنين بوده اند و اين داستان تاريخی و مهم را همگی بازگو کرده اند، منتها آنان كه كينه هايی در دل داشته اند، حقد درونی شان مانع گشته تا به نقل و اشاعه اين داستان مهم بپردازند. بنا بر اين، تعدادی كه نامشان برده شد، از جمله اشخاصی هستند كه اين واقعه را از آن جماعت نقل کرده اند، و چه بسيار كسانی كه پس از درك اين اجتماع بزرگ و شنيدن اين امر مهم پيش از آنكه به وطن و مسكن خود برسند و يا موفق به بيان مشهودات و مسموعات خود شوند، دست روزگار نابودشان ساخته يا در بيابانها و صحراها مرگ گريبانشان را گرفته و يا سوانح و

حوادث گوناگون آنان را از یادآوری و بیان این خاطره بزرگ بازداشته است. همچنین در روایت زیدبن ارقم سر بسته به این معنی اشاره شده که جمعی از حاضران در آن روز و در آن مکان از جمله صحرائشینان بوده اند که سخنی از آنان در دسترس دیگران قرار نگرفته و اسناد این خبر به ایشان منتهی نشده است. با اینهمه، در اثبات تواتر این حدیث، آنچه که به آن دست یافته و ذکر کرده ایم، کافی است.

## راویان حدیث غدیر از تابعین<sup>۱</sup>

(حرف الف)

۱- ابوراشد حبرانی که نام او خضر یا ثَعْمَان است.

عجلی که از علمای حدیث است، او را از جمله تابعین مورد وثوق و اعتماد دانسته و درباره او گفته است: در دمشق احدی فاضل تر از او نبوده، و ابن حجر مؤثق بودن او را اعلام داشته است.<sup>۲</sup> حدیث نامبرده قبلاً ذکر شد.<sup>۳</sup>

۲- ابوسلمه (م ۹۴) که نام او عبدالله است و او را اسماعیل نیز گفته‌اند.

ابن عبدالرحمن بن عوف زهری مدنی از ابن سعد نقل کرده که نامبرده مردی فقیه و مورد وثوق و اعتماد بوده و حدیث بسیاری از او نقل شده است.<sup>۴</sup> وی نیز مورد تأیید ابن حجر بوده است.<sup>۵</sup> طرق حدیث منسوب به او به جابر انصاری منتهی می‌شود و طریق مزبور صحیح است و رجال آن همه مورد اعتماد و وثوقند.<sup>۶</sup>

۳- ابوسلیمان مؤذن که در التقریب با نام ابوسلمان از او یاد شده است.

---

۱. تابعی اصطلاحاً به کسی گفته می‌شود که اصحاب پیامبر اکرم را ملاقات کرده و از آنها تعلیم گرفته

۲. التقریب ۴۱۹.

باشد. (م)

۴. خلاصه تهذیب الکمال، خزرجی ۳۸۰.

۳. القدیر (متن عربی / ج ۵): ۵۵/۱.

۶. رک: القدیر (متن عربی / ج ۵): ۲۲/۱.

۵. التقریب ۴۲۲.

- ۰ وی از تابعین بزرگ است و حدیث او در نظر علما مقبول است. روایت او در بخش مناشده در رجه، مشتمل بر رجال ثقه و مورد اعتماد خواهد آمد.
- ۴- ابوصالح سَمَّان، ذکوان مدنی آزاد کرده جُویریته، بانوی غطفانی.
- ذهبی از احمد نقل کرده که نامبرده مورد اعتماد و از جمله بزرگ‌ترین و موثق‌ترین مردم بوده و در سال ۱۰۱ درگذشته است.<sup>۱</sup> حدیث او در موضوع نزول آیه تبلیغ درباره علی علیه السلام خواهد آمد.
- ۵- ابو عنفوانه مازنی.
- طریق روایت او از جندع پیش از این گذشت.<sup>۲</sup>
- ۶- ابو عبدالرحیم کندی.
- طریق منسوب به او در داستان مناشده رجه به لفظ زاذان خواهد آمد.
- ۷- ابوالقاسم اصبع بن نباته تمیمی کوفی.
- نامبرده از زمره تابعین مورد وثوق و اعتماد بوده و عجللی و ابن معین به این موضوع اشعار نموده‌اند. طریق منسوب به او در داستان مناشده رجه خواهد آمد و قبلاً نیز ذکر شده است.<sup>۳</sup>
- ۸- ابولیلی کندی.<sup>۴</sup>
- وی طبق گفته ابن حجر از رجال تابعین و موثق است.<sup>۵</sup> احمد بن حنبل در مناقب از علی بن حسین روایت نموده که او از ابراهیم بن اسماعیل، از پدرش، از سلمه بن کهیل، از ابولیلی کندی، از ابو عامر، از زید بن ارقم چنین نقل کرده گوید: هنگامی که در انتظار مشایعت از جنازه‌ای بودیم، در جواب پرسشی که یکی از حاضران در آنجا از او نمود و به او گفت: ای ابو عامر، آیا در روز غدیر حُم از پیغمبر شنیدی که فرمود: هر که من مولای

۱. تذکره الحقاظ: ۷۸/۱. ۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۳/۱.

۳. همان: ۲۸/۱.

۴. گویند: نام او سلمه بن معاویه است و وی را سعید بن بشر و معلی نیز خوانده‌اند.

۵. التقریب: ۴۳۵.

اویم، علی مولای اوست؟ گفت: آری. ابولیلی گوید: من سؤال او را تکرار کردم و به زید گفتم: این سخن پیغمبر را شنیدی؟ گفت: بلی، آن حضرت این سخن را چهار مرتبه بیان فرمود.

۹- ایاس بن مُذَیِر.

ابن حَبَّان او را از افراد مورد وثوق و اعتماد ذکر کرده است که بزودی از روایت نامبرده در داستان احتجاج علی علیه السلام به حدیث غدیر در روز جَمَل آگاه خواهید شد.

(حرف ج، ح، خ)

۱۰- جمیل بن عَمَّار.

حدیث غدیر از طریق ابن جریر طبری، از ابن کثیر، از او پیش از این گذشت.<sup>۱</sup>

۱۱- حارثه بن نصر.

روایت نامبرده در داستان مناشده رجه خواهد آمد.

۱۲- حبیب بن ابی ثابت اسدی کوفی (م ۱۱۷-۱۱۹).

ذهبی گوید: نامبرده فقیه کوفه است و از تابعین مورد وثوق. همز شرح حال او را

نگاشته<sup>۲</sup> و ابن حجر موثق بودن او را از جمعی حکایت کرده است.<sup>۳</sup> طُرق منسوب به او

پیش از این گذشت.<sup>۴</sup>

۱۳- حرث بن مالک.

طریق منسوب به او قبلاً از نظر گذشت.<sup>۵</sup>

۱۴- حسین بن مالک بن حویرث. از طریق منسوب به او قبلاً سخن رفت.<sup>۶</sup>

۱۵- حکم بن عتیبه کوفی کنندی (م ۱۱۴ یا ۱۱۵).

۱. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۵۷/۱. ۲. رک: تذکره الحفاظ: ۱۰۳/۱.

۳. تهذیب التهذیب: ۱۷۸/۱.

۴. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۳۰-۳۲، ۳۵، ۴۸.

۵. همان: ۵۹/۱.

۶. همان: ۴۰/۱.

وی مردی است موثق که روایتش مورد اعتماد است. نامبرده فقیه است و دارای طریقه و پیروانی است. ذهبی شرح حال او را نوشته است.<sup>۱</sup> طریق منسوب به او پیش از این گذشت<sup>۲</sup> و طرق بسیاری در حدیث منسوب به او خواهد آمد.

۱۶- حمیدبن عماره خزرجی انصاری.

حدیث او پیش از این گذشت.<sup>۳</sup>

۱۷- حمید طویل ابوعمیده، ابن ابی حمید بصری (م ۱۴۳).

ذهبی درباره او گوید: حمید مردی است حافظ<sup>۴</sup>، محدث، مورد وثوق و از استادان صاحب اجازه.<sup>۵</sup> حدیث نامبرده در داستان تهنیت خواهد آمد.

۱۸- خیثمة بن عبدالرحمن جعفی کوفی (م ۸۰).<sup>۶</sup>

ابن حجر به نقل از ابن معین و نسائی و عجللی، موثق بودن نامبرده را حکایت نموده است.<sup>۷</sup> استاد او پیش از این گذشت.<sup>۸</sup>

(حرف ر، ز)

۱۹- ربیعة جُرسی.<sup>۹</sup>

وی در یکی از سالهای ۶۰، ۶۱ و ۷۴ کشته شده و صحت این امر مورد اختلاف است. ابن حجر گوید: نامبرده فقیهی است که دارقطنی و غیره وثوق و اعتماد به او را اشعار نموده اند.<sup>۱۰</sup> طریق منسوب به او پیش از این گذشت.<sup>۱۱</sup>

۱. رک: تذکره الحفاظ: ۱/۱۰۴. ۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۰/۱، ۳۹.

۳. همان: ۱/۵۶.

۴. حافظ در اصطلاح علمای حدیث به کسی گفته می شود که یکصد هزار حدیث حفظ و ضبط نموده

باشد. (م) ۵. تذکره الحفاظ: ۱/۱۳۶.

۶. این سال مطابق نظر ابن قانع است، اما ابن حجر تاریخ درگذشت او را بعد از سال ۸۰ ذکر کرده است.

۷. تهذیب التهذیب: ۳/۱۷۹. ۸. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۹/۱.

۹. در خلاصه تهذیب الکمال خزرجی جرسی ضبط و ثبت شده است.

۱۰. التقریب: ۱۲۳. ۱۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۹/۱.



۲۰- ابوالمثنیٰ رباح بن حارث نخعی کوفی.

ابن حجر در *التقریب* نامبرده را مورد وثوق و از تابعین بزرگ دانسته و در *التهدیب* موثق بودن او را از عجللی و ابن حبان حکایت نموده است.<sup>۱</sup> طریق منسوب به او در داستان رُکبان خواهد آمد.

۲۱- ابو عمرو، زاذان بن عمر کندی بزاز یا بزاز کوفی (م ۸۲).

در *میزان الاعتدال* نامبرده از تابعین بزرگ قلمداد شده و ابن حجر نیز موثق بودن او را از جمعی ذکر نموده است.<sup>۲</sup> به داستان مناشده مراجعه شود.

۲۲- ابومریم زرین حُبیش اسدی (م ۸۱-۸۳).

وی از تابعین بزرگ است و ذهبی گوید: نامبرده پیشوا و رهبر بوده<sup>۳</sup> و در *التقریب* آمده که نامبرده ثقه و بزرگوار است و در زمان جاهلیت و اسلام می زیسته<sup>۴</sup>، و به طوری که در *التهدیب* مذکور است، جمعی او را موثق شمرده اند و ابونعیم شرح حال مستقل و مفصلی از او به رشته تحریر درآورده است.<sup>۵</sup> طریق منسوب به او در داستان های مناشده رجب و رُکبان خواهد آمد.

۲۳- زیاد بن ابی زیاد.

حافظ هیشمی در *مجمع الزوائد* و ابن حجر در *التقریب* او را توثیق نموده اند. طرق منسوب به او در داستان مناشده رجب خواهد آمد.

۲۴- زید بن یثیع همدانی کوفی.

به گفته ابن حجر نامبرده مورد وثوق و اعتماد و از تابعین بزرگ بوده و در زمان جاهلیت و اسلام به سر برده است.<sup>۶</sup> طرق بسیاری منسوب به او در مناشده رجب خواهد آمد.

۲. همان: ۳/۳۰۳.

۱. *تهدیب التهدیب*: ۳/۲۹۹.

۴. *تهدیب التهدیب*: ۳/۳۲۲.

۳. *تذکره الحفاظ*: ۴۰/۱.

۶. *التقریب*: ۱۳۶.

۵. رک: *حلیة الاولیاء*: ۴/۱۸۱ - ۱۹۱.

(حرف س، ش)

۲۵- سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب قرشی عدوی مدنی (م ۱۰۶).

ذهبی شرح حال او را نوشته و اشعار داشته که نامبرده فقیهی است اهل برهان که علم و عمل و زهد و شرف در او جمع شده است<sup>۱</sup>، و طبق نوشته ابن حجر در التقریب، وی یکی از فقهای هفتگانه است که روایتش مورد وثوق و خودش اهل عبادت بوده و در متانت و شخصیت نیز به پدرش شباهت داشته است و در عداد بزرگان طبقه سوم محسوب می‌شود. طریق منسوب به او در داستان رکیان خواهد آمد و پیش از این نیز ذکر شده است.<sup>۲</sup>

بخاری از طریق عبید، از یونس بن بکیر، از اسماعیل بن نشیط عامری، از جمیل بن عامر روایت نموده که سالم نامبرده برای او حدیث کرد که با یک واسطه گفتار پیغمبر ﷺ را شنیده که در روز غدیر خم فرمود: هر که من مولای اویم؛ علی مولای اوست.<sup>۳</sup>

۲۶- سعید بن جبیر اسدی کوفی.

ذهبی شرح حال او را نگاشته و او را به طور کامل و رسا، ستایش نموده است<sup>۴</sup>، و خزرجمی به نقل از لالکائی گفته: نامبرده مورد وثوق و اعتماد است و پیشوایی است با منطق و برهان<sup>۵</sup>، و از ابن مهران نقل شده که گفت: سعید چشم از جهان فرو بست، در حالی که همه اهل زمین به علم او محتاج بودند، و ابن حجر نوشته است که نامبرده محدثی موثق و مورد اعتماد و از فقهاء طبقه سوم است. وی در سال ۹۵ هجری قبل از رسیدن به سن پنجاه سالگی در برابر حجاج و به امر او به قتل رسیده است<sup>۶</sup>، و ابن حجر نیز از طبری نقل کرده که گفت: سعید مرد موثقی بوده است و حجّت بر مسلمانان.<sup>۷</sup>

طریق منسوب به او پیش از این گذشت.<sup>۸</sup>

۱. تذکره الحفاظ: ۷۷/۱.

۲. رک: الغدير (متن عربی) ج ۵: ۵۷/۱.

۳. تاریخ البخاری: ۱/ قسم ۳۷۵/۱.

۴. تذکره الحفاظ: ۶۵/۱.

۵. خلاصه تهذیب الکمال ۱۱۶.

۶. التقریب ۱۳۳.

۷. تهذیب التهذیب: ۱۳/۴.

۸. رک: الغدير (متن عربی) ج ۵: ۲۰/۱، ۵۲.

۲۷- سعیدبن ابی حُدّان یا ذی حُدّان کوفی.

در تهذیب‌التهذیب آمده که ابن حَبّان او را از اشخاص مورد وثوق شمرده است. حدیث او در مناشدهٔ رجب خواهد آمد.

۲۸- سعیدبن مسیب قرشی مخزومی (م ۹۴)، داماد ابوهریره.

ذهبی می‌نویسد: به قول احمدبن حنبل و دیگران روایات مرسل سعید صحیح هستند.<sup>۱</sup> ابن مدنی گفته: در تابعین کسی را دانشمندتر از او نمی‌دانم. به نظر من نامبرده تابعی بس بزرگواری است. ابونعیم او را در شمار اولیا آورده و شرح حال او را ثبت نموده است.<sup>۲</sup> از طریق جمعی از حُفّاظ روایت او در موضوع تهنیت خواهد آمد و حدیث دیگر او نیز پیش از این گذشت.<sup>۳</sup>

۲۹- سعیدبن وهب همدانی کوفی (م ۷۶).

ابن معین او را توثیق نموده است<sup>۴</sup> و بسیاری از پیشوایان حدیث از طریق او داستان مناشدهٔ رجب را چنانکه خواهد آمد، روایت نموده‌اند.

۳۰- ابویحیی سلمة بن کهیل حضرمی کوفی (م ۱۲۱).

احمد و عجلی نامبرده را توثیق نموده‌اند.<sup>۵</sup> طریق منسوب به او پیش از این گذشت.<sup>۶</sup>

۳۱- ابوصادق سلیم بن قیس هلالی (م ۹۰).

وی از جمله کسانی است که به او و کتابش در نزد سنی و شیعی استدلال می‌شود و چنانکه خواهد آمد، نامبرده در مواضع متعدد از کتابش حدیث غدیر را روایت نموده و کتاب او هم‌اکنون موجود و در دسترس است.

۳۲- ابومحمّد سلیمان بن مهران اعمش.

ذهبی و دیگران او را توثیق نموده‌اند و وی از فرط راستی و درستی مصحف لقب

۱. تذکرة الحفّاظ: ۴۷/۱. ۲. حلیة الاولیاء: ۱۶۱/۲.

۳. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۳۹/۱، ۴۰.

۴. رک: خلاصة تهذیب الکمال ۱۲۲. ۵. همان ۱۳۶؛ التقریب ۱۵۴.

۶. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۲۴/۱، ۲۶، ۳۱، ۳۵، ۴۸.

یافت. ذهبی نیز در تذکره شرح حال او را ثبت کرده است.<sup>۱</sup> او به سال ۶۱ هـ به دنیا آمد و در سال ۱۴۷ یا ۱۴۸ درگذشت. طریق منسوب به او قبلاً از نظر گذشت.<sup>۲</sup> و در حدیث مناشده و ذیل آیه تبلیغ نیز خواهد آمد.

۳۳- سهم بن حصین اسدی.

روایت او پیش از این ذکر شد.<sup>۳</sup>

۳۴- شهر بن جوشب.

شرح حال و طرق منسوب به او در ذیل آیه اکمال دین و حدیث تهنیت و حدیث روزه غدیر خواهد آمد.

(حرف ض)

۳۵- ضحاک بن مزاحم هلالی، ابوالقاسم (م ۱۰۵).

احمد و ابن معین و ابوزرعه او را توثیق نموده‌اند. طریق او که از ابن عباس روایت کرده، قبلاً از نظر گذشت<sup>۴</sup> و حافظ حموی در *فرایدالسمطین*، باب دهم به نقل از ابوالقاسم بن احمد طبرانی، از حسین نیری، از یوسف بن محمد بن سابق، از ابوملک حسن، از جوهر، از ضحاک، از عبدالله بن عباس روایت کرده که رسول خدا در روز غدیر حُم به دعا درباره علی پرداخت و فرمود: بارخدا یا او را یاری فرما و به سبب او مسلمانان را یاری کن، و او را مورد رحم و عطوفت خود قرار ده و به سبب او بر مسلمانان رحم آور، و نصرت خود را شامل حال او فرما و به سبب او مسلمانان را نصرت عطا کن، بارخدا یا دوست بدار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن دار آن کس را که او را دشمن دارد. این الفاظ از رسول خدا ﷺ به اسناد دیگر از عمرو ذی مرّ، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۰/۱، ۳۴، ۴۸.

۴. همان: ۵۱/۱.

۱. رک: تذكرة الحفاظ: ۱/۱۳۸.

۳. همان: ۴۲/۱.

(حرف ط)

۳۶- طاوس بن کیسان یمانی جندی (م ۱۰۶).

ابونعیم او را از اولیا دانسته و به شرح حالش پرداخته است<sup>۱</sup>، سپس گوید: حدیث کرد ما را احمد بن جعفر بن سلم از عباس بن علی نسائی، از محمد بن علی بن خلف، از حسین اشقر، از ابن عیینه<sup>۲</sup>، از عمرو بن دینار، از طاوس، از بریده، از پیامبر اکرم که فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست.<sup>۳</sup>

۳۷- طلحة بن مصرف ایامی یمامی کوفی.

ابن حجر گوید: نامبرده مورد اعتماد و وثوق و مردی است اهل قرائت و موصوف به فضل که در سال ۱۱۲ یا بعد از آن درگذشته است. طرق منسوب به او در داستان مناشده<sup>۴</sup> رجب خواهد آمد.

(حرف ع)

۳۸- عامر بن سعد بن ابی وقاص مدنی (م ۱۰۴).

ابن حجر گوید: نامبرده مورد اعتماد و وثوق بوده است و جزو طبقه سوم تابعین به شمار می‌رود.<sup>۴</sup>

۳۹- عایشه دخت سعد (م ۱۱۷).

ابن حجر او را توثیق نموده است.<sup>۵</sup> حدیث مشارالیها پیش از این مذکور افتاد.<sup>۶</sup>

۴۰- عبد الحمید بن منذر بن جارود عبیدی.

۱. رک: حلیة الاولیاء: ۲۰/۴ - ۲۳.

۲. از این سند چنین به دست می‌آید که ابن عیینه چون ابن البیع حدیث را قبل از رسیدن به سن ده سالگی از استادان خود اخذ و دریافت کرده است، زیرا ابن عیینه در سال ۱۰۷ متولد شده و عمرو بن دینار به

سال ۱۱۵ یا ۱۱۶ درگذشته است. ۳. حلیة الاولیاء: ۲۳/۴.

۴. التقریب ۱۸۵. ۵. همان ۴۷۳.

۶. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۳۸/۱، ۴۰، ۴۱.

نسائی و ابن حجر او را توثیق نموده‌اند.<sup>۱</sup> روایت او از ابوظفیل در داستان مناشدهٔ رجب به طریقی که رجال سند همگی مورد وثوقند، خواهد آمد.

۴۱- ابوعمار، عبد خیرین یزید همدانی کوفی مخضرمی.

ابن معین و عجللی و ابن حجر او را توثیق نموده و نامبرده را از بزرگان تابعین به شمار آورده‌اند.<sup>۲</sup> طریق منسوب به او به لفظ سعید در داستان مناشدهٔ رجب خواهد آمد.

۴۲- عبدالرحمن بن ابی لیلی (م ۸۲ یا ۸۳ یا ۸۶).

به گفتهٔ ذهبی نامبرده از تابعین بزرگ و مورد وثوق است<sup>۳</sup> و در تذکره فقه او مورد ستایش قرار گرفته و در التقریب توثیق شده است. حدیث مناشدهٔ رجب به طرق بسیار از او خواهد آمد و حدیث از او پیش از این گذشت.<sup>۴</sup>

۴۳- عبدالرحمن بن سابط (عبدالرحمن بن عبدالله بن سابط) جمحی مکی (م ۱۱۸).

ابن حجر در التقریب او را توثیق نموده و نامبرده را از طبقهٔ متوسط تابعین به شمار آورده است. طرق منسوب به او قبلاً از نظر گذشت.<sup>۵</sup>

۴۴- عبدالله بن اسعد بن زراره.

۴۵- ابو مریم، عبدالله بن زیاد اسدی کوفی.

ابن حبان او را توثیق کرده<sup>۶</sup> و ابن حجر وثوق و اعتماد به او را بیان داشته است.<sup>۷</sup>

۴۶- عبدالله بن شریک عامری کوفی.

ابن حجر گوید: وی مردی است موصوف به صداقت<sup>۸</sup>، ولی شیعه بودنش باعث شده که جوزجانی او را تکذیب نماید. احمد و ابن معین و دیگران نیز او را موثق دانسته‌اند.<sup>۹</sup> طریق منسوب به او در پیش از این گذشت.

۱. التقریب ۲۲۴.

۲. خلاصه تهذیب الکمال ۲۶۹؛ التقریب، ابن حجر ۲۲۵.

۳. میزان الاعتدال: ۱۱۵/۲. ۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۵/۱، ۳۹.

۵. همان: ۳۸/۱، ۳۹، ۴۱. ۶. خلاصه تهذیب الکمال ۱۶۸.

۷. التقریب ۱۳۰. ۸. همان ۲۰۲.

۹. میزان الاعتدال: ۴۶/۲.

۴۷- ابو محمد، عبدالله بن محمد بن عقيل هاشمی مدنی (م بعد از ۱۴۰).  
 در خلاصه خزرجی و التقريب از ترمذی نقل شده که نامبرده در حديث، موصوف به او

راستی و صداقت بوده است و احمد و اسحاق و حمیدی به حديث منسوب به او استدلال می نمودند. ابن جریر طبری گوید: مطلب بن زیاد از عبدالله بن محمد بن عقيل، از جابر بن عبدالله روايت کرده که گفت: در غدير حُم به جحفه بودیم که رسول خدا از چادر یا خیمه ای بیرون شد و دست علی را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. استاد ما ذهبی گفت: این حديث از نظر روایانش نیکو است<sup>۱</sup> و ابن لهیعه آن را روايت کرده است، چنانکه پیش از این گذشت<sup>۲</sup> و در داستان مناشده مردی عراقی با جابر انصاری خواهد آمد.

۴۸- عبدالله بن یعلی بن مرّه.

طرق منسوب به او در حديث مناشده خواهد آمد و بعضی از طرق نامبرده قبلاً از نظر

گذشت.<sup>۳</sup>

۴۹- عدی بن ثابت انصاری کوفی خطمی (م ۱۱۶).

ذهبی در باره او می نگارد: وی دانشمند، راستگو، محقق شیعه و امام مسجد آنهاست و اگر شیعه همانند او بودند، هرگز آدم نابابی در میانشان دیده نمی شد<sup>۴</sup>؛ احمد و عجللی و نسائی او را موثق دانسته اند. طرق روایات منسوب به او پیش از این گذشت<sup>۵</sup> و در حديث تهنیت نیز خواهد آمد.

۵۰- ابوالحسن، عطیة بن جُنادة عوفی کوفی، تابعی مشهور (م ۱۱۱).

سبط ابن جوزی و حافظ هیثمی به نقل از ابن معین، و یافعی نامبرده را توثیق نموده اند.<sup>۶</sup> حجاج بن یوسف گجسته او را چهارصد تازیانه زد که به علی عليه السلام دشنام گوید

۱. البدایة والنهایة: ۲۱۳/۵. ۲. رک: الغدير (متن عربی) ج ۵: ۲۲/۱.

۳. همان: ۴۷/۱. ۴. میزان الاعتدال: ۱۹۳/۲.

۵. رک: الغدير (متن عربی) ج ۵: ۱۸/۱، ۱۹.

۶. رک: تذکرة الخواص ۲۵؛ مجمع الزوائد: ۱۰۹/۹؛ مرآة الجنان: ۲۴۲/۱.

و او این کار را نکرد. طرق روایات منسوب به او قبلاً از نظر گذشت<sup>۱</sup> و در آیه تبلیغ نیز خواهد آمد.

۵۱- علی بن زیدبن جدعان بصری (م ۱۲۹ یا ۱۳۱).

ابن ابی شیبه او را موثق دانسته و از ترمذی نقل شده که نامبرده موصوف به صداقت است، و ذهبی هم او را به پیشوایی ستوده است، چنانکه پیش از این گذشت.<sup>۲</sup> طرق بسیاری از او در داستان تهنیت خواهد آمد. خطیب بغدادی با دقت در سند روایت گوید: عبدالرحمن معدل در اصفهان به ما خبر داد از حافظ محمدبن عمر تمیمی، از حسن بن علی بن سهل عاقولی، از حمدان بن مختار، از حفص بن عبیدالله بن عمر، از سفیان ثوری، از علی بن زید، از انس که گفت: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا دوست دار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن دار آن کس را که او را دشمن دارد.<sup>۳</sup>

۵۲- ابوهارون، عماره بن جوین عبدی (م ۱۳۴). طرق روایات منسوب به او قبلاً گذشت<sup>۴</sup> و برخی از آنها در آیه اکمال دین و در حدیث تهنیت خواهد آمد.

۵۳- عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی (م ۱۰۱).

استدلال و احتجاج او به حدیث غدیر خواهد آمد.

۵۴- عمر بن عبدالغفار.

در داستان سوگند دادن جوانی ابوهزیره را، روایتی از او خواهد آمد.

۵۵- عمر بن علی بن ابی طالب.

ابن حجر گوید: نامبرده مورد وثوق و اعتماد و از طبقه سوم تابعین است و در زمان ولید و به قولی پیش از آن وفات یافته است.<sup>۵</sup>

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۹/۱، ۳۵، ۳۶، ۴۴.

۲. همان: ۱۸/۱ - ۲۰. ۳. تاریخ بغداد: ۳۷۷/۷.

۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۹/۱، ۴۳.

۵. التقريب ۲۸۱.



۵۶- عمرو بن جمعد بن هبیره.

حدیث او پیش از این گذشت.<sup>۱</sup>

۵۷- عمرو بن مرّه، ابو عبدالله کوفی همدانی (م ۱۱۶) که به او ذومرّه<sup>۲</sup> گفته می‌شود. ابن حجر عسقلانی از عجللی نقل کرده که نامبرده تابعی مورد اعتماد و وثوقی است<sup>۳</sup>، و ذهبی نیز شرح حال او را ثبت کرده و او را به موثق بودن و نهایت دقت و پیشوایی ستوده است.<sup>۴</sup> حدیث منسوب به او پیش از این گذشت<sup>۵</sup> و در داستان مناشده<sup>۶</sup> رحبه طرق بسیاری که به او منتهی می‌شود، خواهد آمد که تعدادی از آنها صحیح است با رجال سند مورد وثوق و اعتماد.

۵۸- ابواسحاق عمرو بن عبدالله سبیمی همدانی (م ۱۲۷).<sup>۶</sup>

ذهبی در میزان الاعتدال گوید: نامبرده از پیشوایان و بزرگان تابعین در کوفه است. همو شرح حال او را نگاشته و به ستایش از او پرداخته است<sup>۷</sup> و ابن حجر هم در التقریب نامبرده را مردی مورد وثوق و اهل عبادت و پرفیض خوانده است. پیش از این حدیث او گذشت<sup>۸</sup> و در داستان مناشده و تهنیت طرق بسیاری که به او منتهی می‌شود، خواهد آمد.

۵۹- ابو عبدالله عمرو بن میمون<sup>۹</sup> اودی (م ۷۴).<sup>۱۰</sup>

ذهبی او را پیشوایی مورد اعتماد و وثوق ذکر کرده<sup>۱۱</sup> و ابن حجر از او به عنوان ثقه و

۱. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۱۷/۱.

۲. در بسیاری از کتب شرح حال، بین او و عمرو بن مرّه صحابی مذکور در الغدیر (متن عربی / ج ۵):

۳. تهذیب التهذیب، جلد هشتم. ۵۸/۱، اشتباه رخ داده است.

۴. تذکره الحفاظ: ۱۰۸/۱. ۵. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۵۵/۱.

۶. برخی تاریخ وفات او را بعد از سال ۱۲۷ هـ دانسته‌اند.

۷. تذکره الحفاظ: ۱۰۱/۱. ۸. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۳۲/۱، ۳۵.

۹. در خصایص نسائی، عمرو بن میمونه و در مناقب خوارزمی، عمر بن میمون آمده است و صحیح همان است که ذکر شد.

۱۰. برخی گفته‌اند که وی پس از سال ۷۴ هـ درگذشته است.

۱۱. تذکره الحفاظ: ۵۶/۱.

عابد نام برده که در کوفه سکونت داشته است.<sup>۱</sup> طرق منسوب به او قبلاً از نظر گذشت<sup>۲</sup> و احتجاج او به حدیث غدیر نیز پس از این خواهد آمد.  
 ۶۰- عمیره<sup>۳</sup> بن سعد همدانی کوفی.

ابن حبان او را توثیق نموده و ابن حجر وی را محدثی مقبول یاد کرده است.<sup>۴</sup> طرق حفاظ که به او متهمی می شود و بسیار است، در داستان مناشده<sup>۵</sup> رجبه خواهد آمد و بعضی از آنها پیش از این نیز گذشت.  
 ۶۱- عمیره دخت سعد بن مالک مدنی.

وی خواهر سهل و مادر رفاعه بن مبشر است. طرق منسوب به او داستان مناشده<sup>۶</sup> امیرالمؤمنین علیه السلام در رجبه خواهد آمد و ما در این سند نظری داریم که در محل خود بدان اشاره خواهیم کرد.

۶۲- عیسی بن طلحة بن عبیدالله تمیمی، ابو محمد مدنی.  
 وی از دانشمندانی است که ابن معین او را توثیق نموده، و به موجب شرح حالی که خزرجی نگاشته، نامبرده در خلافت عمر بن عبدالعزیز وفات یافته است.<sup>۷</sup> طرق منسوب به او قبلاً از نظر گذشت.

### (حرف ف، ق)

۶۳- ابوبکر فطربن خلیفه مخزومی حناط (م ۱۵۰ یا ۱۵۳)<sup>۸</sup> که آزاد شده بنی مخزوم است.

وی مردی مورد وثوق و متصف به راستی است و احمد و ابن معین و عجلوی و

۱. التقریب ۲۸۸. ۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۵۰/۱، ۵۱.

۳. در خصایص نسائی، عمرو و در مجمع الزوائد هیشمی، عمیر آمده است، اما به قول ذهبی عمیره صحیح است.  
 ۴. التقریب ۲۹۱.

۵. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۴۴، ۱۸/۱.

۶. خلاصة التهذيب الكمال ۲۵۷. ۷. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۴۶/۱.

۸. برخی تاریخ درگذشت او را پس از سال ۱۵۳ نوشته اند، چنانکه در تهذیب التهذیب آمده است.

ابن سعد او را توثيق نموده‌اند. حديثی از او در مورد مناشده در رجه به طرق بسيار و صحيح که رجال سند آنها همگی مورد وثوق هستند، خواهد آمد و طريق منسوب به او پيش از اين گذشت.<sup>۱</sup>

۶۴- قبيصة بن ذؤيب (م ۸۶).

ذهبی شرح حال او را نوشته و او را ستوده<sup>۲</sup> و ابن حبان نیز او را توثيق نموده است.<sup>۳</sup> طريق منسوب به او قبلاً از نظر گذشت.<sup>۴</sup>

۶۵- ابو مریم، قيس ثقفی مدائنی.

نسائی او را توثيق نموده است.<sup>۵</sup> طريق منسوب به او پيش از اين گذشت.<sup>۶</sup> و رجال سند آن همگی مورد وثوق هستند.

### (حرف م تا ی)

۶۶- محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب.

نامبرده در خلافت عمر بن عبدالعزیز و به قولی سال ۱۰۰ هجری وفات یافته است. ابن حبان او را توثيق نموده و ابن حجر گفته که وی از طبقه ششم و متصف به راستگویی بوده و بعد از سال صد و سی<sup>۷</sup> وفات یافته است. به طرق منسوب به او قبلاً اشارت رفت.<sup>۸</sup>

۶۷- ابوالضحی، مسلم بن صبيح همدانی کوفی عطار.

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۴۸/۱، ۵۴.

۲. تذكرة الحفاظ: ۵۲/۱.

۳. خلاصة تهذيب الكمال ۲۶۸.

۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۱/۱.

۵. خلاصة تهذيب الكمال ۳۹۵.

۶. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۵۴/۱.

۷. در متن عربی الغدير و به تبع آن در ترجمه فارسی، تاريخ وفات او بعد از سال سی ام هجری قيد شده که در اصل بعد از سال صد و سی ام هجری است. رک: قاموس الرجال: ۴۸۸/۹. (و)

۸. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۵۴/۱، ۵۵.

بنا به گفته خزر جی و ابن حجر، ابن معین و ابوزرعه او را توثیق نموده‌اند.<sup>۱</sup> طرق منسوب به او قبلاً از نظر گذشت.<sup>۲</sup>

۶۸- مسلم ثلاثی. طرق منسوب باو قبلاً از نظر گذشت.<sup>۳</sup>

۶۹- ابوزراره، مصعب بن سعد بن ابی وقاص زهری مدنی (م ۱۰۳).

ابن حجر گوید: نامبرده موثق و مورد اعتماد است.<sup>۴</sup>

۷۰- مطلب بن عبدالله قرشی مخزومی مدنی.

ابوزرعه و دارقطنی او را توثیق نموده‌اند. حدیث او پیش از این گذشت.<sup>۵</sup>

۷۱- مطروزاق.

شرح حال و حدیث او درباره روزه غدیر و آیه اکمال دین و حدیث تهنیت خواهد آمد.

۷۲- معروف بن خربوذ.<sup>۶</sup>

ابن حبان او را توثیق نموده است. حدیث او به خواست خدا بعداً خواهد آمد.

۷۳- منصور بن ربیع.

حدیث او در خصوص آیه سأل سائل بعذاب واقع<sup>۷</sup> و همچنین شرح حال او خواهد آمد.

۷۴- مهاجر بن مسمار زهری مدنی.

ابن حبان او را توثیق نموده است. طرق منسوب به او قبلاً از نظر گذشت.<sup>۸</sup>

۷۵- موسی بن اکتل بن عمیر نمیری.

از طریق منسوب به او پیش از این سخن رفت.<sup>۹</sup>

۱. خلاصة التهذيب الكمال ۳۲: التقريب ۴۲۲. ۲. رك: الغدير (متن عربي / ج ۵): ۳۵/۱.

۳. همان: ۲۴/۱، ۳۹. ۴. التقريب ۳۳۴.

۵. رك: الغدير (متن عربي / ج ۵): ۴۹/۱.

۶. خزر جی در خلاصة تهذيب الكمال این نام را خربوذ ضبط نموده است.

۷. معارج ۱/۷۰. ۸. رك: الغدير (متن عربي / ج ۵): ۳۸/۱، ۴۱.

۹. همان: ۴۶/۱.

۷۶- ابو عبدالله، میمون بصری، آزاد کرده عبدالرحمن بن سمره.  
 ابن حبان او را توثیق نموده است<sup>۱</sup> و ابن حجر گوید: میمون مورد توثیق عده‌ای واقع شده و درباره میزان حفظ او بعضی از علمای رجال سخن گفته‌اند و ترمذی حدیثی از او را تصحیح کرده است.<sup>۲</sup> طرق حقاظ منسوب به او بسیار است و پیش از این گذشت.<sup>۳</sup> و ابن کثیر نیز طرق او را تصحیح نموده است.  
 ۷۷- نذیر الضبی کوفی. از تابعین بزرگ است.  
 حدیثی منسوب به او در داستان مناشده امیر المؤمنین علیه السلام در روز جمل در جای خود ذکر خواهد شد.

۷۸- هانی بن هانی همدانی کوفی.  
 به طوری که در التقریب مذکور است، نسائی گفته است باکی بر او نیست، حدیث او در خصوص مناشده رجه خواهد آمد.  
 ۷۹- ابوبلج، یحیی بن سلیم فزاری واسطی.  
 به گفته خزر جی ابن معین و نسائی و دارقطنی او را توثیق نموده‌اند<sup>۴</sup> و حافظ هیشمی نیز بر وثاقت او تأکید ورزیده است.<sup>۵</sup> طرق منسوب به او پیش از این گذشت<sup>۶</sup> و حدیثی که به طریق او از ابن عباس روایت شده، صحیح است و تمام رجال سند آن ثقه و مورد اعتمادند.

۸۰- یحیی بن جعد بن هبیره مخزومی.  
 ابن حجر گوید: نامبرده مورد اعتماد و وثوق و از طبقه سوم است.<sup>۷</sup>  
 ۸۱- یزید بن ابی زیاد کوفی (م ۱۳۶).

وی از پیشوایان کوفه است که در سن نودسالگی یا نزدیک به آن وفات یافته است.

۱. مجمع الزوائد: ۱۱۱/۹.

۲. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۳۰/۱ - ۳۲، ۳۵.

۳. خلاصه تهذیب الکمال ۳۸۳.

۴. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۵۰/۱، ۵۱.

۵. التقریب ۳۸۹.

۶. القول المسدّد ۱۷.

۷. مجمع الزوائد: ۱۰۹/۹.

حدیث او در مناشده رجه خواهد آمد.

۸۲- یزید بن حبان تیمی کوفی.

عاصمی در زین القتی و نسائی طبق گفته خزر جی<sup>۱</sup> او را توثیق نموده اند و ابن حجر در تقریب خود او را موثق دانسته و در شمار طبقه میانی تابعین معرفی نموده است. طرق منسوب به او پیش از این گذشت<sup>۲</sup> و حافظ عاصمی در زین القتی به اسنادش از اسحاق بن ابراهیم مروزی، از جریر بن عبدالحمید ضبّی، از ابو حبان یحیی بن سعید تمیمی، از یزید بن حبان کوفی مورد وثوق در حرم<sup>۳</sup> روایت نموده که گفت: رسول خدا در غدیر خم به پا خاست و پند و اندرز داد، سپس فرمود: ای مردم، هر آینه من بشری همانند شما هستم و نزدیک است که فرستاده حق مرا فرا خواند و من نیز دعوتش را اجابت کنم.

۸۳- ابوداود، یزید بن عبدالرحمن بن اودی کوفی.

بنا به گفته خزر جی، ابن حبان او را توثیق نموده است.<sup>۴</sup> طرق منسوب به او پیش از این گذشت<sup>۵</sup> و در داستان سوگند دادن جوانی ابوهریره را، حدیث او نیز خواهد آمد.

۸۴- ابونجیح یسار ثقفی (م ۱۰۹).

خزر جی گوید: ابن معین او را توثیق نموده است.<sup>۶</sup> طرق منسوب به او قبلاً از نظر گذشت.<sup>۷</sup>

۱. خلاصه تهذیب الکمال ۳۷۰. ۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۱/۱، ۳۵.

۳. در نسخه چنین است و نام راوی از پیغمبر ﷺ که زید بن ارقم است، از روایت حذف شده است. بنابراین، لفظ، لفظ اوست و طریق منسوب به او در آنچه که از حدیث غدیر ذکر کرده، طریقی است مسلم که در حدیث صحیح نامبرده از زید بیان گردیده است.

۴. خلاصه تهذیب الکمال ۳۷۲. ۵. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۵/۱.

۶. خلاصه تهذیب الکمال ۳۸۴. ۷. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۹/۱.

## طبقات راویان حدیث غدیر از علما

### به ترتیب تاریخ وفاتشان

توجه و عنایت به موضوع مهم غدیر خُم در انحصار صحابه و تابعین نبوده، بلکه علمای قرن‌های بعدی نیز در حفظ و اجرای این سیره مهم و اثر زوال‌ناپذیر نهایت مراقبت را داشته‌اند و با بررسی تاریخ مربوط بدان ملاحظه می‌شود که در هر قرنی گروه بسیاری از حافظان با دقت نظر این نشانه نمایان دین را از گروه پیشین دریافت کرده‌اند و بر طبق تحقیقاتی که در این امر خطیر نموده‌اند، به طبقه بعدی که جایگزین آنها شده‌اند، با خضوع و تسلیم به صحت آن، سپرده‌اند.

اینک تعدادی از آنان را برای اثبات این مدعا نام می‌بریم که در هر قرنی گواه بر تحقق این داستان می‌باشند، و احاطه به همه راویان این حدیث از طبقه علما موکول به دامنه قدرت خوانندگان بزرگوار است تا با کوششی که در شناسایی اساتید فن حدیث به کار خواهند برد، به منظور خود نایل گردند.

### قرن دوم

۱- ابو محمد عمرو بن دینار جمحی مکی (م ۱۱۵ یا ۱۱۶).

- خزرجی گوید: مسعر، سه بار موثق بودن نامبرده را تصدیق و اعلام داشته است.<sup>۱</sup>
- ۲- ابوبکر محمد بن مسلم بن عبیدالله قرشی زهری (م ۱۲۴). نامبرده یکی از پیشوایان بنام و مشهور و عالم حجاز و شام است. بسیاری از صاحبان تذکره شرح حال او را ثبت و او را ستوده‌اند. ذهبی می‌نگارد: مناقب زهری، این دانشمند بزرگ در خور آن است که لااقل در چهل برگ نوشته و شرح داده شود.<sup>۲</sup> حدیث او پیش از این گذشت.<sup>۳</sup>
- ۳- عبدالرحمن بن قاسم بن محمد بن ابی بکر تیمی، ابو محمد مدنی (م ۱۲۶). احمد و ابن سعد و ابوحاتم او را توثیق نموده‌اند و خزرجی او را به پیشوایی و موثق بودن ستوده است.<sup>۴</sup> نامبرده مناشدۀ جوانی را با ابوهریره به حدیث غدیر روایت کرده است که پس از این خواهد آمد.
- ۴- بکر بن سواد بن ثمامه، ابو ثمامه بصری (م ۱۲۸). خزرجی گوید: وی یکی از فقها و پیشوایان است<sup>۵</sup> و ابن معین و ابن سعد و نسائی نیز او را توثیق نموده‌اند. طریق روایت او که به جابر منتهی می‌شود، صحیح است و همه رجال سندش ثقه و مورد اعتمادند.<sup>۶</sup>
- ۵- عبدالله بن ابی نجیح یسار ثقفی، ابو یسار مکی (م ۱۳۱). بنا به گفته خزرجی و ابن حجر، احمد او را توثیق نموده است.<sup>۷</sup> حدیث او که طریق آن صحیح است و رجال سند آن مورد اعتماد و وثوقند، پیش از این گذشت.<sup>۸</sup>
- ۶- حافظ مغیره بن مقسم ابوهشام ضبّی کوفی (م ۱۳۳) که از مادر نایینا متولد شده بود. طبق گفته ذهبی و خزرجی، عرزمی و عجلی او را توثیق نموده‌اند.<sup>۹</sup> حدیث او قبلاً از
- 
۱. خلاصه تهذیب‌الکمال ۲۴۴. نیز رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۶۶/۱.
۲. تذکره‌الحفاظ: ۹۶/۱.
۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۳/۱، ۳۲.
۴. خلاصه تهذیب‌الکمال ۱۹۷.
۵. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۴۴/۱.
۶. همان: ۲۲/۱.
۷. خلاصه تهذیب‌الکمال ۱۸۳؛ التقريب ۱۴۵.
۸. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۹/۱.
۹. تذکره‌الحفاظ: ۱۲۸/۱؛ خلاصه تهذیب‌الکمال ۳۲۰.



نظر گذشت.<sup>۱</sup>

۷- ابو عبدالرحيم خالد بن زيد جمحي مصري (م ۱۳۹).

نامبرده فقيهي اهل فتوا است. ابوزرعه و عجلي و يعقوب بن سفيان و نسائي او را توثيق نموده اند و ابن حبان او را در شمار افراد مورد وثوق و اعتماد ياد کرده است. ابن حجر عسقلاني نيز به نگارش شرح حال او پرداخته است<sup>۲</sup>، روايت او در داستان مناشده به لفظ زاذان و به اسناد صحيح که رجال سند آن همگي ثقه هستند، خواهد آمد.

۸- حسن بن حَکَم نخعی کوفی (م بعد از ۱۴۰).

خزرجی گوید: ابن معین او را موثق دانسته است.<sup>۳</sup> حديث رکبان به طريق او که صحيح است و رجال آن همگي ثقه می باشند، خواهد آمد.

۹- ادریس بن یزید، ابو عبدالله اودی کوفی.

نسائي او را موثق دانسته است. روايت او پيش از اين گذشت<sup>۴</sup> و حديث مناشده جوانی با ابوهريره به طريق او نيز خواهد آمد و طريق حديث مذکور و مناشده هر دو صحيح و رجال آنها همگي ثقه می باشند.

۱۰- يحيى بن سعيد بن حيان تيمي کوفی مدنی (م ۱۴۵).

خزرجی گوید: عجلي او را ثقه و صالح دانسته است.<sup>۵</sup> طريق حديث او به عمويش يزید بن حيان تابعی منتهی می شود<sup>۶</sup> که سند آن از اسناد مسلم است و در صحيح او آمده و رجال آن همگي ثقه هستند.

۱۱- حافظ عبدالملک بن ابي سليمان عزمی کوفی (م ۱۴۵).

احمد بن حنبل و نسائي او را توثيق نموده اند و گفته است که نامبرده از حقاظ دقيق و صاحب نظر است.<sup>۷</sup> حديثی از او به اسناد صحيح و با رجال موثق قبلاً از نظر گذشت<sup>۸</sup> و

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۰/۱. ۲. رک: تهذيب التهذيب: ۱۲۹/۳.

۳. خلاصة تهذيب الكمال ۶۷. ۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۵/۱.

۵. خلاصة تهذيب الكمال ۳۶۳. ۶. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۷۲/۱.

۷. تذكرة الحفاظ: ۱۳۹/۱. ۸. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۹/۱، ۳۶.

روایت او در داستان مناشده رجه به لفظ زاذان نیز خواهد آمد.

۱۲- عوف بن ابی جمیله عبدی هجری بصری (م ۱۴۶).

نسائی و جماعتی او را توثیق نموده‌اند و خزرچی و ابن حجر از او نام برده‌اند.<sup>۱</sup> رجال اسناد آن همگی ثقه هستند، پیش از این گذشت.<sup>۲</sup>

۱۳- عبدالله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب عدوی عمری مدنی (م حدود ۱۴۷).

نامبرده یکی از فقهای هفتگانه است. ابن معین و نسائی و ابوزرع و ابوحاتم او را توثیق نموده‌اند، وفات او به سال ۱۴۷ و به قولی در غیر این سال واقع شده، ابن حجر به نگارش شرح حال او پرداخته<sup>۳</sup> و حافظ عاصمی روایتی را به طریق او در زین الفقی آورده است.

۱۴- نعیم بن حکیم مدائنی (م ۱۴۸).

حافظ ابوعوانه و حافظ قطان از او روایت کرده‌اند، ابن معین و عجللی او را توثیق نموده‌اند و خطیب شرح حال او را در تاریخش آورده است.<sup>۴</sup> طریق منتهی به او که قبلاً از نظر گذشت<sup>۵</sup>، صحیح است و رجال آن همگی ثقه می‌باشند.

۱۵- طلحة بن یحیی بن طلحة بن عبیدالله تیمی کوفی (م ۱۴۸).

عجللی و ابن معین او را توثیق نموده‌اند، ابوزرع و نسائی صلاحیت او را تأیید کرده‌اند و خزرچی در الخلاصة<sup>۶</sup> و ابن حجر در تهذیب‌التهذیب شرح حال او را ثبت نموده‌اند. حدیث او پیش از این گذشت.<sup>۷</sup>

۱۶- ابومحمد کثیر بن زید<sup>۸</sup> اسلمی (م بعد از ۱۵۰) که به ابن ماقبه معروف است.

ابوزرعه گوید: نامبرده متصف به صدق است و در روش او نرمی و ملایمت دیده

۱. خلاصة تهذیب الکمال ۲۵۳؛ التقریب ۱۹۹.

۲. رک: الفدیر (متن عربی / ج ۵): ۳۰/۱. ۳. تهذیب‌التهذیب: ۴۰/۸.

۴. تاریخ بغداد: ۳۰۲/۱۳. ۵. رک: الفدیر (متن عربی / ج ۵): ۵۴/۱.

۶. خلاصة تهذیب الکمال ۱۵۳. ۷. رک: الفدیر (متن عربی / ج ۵): ۴۶/۱.

۸. در الخلاصة و دیگر کتابها چنین آمده و در التقریب، زبید قید شده است.

می‌شود. خزرجی شرح حال او را ذکر کرده است.<sup>۱</sup> حدیثی از او به طریقی که رجال آن همگی ثقه هستند، قبلاً از نظر گذشت.<sup>۲</sup>

۱۷- حافظ محمد بن اسحاق مدنی، مؤلف سیره (م ۱۵۱ یا ۱۵۲).

علمای بنام و معروف او را به موثق بودن و پیشوایی و علم و حفظ و دقت نظر ستوده‌اند. ذهبی و خزرجی شرح حال او را ثبت کرده‌اند<sup>۳</sup> و حاکم به طریق او روایت کرده است<sup>۴</sup>، چنانکه پیش از این گذشت.<sup>۵</sup>

۱۸- حافظ معمر بن راشد، ابوعروه از دی بصری (م ۱۵۳ یا ۱۵۴).

عجلی و نسائی و سمعانی او را توثیق نموده‌اند و ذهبی از او با تعبیر امام و حجت یاد کرده است.<sup>۶</sup> حدیث او به طریق صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند، پیش از این گذشت.<sup>۷</sup>

۱۹- حافظ مسعر بن کدام، ابن ظهیر هلالی زواسی کوفی (م ۱۵۳ یا ۱۵۵).

قطان گفته: همانند او را نیافتم، او باریک‌بین‌ترین علما بود و شعبه گفته: از فرط استواری و متانت، بدو مصحف می‌گفتند. احمد و ابوزرع و عجلی او را توثیق نموده‌اند.<sup>۸</sup> روایت او در داستان مناشده به لفظ عمیره همدانی خواهد آمد.

۲۰- ابوعیسی حکم بن ابان عدنی (م ۱۵۴ یا ۱۵۵).

عجلی گوید: نامبرده ثقه‌ای دارای سیره و روش است. وی در آن هنگام که چشمها آرام می‌گرفت و به خواب می‌رفت، تا زانوی خود در دریا می‌ایستاد و به ذکر خدا اشتغال می‌ورزید. خزرجی شرح حال او را نگاشته است<sup>۹</sup> و حدیث او پیش از این گذشت.<sup>۱۰</sup>

۱. خلاصة تهذيب الكمال ۲۸۳. ۲. رک: الغدير (متن عربي / ج ۵): ۵۵/۱.

۳. تذكرة الحفاظ: ۱۵۵/۱؛ خلاصة تهذيب الكمال ۲۷۹.

۴. المستدرک: ۱۱۰/۳. ۵. رک: الغدير (متن عربي / ج ۵): ۲۰/۱.

۶. تذكرة الحفاظ: ۱۷۱/۱. ۷. رک: الغدير (متن عربي / ج ۵): ۱۹/۱.

۸. رک: تذكرة الحفاظ، ذهبي: ۱۶۹/۱؛ خلاصة تهذيب الكمال، خزرجی ۳۲۰.

۹. خلاصة تهذيب الكمال ۷۵.

۱۰. رک: الغدير (متن عربي / ج ۵): ۲۰/۱. سفیان بن عیینه از او روایت می‌کند. بنابراین، آنچه که در این

۲۱- عبدالله بن شوذب بلخی (م ۱۵۷) که ساکن بصره بود.

بزودی در باب روزه غدیر به شرح حال او آگاهی خواهید یافت، و گفتار ابن ولید درباره او خواهد آمد. نامبرده دارای چهره‌ای روحانی و منظری ملکوتی بوده و حدیث روزه غدیر را به طریق صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند روایت کرده است.

۲۲- حافظ شعبه بن حجاج، ابویسحاق واسطی (م ۱۶۰) که در بصره اقامت داشت.

نامبرده به قول ابن معین پیشوای اهل تقوی است و به قول حکم پیشوای پیشوایان است و به قول ثوری فرمانروای اهل ایمان در علم حدیث است. ذهبی و خزرجی شرح حال او را ثبت نموده‌اند.<sup>۱</sup> حدیث او به طریق صحیح و با رجال موثق پیش از این گذشت<sup>۲</sup> و حدیثی از او در داستان مناشده به لفظ زید بن یثیع خواهد آمد.

۲۳- حافظ ابوالعلاء کامل بن علاء تمیمی کوفی (م حدود ۱۶۰).

ابن معین او را توثیق نموده و ابن عدی و نسائی گفته‌اند که بر او و روایتش ایرادی وارد نیست<sup>۳</sup> و حاکم در مستدرک صحیح بودن حدیث او را تأیید کرده است. حدیث نامبرده به طریق صحیح و رجالی که همگی موثق هستند، پیش از این گذشت.<sup>۴</sup>

۲۴- حافظ سفیان بن سعید ثوری، ابو عبدالله کوفی که در سال ۷۷ به دنیا آمده و به سال ۱۶۱ در بصره درگذشته است.

خطیب او را پیشوایی از پیشوایان اهل قبله و نشانه‌ای از نشانه‌های دین دانسته و تصریح کرده که پیشوایی او مورد اجماع است، به طوری که با مراتب اتقان و ضبط و حفظ و معرفت و زهد و ورع که در اوست، از هر گونه تعریف و تمجیدی بی‌نیاز است.<sup>۵</sup> همو گوید: خبر داد ما را ابوالفتح محمد بن حسین عطار (قطیط) از محمد بن احمد بن

→ صفحه از ابن ابی غنیه در متن قید شده، تصحیف است و صحیح همان است که در زیر صفحه از ابونعیم نقل شده است.

۱. تذکره الحفاظ: ۱/۱۷۴؛ خلاصه تهذیب الکمال ۱۴۰.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۲/۱، ۳۵، ۳۹، ۴۸.

۳. خلاصه تهذیب الکمال ۲۷۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۲/۱.

۵. تاریخ بغداد: ۲۵۲/۹.

عبدالرحمن معدّل در اصفهان، از حافظ ابوبکر محمّد بن عمر تميمي جعابی، از حسن بن علی بن سهل عاقولی، از حمدان بن مختار، از حفص بن عبیدالله<sup>۱</sup> بن عمر، از سفیان ثوری، از علی بن زید از انس که گفت: شنیدم از رسول خدا که می فرمود: هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا دوست بدار آن را که او را دوست دارد و دشمن بدار آن را که او را دشمن دارد.<sup>۲</sup>

۲۵- حافظ اسرائیل بن یونس بن ابی اسحاق سیعی، ابویوسف کوفی (م ۱۶۲).  
ابن معین و دیگران او را توثیق نموده اند و ذهبی در ستایش او مبالغه کرده است.<sup>۳</sup>  
روایت از او پیش از این گذشت<sup>۴</sup> و در داستان مناشده حدیث او به طریق صحیح و با رجال موثق خواهد آمد.

۲۶- جعفر بن زیاد کوفی احمر (م ۱۶۵ یا ۱۶۷).  
ابوداود گوید: وی مورد وثوق و اعتماد و شیعی است و طبق گفته خزرجی، ابوزرعه او را متصف به صدق معرفی کرده و نسائی گفته است: بر او و روایتش ایرادی وارد نیست.<sup>۵</sup> حدیث او در داستان مناشده رجه به لفظ عبدالرحمن به طریق صحیح و با رجال موثق خواهد آمد.

۲۷- مسلم بن سالم نهدی، ابوفروه کوفی که در اواسط قرن دوم درگذشته است.  
ابن معین او را توثیق نموده و ابوحاتم صلاحیت او را در حدیث تأیید کرده و گفته است: بر او و روایتش ایرادی وارد نیست. حدیث او از عبدالرحمن بن ابی لیلی در داستان مناشده رجه به طریق صحیح و با رجال موثق خواهد آمد.

۲۸- حافظ قیس بن ربیع، ابومحمّد اسدی کوفی (م ۱۶۵).  
عفان گوید: نامبرده مورد وثوق و اعتماد بوده است، و یعقوب بن شبیه گوید: وی در نزد جمیع اصحاب ما متصف به صدق است و هر چند در کتابت احادیث از صلاحیت

۱. نامبرده به قرینه حمدان و ثوری، حفص بن عبدالله سلمی ابو عمرو است.

۲. تاریخ بغداد: ۳۷۷/۷. ۳. تذکره الحفاظ: ۱۹۳/۱.

۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۴۰/۱. ۵. خلاصة تهذيب الكمال ۵۳.

لازم برخوردار است، ولی نیروی حفظ او خوب نیست. ذهبی و خزرجی شرح حال او را ثبت نموده‌اند.<sup>۱</sup> حدیث او پیش از این گذشت<sup>۲</sup> و در نزول آیه اکمال دین در مورد علی علیه السلام در روز غدیر نیز روایتی از او ذکر خواهد شد.  
۲۹- حافظ حماد بن سلمه، ابوسلمه بصری (م ۱۶۷).

ابن معین او را توثیق کرده و ابن معمر او را از ابدال به شمار آورده است و قطان گوید: هرکه را دیدید که به نکوهش او می‌پردازد، در مسلمانی‌اش تردید کنید. وهب گوید: حماد داناترین ماست و بر ما سروری دارد. ذهبی او را عربی دانی توانا و فقیهی سخنور می‌داند که دارای طریقه و روش است. ذهبی و خزرجی شرح حال او را در آثارشان ثبت کرده‌اند.<sup>۳</sup> طریق روایت او که به براء بن عازب منتهی می‌شود، صحیح است و رجال آن همگی موثق هستند<sup>۴</sup> و حدیث او در موضوع تهنیت به اسناد صحیح و با رجال موثق خواهد آمد.

۳۰- حافظ عبدالله بن لهیعه، ابو عبدالرحمن مصری (م ۱۷۴).

ذهبی شرح حال او را ثبت نموده و گفته است: وی پیشوای بزرگ، قاضی دیار مصر و دانشمند و محدث آن خطه است. همو گوید: احمد بن حنبل درباره نامبرده گفته است: در کثرت و ضبط و استواری حدیث، کسی همانند ابن لهیعه در مصر نیست. همچنین احمد بن صالح گوید: وی در کتابت حدیث شایسته و در طلب علم کوشا بوده است.<sup>۵</sup> بنا به مراتب یاد شده، طریق روایت از او که به جابر انصاری منتهی می‌شود، صحیح است و رجال آن همگی موثق می‌باشند.<sup>۶</sup>

۳۱- حافظ ابو عوانه و ضاح بن عبدالله یشکری واسطی بزّاز (م ۱۷۵ یا ۱۷۶).

نامبرده به گفته ابن حجر عسقلانی و ذهبی متصف به راستی و مورد وثوق و اعتماد

۱. تذکره الحفّاظ: ۲۰۵/۱؛ خلاصه تهذیب الکمال ۲۷۰.

۲. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۴۳/۱. ۳. تذکره الحفّاظ: ۱۸۲/۱؛ خلاصه تهذیب الکمال ۷۸.

۴. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۱۸/۱. ۵. تذکره الحفّاظ: ۲۱۵/۱.

۶. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۲۲/۱.

بوده است و همگان به حجيت او در آنچه روايت کرده، اجماع دارند.<sup>۱</sup> طرق منسوب به او به اسانيد صحيح قبلاً از نظر گذشت.<sup>۲</sup> و بسياري از طرق روايت او صحيح است.

۳۲- قاضي شريك بن عبدالله، ابو عبدالله نخعی كوفی (م ۱۷۷).

ذهبی نامبرده را یکی از پیشوایان مشهور اعلام کرده گوید: حدیث او نیکو است و وی پیشوایی فقیه و محدث و دارای احادیث بسیار است و در اتقان و استواری مانند حماد بن زید نیست. بخاری بدو استشهاد نموده و مسلم به پیروی از او به نقل روايت پرداخته است.<sup>۳</sup> یحیی بن معین او را توثیق کرده و محیی الدین بن ابی الوفاء او را از حنفیه به شمار آورده است.<sup>۴</sup> حدیث او به طریق صحیح و با رجال موثق پیش از این گذشت.<sup>۵</sup> و حدیث او به طریق صحیح در داستان مناشده رجب و داستان مناشده جوانی با ابوهریره خواهد آمد.

۳۳- حافظ عبدالله (عبيدالله) بن عبيدالرحمن (عبدالرحمن) كوفی، ابو عبدالرحمن اشجعی (م ۱۸۲).

ابن معین و ذهبی و ابن حجر او را توثیق نموده اند.<sup>۶</sup> حدیث او به طریق صحیح و با رجال موثق پیش از این گذشت.<sup>۷</sup>

۳۴- نوح بن قیس، ابوروح حُدّانی بصری (م ۱۸۳).

مرّه و ابن معین نامبرده را توثیق نموده اند.<sup>۸</sup> حدیث او قبلاً گذشت.<sup>۹</sup>

۳۵- مُطلب بن زیاد بن ابی زهير كوفی (م ۱۸۵).

گروه زیادی از حفاظ و پیشوایان حدیث، به روايت او اعتماد کرده اند و ابن معین او را توثیق نموده است. وی در نزد ابوداود و ابن حجر متصف به صدق است و در نزد دیگران

۱. تهذيب التهذيب؛ تذكرة الحفاظ: ۲۴۱/۱.

۲. رك: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۰/۱، ۳۱، ۵۰، ۵۱.

۳. تذكرة الحفاظ: ۲۱۰/۱.

۴. رك: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۱/۱، ۴۸.

۵. تذكرة الحفاظ: ۲۸۴/۱؛ التقریب: ۱۷۰.

۶. رك: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۸/۱.

۷. رك: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۷/۱.

۸. خلاصة تهذيب الكمال ۳۴۷.

محدثی است بزرگوار. ابن حجر و خزرجمی شرح حال او را ثبت کرده‌اند.<sup>۱</sup> حدیث رسیده از او در داستان مناشدهٔ مردی عراقی با جابر انصاری به طریق صحیح و با رجال موثق خواهد آمد.

۳۶- ابوهاشم، قاضی حسان بن ابراهیم عنزی (م ۱۸۶).

احمد و ابوزرعه و ابن معین و ابن عدی نامبرده را توثیق نموده‌اند.<sup>۲</sup> حدیث او به طریقی که تمام رجال آن ثقه هستند، قبلاً از نظر گذشت.<sup>۳</sup>

۳۷- حافظ جریر بن عبدالحمید، ابو عبدالله ضبّی کوفی رازی (م ۱۸۸) که در سن هفتاد و هشت سالگی درگذشته است.

ذهبی ضمن یادکرد نامبرده گوید: علمای علم حدیث به سبب اعتماد و وثوق بدو و مراتب حفظ و وسعت دامنهٔ دانش او از یاد خود به سوی او می‌شتافتند.<sup>۴</sup> حدیثی از او به طریق حافظ عاصمی به اسناد صحیح و با رجالی که همگی ثقه هستند، پیش از این گذشت<sup>۵</sup> و همین طریق روایت او سندی مسلم است که دربارهٔ خطبهٔ روز غدیر در صحیح خود روایت کرده است.

۳۸- فضل بن موسی، ابو عبدالله مروزی سینانی (م ۱۹۲).

ابن معین و ابوحاتم او را توثیق نموده‌اند<sup>۶</sup> و ابن حجر از او به عنوان ثقه و صاحب نظر یاد کرده است.<sup>۷</sup> حدیثی از او به لفظ سعید و زید به طریق صحیح و با رجال موثق در داستان مناشدهٔ رجب خواهد آمد.

۳۹- حافظ محمد بن جعفر مدنی بصری، ابو عبدالله غندر (م ۱۹۳).

نامبرده از حافظانی است که رأی استوار دارد. ابن معین گوید: آثار مکتوب او صحیح‌ترین آثار است. بعضی خواستند او را به خطا نسبت دهند، ولی نتوانستند. ذهبی

۱. التقرب ۲۴۷؛ خلاصة تهذيب الكمال ۳۲۴.

۲. خلاصة تهذيب الكمال ۶۴.

۳. تذكرة الحفاظ: ۱/۲۴۷.

۴. خلاصة تهذيب الكمال ۲۶۳.

۳. ر.ک: الغدير (متن عربی) ج ۵: ۳۱/۱.

۵. ر.ک: الغدير (متن عربی) ج ۵: ۷۲/۱.

۷. التقرب ۲۰۵.



شرح حال او را به نگارش درآورده است.<sup>۱</sup> حديث او با اسناد صحيح و رجال ثقه قبلاً از نظر گذشت<sup>۲</sup> و روايتى از او در داستان مناشده رجه به لفظ سعيد و با اسناد صحيح و رجال ثقه خواهد آمد.

۴۰- ابوبشر، حافظ اسماعيل بن عليه، ابن ابراهيم اسدى (م ۱۹۳).

ذهبى از ابوداود حكايت کرده كه گفت: هر كسى به خطا افتاد، جز ابن عليه و بشر.<sup>۳</sup> ابن معين گفته: نامبرده مردى موثق و موصوف به ورع و تقوا بود. از شعبه هم نقل کرده اند كه گفت: او بر محدثان سرورى دارد. حديث او در داستان تهنيت به عنوان پسر خواهر حميد طويل خواهد آمد.

۴۱- حافظ ابو عمرو، محمد بن ابراهيم، ابن ابى عدى سلمى بصرى (م ۱۹۴) كه در بصره وفات یافته است.

نسائى و ابوحاتم و ذهبى او را توثيق نموده اند.<sup>۴</sup> حديث غدير به طريق او با اسناد صحيح و رجال موثق پيش از اين گذشت.<sup>۵</sup>

۴۲- حافظ محمد بن خازم، ابو معاوية تميمي ضرير (م ۱۹۵).

عجلى و نسائى و ابن خراش او را توثيق نموده اند<sup>۶</sup> و خطيب شرح حال او را در تاريخ خود درج کرده است.<sup>۷</sup> حديث غدير از او با اسناد صحيح قبلاً از نظر گذشت.<sup>۸</sup>

۴۳- حافظ محمد بن فضيل، ابو عبدالرحمن كوفى (م ۱۹۵).

ابن معين او را توثيق نموده و ابوزرعه او را متصف به صدق دانسته و نسائى گفته است: بر او و روايتش ايرادى وارد نيست. ابن حجر در تقريب آورده كه نامبرده راستگو و به موازين حديث آشناست، و ذهبى در تذكرة از او به وثوق و اعتماد ياد کرده است. حديث ركبان از او به طريق صحيح و با رجال موثق خواهد آمد.

۱. تذكرة الحفاظ: ۲۷۴/۱.

۲. رك: الغدير (متن عربى / ج ۵): ۳۲/۱، ۳۵، ۴۸.

۳. تذكرة الحفاظ: ۲۹۵/۱.

۴. همان: ۲۹۶/۱؛ خلاصة تهذيب الكمال ۲۷۶.

۵. رك: الغدير (متن عربى / ج ۵): ۳۰/۱، ۳۱.

۶. خلاصة تهذيب الكمال ۲۸۵.

۷. رك: تاريخ بغداد: ۲۴۲/۵-۲۴۹.

۸. رك: الغدير (متن عربى / ج ۵): ۴۱/۱.

۴۴- حافظ و کعب بن جراح رواسی، ابوسفیان کوفی (م ۱۹۶ یا ۱۹۷).

ابن معین و عجللی و ابن سعد او را ثقه دانسته‌اند و احمد گفته است: همانند او در دانش و نیروی حفظ و استواری توأم با خشوع و ورع ندیدم. خطیب و ذهبی و خزرجمی شرح حال او را ثبت کرده‌اند.<sup>۱</sup> امام احمد بن حنبل در مناقب خود بنا بر آنچه نقل شده، حدیثی را با دقت در اسناد آن از و کعب روایت نموده که او از اعمش، از سعد بن عبیده، از ابن بریده، از پدرش حدیث کرده که رسول خدا فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. روایت منسوب به او در الجامع الصغیر ذکر شده و اسناد آن صحیح است و رجال آن همگی ثقه هستند.<sup>۲</sup>

۴۵- حافظ سفیان بن عیینه، ابومحمد هلالی کوفی (م ۱۹۸) که در مکه وفات یافته است. ذهبی تصریح کرده که نامبرده پیشوایی بوده دارای حجت و برهان و موصوف به قوه حفظ و وسعت دامنه دانش و بزرگی قدر و مقام<sup>۳</sup> ابن خلکان در تاریخش گوید: نامبرده پیشوایی بوده است دانشمند و با دقت نظر و زاهد و پارسا که اهل حدیث بر صحت حدیث و روایت او اجماع و اتفاق دارند<sup>۴</sup>، و بسیاری از صاحبان تذکره شرح حال او را توأم با ستایش ثبت کرده‌اند. حدیث او در نزول آیه سأل سائل<sup>۵</sup> پیرامون داستان غدیر خواهد آمد و حدیث او به طریق صحیح و با رجال موثق پیش از این گذشت.<sup>۶</sup>

۴۶- حافظ عبدالله بن نمیر، ابوهشام همدانی خارفی (م ۱۹۹) که در سن هشتاد و چهار سالگی درگذشته است.

ذهبی شرح حال او را ثبت و توثیق یحیی بن معین و غیره را نسبت به او نقل کرده است.<sup>۷</sup> نامبرده از بزرگان اصحاب حدیث بوده و این طریق که در حدیث اوست، بر طبق اختیار ابن سعد و ابن معین و هیشمی از عطیه عوفی مورد وثوق، طریق صحیحی است و

۱. رک: تاریخ بغداد: ۴۶۶/۱۳؛ تذکره الحقاظ: ۲۸۰/۱؛ خلاصه تهذیب الکمال ۳۵۶.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۹/۱.

۳. تذکره الحقاظ: ۲۳۹/۱.

۴. وفيات الاعیان: ۲۲۶/۱.

۵. معارج ۱/۷۰.

۶. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۰/۱، ۶۶.

۷. تذکره الحقاظ: ۲۹۹/۱.

رجال آن همگی ثقه می‌باشند.<sup>۱</sup> حدیث مناشده در روز رجب به روایت او به لفظ زاذان خواهد آمد.

۴۷- حافظ حنش بن حرث بن لقیط نخعی کوفی.

ابونعیم و هیثمی او را موثق دانسته‌اند و ابوحاتم گفته: بر او و روایتش ایرادی وارد نیست. حدیث رکبان از او به طریق صحیح و با رجال ثقه خواهد آمد.

۴۸- ابو محمد موسی بن یعقوب زمعی مدنی.

ابن معین او را موثق دانسته و ابوداود او را صالح خوانده است. وفات او در پایان خلافت منصور اتفاق افتاده و حدیث او به طریق صحیح و با رجال ثقه، قبلاً از نظر گذشت.

۴۹- شیخ الاشج ابوسعید، علاء بن سالم عطّار کوفی که پیشوایی موثق بود.

خطیب و دیگران داستان مناشده را به طریق او روایت کرده‌اند که خواهد آمد.

۵۰- ازرق بن علی بن مسلم حنفی، ابوالجهم کوفی.

ابن حبان او را موثق دانسته است.<sup>۲</sup> حدیث او به سند صحیح و با رجال موثق قبلاً گذشت.<sup>۳</sup>

۵۱- هانی بن ایوب حنفی کوفی.

ابن کثیر او را توثیق نموده<sup>۴</sup> و نسائی حدیث او را در داستان مناشده به لفظ عمیره و با دقت در سند روایت کرده است. بنابراین، طریق او صحیح و رجال آن همگی ثقه هستند.

۵۲- ابو عبدالرحمن، فضیل بن مرزوق اغرّرقاشی رواسی کوفی (م حدود ۱۶۰).

ثوری و ابن عیینه و ابن معین او را توثیق نموده‌اند و هیثم بن جمیل گوید: نامبرده از جهت زهد و فضل پیشوای هدایت بوده و مسلم حدیث او را در صحیح خود با دقت در سند روایت کرده و ابن حجر شرح حال او را ثبت نموده است.<sup>۵</sup> حدیث او در موضوع

۱. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۲۹/۱، ۳۶.

۲. خلاصة تهذیب الکمال ۲۱.

۳. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۳۱/۱.

۴. البداية والنهاية: ۲۱۱/۵.

۵. تهذیب التهذیب: ۲۹۹/۲.

مناشده به لفظ سعيد و عمرو با اسناد صحيح كه رجال آن همگي ثقه هستند، خواهد آمد.

۵۳- ابو حمزه سعد بن عبيده سلمی كوفی كه در زمان ولايت عمرو بن هبیره وفات یافته است.

نسائی و ابن حجر نامبرده را توثيق نموده‌اند.<sup>۱</sup> حديث او به اسناد صحيح و با رجال ثقه به روايت از عبدالله بن بريده ثقه، از پدرش پيش از اين گذشت.<sup>۲</sup>

۵۴- موسى بن مسلم حزامی شيبانی، ابو عيسى كوفی طحان، معروف به موسى صغير. ابن معين او را توثيق نموده و ابن حبان در شمار افراد مورد ثقه و اعتماد از او ياد کرده است. ابن حجر هم شرح حال او را ثبت نموده است.<sup>۳</sup> حديث او به اسناد صحيح و رجال ثقه قبلاً از نظر گذشت.

۵۵- يعقوب بن جعفر بن ابی كثير انصاری مدنی.

نامبرده از موسى بن يعقوب زمعی روايت می‌کند، و محمد بن يحيى بن ابی عمر (م ۲۴۳) نیز از او روايت می‌نماید. حديث او قبلاً از نظر گذشت<sup>۴</sup> و بعداً نیز خواهد آمد.

۵۶- عثمان بن سعد بن مرّة قرشی، ابو عبدالله (ابو علی) كوفی مكفوف.

ابن حبان او را در شمار افراد مورد ثقه و اعتماد ياد کرده است و حافظ ابوكريب و نظاير او از پيشوایان علم حديث، از او روايت کرده‌اند. حديث او در موضوع مناشده به نقل از شريك خواهد آمد.

### قرن سوم

۵۷- حافظ ضمرة بن ربیعة قرشی مدنی (۲۰۲).

شرح حال و حديث او كه به طرق بسیار درباره روزه غدیر روايت کرده، خواهد آمد، و در آنجا كه حديث او ذكر می‌شود، گفتار احمد بن حنبل را خواهید یافت كه نامبرده را

۱. خلاصة تهذيب الكمال ۱۱۵: التقريب ۸۹. ۲. رك: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۸۰/۱.

۳. تهذيب التهذيب: ۳۷۲/۱۰. ۴. رك: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۴۱/۱.

يکي از علمای مٲٲصف به امانت دانسته و تصريح کرده است که وی در شام همانند نداشته است. اگر تمام طرق حديث او صحيح نباشد، بيشتر آن صحيح است.

۵۸- حافظ محمد بن عبدالله زبيري<sup>۱</sup>، ابواحمد کوفي (م ۲۰۳).

عجلی و ديگران او را توثيق نموده‌اند و بعضی از بزرگان در ستايش او گفته‌اند که وی مردی مورد وثوق و قوی حافظه و عابد و مجتهد است. ذهبی نیز شرح حال او را ثبت کرده است.<sup>۲</sup> حديث او در داستان مناشده<sup>۳</sup> رجه به لفظ زياد به اسنادی که هيشمی آن را تصحيح نموده و رجال آن را ثقه دانسته است، خواهد آمد.

۵۹- مصعب بن مقدم خثعمی، ابو عبدالله کوفي (م ۲۰۳).

ابن معين و دارقطنی او را توثيق نموده‌اند و ابوداود گفته که بر او و روايتش ايرادی وارد نيست. ابوحاتم او را صالح دانسته و خزر جي شرح حال او را نیز ثبت کرده است.<sup>۴</sup> حديث مناشده از او به اسناد صحيح که رجال آن همگی ثقه هستند، خواهد آمد و حديث او نیز قبلاً از نظر گذشت.<sup>۵</sup>

۶۰- حافظ يحيی بن آدم بن سليمان قرشی اموی، ابوزکریا کوفي (م ۲۰۳).

ابن معين و نسائی و يعقوب بن شيبه او را توثيق نموده‌اند و ذهبی نیز شرح حال او را ثبت کرده است.<sup>۶</sup> به حديث او که سندش صحيح و رجالش همگی ثقه هستند، پيش از اين اشارت رفت<sup>۷</sup> و روايت به طريق او نیز در حديث ركبان با اسناد صحيح و رجال ثقه خواهد آمد.

۶۱- حافظ زيد بن حباب، ابو حسين خراسانی کوفي (م ۲۰۳).

ابن مدنی و سبتي و ابن معين و احمد بن صالح و دارقطنی و ابن ماکولا و ابن ابی شيبه او را توثيق نموده‌اند و ابن حجر شرح حال او را ثبت کرده است.<sup>۸</sup> روايت او به طرق

۱. به نامبرده عمری نیز گفته شده است، به سبب نسبت به جدش عمر بن درهم اسدی.

۲. تذکرة الحقاظ: ۳۲۷/۱. ۳. خلاصة تهذيب الکمال ۳۲۳.

۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۴۸/۱. ۵. تذکرة الحقاظ: ۳۳۰/۱.

۶. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۸/۱. ۷. تهذيب التهذيب: ۴۰۴/۱.

گونگون در داستان مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام در رجه خواهد آمد که بعضی از آنها صحیح است.

۶۲- امام شافعی، ابو عبدالله محمد بن ادريس شافعی (م ۲۰۴).

نامبرده حدیث غدیر را روایت نموده است.<sup>۱</sup>

۶۳- حافظ ابو عمر و شبابة بن سوار فزاری مدائنی (م ۲۰۶).

ابن معین و دیگران او را توثیق نموده اند.<sup>۲</sup> حدیث غدیر به طریق او از

امیرالمؤمنین علیه السلام با سند صحیح و رجال ثقه ذکر شده است.<sup>۳</sup>

۶۴- محمد بن خالد حنفی بصری.

ابن حبان او را از ثقات دانسته و ابو حاتم صلاحیت او را در حدیث تأیید کرده و

ابوزرعه گفته است: بر او و روایتش ایرادی وارد نیست. نامبرده از مادر خود عثمه روایت

می کند و حدیث او پیش از این گذشت.<sup>۴</sup>

۶۵- حافظ ابو عبدالرحمن، خلف بن تمیم کوفی. (م ۲۰۶ یا ۲۱۳) که در مصیبه اقامت

داشت.

یعقوب بن شبیه و ابو حاتم او را توثیق نموده اند<sup>۵</sup> و ابن حجر در تقریب گوید: نامبرده

مرد راستگو و عابدی است. نسائی به طریق او حدیث مناشده را به لفظ عمرو ذی مرّه به

اسناد صحیح و رجالی که همگی آنها ثقه هستند، روایت کرده است.

۶۶- حافظ ابو عبدالرحمن، اسود بن عامل، معروف به شاذان شامی (م ۲۰۸) که در بغداد

ساکن بوده است.

ابن المدینی او را توثیق نموده و ذهبی او را یکی از بزرگان صاحب نظر دانسته و

خطیب در تاریخش شرح حال او را ثبت کرده است.<sup>۶</sup> حدیث مناشده به طریق او به لفظ

۱. النهایة فی غریب الحدیث والأثر، ابن اثیر: ۲۴۶/۴.

۲. خلاصة تهذیب الکمال ۱۴۲.

۳. رک: الغدير (متن عربی) ج ۵: ۵۴/۱.

۴. همان: ۴۱/۱.

۵. تذکرة الحفاظ: ۳۴۷/۱.

۶. تاریخ بغداد: ۳۴/۸.

زيدبن ارقم و همچنين داستان مناشده جواني با ابوهريره به اسناد صحيح و رجالي كه همگي آنها ثقه هستند، خواهد آمد.

۶۷- ابو عبدالله، حسين بن حسن اشقر فزاري كوفي (م ۲۰۸).

ابن حبان او را در شمار علمای مورد وثوق ياد کرده است و ذهبي او را توثيق نموده و حکم به صحت حديث او داده است<sup>۱</sup>، چنانکه حاکم در مستدرک آن را بيان داشته است. نامبرده در نظر ساير علمای حديث نيز متصف به صدق است؛ بنابراین، گفتار کسی که نامبرده را فاقد نيروی حفظ دانسته، ارزشی نخواهد داشت. حديث او قبلاً از نظر گذشت<sup>۲</sup> و روايت او در نزول آيه تبليغ درباره علي عليه السلام نيز خواهد آمد.

۶۸- حافظ حفص بن عبدالله بن راشد، ابو عمرو سلمی، قاضي نيشابور (م ۲۰۹).

ابن حبان او را در شمار علمای مورد وثوق ياد کرده و نسائي گفته است: بر او و روايتش ايرادي وارد نيست.<sup>۳</sup> بخاری نيز در صحيح خود از نامبرده روايت می کند. حديث او با اسناد صحيح پيش از اين گذشت.<sup>۴</sup>

۶۹- حافظ عبدالرزاق بن همام، ابوبکر صنعانی که به سال ۱۲۶ به دنيا آمده و در سال ۲۱۱ درگذشته است.

ذهبي شرح حال او را نگاشته و درباره او گفته است: جمعی از ارباب درايت و رجال او را توثيق نموده اند و حديث او در ردیف احاديث صحيح آمده است. رواياتی هم که او به تنهایی آنها را ذکر کرده، موجود است، و بر او به سبب تشيع ابراز بدبینی و کينه ورزی نموده اند، در حالی که نامبرده در باره علي غلو نکرده، بلکه علي را دوست می داشته و از قاتل او چشم پوشيده است.<sup>۵</sup> حديث غدير به طريق او و به اسناد صحيح و رجالي که همگي آنها ثقه هستند، پيش از اين گذشت<sup>۶</sup> و حديث او در موضوع مناشده به لفظ سعيد و عبد خیر به طريق صحيح و رجال ثقه خواهد آمد.

۲. رک: الغدير (متن عربي / ج ۵): ۶۶/۱.

۴. رک: الغدير (متن عربي / ج ۵): ۶۸/۱.

۶. رک: الغدير (متن عربي / ج ۵): ۱۹/۱.

۱. تلخیص المستدرک: ۱۳۰/۳.

۳. خلاصة تهذيب الكمال: ۷۴.

۵. تذكرة الحفاظ: ۳۳۴/۱.

۷۰- حسن بن عطية بن نجیح قرشی کوفی، ابوعلی بزار (م ۲۱۱).

حُفَاط از او روایت می‌کنند و ابو حاتم گفته: نامبرده متصف به راستگویی است و بخاری نیز در تاریخش از او روایت می‌کند. حدیث او که بقیه رجال سندش ثقه هستند، قبلاً از نظر گذشت.<sup>۱</sup>

۷۱- عبدالله بن یزید عدوی، ابو عبدالرحمن مقرئ معروف به قصیر (م ۲۱۲ یا ۲۱۳) که آزاد شده آل عمر بود و در مکه سکونت داشت و حدود یکصد سال عمر کرد. نسائی و ابن سعد و ابن قانع او را توثیق نموده‌اند و خلیلی گوید: نامبرده ثقه است و حدیث او در شمار احادیث مورد وثوق است و به آنها استدلال می‌شود و در روایت چند حدیث منفرد است و کسی جز او آنها را روایت نکرده است. ابن حبان نامبرده را از علمای مورد وثوق شمرده و ابن حجر نیز شرح حال او را ثبت کرده است.<sup>۲</sup> حدیث او در موضوع تهنیت به روایت حافظ عاصمی به اسناد صحیح و رجالی که همگی ثقه هستند، خواهد آمد.

۷۲- حافظ حسین بن محمد بن بهرام، ابو محمد تمیمی مروزی (م ۲۱۳ یا ۲۱۴) که در بغداد می‌زیست.

ابن سعد و ابن قانع و ابن مسعود و عجلوی و دیگران او را توثیق نموده‌اند<sup>۳</sup> و خطیب شرح حال او را در تاریخش ثبت کرده است.<sup>۴</sup> حدیث مناشده از او به لفظ ابوظیفیل به سند صحیح و رجالی که همگی ثقه هستند، خواهد آمد.

۷۳- حافظ ابو محمد، عیدالله بن موسی عیسی کوفی صاحب مسند (م ۲۱۲).

ابو حاتم و ابن معین و عجلوی و ابن عدی و ابن سعد و عثمان بن ابی شیبه او را توثیق نموده‌اند و ذهبی و ابن حجر شرح حال او را ثبت کرده‌اند.<sup>۵</sup> حدیث او در داستان مناشده رجب به لفظ زید بن یثیع و عمیره بن سعد به اسناد صحیح و رجالی که همه آنها ثقه

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۴/۱. ۲. تهذيب التهذيب: ۸۴/۶.

۳. همان: ۳۶۷/۲. ۴. تاریخ بغداد: ۸۸/۸.

۵. تذكرة الحفاظ: ۳۲۴/۱؛ تهذيب التهذيب: ۵۳/۷.



هستند، خواهد آمد.

۷۴- ابوالحسن، علی بن قادم خزاعی کوفی (م ۲۱۳).

ابن حبان او را از ثقات ذکر کرده و ابن خلفون او را توثیق نموده است. ابن قانع گفته: نامبرده کوفی صالحی است و ابوحاتم گفته: وی متصف به صداقت است. ابن حجر شرح حال او را نگاشته است<sup>۱</sup> و حدیث او نیز قبلاً از نظر گذشت.<sup>۲</sup>

۷۵- ابو عبدالله محمد بن سلیمان بن ابی داود حرّانی، معروف به بومه (م ۲۱۳). ابو عوانه اسفرائینی او را توثیق نموده و ابن حبان او را در ردیف ثقات ذکر کرده است و دیگران نیز او را توثیق نموده‌اند. ابن حجر شرح حال او را نگاشته است<sup>۳</sup> و پیش از این گذشت.<sup>۴</sup>

۷۶- عبدالله بن داود بن عامر همدانی، ابو عبدالرحمن کوفی، معروف به خریبی<sup>۵</sup> (م ۲۱۳).

ابن سعد و ابن معین و ابوزرع و نسائی و دارقطنی و ابن قانع او را توثیق نموده‌اند. ابن حجر شرح حال او را نگاشته است<sup>۶</sup> و نسائی گوید: خبر داد ما را زکریا بن یحیی از نصر بن علی، از عبدالله بن داود، از عبدالواحد<sup>۷</sup> بن ایمن، از پدرش، از سعد که رسول خدا فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست.<sup>۸</sup> سند حدیث مزبور صحیح و رجال آن همگی ثقه هستند.

۷۷- حافظ ابو عبدالرحمن، علی بن حسن بن دینار عبدی مروزی (م ۲۱۵).

۱. تهذیب‌التهذیب: ۳۷۴/۷. ۲. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۴۰/۱.

۳. تهذیب‌التهذیب: ۱۹۹/۹. ۴. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۴۸/۱.

۵. خریبی منسوب به خریبه، محله‌ای در بصره است. معجم‌البلدان، یاقوت: ۳۶۳/۲. (و)

۶. تهذیب‌التهذیب: ۲۰۰/۵.

۷. عبدالواحد بن ایمن مخزومی مکی. ابن معین او را توثیق نموده و ابن حبان او را در شمار ثقات ذکر کرده است و دیگران نیز او را ستوده‌اند. ابن حجر در تهذیب‌التهذیب: ۴۳۴/۶ شرح حال او را ثبت کرده و پدرش ایمن حبشی آزاد کرده ابن عمرو مخزومی است. ابوزرع او را توثیق نموده و بخاری حدیث او را در صحیح خود روایت کرده است. شرح حال او در تهذیب‌التهذیب، ابن حجر: ۳۹۴/۱ مذکور است.

۸. الخصائص ۲۲.

نامبرده یکی از بزرگان است که بخاری و احمد و ابن معین و ابن ابی شیبہ از او روایت کرده‌اند. احمد گفته: در میان آنان که از خراسان آمدند، کسی را فاضل‌تر از او ندیدم. ابن حبان او را از ثقات شمرده و ابن حجر شرح حال او را نگاشته است.<sup>۱</sup> حدیث او در پیش از این گذشت.<sup>۲</sup> و روایت او در داستان مناشدۀ رجبہ به لفظ اصبح خواهد آمد.<sup>۳</sup>

۷۸- حافظ یحیی بن حماد شیبانی بصری (م ۲۱۵) که داماد ابو عوانہ مذکور و روایت کننده از اوست.

عجلی و ابو حاتم و ابن سعد او را توثیق نموده‌اند و ابن حبان نامبرده را در شمار ثقات یاد کرده است.<sup>۴</sup> حدیث او به طریق صحیح و با رجال ثقه قبلاً از نظر گذشت.<sup>۵</sup>

۷۹- حافظ حجاج بن منهال سلمی، ابو محمد انماطی بصری (م ۲۱۷).

عجلی و ابن قانع و ابو حاتم و نسائی و ابن سعد او را توثیق نموده‌اند و فلاس گفته: همانند او را در فضل و دین ندیدم. ذهبی و خزرجی و ابن حجر شرح حال او را در آثار خود ثبت کرده‌اند.<sup>۶</sup> حدیث او در باب تهنیت به اسناد صحیح و با رجال ثقه خواهد آمد.

۸۰- حافظ فضل بن دکین، ابونعیم کوفی (م ۲۱۸ یا ۲۱۹).

یعقوب بن شیبہ گوید: نامبرده مورد وثوق و اعتماد و دارای دقت نظر و متصف به صدق است. احمد و ابو حاتم و ابن المدنی و عجلی و ابن سعد و ابن شاهین و خطیب در تاریخش او را توثیق نموده‌اند و یعقوب بن سفیان گفته: یاران ما اجماع کرده‌اند بر این که ابونعیم در نهایت اتقان بوده است. شرح حال او را ذهبی و ابن حجر ثبت کرده‌اند.<sup>۷</sup> حدیث به طریق او به اسناد صحیح که رجال آن همگی مورد وثوق هستند، پیش از این

۱. تهذیب‌التهدیب: ۲۹۸/۷. ۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۵/۱، ۲۹.

۳. عبدی از اصبح با یک واسطه روایت می‌کند؛ بنابراین، آنچه قبلاً گذشت و آنچه از روایت او بلاواسطه خواهد آمد، با آنچه که در سایر طرق حدیث است، درست نمی‌آید.

۴. خلاصه تهذیب‌الکمال ۳۶۱؛ تهذیب‌التهدیب: ۱۹۹/۱۱.

۵. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۱/۱، ۳۴، ۵۱.

۶. تذکره الحقاظ: ۳۷۰/۱؛ خلاصه تهذیب‌الکمال ۶۳؛ تهذیب‌التهدیب: ۲۰۶/۲.

۷. رک: تذکره الحقاظ: ۳۴۱/۱؛ تهذیب‌التهدیب: ۲۷۰/۸ - ۲۷۶.

گذشت<sup>۱</sup> و حديث او در داستان مناشده رجه به طرق متعدد و نیز در باب نزول آیه سأل سائل<sup>۲</sup> پيرامون نص غدير خواهد آمد.

۸۱- حافظ عقیان بن مسلم، ابو عثمان صفار انصاری - بصری بغدادی (م ۲۱۹).  
 ذهبی از قول عجلی نقل کرده که گفت: عفان مورد وثوق و اعتماد و دارای دقت نظر و روش نیکو است.<sup>۳</sup> و ابو حاتم گفته است که نامبرده ثقه و متصف به اتقان و متانت است. ابن حجر از ابن عدی حکایت کرده که گفت: او در صداقت و ثقه مشهورتر از آن است که درباره او چیزی گفته شود. همو ثقه بودن و دقت نظر او را از ابن معین و ابن سعد و ابن خراش و ابن قانع حکایت نموده است.<sup>۴</sup> حدیث غدير از او و به طریق او به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند پیش از این گذشت.<sup>۵</sup>

۸۲- حافظ علی بن عیاش بن مسلم الهانی، ابوالحسن حمصی (م ۲۱۹).  
 وی از کسانى است که نسائی و دارقطنی و عجلی او را ثقه و دارای دقت نظر دانسته اند.<sup>۶</sup> واحدی نزول آیه تبلیغ را در ولایت علی عليه السلام به طریق او روایت نموده است.  
 ۸۳- حافظ مالک بن اسماعیل بن درهم، ابو غسان نهدی کوفی (م ۲۱۹).  
 ابن معین گوید: در کوفه عالم و محدثی که در اتقان حدیث بر او برتری داشته باشد، نیست. ابن شیبیه گوید: نامبرده محدثی عابد و مورد وثوق و نیکو روایت است و نسائی و مرّه و ابو حاتم او را توثیق نموده اند و ابن حبان و ابن شاهین نیز او را در شمار ثقات آورده اند. شرح حال او را ابن حجر ثبت کرده است.<sup>۷</sup> حدیث از او در داستان مناشده رجه به لفظ عبدالرحمن و سعید و عمرو به اسناد صحیح و رجالی که همگی ثقه هستند، خواهد آمد.

۸۴- حافظ قاسم بن سلام، ابو عبید هروی (م ۲۲۳ یا ۲۲۴) که در مکه در گذشته است.

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۰/۱، ۳۲.

۲. معارج ۱/۷۰.

۳. تذکره الحقاظ: ۳۴۷/۱.

۴. رک: تهذيب التهذيب: ۲۳۰/۷ - ۲۳۵.

۵. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۸/۱.

۶. تذکره الحقاظ: ۳۵۲/۱؛ تهذيب التهذيب: ۳۶۸/۷.

۷. تهذيب التهذيب: ۳/۱.

وی عالمی ربّانی است و در انواع علوم اسلامی متقن. روایت او نیکو و نقل او صحیح است و دیده نشده که کسی در امر دینش او را نکوهش کرده باشد. ابن خلکان در تاریخش شرح حال او را نگاشته است.<sup>۱</sup> در تفسیر او به نام غریب القرآن حدیث نزول آیه سأل سائل<sup>۲</sup> پیرامون واقعه غدیر آمده که بعداً از نظر خواهد گذشت.

۸۵- محمد بن کثیر، ابو عبدالله عبدی بصری (م ۲۲۳) که برادر سلیمان بن کثیر بوده و در سنّ صد سالگی درگذشته است.

ابن حبان گوید: نامبرده ثقه و فاضل است و خزرچی و ابن حجر نیز او را ثقه دانسته و کسی را نیافته‌اند که تضعیفش نماید.<sup>۳</sup> در تهذیب از احمد نقل شده که گفت: وی ثقه بوده و بر سنت پیامبر در گذشته است. حدیث او در داستان مناشده<sup>۴</sup> رحبه به لفظ ابوطویل خواهد آمد و حدیثی از او نیز پیش از این گذشت.<sup>۴</sup> بنابراین، طریق او صحیح و رجال او همگی ثقه می‌باشند.

۸۶- موسی بن اسماعیل منقری بصری (م ۲۲۳).

از ابن معین نقل شده که نامبرده مورد وثوق و اعتماد است و ابن حاتم به نقل از طیالسی آورده که او مؤثّق و متصف به صدق است. ابن سعد نیز او را توثیق کرده و ابن حجر شرح حال او را به همین اوصاف ثبت نموده است.<sup>۵</sup> حدیث او در باب تهنیت به روایت ابن کثیر بطریق صحیح و رجالی که همگی ثقه هستند، خواهد آمد.

۸۷- قیس بن حفص بن قعقاع، ابو محمد بصری (م ۲۲۷).

ابن معین و دارقطنی او را توثیق نموده‌اند. ابن حبان او را از ثقات شمرده و بخاری دوازده حدیث از او روایت کرده و ابن حجر شرح حالش را ثبت نموده است.<sup>۶</sup> حدیث او درباره آیه اکمال دین به روایت خطیب خوارزمی خواهد آمد.

۱. وفیات الاعیان: ۴۵۷/۱. ۲. معارج: ۱/۷۰.

۳. خلاصة تهذیب الکمال ۲۹۵: التقریب ۲۳۲.

۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱/۱۶، ۵۴.

۵. تهذیب التهذیب: ۳۳۴/۱. ۶. همان: ۸/۳۹۰.

۸۸- حافظ سعید بن منصور بن شعبه نسائی، ابو عثمان خراسانی (م ۲۲۷) که مقیم مکه بوده است.

خزرجی گوید: نامبرده حافظی جستجوگر بوده و سنن خود را تصنیف نموده و در آن روایاتی را که دیگران جمع نکرده‌اند، گرد آورده است.<sup>۱</sup> ابوحاتم او را متقن و دارای دقت نظر و اهل تصنیف دانسته و ابن حجر او را مؤلفی مؤثق معرفی کرده<sup>۲</sup> و ثقه بودنش را از ابن نمیر و ابن خراش و ابوحاتم و ابن قانع و خلیلی و مسلمة بن قاسم حکایت نموده است.<sup>۳</sup> حدیث غدیر به طریق او قبلاً از نظر گذشت.<sup>۴</sup>

۸۹- حافظ یحیی بن عبدالحمید حمّانی، ابوزکریا کوفی (م ۲۲۸).

مُره و ابن معین او را متصف به صدق دانسته‌اند و احمد و ابن نمیر و بوشنجی توثیقش نموده‌اند. ابن معین گوید: وی مردی موثق است و جمعی در کوفه با او در حفظ حدیث شرکت می‌کنند و بر او رشک می‌برند. از ابن کثیر نقل شده که مردم در باره او بسیار سخن گفته‌اند و به گمانم این امر حاکی از سلامت نفس و متانت اوست. ابن عدی گوید: نامبرده مسند ارزنده‌ای دارد که من مطلب ناپسندی در آن نیافتم و امیدوارم که اشکالی بر او وارد نباشد.

این شهادتهای بسیار که از چنین پیشوایانی ملاحظه می‌شود، زمینه هر بدگویی را درباره این مرد از بین می‌برد.

شرح حال او را ابن حجر ثبت کرده است.<sup>۵</sup> حدیث غدیر از او به اسنادی که رجال آن همگی ثقه هستند، قبلاً ذکر شد.<sup>۶</sup> و روایتی نیز از او درباره نزول آیه اکمال دین در شأن علی علیه السلام خواهد آمد.

۹۰- حافظ ابراهیم بن حجاج بن زید، ابواسحاق سامی بصری (م ۲۳۱ یا ۲۳۳).

۱. خلاصة تهذيب الكمال ۱۲۱.

۲. التقريب ۹۴.

۳. تهذيب التهذيب: ۴/۴.

۴. رک: الغدير (متن عربی) / ج ۵: ۴۲/۱، ۵۵.

۵. رک: تهذيب التهذيب: ۱۱/۲۴۳-۲۴۹.

۶. رک: الغدير (متن عربی) / ج ۵: ۴۳/۱۰، ۵۱.

ابن حبان او را از ثقات ذکر کرده و ابن حجر به توثیقش پرداخته<sup>۱</sup> و ثقه بودن او را از دارقطنی و صلاحیت او را از ابن قانع حکایت نموده است.<sup>۲</sup> حدیث او در باب تهنیت در روایت حمونئ به اسناد صحیح و رجالی که همگی ثقه هستند، خواهد آمد.

۹۱- حافظ علی بن حکیم بن ذبیان کوفی اودی (م ۲۳۱).

ابن معین و نسائی و محمد بن عبدالله حضرمی و ابن قانع، به طوری که در خلاصه خزرجی و تهذیب ابن حجر مذکور است، او را توثیق نموده‌اند.<sup>۳</sup> حدیث او به طریق صحیح و با رجال ثقه پیش از این گذشت<sup>۴</sup> و در داستان مناشده به طریق صحیح به لفظ سعید و زید بن یثیع خواهد آمد.

۹۲- حافظ خلف بن سالم مهلبی مخرمی بغدادی (م ۲۳۱).

نسائی و ابن شیبیه و حمزه کنانی او را توثیق نموده‌اند<sup>۵</sup>، و خطیب در تاریخش موثق بودن و صدق و دقت نظر او را از جمعی حکایت کرده است.<sup>۶</sup> حدیث غدیر از او به طریق صحیح و رجال ثقه پیش از این گذشت.<sup>۷</sup>

۹۳- حافظ علی بن محمد، ابوالحسن طنافسی کوفی (م ۲۳۳ یا ۲۳۵) که مقیم ری بوده است.

ابوحاتم او را ثقه و راستگو معرفی کرده است و خلیلی گوید: او و برادرش حسن از پیشوایانی هستند که در قزوین موقعیت مهمی را دارا بوده‌اند و بزرگان به ملاقات آن دو می‌شتافتند. ابن حبان او را از ثقات ذکر کرده و ابن حجر شرح حال او را نگاشته<sup>۸</sup> او را ثقه و عابد ثبت نموده است<sup>۹</sup> و خزرجی موثق بودن او را ذکر کرده است.<sup>۱۰</sup> حافظ ابن ماجه هم از علی بن محمد طنافسی، از ابو معاویه محمد بن خازم، از موسی بن مسلم شیبانی،

۱. التقریب ۱۲. ۲. تهذیب‌التهدیب: ۱۱۳/۱.

۳. همان: ۳۱۱/۷. ۴. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۴۸/۱.

۵. خلاصه تهذیب الکمال ۹۰؛ تهذیب‌التهدیب: ۱۵۲/۳.

۶. تاریخ بغداد: ۳۲۸/۸. ۷. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۳۱/۱، ۳۴.

۸. تهذیب‌التهدیب: ۳۷۹/۷. ۹. التقریب ۱۸۶.

۱۰. خلاصه تهذیب الکمال ۱۳۵.

از عبدالرحمن بن سابط، از سعدبن ابى وقاص روايت کرده که گفت: هنگامى که معاويه از سفر حج بازگشت... تا آخر حديث که قبلاً ذکر شده است<sup>۱</sup> و اسناد آن صحيح و رجال آن همگى موثق هستند.

اين ماجه نيز گويد: حديث کرد ما را على بن محمد از ابوالحسن زید بن حباب که او گفت: مرا خبر داد حماد بن سلمه از على بن زيد بن جدعان، از عدی بن ثابت، از براء بن عازب، رضی الله عنه، که گفت: با رسول خدا آمدیم... تا آخر حديث که قبلاً ذکر شده است<sup>۲</sup> و اسناد آن صحيح و رجال آن همگى موثق هستند.

۹۴- حافظ هذب بن خالد، ابو خالد قيسى بصرى (م ۲۳۵).

ابن معين و ابن حبان و مسلمة بن قاسم و ابو على او را توثيق نموده اند و ابن عدی گويد: نامبرده موصوف به صدق است و بر او و روايتش ايرادى وارد نيست وى نيز مورد اعتماد مردم بود. ذهبى و خزرجى و ابن حجر شرح حال او را ثبت کرده اند.<sup>۳</sup> روايت او در حديث تهنيت به طريق صحيح و با رجال ثقة خواهد آمد.

۹۵- حافظ عبدالله بن محمد بن ابى شيبه، ابوبکر عيسى كوفى (م ۲۳۵).

عجلى و ابوحاتم و ابن خراش او را توثيق نموده اند و ابن حبان تدوين و حفظ و اتقان او را تأييد کرده است. ذهبى و خطيب و ابن حجر نيز شرح حال او را ثبت نموده اند.<sup>۴</sup> روايت نامبرده در داستان مناشده جوانى با ابوهريه به سند صحيح و نيز در حديث ركبان به اسنادى که رجال آن همگى ثقة هستند، و همچنين در حديث تهنيت خواهد آمد.

۹۶- حافظ ابوسعيد، عبيدالله بن عمر جشمى قواربرى بصرى (م ۲۳۵).

ابن معين و عجلى و نسائى و حافظ صالح جزره او را توثيق نموده اند.<sup>۵</sup> روايت او در

۱. سنن ابن ماجه: ۳۰/۱. نيز رک: الغدير (متن عربى / ج ۵): ۳۹/۱.

۲. سنن ابن ماجه: ۲۹/۱. نيز رک: الغدير (متن عربى / ج ۵): ۱۸/۱.

۳. تذكرة الحفاظ: ۵۰/۲؛ خلاصة تهذيب الكمال ۳۵۵؛ تهذيب التهذيب: ۲۵/۱۱.

۴. رک: تذكرة الحفاظ: ۲۰/۲؛ تاريخ بغداد: ۶۶/۱۰ - ۷۱؛ تهذيب التهذيب: ۴/۶.

۵. رک: تاريخ بغداد: ۲۲۰/۱۰ - ۲۲۳.

حدیث مناشدهٔ رجه به لفظ عبدالرحمن بن ابی لیلی خواهد آمد.

۹۷- حافظ احمد بن عمر بن حفص جلاب، ابو جعفر و کیمی کوفی (م ۲۳۵) که ساکن بغداد بوده است.

ابن معین و عبدالله بن احمد و محمد بن عبدوس او را توثیق نموده‌اند.<sup>۱</sup> روایت به طریق او در حدیث مناشدهٔ رجه به لفظ عبدالرحمن خواهد آمد.

۹۸- حافظ ابراهیم بن منذر بن عبدالله حزامی، ابواسحاق مدنی (م ۲۳۶).

دارقطنی و ابن وضاح او را توثیق کرده‌اند و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده و خطیب در ردِّ گفتار کسی که روایات او را ناپسند خوانده است، چنین گوید: اما روایات ناپسند در احادیث او بسیار کم یافت می‌شود، مگر روایاتی که از رویان ناشناس باشد؛ باوجود این یحیی بن معین و دیگر حفاظ به روایات او رضایت داده‌اند و او را توثیق نموده‌اند. ابن حجر شرح حال او را در تهذیب ثبت کرده و حافظ نسائی در خصایص گفته است: خیر داد مرا ابو عبدالرحمن زکریا بن یحیی سجستانی از محمد بن عبدالرحیم، از ابراهیم بن منذر، از معن<sup>۲</sup> و او از موسی بن یعقوب، از مهاجر بن مسمار، از عایشه و عامر دو فرزند سعد، از سعد که گفت: رسول خدا خطبه خواند و فرمود: ای مردم، هر آینه من ولی شما هستم. همه فرمایش او را تصدیق کردند، سپس دست علی را گرفت و بلند کرد و فرمود: این ولی من است و پرداخت کنندهٔ دیون من، دوستدار او دوست خداست و دشمن او دشمن خداست.<sup>۳</sup> اسناد این حدیث صحیح و رجال آن همگی ثقه هستند.

۹۹- ابوسعید یحیی بن سلیمان کوفی جعفی مقری (م ۲۳۷).

دارقطنی و عقیلی او را توثیق نموده‌اند، و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده است.<sup>۴</sup>

۱. رک: تاریخ بغداد؛ ۴/۲۸۴.

۲. نامبرده معن بن عیسی بن یحیی اشجعی، ابویحیی مدنی (م ۱۹۸) است. ابن معین او را توثیق کرده و ابن سعد گفته است: نامبرده دارای حدیث بسیار و دقت نظر و مورد اعتماد است. ابن حجر شرح حال او را در تهذیب التهذیب: ۱۰/۲۵۲ ثبت نموده است.

۳. تهذیب التهذیب: ۱/۱۶۷؛ الخصایص ۲۵.

۴. تهذیب التهذیب: ۱۱/۲۲۷؛ خلاصه تهذیب الکمال ۳۶۴.



روایت او در حدیث رکیبان به اسناد صحیح و رجالی که همگی ثقة هستند، خواهد آمد.  
 ۱۰۰- حافظ ابن راهویه اسحاق بن ابراهیم حنظلی مروزی (م ۲۳۷).  
 احمد گوید: به نظر ما وی در میان پیشوایان مسلمان نظیر و همانندی ندارد و بنا به گفته خزر جی گروهی او را توثیق نموده‌اند<sup>۱</sup> و ابن خلکان نیز می‌نگارد: فن حدیث و فقه و صفت ورع در او جمع است و نامبرده یکی از پیشوایان اسلام است که دارای مسند مشهوری است<sup>۲</sup> حدیث او به اسناد صحیح قبلاً از نظر گذشت.<sup>۳</sup>  
 ۱۰۱- حافظ عثمان بن محمد بن ابی شیبه، ابوالحسن عسبی کوفی (م ۲۳۹) که صاحب مسند و تفسیر است.

به طوری که در تاریخ خطیب و تذکره ذهبی مذکور است، ابن معین و عجللی او را توثیق نموده‌اند.<sup>۴</sup> نامبرده در سنن حدیث غدیر را به طریق صحیح که رجال آن همگی ثقة هستند، آورده است<sup>۵</sup> و روایت او در حدیث تهنیت به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقة هستند، خواهد آمد.

۱۰۲- حافظ قتیبه بن سعید بن جمیل بغلانی<sup>۶</sup>، ابورجاء ثقفی (م ۲۴۰) که در سنن نود و دو سالگی در گذشته است.

سمعانی در انساب نگاشته که نامبرده محدثی مشهور در شرق و غرب بوده است و پیشوایان جهان از هر شهر و دیار به سوی او می‌شتافتند، و پیشوایان پنجگانه: بخاری، مسلم، ابوداود، ابو عیسی و ابو عبدالرحمن، و نیز گروه بی‌شمار دیگری از او روایت کرده‌اند.<sup>۷</sup> ابن معین و نسائی و ذهبی او را توثیق نموده‌اند.<sup>۸</sup> حدیث او به اسناد صحیح که

۱. خلاصة تهذيب الكمال ۲۳. ۲. وفیات الاعیان: ۶۸/۱.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۵۵/۱، ۷۲.

۴. رک: تاريخ بغداد: ۲۸۳/۱۱-۲۸۸؛ تذکرة الحفاظ: ۳۰/۲.

۵. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۵/۱، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۵۳.

۶. بغلانی منسوب به بغلان، قریه‌ای در بلخ است. معجم البلدان: ۴۶۸/۱ (و).

۷. الأنساب: ۳۷۶/۱ (و). ۸. تذکرة الحفاظ: ۳۳/۲.

رجال آن همگی ثقه هستند، پیش از این گذشت.<sup>۱</sup>

۱۰۳- پیشوای حنبلیان ابو عبدالله، احمد بن حنبل شیبانی (م ۲۴۱).

وی حدیث غدیر را در مسند و مناقب به طرق بسیار و صحیح آورده که برخی از آنها قبلاً ذکر شد و مابقی نیز به خواست خدا خواهد آمد.

۱۰۴- حافظ یعقوب بن حمید<sup>۲</sup> بن کاسب، ابویوسف مدنی (م ۲۴۱).

ابن معین و مصعب بن زیبر و مسلمة بن قاسم او را توثیق نموده‌اند و ابن حبان نامبرده را در شمار ثقات آورده و ابن عدی گفته است: بر او و روایتش ایرادی وارد نیست. بخاری گوید: ما جز خوبی از او ندیدیم، او اصلاً متصف به صدق است و تضعیفش از کسی مسموع نیفتاده است. ذهبی و خزرجمی و ابن حجر شرح حال او را در آثار خود آورده‌اند.<sup>۳</sup> حدیث او پیش از این گذشت.<sup>۴</sup>

۱۰۵- حافظ بن حسن بن حماد بن کسب، ابوعلی سجاده بغدادی (م ۲۴۱).

احمد او را نیکو روش دانسته و ابن حبان او را در شمار ثقات ذکر کرده<sup>۵</sup> و خطیب شرح حال او را در تاریخ خود ثبت و او را توثیق نموده است.<sup>۶</sup> روایت او به طریق حافظ واحدی پیرامون نزول آیه تبلیغ درباره ولایت علی علیه السلام خواهد آمد.

۱۰۶- حافظ هارون بن عبدالله بن مروان، ابوموسی بزار، معروف به حمّال (م ۲۴۳).

دارقطنی و نسائی و ذهبی و خطیب او را توثیق نموده‌اند.<sup>۷</sup> روایت او در حدیث مناشده رجه به لفظ ابوطیفیل به طریق صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۰۷- ابو عمّار، حسین بن حریث مروزی (م ۲۴۴) که در قصر لصوص درگذشته است.

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۱/۱.

۲. چنانکه قبلاً از نظر گذشت، به نقل از مأخذی که یافتیم، نامبرده را یعقوب بن حمدان ثبت کردیم که تصحیف است. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۹/۱.

۳. تذکره الحفّاظ: ۵۱/۲؛ خلاصه تهذیب الکمال ۳۷۵؛ تهذیب التهذیب: ۳۸۴/۱۱.

۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۹/۱. ۵. خلاصه تهذیب الکمال ۶۶.

۶. تاریخ بغداد: ۲۹۵/۷. ۷. تذکره الحفّاظ: ۶۲/۲؛ تاریخ بغداد: ۲۲/۱۴.

نسائی او را توثيق نموده<sup>۱</sup> و ابن حجر او را ثقه ذکر کرده است.<sup>۲</sup> روايت او در حديث مناشده به لفظ سعيد و اسناد صحيح که رجال آن همگی ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۰۸- هلال بن بشر بن محبوب، ابوالحسن بصری احذب (م ۲۴۶).

نسائی او را توثيق کرده و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده است. نسائی گوید: خبر داد ما را هلال بن بشر بصری از ابن عثمه محمد بن خالد، از موسی بن يعقوب زمعی، از مهاجر بن مسمار، از عایشه دختر سعد که گفت: از پدرم سعد شنیدم که می گفت: ... تا آخر حديث مذکور در همین کتاب<sup>۳</sup> که اسناد آن صحيح و رجال آن همگی ثقه هستند.

۱۰۹- ابوالجوزاء، احمد بن عثمان بصری (م ۲۴۶).

ابوحاتم نامبرده را توثيق نموده و ابن ابی عاصم گفته که وی از عابدان اهل بصره است. بزّار او را ثقه و موصوف به امانت دانسته و ابن حبان او را در شمار ثقات ذکر کرده و ابن حجر نیز شرح حالش را ثبت نموده است.<sup>۴</sup> حديث غدير از او به اسنادی که رجال آن - جز عثمه، مادر محمد بن خالد - همگی ثقه هستند، پیش از این گذشت.<sup>۵</sup> من عثمه را نشناختم و نکوهشی هم در باره او ندیدم.

نسائی این روايت را آورده گوید: خبر داد ما را ابوالجوزاء احمد بن عثمان بصری از پسر عیینه<sup>۶</sup> دختر سعد، از سعد که گفت: رسول خدا دست علی را گرفت و خطبه خواند و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: آیا شما نمی دانید که من به شما از خودتان سزاوارترم؟ گفتند: بلی، راست گفתי ای رسول خدا. آنگاه دست علی را گرفت و بلند

۱. تاريخ بغداد: ۳۶/۸. ۲. التقريب ۵۷.

۳. الخصائص ۳. نیز رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۸/۱.

۴. تهذيب التهذيب: ۶۱/۱. ۵. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۴۱/۱.

۶. در نسخه ها چنین آمده است و به اهتمام نگارنده حاشیه بر نسخ مذکور تصحيح و چنین نگاشته شده است: جمله «خبر داد ما را دختر سعد» یا جمله «از دختر سعد» از قلم افتاده است. بنابراین، این تصحيح به جهت روايت ابن عیینه از عایشه، دختر سعد تمام و معقول نیست، زیرا ولادت سفیان بن عیینه در سال ۱۰۷ بوده و عایشه، دختر سعد در سال ۱۱۷ درگذشته و ابن عیینه در سال ۱۶۳ به مکه منتقل شده است پس در نتیجه، نام روايت کننده از عایشه، از سند افتاده و به طوری که از سایر طرق حديث برمی آید، وی مهاجر بن مسمار بوده است.

کرد و فرمود: هرکس که من ولیّ اویم، علی ولیّ اوست، و همانا خداوند دوست می‌دارد کسی را که او را دوست بدارد و دشمن می‌دارد کسی را که او را دشمن بدارد.<sup>۱</sup> اسناد صحیح است و رجال آن همگی ثقة هستند.

۱۱۰- حافظ ابوکریب، محمدبن علاء همدانی کوفی (م ۲۴۸).

ذهبی او را توثیق نموده است.<sup>۲</sup> روایت به طریق او در داستان مناشده جوانی با ابوهریره به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقة هستند، خواهد آمد.

۱۱۱- یوسف بن عیسی بن دینار زهری، ابویعقوب مروزی (م ۲۴۹).

بنا به روایت صاحب تقریب، نامبرده ثقة و موصوف به فضل است و به گفته خزرجمی جمعی از حفاظ او را توثیق نموده‌اند.<sup>۳</sup> نسائی حدیث مناشده را به طریق او و به لفظ حارثه روایت کرده که بعداً خواهد آمد و اسناد آن صحیح و رجال آن همگی ثقة هستند.

۱۱۲- نصر بن علی بن نصر، ابوعمرو جهضمی بصری (م ۲۵۱).

ابوحاتم و نسائی و ابن خراش او را توثیق نموده‌اند و مسلمه گوید: نامبرده مورد وثوق همه آنان بوده و ابن حجر شرح حال او را ثبت کرده است.<sup>۴</sup> حدیث او به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقة هستند قبلاً از نظر گذشت.<sup>۵</sup>

۱۱۳- حافظ محمدبن بشار، ابوبکر عبدی بصری معروف به بنداز (م ۲۵۲).

صاحبان صحاح ششگانه از او روایت کرده‌اند و عجلوی و ابن سیار و مسلمة بن قاسم و دیگران او را توثیق نموده‌اند. ذهبی گوید: اعتباری به گفتار کسی که او را ضعیف شمرده، نیست.<sup>۶</sup> حدیثی از او به طریق ابن ماجه و ترمذی به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقة هستند، پیش از این گذشت.<sup>۷</sup>

۱۱۴- حافظ محمدبن مثنی، ابو موسی عنزی بصری (م ۲۵۲).

۱. الخصایص ۲۵.

۲. تذکرة الحفاظ: ۸۰/۲.

۳. خلاصة تهذيب الكمال ۳۷۸.

۴. تهذيب التهذيب: ۴۳۰/۱۰.

۵. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۸۵/۱.

۶. تذکرة الحفاظ: ۵۳/۲.

۷. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۴۱/۱.

خطيب شرح حال او را ثبت کرده و گفته: نامبرده ثقه و داراي دقت نظر است و ساير پيشوايان حديث به روايت او استدلال مي نمايند.<sup>۱</sup> موثق بودن و مدح کردن او در بسياري از کتب تذکره و شرح حال علمای حديث موجود است. روايت او در حديث مناشده به لفظ سعيد و به اسناد صحيح که رجال آن همگي ثقه هستند، خواهد آمد و حديث غدير نيز به اسناد صحيح پيش از اين گذشت.<sup>۲</sup>

۱۱۵- حافظ يوسف بن موسی، ابویعقوب قطان کوفی (م ۲۵۳).

شرح حال او را خطيب در تاريخ خود ثبت نموده و گفته: گروهی از پيشوايان حديث نامبرده را توثيق نموده اند و بخاری در صحيح خود به حديث او استدلال کرده است.<sup>۳</sup> روايت او در حديث مناشده به لفظ زيدبن یثيع به طريق صحيح که رجال آن همگي ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۱۶- حافظ محمدبن عبدالرحيم، ابویحیی بغدادی بزاز، معروف به صاعقه که در سال ۱۸۵ متولد شده و به سال ۲۵۵ وفات یافته است.

عبدالله بن احمد و نسائی و احمدبن صاعد و ابن اسحاق سراج و مسلمه و قراب و ديگران او را توثيق نموده اند و خطيب اتقان و ضبط و دانش و حفظ او را تأييد کرده است. ابن حجر شرح حال او را ثبت نموده است.<sup>۴</sup> حديث غدير از او به اسناد صحيح که رجال آن همگي ثقه هستند، ذکر شده است.<sup>۵</sup>

۱۱۷- محمدبن عبدالله عدوی مقری (م ۲۵۶).

ابن ابی حاتم گوید: در سال ۲۵۵ من و پدرم حديث از او شنيديم، در حالی که او ثقه و موصوف به صدق بود. در باره او از پدرم سؤال شد و پدرم گفت: نامبرده متصف به صدق است. نسائی و مسلمة بن قاسم او را توثيق نموده اند و خليلی گوید: موثق بودن او

۱. رک: تاريخ بغداد: ۲۸۳/۳-۲۸۶.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۰/۱. در اين صفحه برحسب آنچه در نسخه ها به نظر رسیده بود روايت را با جمله احمدبن مثنی از يحيی بن معاذ نقل کردیم که صحيح نيست و صحيح آن محمدبن مثنی از يحيی بن حماد می باشد.

۳. تاريخ بغداد: ۳۰۴/۱۴.

۵. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۸۹/۱.

۴. تهذيب التهذيب: ۳۱۱/۹.

مورد اتفاق است. ابن حبان او را در شمار ثقات آورده و ابن حجر به همین اوصاف شرح حال او را ثبت کرده است.<sup>۱</sup> روایت او در داستان تهنیت به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۱۸- حافظ ابو عبدالله، محمد بن اسماعیل بخاری (م ۲۵۶) که صحیح بخاری یکی از صحاح سته از آثار اوست.

نامبرده حدیث غدیر را به طوری که طریق سالم بن عبدالله بن عمر ذکر شد، آورده است.<sup>۲</sup>

۱۱۹- حافظ حسن بن عرفة بن یزید، ابوعلی عبدی بغدادی (م ۲۵۷) که یکصد و ده سال زندگی کرده و در سامراء درگذشته است.

ابن معین و ابوحاتم و ابن قاسم او را توثیق نموده‌اند و ابن حبان او را در شمار ثقات ذکر کرده است.<sup>۳</sup> حدیث غدیر به طریق نامبرده به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند، قبلاً از نظر گذشت.<sup>۴</sup>

۱۲۰- حافظ عبدالله بن سعید کندی کوفی، ابوسعید اشج (م ۲۵۷) که صاحب تفسیر و تألیفات متعدد است.

ذهبی شرح حال او را ثبت کرده و نامبرده را به پیشوایی ستوده و از قول ابوحاتم نوشته است که نامبرده ثقه و پیشوای اهل زمان خود بوده است.<sup>۵</sup> نسائی او را راستگو دانسته و ابن حجر نیز موقت بودنش را از قول خلیلی و مسلمة بن قاسم ذکر کرده است. روایت از او در داستان مناشده رجه به لفظ عبدالرحمن و همچنین در داستان مناشده مردی عراقی با جابر انصاری به طریق صحیح و با رجال ثقه خواهد آمد.

۱۲۱- حافظ محمد بن یحیی بن عبدالله نیشابوری ذهلی زهری (م ۲۵۸) که آزاد شده بنی ذهل و گردآورنده مجموعه احادیثی موسوم به زهریات است.

۱. تهذیب‌التهذیب: ۲۸۴/۹. ۲. تاریخ‌البخاری: ۱/ قسم ۳۷۵/۱.

۳. تاریخ بغداد: ۳۹۴/۷؛ خلاصة تهذیب‌الکمال ۶۷؛ تهذیب‌التهذیب: ۲۳۹/۲.

۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۴۱/۱. ۵. تذکرة الحفاظ: ۸۴/۲.

ذهبی شرح حال او را ثبت کرده و او را به پیشوایی ستوده و گفته است: سلسله مشایخ حدیث در خراسان بدو منتهی شده و مراتب ثقه و صیانت و دینداری و پیروی از سنن را درباره او گواهی داده‌اند.<sup>۱</sup> خطیب هم گوید: نامبرده یکی از پیشوایان عراقی و حفاظ متقن و ثقات موصوف به امانت است.<sup>۲</sup> نسائی حدیث رحبه را به طریق او و به لفظ عمیره به اسناد صحیح و با رجالی که همگی ثقه هستند، روایت کرده است و روایت از او نیز قبلاً از نظر گذشت.<sup>۳</sup>

۱۲۲- حافظ ابو محمد، حجاج بن یوسف ثقفی بغدادی، مشهور به ابن الشاعر (م ۲۵۹). شرح حال نامبرده را سمعانی با اشعار به موثق بودن و فهم و حفظ وی ثبت کرده<sup>۴</sup> و ذهبی نیز شرح حال او را نگاهشته و موثق بودن او را از ابن حاتم نقل نموده است.<sup>۵</sup> خطیب هم در تاریخ خود او را ذکر کرده<sup>۶</sup> و ابن حجر موثق بودنش را از قول عده‌ای از علمای حدیث حکایت نموده است.<sup>۷</sup> روایت او به طریق صحیح و با رجال ثقه پیش از این گذشت.<sup>۸</sup>

۱۲۳- احمد بن عثمان بن حکیم، ابو عبدالله اودی (م ۲۶۱ یا ۲۶۲).

نسائی و ابن خراش او را توثیق نموده‌اند و خطیب شرح حال او را در تاریخش ثبت نموده است.<sup>۹</sup> روایت از او در داستان مناشده به لفظ عمیره به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۲۴- حافظ عمر بن سبئه نمیری، ابوزید بصری اخباری (م ۲۶۲). بنا به گفته ذهبی و خزرجمی، دارقطنی او را موثق دانسته<sup>۱۰</sup> و خطیب در تاریخش او را توثیق کرده<sup>۱۱</sup> و به

۱. تذکره الحفاظ: ۱۱۱/۲.

۲. تاریخ بغداد: ۴۱۵/۳.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۳/۱، ۳۲.

۴. تذکره الحفاظ: ۱۲۹/۲.

۵. الانساب: ۳۷۸/۳ (و).

۶. تهذيب التهذيب: ۲۱۰/۲.

۷. تاریخ بغداد: ۲۴۰/۸.

۸. تاریخ بغداد: ۲۹۶/۴.

۹. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۵۴/۱.

۱۰. تذکره الحفاظ: ۹۸/۲؛ خلاصة تهذيب الكمال ۲۴۰.

۱۱. تاریخ بغداد: ۲۰۸/۱۱.

طوری که حکایت شده، مرزبانی در معجم الشعراء صداقت و موثق بودن او را بیان داشته است. روایت او در داستان احتجاج عمر بن عبدالعزیز به حدیث غدیر خواهد آمد.

۱۲۵- حافظ حمدان احمد بن یوسف بن حاتم سلمی، ابوالحسن نیشابوری (م ۲۶۴) که نزدیک به نود سال زندگی کرده است.

مسلم و خلیلی و دارقطنی او را توثیق نموده‌اند و حاکم گوید: نامبرده یکی از افراد برجسته در فن حدیث است که بسیار سفر کرده و دامنه فهم او وسیع بوده است. شرح حال او را خزرجمی و ابن حجر در آثارشان درج کرده‌اند.<sup>۱</sup> روایت او با سند صحیح و رجال ثقه قبلاً از نظر گذشت.<sup>۲</sup>

۱۲۶- حافظ عبیدالله بن عبدالکریم بن یزید، ابوزرعه مخزومی رازی (م ۲۶۴ یا ۲۶۸). خطیب گوید: نامبرده پیشوایی ربّانی و دارای حدیث بسیار و حافظی صدوق بوده است.<sup>۳</sup> ابوحاتم گوید: ابوزرعه برای من حدیث کرد و گفت: کسی در علم و فهم و خویشتن داری و صداقت جایگزین او نگشته است و در شرق و غرب عالم کسی را در فهم و شأن چون او نمی‌دانم و چنانچه مشاهده کنی که رازی به نکوهش ابوزرعه پرداخته است، بدان که بی پایه و اساس است. نسائی او را موثق دانسته و دیگر علمای حدیث نیز او را توثیق نموده و ستوده‌اند. ابن حجر هم شرح حال او را در تهذیب درج کرده است.<sup>۴</sup> روایت او در حدیث تهنیت به روایت ابن کثیر به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۲۷- حافظ احمد بن منصور بن سیار، ابوبکر بغدادی (م ۲۶۵) که صاحب مسند است و در سن هشتاد و سه سالگی درگذشته است.

خطیب گوید: ابوحاتم و دارقطنی او را توثیق نموده‌اند<sup>۵</sup> و ابن حجر موثق بودن او را از قول خلیلی و مسلمة بن قاسم حکایت کرده است. حدیث مناشده را به لفظ زید بن یثیع و

۱. خلاصة تهذیب الکمال ۱۲؛ تهذیب التهذیب: ۹۲/۱.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۰/۱. ۳. رک: تاریخ بغداد: ۳۲۶/۱۰ - ۳۳۷.

۴. رک: تهذیب التهذیب: ۳۰/۸ - ۳۴. ۵. رک: تاریخ بغداد: ۱۵۱/۵ - ۱۵۳.



عبد خیر به اسنادی که رجال آن همگی ثقة هستند، روایت کرده که بعداً خواهد آمد.  
 ۱۲۸- حافظ اسماعیل بن عبدالله بن مسعود عبدی، ابوبشر اصفهانی، مشهور به سمویه  
 (م ۲۶۷).

ابوالشیخ گوید: نامبرده حافظی تواناست، و ابونعیم گوید: او از جمله حفاظ و  
 فقهاست، و ابوحاتم گوید: وی امین و راستگوست. ذهبی هم شرح حال او را به رشته  
 تحریر درآورده است.<sup>۱</sup>

۱۲۹- حافظ حسن بن علی بن عقیان عامری، ابومحمد کوفی (م ۲۷۰).  
 نامبرده از استادان حافظ بزرگ ابن ماجه و نظایر اوست. دارقطنی و مسلمة بن قاسم او  
 را توثیق نموده‌اند و ابن حبان او را در شمار ثقات ذکر کرده است. شرح حال او را  
 خزرجی و ابن حجر ثبت کرده‌اند.<sup>۲</sup> حدیث غدیر از او به طریق حسن پیش از این  
 گذشت.<sup>۳</sup> و روایت از او در حدیث مناشده به لفظ زید بن یثیع به طریق صحیح که رجال  
 آن همگی ثقات هستند، خواهد آمد.

۱۳۰- حافظ محمد بن عوف بن سفیان، ابوجعفر طائی حمصی (م ۲۷۲).  
 ذهبی شرح حال او را نگاشته گوید: به طور تحقیق عده‌ای از علمای حدیث او را  
 توثیق نموده‌اند و مراتب بزرگواری و معرفت او را ستوده‌اند.<sup>۴</sup> حدیث غدیر به طریق او  
 قبلاً از نظر گذشت.<sup>۵</sup>

۱۳۱- حافظ سلیمان بن سیف بن یحیی طائی، ابوداود الحرّانی (م ۲۷۲).  
 نسائی او را توثیق نموده است و از او بسیار روایت می‌کند. ابن حبان نامبرده را در  
 شمار ثقات آورده و ابن حجر شرح حال او را ثبت کرده است.<sup>۶</sup> روایت به طریق او در

۱. تذکرة الحفاظ: ۱۴۵/۲. نیز رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۵۲/۱.

۲. خلاصة تهذیب الکمال ۶۸؛ تهذیب التهذیب: ۳۰۲/۲.

۳. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۲۴/۱. حدیث مزبور به جهت وجود حسن بن نجیح در سلسله روات  
 جزو احادیث صحیح نیست، هرچند که وی موصوف به صدق است و بخاری از او روایت می‌کند.

۴. تذکرة الحفاظ: ۱۵۹/۲. ۵. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۵۷/۱.

۶. تهذیب التهذیب: ۱۹۹/۴.

داستان مناشده رجه به لفظ زيد بن يثيع خواهد آمد.

۱۳۲- حافظ ابو عبدالله، محمد بن يزيد قزوینی، معروف به ابن ماجه (م ۲۷۳) که صاحب سنن است و بسیاری از اعلام شرح حال او را نگاشته‌اند.

ذهبی از قول ابو یعلی خلیلی گوید: ابن ماجه مرد بزرگی است و موثق بودن او مورد اتفاق نظر است و به حدیث او احتجاج و استدلال می‌شود. نامبرده دارای معرفت و حافظه قوی است.<sup>۱</sup> حدیث او به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند، پیش از این گذشت.<sup>۲</sup>

۱۳۳- ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری<sup>۳</sup> بغدادی (م ۲۷۶).

خطیب شرح حال نامبرده را در تاریخش آورده و او را ثقه و متدین و فاضل معرفی کرده است.<sup>۴</sup> ابن خلکان نیز در تاریخش او را توثیق نموده و از فضیلت او سخن گفته است. حدیثی از او در احتجاج بر عمرو بن عاصی و حدیثی در مناشده جوانی با ابوهریره خواهد آمد.

۱۳۴- حافظ عبدالملک بن محمد، ابو قلابه رقاشی، زاهد و محدث بصره که در سال ۱۹۰ ولادت یافت و به سال ۲۷۶ درگذشت.

ابوداود گوید: نامبرده موصوف به امانت است و من روایت او را شنیده و ثبت کرده‌ام. ذهبی شرح حال او را ثبت نموده<sup>۵</sup> و ابن حجر موثق بودن او را از ابن اعرابی و مسلمة بن قاسم حکایت کرده<sup>۶</sup> و ابوحبان نیز او را در شمار ثقات ذکر نموده است. حدیث غدیر از او به طریق صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند پیش از این گذشت.<sup>۷</sup>

۱۳۵- حافظ احمد بن حازم غفاری کوفی، مشهور به ابن عزیزه (م ۲۷۶) که صاحب مسند است.

۱. تذکره الحقاظ: ۲۰۹/۲.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۹/۱، ۲۰، ۳۹، ۴۱.

۳. دینور به طوری که ابن خلکان می‌نویسد: ناحیه‌ای است نزدیک کرمانشاه.

۴. تاریخ بغداد: ۱۷۰/۱۰.

۵. تذکره الحقاظ: ۱۹۷/۲.

۶. تهذیب التهذیب: ۴۲۰/۶.

۷. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۱/۱.

ابن حبان او را در شمار ثقات ذکر کرده و بر اتقان او تأکید ورزیده است. ذهبی هم شرح حال او را ثبت نموده است.<sup>۱</sup> حديث به طريق او به اسناد صحيح و با رجال ثقة قبلاً از نظر گذشت.<sup>۲</sup> و روايتی به اسناد او در حديث مناشده به لفظ عمرو ذی مرّ به طريق صحيح که رجال آن همگی ثقة هستند، خواهد آمد.

۱۳۶- حافظ محمد بن عیسی، ابو عیسی ترمذی (م ۲۷۹). نامبرده یکی از صاحبان صحاح سته است که از هر توثیقی بی نیاز می باشد<sup>۳</sup> و بسیاری از طرق او صحيح است و رجال آن همگی ثقة هستند.

۱۳۷- حافظ احمد بن یحیی بلاذری (م ۲۷۹).

پیشوایان اسلام از زمان او تا امروز به او و به کتابها و تألیفات او و در نقل از او اعتماد داشته و دارند. نامبرده حديث غدير را در انساب الاشراف ذکر کرده است.

۱۳۸- حافظ ابواسحاق، ابراهیم بن حسین کسائی همدانی، معروف به ابن دیزیل (م ۲۸۰ یا ۲۸۱).

وی به طوری که خواهد آمد، از ابوسعید یحیی جعفی (م ۲۳۷) روايت می کند. ذهبی هم از قول حاکم ثقة و امین بودن او را حکایت می کند.<sup>۴</sup> نامبرده در کتاب صفین خود حديث رکبان را به طريق صحيح که رجال آن همگی ثقة هستند و همچنین نزول آیه سأل سائل<sup>۵</sup> را پیرامون واقعه غدير روايت کرده است.

۱۳۹- حافظ احمد بن عمرو، ابوبکر شیبانی، مشهور به ابن ابی عاصم (م ۲۸۷).

ذهبی شرح حال نامبرده را ثبت کرده و او را به پیشوایی و زهد و صدق و فقه ستوده است.<sup>۶</sup> حديث او پیش از این گذشت<sup>۷</sup> و روايت او به لفظ زاذان در داستان مناشده رجه خواهد آمد.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۰/۱، ۳۲.

۱. تذکره الحقاظ: ۱۷۱/۲.

۴. تذکره الحقاظ: ۱۸۳/۲.

۳. همان: ۲۷/۱، ۳۳-۳۵، ۴۱، ۴۸.

۶. تذکره الحقاظ: ۲۱۴/۲.

۵. معارج ۱/۷۰.

۷. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۴۲/۱، ۵۵.

۱۴۰- حافظ زکریا بن یحیی بن ایاس، ابو عبدالرحمن سجزی<sup>۱</sup>، معروف به خیاط السنه (م ۲۸۹) که در دمشق سکونت داشته و در سن نود و چهار سالگی وفات یافته است. نسائی و ازدی و همچنین ذهبی او را توثیق نموده‌اند.<sup>۲</sup> حدیث از او به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند، قبلاً از نظر گذشت. نسائی گوید: زکریا بن یحیی از یعقوب بن جعفر بن کثیر بن ابی کثیر، از مهاجرین مسمار، از عایشه دختر سعد، از پدرش سعد نقل کرده که گفت: در راه مکه با رسول خدا بودیم... تا آخر حدیث<sup>۳</sup> که پیش از این نیز مذکور افتاد.<sup>۴</sup>

۱۴۱- حافظ عبدالله بن احمد بن حنبل، ابو عبدالرحمن شیبانی (م ۲۹۰). خطیب نامبرده را به موثق بودن و دقت نظر و فهم ستوده<sup>۵</sup> و ذهبی در باره او می‌نگارد: ما پیوسته مشاهده کردیم که بزرگان و استادان ما نسبت به مراتب معرفت نامبرده به حال رجال و شناسایی علل حدیث و نامها و مواظبت او بر طلب و کاوش شهادت می‌دادند تا به حدی که بعضی از آنان افراط نمودند و او را بر پدرش پیشوای حنبلیان در بسیاری دقت و معرفت مقدم داشتند.<sup>۶</sup> حدیثی از او به اسناد صحیح و رجالی که همگی آنها ثقه هستند پیش از این گذشت.<sup>۷</sup> روایاتی نیز از او در حدیث مناشده به طرق صحیح خواهد آمد.

۱۴۲- احمد بن عمرو، ابوبکر بزار بصری (م ۲۹۲) که صاحب مسند معلل است. خطیب گوید: نامبرده دارای قوه حفظ و مورد وثوق بوده است. مسند را تصنیف کرده و پیرامون احادیث سخن گفته و علل آنها را بررسی کرده است.<sup>۸</sup> ذهبی شرح حال او را ثبت و موثق بودن او را از دارقطنی حکایت نموده است.<sup>۹</sup> حدیث او در صفحات پیشین

۱. منسوب به سجستان.

۳. الخصائص ۲۵.

۵. تاریخ بغداد: ۳۷۵/۹.

۷. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۱/۱، ۳۸.

۸. تاریخ بغداد: ۳۳۴/۴.

۲. تذکره الحقاظ: ۲۲۳/۲.

۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۸/۱.

۶. تذکره الحقاظ: ۲۳۷/۱.

۹. تذکره الحقاظ: ۲۲۸/۲.

از نظر گذشت<sup>۱</sup> و روایات او به طرق دیگر نیز خواهد آمد که برخی از طرق او صحیح است و رجال آن موثق هستند و حافظ هیثمی بر آنها صحه گذارده است.

۱۴۳- حافظ ابراهیم بن عبدالله بن مسلم کجی بصری (م ۲۹۲) که صاحب سنن است. ذهبی شرح حال او را ثبت کرده و گفته است که دارقطنی و دیگران او را توثیق نموده‌اند. نامبرده بزرگوار، حدیث شناس و ممدوح بوده است، همو حدیث تهنیت را چنانکه خواهد آمد، به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند، روایت کرده است. ۱۴۴- حافظ صالح بن محمد بن عمرو بغدادی، ملقب به جزره (م ۲۹۳ یا ۲۹۴).

خطیب شرح حال او را در تاریخش ثبت کرده و گفته: نامبرده از حافظان سرشناس و پیشوایان بزرگ حدیث بوده که در علم آثار و معرفت راویان اخبار مرجع اهل فن حدیثند. وی نیز موصوف به صدق و دقت نظر و امانت بوده است.<sup>۲</sup> ذهبی از او یاد کرده و به نقل از دارقطنی او را ثقه و حافظ و عارف به موازین معرفی نموده است.<sup>۳</sup> حدیث او به اسناد صحیح و با رجال ثقه پیش از این گذشت.<sup>۴</sup>

۱۴۵- حافظ محمد بن عثمان بن ابی شیبه، ابوجعفر عبسی کوفی (م ۲۹۷). صالح جزره او را توثیق کرده و حاکم و ذهبی آنچه را که به طریق او در مستدرک و تلخیص روایت کرده‌اند، صحیح دانسته‌اند و ذهبی نیز شرح حال او را ثبت نموده است.<sup>۵</sup> حدیث غدیر به اسناد او قبلاً از نظر گذشت<sup>۶</sup> و حدیث او نیز در مورد نزول آیه تبلیغ در روز غدیر خم خواهد آمد.

۱۴۶- قاضی علی بن محمد مصیصی.

نامبرده استاد حافظ نسائی و امثال او بوده و نسائی در سنن و خزرجمی در خلاصه او را توثیق نموده‌اند و ابن حجر در تقریب او را موثق دانسته و در تهذیب نیز توثیق او را از زبان

۱. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۲۲/۱، ۳۳، ۴۱، ۵۱، ۵۲، ۵۶.

۲. تاریخ بغداد: ۳۲۲/۹.

۳. تذکره الحقاظ: ۲/۲۱۵.

۴. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۳۱/۱، ۳۴.

۵. تذکره الحقاظ: ۲/۲۳۳.

۶. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۴۳/۱.

نسائی و ابن حبان و مسلمة بن قاسم حکایت کرده است.<sup>۱</sup> حدیث مناشده را نسائی به لفظ سعید و زید به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند، از نامبرده روایت نموده است.

۱۴۷- ابراهیم بن یونس بن محمد مؤدب بغدادی، ملقب به حرّمی که مقیم طرطوس بوده است.

ابن حبان او را در شمار ثقات ذکر کرده و نسائی او را راستگو خوانده و ابن حجر در تقریب از او پیروی کرده است. نسائی گوید: حرّمی از ابوغسان مالک بن اسماعیل، از عبدالسلام<sup>۲</sup>، از موسی صغیر، از عبدالرحمن بن سابط، از سعد روایت کرده که گفت: نشسته بودیم که نسبت به علی بن ابی طالب در مقام منقصت و نکوهش برآمدند... تا آخر حدیث<sup>۳</sup> که قبلاً نیز مذکور افتاد<sup>۴</sup> و سند آن صحیح و رجال آن همگی ثقه هستند.

۱۴۸- ابوهریره، محمد بن ایوب واسطی.

ابوحاتم و خزرجی صلاحیت او را تأیید نموده‌اند و ابن حجر شرح حال او را در تقریب با اشعار به صلاحیت او ثبت کرده و در تهذیب گوید: ابن حبان او را در شمار ثقات آورده است.<sup>۵</sup> ابن ابی حاتم گوید: پدرم در سال ۲۱۴ حدیث او را نوشته و حاکم صحت آن را تأیید کرده است.<sup>۶</sup> حدیث او به اسنادی که حاکم به صحت آن تصریح نموده، پیش از این گذشت.<sup>۷</sup> و حدیثی دیگر از او نیز در باره نزول آیه سأل سائل<sup>۸</sup> پیرامون قضیه غدیر خواهد آمد.

۱. تهذیب‌التهدیب: ۳۸۰/۷.

۲. نامبرده حافظ عبدالسلام بن حرب نهدی، ابوبکر کوفی ملائی (م ۱۸۷) است که در سن نود و شش سالگی درگذشته است. ابوحاتم و ترمذی و دارقطنی و یعقوب بن ابی شیبه او را توثیق کرده‌اند. ابن حجر شرح حال او را در تهذیب‌التهدیب: ۳۱۷/۶ ثبت کرده است. شرح حال بقیه رجال سند مزبور قبلاً ذکر شده است.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۸/۱.

۴. الخصایص ۴.

۵. المستدرک: ۱۰۹/۳.

۶. تهذیب‌التهدیب: ۶۹/۶.

۷. معارج ۱/۷۰.

۸. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۱/۱.

## قرن چهارم

۱۴۹- حافظ عبدالله بن صقر بن نصر، ابوالعباس سکری بغدادی (م ۳۰۲).

خطیب شرح حال او را ثبت کرده و او را ثقه دانسته<sup>۱</sup> و دارقطنی نیز صداقت او را تأیید کرده است. حدیث او به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند قبلاً ذکر شده است.<sup>۲</sup>

۱۵۰- حافظ ابو عبدالرحمن، احمد بن شعیب نسائی (م ۳۰۳) که صاحب سنن بوده و در سن هشتاد و هشت سالگی درگذشته است.

ذهبی از دارقطنی حکایت کرده که گفت: نسائی داناترین استاد مصر و برترین حدیث شناس عصر خود بوده، و از نیشابوری هم حکایت نموده که گفت: نسائی پیشوایی بدون معارض است.<sup>۳</sup> سبکی در طبقات از قول ابو جعفر طحاوی آورده که گفت: نسائی پیشوایی مسلمانان است<sup>۴</sup> و ابن کثیر در تاریخش از ابن یونس نقل کرده که گفت: نسائی حدیث شناسی مورد وثوق و دارای دقت نظر و حافظه نیرومند است.<sup>۵</sup> نسائی حدیث غدیر را در سنن و خصایص به طرق بسیار روایت کرده که اغلب آن طرق صحیح و رجال آنها ثقه هستند و از جمله آن طرق روایاتی است که خواهد آمد و برخی از آنها هم قبلاً ذکر شد.<sup>۶</sup>

۱۵۱- حافظ حسن بن سفیان بن عامر، ابوالعباس شیبانی نسوی بالوزی<sup>۷</sup> (م ۳۰۳) که صاحب مسند کبیر است.

سمعانی او را در فقه و علم و ادب مقدم داشته و در جای دیگر او را به نام پیشوایی متقن و با ورع و حافظ یاد کرده است.<sup>۸</sup> سبکی در طبقات از حاکم نقل کرده که گفت:

۱. تاریخ بغداد: ۴۸۳/۹. ۲. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۳۹/۱.

۳. تذکره الحفاظ: ۲۶۸/۲. ۴. طبقات الشافعیة: ۸۴/۲.

۵. البدایة والنهاية: ۱۲۳/۱۱.

۶. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۳۰/۱۸، ۳۱، ۳۵، ۳۸، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۸۵، ۸۹، ۹۲.

۷. بالوز از قراء نسا می باشد که سه یا چهار فرسخ از نسا فاصله دارد. الانساب، سماعی: ۲۷۰/۱ (و).

۸. الانساب: ۲۷۰/۱.

نامبرده محدث عصر و زمان خود در خراسان بوده و در دقت نظر و کثرت احاطه و فهم و فقه و ادب بر همگان تقدّم داشته است.<sup>۱</sup> حدیث از او پیش از این گذشت<sup>۲</sup> و روایت او در داستان مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام در روز جمل و همچنین در داستان مراسم تهنیت به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۵۲- حافظ ابویعلی، احمد بن علی موصلی (م ۳۰۷) که صاحب مسند کبیر است. ابن حبان و حاکم و ذهبی او را توثیق نموده اند<sup>۳</sup> و ابن کثیر در تاریخش گوید: نامبرده حافظی نیک اندیش و پسندیده تصنیف بود و در روایاتش عدالت را رعایت می کرد و از نیروی ضبط برخوردار بود.<sup>۴</sup> حدیث از او پیش از این گذشت<sup>۵</sup> و روایت او در حدیث مناشده و نیز در داستان مناشده جوانی با ابوهریره به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند و همچنین در حدیث تهنیت به اسناد صحیح خواهد آمد.

۱۵۳- حافظ ابوجعفر محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰) که صاحب تفسیر و تاریخ مشهور است.

خطیب شرح حال او را در تاریخش نگاشته گوید: نامبرده دانشمندی است که به لحاظ فضل و معرفتی که دارد، به گفتارش حکم و به رأیش رجوع می شود، آنگاه او را بسیار ستوده است.<sup>۶</sup> ذهبی هم او را ذکر کرده و به اوصاف امامت و زهد و ترک دنیا ستایش نموده است.<sup>۷</sup> نامبرده کتاب جداگانه ای در موضوع غدیر تألیف کرده است. حدیث از او در صفحات پیشین از نظر گذشت<sup>۸</sup> و به طرق دیگر هم از او خواهد آمد.

۱۵۴- ابوجعفر، احمد بن محمد ضبعی احوال (م ۳۱۱).

حدیث از او در موضوع مناشده رجه به لفظ عبدالرحمن خواهد آمد.

۱۵۵- حافظ ابوقریش، محمد بن جمعه بن خلف قهستانی (م ۳۱۳) که صاحب مسند کبیر

۱. طبقات الشافعیة: ۲/۲۱۰.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱/۱۹.

۳. تذکره الحقاظ: ۲/۲۷۴.

۴. البدایة والنهایة: ۱۱/۱۳۰.

۵. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱/۱۵، ۱۹، ۵۱.

۶. رک: تاریخ بغداد: ۱/۱۶۲-۱۶۹.

۷. رک: تذکره الحقاظ: ۱/۲۷۷-۲۸۳.

۸. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱/۱۵، ۱۹، ۲۰، ۴۱، ۴۴، ۴۸، ۵۵، ۵۷، ۶۷.



است.

خطيب در تاريخش گويد: نامبرده داراي نيروي ضبط و حفظ و اتقان است و بسيار سفر کرده و به وقايع و اخبار گوش فرا داده است.<sup>۱</sup> ذهبي از قول ابوعلی حافظ گويد: خبر داد ما را ابو قريش حافظ ثقه و امين.<sup>۲</sup> اشاره به حديث او قبلاً از نظر گذشت<sup>۳</sup> و روايت او در موضوع تهنيت به اسناد صحيح که رجال آن همگي ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۵۶- حافظ ابوالقاسم، عبدالله بن محمد بغوی (م ۳۱۷).

خطيب شرح حال او را در تاريخش آورده گويد: نامبرده ثقه و داراي دقت نظر و آثار بسيار و نيروي فهم و عرفان است، و از موسی بن هارون نیز حکايت کرده که گفت: هرگاه روا باشد که به انسانی مافوق ثقه گفته شود، هرآينه درباره ابوالقاسم صدق می کند.<sup>۴</sup> نامبرده در معجم خود داستان رکبان را روايت کرده که خواهد آمد و حديثی از او نیز به اسناد حسن قبلاً ذکر شد.<sup>۵</sup>

۱۵۷- ابوبشر، محمد بن احمد دولابی<sup>۶</sup> که در سال ۲۲۴ ولادت يافته و به سال ۳۲۰ درگذشته است.

ابن خلکان در تاريخش گويد: روايت وی مورد اعتماد است.<sup>۷</sup> حديث او به اسناد صحيح و رجال ثقه قبلاً ذکر شد.<sup>۸</sup>

۱۵۸- ابوجعفر، احمد بن عبدالله بن احمد بزّاز، معروف به ابن نيري که در سال ۲۳۲ ولادت يافته و به سال ۳۲۰ درگذشته است.

خطيب در تاريخش شرح حال او را ثبت کرده گويد: نامبرده ثقه است.<sup>۹</sup> حديث او در موضوع آيه اکمال دين و نیز در داستان تهنيت خواهد آمد که اسناد آن صحيح و رجال آن

۱. تاريخ بغداد: ۱۶۹/۱۲. ۲. تذکرة الحفاظ: ۳۲۸/۲.

۳. رک: الغدير (متن عربي / ج ۵): ۱۹/۱. ۴. رک: تاريخ بغداد: ۱۱۱/۱۰ - ۱۱۷.

۵. رک: الغدير (متن عربي / ج ۵): ۳۱/۱.

۶. دولاب قريه ای است در ری و روستایی است در اهواز و موضعی است در شرق بغداد.

۷. وفيات الاعيان: ۸۵/۲. ۸. رک: الغدير (متن عربي / ج ۵): ۲۴/۱، ۳۱.

۹. تاريخ بغداد: ۲۲۶/۴.

همگی ثقه هستند.

۱۵۹- حافظ ابو جعفر، احمد بن محمد ازدی طحاوی<sup>۱</sup> حنفی مصری که در سال ۲۲۹ ولادت یافته و به سال ۳۲۱ درگذشته است.

نامبرده استاد فقه و حدیث است و ریاست دینی در مصر به او منتهی می شود. ابن کثیر در تاریخش شرح حال او را نگاهشته گوید: نامبرده یکی از علمای ثقه و دارای دقت نظر و نیروی حفظ و از افراد برجسته در فن حدیث است.<sup>۲</sup> ذهبی از ابن یونس حکایت نموده که وی محدثی موثق و دقیق و فقیهی خردمند است که کسی نتوانسته جایگزین او شود.<sup>۳</sup> حدیث از او به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند، قبلاً ذکر شد.<sup>۴</sup>

۱۶۰- ابواسحاق، ابراهیم بن عبدالصمد بن موسی هاشمی (م ۳۲۵).

خطیب در تاریخش شرح حال او را ثبت کرده است.<sup>۵</sup> حدیثی به طریق او در داستان مناشده مردی عراقی با جابر انصاری به حدیث غدیر خواهد آمد.

۱۶۱- حافظ حکیم محمد بن علی ترمذی صوفی شافعی که صاحب کتاب فروق نوادرالاصول است.

به طوری که در شرح حال نامبرده مذکور است، وی در کتاب نوادرالاصول از بعضی استادان خود به سال ۲۸۵ روایت می کند. حافظ ابونعیم در حلیة الاولیاء او را ستوده و سبکی شرح حال او را در طبقات ثبت کرده است.<sup>۶</sup> حدیث از او پیش از این گذشت.<sup>۷</sup>

۱۶۲- حافظ عبدالرحمن بن حافظ ابوحاتم، محمد بن ادريس تمیمی حنظلی رازی (م ۳۲۷).

ذهبی شرح حال نامبرده را ثبت کرده و او را به پیشوایی و نیروی حفظ و تشخیص ستوده و موثق بودنش را از ابن ولید باجی حکایت کرده است.<sup>۸</sup> سبکی نیز شرح حال او

۱. منسوب به طحا و ازد است که طحا قریه‌ای است در صعید مصر و ازد طایفه‌ای است از یمن.

۲. البدایة والنهاية: ۱۱/۱۷۴.

۳. تذکرة الحفاظ: ۳/۳۰.

۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱/۴۰، ۵۵.

۵. تاریخ بغداد: ۶/۱۳۷.

۶. طبقات الشافعية: ۲/۲۰.

۷. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱/۲۷.

۸. تذکرة الحفاظ: ۳/۴۸.

را ثبت کرده و از ابی یعلی خلیلی حکایت نموده که گفت: وی مرد زاهدی بود و از ابدال شمرده می‌شد.<sup>۱</sup> حدیثی از او قبلاً از نظر گذشت<sup>۲</sup> و روایت دیگر او در مورد نزول آیه تبلیغ در شأن علی علیه السلام نیز خواهد آمد.

۱۶۳- ابو عمرو، احمد بن عبد ربّه قرطبی (م ۳۲۸).

ابن خلکان در تاریخش شرح حال او را ثبت کرده گوید: نامبرده از علمایی است که دارای محفوظات بسیار بوده و از اخبار مردم اطلاع کافی داشته است. کتاب سودمند *العقد الفرید* نیز از آثار اوست.<sup>۳</sup> وی در این کتاب چنین گوید: علی در سن پانزده سالگی اسلام آورد و او اولین کسی است که به وحدانیت خداوند و رسالت محمد شهادت داد، و پیامبر فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا دوستدار او را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار.<sup>۴</sup> روایت از او در داستان احتجاج مأمون بر چهل تن از فقها به احادیثی که از جمله آنها حدیث غدير است، خواهد آمد.

۱۶۴- فقیه ابو عبدالله، حسین بن اسماعیل بن سعید محاملی ضبّی (م ۳۳۰) که در سن نود و پنج سالگی درگذشته است.

سمعانی نامبرده را فاضل و صادق و متدین و ثقه معرفی کرده<sup>۵</sup> و این کثیر در تاریخش او را راستگو، دیندار، فقیه و محدّث خوانده است. که شصت سال قضاوت در کوفه را بر عهده داشت و قضاوت فارس و توابع آن نیز به او محول گشته بود. آنگاه از مقام مزبور بکلی استعفا کرد و در خانه ماند و به شنیدن و بیان حدیث اکتفاء نمود.<sup>۶</sup> روایت از او به اسنادی که صحت آن را در امالی خود تصدیق نموده، قبلاً از نظر گذشت<sup>۷</sup> و روایت دیگر او در حدیث مناشده به لفظ زید بن یثیع به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند، خواهد آمد.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵) / ۴۴/۱.

۴. العقد الفرید: ۲۷۵/۲.

۶. البداية والنهاية: ۲۰۳/۳.

۱. طبقات الشافعية: ۳۳۷.

۳. وفيات الاعيان: ۳۴/۱.

۵. الأنساب: ۲۰۸/۵ (و).

۷. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵) / ۵۱/۵، ۵۵.

۱۶۵- ابونصر، حبشون بن موسی بن ایوب خلال که در سال ۲۳۴ متولد گشته و به سال ۳۳۱ درگذشته است.

نامبرده استاد حافظ دارقطنی و امثال اوست. خطیب در تاریخش شرح حال او را ثبت نموده گوید: وی ثقه است.<sup>۱</sup> حدیث او و شرح حالش در باب روزه غدیر خواهد آمد و بزودی بر صحت اسناد و ثقه بودن تمامی رجال آن واقف خواهید شد.

۱۶۶- حافظ ابوالعباس، احمد بن عقده (م ۳۳۳).

به هریک از کتب تذکره و شرح حال دست بیابید، شرح حال و ستایش نسبت به او را خواهید یافت. نامبرده کتابی در موضوع غدیر تألیف کرده که بزودی در بخش مؤلفان آثار مستقل در موضوع غدیر از کتاب مزبور بخوبی آگاه خواهید شد. وی داستان غدیر خم را به طرق بسیار روایت کرده که قسمتی از آن قبلاً ذکر شد و قسمتی دیگر نیز خواهد آمد.

۱۶۷- ابو عبدالله، محمد بن علی بن خلف عطار کوفی که مقیم بغداد بود.

خطیب شرح حال او را در تاریخش ثبت کرده گوید: از محمد بن منصور شنیدم که می‌گفت: محمد بن علی بن خلف ثقه و متصف به امانت و نیکو خردی است.<sup>۲</sup> حدیث او به اسناد صحیح و رجال ثقه پیش از این گذشت.<sup>۳</sup>

۱۶۸- حافظ هیشم بن کلیب، ابوسعید شاشی (م ۳۳۵) که صاحب مستدکبیر است. ذهبی به ثبت شرح حال پرداخته و او را موثق دانسته است.<sup>۴</sup> حدیث او قبلاً از نظر گذشت<sup>۵</sup> و کنجی گفته که حدیث مزبور حسن و از حیث اسناد صحیح است.

۱۶۹- حافظ محمد بن صالح بن هانی، ابوجعفر وراق نیشابوری (م ۳۴۰).

ابن کثیر در تاریخش شرح حال او را ثبت کرده و گفته است: نامبرده ثقه و زاهد بود که فقط از دسترنج خود امرار معاش می‌کرد و هرگز نماز شب را ترک نمی‌کرد.<sup>۶</sup> سبکی نیز

۱. تاریخ بغداد: ۲۹۰/۸.

۲. همان: ۵۷/۳۰.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۶۶/۱.

۴. تذکرة العقاب: ۶۶/۳.

۵. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۴۰/۱.

۶. البداية والنهاية: ۲۲۵/۱۱.

شرح حال او را نگاشته و او را ستوده است.<sup>۱</sup> حدیث او به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند پیش از این گذشت.<sup>۲</sup>

۱۷۰- حافظ ابو عبدالله، محمد بن یعقوب بن یوسف شیبانی نیشابوری، صاحب مسند کبیر و معروف به ابن اخرم که در سال ۲۵۰ متولد شده و به سال ۳۴۴ درگذشته است. ذہبی شرح حال نامبرده را ثبت کرده و او را ستوده و گفته است: وی از پیشوایان حدیث بود.<sup>۳</sup> حاکم گوید: وی در علم نحو آنچنان تبخّر داشت که هیچگاه دچار خطا و لغزش نمی شد و در باب علل و رجال حدیث نیکو سخن می گفت، از محمد بن صالح بن هانی شنیدم که می گفت: ابن خزیمه پیوسته ابو عبدالله، محمد بن یعقوب را بر تمام اقراش مقدم می داشت و در آنچه که بر او وارد می شد، به گفتار نامبرده اعتماد داشت و هر زمان در چیزی شک می کرد آن را به او عرضه می نمود. حافظ ابوبکر بیهقی روایت او را که قبلاً ذکر شد<sup>۴</sup>، از حافظ حاکم نیشابوری روایت کرده که اسناد آن صحیح و رجال آن همگی ثقه هستند.

۱۷۱- حافظ یحیی بن محمد بن عبدالله، ابوزکریا عنبری بغیانی (م ۳۴۴) که در سن هفتاد و شش سالگی وفات یافته است.

سمعانی شرح حال نامبرده را ثبت کرده و او را ستوده است.<sup>۵</sup> سبکی او را به عنوان یکی از پیشوایان ذکر کرده است.<sup>۶</sup> حاکم او را عادل ادیب و مفسری یگانه بین اقراش معرفی نموده گوید: از ابوعلی حافظ شنیدم که می گفت: مردم از حفظ ما نسبت به این اساتید و طرق روایات تعجب می کنند، در حالی که ابوزکریا عنبری به حدی در حفظ علوم پیش رفته که چنانچه حفظ قسمتی از آن به ما تکلیف شود، از آن عاجز خواهیم بود و من به یاد ندارم که نظیر او را دیده باشم. حدیث او قبلاً از نظر گذشت.<sup>۷</sup>

۲. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۲۰/۱.

۴. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۳۴/۱.

۶. طبقات الشافعیة: ۳۲۱/۲.

۱. طبقات الشافعیة: ۱۶۴/۲.

۳. تذکرۃ الحفاظ: ۸۲/۳.

۵. الانساب: ۲۴۹/۴. (و)

۷. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۳۹/۱.

۱۷۲- مسعودی، علی بن حسین بغدادی مصری (م ۳۴۶) که نسب او به عبدالله بن مسعود منتهی می‌شود.

سبکی شرح حال او را نگاشته گوید: نامبرده اخباری و مفتی بسیار دانشمندی است، و گفته‌اند که وی از حیث عقیده معتزلی بوده است.<sup>۱</sup> حدیث از او در احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام بر طلحه به حدیث غدیر در روز جمل خواهد آمد.

۱۷۳- ابوالحسین، محمد بن احمد بن تمیم خیاط قنطری حنظلی که در سال ۲۵۹ متولد شده و به سال ۳۴۰ وفات یافته است.

خطیب در تاریخش شرح حال او را ثبت کرده است.<sup>۲</sup> حدیث او به اسنادی که تمام رجال آن ثقه هستند، قبلاً ذکر شد.<sup>۳</sup>

۱۷۴- حافظ جعفر بن محمد بن نصیر، ابومحمد خواص، معروف به خلدی (م ۳۴۷).

خطیب در تاریخش شرح حال او را ثبت کرده گوید: نامبرده ثقه و صادق و متدین و فاضل بوده است.<sup>۴</sup> حدیث او در باب نزول آیه اکمال درباره علی علیه السلام به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۷۵- ابوجعفر، محمد بن علی شیبانی کوفی.

نامبرده از جمله علمایی است که در باره حدیث غدیر خم دارای تصنیف هستند. حاکم در مستدرک و ذهبی در تلخیص در موارد بسیار صحت حدیث او را بیان کرده‌اند.

حدیث او به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند، پیش از این گذشت.<sup>۵</sup>

۱۷۶- حافظ دعلج بن احمد بن دعلج بن عبدالرحمن، ابومحمد سجستانی معدل (م ۳۴۱).

خطیب در تاریخش شرح حال او را نگاشته گوید: نامبرده ثقه و دارای دقت نظر بود و

۱. طبقات الشافعية: ۳۰۷/۲. ۲. تاریخ بغداد: ۲۸۳/۱.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۱/۱. ۴. رک: تاریخ بغداد: ۲۲۶/۱ - ۳۳۱.

۵. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۰/۱، ۳۲.

حُكَّام شهادت او را پذيرفته و عدالت او را اثبات کرده‌اند، و مسند از آثار اوست.<sup>۱</sup> دارقطنی گوید: او ثقه و امين بود و در میان اساتيد خود کسی چون او را دارای دقت نظر نيفتم. عمر بصری گوید: در بغداد در میان کسانی که انتخاب نمودم، کسی را که در صحت کتابت و نیکویی سماع از دعلج بهتر باشد، نيفتم. حديث او به اسنادی که حاکم صحت آنها را تأييد کرده است<sup>۲</sup>، قبلاً از نظر گذشت.<sup>۳</sup>

۱۷۷- ابوبکر محمدبن حسن بن محمد نقاش مفسر موصلي بغدادی (م ۳۵۱).

ابن کثير در تاريخش شرح حال او را نگاهشته گوید: نامبرده مردی است دارای صلاحيت نفسانی و عابد و ملتزم به آداب که تفسير شفاء الصدور از اوست.<sup>۴</sup> حديث او در باب نزول آیه سأل سائل<sup>۵</sup> پيرامون نص غدير خواهد آمد.

۱۷۸- حافظ محمدبن عبدالله شافعی بزاز بغدادی که در سال ۲۶۰ متولد شده و به سال ۳۵۴ درگذشته است.

خطيب در تاريخش شرح حال او را ثبت کرده گوید: نامبرده ثقه و دارای دقت نظر و حديث بسيار و تصنيف پسندیده و نیکوست. همو از دارقطنی حکایت کرده که گفت: وی ثقه و امين بوده است.<sup>۶</sup> ذهبی از او یاد کرده گوید: نامبرده ثقه و امين است و به روزگارش کسی موثق‌تر از او نبوده است.<sup>۷</sup> ابن کثير در تاريخش آورده که نامبرده ثقه و دارای دقت نظر و روایت بسيار است.<sup>۸</sup> حديث او در داستان مناشده رجه به لفظ زيدبن ارقم به اسناد صحيح خواهد آمد.

۱۷۹- حافظ ابو حاتم، محمدبن حبان بن احمد تمیمی - بُستی (م ۳۵۴).

ذهبی شرح حال او را نگاهشته گوید: نامبرده از فقهای دین و حافظان آثار بوده است.<sup>۹</sup> حاکم گوید: او در فقه و لغت و وعظ بس توانا و از مردان خردمند بود. خطيب گوید: وی

۱. رک: تاريخ بغداد: ۳۸۷/۸-۳۹۲.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۱/۱.

۳. معارج: ۱/۷۰.

۴. تذکره الحفاظ: ۹۶/۳.

۵. تذکره الحفاظ: ۱۳۳/۳.

۶. المستدرک: ۱۰۹/۳.

۷. البداية والنهاية: ۲۴۲/۱۱.

۸. تاريخ بغداد: ۴۵۶/۵.

۹. البداية والنهاية: ۲۶۰/۱۱.

ثقه و بزرگوار و بسیار فهیم بوده ابن کثیر در تاریخش از او یاد کرده گوید: وی یکی از حفاظ بزرگوار و از مصنفان و مجتهدان عالی مقدار است.<sup>۱</sup> حافظ محب‌الدین طبری حدیث مناشده رجه را که به لفظ ابوظفیل خواهد آمد، روایت کرده گوید: این حدیث را ابو حاتم با بررسی در اسناد روایت کرده است.<sup>۲</sup>

۱۸۰- حافظ سلیمان بن احمد بن ایوب لخمی، ابوالقاسم طبرانی که در سال ۲۶۰ متولد و به سال ۳۶۰ وفات یافته است.

ذهبی شرح حال او را نگاشته و درباره او گوید: وی امام علامه حُجَّت و پناهگاه مردمان بود که از هزار استاد یا بیش‌تر حدیث نقل کرده و در کمال صداقت و امانت از مردان زیده در علم حدیث بوده است.<sup>۳</sup> ابوالعباس شیرازی نیز موثق بودن او را اعلام داشته است. نامبرده حدیث غدیر را به طرق بسیار روایت کرده که اغلب آن صحیح و رجال اسنادش ثقه هستند.<sup>۴</sup> و روایت او در حدیث مناشده به لفظ زید بن یثیع به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۸۱- احمد بن جعفر بن محمد بن سلم، ابوبکر حنبلی (م ۳۶۵) که صاحب مسند کبیر است.

ابن کثیر در تاریخش گوید: نامبرده ثقه بوده و نزدیک نود سال زندگی کرده است.<sup>۵</sup> حدیث او به اسناد صحیح و رجال ثقه قبلاً از نظر گذشت.<sup>۶</sup>

۱۸۲- ابوبکر، احمد بن جعفر بن حمدان بن مالک قطیعی<sup>۷</sup> (م ۳۶۷) که در سن نود و شش سالگی وفات یافته است.

خطیب در تاریخش شرح حال او را نگاشته و از ابن مالک حکایت کرده که گفت:

۱. البداية والنهاية: ۲۵۹/۱۱. ۲. الرياض النضرة: ۱۶۹/۲.

۳. تذكرة الحفاظ: ۱۲۶/۳-۱۳۱.

۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۸/۱، ۲۳، ۲۵-۲۸، ۳۳-۳۵، ۳۷، ۴۱-۴۳، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۵۵.

۵. البداية والنهاية: ۲۸۳/۱۱. ۶. ۵۸، ۵۹، ۶۶.

۶. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۶۶/۱.

۷. منسوب به قطیعة الرقیق که محله‌ای است در بالاترین قسمت غربی بغداد.



نامبرده استادی با صلاحیت بود، و از دیگری حکایت کرده که وی متصف به صدق بود، و از برقانی حکایت کرده که گفت: قسمتی از نوشته‌های او در آب غرق و تلف شد و او آن قسمت را از نوشته‌ای استنساخ کرد که می‌گفتند مسموعاتش در آن نبوده است و به همین مناسبت او را مورد نکوهش قرار دادند، و گرنه وی ثقه است<sup>۱</sup>، چنانکه ابن کثیر در تاریخش می‌نویسد: نامبرده ثقه و دارای حدیث بسیار است<sup>۲</sup> و حاکم در مستدرک و ذهبی در تلخیص خود صحت حدیث او را تأیید نموده‌اند. حدیث مناشده در رجه به طریق او از عبدالرحمن بن ابی لیلی و ابوظیفیل به اسناد صحیح و رجالی که همگی ثقه هستند، خواهد آمد. حاکم گوید: خیر داد ما را ابوبکر احمد بن جعفر بن حمدان قطعی در بغداد از اصل نوشته خود که آن را از عبدالله بن حنبل و او از پدرش، از یحیی بن حماد، از ابو عوانه، از ابوبلج، از عمرو بن میمون روایت کرده که گفت: من نزد عبدالله بن عباس نشسته بودم، در این هنگام نه گروه بر او وارد شدند... تا آخر حدیث<sup>۳</sup> که قبلاً نیز مذکور افتاد<sup>۴</sup> و اسناد آن صحیح و رجال آن همگی ثقه هستند.

۱۸۳- ابویعلی زبیر بن عبدالله<sup>۵</sup> بن موسی بن یوسف بغدادی توزی<sup>۶</sup> (م ۳۷۰) که مقیم نیشابور بود.

خطیب در تاریخش شرح حال او را ثبت نموده<sup>۷</sup> و ابن اثیر نیز او را ذکر کرده است.<sup>۸</sup> حدیث او در باب تهنیت به اسناد صحیح خواهد آمد.

۱۸۴- ابویعلی و ابوبکر، محمد بن احمد بن بالویه نیشابوری معدل (م ۳۷۴) که در سن نود و چهار سالگی وفات یافته است.

خطیب در تاریخش شرح حال او را ثبت و موثق بودنش را از برقانی حکایت کرده

۱. تاریخ بغداد: ۷۴/۴.  
 ۲. البداية والنهاية: ۲۹۳/۱۱.  
 ۳. المستدرک: ۱۳۲/۳.  
 ۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۵۰/۱.  
 ۵. در الکامل «عبدالواحد بن موسی» و در مستدرک حاکم «عبیدالله بن موسی» ذکر شده است.  
 ۶. توزی [توج]: به فتح اول و تشدید واو، شهری است در فارس نزدیک کازرون معجم البلدان: ۵۶/۲.  
 ۷. تاریخ بغداد: ۴۷۳/۸.  
 ۸. الکامل فی التاريخ: ۴/۹.

است.<sup>۱</sup> حاکم در مستدرک روایت بسیار از او نقل و صحت حدیث او را تأیید نموده و ذهبی نیز در تلخیص خود از او یاد کرده است. حدیث او درباره غدیر خم به اسنادی که رجال آن همگی ثقة هستند، پیش از این گذشت.<sup>۲</sup>

۱۸۵- حافظ علی بن عمر بن احمد دارقطنی (م ۳۸۵) که در بسیاری از کتب تذکره و تاریخ شرح حال او یافت می شود.

خطیب در تاریخش گوید: نامبرده یگانه زمان، نادره دوران و پیشوای عصر خود بوده است. علم به آثار پیشین و شناخت علل و رجال حدیث و احوال راویان با برخورداری از صداقت و امانت و فقاقت و عدالت و قبول شهادت و صحت اعتقاد و سلامت مذهب و احاطه علمی، تمامی به او منتهی می شود.<sup>۳</sup> حدیث او در موضوع روزه روز غدیر و همچنین در باب مناشده رجه به اسناد صحیح و با رجال ثقة خواهد آمد.

۱۸۶- حافظ حسن بن ابراهیم بن حسین، ابو محمد مصری، مشهور به ابن زولاق (م ۳۷۸) که در سن هشتاد و یک سالگی وفات یافته است.

ابن خلکان و ابن کثیر شرح حال او را ثبت کرده اند.<sup>۴</sup> نامبرده به طوری که مقریزی معترض است، حدیث غدیر را در تاریخ خود روایت کرده است.<sup>۵</sup>

۱۸۷- حافظ عیبدالله بن محمد عکبری، ابو عبدالله بطی حنبلی، مشهور به ابن بطنه (م ۳۸۷).

سمعانی او را ذکر نموده و به پیشوایی و فضل و علم و حدیث و فقه و زهد او را ستوده است.<sup>۶</sup> حدیث تهنیت را که خواهد آمد، به لفظ براء بن عازب با ذکر سند روایت نموده است.

۱۸۸- حافظ ابوطاهر، محمد بن عبدالرحمن بن عباس، مشهور به مخلص الذهبی (م ۳۸۸).

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۱/۱.

۱. تاریخ بغداد: ۲۸۲/۱.

۴. وفيات الایمان: ۱۴۶/۱؛ البداية والنهاية: ۳۲۱/۱۱.

۳. تاریخ بغداد: ۳۴/۱۲.

۶. الانساب: ۳۶۸/۱.

۵. الخطط المقریزية: ۲۲۲/۲.

ابن كثير در تاريخش شرح حال او را ثبت کرده و درباره او گفته است: نامبرده استادی كثيرالروايه، موثق و صالح است.<sup>۱</sup> محب الدين طبري حديث غدير را به لفظ حُبشي که قبلاً مذکور افتاد<sup>۲</sup>، روايت کرده گويد: مخلص ذهبی اين روايت را با بررسی و ذکر اسناد نقل نموده است.<sup>۳</sup>

۱۸۹- حافظ احمد بن سهل فقيه بخاری.

وی یکی از استادان حاکم بود که روايات بسياری از او در مستدرک نقل کرده و بر صحت حديث او تأکيد ورزیده و ذهبی نیز در تلخیص خود از او به نيکی یاد کرده است. حديث نامبرده به دو اسناد صحيح که تمامی رجال آن ثقه هستند، قبلاً ذکر شد.<sup>۴</sup>

۱۹۰- عباس بن علی بن عباس نسائی.

خطيب در تاريخش شرح حال او را ثبت کرده و او را ثقه دانسته است.<sup>۵</sup> حديث او به اسناد صحيح که رجال آن همگی ثقه هستند، پيش از اين گذشت.<sup>۶</sup>

۱۹۱- يحيی بن محمد اخباری، ابو عمر بغدادی.

خطيب در تاريخش شرح حال او را ثبت کرده و حديث مناشده رجه را در آنجا به طريق او و به لفظ عبدالرحمن به اسناد حسن آورده است<sup>۷</sup> که بعداً خواهد آمد.

### قرن پنجم

۱۹۲- متکلم، قاضي محمد بن طيب بن محمد، ابوبکر باقلانی (م ۴۰۳) که اهل بصره بود و در بغداد اقامت داشت. وی پيش از ديگران به بحث در علم کلام پرداخته و تألیفاتی از خود بر جای نهاده است.

خطيب در تاريخش او را توثيق و ستايش کرده است.<sup>۸</sup> نامبرده حديث موالات و

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۵/۱.

۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۱/۱.

۶. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۶۶/۱.

۸. همان: ۳۷۹/۵.

۱. البداية والنهاية: ۳۳۳/۱۱.

۳. الرياض النضرة: ۱۶۹/۲.

۵. تاريخ بغداد: ۱۵۴/۱۲.

۷. تاريخ بغداد: ۲۳۶/۱۴.

حدیث تهنیت را در کتاب خود التمهید در ردّ بر مذاهب روایت نموده که بعداً خواهد آمد.

۱۹۳- حافظ محمد بن عبدالله بن محمد، ابو عبدالله حاکم ضبّی، معروف به ابن البیع نیشابوری (م ۴۰۵) که صاحب مستدرک الصحیحین و مشهور است و در سال ۳۲۱ ولادت یافته و از دوران کودکی در تحصیل و طلب حدیث بوده و در سن سی سالگی صلاحیت شنیدن و حفظ حدیث را احراز کرده است.<sup>۱</sup>

خطیب و ذهبی و ابن کثیر او را توثیق نموده‌اند.<sup>۲</sup> حدیث غدیر را در مستدرک خود به طرق مختلف که صحت اکثر آنها را تأیید نموده، روایت کرده است که در صفحات پیشین از نظر گذشت.<sup>۳</sup> و روایت او در حدیث مناشده رجه به لفظ زید بن یثیع به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند و نیز در حدیث احتجاج روز جمل خواهد آمد.

۱۹۴- احمد بن محمد بن موسی بن قاسم بن صلت، ابوالحسن مجتبر بغدادی (م ۴۰۵). خطیب در تاریخش شرح حال او را ثبت و از دقّاق حکایت کرده که گفت: نامبرده استادی با صلاحیت و متدین بود.<sup>۴</sup> روایت او در حدیث مناشده مردی عراقی با جابر انصاری به اسناد صحیح خواهد آمد.

۱۹۵- حافظ عبدالملک بن ابی عثمان، ابوسعید نیشابوری، مشهور به خرگوشی<sup>۵</sup> (م ۴۰۷).

ذهبی در العبر شرح حال او را ثبت کرده و از قول حاکم گوید: کسی را جامع‌تر از او در علم و زهد و تواضع و ارشاد به سوی خداوند ندیدم. حدیث تهنیت از او به دو طریق خواهد آمد.

۱. ابن مطلب را ذهبی در تذکرة الحفاظ: ۲۴۲/۳ ذکر کرده است و بدین جهت، روایت او از محاملی (م ۳۳۰) صحیح تلقی می‌شود.

۲. تاریخ بغداد: ۲۷۳/۶؛ تذکرة الحفاظ: ۲۴۲/۳؛ البداية والنهاية: ۳۵۵/۱۱.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۰/۱، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۹، ۴۵، ۴۸، ۵۱، ۵۵.

۴. تاریخ بغداد: ۹۵/۵.

۵. منسوب به خرگوش که گذرگاهی در شهر نیشابور است. معجم البلدان: ۳۶۰/۲. (و)

۱۹۶- حافظ احمد بن عبدالرحمن بن احمد، ابوبکر فارسی شیرازی (م ۴۰۷ یا ۴۱۱).  
 ذهبی شرح حال او را ثبت کرده و درباره او گوید: وی حافظ و پیشوایی جستجوگر در احادیث است. همو از ابوالفرج بجللی حکایت کرده که گفت: وی موصوف به صدق و حفظ است. که در این رشته بسیار نیکو از عهده برآمده است.<sup>۱</sup> نامبرده حدیث از ابن عباس را در آیاتی که از قرآن درباره علی علیه السلام نازل شده، با بررسی در اسناد روایت کرده است. حدیث منسوب به او قبلاً از نظر گذشت.<sup>۲</sup> و روایت او در مورد آیه تبلیغ نیز خواهد آمد.

۱۹۷- حافظ محمد بن احمد بن محمد بن سهل، ابوالفتح بن ابی الفوارس که در سال ۳۳۸ متولد شده و به سال ۴۱۲ وفات یافته و کنیه جدش سهل، ابوالفوارس بوده است.  
 خطیب در تاریخش شرح حال او را ثبت کرده و درباره او چنین می نگارد: بسیار نوشته و گردآورده و از قوه حفظ و معرفت و امانت و وثاقت برخوردار بوده و مشهور به صلاحیت است، و مردم به تشخیص و انتخاب او احادیثی را که از اساتید به دست آورده اند استنساخ کرده و نوشته اند.<sup>۳</sup> روایت او در حدیث تهنیت خواهد آمد.

۱۹۸- حافظ احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی، ابوبکر (م ۴۱۰).  
 ذهبی او را ذکر کرده گوید: نامبرده حافظی است دانشمند و ژرفنگر و محدثی است آشنا به علل و رجال حدیث و پژوهنده ای است توانا و پسندیده آثار.<sup>۴</sup> حدیث منسوب به او در صفحات پیشین گذشت<sup>۵</sup>، و روایت او نیز در داستان رکیان و درباره آیه اکمال دین و در حدیث تهنیت خواهد آمد.

۱۹۹- ابوعلی، احمد بن محمد بن یعقوب، ملقب به مسکویه (م ۴۲۱) که صاحب کتاب *التجارب* است.

۱. تذکره الحفاظ: ۲۶۷/۳. ۲. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۵۲/۱.

۳. تاریخ بغداد: ۳۵۲/۱. ۴. تذکره الحفاظ: ۲۵۲/۳.

۵. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۱۵/۱، ۴۲، ۴۳، ۵۲، ۵۳.

ابوحیان و یاقوت حموی و صفدی و دیگران او را ستوده‌اند.<sup>۱</sup> نامبرده حدیث غدیر خُم را در ندیم‌الفرید روایت کرده که لفظ آن را در احتجاج مأمون خلیفه عباسی بر فقها به حدیث غدیر خواهد آمد.

۲۰۰- قاضی ابوالحسن، احمد بن حسین بن احمد، معروف به ابن سَمَک بغدادی (م ۴۲۴) که در سن نود و پنج سالگی وفات یافته است.

وی مرد بزرگی بود و در جامع منصور مجلس وعظی داشت که در آن مجلس سخنرانی می‌کرد. خطیب در تاریخش این موضوع را ذکر کرده است.<sup>۲</sup> نامبرده حدیث نزول آیه اکمال دین را در باره علی علیه السلام روایت نموده است.

۲۰۱- ابواسحاق، احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری (م ۴۲۷ یا ۴۳۷) که مفسری مشهور است.

ابن خلکان در تاریخش شرح حال او را ثبت کرده گوید: نامبرده در علم تفسیر یگانه عصر و زمان خود بود و تفسیر کبیر را که برتر از سایر تفاسیر است، تصنیف کرده<sup>۳</sup> فارسی در تاریخ نیشابور او را نام برده گوید: ثعلبی آنچه نقل می‌کند، صحیح و مورد وثوق و اعتماد است. او به نقل حدیث از ابوطاهرین خزیمه و امام ابوبکرین مهران مقری پرداخته و احادیث فراوان و استادان بسیار داشته است. در تفسیر خود *الکشف والبیان* حدیث نزول آیه تبلیغ و حدیث نزول آیه *سأل سائل*<sup>۴</sup> را پیرامون واقعه غدیر با بررسی در اسناد آن روایت نموده است.

۲۰۲- ابومحمد، عبدالله بن علی بن محمد بن بشران که در سال ۳۵۵ متولد شده و به سال ۴۲۹ وفات یافته است.

شیخ خطیب بغدادی در تاریخش گوید: من به نقل حدیث از او پرداختم و روایاتی را که وی با شنیدن از اساتید و مشایخ خود نقل کرده، همه صحیح است.<sup>۵</sup> حدیث او در

۱. رک: الامتاع والمؤانسة: ۳۵/۱؛ معجم‌الادباء: ۵/۵ - ۱۹؛ الوافی بالوفیات: ۲۶۹/۲.

۲. تاریخ بغداد: ۱۱۰/۴. ۳. وفیات الاعیان: ۲۲/۱.

۴. معارج: ۱/۷۰. ۵. تاریخ بغداد: ۱۴/۱۰.

داستان تهنیت و روزه غدیر به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقه هستند، خواهد آمد. ۲۰۳- ابومنصور، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری (م ۴۲۹) که صاحب *یتیمه‌الدهر* است.

ابن خلکان در تاریخش شرح حال او را ثبت کرده و او و تألیفات وزین و گرانباهش را ستوده است.<sup>۱</sup> ابن کثیر در تاریخش او را نامبرده گوید: وی در لغت و اخبار و حوادث ایام سرآمد و دانشمندی سودمند بوده است.<sup>۲</sup> نامبرده حدیث غدیر را در کتاب خویش روایت کرده<sup>۳</sup> که لفظ آن در باب عید غدیر خواهد آمد.

۲۰۴- حافظ احمد بن عبدالله، ابونعیم اصفهانی که در سال ۳۳۶ متولد گردیده و به سال ۴۳۰ وفات یافته است. شرح حال و ستایش او در بسیاری از کتب تاریخ و شرح حال رجال مذکور است.

ابن خلکان در تاریخش گوید: نامبرده از محدثان بنام و مشهور و از حافظان بزرگ و مورد اعتماد و وثوق است. هم او به اخذ حدیث از محدثان بزرگ پرداخته است و هم بزرگان به اخذ حدیث از او منتفع شده‌اند و کتاب *حلیة الاولیاء* او از بهترین کتابهاست.<sup>۴</sup> ذهبی از قول ابن مردویه نقل کرده که گفت: ابونعیم در زمان خود کسی بود که طالبان حدیث برای درک مجلس و بهره‌گیری از او بار سفر می‌بستند و به سوی او می‌شتافتند، و در هیچ یک از اقطار جهان احدی در قوه حفظ و سندیت کلام چون او نبوده است. او یگانه حافظ روزگار خود بود که همگان در نزد او جمع می‌شدند و هریک از حاضران به نوبه خود یک روز خدمت او می‌رفت و احادیث مورد نیاز خود را تا نزدیک ظهر در محضرش قرائت و تصحیح می‌کرد.<sup>۵</sup> احادیث او در خصوص غدیر خم در صفحات پیشین از نظر گذشت.<sup>۶</sup> و حدیث او در داستان مناشده رجه و در باب احتجاج عمر بن

۱. *وفیات الاحیاء*: ۱/۳۱۵.

۲. *وفیات الاحیاء*: ۱/۲۷.

۳. *تذکره الحقاظ*: ۳/۲۹۲.

۴. *وفیات الاحیاء*: ۱/۲۷.

۵. *وفیات الاحیاء*: ۱/۲۰، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۵۵، ۶۰، ۶۶.

۶. *وفیات الاحیاء*: ۱/۲۰، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۵۵، ۶۰، ۶۶.

عبدالعزیز و در نزول آیه تبلیغ و آیه اکمال دین در باره علی علیه السلام خواهد آمد که بسیاری از اسناد آن صحیح و رجال آن ثقه هستند.

۲۰۵- ابوعلی، حسن بن علی بن محمد تمیمی واعظ، معروف به ابن مذهب (م ۴۴۴) که در سن هشتاد و نه سالگی وفات یافته است.

خطیب در تاریخش شرح حال او را ثبت کرده گوید: مسموعات او از قطعی درباره مسند احمد صحیح و درست است، مگر در بعضی اجزای آن که اسم او در آنها الحاق شده است.<sup>۱</sup> ابن کثیر از قول ابن جوزی گوید: این امر موجب قدح و نکوهش سماع او نخواهد بود، زیرا پس از تحقق موضوع و اعتماد به آنچه شنیده، رواست که نام خود را به آنچه شنیدن آن، محقق شده، ملحق نماید.<sup>۲</sup> روایت او در مورد مناشده رحبه به لفظ عبدالرحمن بن ابی لیلی خواهد آمد.

۲۰۶- حافظ اسماعیل بن علی بن حسین، ابوسعید رازی، معروف به ابن سمان (م ۴۴۵). ابن عساکر در تاریخش شرح حال او را ذکر کرده گوید: نامبرده از قریب چهار صد تن از مشایخ و استادان حدیث استماع حدیث کرده و در عصر و زمان خود پیشوای معتزله بوده و از حافظان بزرگ به شمار رفته و به زهد و ورع شهرت داشته است.<sup>۳</sup> عمر کلیبی گوید: نامبرده بزرگ رهبر عدلی مذهب، یعنی معتزله، و عالم و فقیه و متکلم و محدث آنان بوده و در قرائت‌ها و حدیث و شناخت رجال و انساب و فرائض و حساب و شروط و مقدمات پیشوایی بلامعارض قلمداد شده و در فقه ابوحنیفه نیز سمت پیشوایی داشته است و از این قبیل کلمات رسا در ستایش او بسیار گفته‌اند. حدیث منسوب به او قبلاً از نظر گذشت.<sup>۴</sup>

۲۰۷- حافظ احمد بن حسین بن علی، ابوبکر بیهقی (م ۴۵۸) که در سن هفتاد و چهار سالگی وفات یافته است و اکثر ارباب تذکره و تاریخ، شرح حال او را ذکر کرده‌اند. سبکی گوید: امام بیهقی یکی از پیشوایان اهل قبله و راهنمایان اهل ایمان و

۱. البدایة والنهائة: ۹۴/۱۲.

۱. تاریخ بغداد: ۳۹۰/۷.

۲. رک: الغدير (متن عربی) / ج ۵: ۱۹/۱، ۵۶.

۳. تاریخ ابن عساکر: ۳۵/۳.



دعوت‌کنندگان به سوی جبل متین خداوند بود. نامبرده فقیهی بزرگوار، حافظی کبیر، اصولی برجسته، زاهدی پارسا، بنده‌ای خالص، حق‌محوری دین‌یاور و دانشمندی والامقام است.<sup>۱</sup> ابن اثیر گوید: وی در حدیث و فقه پیشوایی بر مذهب شافعی است و در این رشته‌ها مصنفات ارزشمند متعددی دارد که السنن الکبری در ده مجلد یکی از آنهاست. نامبرده نیز موصوف به عفت و زهد بود.<sup>۲</sup> حدیث او به اسانیدی که شماری از آنها صحیح است، قبلاً از نظر گذشت.<sup>۳</sup> و روایت او درباره‌ی روزه‌ی غدير و نزول آیه‌ی اکمال به اسناد صحیح که رجال آن همگی ثقة هستند، خواهد آمد.

۲۰۸- حافظ ابو عمر، یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبرّ نمری قرطبی که در سال ۳۶۸ متولد شده و به سال ۴۶۳ وفات یافته است و کتاب استیعاب تألیف اوست.

ذهبی گوید: امام، شیخ الاسلام، حافظ ابو عمر در حفظ و اتقان، بر علمای عصر خود سروری یافت.<sup>۴</sup> ابوالولید باجی گوید: به اندلس کسی همانند ابو عمر در علم حدیث نبود. نامبرده پیوسته در طلب حدیث کوشید و چنان تبخر و تخصصی در آن یافت که بر پیشینیان خود از رجال اندلس برتری جست و در عین چیره‌دستی در علم حدیث و اثر و احراز بینش کامل به فقه و معانی، در علم انساب و اخبار نیز دستی توانا داشت. وی پای‌بند به دین، برخوردار از شهرت، مورد وثوق و پیشوایی سنت مدار بود و پیروانی داشت. در آغاز امر از حیث عقیده، ظاهری و اخباری بود، سپس به روش مالکی درآمد و در عین حال، به فقه شافعی میل و رغبت بسیاری داشت. حدیث او به طرق مختلف در صفحات پیشین از نظر گذشت.<sup>۵</sup> وی روایات یاد شده را از اخبار ثابت و پایدار شمرده است.

۲۰۹- حافظ احمد بن علی بن ثابت، ابوبکر خطیب بغدادی (م ۴۶۳).

۱. طبقات الشافعية: ۳/۳. ۲. الكامل فی التاريخ: ۲۰/۱۰.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۹/۱، ۲۰، ۳۴، ۵۱.

۴. تذكرة الحفاظ: ۳۲۴/۳.

۵. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۵/۱، ۲۰، ۲۱، ۳۵.

ابن اثیر گوید: نامبرده در زمان خود پیشوای روزگار خود بود.<sup>۱</sup> سبکی شرح حال او را ذکر کرده و او را بسیار ستوده است و از قول ابن ماکولا گوید: ابوبکر خطیب آخرین شخصیتی بود از کسانی که ما از حیث معرفت و حفظ و اتقان و ضبط حدیث رسول خدا و تبخّر در تشخیص علل و اسانید روایات و احاطه علمی به صحیح و غریب و فرد و منکر و مطروح آنها مشاهده کردیم و در میان بغدادیها بعد از ابوالحسن دارقطنی کسی مانند او نبود.<sup>۲</sup> ابن عساکر نیز شرح حال کامل و رسایی از او را در تاریخ خود آورده است.<sup>۳</sup> حدیث غدیر او در صفحات پیشین از نظر گذشت.<sup>۴</sup> و حدیث او در باب روزه غدیر نیز خواهد آمد که شماری از اسناد آن صحیح و رجال آن ثقه هستند.

۲۱۰- مفسر کبیر ابوالحسن بن احمد بن محمد بن علی بن متّویه واحدی نیشابوری (م ۴۶۸).

ابن خلکان در تاریخش گوید: نامبرده در نحو و تفسیر استاد عصر خود و در نگارش آثارش از سعادت و توفیق بهره داشت، به طوری که عموم مردم به نیکی از آنها یاد می‌کردند و مدرسان در درسهای خود از آنها نام می‌بردند. از آثار اوست: الوسیط و البسیط والوجیز در تفسیر، و کتاب اسباب النزول.<sup>۵</sup> حدیث غدیر منسوب به او قبلاً از نظر گذشت<sup>۶</sup> و روایت او در مورد نزول آیه تبلیغ در باره علی علیه السلام پیرامون واقعه غدیر نیز خواهد آمد.

۲۱۱- حافظ مسعود بن ناصر بن عبدالله بن احمد، ابوسعید سجزی [سجستانی] (م ۴۷۷).

ذهبی شرح حال او را ثبت نموده و از او به عنوان حافظ و فقیه یاد کرده است که برای به دست آوردن حدیث سفرها کرد و در نتیجه، تصنیفاتی فراهم ساخت.<sup>۷</sup> و محمد بن

۱. الکامل فی التاریخ: ۲۶/۱۰. ۲. رک: طبقات الشافعیة: ۱۲/۳-۱۶.

۳. تاریخ ابن عساکر: ۳۹۸/۱.

۴. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۱۴/۱، ۱۵، ۱۸، ۶۸، ۷۶.

۵. وفیات الاعیان: ۳۶۱/۱. ۶. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۴۴/۱.

۷. تذکره الحفاظ: ۱۶/۴.

عبدالواحد دقاق گوید: در میان محدثان کسی را از حیث اتقان و نیروی ضبط بهتر از او نیافتم. ابن کثیر در تاریخش گوید: وی در جمع حدیث رنج سفر را بر خود هموار کرد و حدیث بسیار از اساتید فن استماع نمود و کتب گرانبهای بسیار گرد آورد. نامبرده خوش خط و در حفظ و ضبط و نقل درست حدیث صحیح کوشا بوده<sup>۱</sup> کتابی درباره حدیث غدير تدوین کرده که بعضی از طرق آن قبلاً از نظر گذشت<sup>۲</sup> و بعض دیگر نیز خواهد آمد. ۲۱۲- ابوالحسن، علی بن محمد جلابی شافعی، معروف به ابن مغازلی (م ۴۸۳).

کتاب مناقب او نمودار بارزی است از مراتب احاطه و تسلط او به حدیث و فنون آن. حدیث غدير او پیش از این گذشت<sup>۳</sup> و جز آنچه ذکر شد روایاتی دیگر از او نیز خواهد آمد.

۲۱۳- ابوالحسن، علی بن حسن بن حسین، قاضی خلعی که در اصل موصلی بود، اما در مصر اقامت داشت و در آنجا به سال ۴۰۵ متولد شده و در سال ۴۹۲ وفات یافته است. سبکی شرح حال او را نگاهشته گوید: نامبرده در عصر خود مرجع مردم مصر در فقه و حدیث بود.<sup>۴</sup> ابن سکره گوید: وی فقیهی است دارای تصانیف که متصدی مقام قضاوت شد و فقط یک روز داوری کرد و سپس از مقام خود کناره گرفت و در قراغه مصر گوشه نشینی و انزوا اختیار کرد. همو بعد از حبال مرجع دینی مصریان بود حدیث مناشده رجه از کتاب خلعیات او به لفظ زید بن یثیع نقل و ذکر خواهد شد.

۲۱۴- حافظ ابوالقاسم، عبیدالله بن عبدالله بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن حسان، حاکم نیشابوری حنفی، معروف به ابن حداد حسانی (م بعد از ۴۹۰).

ذهبی شرح حال او را درج کرده گوید: نامبرده از اتقان برخوردار بود و عنایت و توجه خاصی به علم حدیث داشت. مردی سالخورده و نیکو اسناد بود و به جمع و تدوین حدیث پرداخت. وی نیز کتابی جداگانه درباره حدیث غدير نوشته است.<sup>۵</sup> حدیث او در

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱/۱۷، ۴۳، ۵۲.

۱. البداية والنهاية: ۱۲/۱۲۷.

۳. همان: ۱/۲۲، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۷، ۴۲، ۴۴.

۴. طبقات الشافعية: ۳/۲۹۶.

۵. تذكرة الحفاظ: ۳/۳۹۰.

صفحات پیشین از نظر گذشت<sup>۱</sup> و دو حدیث از او در مورد آیه اکمال دین و آیه سأل سائل<sup>۲</sup> در واقعه غدیر خواهد آمد.

۲۱۵- ابو محمد، احمد بن محمد بن علی عاصمی.

نامبرده از پیشوایان قرن پنجم و مؤلف کتاب *زین الفقی فی شرح سوره هل آتی است*. این کتاب تسلط و احاطه او را به تفسیر و حدیث و ادب نشان می دهد، چنانکه ضمن آن مخالفت و انکار شدید او را نسبت به رقص و تشییع آشکار می سازد. وی در کتاب مزبور حدیث غدیر را به طرق گوناگون و با بررسی در اسناد آن روایت کرده که بعضی از آنها در صفحات پیشین ذکر شده است.<sup>۳</sup> و طرق دیگر او نیز خواهد آمد.

### قرن ششم

۲۱۶- حافظ ابو حامد، محمد بن محمد طوسی غزالی، مشهور به حجة الاسلام (م ۵۰۵) که شرح حال و ستایش او در کتب تاریخ و تذکره رجال موجود است.

سبکی شرح حال او را ثبت نموده<sup>۴</sup>، و دکتر احمد رفاعی مصری یک کتاب جداگانه در سه مجلد به شرح احوال نامبرده اختصاص داده است و این تألیف از مزایا و محسنات عصر حاضر به شمار می آید، بنابراین، طالبان شرح تفصیلی احوالات وی می توانند به این دو کتاب مراجعه نمایند. گفتار او پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۲۱۷- حافظ ابوالغنائم، محمد بن علی کوفی نرسی که محدث کوفه بود و در سال ۴۲۴ متولد شد و به سال ۵۱۰ وفات یافت.

ذهبی شرح حال او را ثبت کرده و از ابن طاهر حکایت نموده که گفت: نرسی حافظی متقن، مورد وثوق کم نظیر و شب زنده دار بود.<sup>۵</sup> حدیث منسوب به او قبلاً از نظر گذشت<sup>۶</sup>

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۷/۱، ۴۳، ۵۲.

۲. معارج ۱/۷۰.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۹/۱، ۲۸، ۳۹، ۴۵، ۴۸، ۷۲.

۴. رک: طبقات الشافعية: ۱۰۱/۴ - ۱۸۲. ۵. تذکره الحقاظ: ۵۷/۴.

۶. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۴۰/۱.

و در داستان تهنیت نیز خواهد آمد.

۲۱۸- حافظ یحیی بن عبدالوہاب، ابوزکریا اصفهانی، مشهور به ابن منده (م ۵۱۲).

ابن خلکان در تاریخش نامبرده را حافظی مشهور و بنام و محدثی سرشناس خوانده و از وی به بزرگواری و برخورداری از فضل بسیار و روایات بی شمار و وثاقت و صداقت یاد کرده و او را صاحب تصانیف زیاد دانسته است.<sup>۱</sup> حدیث او پیش از این گذشت.<sup>۲</sup>

۲۱۹- حافظ حسین بن مسعود، ابو محمد فراء بغوی شافعی (م ۵۱۶).

ذهبی شرح حال او را ثبت کرده گوید: نامبرده پیشوایی حافظ، مجتهد، زنده کننده سنت و از علمای ربانی اهل عبادت و قناعت بود.<sup>۳</sup> ابن کثیر در تاریخش گوید: نامبرده را آثاری چون تفسیر القرآن، شرح السنّة، التهذیب در فقه، الجمع بین الصحیحین و مصابیح السنّة در حدیث و جز آنهاست. وی در این علوم تبخر و تخصص داشت و علامه زمان خود به شمار می رفت و متّصف به دینداری و زهد و پارسایی و عبادت و درستکاری بود.<sup>۴</sup> حدیث منسوب به او به نقل از مصابیح قبلاً از نظر گذشت.<sup>۵</sup>

۲۲۰- ابوالقاسم، هبة الله بن محمد بن عبدالواحد شیبانی (م ۵۲۵) که در سن نود و چهار سالگی وفات یافته است.

ابن کثیر در تاریخش گوید: نامبرده راوی مسند از ابوعلی بن مذهب، از ابوبکر بن مالک، از عبدالله بن احمد، از پدرش می باشد، و ابن جوزی و عده ای از محدثان از او روایت کرده اند. وی عالمی ثقه و دارای دقت نظر و صحّت سماع بود.<sup>۶</sup> حدیث مناشدۀ رجب به طریق او و به لفظ عبدالرحمن خواهد آمد.

۲۲۱- ابن زاغونی، علی بن عبدالله بن نصر بن سری زاغونی (م ۵۲۷).

ابن کثیر در تاریخش گوید: نامبرده پیشوایی است بنام که احادیث را قرائت و استماع کرده و به فقه و نحو و لغت اشتغال داشته و در وعظ و خطابه چیره دست بوده است. در

۲. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۴۷/۱.

۱. وفیات الاحیان: ۳۶۶/۲.

۴. البدایة والنهاية: ۱۹۳/۱۲.

۳. تذکرۃ الحفاظ: ۵۴/۴.

۶. البدایة والنهاية: ۲۰۳/۱۲.

۵. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۳۱/۱.

اصول و فقه دارای مصنّفات بسیاری است. آورده اند که جمعیت انبوهی در تشییع جنازه او حضور یافتند.<sup>۱</sup> حدیث مناشده مردی عراقی با جابر انصاری به اسناد صحیح از او ذکر خواهد شد.

۲۲۲- ابوالحسن، رزین بن معاویه عبدی اندلسی (م ۵۳۵).

ذهبی در العبر شرح حال او را ثبت کرده است. نامبرده در کتاب خود الجمع بین الصحاح السنّة از ابی سربحه یا زیدبن ارقم روایت نموده که رسول خدا فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست.

۲۲۳- ابوالقاسم جارالله، محمودبن عمر زمخشری<sup>۲</sup> (م ۵۳۸).

ابن خلکان در تاریخش شرح حال او را نگاشته و درباره او گوید: نامبرده در تفسیر و حدیث و نحو و علم بیان، پیشوای بلا معارض زمان خود بود که دانش پژوهان برای بهره مندی از فضل و کمال او بار سفر می بستند و به سوی او می شتافتند.<sup>۳</sup> یافعی در مرآة الجنان گوید: وی پیشوای روزگار خود بود و در علوم تفسیر و حدیث و نحو و لغت و بیان دستی توانا داشت. همچنین تصنیف های بسیار و بی نظیری دارد که مورد ستایش قرار گرفته است. سیوطی از او یاد کرده گوید: زمخشری دانش بسیار و هوش سرشار داشت و در هر علمی خوش قریحه و متقن بوده گرچه معتزلی مذهب بود، اما تظاهر می کرده که حنفی مذهب است. آنگاه اساتید و تألیفات او را نام برده است.<sup>۴</sup> ابوالحسنات شرح حال او را ثبت کرده و به ستایش از او پرداخته و تألیفاتش را بر شمرده است.<sup>۵</sup> ابن کثیر هم در تاریخش از او یاد کرده است.<sup>۶</sup> حدیث او در استدلال و احتجاج دارمیّه بر معاویه بن ابی سفیان به نقل از کتابش ربیع الابرار خواهد آمد. وی در این کتاب گوید: شب غدیر در نزد شیعه بسیار مقدّس است و آن شب را با تهجد و عبادت سپری می سازند.

۱. البداية و النهایة: ۲۰۵/۱۲.

۲. زمخشر قریه بزرگی از قرای خوارزم است که به شهرک می ماند. الانساب، سمعانی: ۱۶۳/۳. (و)

۳. وفیات الاحیاء: ۱۹۷/۲.

۴. بغیة الوعاة: ۳۸۸.

۵. رک: الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیة: ۲۰۹. رک: البداية و النهایة: ۲۱۹/۱۲.

شب مزبور شبی است که رسول خدا در فردای آن در غدیر خم بر جهاز شتران خطبه خواند و در خطبه خود فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست.

۲۲۴- حافظ قاضی عیاض بن موسی یحصبی سبتي (م ۵۴۴) که بسیاری از صاحبان تذکره و تاريخ شرح حال او را ثبت کرده‌اند.

ابن خلکان گوید: نامبرده در حديث و علوم مربوط به آن و در نحو و لغت و کلام عرب و وقایع و ایام و انساب آنان پیشوا و زبده عصر خود بود و آثار سودمندی را تدوین کرد. آنگاه تألیفات او را نام برده و نمونه‌ای از شعر او را ذکر کرده است.<sup>۱</sup> وی حديث غدیر را در کتاب مشهور خود الشفاء روایت نموده است.

۲۲۵- ابوالفتح، محمد بن ابی القاسم عبدالکریم شهرستانی (م ۵۴۸) که در عقیده شافعی مذهب است و در کلام اشعری مسلک.

ابن خلکان گوید: پیشوایی برجسته و فقیهی متکلم بود. سبکی شرح حال او را ثبت کرده و او و کتابش الملل والنحل را ستوده است.<sup>۲</sup> نامبرده حديث غدیر را در الملل والنحل ذکر کرده و لفظ آن در داستان تهیت نیز خواهد آمد.

۲۲۶- ابوالفتح، محمد بن علی بن ابراهیم نطنزی که در سال ۴۸۰ متولد شد، اما تاريخ وفات او به دست نیامد.

سمعانی او را ذکر کرده گوید: نامبرده در فنون لغت و ادب و پرداختن به صنعت شعر برتر از علمای خراسان و عراق است. او در سال ۵۲۱ به مرو آمد و بر ما وارد شد و من بخش سودمندی از ادب را بر او قرائت کردم و از او بهره‌مند شدم و از دریای علوم و فنون او بهره‌ای گرفتم. سپس او را در همدان ملاقات نمودم. هنگامی هم که من در بغداد اقامت داشتم، چندین بار بر من درآمد و هیچگاه او را ملاقات ننمودم مگر آنکه به نگارش کلمات و اشعار او می‌پرداختم و از خرمن دانش او خوشه می‌چیدم، آنگاه نام مشایخ و استادان او را ذکر کرده است.<sup>۳</sup> حديث غدیر به اسناد او پیش از این گذشت و

۲. طبقات الشافعية: ۷۸/۴.

۱. وفيات الاميان: ۴۲۸/۱.

۳. الانساب: ۵۰۵/۵ - ۵۰۶. (و)

روایت او در باب نزول آیه اکمال دین به طریقی دیگر نیز خواهد آمد.

۲۲۷- حافظ ابوسعده، عبدالکریم بن احمد سمعانی شافعی که در سال ۵۰۶ متولد شد و به سال ۵۶۲ یا ۵۶۳ وفات یافت. کتابهای الانساب و فضایل الصحابة از آثار اوست.

ابن خلکان در تاریخش شرح حال نامبرده را ثبت کرده و او را ستوده است.<sup>۱</sup> ذهبی گوید: او عالمی است ثقه، حافظ، حجّت، بسیار سفر، عادل، دیندار، نیک سیرت، نیکومعاشرت و دارای محفوظات بسیار.<sup>۲</sup> ابن نجّار گوید: از شخص آگاهی شنیدم که تعداد مشایخ و اساتید سمعانی به هفت هزار نفر بالغ می شد و این چیزی است که احدی به آن نرسیده است. حدیث منسوب به او قبلاً از نظر گذشت.<sup>۳</sup>

۲۲۸- ابوبکر، یحیی بن سعدون بن تمام از دی قرطبی، ملقب به سابق الدین که در سال ۴۸۶ یا ۴۸۷ متولد شده و به سال ۵۶۷ وفات یافت و تفسیر کبیر از آثار اوست.

ابن اثیر گوید: نامبرده در قرائت و نحو و دیگر علوم پیشوا بود و در زهد و عبادت به مقامی رسید که مردم بسیاری از بلاد بویژه اهالی موصل از وجود او منتفع می شدند، زیرا وی در آنجا اقامت گزید و در همان جا وفات یافت.<sup>۴</sup> یاقوت شرح حال او را ثبت نموده گوید: بسیاری از شیوخ و استادان ما بر او قرائت کردند. او مردی ادیب، فاضل، مقلّی نحوی و زبان شناس بود و بسیاری از کتب را نزد اساتیدش آموخت.<sup>۵</sup> همو در جای دیگر گوید: وی استادی فاضل، متبحر در نحو و وجوه قراآت، موثق، دارای دقت نظر و با صداقت، دیندار و خیرخواه بود.<sup>۶</sup> حدیث او در باب نزول آیه سأل سائل<sup>۷</sup> پیرامون قضیه غدیر از تفسیرش خواهد آمد.

۲۲۹- ابوالمؤید موفق بن احمد، اخطب خطبای خوارزم (م ۵۶۸).

نامبرده یکی از شعرای غدیر در قرن ششم است که شعر و شرح حال او خواهد آمد.

۱. وفیات الاحیاء: ۱/۳۲۶.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۵۶/۱.

۳. معجم البلدان: ۵۴/۷.

۴. معارج: ۱/۷۰.

۵. تذکره الحقاظ: ۴/۱۱۱.

۶. الکامل فی التاريخ: ۱۱/۱۵۲.

۷. معجم الادباء: ۲۰/۱۴.



حديث غدير را در مناقب و مقتل خود به طرق بسيار روايت کرده که بعضی از آنها در صفحات پيشين از نظر گذشت.<sup>۱</sup> و طرق ديگري از او نيز خواهد آمد.

۲۳۰- عمر بن محمد بن خضر اردبيلي، معروف به ملاً.

نامبرده حديث غدير را در *وسيلة المتعبدين*<sup>۲</sup> به لفظ براء بن عازب روايت کرده که در حديث تهنيت خواهد آمد.

۲۳۱- حافظ علي بن حسن بن هبة الله، ابوالقاسم دمشقي شافعي، ملقب به ثقة الدين و مشهور به ابن عساكر (م ۵۷۱) که صاحب تاريخ كبير است.

ابن خلکان در تاريخش شرح حال او را ثبت کرده<sup>۳</sup> و ابن اثير نيز او را ستوده است.<sup>۴</sup> ابن كثير گوید: نامبرده یکی از حافظان بزرگ حديث است که از حيث سماع و جمع و تصنيف حديث و اطلاع از آن و نيز حفظ سند و متن روايات و اتقان طرق و فنون اخبار مورد توجه و اقبال علاقه مندان به اين رشته بوده و *تاريخ الشام* را در هشتاد مجلد<sup>۵</sup> تصنيف کرده است.<sup>۶</sup> به هر حال، گرچه ابن كثير در ستايش از او و تأليفاتش به طور مبسوط سخن گفته، اما رساترين و کامل ترين شرح حال او شرحی است که سبکی در طبقات آورده و او را بسيار ستوده و از وثاقت و اتقان و تأليفات او به نيکی ياد کرده است.<sup>۷</sup> بنا به گفته ابن كثير، احاديث بسياری را پيرامون واقعه مهم غدير در تاريخش آورده که بعضی از آنها در صفحات پيشين از نظر گذشت<sup>۸</sup> و حديث او نيز در نزول آيه تبليغ و آيه اكمال درباره علي عليه السلام خواهد آمد.

۲۳۲- حافظ محمد بن أبي بكر عمر بن أبي عيسى احمد، ابوموسی مدیني اصفهانی

۱. رک: *الغدير* (متن عربي / ج ۵): ۱۴/۱-۱۶، ۱۸، ۲۰-۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۸، ۴۹.

۲. چلبی در *كشف الظنون*: ۲/۶۳۴ این کتاب را به او نسبت داده است.

۳. *وفيات الاعيان*: ۱/۳۶۳.

۴. *الكامل في التاريخ*: ۱۱/۱۷۷.

۵. ابن كثير در تاريخش ذکر کرده که سه مجلد از اين کتاب در شرح احوال و مناقب علي اميرالمؤمنين

۶. *البدایة والنهاية*: ۱۲/۲۹۴. است.

۷. رک: *طبقات الشافعية*: ۴/۲۷۳-۲۷۷.

۸. رک: *الغدير* (متن عربي / ج ۵): ۱۵/۱، ۲۶، ۲۷، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۵۱.

شافعی که در سال ۵۰۱ متولد شده و به سال ۵۸۱ وفات یافته است. ابن خلکان در تاریخش شرح حال او را ثبت کرده و گفته: نامبرده در حفظ و شناخت، پیشوای زمان خود بود و در حدیث و علوم مختص بدان دارای تألیفات سودمندی است.<sup>۱</sup> سپس به ذکر تألیفات او پرداخته است. سبکی او را ذکر کرده<sup>۲</sup> و ذهبی درباره او چنین نگاشته است: تقدم و پیشدستی در جمع و بررسی حدیث با اسناد عالی به شیخ الاسلام بزرگ، ابوموسی مدینی منتهی گشته است.<sup>۳</sup> ابن الزینی گوید: ابوموسی چندان زیست و زندگی کرد تا یگانه عصر خود شد و از حیث اسناد و حفظ، استاد زمان خود گردید. سمعانی گوید: من از او حدیث استماع کردم و او نیز پاره‌ای از احادیث مرا نوشت. وی فقه و متصف به صدق است. عبدالقادر گوید: برای نامبرده مسموعات حدیث در اصفهان به حدی حاصل گشت که برای احدی در زمان او حاصل نگشت، و افزون بر این مزیت، مراتب حفظ و اتقان اوست. نامبرده دارای تصانیفی است که بدانها با رعایت وثاقت و عفت بر پیشینیان برتری یافت. طرق منسوب به او در صفحات پیشین گذشت<sup>۴</sup> و او را طرق دیگری نیز هست.

۲۳۳- حافظ محمد بن موسی بن عثمان، ابوبکر حازمی<sup>۵</sup> همدانی شافعی که در سال ۵۴۸ متولد شده و به سال ۵۸۴ وفات یافته است.

سبکی شرح حال او را ثبت کرده و او را پیشوای با اتقان و برجسته خوانده است.<sup>۶</sup> از ابن الزینی نقل شده که گفت: نامبرده از حیث حفظ حدیث و اساتید و رجال آن با اوصافی که در اوست از قبیل زهد و التزام به عبادت و ریاضت و ذکر، بهترین مردم زمان خود بوده و در علم حدیث آثاری از خود بر جای نهاده است. ابن نجار گوید: وی از پیشوایان و حافظان بزرگ بود که در فقه حدیث و معانی و رجال آن دستی توانا داشت.

۱. وفيات الاعیان: ۱۶۱/۲.

۲. طبقات الشافعية: ۹۰/۴.

۳. تذكرة الحفاظ: ۱۲۸/۴.

۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۴/۱، ۲۶، ۲۹، ۴۵، ۴۶، ۵۳، ۵۸ - ۶۰.

۵. منسوب به جدش حازم است.

۶. طبقات الشافعية: ۱۸۹/۴.

همو عالمی مورد اعتماد و وثوق، حجتی بزرگوار، زاهدی پارسا و خلوت‌نشین بود که به امر تصنیف و نشر علم اشتغال داشت. نامبرده به خطبه پیغمبر ﷺ در غدیر خم تصریح کرده است.<sup>۱</sup>

۲۳۴- حافظ ابوالفرج، عبدالرحمن بن علی بن محمد، ابن جوزی بکری<sup>۲</sup> بغدادی حنبلی (م ۵۹۷).

ابن خلکان در تاریخش گوید: نامبرده علامه عصر و پیشوای زمان خود در حدیث و فن وعظ بوده، در فنون مختلف تصنیف کرده و در پاره‌ای از کتب تذکره و تاریخ شرح حال او ذکر شده است.<sup>۳</sup> حدیث مناشده در رجه را به لفظ زاذان از طریق احمد روایت کرده و گفتار او پیرامون سند حدیث خواهد آمد.

۲۳۵- فقیه اسمعین ابی الفضایل محمود بن خلف عجلی، ابوالفتح<sup>۴</sup> شافعی اصفهانی (م ۶۰۰) که در سن هشتاد و پنج سالگی وفات یافته است.

ابن اثیر گوید: نامبرده پیشوای فاضلی بوده است.<sup>۵</sup> ابن کثیر در تاریخش گوید: وی از بزرگان استماع حدیث کرده، در فقه مهارت یافته، کتاب تصنیف نموده و زاهدی پارسا بوده است.<sup>۶</sup> سبکی شرح حال او را ثبت کرده و او را بسیار ستوده و تألیفاتش را برشمرده است.<sup>۷</sup> ابن خلکان در تاریخش از او نام برده و وی را ثنا گفته است.<sup>۸</sup> حدیث منسوب به نامبرده به نقل از کتابش الموجز در فضایل خلفای چهارگانه پیش از این گذشت.<sup>۹</sup>

۱. رک: وفيات الاعيان: ۲۲۳/۲؛ معجم البلدان: ۴۶۶/۳.

۲. منسوب به جدش ابوبکر صدیق است.

۳. وفيات الاعيان: ۳۰۱/۱.

۴. بدو ابوالفتح نیز می‌گویند.

۵. الكامل فی التاريخ: ۸۳/۱۲.

۶. البداية والنهاية: ۴۰/۱۳.

۷. طبقات الشافعية: ۵۰/۵.

۸. وفيات الاعيان: ۷۱/۱.

۹. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۴۱، ۲۶/۱.

قرن هفتم

۲۳۶- ابو عبدالله، محمد بن عمر بن حسن، فخرالدین رازی شافعی (م ۶۰۶) که صاحب تفسیر کبیر مشهور است.

ابن خلکان در تاریخش شرح حال او را ثبت کرده گوید: او یگانه عصر و تافته‌ای جدا بافته بود و در علم کلام و معقولات و علم اوایل بر دانشمندان زمان خود تفوق و برتری یافته بود.<sup>۱</sup> سپس تألیفات او را بر شمرده است. ابن اثیر نیز گوید: نامبرده پیشوای عصر خود بود. ابن کثیر در تاریخش از او نام برده<sup>۲</sup>، و سبکی در شرح حال او بسط کلام داده و او را ستوده و در ردّ نکوهش ذهبی بر او در میزان الاعتدال مبالغه کرده است.<sup>۳</sup> حدیث او قبلاً از نظر گذشت<sup>۴</sup> و در آیه تبلیغ نیز خواهد آمد.

۲۳۷- ابوالسعادات، مبارک بن محمد بن عبدالکریم، ابن اثیر شیبانی جزری شافعی (۶۰۶ م).

برادرش ابن اثیر شرح حال او را ثبت کرده و چنین نگاشته: برادرم مجدالدین ابوالسعادات، در برخی از علوم، از جمله فقه و اصول و نحو و حدیث و لغت تبخّر داشت و دارای تصنیفات مشهوری در تفسیر و حدیث و نحو و حساب و غریب الحدیث است و رساله‌های دیگری نیز دارد. وی نویسنده برجسته و ممتازی بود که در نویسندگی شهرتی بسزا داشت و در دینداری ثابت قدم و بر طریق مستقیم بود.<sup>۵</sup> نامبرده در کتاب خود جامع الاصول فی احادیث الرسول این روایت را از زید بن ارقم یا ابوسریحه<sup>۶</sup> نقل کرده که رسول خدا فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. ترمذی این حدیث را با بررسی در اسنادش روایت کرده و آن را از شافعی، پیشوای شافعیان حکایت کرده است.<sup>۷</sup>

۱. وفيات الاعیان: ۴۸/۲.
۲. البداية والنهاية: ۵۵/۱۳.
۳. رک: طبقات الشافعية: ۳۳/۵ - ۴۰.
۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۹/۱، ۵۲.
۵. الکامل فی التاريخ: ۱۲/۱۲۰.
۶. این تردید از «شعبه» است.
۷. النهاية فی غریب الحدیث والاثار: ۲۴۶/۴.

۲۳۸- ابوالحجاج، يوسف بن محمد بلوی مالکی، مشهور به ابن الشیخ (م حدود ۶۰۵). نامبرده مؤلف کتاب الف باء است که نموداری از فضل بسیار و ادب سرشار اوست. زرکلی شرح حال او را ذکر کرده است.<sup>۱</sup> لفظ حدیث غدير در فصل غديره سرایان سده نخست، پیرامون شعر امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد آمد.<sup>۲</sup>

۲۳۹- تاج الدین زید بن حسن بن زید کندی، ابوالیمن بغدادی (م ۶۱۳) که در بغداد به دنیا آمد و در آنجا پرورش یافت، سپس به شام منتقل شد و در آنجا اقامت گزید. ابن اثیر گوید: نامبرده در نحو و لغت پیشوا بود و در حدیث دارای اسناد عالی است و در فنون بسیار و علوم متنوع نیز تبخر داشت.<sup>۳</sup> حدیث مناشده رجبه به اسناد او و به لفظ عبدالرحمن بن ابی لیلی خواهد آمد.

۲۴۰- شیخ علی بن حمید قرشی (م ۶۲۱).

نامبرده حدیث غدير را در شمس الاخبار المنتقى من کلام النبی المختار ذکر کرده، چنانکه پیش از این گذشت<sup>۴</sup>، و لفظ آن در مفاد حدیث خواهد آمد.

۲۴۱- ابو عبدالله، یاقوت بن عبدالله رومی حموی بغدادی (م ۶۱۲).

نامبرده در کودکی اسیر شده و مرد تاجری در بغداد او را خریده است. کتاب معجم البلدان و معجم الادیاء از اوست. در ادبیات گامهای بلندی برداشته و نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام خوشبین نبوده است. ابن خلکان در تاریخش شرح حال او را از حیث مقام و علم و ادب و تألیفات و مذهب ثبت کرده است.<sup>۵</sup> نامبرده از حازمی آورده که گفت: رسول خدا در غدير حُم خطبه‌ای ایراد فرمود<sup>۶</sup>، و سخنان او به نقل از کتاب معجم الادیاء در بخش مؤلفان آثار مستقل در موضوع مؤلفان در غدير خواهد آمد.

۲۴۲- ابوالحسن، علی بن محمد شیبانی، معروف به ابن اثیر جزری<sup>۷</sup> (م ۶۳۰) که صاحب

۱. الاعلام: ۱۱۸۴/۳. ۲. رک: القدير (متن عربی / ج ۵): ۲۷/۲. (و)

۳. الکامل فی التاريخ: ۱۲/۱۳۰. ۴. رک: القدير (متن عربی / ج ۵): ۵۰/۱.

۵. وفيات الاعیان: ۲/۳۴۹-۳۵۵. ۶. معجم البلدان: ۴۶۶/۳.

۷. منسوب است به جزیره ابن عمر: شهری به فاصله سه روز راه در بالای موصل که دجله از سه طرف آن را احاطه کرده است.

تاریخ کامل و اسدالغابة است.

ابن خلکان در تاریخش شرح حال او را ثبت کرده و درباره او گفته: در حفظ حدیث و شناخت متعلقات آن و اطلاع کافی از تاریخ متقدم و متأخر پیشرو بود.<sup>۱</sup> سپس تألیفات او را ذکر کرده و آنها را ستوده است. یافعی نیز او را نام برده و به وصف او و تألیفاتش پرداخته است.<sup>۲</sup> ذهبی نامبرده را از حفاظ به شمار آورده و از او تعریف کرده است.<sup>۳</sup> وی حدیث غدیر را به طرق بسیار روایت کرده که قسمتی از آن خواهد آمد و قسمتی هم در صفحات پیشین ذکر شده است.<sup>۴</sup>

۲۴۳- حنبل بن عبدالله بن فرج بغدادی رصافی (م ۶۴۰) که در سن نود سالگی وفات یافته است.

نامبرده محدث است و حدیث بسیار روایت نموده، مسند احمد بن حنبل را به اسنادش که ذکر خواهد شد از پسرش عبدالله روایت می‌کند. ابوشامه شرح حال او را درج کرده است.<sup>۵</sup> حدیث مناشده رجه به اسناد او به لفظ عبدالرحمن خواهد آمد.

۲۴۴- حافظ ضیاءالدین محمد بن عبدالواحد، ابو عبدالله مقدسی دمشقی حنبلی که در سال ۵۶۹ متولد شده و به سال ۶۴۳ وفات یافته است.

ابن کثیر در تاریخش از او به نیکی یاد کرده و تألیفات او را ستوده است.<sup>۶</sup> ذهبی شرح حال او را ثبت و از قول عمر بن حاجب حکایت کرده که گفت: استاد ما ابو عبدالله، بزرگ زمان خود و از حیث علم و حفظ و وثاقت و دینداری تافته‌ای جدا بافته بود. وی از علمای ربّانی است که در روایت، بسیار دقت و بررسی می‌کرد و در عبادت سختکوش بود. پیوسته ذکر می‌گفت و از غیر خدا منقطع و به تواضع و فروتنی متصف بود. سرانجام در وصف و ستایش او گوید: ابن النجار گفته: نامبرده حافظی متقن و توانا و حجتی واقف به

۱. وفيات الاعيان: ۲/۳۷۸.

۲. مرآة الجنان: ۴/۷۰.

۳. تذكرة الحفاظ: ۴/۱۹۱.

۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱/۱۵، ۲۰، ۲۳-۲۵، ۲۸، ۳۸، ۴۵-۴۷، ۴۹، ۵۳، ۵۸-۶۰.

۵. ذیل الروضتين - حاشیة ذیل تذكرة الحفاظ، ابوالمحاسن دمشقی ۳۳.

۶. البدايه والنهاية: ۱۳/۱۶۹.

حال رجال حديث و موصوف به ورع و تقواست. در آگاهی و عفت نفس و حسن طريقت، همانند او نديدم.<sup>۱</sup> حديث او در پيش از اين گذشت.<sup>۲</sup> و احاديث ديگري نيز از او خواهد آمد.

۲۴۵- ابوسالم، محمد بن طلحة قرشي نصيبی شافعی (م ۶۵۲).

نامبرده یکی از شعراي غدير قرن هفتم است که شعر و شرح حال او در جای خود خواهد آمد. حديث منسوب به او قبلاً از نظر گذشت<sup>۳</sup> و احاديث ديگري نيز به نقل از کتاب مطالب السؤل او که بارها به چاپ رسیده، نقل خواهد شد.

۲۴۶- ابوالمظفر، يوسف امير حسام الدين قزاغلی<sup>۴</sup> بن عبدالله بغدادی حنفی (م ۶۵۴) که نواده حافظ ابن جوزی از دخترش رابعه است.

یافعی شرح حال او را ثبت کرده<sup>۵</sup> و ابن کثیر علاوه بر شرح حالش، او را نسبت به مراتب علم و فضل و حسن خطابه ستوده است.<sup>۶</sup> ابوالحسنات او را نام برده و گفته: وی در فقه تبخر داشت و عالمی فقیه و واعظی نیک محضر بود.<sup>۷</sup> ابوالمعالی سلامی درباره او گوید: نامبرده استادی صالح و دانشمند است و در تفسیر و حديث و فقه دستی توانا دارد. او را تفسیری بزرگ در بیست و نه مجلد است.<sup>۸</sup> سپس استادان و تألیفات او را ذکر کرده است. حديث او پيش از اين گذشت<sup>۹</sup> و روایاتی ديگر از او با عناوین گوناگون و به الفاظ ديگر غير از آنچه مذکور افتاد به نقل از کتاب مشهور او تذکرة خواص الائمة خواهد آمد.

۱. تذکرة الحقاظ: ۱۹۷/۴.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۵۵، ۵۸.

۳. همان: ۳۳/۱.

۴. در وفيات الاعيان و الفوايد البهية قرغلی مذکور است و در غير آن دو، قزاغلی، ولی به طوری که در تاريخ ابن کثیر آمده، صحیح آن، قزاغلی است که لغت ترکی است و معنای آن پسر دختر است.

۵. مرآة الجنان: ۱۳۶/۴. ۶. البداية والنهاية: ۱۳/۱۹۴.

۷. الفوايد البهية فی تراجم الحنفية ۲۳۰. ۸. منتخب المختار ۲۳۶.

۹. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۶/۱.

۲۴۷- عزالدین عبدالحمید بن هبة الله مدائنی، مشهور به ابن ابی الحدید معتزلی (م ۶۵۵).

نامبرده مؤلف شرح نهج البلاغة است و این شرح نمودار بارزی از احاطه کامل او به حدیث و کلام و تاریخ و ادب است. شرح حال او را در کتاب مزبور می توان از نظر گذراند.<sup>۱</sup> حدیث او قبلاً از نظر گذشت<sup>۲</sup> و روایت او در داستان مناشده رحبه، قضیه نقرین، حدیث رکبان، احتجاج عمار به حدیث غدیر و مناشده جوانی با ابوهریره خواهد آمد.

۲۴۸- حافظ ابو عبدالله، محمد بن یوسف کنجی شافعی (م ۶۵۸).

نامبرده صاحب کتاب کفایة الطالب<sup>۳</sup> است که در مصر در صد و شصت صفحه چاپ شده و اسناد آن حذف گردیده، اما در نجف اشرف با ذکر سند و مطابق اصل چاپ شده است. کتاب مزبور نموداری است از پیشرو بودن و تبخر او در حدیث و احاطه کامل او به علوم و برخورداری اش از معرفت و کمال بسیار و توجه و عنایت خاص او به حدیث و فنون آن. ابن صباغ مالکی در الفصول المهمة از او نقل می کند و از نامبرده با تعبیر امام حافظ یاد می نماید. حدیث او در صفحات پیشین از نظر گذشت.<sup>۴</sup> و در داستان مناشده رحبه به طرق مختلف و در موضوع مناشده مردی عراقی با جابر انصاری و در حدیث تهنیت خواهد آمد.

۲۴۹- حافظ ابو محمد، عبدالرزاق بن عبدالله بن ابی بکر عزالدین رسعنی حنبلی (م ۶۶۱).

ذهبی از او نام برده گوید: وی پیشوایی ارجمند و ادیبی دانشمند بود و کتاب مقتل الحسین از اوست. همو تفسیر ارزنده ای تصنیف کرده که من آن را دیده ام. وی در آن به

۱. شرح نهج البلاغة: ۵۷۵/۴. ۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۵۶/۱.

۳. چلبی در کشف الظنون: ۳۲۳/۲ کتاب مزبور را از او دانسته است.

۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۹/۱، ۲۱، ۳۵، ۴۰، ۴۸، ۵۱.



اسناد خود روايت مى‌کند.<sup>۱</sup> ابن کثير در تاريخش او را ستوده است<sup>۲</sup>، و گفتارى از همکارش اربلى در شرح حال وى خواهد آمد. حديث او در نزول آيه تبليغ درباره على عليه السلام ذکر خواهد شد.

۲۵۰- فضل الله بن ابى سعيد حسن شافعى توربشتى (م حدود ۶۶۰).

سبكى شرح حال او را ثبت کرده گويد: نامبرده مردى محدث و فقيه از اهالى شيراز است که شرح خوبى بر مصابيح بغوى نوشته و صحيح بخارى را از عبدالوهاب بن مغرم به اسنادش روايت کرده است. بى گمان فتنه تاتار موجب شد که وى ناشناخته ماند.<sup>۳</sup> سبكى پس از اين مطالب بعضى از فوايد ياد شده در شرح مصابيح او را ذکر نموده است. نامبرده حديث غدير خم را در کتابش المعتمد فى المعتقد<sup>۴</sup> روايت کرده است.

۲۵۱- حافظ محبى الدين يحيى بن شرف بن حسن، ابوزکريا نووى<sup>۵</sup> دمشقى شافعى (م ۶۷۶).

سبكى شرح حال او را ذکر کرده و بسيار او را ستوده است.<sup>۶</sup> ابن کثير در تاريخش از او نام برده گويد: نامبرده عالم شافعى مذهب و فقيه بزرگ زمان خود بود و از حيث زهد و عبادت و ورع و تحقيق و فراهم ساختن موجبات وحدت مردم، به مرتبه اى رسيد که هيچ يک از فقها را توان وصول به آن نبود.<sup>۷</sup> سپس تأليفات او را ذکر و توصيف کرده است. ذهبى نيز در شرح حال او بسط کلام داده است.<sup>۸</sup> حديث غدير به نقل از کتابش رياض الصالحين قبلاً از نظر گذشت<sup>۹</sup>، و در کتاب ديگرش تهذيب الاسماء واللغات چنين گويد: در کتاب ترمذى از ابوسريحه صحابى يا زيدبن ارقم<sup>۱۰</sup> از پيامبر روايت شده که

۱. تذكرة الحفاظ: ۴/۲۴۳. ۲. البداية والنهاية: ۱۳/۲۴۱.

۳. طبقات الشافعية: ۴/۱۴۶.

۴. چلبى در كشف الظنون: ۲/۴۶۲ کتاب مزبور را از آثار او دانسته است.

۵. منسوب به نوى، قريه اى است از قرأى حوران.

۶. رى: طبقات الشافعية: ۵/۱۶۶ - ۱۶۸. ۷. البداية والنهاية: ۱۳/۲۷۸.

۸. رى: تذكرة الحفاظ: ۴/۲۵۹ - ۲۶۴. ۹. رى: الغدير (متن عربى / ج ۵): ۱/۳۵.

۱۰. اين ترديد از شعبه است.

فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. ترمذی این حدیث را روایت کرده گوید: حدیثی حسن است و تردید داشتن در شخص صحابی راوی به صحت حدیث لطمه‌ای نمی‌زند، زیرا صحابه همگی عدول هستند.

۲۵۲- شیخ مجدالدین عبدالله بن محمود بن مورود حنفی موصلی که در سال ۵۹۹ متولد شده و در ۶۸۳ وفات یافته است.

ابوالحسنات شرح حال او را ثبت کرده گوید: نامبرده در فروع و اصول یگانه روزگار بوده و پیوسته تا پایان عمر به امر فتوا و تدریس اشتغال داشته است.<sup>۱</sup> ابن حمویه صاحب فرایدالسمطین حدیث مناشدهٔ مردی را با جابر انصاری که بعداً خواهد آمد، از او روایت کرده است.

۲۵۳- قاضی ناصرالدین عبدالله عمر، ابوالخیر بیضاوی شافعی (م ۶۸۵).

نامبرده صاحب طوابع الانوار در اصول دین، الغایة القصوی در فقه، المنهاج در اصول فقه، مختصر الکشاف در تفسیر و شرح المصابیح در حدیث است. سبکی گوید: نامبرده پیشوایی مبرزه، اهل نظر، دارای صلاحیت، بسیار با عبادت و متصف به زهد بود و در شیراز متصدی منصب قاضی القضاة شد و به تبریز رفت.<sup>۲</sup> ابن کثیر در تاریخش شرح حال او را ثبت نموده و گفته است که در تبریز وفات یافت.<sup>۳</sup> حدیث او در موضوع غدیر خم به نقل از کتابش طوابع الانوار پیش از این گذشت.<sup>۴</sup>

۲۵۴- حافظ ابوالعباس احمد بن عبدالله، محبّ الدین طبری مکی شافعی، معروف به فقیه حرم (م ۶۹۴).

سبکی شرح حال او را ثبت کرده و او را ستوده است.<sup>۵</sup> ابن کثیر در تاریخش او را ذکر کرده<sup>۶</sup> و ذهبی او را از جمله حفاظ به شمار آورده و گفته است: نامبرده در فقه تسلط یافت و تدریس کرد و فتوا داد و کتاب تصنیف نمود. وی شیخ شافعی‌ها، محدث حجاز و

۱. الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیة ۱۰۶. ۲. طبقات الشافعیة: ۵/۵۹.

۳. البدایة والنهایة: ۳۰۹/۱۳. ۴. رک: الغدير (متن عربی) ج ۵: ۸/۱.

۵. طبقات الشافعیة: ۹/۵. ۶. البدایة والنهایة: ۳۴۰/۱۳.

پيشوايی صالح و پارسا و عالی قدر بود.<sup>۱</sup> حديث غدير را در کتابهايش الرياض النضرة و ذخائر العقبي به طرق متعدد و با بررسی در اسناد روايت کرده که بعضی از آنها در حديث مناشده رجه و در حديث رکبان و در داستان تهنيت خواهد آمد و بعضی ديگر از طرق او در صفحات پيشين از نظر گذشت.<sup>۲</sup>

۲۵۵- ابراهيم بن عبدالله وصابی يمنی شافعی که مؤلف کتاب الاکتفاء فی فضل الاربعة الخلفاء.

نامبرده حديث غدير را به طرق متعدد در الاکتفاء ذکر کرده که بعضی از آنها در حديث مناشده رجه و در احتجاج اميرالمؤمنين عليه السلام در روز جمل و در نزول آيه سأل سائل<sup>۳</sup> پيرامون قضيه غدير خواهد آمد و بعضی ديگر از طرق او قبلاً از نظر گذشت.<sup>۴</sup>

۲۵۶- سعيدالدين محمد بن احمد فرغانی (م حدود ۷۰۰) که قصيده تائيه ابن فارض را شرح کرده است.

ذهبی در العبر تاريخ وفات او را ۶۹۹ ضبط کرده است. نامبرده اول کسی است که قصيده تائيه ابن فارض را شرح کرده است. چنين حکايت کرده اند که وی قصيده مزبور را ابتدا در حضور مولانا جلال الدين رومی خوانده، بعد شرح فارسی و سپس شرح عربی بر آن نگاشته است و نام آن را منتهی المدارک گذارده که کتاب بزرگی است. چلبی از او به نيکی ياد کرده است<sup>۵</sup>، و از كفوی نقل شده که گفت: نامبرده جامع علوم شرعی و حقیقی، زبان گویای عصر خود، برهان زمان خویش، راهنمای دليل راه حق و سرّ خداوندی در بين خلق بوده است. شرح حال او نیز در عباقت موجود است.<sup>۶</sup> سخنان او پيرامون مفاد حديث غدير خواهد آمد.

۱. تذكرة الحفاظ: ۲۶۴/۴.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۸/۱، ۲۵، ۲۸، ۳۲، ۴۸، ۵۱، ۵۶.

۳. معارج ۱/۷۰.

۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۲/۱، ۲۳، ۲۵، ۴۱، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۸، ۵۹.

۵. کشف الظنون: ۲۰۹/۱.

۶. رک: عباقت الانوار: ۲۷۰/۱.

قرن هشتم

۲۵۷- شیخ الاسلام ابواسحاق، ابراهیم بن سعدالدین محمدبن مؤید حمویة خراسانی جوینی (م ۷۲۲) که در سن هفتاد و هشت سالگی در گذشته است.

ذهبی او را ستوده گوید: وی پیشوا، محدث، یگانه روزگار و صاحب کمال بوده و نسبت به روایت توجه و عنایت خاص داشته و در بررسی و مطالعه جزئیات حدیث کوشش بسیار می کرده است. ملک غازان نیز به دست او اسلام آورده است.<sup>۱</sup> ابن حجر شرح حال او را نگاشته و زبان به ستایش وی گشوده است.<sup>۲</sup> نامبرده حدیث غدیر را به طرق بسیار در کتاب خود فراید السمطین که در فضیلت مرتضی و بتول و سبطین علیهم السلام تألیف کرده و در نزد ما موجود است، روایت نموده است. بعضی از طرق او در صفحات پیشین ذکر شد<sup>۳</sup> و روایت او در داستان مناشده رجه، حدیث مناشده مرد عراقی با جابر انصاری، احتجاج عمر بن عبدالعزیز، نزول آیه اکمال دین درباره علی علیه السلام، نزول آیه سأل سائل<sup>۴</sup> پیرامون قضیه غدیر و حدیث تهنیت خواهد آمد.

۲۵۸- علاءالدین احمدبن محمدبن احمد سمنانی که در سال ۶۵۹ متولد شده و به سال ۷۳۶ وفات یافته است.<sup>۵</sup>

ابن حجر شرح حال او را ثبت کرده گوید: نامبرده در فقه تسلط یافت و در مقام طلب حدیث برآمد و در فضایل شرکت جست و در علم تبخر پیدا کرد.<sup>۶</sup> ذهبی درباره او گوید: پیشوایی جامع بود، بسیار قرآن تلاوت می کرد، اعتباری خاص در میان مردم داشت. مصنفات او بیش از سیصد کتاب است. صدرالدین بن حمویه نیز از او حدیث اخذ کرده است. سخنان او پیرامون سند حدیث غدیر به نقل از کتاب عروة الوثقی خواهد آمد.

۲۵۹- حافظ یوسف بن عبدالرحمن بن یوسف بن عبدالرحمن بن یوسف دمشقی،

۱. تذکره الحفاظ: ۲۹۸/۴. ۲. الدرر الكامنة: ۶۷/۱.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۵/۱، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۳۲، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۵۵، ۵۶، ۶۶.

۴. معارج: ۱/۷۰.

۵. به طوری که در منتخب المختار ۱۶۲ مذکور است، سلامی از او نام برده و تاریخ وفاتش را ۷۳۵ ذکر

کرده است. ۶. الدرر الكامنة: ۲۵۰/۱.

ابوالحجاج مزى<sup>۱</sup> شافعى (م ۷۴۲).

سبكى شرح حال او را نگاهشته گويد: بزرگ و استاد و پيشواى ما شيخ جمال الدين ابوالحجاج مزى، حافظ زمان ما، حامل پرچم سنت و جماعت و برپادارنده شئون صنعت حديث، در پوشنده جامه طاعت و پيشرو حفاظ... تا آخر.<sup>۲</sup> ابن كثير و ابن حجر او را ذكر کرده اند<sup>۳</sup>، و از ابن سيدالناس حكايه شده كه گفت: در دمشق از ميان اهل علم پيشوايى يافتم كه بر همه برترى داشت و حافظى كه بر همه اقراش، چه آنان كه بعد از او آمدند و چه آنان كه پيش از او بودند، تفوق يافت. ابوالحجاج، دريائى خروشان علم حديث و بزرگ مردى است كه مى گفت: چه بسا پيشينيان علوم و معارف را براى نسلهاى بعدى بر جاى نهادند. وى داناترين خلق به شرح احوال رجال و آگاه ترين مردم نسبت به راويان حديث بود. نامبرده حديث غدير را در تهذيب الرجال روايت کرده كه در صفحات پيشين مذكور است.<sup>۴</sup> همو حديث مزبور را در تحفة الاشراف بمعرفة الاطراف از ترمذى و نسائى به اسنادشان از ابوطويل، از زيدبن ارقم و نيز از ابن ماجه از عبدالرحمن، از سعد به سند و لفظى روايت کرده است كه قبلاً از نظر گذشت.<sup>۵</sup>

۲۶۰- حافظ شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى شافعى (م ۷۴۸).

جزرى شرح حال او را ثبت کرده گويد: نامبرده استادى بزرگ و مورد ثوق و اعتماد بود و به حديث و اسماء رجال آن چندان اشتغال داشت كه تعداد استادان او در فن حديث و ساير فنون به هزار تن بالغ گشت.<sup>۶</sup> سبكى از او نام برده و در ستايش و توصيف او طريق تفصيل و مبالغه پيموده است.<sup>۷</sup> ابن كثير در تاريخش نيز از او ياد کرده گويد: وى حافظ كبير، مورخ اسلام و استاد محدثان است كه سلسله حافظان و راويان حديث بدو

۱. منسوب به مژه، قريه‌اى است از قرأى دمشق.

۲. رك: طبقات الشافعية: ۲۵۱/۶ - ۲۶۷.

۳. رك: البداية والنهاية: ۱۹۱/۱۴؛ الدرر الكامنة: ۴۵۷/۴ - ۴۶۱.

۴. رك: الغدير، (متن عربى / ج ۵): ۱۴/۱، ۱۸، ۲۱، ۳۵.

۵. همان: ۱/۳۰، ۳۹. ۶. طبقات القراء: ۷۱/۲.

۷. رك: طبقات الشافعية: ۲۱۶/۵ - ۲۱۹.

ختم می‌شود.<sup>۱</sup> ابن حجر شرح حال او را ثبت کرده گوید: او در فنّ حدیث و گردآوری تاریخ اسلام از آنچنان مهارتی برخوردار بود که در نگارش و ثبت اخبار علمای حدیث بر پیشینیان برتری و تفوق یافت.<sup>۲</sup> سپس تألیفات او را ذکر کرده و ستوده است. نامبرده کتاب جداگانه‌ای درباره حدیث غدیر تألیف کرده که در بخش مؤلفان آثار مستقل در موضوع غدیر خواهد آمد. حدیث او نیز در صفحات پیشین ذکر شده است.<sup>۳</sup>

۲۶۱- نظام‌الدین حسن بن محمد قمی نیشابوری.

نامبرده صاحب تفسیر کبیر موسوم به *غرائب القرآن* است که چندین بار در مصر و ایران چاپ شده است. وی حدیث غدیر را در تفسیرش ذکر کرده که در صفحات پیشین از نظر گذشت.<sup>۴</sup> و حدیث او نیز در باب نزول آیه تبلیغ درباره علی عليه السلام پیرامون واقعه غدیر خواهد آمد.

۲۲۶- ولی‌الدین محمد بن عبدالله خطیب عمری تبریزی (م ۷۳۷) که مؤلف *مشكاة المصابيح* است.

حدیث از او قبلاً از نظر گذشت<sup>۵</sup> و در داستان تهنیت نیز به طریق احمد خواهد آمد.

۲۶۳- تاج‌الدین احمد بن عبدالقادر بن مکتوم، ابو محمد قیسی حنفی نحوی (م ۷۴۹).

جزری شرح حال او را ثبت کرده و او را ستوده است.<sup>۶</sup> ابن حجر ضمن شرح حال، به ذکر استادان و تألیفات او پرداخته گوید: در فقه و تدریس پیش افتاد و نیابت در حکم یافت.<sup>۷</sup> سپس کتاب تذکره را از تألیفاتش به شمار آورده است. سیوطی پس از یاد کرد و ستودن او و پرداختن به ذکر آثارش، از کتاب تذکره نام برده گوید: وی این کتاب را در سه مجلد تدوین کرد و آن را *قیدالاولاد* نام نهاد و من نیز آن را به خط خودش در محمودیه یافتیم.<sup>۸</sup> نامبرده در کتاب خود تذکره ابیاتی نیکو را در حدیث غدیر ذکر کرده که در فصل

۱. *البدء والنهاية*: ۲۲۵/۱۴. ۲. *الدرر الكامنة*: ۳/۳۳۶ - ۳۳۸.

۳. *رک: الغدير (متن عربی / ج ۵)*: ۳۲/۱، ۳۵، ۴۱، ۵۵.

۴. همان: ۱۹/۱، ۴۳، ۵۲. ۵. همان: ۱۹/۱، ۳۶.

۶. *طبقات القراء*: ۷۰/۱. ۷. *الدرر الكامنة*: ۱/۱۷۴ - ۱۷۶.

۸. *رک: بغية الوعاة*: ۱۴۰ - ۱۴۳.

غدیریه سرایان سده نخست خواهد آمد.

۲۶۴- زین الدین عمر بن مظفر بن عمر معزی حلبی شافعی، مشهور به ابن الوردی (م ۷۴۹).

سیوطی در بغیة الوعاة شرح حال او را نگاشته گوید: نامبرده در فقه و نحو و ادب پیشوایی کامل عیار بود و در دیگر فنون علمی دستی توانا داشت. نظم او در کمال زیبایی و نیکویی است و فضایل مشهوری نیز دارد. سپس تألیفات و قسمتی از اشعار او را ذکر کرده است. ابن حجر نیز از او نام برده و پس از ستودن او و تألیفاتش، نمونه‌هایی از شعرش را ذکر کرده است.<sup>۱</sup> نامبرده حدیث ولایت را در *تتمة المختصر فی اخبار البشر*، چاپ مصر ذکر نموده است.

۲۶۵- جمال الدین محمد بن یوسف بن حسن بن محمد زرنندی مدنی حنفی (م بعد از ۷۵۰).

سلامی که از معاصران اوست، شرح حالش را نوشته و استادانش را ذکر کرده و از ملاقات با او سخن به میان آورده است.<sup>۲</sup> ابن حجر او را نام برده گوید: وی نویسنده کتاب *در السمتین فی مناقب السبتین* است که بعد از پدرش در مدینه به ریاست رسید و کتابهای متعددی را تصنیف کرد و فقه و حدیث تدریس نمود، سپس به شیراز مسافرت کرد و در آنجا متصدی مقام قضاوت شد تا اینکه در سال ۷۴۷ یا ۷۴۸ وفات یافت. ابن فرحون نیز این جریان را ذکر کرده است. آورده‌اند که جنید شیرازی در *مشیخه* خود تاریخ وفات او را به سال هفتصد و پنجاه و اندی در شیراز تعیین کرده، و ابن صباغ مالکی در *الفصول المهمّة* از او به شیخ و پیشوا و علامه محدث در حرم شریف نبوی تعبیر کرده است. نامبرده در کتاب *نظم در السمتین فی فضایل المصطفی والمرتضی والبتول والسبتین* گوید: امام حافظ، ابوبکر، احمد بن حسین بیهقی که خدایش رحمت کناد، به سند خود از براء بن عازب روایت کرده که گفت: با رسول خدا آمدم... تا آخر لفظ مذکور در حدیث

تهنیت<sup>۱</sup> که بعداً خواهد آمد.

۲۶۶- قاضی عبدالرحمن بن احمد ایجی شافعی (م ۷۵۶).

سبکی گوید: نامبرده پیشوایی در معقولات و دانشمندی توانا در اصول فقه و حدیث و معانی و بیان و نحو و فقه بود و کتاب *المواقف* را در علم کلام نوشته است.<sup>۲</sup> ابن حجر شرح حال او را ثبت کرده و او را ستوده و تألیفاتش را برشمرده است.<sup>۳</sup> عبارت او پیرامون غدیر به نقل از *المواقف* پیش از این گذشت.<sup>۴</sup>

۲۶۷- سعیدالدین محمد بن مسعود بن محمد بن خواجه مسعود کازرونی (م ۷۵۸).

ابن حجر شرح حال او را ثبت و استادان او را ذکر کرده گوید: سعیدالدین محدثی فاضل بود و حدیث بسیار شنید و مزّی به او اجازه حدیث داد. وی شاگرد ابن حمویه، مؤلف *فراید السمطين* است و از او روایت می‌کند.<sup>۵</sup> نامبرده در کتابش *المنتقى فی سیرة المصطفى* گوید: رسول خدا درباره علی فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا دوستدار او را دوست بدار و با دشمنش دشمن باش.

۲۶۸- ابوالسعادات، عبدالله بن اسعد بن علی یافعی شافعی یمنی مکی (م ۷۶۸).

سبکی او را ذکر کرده و صلاحیت و تصنیفات بسیار و نظم زیاد او را ستوده است.<sup>۶</sup> ابن حجر شرح حال و استادان او را در حدیث و فقه ذکر کرده و او را مورد ستایش قرار داده گوید: وی را در مذمت و نکوهش ابن تیمیه سخنی است.<sup>۷</sup> نامبرده حدیث غدیر را از طریق احمد بن حنبل در تاریخش آورده و آن را از احادیث مرسل مسلّم در منقبت امیر مؤمنان به شمار آورده است.<sup>۸</sup>

۲۶۹- حافظ عمادالدین اسماعیل بن عمر بن کثیر شافعی قیسی دمشقی (م ۷۷۴).

ابن حجر شرح حال و استادان و تألیفات او را ذکر کرده، سپس از قول ذهبی در

۱. الدرر الكامنة: ۴/۲۹۵.

۲. طبقات الشافعية: ۶/۱۰۸.

۳. الدرر الكامنة: ۲/۳۲۲.

۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۸/۱.

۵. الدرر الكامنة: ۴/۲۵۵.

۶. طبقات الشافعية: ۶/۱۰۳.

۷. الدرر الكامنة: ۲/۲۴۷.

۸. مرآة الجنان: ۱/۱۰۹.



المعجم المختص گوید: وی پیشوایی صاحب فتوا، محدثی جامع، فقیهی چیره دست و مفسری تواناست که حدیث بسیار نقل کرده و دارای تصانیف سودمندی است.<sup>۱</sup> نامبرده حدیث غدیر را به طرق بسیار در تاریخ کبیر خود روایت کرده که قسمتی از آن در صفحات پیشین از نظر گذشت<sup>۲</sup> و قسمتی هم درباره حدیث مناشده رجب و حدیث ركبان و داستان مناشده جوانی با ابوهریره و قضیه مناشده مردی عراقی با جابر انصاری خواهد آمد.

۲۷۰- ابو حفص، عمر بن حسن بن مزید بن امیله مراغی<sup>۳</sup> حلبی دمشقی مزّی، مشهور به ابن امیله که در سال ۶۷۹ متولد شده و به سال ۷۷۸ وفات یافته است.

جزری و ابن حجر شرح حال او را ثبت نموده اند.<sup>۴</sup> ابن حجر درباره او گوید: پیشوای زمان خود بوده و احادیث بسیار روایت کرده است و مردمان از وجود او بسیار بهره مند شده اند. در حدود پنجاه سال حدیث گفته و بسیار قرآن تلاوت کرده است. جزری هم او را به موثق بودن و دینداری و صلاحیت و نیکویی ستوده است. از فضل بن روزبهان نقل شده که گفت: نامبرده ثقه و با اتقان است و اسناد مشایخ و اساتید بزرگ به او منتهی می شود. حدیث او در موضوع مناشده رجب به لفظ عبدالرحمن خواهد آمد.

۲۷۱- شمس الدین ابو عبدالله، محمد بن احمد بن علی هواری مالکی، مشهور به ابن جابر اندلسی (م ۷۸۰).

نامبرده یکی از شعرای غدیر است که شعر و شرح حالش ضمن غدیره سرایان سده هشتم خواهد آمد.

۲۷۲- سید علی<sup>۵</sup> بن شهاب بن محمد همدانی (م ۷۸۶).

۱. الدرر الكامنة: ۱/۳۸۴.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱/۱۵، ۱۹، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۵، ۴۱، ۴۳، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۴-۵۶، ۵۸.

۳. منسوب به مراغه آذربایجان که از توابع تبریز است. الانساب، سمعانی: ۵/۲۴۵. (و)

۴. طبقات القراء: ۱/۵۹۰؛ الدرر الكامنة: ۳/۱۵۹.

۵. از بعضی کتب تذکره و شرح حال علمای حدیث برمی آید که نامبرده ملقب به شهاب الدین بوده است.

عده‌ای از اعلام و بزرگان به مدح او پرداخته و تألیفات و مقامات و کراماتش را ستوده‌اند و میرحامدحسین هندی نیز شرح حالش را در عیقات آورده است.<sup>۱</sup> نامبرده حدیث غدیر را در کتاب خود *مودة القریب* به طرق متعدد روایت کرده که برخی از آنها در صفحات پیشین گذشت<sup>۲</sup>، و روایت او در باب نزول آیه تبلیغ در شأن علی علیه السلام و در داستان تهنیت خواهد آمد.

۲۷۳- حافظ شمس‌الدین ابوبکر، محمدبن عبدالله بن احمد مقدسی حنبلی، معروف به صامت (م ۷۸۹).

جزری شرح حال او را ثبت نموده و از او با تعابیر و القابی چون پیشوای برجسته ما، حافظ بزرگ و شمس‌الدین یاد کرده، سپس به ذکر بعضی از استادان او در قرائت و تألیفاتش پرداخته و نظم و نثر او را ستوده است.<sup>۳</sup> ابن حجر شرح حال و اساتید و اجازات او را درج کرده گوید: وی استادان بسیاری را درک کرده و به استماع حدیث از ایشان پرداخته است. همواره در طلب احادیث کوشش روا داشته و بسیار حدیث قرائت کرده است. مبانی و اسناد را بخوبی به دست آورده و از این راه سود فراوانی عاید طالبان حدیث نموده است. این عالم ذوفنون با تحمل رنج و مشقت بسیار روزگاری به کار حدیث و نقل آن اشتغال ورزید تا سرانجام در صالحیه وفات یافت. نامبرده در راه کسب کمال به مدارج عالی نایل آمد تا آنجا که بر اقران خود برتری یافت و عهده‌دار امر فتوا و تدریس شد و در عین حال، بسیار جوانمرد و بزرگواری بود.<sup>۴</sup> جزری حدیث احتجاج و استدلال صدیقه طاهره علیها السلام را به حدیث غدیر در *اسنی المطالب* از او روایت کرده که بعداً خواهد آمد.

۲۷۴- سعدالدین مسعودبن عمرین عبدالله هروی تفتازانی شافعی (م ۷۹۱) که در سن قریب به هشتاد سالگی وفات یافت.

ابن حجر پس از آنکه شرح حال او را ثبت کرده و تألیفات او را بر شمرده است، گوید:

۱. رک: عیقات الانوار: ۱/ ۲۴۱ - ۲۴۴.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱/ ۲۲، ۵۷، ۵۸.

۳. الدرر الكامنة: ۳/ ۴۶۵.

۴. طبقات القراء: ۲/ ۱۷۴.

جز آنچه ذکر شد، وی تصنیفات دیگری نیز در انواع علوم دارد که حدیث‌شناسان در به دست آوردن آنها و اعتنا بدانها با یکدیگر رقابت می‌کردند. مقام نامبرده در علم و معرفت بدان پایه رسید که شناخت رموز بلاغت و علم معقول در شرق و حتی در سایر مناطق و بلاد به او منتهی می‌شد. وی را در این علوم همانند و نظیری نبود.<sup>۱</sup> سیوطی نیز او را ستوده و تألیفاتش را برشمرده است.<sup>۲</sup> لفظ حدیث او به نقل از کتابش شرح المقاصد قبلاً از نظر گذشت.<sup>۳</sup>

### قرن نهم

۲۷۵- حافظ علی بن ابی بکر بن سلیمان، ابوالحسن هیشمی قاهری شافعی که در سال ۷۳۵ متولد شده و به سال ۸۰۷ وفات یافته است.

سخاوی شرح حال او را ثبت کرده و استادانش را نام برده و تألیفاتش را برشمرده و او را بسیار ستوده است، و از قول تقی فاسی نقل کرده که گفت: وی در حفظ متن احادیث و اخبار سعی بلیغ داشت و عالمی نیکو و درستکار بود.<sup>۴</sup> آق‌قهسی<sup>۵</sup> گوید: او پیشوایی عالم و حافظ و زاهد و متواضع و مهربان و پارسا و پرهیزکار بود و... همگان بر دینداری و زهد و ورع و سایر ملکات اخلاقی او اتفاق نظر داشتند و از او به نیکی یاد می‌کردند. عبدالحی حنبلی از او نام برده و او را ستوده و استادان و تألیفاتش را ذکر کرده است.<sup>۶</sup> نامبرده حدیث غدير را در کتاب بزرگ خود مجمع‌الزوائد به طرق بسیار روایت نموده که جز یک طریق بقیه طرق او صحیح است. برخی از روایات به طرق او در صفحات پیشین از نظر گذشت<sup>۷</sup> و حدیث او در باب مناشده به لفظ زاذان و زیاد و زیدبن ارقم و أبوطفیل و همچنین در باب رکبان به طریق صحیح که رجال آن همگی ثقة هستند، خواهد آمد.

۲. بقیة الوعاة: ۳۹۱.

۱. الدرر الكامنة: ۳۵۰/۴.

۴. رک: الضوء اللامع: ۲۰۰/۵ - ۲۰۳.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۸/۱.

۵. ابوالخیر محمد بن محمد زبیری مصری شافعی (م ۸۴۳).

۶. شذرات الذهب: ۷۰/۷.

۷. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۲/۱، ۲۵، ۲۷، ۳۳، ۳۴، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۹.

۲۷۶- حافظ ولی‌الدین عبدالرحمن بن محمد، مشهور به ابن خلدون حضرمی اشیلی مالکی که در سال ۷۳۲ متولد شده و به سال ۸۰۸ وفات یافته و صاحب تاریخ مشهور است.

سخاوی در شرح حال او بسط کلام داده و استادان او را در علوم متنوع معقول و منقول ذکر کرده و تألیفات او را برشمرده و او و آثارش را ستوده است.<sup>۱</sup> نامبرده در مقدمه تاریخش در بیان نص بر امامت نزد امامیه گوید: این موضوع هم آشکار است و هم پنهان. آشکار آن است که رسول خدا فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. سپس گوید: گفته‌اند که این ولایت بر احدی جز علی منطبق نیست و به همین جهت، عمر گفت: ای علی، تو مولای هر مرد و زن مؤمن شدی. آنگاه به مناقشه در مفاد آن اشاره کرده است.<sup>۲</sup>

۲۷۷- سیدشریف جرجانی علی بن محمد بن علی، ابوالحسن حسینی حنفی (م ۸۱۶) که در شیراز وفات یافته است.

سخاوی شرح حالش را ثبت کرده و او را ستوده و گفته است: عقیف جرهمی در مشیخه‌اش به توصیف او پرداخته و از او با تعبیری چون استاد علامه، یگانه روزگار، سلطان علما و افتخار مفسران بزرگ یاد کرده است، سپس با ستودن او و برشمردن آثارش سخن را به پایان می‌برد.<sup>۳</sup> ابوالحسنات در شرح حال او و ذکر استادان و تألیفاتش و بالاخره در ستایش او بسط کلام داده است.<sup>۴</sup> نامبرده حدیث غدیر را در شرح المواقف روایت کرده که قبلاً ذکر شد.<sup>۵</sup>

۲۷۸- محمد بن محمد بن محمود حافظی بخاری، معروف به خواجه پارسا که در سال ۷۵۶ متولد شده و به سال ۸۲۲ وفات یافته است.

سخاوی شرح حال او را ثبت کرده<sup>۶</sup> و ابوالحسنات او را نام برده گوید: وی بر علمای

۱. رک: الضوء اللامع: ۴/۱۴۵-۱۴۹.

۲. مقدمة ابن خلدون ۱۳۸.

۳. رک: الضوء اللامع: ۵/۳۲۸-۳۳۰.

۴. رک: الفوائد البهية ۱۲۵-۱۳۴.

۵. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۸/۱.

۶. الضوء اللامع: ۲۰/۱۰.

عصرش احادیث بسیاری را قرائت کرد و از حیث مهارت در قرائت بر اقران خود برتری یافت و فروع و اصول را تحصیل نمود و در معقول و منقول تسلط یافت و فقه را از ابوطاهر محمد آموخت، تا آنجا که گوید: نامبرده دارای تصنیف‌هایی است، از جمله کتاب *الفصول الستة* و *فصل الخطاب* که کتابی است لطیف و شریف و مشتمل بر حقایق علم لدنی و متضمن دقایق طریق نقشبندی.<sup>۱</sup> طاشکبری زاده هم شرح حال نامبرده را درج کرده است.<sup>۲</sup> روایت او در حدیث غدیر به نقل از کتابش *فصل الخطاب* خواهد آمد. ۲۷۹- ابو عبدالله، محمد بن خلیفه وشتانی مالکی (م ۸۲۷ یا ۸۲۸).

روایت او در داستان احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر خم در روز جمل به نقل از شرحی که نامبرده بر صحیح مسلم نگاشته، خواهد آمد. ۲۸۰- شمس‌الدین محمد بن محمد بن محمد، ابوالخیر دمشقی مقری شافعی، معروف به ابن الجزری (م ۸۳۳).

سخاوی پس از شرح حال کامل او و ذکر نام استادانش در فقه و اصول فقه و حدیث و معانی و بیان گوید: عده‌ای از مشایخ به او اجازه فتوا و تدریس و اقراء داده‌اند. سپس تصنیفات او را در علوم گوناگون بر شمرده و آنها را ستوده و به ذکر کتاب *اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام* او پرداخته است.<sup>۳</sup> طاشکبری زاده و ابوالحسنات شرح حال مفصلی از او را در آثار خود آورده‌اند.<sup>۴</sup> نامبرده حدیث غدیر را به طرق مختلف در کتاب خود *اسنی المطالب* روایت کرده که اشاره به بعضی از آنها در صفحات پیشین از نظر گذشت<sup>۵</sup> و روایت او در احتجاج حضرت صدیقه علیها السلام به حدیث غدیر خواهد آمد. ۲۸۱- تقی‌الدین احمد بن علی بن عبدالقادر حسینی قاهری مقریزی<sup>۶</sup> حنفی (م ۸۴۵).

۱. الفوائد البهية ۱۹۹. ۲. الشقایق النعمانية: ۲۸۶/۱.

۳. رک: الضوء اللامع: ۲۵۵/۹ - ۲۶۰.

۴. رک: الشقایق النعمانية: ۳۹/۱ - ۴۹؛ الفوائد البهية ۱۴۰.

۵. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۱۷/۱، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۷، ۴۰، ۴۴ - ۴۶، ۴۹، ۵۳،

۵۶، ۵۷.

۶. منسوب به قریه‌ای است در بعلبک که به حارة المقارزة معروف است.

سخاوی ضمن شرح حال مبسوط او گوید: نامبرده در فنون متعدد دست داشت و از فضایل اخلاقی برخوردار بود. به خط زیبا کتابت می‌کرد و شعر نیز می‌سرود و در اثر تحصیل و تکمیل علوم فنون به طالبان علم سود می‌رساند. مقام نیابت در حکم و داوری را احراز کرد و به صدور احکام پرداخت و چندین بار در قاهره متصدی امر حسبه گشت. و خطیب مسجد عمرو بود و امامت جماعت مسجد حاکم را برعهده داشت و در جامع مؤدیبه قرائت حدیث می‌کرد. سپس تألیفات او را برشمرده و مورد ستایش قرار داده و گفته است: من دستخط او را به خط خود او (مقریزی) خواندم و دریافتم که تصنیفات او از دوست مجلد بزرگ بیشتر بوده است. و تعداد استادانش به ششصد تن می‌رسد.<sup>۱</sup> حدیث او در موضوع غدیر خم قبلاً از نظر گذشت<sup>۲</sup> و در قضیهٔ تهنیت نیز خواهد آمد. ۲۸۲- قاضی شهاب‌الدین احمد بن شمس‌الدین عمر دولت‌آبادی (م ۸۴۹).

نامبرده صاحب الارشاد در نحو و هداية السعءاء و البحر المءاءج در تفسیر است. میرحامد حسین هندی شرح حال کامل و مفصلی از او را در عباة آورده است.<sup>۳</sup> لفظ او در بارهٔ مفاد حدیث غدیر خم و روایتش در نزول آیهٔ سأل سائل<sup>۴</sup> پیرامون قضیهٔ غدیر خواهد آمد.

۲۸۳- حافظ احمد بن علی بن محمد، ابوالفضل عسقلانی مصری شافعی، معروف به ابن حجر که در سال ۷۷۳ متولد شده و به سال ۸۵۲ وفات یافته است.

نامبرده صاحب کتابهای الاصابة و تهذیب‌التهذیب است. سخاوی در شرح حال او بسط کلام داده و استادان و تألیفاتش را ذکر کرده و مورد ستایش قرار داده است و دربارهٔ او گوید: وی پیشوای پیشوایان است که قداماً به نیروی حفظ، وثاقت، امانت، شناخت کامل، ذهنی روشن، هوش سرشار و وسعت دامنهٔ علم او در فنون گوناگون گواهی داده‌اند، و استاد او عراقی نیز شهادت داده که نامبرده داناترین اصحاب او به حدیث

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۰/۱.

۴. معارج ۱/۷۰.

۱. رک: الضوء اللامع: ۲۱/۲ - ۲۵.

۳. رک: عباة الانوار: ۲۹/۲ - ۳۳.

است.<sup>۱</sup> تقی فاسی و برهان حلبی گفته‌اند: همانند او را نیافتیم. عبدالحی از او نام برده گوید: او در فقه و عربی تبخر داشت و حافظ اسلام بود. سپس در ستایش او بسط سخن داده و از تألیفاتش به نیکی یاد کرده است.<sup>۲</sup> حدیث او در موضوع غدیر در صفحات پیشین از نظر گذشت.<sup>۳</sup> و در داستان مناشده رجه و قضیهٔ رکیان نیز خواهد آمد.

۲۸۴- نورالدین علی بن محمد بن احمد غزوی مکی مالکی، معروف به ابن صباغ که در ۷۸۴ متولد شده و به سال ۸۵۵ وفات یافته است.

سخاوی از او به اجازه روایت کرده و شرح حال او را ثبت نموده و استادانش را در فقه و دیگر علوم نام برده است، سپس گوید: وی دارای تألیفاتی است، از جمله *الفصول المهمة لمعرفة الاثمة* - با تصریح به اینکه امامان دوازده نفرند - *والعبر فیمن شفه النظر*. صفوری در *نزهة المجالس* و شیخ احمد بن عبدالقادر شافعی در *ذخيرة المال* و شبلنجی در *نور الابصار* به نقل حدیث از کتاب *الفصول المهمة* او پرداخته‌اند.<sup>۴</sup> روایت او در باب غدیر خم در صفحات پیشین از نظر گذشت<sup>۵</sup> و در آیهٔ تبلیغ و داستان تهنیت نیز خواهد آمد.

۲۸۵- محمود بن احمد بن موسی بن احمد، قاضی القضاة بدرالدین، مشهور به عینی<sup>۶</sup> حنفی که در سال ۷۶۲ در مصر متولد گردیده و به سال ۸۵۵ وفات یافته است.

سخاوی شرح حال او را ثبت کرده و استادانش را در فقه و اصول فقه و حدیث و ادب ذکر نموده و تألیفات او را بر شمرده و ستوده است، سپس گوید: نامبرده حدیث کرد و فتوا داد و تدریس نمود، و تمام پیشوایان از هر مذهب و طبقه یکی پس از دیگری به اخذ حدیث از او پرداختند، بویژه علمای طبقه سوم که من خود یکی از آنان هستم و احادیثی را بر او قرائت کردم<sup>۷</sup>، ابن خطیب ناصری در تاریخش از او نام برده و دربارهٔ او گوید: وی

۱. رک: *الضوء اللامع*: ۲/۳۶ - ۴۰. ۲. رک: *شذرات الذهب*: ۷/۲۷۰ - ۲۷۳.

۳. رک: *الغدیر* (متن عربی / ج ۵): ۱/۱۴، ۱۵، ۲۱، ۲۵، ۲۸، ۳۵، ۳۸، ۴۵، ۴۸، ۵۳، ۵۵، ۵۸ - ۶۰.

۴. *الضوء اللامع*: ۵/۲۸۳.

۵. رک: *الغدیر* (متن عربی / ج ۵): ۱/۱۹، ۲۶، ۳۲، ۴۳، ۴۶.

۶. منسوب به عین تاب که شهر بزرگی در سه منزلی حلب است.

۷. رک: *الضوء اللامع*: ۱۰/۱۳۱ - ۱۳۵.

پیشوایی عالم و فاضل است که در علوم دستی توانا داشت و از شوکت و حشمت و جوانمردی و دیانت برخوردار بود. سیوطی شرح حال او را ذکر کرده و او را ستوده و استادان قرائت و تألیفات او را بیان نموده است و درباره او گوید: وی پیشوایی بسیار دانا و در ادب عربی چیره دستی تواناست.<sup>۱</sup> ابوالحسنات هم از او به نیکی یاد کرده است.<sup>۲</sup> حدیث او پیش از این گذشت<sup>۳</sup> و لفظ آن در آیه تبلیغ نیز خواهد آمد.

۲۸۶- نجم الدین محمد بن قاضی عبدالله بن عبدالرحمن اذرعی (زرعی) دمشقی شافعی، معروف به ابن عجلون که در سال ۸۳۱ متولد شده و به سال ۸۷۶ وفات یافته است.

سخاوی گوید: نامبرده پیشوایی علامه، متقن، حجت، تیزفهم، دیندار، پاکدامن، خردمند و برخوردار از حافظه قوی است. سپس استادان قرائت او را در فقه و اصول فقه و حدیث و تفسیر و منطق و ادب عربی ذکر کرده و تصنیفات او را برشمرده است.<sup>۴</sup> عبدالحی شرح حال او را ثبت کرده و درباره او گوید: او پیشوایی است علامه که از علمای عصر خود دانش آموخته و به حدی مهارت یافته است که گروه بی شماری از او اخذ حدیث کرده اند.<sup>۵</sup> شوکانی هم از او یاد کرده و به شرح حال او پرداخته است.<sup>۶</sup> لفظ او در شعر ابو عبدالله شیبانی ضمن ذکر شعرای غدیر خواهد آمد.

۲۸۷- علاء الدین علی بن محمد قوشچی<sup>۷</sup> (م ۸۷۹).

بدرالدین در حواشی و تعلیقاتی که بر الفوائد البهیة نوشته، شرح حال و تألیفات او را بیان کرده و درباره او گفته است: نامبرده در علوم ریاضی مهارت داشت.<sup>۸</sup> کاتب چلبی در کشف الظنون از او به مولای محقق تعبیر کرده و شرح تجرید او را ستوده است.

۱. بغية الوعاة ۳۸۶.

۲. الفوائد البهیة ۲۰۷.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۴۴/۱.

۴. الضوء اللامع: ۹۶/۸.

۵. شذرات الذهب: ۳۲۲/۷.

۶. البدر الطالع: ۱۹۷/۲.

۷. قوش، واژه ترکی است به معنای باز شکاری و قوشچی، یعنی بازدار. پدر علاء الدین که خادم الخ بیگ پادشاه ماوراءالنهر بوده و باز شکاری پادشاه را نگهداری می کرده، به این نام ملقب شده است.

۸. الفوائد البهیة ۲۱۴.



طاشكبرى زاده شرح حال او را ثبت کرده و با تعبير مولای فاضل او را ستوده است.<sup>۱</sup> شوکانی هم شرح حال او را ثبت نموده است.<sup>۲</sup> نامبرده حديث غدير را در شرح تجريد خود ذکر کرده، چنانکه قبلاً از نظر گذشت.<sup>۳</sup>

۲۸۸- عبدالله بن احمد بن محمد، مشهور به سيد اصیل الدین حسینی ایجی شافعی (م ۸۸۳) که مقيم مکه بود.

مورخ بزرگ، غياث الدین در تاريخ کبير حبيب السیر شرح حال او را ثبت کرده و او را بسیار ستوده و درباره او گوید: نامبرده بر بزرگان و علمای جهان به سبب بزرگواری و هوشیاری و پارسایی و دینداری و ورع برتری و تفوق یافته است. کتاب درج الدرر فی سیرة سيد البشر از اوست، سخاوی او را نام برده گوید: وی از جمله دانشمندان است که در مکه از من اخذ حديث نمودند، علاوه بر مراتب دینداری و فروتنی و قناعت و ادب و نیکوئی خط و ضبط و سایر ملکات و صفات نیک و پسندیده که تمامی آنها در او جمع است.<sup>۴</sup> نامبرده شرح حديث غدير را که به لفظ براه بن عازب در داستان تهنیت روایت شده و خواهد آمد، در کتاب خود درج الدرر ذکر کرده و آن را از امور کلی واقع در حجة الوداع به شمار آورده است.

۲۸۹- ابو عبدالله محمد بن محمد بن يوسف حسینی سنوسی تلمسانی (م ۸۹۵).

ملالی شاگرد او کتابی جداگانه در احوال و سیره و فواید او تألیف کرده و نام آن را المواهب القدسیة فی المناقب السنوسیة گذارده و به مدح و ثنای او پرداخته است.<sup>۵</sup> داستان احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام بر طلحه در روز جمل به حديث غدير خم به نقل از شرحی که وی بر صحیح مسلم نوشته، خواهد آمد.

۲۹۰- ابوالخیر، فضل الله بن روزبهان بن فضل الله خنجی شیرازی شافعی، معروف به خواجه ملا.

۱. رک: الشقایق النعمانية: ۱۷۷/۱ - ۱۸۱.

۲. البدر الطالع ۴۹۵.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۸/۱.

۴. الضوء اللامع: ۱۲/۵.

۵. رک: معجم المطبوعات: ۱۰۵۸/۱.

سخاوی شرح حال او و نام استادانش را ذکر کرده گوید: نامبرده در فنونی از ادب عربی و معانی و فقه و حدیث و جز آنها بر دیگران برتری یافته و از فضایل اخلاقی و خصال نیکو برخوردار بوده است. من به سال ۸۹۷ اطلاع یافتیم که وی در اثر بلاغت و نیکانندی، منشی دیوان سلطان یعقوب شد.<sup>۱</sup> سخن او پیرامون سند حدیث غدیر به نقل از کتابش *ابطال الباطل* خواهد آمد.

### قرن دهم

۲۹۱- کمال الدین حسین بن معین الدین یزدی میدی.<sup>۲</sup>

نامبرده شارح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است و شرح مزبور را در سال ۸۹۰ نوشته و کتابی دیگر نیز در حکمت و فلسفه به سال ۸۹۷ در شیراز تألیف کرده است. همو در شرح حدیث غدیر کتابی دارد که در سال ۹۰۸ آن را به رشته تحریر درآورده است. بنابراین، تاریخ وفات او که در بعضی از کتب تذکره و شرح حال به سال ۸۷۰ قید گردیده، بی مورد است. تألیفاتش هم نمودار وسعت اطلاع و احاطه علمی اوست. حدیث او در موضوع غدیر پیش از این گذشت<sup>۳</sup> و در داستان تهنیت و آیه اکمال دین نیز خواهد آمد.

۲۹۲- حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن کمال الدین مصری سیوطی<sup>۴</sup> شافعی (م ۹۱۱).

عبدالحی شرح حال او را ثبت کرده گوید: وی محقق برجسته و صاحب تألیفات عالی و سودمند است. آنگاه او را بسیار ستوده و تألیفاتش را برشمرده و درباره او چنین گفته است: نامبرده هفتاد و چند بار پیغمبر را در بیداری دیده و از کرامت طی الارض نیز برخوردار بوده است، چنانکه همسفر خود را از قرافه به مکه برد و رفت و برگشت او با

۱. الضوء اللامع: ۱۷۱/۶.

۲. منسوب به مید که شهر بزرگی در ده فرسخی یزد است.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۹/۱، ۳۲.

۴. منسوب به اسبوط که شهری در سمت غربی نیل از نواحی صعيد مصر است.

برداشتن چندگام انجام يافت.<sup>۱</sup> ابن عيروس هم او را نام برده و مورد ستايش قرار داده و بعضى از كرامات و تاليفات او را ذكر كرده است.<sup>۲</sup> حديث او در داستان غدير در صفحات پيشين از نظر گذشت<sup>۳</sup> و روايت او نيز در موضوع مناشده امير المؤمنين عليه السلام در روز شورى و در رحيه به حديث غدير و در باب نزول آيه تبليغ و آيه اكمال دين در باره على عليه السلام پيرامون واقعه غدير خواهد آمد.

۲۹۳- نورالدين على بن عبدالله بن احمد حسنى مدنى سمهودى شافعى (م ۹۱۱).  
عبدالحى شرح حال او را ثبت كرده گويد: نامبرده به مدينه منوره آمد و در آنجا سكونت گزيده و عالم و مفتى و مدرس و مؤرخ شافعى و پيشواى مورد احترام و حجت صاحب فنون در مدينه بود. سپس استادان و تاليفات او را برشمرده و آنها را ستوده است.<sup>۴</sup> ابن عيروس او را نام برده و استادانش را ذكر كرده و تاليفاتش را برشمرده و مورد ستايش قرار داده است.<sup>۵</sup> شوكانى هم شرح حال او را درج كرده است.<sup>۶</sup> اشاره به حديث او در صفحات پيشين از نظر گذشت<sup>۷</sup> و روايت او در احتجاج عمر بن عبدالعزيز به حديث غدير و در داستان تهنيت خواهد آمد.

۲۹۴- حافظ احمد بن محمد بن ابى بكر، ابوالعباس قسطلانى مصرى شافعى (م ۹۲۶).  
شوكانى شرح حال او را ثبت كرده و به ذكر نام استادانش پرداخته و تاليفاتش را برشمرده، سپس گويد: نامبرده پيشواى حافظ و متقن و جليل القدر و برخوردار از تقرير و تحرير نيكو و اشارات لطيف و عبارات رسا و حسن تاليف بود. او را زينت اهل زمان و برگزيده مردمان خوانده‌اند و از آثار اوست: *المواهب اللدنيه فى المنح المحمديه* و شرح صحيح بخارى.<sup>۸</sup> اين دو كتاب نزد راقم اين سطور موجود است. شوكانى نيز شرح حال او

۱. رى: *شذرات الذهب*: ۵۱/۸ - ۵۵.  
۲. رى: *النورالسافر* ۵۴ - ۵۷.  
۳. رى: *الغدير* (متن عربى / ج ۵): ۱۵/۱، ۱۸، ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۵، ۴۱، ۴۳ - ۴۵، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۹.  
۴. *شذرات الذهب*: ۵۰/۸.  
۵. رى: *النورالسافر* ۵۸ - ۶۰.  
۶. *النورالطالع*: ۱/۴۷۰.  
۷. رى: *الغدير* (متن عربى / ج ۵): ۱۵/۱ - ۱۷، ۲۲، ۲۵، ۲۹، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۴.  
۸. رى: *النورالسافر* ۱۱۳ - ۱۱۵.

را ذکر کرده است.<sup>۱</sup> لفظ او به نقل از المواهب اللدنیة در بحث پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۲۹۵- سیّد عبدالوهاب بن محمد رفیع الدین احمد حسینی بخاری (م ۹۳۲).

شرح حال و ستایش و توصیف او از حیث علم و عمل در اخبار الاخیار شیخ عبدالحق دهلوی و تذکرة الابرار سید محمد<sup>۲</sup> موجود است. روایت او به نقل از تفسیرش در نزول آیه تبلیغ درباره علی علیه السلام پیرامون واقعه غدیر خواهد آمد.

۲۹۶- حافظ عبدالرحمن بن علی، معروف به ابن الدبیع<sup>۳</sup>، ابومحمد شیبانی شافعی که در سال ۸۶۶ متولد شده و به سال ۹۴۴ وفات یافته است.

ابن عیدروس شرح حال او را درج کرده و او را بسیار ستوده و تألیفاتش را نام برده، سپس گوید: نامبرده امام حافظ، حجت با اتقان، شیخ الاسلام، علامه دهر، پیشوای دقیق و با تشخیص مرجع مردم، راهنمای مؤمنان در حدیث نبوی، محقق توانا و استاد استادان ما بود.<sup>۴</sup> شوکانی او را نام برده و استادانش را در فقه و حدیث و تفسیر و حساب و هندسه بر شمرده و تألیفاتش را نیز ذکر کرده است.<sup>۵</sup> وی حدیث غدیر را در کتاب تیسیر خود آورده است.<sup>۶</sup>

۲۹۷- حافظ شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر هیثمی سعدی انصاری شافعی که در سال ۹۰۹ متولد شده و به سال ۹۷۴ در مکه مکرمه وفات یافته است.

ابن عیدروس در شرح حال او بسط کلام داده و درباره او گوید: نامبرده شیخ الاسلام و اهل فتوا و تدریس است. در علم فقه دریایی را ماند که با دلو جدّ و جهد نمی توان از زلال تحقیق او بهره گرفت. بزرگان اهل معرفت همگی بر آنند که نامبرده امام الحرمین است و در فضایل اخلاقی شهرت بسزایی دارد. پیشوایی است که پیشوایان به او اقتدا کرده اند. بزرگواری است که دل‌های مردم حجاز هماره متوجه به او بوده است. تصنیفات

۲. رک: عیقات الانوار: ۵۳۴/۱ - ۵۳۷.

۴. رک: النور السافر ۲۱۲ - ۲۲۱.

۶. تیسیر الوصول الی جامع الاصول: ۲۷۱/۳.

۱. النور الطالع: ۱۰۲/۱.

۳. به لغت نوبی، یعنی سفید.

۵. البدر الطالع: ۳۳۵/۱.

او در زمان خود آيتی است که معاصرانش از آوردن نظاير آنها ناتوانند. سپس استادان و تاليفاتش را بر شمرده و آنها را ستوده است.<sup>۱</sup> شوکانی نیز شرح حال او را آورده است.<sup>۲</sup> حديث او درباره غدير پيش از اين گذشت<sup>۳</sup> و تفصيل گفتار او پيرامون سند حديث غدير نيز خواهد آمد.

۲۹۸- متقی علی بن حسام الدین بن قاضی عبدالملک قرشی هندی (م ۹۷۵) که مقيم مکه مشرفه بوده و در همان جا وفات يافته است.

صاحب کتاب گرانها و بزرگ کنز العمال است و ابن عیدروس شرح حال مفصل او را آورده گوید: وی از علمای عامل و از بندگان صالح خداوند بود و از جهت ورع و تقوا و کوشش در عبادت و ترک ماسوی الله مقام بزرگی را احراز کرد. مصنفات بسیاری دارد و کردار و رفتار پسندیده او زبانزد مردم بوده است. در مناقب او آورده اند که پیامبر در عالم خواب فرمود: او بزرگترین دانشمند روزگار خویش است. سپس می افزاید: او را در حدود یکصد اثر مکتوب است و محاسن اخلاق و مناقب او به قدری است که علامه عبدالقادر بن احمد فاکهی مکی کتابی در مناقب و فضایل او ترتیب داده و آن را القول النقی فی مناقب المتقی نامیده و در آن سیره و روش پسندیده او و ریاضت های توانفرسا و مجاهدت های حیرت انگیز او را بیان کرده است، تا آنجا که گوید: خلاصه سخن آنکه وی از نیک مردان روزگار و سرآمد پارسایان و خاتمه اهل ورع و از مفاخر هند است که شهرت و بزرگواری اش او را از هر ثنا و ستایش بی نیاز می سازد.<sup>۴</sup> حديث او در صفحات پيشين از نظر گذشت<sup>۵</sup> و روايتش در موضوع مناشده رجه به طرق مختلف نيز خواهد آمد.

۲۹۹- شمس الدین محمد بن احمد<sup>۶</sup> شریینی قاهری شافعی (م ۹۷۷).

۱. رک: النورالسافر ۲۸۷- ۲۹۲.

۲. البدرالطالع: ۱/۱۰۹.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۷/۱.

۴. رک: النورالسافر ۳۱۵- ۳۱۹.

۵. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۵/۱، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۴۱، ۴۴، ۴۸، ۵۲، ۵۵، ۵۸.

۶. شذرات الذهب: ۳۸۴/۸.

صاحب دو تالیف بزرگ و مهم است: یکی تفسیر السراج المنیر که در سال ۹۶۸ تالیف و در چهار مجلد چاپ شده و دیگری الاقناع فی حلّ الفاظ ابی شجاع که در دو مجلد به چاپ رسیده است. همچنین هشت عنوان از تالیفات چاپ شده او در کتب تذکره و شرح احوال علمای حدیث مذکور افتاده است. عبدالحیّ شرح حال او را ثبت کرده و به نقل از کتاب الکوکب السائرة گفته است: پیشوای دانشمند، خطیبی شریینی از شیخ احمد برلسی و تنی چند از مشایخ اخذ حدیث کرده است و مشایخش نیز، به او اجازه فتوا و تدریس دادند و وی در زمان حیات استادانش تدریس کرد و فتوا داد و خلق بیشماری از وجود او منتفع شدند و مصریان همگی به صلاحیت او اتفاق نظر داشتند و او را به علم و عمل و زهد و ورع و عبادت بسیار توصیف کردند. سپس به ذکر بعضی از تالیفات او پرداخته و از تلاش بی وقفه اش در راه اصلاح سخن به میان آورده و افزوده است: او آیتی از آیات الهی و حجّتی از حجج خداوند بر خلقش بود.<sup>۱</sup> حدیث نزول آیه سأل سائل<sup>۲</sup> درباره علی علیه السلام پیرامون واقعه غدیر خم به نقل از تفسیر او خواهد آمد.

۳۰۰- ضیاءالدین ابو محمد، احمد بن محمد و تری شافعی که در دهه هشتم پس از سال ۹۰۰ در مصر وفات یافت.

نامبرده حدیث ولایت را در کتاب روضه خود به طور ارسال مسلم ذکر کرده است.<sup>۳</sup>

۳۰۱- حافظ جمال الدین محمد طاهر، ملقب به ملک المحدثین هندی فتنی<sup>۴</sup> (م ۹۸۶) که از شاگردان ابن حجر هیثمی و استاد علی متقی هندی بود.

ابن عیدروس شرح حال او را ثبت کرده و او را بسیار ستوده و جمعی از استادان او را بر شمرده، سپس گوید: وی آنچنان در علوم گوناگون تبخّر یافت و بر اقران خود برتری جست که دیگر دیده نشد احدی از علمای گجرات در علم حدیث به مرتبه او رسیده باشد.<sup>۵</sup> همچنین برخی از بزرگان گفته اند که او را تصنیف های سودمندی است، از جمله

۱. شذرات الذهب: ۳۸۴/۸.

۲. معارج: ۱/۷۰.

۳. روضه الناظرین: ۲.

۴. منسوب به فتن که شهری است از بلاد گجرات.

۵. النور السافر: ۳۶۱.

کتاب مجمع بحار الانوار فی غرائب التنزیل و لطایف الاخبار. در حواشی الفوائد البهیة نیز پس از شرح حال و ستایش وی آمده: کتابهای مجمع البحار فی غریب الحدیث، المغنی فی ضبط اسماء الرجال<sup>۱</sup>، قانون الموضوعات فی ذکر الضعفاء والوضاعین و تذکرة الموضوعات فی الاحادیث الموضوعة از تألیفات سودمند و ارزنده اوست.<sup>۲</sup> عبدالحی در شذرات از او و استادانش نام برده گوید: وی عالمی عامل، متبحر در علوم و موصوف به ورع بود و او را مصنفاتی است که مجمع بحار الانوار یکی از آنهاست.<sup>۳</sup> نامبرده مطلبی را که ابن اثیر پیرامون حدیث غدیر خم در النهایة آورده، در کتاب مجمع بحار الانوار ذکر کرده است.

۳۰۲- میرزا مخدوم بن عبدالباقی (م ۹۹۵).

نامبرده تواتر حدیث غدیر را در تألیفش نواقص الروافض ذکر کرده و قطعی بودن دلالت حدیث مزبور را بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام نفی نموده است.

۳۰۳- شیخ عبدالرحمن بن عبدالسلام صفوری شافعی.

نامبرده کتابی موسوم به نزهة المجالس دارد که چندین بار در مصر چاپ شده است. روایت او در باب نزول آیه سأل سائل<sup>۴</sup> در باره علی علیه السلام به نقل از قرطبی خواهد آمد.

۳۰۴- جمال الدین عطاءالله بن فضل الله حسینی شیرازی (م ۱۰۰۰).

کتاب الاربعین فی مناقب امیرالمؤمنین و کتاب روضة الاحباب فی سیرة النبی و الال و الاصحاب از اوست. کاتبی چلبی تفصیل فصول کتاب اخیر الذکر او را ذکر کرده است.<sup>۵</sup> حدیث غدیر از نامبرده قبلاً از نظر گذشت<sup>۶</sup> که در اربعین خود به لفظ حذیفه بن اسید روایت کرده است و روایت او در باب نزول آیه تبلیغ در باره علی علیه السلام و در حدیث رکیان و تصریح او به تواتر حدیث در گفتاری پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۱. این کتاب در حاشیة التقریب ابن حجر به سال ۱۲۹۰ در هند، مطبعة فاروقی دهلوی به چاپ رسیده است.

۲. الفوائد البهیة ۱۶۴.

۳. شذرات الذهب: ۴۱۰/۸.

۴. معارج ۱/۷۰.

۵. كشف الظنون: ۵۸۲/۱.

۶. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۵۲/۱.

۷. همان: ۲۶/۱.

## قرن یازدهم

۳۰۵- ملاعلی بن سلطان محمد هروی، معروف به قاری حنفی (م ۱۰۱۴) که مقیم مکه بود و تألیفات بسیار گرانبهایی دارد.

محبی شرح حال او را ذکر کرده گوید: وی از علمای عالی مقام و یگانه دوران بود و در تحقیق و تنقیح عبارات حدیث مهارت داشت و شهرتش نیز او را از هر ثنا و ستایش بی نیاز می‌سازد. در هرات متولد شد و به سوی مکه شتافت و در آنجا از استاد ابوالحسن بکری اخذ حدیث کرد. سپس مشایخ و استادان او را برشمرده گوید: نام او مشهور گشت و آوازه او در بلاد منتشر گردید. تألیفات ارزنده و سودمند بسیار از خود برجای نهاد که از جمله آنهاست: شرح بر المشکاة در چندین مجلد به نام المرقاة که بزرگ‌ترین و گرامی‌ترین اثر اوست، شرح الشفاء و شرح الشمانل. آنگاه پس از یادکرد تألیفات و تاریخ وفات او گوید: چون خبر درگذشت او به علمای مصر رسید، همگی در جامع ازهر گرد آمدند و با جمع کثیری بیش از چهار هزار تن بر او نماز گزاردند.<sup>۱</sup> زرکلی شرح حال او را ثبت کرده و تألیفات او را برشمرده است.<sup>۲</sup> یوسف الیان سرکیس نیز بیست مجلد از تألیفات چاپ شده او را ذکر کرده است.<sup>۳</sup> نامبرده در المرقاة فی شرح المشکاة در شرح قول صاحب مشکاة گوید: احمد و ترمذی حدیث غدیر را روایت کرده‌اند، و در الجامع آمده است: حدیث مزبور را احمد و ابن ماجه از براء، و احمد از بریده، و ترمذی و نسائی و ضیاء از زیدبن ارقم روایت نموده‌اند. آنگاه در شرح خود بر مشکاة می‌نگارد: در اینکه مؤلف مشکاة روایت حدیث از زیدبن ارقم را به احمد و ترمذی اسناد داده، مسامحه‌ای غیر قابل انکار است. حدیث غدیر در روایت منسوب به احمد و نسائی و حاکم از بریده به لفظ من کنت ولیه فعلی ولیه ذکر شده، و در امالی محاملی به روایت از ابن عباس چنین آمده است: علی بن ابی طالب مولی من کنت مولاه. روایت از او در گفتاری پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۲. الاعلام: ۶۹۷/۲.

۱. خلاصة الاثر: ۱۸۵/۴.

۳. معجم المطبوعات: ۱۷۹۲/۱.



۳۰۶- ابوالعباس احمد چلبی بن يوسف بن احمد، مشهور به ابن سنان قرمانی دمشقی (م ۱۰۱۹).

نامبرده تاريخ مشهوری به نام اخبار الدول و آثار الاول دارد که چندین بار به چاپ رسیده است. محبّی شرح حال او را ثبت کرده است.<sup>۱</sup> حديث غدیر از نامبرده پیش از این گذشت.<sup>۲</sup>

۳۰۷- زين الدين عبدالرئوف بن تاج العارفين بن علي حدّادی مناوی قاهری شافعی (م ۱۰۳۱) که در سن هفتاد و نه سالگی وفات یافت.

محبّی در شرح حال او بسط سخن داده گوید: نامبرده پیشوای بزرگ، حجّت صاحب نظر، دانشمند برجسته. صاحب تصنیفات مشهور و بزرگوارترین انسان دیار خویش بود و در فضل و زهد و عبادت و ذکر و تسبیح و دعا و خضوع و خشوع و نیک نفسی و کمال جویی و صبر و صدق و عمل صالح همانند نداشت. در شبانه روز به یک نوبت غذا اکتفا می کرد و از علوم و معارف گوناگون به مرتبه ای دست یافت که احدی از علمای همزمانش را تاب برابری با او نبود. سپس مشایخ و استادان او را در فقه و اصول و تفسیر و حديث و ادب و طریقت و خلوت ذکر کرده و تألیفات بسیار او را بر شمرده و به مدح و ثنای او پرداخته است.<sup>۳</sup> مناوی حديث غدیر را با عبارات من کنت مولاہ فعلی مولاہ، من کنت ولیّہ فعلی ولیّہ و علی مولی من کنت مولاہ روایت کرده<sup>۴</sup>، و حديث او در باب نزول آیه سأل سائل<sup>۵</sup> در واقعه غدیر خم به نقل از کتابش فیض القدير فی شرح الجامع الصغیر خواهد آمد، چنانکه سخن او در صحّت حديث غدیر ضمن گفتاری پیرامون سند حديث غدیر نیز از نظر خواهد گذشت.

۳۰۸- فقیه شیخ بن عبدالله بن شیخ بن عبدالله بن شیخ بن عبدالله عیدروس حسینی یمنی که در سال ۹۳۳ متولد شده و به سال ۱۰۴۱ وفات یافته است.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵) / ۲۷/۱.

۴. کنوزالحقایق ۱۴۷.

۱. خلاصة الاثر: ۲۰۹/۱.

۳. خلاصة الاثر: ۴۱۲/۲.

۵. معارج ۱/۷۰.

محبّی شرح حال او را ثبت کرده و او را با کلماتی چون استاد بزرگوار، محدّث صوفی و فقیه صالح ستوده و مشایخ و استادان او را در قرائت حدیث در یمن و حرمین و هند بر شمرده است. آنگاه از کرامت او در بهبودی جراحت سلطان ابراهیم که زمین گیر شده بود، یاد کرده گوید: سلطان مزبور که نخست رافضی بود، در اثر این کرامت به مذهب اهل سنت و جماعت درآمد.<sup>۱</sup> سیّد محمود قادری مدنی در کتاب خود الصراط السوی ضمن نقل از کتاب نامبرده موسوم به العقد النبوی والسرّ المصطفوی، او را با القابی چون شیخ پیشوا، فریادرس جوانمرد، دریای حقایق و معارف، سرور مورد وثوق و یگانه بزرگوار ستوده است. روایت او در مورد نزول آیه سأل سائل<sup>۲</sup> پیرامون واقعه غدیر خم به نقل از کتاب العقد النبوی خواهد آمد.

۳۰۹- محمود بن محمد بن علی شیخانی قادری مدنی.

وی مؤلف کتاب الصراط السوی فی مناقب آل النبی و کتاب حیات الذاکرین است. روایت او در مورد نزول آیه سأل سائل<sup>۳</sup> پیرامون قضیه غدیر خم خواهد آمد.

۳۱۰- نورالدین علی بن ابراهیم بن احمد حلبی قاهری شافعی (م ۱۰۴۴) که صاحب کتاب مشهور السیرة النبویة است.

محبّی شرح حال او را ثبت کرده گوید: وی پیشوای بزرگوار، شیخ والامقام، علامه زمان، کوه دانش، دریای بردباری، دانشمند عالی مقدار و انسان فضیلت خواه بود، گسی که نقد عمر را در اندوختن علم نافع و نشر آن صرف کرد و سرانجام به مقام علمی شامخی دست یافت که احدی بدان نایل نگشت. فضلا در مجلس درس او گرد می آمدند و خردمندان و شخصیت‌های بزرگ به خدمت او می شتافتند. محققی توانا و تیز فهم و دوران‌دیش بود. در فتاوی کاوش می نمود و در جمع میان علم و عمل می کوشید و در درک حقایق جدّ و جهد فراوان می کرد. آنچنان خیرخواه و سودمند بود که طالبان علم و فضیلت از هر دیاری به سوی او می شتافتند. سپس به مدح و ثنای او پرداخته و استادان و

۱. خلاصه الاثر: ۲/۲۳۵.

۲ و ۳. معارج ۱/۷۰.

تأليفاتش را نام برده ارج نهاده است.<sup>۱</sup> حديث غدير از او قبلاً از نظر گذشت<sup>۲</sup> و روايت او در مورد نزول آيه *سأل سائل*<sup>۳</sup> در اطراف واقعه غدير و همچنين سخن او ضمن گفتاري پيرامون سند حديث غدير خم خواهد آمد.

۳۱۱- شيخ احمد بن فضل بن محمد با كثير مكي شافعي (م ۱۰۴۷).

محبی از او نام برده گوید: او از ادبا و فضلاي توانای حجاز بود و در فضل و ادب مقامی ارجمند داشت. در علوم فلکی و معرفت آفاق جهان و عالم آفرینش چیره دست بود و در میان بزرگان و اشراف مکه منزلت و شهرت بسزایی داشت. کتاب *حسن المال فی مناقب الال* از آثار اوست که آن را به نام: شریف ادریس، امیر مکه تدوین کرد. سپس قصیده‌ای از او نقل می‌کند که بدان شریف حسنی، علی بن برکات را مدح و ثنا گفته است.<sup>۴</sup> روايت او در مورد نزول آيه *سأل سائل*<sup>۵</sup> در اطراف قضیه غدير خم خواهد آمد و حديث غدير از او در صفحات پیشین مذکور افتاد.<sup>۶</sup> نامبرده را نیز پيرامون صحت حديث غدير و مفاد آن سخنی است که ضمن گفتاري پيرامون حديث غدير خم خواهد آمد.

۳۱۲- حسين بن امام منصور بالله قاسم بن محمد بن علی یمنی (م ۱۰۵۰).

او را تألیفی گرانبها و وزین است که در دو مجلد ضخیم در هند به چاپ رسیده و آن رابه *غایة السئول فی علم الاصول* نامیده است و شرح آن *هدایة العقول* نام دارد که در سال ۱۰۴۹ از آن فراغت یافته است. محبّی شرح حال او را ثبت کرده و به نقل از قاضی حسینی مهلا گوید: وی پیشوای علوم مصطفوی است که اهل تحقیق به مراتب تحقیق او اعتراف کرده و ارباب نظر دقت نظر او را تصدیق نموده‌اند و در سراسر یمن به دانشمندی عالی مقام مشهور بوده و از پدرش امام منصور اخذ حديث نموده است. سپس دیگر استادان او را ذکر کرده و کتاب *غایة السئول* و شرح آن *هدایة العقول* را از جمله تصانیف او به شمار آورده و از کتابی هم در آداب علماء و متعلمین نام برده است و در

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۷/۱.

۴. خلاصة الاثر: ۲۷۱/۱.

۶. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۵۴، ۴۷، ۱۸.

۱. خلاصة الاثر: ۱۲۲/۳.

۳. معارج: ۱/۷۰.

۵. معارج: ۱/۷۰.

ادامه گوید: نامبرده کتاب مزبور را از جواهرالعقدين سمهودی خلاصه کرده و قطعه‌ای از شعر او را به عنوان نمونه ذکر کرده است.<sup>۱</sup> همو در کتاب خود هدایت‌العقول که در نزد ما موجود است، حدیث غدیر را به طرق بسیار ذکر کرده که هرگاه جداگانه آن را تنظیم می‌کرد، خود رساله‌ای مستقل می‌شد. سخن او نیز ضمن گفتاری پیرامون سند حدیث غدیر خم خواهد آمد.

۳۱۳. قاضی القضاة شیخ احمد بن محمد بن عمر، ملقب به شهاب‌الدین خفاجی مصری حنفی (م ۱۰۶۹) که در حدود نود سال زیست.

محبی پس از آنکه در شرح حال و ستایش او بسط کلام داده و استادان و تألیفات او را برشمرده و از تصدیق اش در امر قضاوت به دمشق سخن به میان آورده و نمونه‌ای از شعر او را ذکر کرده است، و درباره او چنین گوید: وی دارای تصنیف‌های حساس و مهم و یکی از شخصیت‌هایی است که در احاطه و تخصص علمی شهرتی بسزا یافت و در عصر خود چونان ماه آسمان دانش و خورشید افق نظم و نثر بوده بر اهل تألیف و ارباب تصنیف ریاست و سروری داشت و آوازه بلندش در همه جا پیچید و نام و شخصیت و اخبار او همچون ستارگان در سپهر دانش تابیدن گرفت. هرکه را دیدیم و از هرکسی که ملاقاتش کرده بود، شنیدیم، همگی به یگانه بودن و برتری او در تقریر و تحریر و حسن انشاء معترف بودند. کسی در زمان او به جایگاه بلند علمی اش نرسید. تألیفات او بسیار و در خور استفاده عموم بود و در تمام بلاد منتشر گشت و از این راه موفقیت و سعادت بزرگی نصیب او شد.<sup>۲</sup> نامبرده در شرحی که بر کتاب الشفاء، تألیف قاضی عیاض نوشته و در چهار مجلد به چاپ رسیده است، حدیث غدیر را به نقل از قاضی عیاض که گفت: رسول خدا درباره علی فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، ذکر کرده گوید: پیامبر این حدیث را ضمن خطبه‌ای که در غدیر خم برای مردم ایراد کرد، بیان فرمود.<sup>۳</sup>

۲. همان: ۱/۳۳۱-۳۴۳.

۱. خلاصه‌الاثار: ۱۰۴/۲.

۳. نسیم‌الریاض، خفاجی: ۴۵۶/۳.

۳۱۴- عبدالحق بن سيف الدين دهلوی بخاری (م ۱۰۵۲).

از آثار اوست: اللغات فی شرح المشکات، رجال المشکات، ترجمه فصل الخطاب، جذب القلوب، اخبار الاخيار و مدارج النبوة. لفظ نامبرده در گفتاری پیرامون سند حديث غدير خواهد آمد.

۳۱۵- محمد بن محمد مصري.

وی مؤلف کتاب الدرر العوال بحلّ الفاظ بدء المآل است و در آن ضمن یادکرد نام امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: در فضل او احادیث بسیار وارد شده که حديث نبوی من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه از جمله آنهاست.

۳۱۶- محمد محبوب العالم پسر صفی الدين جعفر بدرالعالم.

نامبرده مؤلف تفسیر شاهی است. روایت او در باب نزول آیه تبليغ درباره علی علیه السلام و نزول آیه سأل سائل<sup>۱</sup> پیرامون حديث غدير به نقل از تفسیرش خواهد آمد.

### قرن دوازدهم

۳۱۷- سيد محمد بن عبد الرسول بن عبد السيد بن عبد الرسول حسینی شافعی برزنجی که در سال ۱۰۴۰ متولد شده و به سال ۱۱۰۳ وفات یافته است.

مرادی شرح حال او را ثبت و استادان او را در قرائت ذکر کرده گوید: وی به همدان و بغداد و دمشق و قسطنطنیه و مصر مسافرت کرد و از علمای این بلاد اخذ حديث نمود، سپس در مدینه منوره متوطن گشت و از رؤسای آنجا محسوب شده کتاب النواقض للروافض از آثار اوست.<sup>۲</sup> از دیگر تألیفات او که مرادی آن را ذکر نکرده اثری موسوم به کتاب فی نجات ابوی النبی و عمه ابی طالب است. دانشمند محترم، زینی دحلان قسمت مربوط به نجات ابی طالب را از کتاب مزبور خلاصه کرده و آن را اسنی المطالب فی نجات ابی طالب نامیده و در آغاز آن چنین عنوان کرده است: بر تألیف بزرگی آگاهی یافتم که از علامه بزرگوار، مولانا سيد محمد بن رسول برزنجی درگذشته به سال یکهزار و یکصد

است که در نجات پدر و مادر پیامبر تألیف کرده و در پایان کتاب مزبور به بحث دربارهٔ نجات ابوطالب پرداخته و با اقامهٔ دلیل بر این امر و آوردن براهینی از کتاب و سنت و اقوال علما نجات او را اثبات کرده است، به طوری که هرکس در ادله و براهین نامبرده تأمل و بررسی نماید، یقین به نجات ابوطالب برای او حاصل می‌شود. وی با بیان معانی صحیح و ارائهٔ مطالب متقن، در اثبات این امر و ابطال نصوصی که خلاف این معنی را اقتضاء می‌نماید کوشیده و در این زمینه راهی را پیموده است که تاکنون احدی نتوانسته بر او سبقت گیرد. طریقه استدلال و برهان او به گونه‌ای است که حتی منکران نجات ابوطالب را ملزم می‌سازد که دلایل او را بپذیرند. به هر حال، او با برهان مخصوص خود ضمن ردّ دلایل مخالفان و رفع شبهات آنان، بر نجات ابوطالب تأکید می‌ورزد. البته، نباید از نظر دور داشت که در بعضی از این مباحث موضوعات دقیقی مطرح شده که درک دقیق آن از هرکسی ساخته نیست و فقط از عهدهٔ علمای بزرگ برمی‌آید. همچنین بعضی از مباحث زاید بر اثبات مطلوب است که بیشتر بر تقویت و تأیید موضوع دلالت دارد و من نیز برای روشن شدن مطلب مورد نظر خواستم مطالب مذکور را ملخص نمایم. لفظ نامبرده دربارهٔ غدیر ضمن گفتاری پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۳۱۸- برهان‌الدین ابراهیم بن مرعی بن عطیهٔ شبرخیتی مصری مالکی (م ۱۱۰۶).

از علمای نامی و فضیلتی گرامی مصر است که از شیخ اجهوری و شیخ یوسف فیشی علم فقه آموخته و در علوم حدیث و نحو و جز آنها کتاب تألیف کرده است. کتاب *الفتوحات الوهیه* در شرح اربعین نووی که در مصر به چاپ رسیده، از اوست. وی عازم رفتن به رشید بود که در رود نیل غرق شد. نامبرده در کتاب *الفتوحات الوهیه* در حدیث یازدهم نام امیرالمؤمنین علیه السلام را که می‌برد، می‌نگارد: او همان کسی است که پیغمبر دربارهٔ او فرمود: *من كنت مولاة فعلى مولاة، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.*

۳۱۹- ضیاء‌الدین صالح بن مهدی بن علی بن عبدالله مقبلی<sup>۱</sup> صنعانی مکی که در سال ۱۰۴۷ متولد شده و به سال ۱۱۰۸ در مکه وفات یافته است.

۱. مقبل قریه‌ای است از توابع کوبکان در کشور یمن.

شوکانی شرح حال او را ثبت کرده گوید: وی کسی است که در جمیع علوم اسلامی تسلط و تبحر یافته و اصول فقه و حدیث و عربیت و معانی و بیان و تفسیر را مورد مطالعه و بررسی قرار داده و در تمامی آنها تفوق و برتری احراز کرده است. او تألیفاتی دارد که مورد پسند و علاقه علماست و به مطالب آنها احتجاج و استدلال می نمایند و بی گمان وی در خور چنین مقامی است. سپس تألیفات او را بر شمرده که کتاب *الابحاث المسددة فی الفنون المتعددة* از جمله آنهاست.<sup>۱</sup> لفظ نامبرده درباره غدير ضمن گفتاری پیرامون سند حدیث غدير خواهد آمد.

۳۲۰- ابراهیم بن محمد بن محمد کمال الدین حنفی، معروف به ابن حمزه حرّانی دمشقی (م ۱۱۲۰).

مرادی شرح حال او را ثبت کرده گوید: نامبرده دانشمندی بزرگوار، پیشوایی مشهور و محدّثی نحوی است که از احترام فراوان برخوردار بود و به فضایل بسیار شهرت داشت. وی محدّثی سرشناس، عالمی بلند پایه و سیدی شریف و دارای حسب و نسب بود که در دمشق متولّد شد و در همانجا نشو و نما کرد. سپس استادان او را در اخذ حدیث و روایت ذکر کرده گوید: از اجازه‌ای به خطّ خودش دریافتم که مشایخ و اساتیدش هشتاد نفر بوده‌اند. آنگاه به ذکر تألیفات و سال وفات او پرداخته است.<sup>۲</sup> نامبرده حدیث غدير را در *البيان والتعريف* آورده و حدیث او قبلاً از نظر گذشت.<sup>۳</sup>

۳۲۱- ابو عبدالله، محمد بن عبدالباقی بن یوسف زرقانی مصری مالکی که در سال ۱۰۵۵ در مصر متولّد شده و به سال ۱۱۲۲ وفات یافته است.

وی آخرین محدّث برجسته در دیار مصر است که در علوم مختلف تبحر داشت. مرادی شرح حال او را ثبت کرده و استادانش را نام برده و تألیفات گرانبهای او را بر شمرده است که کتاب *شرح المواهب اللدنیة* در هشت جلد (چاپ بولاق) و *شرح الموطأ*

۲. رک: *سلک الدرر*: ۲۲/۱ - ۲۴.

۱. رک: *البدرا الطالع*: ۲۸۸/۱ - ۲۹۲.

۳. رک: *الغدير* (متن عربی / ج ۵): ۴۸، ۳۵/۱.

در چهار جلد (چاپ مصر) از جمله آنهاست.<sup>۱</sup> چلبی در کشف الظنون از او با تعبیر سرآمد دانشمندان و خاتم محدثان یاد کرده و او را ستوده است. حدیث او درباره غدیر خم قبلاً از نظر گذشت.<sup>۲</sup> و روایتش در داستان تهنیت به لفظ سعد خواهد آمد. نامبرده را در صحت حدیث مزبور و تواتر آن سخنی است که ضمن گفتاری پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۳۲۲- حسام‌الدین بن محمد بایزید سهارنپوری.

نامبرده صاحب کتاب *مراقض الروافض* است و در آن به نقل از براء بن عازب و زیدبن ارقم گوید: رسول خدا چون در غدیر خم فرود آمد، دست علی را گرفت و فرمود: آیا شما نمی‌دانید که من بر مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟ گفتند: بلی. دوباره فرمود: آیا شما نمی‌دانید که من بر هر مؤمنی از خودش سزاوارترم؟ گفتند بلی. سپس فرمود: بارخدا یا هرکس که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا دوست بدار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن بدار آن کس را که او را دشمن دارد. عمر بعد از این جریان علی را ملاقات کرد و به او گفت: گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب، شب را به صبح آوردی و صبح را شام کردی، در حالی که مولای هر مرد و زن مؤمن هستی.<sup>۳</sup>

۳۲۳- میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی.

نامبرده مؤلف *مفتاح النجا فی مناقب آل العبا و نزل الابرار بما صحیح من مناقب اهل البیت والاطهار* (چاپ بمبئی) بوده است. این دو کتاب بر تسلط کامل و احاطه مؤلف به علم حدیث و فنون آن و تبخّر وی در مسائید آن دلالت دارند. او حدیث غدیر را در دو کتاب مذکور به طرق بسیار روایت کرده که در صفحات پیشین از نظر گذشت.<sup>۴</sup> و روایت او نیز در حدیث مناشده رجه خواهد آمد. نامبرده را در صحت حدیث مزبور سخنی است که

۱. سلک الدرر: ۳۲/۴. ۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۴/۱.

۳. این روایت را احمدین حنبل نیز نقل کرده است.

۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۵/۱، ۱۸، ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۷، ۴۲، ۴۴، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶.



ضمن گفتاری پيرامون سند حديث غدير خواهد آمد.  
۳۲۴- محمد صدرالعالم.

وی مؤلف کتاب المعارج العلی فی مناقب المرتضى بوده و حديث غدير را به طرق متعدد در این کتاب ذکر کرده است. بعضی از طرق او در صفحات پیشین از نظر گذشت<sup>۱</sup>، و در باب نزول آیه سائل<sup>۲</sup> پيرامون حديث غدير و در حديث تهنيت خواهد آمد. نامبرده را در تواتر و صحت حديث مزبور سختی است که ضمن گفتاری پيرامون سند حديث غدير خواهد آمد.

۳۲۵- حامد بن علی بن ابراهيم بن عبدالرحيم حنفی دمشقی، معروف به عمادی که در سال ۱۱۰۳ در دمشق متولد شده و به سال ۱۱۷۱ وفات یافته است.

مرادی شرح حال او را ثبت کرده گوید: نامبرده مفتی بزرگ حنفیه در دمشق و فرزند مفتی بزرگ آنجاست، کسی که عالم بزرگوار، فقیه عالی قدر، فاضل دین شناس، محقق توانا، ادیب وارسته و عارف کامل بود. سپس استادان و تألیفات گرانبهای او را برشمرده که کتاب الصلوة الفاخرة بالاحاديث المتواترة (چاپ مصر) از جمله آنهاست. همچنین نمونه‌هایی از نظم و نثر او را ذکر کرده که هر دو نمودار احاطه و تسلط او به علم و ادب است.<sup>۳</sup> نامبرده حديث غدير را از طرق بسیار روایت نموده و آن را در کتاب خود الصلوة الفاخرة از احاديث متواتر به شمار آورده است. لفظ او ضمن گفتاری پيرامون سند حديث غدير خواهد آمد.

۳۲۶- عبدالعزيز، ابو ولی الله، احمد بن عبدالرحيم عمري دهلوی (م ۱۱۷۶).

نامبرده تألیفات بسیاری دارد و از آثار اوست: اجوبة المسائل الثلاث، الانصاف فی بیان سبب الاختلاف، تنوير العينين، رسائل الدهلوی، حجة الله البالغة فی اسرار الاحاديث و علل الاحكام، شرح تراجم ابواب صحيح البخاری، عقد الجيد فی الاجتهاد والتقليد، فتح الخبير بما لا بد من حفظه فی علم التفسير، الفوز الكبير مع فتح الخبير فی اصول التفسير، القول الجميل فی

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۴/۱، ۵۸، ۵۹.

۲. سلک الدرر: ۱۱/۲ - ۱۹.

۳. معارج ۱/۷۰.

التصوّف، قرّة العینین و ازالة الخفاء نامبرده در قرّة العینین به نقل از برّاء بن عازب و زید بن ارقم چنین آورده است: رسول خدا چون در غدیر خم فرود آمد، دست علی را گرفت و فرمود: آیا شما نمی دانید که من بر هر مؤمنی از خودش سزاوارترم؟ گفتند: بلی. سپس فرمود: بارخدا یا هر کس که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا دوست بدار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن بدار آن کس را که او را دشمن دارد. عمر بعد از این جریان علی را ملاقات کرد و به او گفت: گوارا باد ترا ای پسر ابی طالب، شب را به صبح آوردی و صبح را شام کردی، در حالی که مولای هر مرد و زن مؤمن هستی.<sup>۱</sup> همو در کتاب دیگرش ازالة الخفاء روایتی از حدیث غدیر را که حاکم با بررسی سند از زید بن ارقم آورده، به دو لفظ و به دو طریق که قبلاً ذکر شد<sup>۲</sup>، روایت کرده است.

۳۲۷- محمد بن سالم بن احمد مصری حنفی<sup>۳</sup>، شمس الدین شافعی که در سال ۱۱۰۱ متولد شده و به سال ۱۱۸۱ وفات یافته است.

نامبرده یکی از فقیهانی است که با استفاده از محضر استادان صاحب نظر قاهره، در علوم متنوع مهارت یافته است و مرادی علی بن مبارک روجی شرح حال او را در آثار خود ثبت کرده اند.<sup>۴</sup>

از آثار گرانبهای اوست: انفس نفائس الدرر که در حاشیه کتاب المنح المکیة چاپ شده، حاشیه شرح العزیزی علی الجامع الصغیر والثمره البهیة فی اسماء الصحابة البدریة. نامبرده حدیث غدیر را در حاشیه شرح العزیزی چاپی ذکر کرده است.

۳۲۸- سید محمد بن اسماعیل بن صلاح، امیر یمانی صنعانی حسینی که در سال ۱۰۵۹ متولد شده و به سال ۱۱۸۲ وفات یافته است.

نامبرده یکی از شعرای غدیر در قرن دوازدهم است. حدیث او درباره غدیر خم قبلاً

۱. این روایت را احمد بن حنبل با بررسی سند نیز ذکر کرده است.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۱/۱. ۳. منسوب به حنفه از توابع بلیس مصر است.

۴. رک: سلک الدرر: ۴۹/۴؛ الخطط الجديدة: ۷۴/۱۰.

از نظر گذشت<sup>۱</sup>، و روايتش در داستان تهنيت خواهد آمد. او را سخني است که ضمن گفتاري پيرامون سند حديث غدير ذکر خواهد شد.  
 ۳۲۹- شهاب‌الدين احمد بن عبدالقادر حنفي شافعي.  
 نامبرده يکي از شعراي غدير در قرن دوازدهم است. لفظ او در گفتاري پيرامون سند حديث غدير خواهد آمد.

### قرن سيزدهم

۳۳۰- ابوالفيض، محمد بن محمد مرتضي حسيني زبيدي حنفي که در سال ۱۱۴۵ متولد شده و به سال ۱۲۰۵ وفات يافته است.  
 وي مؤلف تاج العروس في شرح القاموس يگانه مرجع در لغت است. جايگاه او در واسط عراق بوده در هند متولد شد و در زبيد از کشور يمن نشو و نما کرد و به طرف حجاز رهسپار گرديد و در مصر اقامت گزيد و در کسب علوم متنوع شرکت جست و در انواع فنون احاطه و تسلط يافت و آوازه فضلش در همه جا پيچيد. کتابهاي گرانبها و بسيار نفيس تاليف کرده که اتحاف السادة المتقين في شرح احياء علوم الدين در ده جلد و اسانيد الصحاح الستة از جمله آنهاست. همچنين تعدادي از کتب و تاليفات او چاپ شده است.  
 نامبرده در معاني مولي گويد: مولي و نيز ولي کسی است که متولی امر تو می شود و هر دو به یک معناست، چنانکه در حديثي وايما امرأة نکحت بغير اذن مولاها آمده و در حديثي ديگر بغير اذن وليها که در هر دو صورت معنی يکي است: هر زني که بدون اذن سرپرست خود زناشويی کند. ابن سلام از يونس روايت کرده که مولي در دين همان ولي است، چنانکه خدای تعالی فرمود: ذلک بأن الله مولى الذين آمنوا و أن الکافرين لامولى لهم<sup>۲</sup>، يعنى لا ولي لهم؛ و از اين قبيل است حديث: من کنت مولاها، يعنى من

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۶/۱.

۲. محمد ۱۱/۴۷: اين برای آن است که خدا مولا و سرپرست مؤمنان است و کافران را مولا و سرپرستی

کنت وليه. شافعی گفته: این واژه را می توان بر ولای اسلام حمل کرد و به معنای ناصر نیز گرفت. جواهری آن را نقل کرده و جمله من کنت مولاہ نیز به آن تفسیر شده است.<sup>۱</sup>

۳۳۱- ابوالعرفان، شیخ محمد بن علی صبان شافعی (م ۱۲۰۶).

وی در مصر به دنیا آمد و نشو و نما کرد و تحت تعلیمات علمای آن دیار فارغ التحصیل شد و به تحقیق ادامه داد تا در علوم عقلی و نقلی تخصص یافت و به تحقیق و دقت نظر مشهور گشت و آوازه اش در مصر و شام پیچید. نامبرده تألیفات گرانها و بسیاری دارد که بالغ بر ده عنوان از آنها به چاپ رسیده، از جمله: *اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی و فضایل اهل بیته الطاهرین* که در سال ۱۱۸۵ تألیف شده است. وی در کتاب مزبور که در حاشیه *نورالابصار* چاپ شده، گوید: رسول خدا در روز غدیر خم فرمود: من کنت مولاہ، فعلی مولاہ. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه وانصر من نصره و اخذل من خذله و ادالحق معہ حیث دار. این حدیث را سی تن از صحابه از پیغمبر روایت کرده اند و بسیاری از طریق آن صحیح یا حسن است.

۳۳۲- رشیدالدین خان دهلوی.

نامبرده در رساله خود موسوم به *الفتح المبین فی فضایل اهل بیت سید المرسلین* گوید: طبرانی با بررسی در سند از ابن عمر و دیگران روایت کرده که رسول خدا در غدیر خم فرمود: من کنت مولاہ، فعلی مولاہ. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.<sup>۳</sup>

۳۳۳- مولوی محمد مبین لکنهوی.

نامبرده حدیث غدیر را در *وسيلة النجاة* از طریق حاکم به لفظ زید بن ارقم و

۱. روایت این حدیث مورد نظر ماست، نه برداشت او از آن. *تاج العروس*: ۳۹۹/۱۰.

۲. *نورالابصار*: ۱۵۲: هرکس که من مولای او هستم، علی مولای او است. بارخدا یا دوست بدار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن بدار آن کس را که او را دشمن دارد، دوستدار دوستانش باش و با دشمنانش دشمنی ورز، یاری کن کسی را که او را یاری کند و خوار دار کسی را که او را خوار دارد، و او را در هر حال محور حق قرار ده.

۳. ترجمه این حدیث در ذیل شماره پیشین مذکور افتاد. (و)

ابن عباس؛ از طریق طبرانی به سند صحیح از ابوظیفیل، از حذیفه بن اسید؛ از طریق احمد از براء بن عازب و زید بن ارقم؛ از طریق ابن حبان و حاکم از ابن عباس؛ به طریق احمد و طبرانی از ابو ایوب و گروهی از صحابه، از علی و زید بن ارقم؛ به نقل از المشکاة از براء بن عازب و زید از طریق احمد و ترمذی و به نقل از صواعق ابن حجر به طور مرسل روایت کرده است.

۳۳۴- مولی محمد سالم بخاری دهلوی.

نامبرده در رساله خود اصول الایمان حدیثی را که احمد از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت نموده، ذکر کرده است که قبلاً از او نقل شده است.<sup>۱</sup>

۳۳۵- مولوی ولی الله لکنهوی.

نامبرده در کتاب مرآت المؤمنین فی مناقب اهل بیت سید المرسلین حدیثی را که ابن حجر در صواعق از طبرانی روایت کرده و حدیثی را که به روایت از عامر بن سعد و عایشه بنت سعد، از سعد قبلاً از نظر گذشت و حدیثی را که به نقل از خصایص نسائی در باب مناشدۀ رحبه به لفظ زید بن یثیع و ابوظیفیل عامر خواهد آمد، همه را ذکر کرده است. آنگاه سخن ابن حجر را در صحت حدیث غدیر در کتاب مزبور آورده و قدح و نکوهش در صحت آن را نامربوط و غیر قابل اعتنا دانسته است.

۳۳۶- مولوی حیدر علی فیض آبادی.

نامبرده حدیث غدیر را در منتهی الکلام به نقل از احمد بن حنبل و ابن ماجه ذکر کرده است.

۳۳۷- قاضی محمد بن علی بن محمد شوکانی صنعانی که در سال ۱۱۷۳ متولد شده و به سال ۱۲۵۰ وفات یافته است.

نامبرده فقیهی متبحر در علوم و آراسته به فضایل است که تألیفات زیادی دارد و همه

۱. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۵۵/۱.

۲. نامبرده تاریخ ولادت خود را در البدر الطالع به نقل از پدرش چنین نگاشته و دیگری تاریخ وفات او را ۱۱۷۲ ضبط کرده است.

آنها نیکو و پسندیده است. همو شرح حال کامل خود را به قلم خویش نگاشته و مشایخ و استادان خود را در حکمت و کلام و فقه و اصول فقه و حدیث و معانی و بیان و علوم عربی ذکر کرده و رساله‌ها و نوشته‌های خود را بالغ بر یکصد کتاب برشمرده است.<sup>۱</sup> نامبرده تألیفات دیگری هم دارد که ضمن برشمردن کتابهایش نامی از آنها به میان نیاورده است و کسی که بر کتاب *البدرا الطالع* او حاشیه نوشته، استدراک نموده و از آثار دیگر او یاد کرده است. بسیاری از تألیفات او چاپ شده که همه دلالت دارد بر تسلط و احاطه او به فنون و علوم شرعی برگرفته از کتاب و سنت و آنچه مربوط به آن دو است از معرفت استادان حدیث و مسانید آنها. همچنین شرح حال او به قلم حسین بن محسن سبعی در مقدمه کتاب دیگرش موسوم به *نیل الاوطار* آمده و کتاب مزبور در هشت مجلد در بولاق مصر به چاپ رسیده است. حدیث او در نزول آیه تبلیغ درباره امیرالمؤمنین علیه السلام پیرامون قضیه غدیر به نقل از تفسیرش فتح القدير خواهد آمد.

۳۳۸- سید محمود بن عبدالله حسینی آلوسی، شهاب‌الدین ابوالثناء بغدادی شافعی که در سال ۱۲۱۷ در کرخ متولد شده و به سال ۱۲۷۰ وفات یافته است.

او از نوابغ و دانشمندان بنام عراق است که شهرتش در آفاق پیچیده، و از مهارت انواع علوم و فنون برخوردار بوده است. نامبرده از یک خاندان مشهور عراقی است که در علم و ادب سابقه‌ای درخشان داشته‌اند. وی نیز تألیفات بسیار و گرانهای قابل ملاحظه‌ای دارد.<sup>۲</sup> حدیث او در صفحات پیشین از نظر گذشت<sup>۳</sup>، و روایتش در نزول آیه تبلیغ در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نیز خواهد آمد. او را در صحت حدیث غدیر سخنی است که ضمن گفتاری پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۳۳۹- شیخ محمد بن درویش حوت بیروتی شافعی (م ۱۲۷۶).

۱. رک: *البدرا الطالع*: ۲۱۴/۳-۲۲۵.

۲. شرح حال او را می‌توان در این کتابها از نظر گذراند: *اصلام العراق* ۲۱؛ *مشاهیر العراق*: ۱۹۸/۲؛ *جلاء العینین* ۲۷، ۲۸.

۳. رک: *الغدير* (متن عربی / ج ۵): ۱/۲۰، ۳۷، ۴۴، ۵۲، ۵۳.

نامبرده در کتاب اسنى المطالب فى احاديث مختلفة المراتب (چاپ بيروت) گوید: حديث من كنت مولاہ، فعلى مولاہ را احمد بن حنبل و صاحبان سنن جز ابو داود روايت کرده‌اند و همگى بر آن صحه گذارده‌اند. اين حديث به لفظ من كنت وليه فعلى وليه نيز روايت شده است، چنانکه احمد و نسائى و حاکم آن را روايت کرده‌اند و بر آن صحه گذارده‌اند.

۳۴۰- شيخ سليمان بن شيخ ابراهيم، معروف به خواجه کلان فرزند شيخ محمد معروف به بابا خواجه حسيني بلخى قندوزى حنفى (م ۱۲۹۳)<sup>۱</sup> که اهل بلخ بود و در قسطنطنيه وفات يافت.

نامبرده از دانشمندان بزرگ بود و در علم حديث و فنون آن دستى توانا داشت. از آثار اوست: اجمع الفوائد، مشرق الاكوان و ينابيع المودة كتاب اخير در نزد عموم معروف بوده و بارها در كشورهاي مختلف به طبع رسیده است. حديث او در صفحات پيشين از نظر گذشت.<sup>۲</sup>

۳۴۱- سيد احمد بن مصطفى قادين خانى.

كتاب هداية المراتب فى فضائل الاصحاب (چاپ آستانه) از آثار اوست. نامبرده شعر اميرالمؤمنين عليه السلام را در موضوع غدير روايت کرده که بعداً خواهد آمد.

### قرن چهاردهم

۳۴۲- سيد احمد بن زينى بن احمد دحلان مكي شافعى که به سال ۱۲۳۲ در مکه متولد شده و به سال ۱۳۰۴ در مدينه منوره وفات يافته است.

نامبرده مفتى شافعيان در مکه مشرفه و شيخ الاسلام آنجا و عالمى است توانا در علوم مختلف بوده و مورخى چيره دست است. تالیفات بسيارى دارد که بالغ بر بيست عنوان از آنها چاپ شده است. ابوبکر عثمان بن محمد بکرى دمیاطى کتابى جداگانه در

۱. زرکلى در الاعلام: ۳۹۰/۲ تاريخ وفات او را به سال ۱۲۷۰ ضبط کرده است.

۲. رک: الغدير (متن عربى / ج ۵): ۱۸/۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۴۵، ۴۸، ۵۳، ۵۴، ۵۷.

شرح حال او نوشته به نام *نفعه الرحمن فی مناقب سید احمد زینی دحلان* که در مصر به چاپ رسیده است. حدیث او در موضوع تهنیت خواهد آمد.

۳۴۳- شیخ یوسف بن اسماعیل نهبانی بیروتی.

نامبرده رئیس محکمہ حقوق در بیروت و مؤلف کتاب *منتخب الصحیحین من کلام سیدالکونین* بوده که در سال ۱۳۲۹ در مصر چاپ شده است. سخنور بزرگی است و در علم و ادب تبخّری خاص دارد. حدّاد از او با تعبیر عالم عصر و استاد علامه یاد کرده است.<sup>۱</sup> در حدیث و ادب تألیفات بسیار دارد که در حدود پنجاه عنوان آنها در مصر و بیروت چاپ شده است. وی شرح حال خود را به قلم توانای خویش نوشته و در یکی از آثارش ثبت کرده است.<sup>۲</sup> حدیث او در باب مناشدۀ رحبه خواهد آمد.

۳۴۴- سید مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی.<sup>۳</sup>

نامبرده مؤلف *نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار* است که پنج بار یا بیشتر به چاپ رسیده است. او در آغاز آن شرح حال خود را ثبت و استادان خود را در علوم مختلف ذکر کرده و بعضی از تألیفات خود را برشمرده است. در حدود سال ۱۲۵۰ متولّد شده، ولی از تاریخ وفات او اطلاعی بدست نیامده است. حدیث او در باب نزول آیه *سأل سائل*<sup>۴</sup> پیرامون قضیۀ غدیر خواهد آمد.

۳۴۵- شیخ محمّد عبده بن حسن خیرالله مصری (م ۱۳۲۳) که مفتی و علامه بزرگوار دیار مصر بوده است.

نامبرده در مراتب علمی بلند آوازه و در اصلاحات اجتماعی و سعی در مصالح امت ثابت قدم بوده است. تاریخ این خصوصیات را برای او ثبت و ضبط کرده است.<sup>۵</sup> به حدیث او قبلاً اشاره شده است<sup>۶</sup> و روایتش نیز در نزول آیه تبلیغ درباره امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. القول الفصل: ۴۴۴/۱. ۲. رک: الشرف المؤید ۱۴۰ - ۱۴۳.

۳. منسوب به شبلنجا که قریه‌ای است از قرای مصر.

۴. معارج ۱/۷۰.

۵. رک: مشاهیرالشرق: ۳۰۰/۱؛ تاریخ الادب العربی ۴۳۴ - ۴۳۹.

۶. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۰/۱، ۴۴.



پيرامون قضيه غدير خواهد آمد.

۳۴۶- سيد عبدالحميد بن سيد محمود آلوسی بغدادی شافعی که نابینا<sup>۱</sup> بود و در سال ۱۲۳۲ متولد و به سال ۱۳۲۴ وفات یافته است.

نامبرده در بغداد پایتخت کشور عراق علامه و اديب يگانه بوده و کتاب او موسوم به *نثر اللئالی فی شرح نظم الامالی* به چاپ رسیده است. وی حديث غدير را در کتاب مزبور از فضایل اميرالمؤمنين عليه السلام به شمار آورده<sup>۲</sup> و در مفاد آن و مسلم بودن صدور آن از مصدر وحی الهی سخن گفته است.<sup>۳</sup> همچنين محلّ غدير خم را تعيين نموده و به حديث غدير نیز اشاره کرده است.<sup>۴</sup>

۳۴۷- شيخ محمد حبيب الله بن عبدالله يوسفی مدنی شنقيطی.

نامبرده سخنور و محدث دانشمند مصر بود و کتابهای *اکمال المنّة باتّصال سند المصافحة المدخلة للجنته*، *ایقاظ الاعلام لوجوب اتباع رسم مصحف الامام*، *ثبت الشيخ الامير الكبير و الخلاصة النافعة* از آثار اوست. وی در دنباله کتاب *اخیر الذکر* ارجوزه‌ای به نام *النصایح الدينیة* دارد و تمام این کتابها در حدود سال ۱۳۴۵ به چاپ رسیده است. همو در کتاب خود *کفاية الطالب لمناب علی بن ابی طالب عليه السلام* این احادیث را آورده است: حدیثی را که ترمذی از ابوسریحه یا زید با بررسی در سند روایت کرده است؛ حدیثی را که ابن سمّان از براء بن عازب، و احمد از زید در مسندش، و از عمر در مناقبش با بررسی در سند روایت نموده‌اند؛ حدیث مناشده در رجه را از طریق ابوحاتم و نیز از طریق احمد، از سعید بن وهب؛ حدیث رکبان را از طریق احمد و بغوی و حدیث غدير را که ابن عبدالبرّ در *استيعاب* از بریده و ابوهریره و جابر و براء و زید روایت کرده است.<sup>۵</sup>

۳۴۸- قاضی بهلول بهجت شافعی، قاضی زنکه زور.

۱. نامبرده هنوز عمرش به یکسال نرسیده بود که در اثر آبله هر دو چشمش نابینا شد.

۲. *نثر اللئالی فی شرح نظم الامالی* ۱۶۶. ۳. همان ۱۷۰.

۴. همان ۱۷۲.

۵. رک: *کفاية الطالب لمناب علی بن ابی طالب* (چاپ مصر) ۲۸ - ۳۰.

نامبرده مؤلف تاریخ آل محمد به زبان ترکی است که آن را ادیب دانشمند، میرزا مهدی تبریزی به فارسی و فاضل بزرگوار، شیخ میرزا علی قمشه‌ای به عربی ترجمه کرده‌اند. این کتاب از آثار برجسته این عصر است و نموداری از تبخر مؤلفش در حدیث و تاریخ، و اطلاع مبسوط او از مباحث دینی. از تألیفات اوست: مائة يوم در واقعه صفین که جنبه روایی دارد، الارشاد الحمزوی، حجرین عدی که منظوم است، الحقوق الارثیه و آثار آذربایجان که کتابی ادبی، تاریخی و جغرافیایی است. اشاره به طرقي که قاضی برای حدیث غدیر ذکر کرده، در صفحات پیشین گذشت.<sup>۱</sup>

۳۴۹- نویسنده شهیر، عبدالمسیح انطاکی مصری.

نامبرده یکی از شعرای غدیر در قرن چهاردهم است که شعر و شرح حال او در جای خود خواهد آمد.

۳۵۰- دکتر احمد فرید رفاعی.

نامبرده در حاشیه معجم الادباء دو بیت از امیرالمؤمنین علیه السلام را در باره غدیر ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

۳۵۱- استاد احمد زکی عدوی مصری، سرپرست بخش تصحیح کتابخانه مصر.

نامبرده با نگارش حواشی و تعلیقاتی بر کتب متعدد، آثار گرانها و جاودانی از خود بر جای گذارده و در حاشیه چاپ اخیر الاغانی داستان غدیر را ذکر کرده است.<sup>۳</sup>

۳۵۲- استاد احمد نسیم مصری، عضو بخش ادبی در کتابخانه مصر.

نامبرده داستان غدیر را در حاشیه دیوان مهیار ذکر کرده است.<sup>۴</sup>

۳۵۳- استاد حسین علی اعظمی بغدادی، مدیر دانشکده حقوق در بغداد.

نامبرده یکی از شعرای غدیر در قرن چهاردهم است که شعر و شرح حال او در جای خود خواهد آمد. وی به راقم این سطور خبر داد که کتابی درباره امام امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۶/۱، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۸، ۴۵، ۴۹، ۵۴، ۶۰.

۲. رک: معجم الادباء: ۴۸/۱۴.

۳. الاغانی: ۳۶۳/۷.

۴. دیوان مهیار الدیلمی: ۱۸۲/۳.

تأليف کرده و در آن نیز به ذکر حديث غدير پرداخته است.

۳۵۴- سيد علي جلال الدين حسيني مصري.

نامبرده سخنوری چیره دست و اديب و شاعری تواناست. ديوان او موسوم به حديث النفس و كتاب الحسين او در دو جلد در قاهره به چاپ رسيده است. وی حديث ولايت را در كتاب مزبور ذکر کرده است.<sup>۱</sup>

۳۵۵- استاد محمد محمود رافعی مصري.

شرح او بر هاشميات کميت که چندین بار در مصر چاپ شده، نموداری از تبخّر او در تاريخ و ادب است. نامبرده در شرح اين بيت کميت:

و يوم الدوح دوح غدير خم      أبان له الولاية لوأطيعا

گويد: دوح: درخت بزرگی است و واحد آن دوحه است. غدير خم: موضعی است بين مکه و مدینه. أبان: آشکار کرد. رسول خدا فرمود: هر که من مولای اويم، علی مولای اوست. خدايا دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن باش، و یاری کننده اش را یاری رسان و خوار دارنده اش را خوار گردان. بعد از گفتار پيمبر، عمر گفت: خوشا به حال تو يا علی، صبح کردی در حالی که مولای هر مرد و زن مؤمن هستی.<sup>۲</sup>

۳۵۶- استاد محمد شاکر خياط نابلسی از هری مصري.

نامبرده شارح هاشميات کميت است که به سال ۱۳۲۱ در مصر چاپ شد. وی در شرح قول کميت:

و يوم الدوح دوح غدير خم      أبان له الولاية لوأطيعا

گويد: غدير خم موضعی است در جحفه بين مکه و مدینه که پیامبر اکرم در آنجا از ولايت علی پرده برداشت. امام احمد از ابوظفيل روايت کرده که گفت: علی در سال سی و پنجم مردم را در میدان وسیع کوفه [رحبه] جمع کرد، سپس به آنها گفت: شما را به خدا قسم می دهم، هر مرد مسلمانی که در روز غدير خم سخنان رسول خدا را شنیده است، برخیزد. سی تن از مردم برخاستند و شهادت دادند که رسول خدا فرمود: هر که من

مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا دوست بدار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن بدار آن کس که او را دشمن دارد.<sup>۱</sup>

۳۵۷- استاد عبدالفتاح عبدالمقصود مصری، صاحب کتاب الامام علی در چهار مجلد.

نامبرده در تقریظی که بر این کتاب، نوشته، به حدیث غدیر خم اشاره کرده است.<sup>۲</sup>

۳۵۸- استاد شیخ محمد سعید دحدوح، امام جماعت در حلب.

نامبرده در نامه‌ای که به علامه شیخ محمدحسین مظفری نوشته، داستان غدیر را در

آن درج کرده است.<sup>۳</sup>

۳۵۹- استاد صفا خلوصی، مقیم لندن و مدرّس دانشگاه.

نامبرده داستان غدیر را در نامه‌ای که به راقم این سطور نوشته، قطعی تلقی کرده

است.<sup>۴</sup>

۳۶۰- حافظ مجتهد، ناصر سنت، ابوالفیض، شهاب‌الدین احمد بن محمد بن صدّیق، صاحب تألیفات گرانها.

نامبرده داستان غدیر را در کتاب مهم و ارجمندش تشنیف الآذان به نقل از جمع کثیری

از حفاظ به اسنادشان از پنجاه و پنج تن از صحابه ذکر کرده که نامهایشان از این قرار است:

علی امیر المؤمنین علیه السلام، امام حسن بن علی علیهما السلام، امام حسین بن علی علیهما السلام، عبدالله بن

عبّاس، براء بن عازب، زید بن ارقم، بریده، ابو ایوب، حذیفه بن أسید، سعد بن ابی وقاص،

انس بن مالک، ابوسعید خدری، جابر بن عبدالله، عمرو بن ذی مرّه، عبدالله بن عمر،

مالک بن حویرث، حبشی بن جناد، جریر بن عبدالله بجلی، عماره، عمّار بن یاسر،

ریاح بن حارث، عمر بن خطّاب، نبط بن شریط، سمرة بن جندب، ابولیلی، جندب

انصاری، حبیب بن بدیل، قیس بن ثابت، زید بن شرحبیل، عباس بن عبدالمطلب، عبدالله

بن جعفر، سلمة بن اکوع، زید بن ابی ثابت، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، یعلی بن مرّه،

۱. شرح هاشمیات الکمیت، خطّاط ۶۰. ۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۵/۶-۸- ح از مقدّمه.

۳. همان: ۸/۸ ی - ید از مقدّمه. ۴. همان: ۵/۵ و از مقدّمه.

خزيمه بن ثابت، سهل بن حنيف، ابورافع، زيد بن حارثه، جابر بن سمره، ضميره اسلمی، عبدالله بن ابی اوفی، عبدالله بن بسر مازنی، عبدالرحمن بن يعمر ديلمی، ابوظفيل عامر، سعد بن جناده، عامر بن عميره، حبه عرنی - ابوامامه، عامر بن لیلی، وحشی بن حرب، عایشه، ام سلمه و طلحه بن عبیدالله.

لفظ حديث غدير در باب بحث از سند آن به خواست خدا از نظر شما خواهد گذشت.



## نویسندگان آثار مکتوب در حدیث غدیر

توجه و اهتمام علما نسبت به واقعه مهم تاریخی غدیر به حدی است که گروهی از آنان افزون بر آنچه که در خلال کتب تاریخ و حدیث ضبط شده، کتب جداگانه‌ای مشتمل بر طرق منتهی به خودشان در این زمینه تدوین کرده‌اند و تمام این کوششهایی که از ناحیه آنان مشهود گشته، برای این بوده که این داستان کهنه نشود و دست‌های خیانتکار نتواند نسبت به آن تحریفی صورت دهد. اینک نام این مؤلفان با رعایت تقدّم تاریخی هریک و سایر خصوصیات مربوط به آنها از این قرار است:

۱- ابوجعفر، محمد بن جریر بن یزید بن خالد طبری املی که در سال ۲۲۴ به دنیا آمده و به سال ۳۱۰ درگذشته است. کتاب او موسوم به *الولاية في طرق حدیث الغدير* است. نامبرده داستان غدیر را از هفتاد و چند طریق در این کتاب نقل کرده است.

حموی در شرح احوال طبری گوید: نامبرده را کتابی است در فضایل علی بن ابی طالب که در آغاز آن از درستی اخبار مروی در موضوع غدیر خم سخن گفته و سپس به ذکر فضایل پرداخته و به اتمام آن موفق نگشته است.<sup>۱</sup>

ذهبی در طبقات گوید: محمد بن جریر طبری چون از سخنان ابن ابی داود درباره داستان غدیر خم آگاهی یافت، کتاب *فضایل علی بن ابی طالب* را نوشت و در تصحیح

۱. معجم‌الادباء: ۸۰/۱۸.

حدیث غدیر سخن گفت. همو می‌نگارند: مجلّدی از کتاب را مشتمل بر طرق حدیث غدیر تألیف ابن جریر طبری یافتیم و از این کتاب و فراوانی طرق حدیث غدیر که در آن گرد آمده دچار حیرت شدم.<sup>۱</sup>

ابن کثیر در تاریخ خود ضمن شرح احوال طبری چنین نگاشته است: من کتابی از او دیدم که در دو مجلّد ضخیم تدوین شده و در آن احادیث غدیر خم را گرد آورده است.<sup>۲</sup> کتاب دیگری را هم ابن حجر به طبری نسبت داده که مشتمل بر طرق حدیث طبر است.<sup>۳</sup> شیخ الطائفة طوسی در فهرست خود از نسبت این کتاب به طبری یاد کرده گوید: خبر داد ما را احمد بن عبدون از ابوبکر دوری، از ابن کامل. سید ابن طاوس هم در کتاب اقبال چنین گفته است: از این قبیل است آنچه که محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ بزرگ روایت کرده و کتابی تصنیف نموده و آن را کتاب الردّ علی الحر قوصیّة نام گذارده و حدیث روز غدیر را از هفتاد و پنج طریق در آن ذکر کرده است.

۲- ابوالعباس، احمد بن محمد بن سعید همدانی، معروف به حافظ ابن عقده (م ۳۳۳). نامبرده را کتابی است به نام کتاب الولاية<sup>۴</sup> در طرق حدیث غدیر که در آن حدیث مزبور را از یکصد و پنج طریق روایت کرده است.

ابن اثیر در اسد الغابة و ابن حجر در الاصابة بسیار از او نقل نموده‌اند. چنانکه قبلاً مذکور افتاد.

ابن حجر بعد از ذکر حدیث غدیر گوید: ابوالعباس، ابن عقده در تصحیح این حدیث دقت و توجه خاص مبذول داشته تا آنجا که آن را از قول بیش از هفتاد نفر از صحابه نقل و روایت کرده است.<sup>۵</sup> همو در کتاب فتح الباری چنین نگاشته: اما حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه را ترمذی و نسائی با دقت در طریق روایت ثبت کرده‌اند و جداً دارای طرق

۱. طبقات الحفاظ: ۲/۲۵۴.

۲. البداية والنهاية: ۱۱/۱۴۶.

۳. تهذيب التهذيب: ۷/۳۳۷.

۴. علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی از این کتاب با عنوان حدیث الولاية یاد کرده است. رک: الذريعة الى

۵. تهذيب التهذيب: ۷/۳۳۷.

تصانيف الشيعة: ۶/۳۷۸ (و).



بسياري است و اين عقده آن را در كتاب جداگانه‌اي گرد آورده كه بسياري از اسنادهاي آن درست و نيكوست.

شمس‌الدين مناوي شافعي حديث غدير را در كتاب خود آورده و گفتار ابن حجر را دابر به درستي و فراواني طرق آن حكايت کرده است.<sup>۱</sup> حافظ كنجي شافعي و نجاشي در آثار خود نيز متذکر اين مطلب گشته‌اند.<sup>۲</sup>

سيد ابن طاوس گوید: اين كتاب را به دست آوردم كه در زمان مصنف آن را ابوالعباس به سال ۳۳۰ نوشته شده بود و بر آن خط شيخ طوسي و گروهی از بزرگان اسلام به چشم می‌خورد. در آن تصريح پيغمبر ﷺ را به ولايت علي عليه السلام از يكصد و پنج طريق روايت کرده و هم اكنون اين كتاب نزد من موجود است.<sup>۳</sup> هذار گوید: اين عقده اين حديث را از يكصد و پنج تن از صحابه نقل و روايت نموده است.<sup>۴</sup>

۳- ابوبكر، محمد بن عمر بن محمد بن سالم تميمي بغدادی، معروف به جعابی (م ۳۵۵).<sup>۵</sup> نامبرده را كتابی است تحت عنوان من روي حديث غدير خم كه نجاشي در فهرست خود آن را جزو آثار او ياد کرده است.<sup>۶</sup>

سروي گوید: اين حديث را ابوبكر جعابی از يكصد و بيست و پنج طريق روايت کرده است. همو از صاحب كافي ذكر کرده كه گفت: قاضي ابوبكر جعابی حكايت غدير خم را از ابوبكر و عمر و عثمان و ديگر صحابه تا تعداد هفتاد و هشت نفر برای ما روايت نموده است، چنانكه قبلاً نيز به آنان اشاره شد.<sup>۷</sup> در كتاب ضياء العالمين نيز مذكور است كه جعابی در كتاب خود نخب المناقب حديث غدير خم را از يكصد و بيست و پنج طريق

۱. فيض القدير: ۲۱۸/۶.

۲. كفاية الطالب ۱۵؛ رجال النجاشي ۶۷.

۳. الاقبال ۶۶۳.

۴. القول الفصل: ۴۵۵/۱.

۵. شرح حال او در تاريخ بغداد: ۲۶/۳ - ۳۱ و در تذكرة الحفاظ: ۱۳۸/۳ - ۱۴۱ و جز اينها ثبت گشته است و نامبرده را از پيشوايان حفاظ بشمار آورده‌اند و تصريح کرده‌اند كه وی دويست هزار حديث با اسناد آنها در حفظ داشته و او بر حفاظ عصر خود با بسياري تعداد آنان و نيروی حفظشان برتری یافته است. نيز رك: الغدير (متن عربي): ۱۵۴/۱.

۷. مناقب آل ابي طالب: ۵۲۹/۱.

۶. رجال النجاشي ۲۸۱.

روایت کرده است.

- ۴- ابوطالب، عبيدالله<sup>۱</sup> بن احمد بن زيد انباری واسطی (م ۳۵۶) که در واسط وفات یافته است. کتاب او به نام طرق حديث الغدير در فهرست نجاشی ثبت شده است.<sup>۲</sup>
- ۵- ابو غالب، احمد بن محمد بن محمد زراری (م ۳۶۸). نامبرده را جزوه‌ای است پیرامون خطبه غدیر که وی خود در رساله‌ای که در باره آل امین برای فرزند زاده خود ابوطاهر زراری به رشته تحریر درآورده، به آن تصریح کرده است.
- ۶- ابوالفضل، محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی (م ۳۲۷). نجاشی که همزمان با او بوده، در فهرست خود کتاب من روی حديث غدیر خم را به نام او ثبت کرده است.<sup>۳</sup>
- ۷- حافظ علی بن عمر دارقطنی بغدادی (م ۳۸۵). کنجی شافعی در کتاب خود ضمن ذکر حديث غدیر گوید: طرق این حديث را حافظ دارقطنی در یک مجلد گرد آورده است.<sup>۴</sup>
- ۸- شیخ محسن بن حسین بن احمد نیشابوری خزاعی، عموی شیخ عبدالرحمن نیشابوری. شیخ منتجب‌الدین در فهرست خود کتاب بیان حديث الغدير را به نام او ثبت کرده است.
- ۹- علی بن عبدالرحمن بن عیسی بن عروه جزّاح قناتی (م ۴۱۳). نجاشی در فهرست خود کتاب طرق خبر الولاية را از آثار او به شمار آورده است.
- ۱۰- ابو عبدالله، حسین بن عبيدالله بن ابراهیم غضایری (م ۴۱۱). نجاشی در فهرست خود کتاب يوم الغدير را به نام او ثبت کرده است.
- ۱۱- حافظ ابوسعید، مسعود بن ناصر بن ابی زید سجستانی (م ۴۴۷). کتاب الدرایة فی حديث الولاية در هفده جزء تألیف اوست. نامبرده در این کتاب طرق حديث غدیر را گرد آورده و لفظ آن را از یکصد و بیست تن از صحابه روایت نموده است. ابن شهر آشوب از این کتاب یاد کرده<sup>۵</sup> و جمال‌الدین سید ابن طاوس گفته است که کتاب مزبور در دسترس

۱. در فهرست شیخ طوسی، عبدالله ثبت شده است.

۲. رجال النجاشی ۱۶۱.

۳. همان ۲۸۲.

۴. کفایة الطالب ۱۵.

۵. مناقب آل ابی طالب: ۵۲۹/۱.

او قرار گرفته و مشتمل بر بیش از بیست جزء است.<sup>۱</sup> نام این کتاب نیز در کتاب الیقین مذکور افتاده و ابن ابی حاتم شامی به روایت از آن در الدر المنظم فی الائمة اللھامیم پرداخته است. شیخ عمادالدین طبری کتاب مزبور را در اختیار داشته و از آن در بشارة المصطفی لشیعۃ المرتضیٰ سود جسته و آن را کتاب الولاية نامیده است.

۱۲- ابوالفتح، محمد بن علی بن عثمان کراچکی (م ۴۴۹). کتاب عدۃ البصیر فی حجّ یوم الغدیر از اوست. علامه نوری گوید: این کتاب سودمند است و به اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر اختصاص دارد. یک جلد دویست برگه بیش نیست که شیعه را در موضوع امامت پاسخگویی و کافی است. مؤلف این اثر را برای شیخ بزرگوار ابوالکتاب عمّار در طرابلس تدوین کرده است.<sup>۲</sup>

۱۳- علی بن بلال<sup>۳</sup> بن معاویة بن احمد مہلبی. شیخ طوسی و ابن شهر آشوب کتاب او را به نام حدیث الغدیر ثبت کرده‌اند.<sup>۴</sup>

۱۴- شیخ منصور لائی رازی. نامبرده را کتابی است به نام حدیث الغدیر که در آن نام راویان حدیث مزبور را به ترتیب حروف الفبا قید کرده است. ابن شهر آشوب در مناقب<sup>۵</sup> و شیخ ابوالحسن شریف در ضیاء العالمین از کتاب مزبور یاد کرده‌اند.

۱۵- شیخ علی بن حسن طاطری کوفی، صاحب کتاب فضایل امیرالمؤمنین. کتاب الولاية نیز از اوست و شیخ در فهرست خود آن را ذکر کرده است.<sup>۶</sup>

۱۶- ابوالقاسم، عبیدالله بن عبدالله حسکانی. نامبرده را کتابی است به نام دعاة الهداة الی اداء حق الموالاة که در آن داستان غدیر را ذکر نموده است. سید ابن طاوس در اقبال از کتاب مزبور یاد کرده و اشعار داشته که در نزد او موجود است<sup>۷</sup> و شیخ ابوالحسن شریف نیز در ضیاء العالمین آن را به حسکانی نسبت داده است.

۱. الاقبال: ۶۶۳. ۲. مستدرک الوسائل: ۴۹۸/۳.

۳. در فهرست شیخ طوسی «بلال» ضبط گردیده، ولی در مناقب ابن شهر آشوب «هلال» نوشته شده است.

۴. الفهرست ۹۶؛ مناقب آل ابی طالب: ۵۲۹/۱؛ معالم العلماء ۵۹.

۵. مناقب آل ابی طالب: ۵۲۹/۱. ۶. الفهرست ۹۲.

۷. الاقبال: ۶۶۳.

۱۷- شمس‌الدین محمدبن احمد ذهبی (م ۷۴۸). نامبرده در کتاب تذکره که تألیف خود اوست، از کتابی موسوم به طریق حدیث الولاية یاد کرده و آن را از تألیفات خود شمرده است، آنگاه گوید: اما حدیث طیر، از طرق بسیاری روایت شده و من آن را جداگانه در یک کتاب ثبت کرده‌ام و اصالت این حدیث از مجموع طرق مزبور مسلم است. اما حدیث من کنت مولا را طرق پسندیده‌ای است که آن را هم نیز به طور جداگانه گرد آورده‌ام.<sup>۱</sup>

۱۸- شمس‌الدین محمدبن محمد جزری دمشقی مقری شافعی (م ۸۳۳). نامبرده رساله جداگانه‌ای را مشتمل بر اثبات تواتر حدیث غدیر تنظیم کرده و آن را اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب نامیده است. وی حدیث مزبور را از هشتاد طریق روایت کرده و انکارکننده آن را به نادانی و تعصب کورکورانه منسوب داشته است. سخاوی در الضوء اللامع کتاب مزبور را از تألیفات او به شمار آورده که دو نسخه از آن در کتابخانه سید میر حامد حسین لکنهوی هندی، صاحب عیقات موجود است و شیخ ابوالحسن شریف نیز در ضیاء العالمین از آن یاد کرده است.

۱۹- مولا عبدالله بن شاه منصور قزوینی طوسی. وی همزمان شیخ بزرگوار، صاحب وسائل بوده است و چنانکه در کتاب امل الأمل آمده، نامبرده را کتابی به نام الرسالة الغدیریة است.

۲۰- سید سبط حسن جایسی هندی لکنهوی. وی کتابی دارد به نام حدیث الغدیر که به زبان اردو در هند به طبع رسیده است.<sup>۲</sup>

۲۱- سید میرحامد حسین بن سید محمدقلی موسوی هندی لکنهوی (م ۱۳۰۶) که در سن شصت سالگی وفات یافته است. نامبرده حدیث غدیر را با طرق و تواتر و مفاد آن در دو مجلد ضخیم مشتمل بر یکهزار و هشت صفحه تدوین کرده و این دو مجلد از جمله مجلّدات کتاب بزرگ او موسوم به عیقات است.

این سید بزرگوار پاک طینت، مانند پدر عالی مقام و مقدسش، به منزله یکی از

۲. الذریعة الی تصانیف الشیعة: ۶/۳۷۸. (و)

۱. تذکره الحقاظ: ۳/۲۳۱.

شمشیرهای الهی است که از نیام برآمده و به روی دشمنان کشیده شده است. وی نیز پرچم پیروزی حق و دین و یکی از آیات بزرگ خداوند سبحان است که حجّت را بدو تمام فرمود و راه راست را به دست او آشکار ساخت.

اما درباره کتاب عبقات وی جز این نمی‌توان گفت که شمیم روحپرورش در فضا منتشر شده و آوازه بلند عظمتش در شرق و غرب جهان پیچیده است و آنان که به رموز علم و دین واقف هستند، می‌دانند که این کتاب، معجز آساست و هرگز باطل را به ساحت مقدّس آن راه نیست.

ما از علوم و معارف نهفته در این مجموعه گرانها سودها و بهره‌های بسیار برده‌ایم و از این رو، نسبت بدین سید بزرگوار و پدر ارجمندش مراتب سپاسگزاری خود را تقدیم می‌داریم و از حضرت باری تعالی بزرگ‌ترین پاداش را برای آن دو بزرگوار مسئلت می‌نمائیم.

۲۲- سید مهدی بن سید علی غریفی بحرانی نجفی (م ۱۳۴۳). او راست کتاب حدیث *الولاية فی حدیث القدیر* که شیخ آقا بزرگ تهرانی آن را از تألیفات او برشمرده است. فرزند مؤلف نیز ضمن شرح حال پدرش که آن را برای ما نوشته و ارسال داشته است، از کتاب مزبور نام برده است.

۲۳- حاج شیخ عباس بن محمدرضا قمی (م ۱۳۵۹) که در نجف اشرف درگذشته است. کتاب *فیض القدیر فی حدیث القدیر* بالغ بر سیصد صفحه تألیف اوست. نامبرده روایات و مطالب مربوط به غدیر را به طرز بدیعی در کتاب مزبور گرد آورده است. وی از نوابغ و بزرگان علم حدیث بوده و در فنّ تألیف آثار ارزنده در عصر حاضر مقام ارجمندی را احراز نموده است و خدمات او در این راه بر احدی پوشیده نیست.

۲۴- سید مرتضی حسین خطیب دانشمند فتح پوری هندی. نامبرده را کتابی است به نام *تفسیر التکمیل<sup>۱</sup> پیرامون آیه شریفه الیوم اکملت لکم دینکم<sup>۲</sup>* که در واقعه غدیر نازل گشته است. کتاب مزبور در هند به چاپ رسیده است.

۲۵- شیخ محمدرضا بن شیخ طاهر آل فرج الله نجفی. نامبرده دوست دانشمند و همکار ارجمند ماست که کتاب *الغدير فی الاسلام*<sup>۱</sup> از آثار اوست. این کتاب در نجف اشرف به طبع رسیده و مؤلف در آن حق سخن را ادا نموده است.

۲۶- الحاج سید مرتضی خسروشاهی تبریزی که از دانشمندان معاصر است. نامبرده کتابی موسوم به *اهداء الحقیق فی معنی حدیث الغدير* دارد که در عراق به چاپ رسیده است. وی این اثر را به روش علمی و در کمال دقت پدید آورده و در پیدایش آن از هیچ کوششی فروگذار نکرده است.

### تکمله

ابن کثیر گوید: در مورد این حدیث (حدیث غدیر خم) توجه مخصوصی از طرف ابو جعفر محمد بن جریر طبری، صاحب تفسیر و تاریخ، به حدیث غدیر توجه خاصی داشته و در نتیجه تتبع و تحقیق در طرق و الفاظ آن، کتابی در دو مجلد تدوین کرده است.<sup>۲</sup> و همچنین حافظ بزرگ ابوالقاسم، ابن عساکر احادیث بسیاری در باره خطبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم آورده که ما عین آنچه را که نامبرده روایت نموده ذکر خواهیم کرد.<sup>۳</sup>

شیخ سلیمان حنفی گوید: از ابوالمعالی جوینی<sup>۴</sup>، ملقب به امام الحرمین و استاد ابو حامد غزالی حکایت کرده اند که با اعجاب و شگفتی می گفت: در بغداد مجلدی از یک کتاب را در دست صحافی دیدم که مشتمل بر روایات واقعه غدیر خم بود و بر آن نوشته شده بود: این مجلد بیست و هشتم در باره طرق روایت حدیث من کنت مولاه

۱. الدررعیة: ۲۶/۱۶. (و)

۲. البداية والنهاية: ۲۰۸/۵.

۳. وی از مجموع این روایات، رساله ای ترتیب داده است.

۴. ابن خلکان در *وفیات الاعیان*: ۳۱۲/۱ درباره ابوالمعالی جوینی چنین نگاشته است: نامبرده از دانشمندترین مورخان زمان اخیر از اصحاب امام شافعی است که در جمیع علوم و فنون از اصول و فروع و ادب سرآمد اقران است و در شرح حال او و تألیفش ستایش فراوان کرده اند. تولد او به سال ۴۱۹ و وفاتش در سال ۴۷۸ اتفاق افتاده است.

فعلی مولا است که پیامبر بیان فرمود، و مجلد بیست و نهم در پی آن خواهد آمد.<sup>۱</sup>  
علوی هدار حداد از قول حافظ ابوالعلاء عطار همدانی<sup>۲</sup> آورده که گفت: من این  
حدیث را به دو بست و پنجاه طریق روایت می‌کنم.<sup>۳</sup>  
در این زمینه تألیف‌های دیگری نیز هست که اختصاص به این موضوع دارد و به  
خواست خدا بعداً خواهد آمد.

---

۱. ینایع المودة ۳۶.

۲. وی در سال ۴۸۸ متولد شده و به سال ۵۶۴ در گذشته است. شرح حال او در تذکرة الحفاظ، ذهبی:  
۱۱۸/۴ مذکور است. سمعانی گوید: نامبرده حافظی است توانا و سخنگویی است فاضل که دارای نهاد  
پاک و طریقه پسنندیده است. از عبدالقادر حافظ نقل شده که او دارای تصانیفی است که از آن جمله  
زاد المسافر در پنجاه مجلد از جمله آنهاست. وی در قرآن و علوم قرآنی پیشوایی برجسته است و در  
کتب شرح احوال از او ستایش بسیار به عمل آمده است.

۳. القول الفصل: ۴۴۵/۱.





## مناشده<sup>۱</sup> و احتجاج به حدیث غدیر

واقعه غدیر خم از صدر اسلام و سده‌های نخستین تا عصر حاضر پیوسته و بدون انقطاع از اصول مسلم و حوادث غیرقابل تردید بوده است، به طوری که نزدیکان به این داستان ایمان و اذعان داشته و دشمنان و مخالفان بدون اینکه تردید یا انکاری به خود راه دهند، آن را روایت کرده‌اند. حقیقت امر این است که هرگاه مناظره‌ای میان موافق و مخالف درگرفته و قضیه به روایت حدیث غدیر منتهی گشته است، ناچار مخالفان و معارضان بدان تن در داده و نتوانسته‌اند با هیچ نیرنگ و جدلی آن را نادیده انگارند. بنابراین، میان صحابه و تابعین، چه پیش از دوران خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علی علیه السلام و چه در عهد خلافت آن جناب و اعصار بعد از آن، استدلال به قضیه غدیر و یادآوری بدان با مبادله سوگند بسیار داده است.

نخستین استدلال بدین منوال، گفت و شنودی است که میان امیرالمؤمنین علیه السلام و معاصرانش در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از رحلت آن حضرت به وقوع پیوسته است. این ماجرا را سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود به تفصیل بیان داشته است و علاقه‌مندان می‌توانند بدان مراجعه نمایند و ما در اینجا مناشدات تحقق یافته حضرتش را ذکر می‌کنیم.

---

۱. مناشده: سوگند دادن و احتجاج: حجت آوردن.

۱- مناشده امير المؤمنين عليه السلام در روز شوری (سال ۲۳ یا آغاز ۲۴)

اخطب خطبای خوارزم حنفی در باب مناشده امیر مؤمنان علی به حدیث غدیر گوید: خیر داد استاد و پیشوا و حافظ بزرگ، شهاب‌الدین ابوالنجیب، سعدبن عبدالله بن حسن همدانی، معروف به مروزی در آنچه که از همدان به من نوشته، و او از حافظ ابوعلی، حسن بن احمد بن حسین در آنچه اجازه روایتش را بدو داده، و او از استاد ادیب ابوعلی، عبدالرزاق بن عمر بن ابراهیم همدانی به سال ۴۳۷، و او از پیشوای حافظ و سرآمد محدثان، ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه.

استاد پیشوا، شهاب‌الدین ابوالنجیب، سعدبن عبدالله همدانی گوید: ما را خبر داد به این حدیث عالی<sup>۱</sup>، حافظ سلیمان بن محمد بن احمد از یعلی بن سعد رازی، از محمد بن حمید، از زافر بن سلیمان، از حارث بن محمد، از ابوظفیل عامر بن وائله که گفت:

من در روز شوری دربان بودم و علی در خانه محل اجتماع و شوری بود و شنیدم که به افراد حاضر در آنجا می فرمود: من به طور مؤکد بر شما احتجاج و استدلال خواهم کرد به چیزی که هیچ عرب و غیر عربی نتواند آن را دگرگون کند. سپس فرمود: همه شما را به خدا سوگند می دهم که آیا در میاتتان کسی هست که پیش از من به وحدانیت خدا ایمان آورده باشد؟ همگی گفتند: نه. فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم که آیا در میان شما کسی هست که برادری چون جعفر طیار داشته باشد که در بهشت یا فرشتگان پرواز می کند؟ همگی گفتند: نه به خدا قسم. فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم که آیا در میان شما جز من کسی هست که عموی چون عموی من حمزه داشته باشد که شیر خدا و شیر رسول خدا و سرور شهیدان است؟ گفتند: نه به خدا قسم. فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم که آیا در میان شما جز من کسی هست که همسری چون همسر من فاطمه دخت محمد عليه السلام داشته باشد که سرور زنان اهل بهشت است؟ گفتند: نه بخدا قسم. فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم که آیا در میان شما جز من کسی هست که دو فرزند

۱. حدیث عالی نزد محدثان، حدیثی است که قلیل الواسطه باشد و متصل به معصوم شود. فرهنگ معارف

چون دو فرزند من حسن و حسين داشته باشد که دو سرور جوانان اهل بهشت می باشند؟ گفتند: نه به خدا قسم. فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم که آیا در میان شما جز من کسی هست که چندین بار با رسول خدا نجوا کرده باشد و پیش از نجوا صدقه داده باشد؟ گفتند: نه به خدا قسم. فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم که آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا درباره او فرموده باشد: من کنت مولاه فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاده، وانصر من نصره، لیبلغ الشاهد الغائب؟<sup>۱</sup> گفتند: نه به خدا قسم.

این روایت را پیشوای محدثان، حمونبی آورده گوید: خبر داد مرا استاد و پیشوا، تاج الدین علی بن حبّ بن عبدالله خازن بغدادی، معروف به ابن الساعی، و او از شیخ برهان الدین ابوالمظفر، ناصر بن ابی المکارم مطرزی خوارزمی، و او از اخطب خوارزم، ضیاء الدین ابوالمؤید، موفق بن احمد مکی تا آخر سند به دو طریقی که ذکر شد.<sup>۲</sup>

این روایت را ابن حاتم شامی در الدرالتظیم از طریق حافظ ابن مردویه به سند دیگرش آورده گوید: ابوالمظفر، عبدالواحد بن حمد بن محمد بن شیده مقری از عبدالرزاق بن عمر طهرانی، از حافظ ابوبکر احمد بن موسی ابن مردویه، از ابوبکر، احمد بن محمد بن ابی دام<sup>۳</sup>، از منذر بن محمد، از عموی خود، از ابان بن تغلب، از عامر بن واثله روایت کرده که گفت: من در روز شوری دربان بودم و علی در آن خانه ای بود که شوری در آنجا تشکیل یافت و شنیدم که آن جناب سخنانی در باب مناشده به حدیث غدیر بیان فرمود، تا آنجا که راوی گفت: علی فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم که آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا او را در روز غدیر به ولایت نصب فرموده

۱. ترجمه حدیث: هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست. خداوندا دوست بدار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن بدار آن کس را که او را دشمن دارد، و یاری کن آن کس را که او را یاری کند. باید آنان که حضور دارند، مراتب را به غایبان ابلاغ نمایند.

۲. فرایدالمسطین، باب پنجاه و هشتم.

۳. در نسخه ها چنین مذکور است و صحیح آن ابی دارم است. نامبرده ابن ابی دارم کوفی است که تلعبیری در سال ۳۳۰ از او حدیث شنیده و در نقل حدیث از او اجازت یافته است.

باشد؟ گفتند: نه به خدا قسم.

حدیث شوری را حافظ بزرگ، دارقطنی با بررسی در طریق آن روایت نموده و ابن حجر هیشمی برخی از فصول مطالب حدیث مزبور را از او نقل کرده گوید: دارقطنی با دقت در سند آورده که علی با آن شش نفری که عمر امر خلافت را در میان آنها به شوری محول کرد، سخنی طولانی گفت که بخشی از آن چنین است: شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا به او فرموده باشد: یا علی، تو در روز قیامت قسمت‌کننده بهشت و دوزخی؟ گفتند: نه به خدا قسم.<sup>۱</sup> همو گوید: دارقطنی با دقت در سند آورده که علی در روز شوری بر اعضای شوری استدلال و احتجاج کرد و به آنها گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا در میان شما کسی در خویشاوندی با رسول خدا از من نزدیک‌تر است؟<sup>۲</sup>

این حدیث را حافظ بزرگوار، ابن عقده با بررسی در سند آن آورده گوید: حدیث کرد ما را علی بن محمد بن حبیبه کندی از حسن بن حسین، از ابوغیلان، سعد بن طالب شیبانی، از اسحاق، از ابوظفیل که گفت: من در روز شوری دربان بودم و شنیدم که علی در باب مناشده به حدیث غدیر سخن می‌گفت.

حافظ ابن عقده گوید: حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریا از دی صوفی از عمرو بن حماد بن طلحه قنّاد، از اسحاق بن ابراهیم از دی، از معروف بن خربوذ و زیاد بن منذر و سعید بن محمد اسلمی، از ابوظفیل که گفت: عمر در هنگام احتضار و مرگ خود امر خلافت را بین شش نفر به شوری نهاد: علی بن ابی طالب، عثمان بن عفّان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف، رضی الله عنهم، و عبدالله بن عمر نیز عضو مشاور بود بدون حق تصدّی خلافت. ابوظفیل گوید: چون این عده مجتمع گشتند، مرا دربان قرار دادند که از ورود مردم جلوگیری نمایم. در این موقع علی در باب مناشده به حدیث غدیر سخن گفت.<sup>۳</sup>

۱. الصواعق المحرقة ۷۵. ۲. همان ۹۳.

۳. شیخ الطایفه آن را در امالی ۷، ۲۱۲ از ابن عقده نقل کرده است.

این روایت را حافظ عقیلی<sup>۱</sup> با بررسی و دقت در سند آورده گوید: حدیث کرد ما را محمد بن احمد وراجیتی از یحیی بن مغیره رازی، از زافر، و او از مردی، و او از حارث بن محمد، از ابوظفیل که گفت: من در روز شوری بر در بودم سپس فراز کاملی از حدیث را ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

ابن ابی الحدید گوید: ما در اینجا آنچه را که در روایات از داستان مناشده اصحاب شوری به طور تواتر و استفاضه رسیده و متضمن فضایل و خصایصی است که علی به سبب آنها از دیگران متمایز گشته است، ذکر می‌کنیم. این جریان را محدثان بسیار ذکر کرده‌اند و آنچه در نزد ما به صحت پیوسته، این است که جریان مزبور با یاد کرد روایات مشتمل بر فضایل آن حضرت پایان نیافته، بلکه بعد از آنکه عبدالرحمن و حاضران با عثمان بیعت کردند و علی از بیعت با او خودداری نمود، چنین گفت: همانا برای ما حقی است، اگر به ما داده شود آن را می‌گیریم وگرنه با سختی‌ها می‌سازیم، اگرچه زمان به درازا کشد. علی این سخن را ضمن کلامی فرمود که سیره‌نویسان آن را ذکر کرده‌اند و ما در آنچه قبلاً نگاشته شد، پاره‌ای از آن را بیان داشتیم. سپس به آنها فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا او را برادر خود خوانده باشد در آن هنگام که مراسم برادری را در میان مسلمانان اجرا فرمود؟ گفتند: نه. سپس فرمود: آیا در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد: من کنت مولاه، فهذا مولاه؟ گفتند: نه.<sup>۳</sup>

قسمتی از این داستان را ابن عبدالبرّ به طور مسند ذکر کرده گوید: حدیث کرد ما را عبدالوارث از قاسم، از احمد بن زهیر، از عمرو بن حماد قناد، از اسحاق بن ابراهیم ازدی، از معروف بن خربوذ، از زیاد بن منذر، از سعید بن محمد ازدی، از ابوظفیل.<sup>۴</sup>

۱. وی ابو جعفر محمد بن عمرو بن موسی (م ۳۲۲)، صاحب کتاب الضعفاء است. حافظ قطان گوید: ابو جعفر عالمی بزرگوار و حدیث‌شناس و حافظی پیشرو و مورد وثوق است. ذهبی شرح حال او را در تذکره الحقاظ: ۵۲/۳ ذکر کرده است.

۲. ذهبی در میزان الاعتدال: ۲۰۵/۱ و ابن حجر در لسان المیزان: ۱۵۷/۲ آن را از عقیلی حکایت کرده‌اند.

۳. شرح نهج البلاغه: ۶۱/۲.

۴. الاستیعاب - در حاشیه الاصابه: ۳۵/۳.

طبری در باره آیه کریمه اَئِمَّا وَلِيكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ...<sup>۱</sup> چنین گوید: همانا علی بن ابی طالب از این رافضیان به تفسیر قرآن داناتر است؛ بنابراین، اگر این آیه دلالت بر امامت او داشت، در یکی از مجالس و محافل بدان استدلال می نمود، و این گروه را نمی سزد که بگویند: از راه تقیّه به آن استدلال نکرده است، چه با آنکه از او نقل می کنند که در روز شوری به خبر غدیر و خبر مباحله و به تمام فضایل و مناقب خود تمسک جسته، اما به طور حتم در اثبات امامت خود به این آیه تمسک ننموده است.<sup>۲</sup>

البته، باید توجه داشت که سخن طبری در اسناد روایت احتجاج و استدلال به حدیث غدیر و جز آن تنها به رافضیان، ناشی از عصبیت و کینه توزی اوست، زیرا چنانکه دانستید، خوارزمی حنفی اسناد حدیث مزبور را به نقل از استادان و مشایخ خود آورده است و آنان نیز آن را از حافظان و راویان بزرگی چون ابویعلی و ابن مردویه نقل نموده اند به شرحی که در روایت ابن حجر از حافظ دارقطنی بیان شد، بدون اینکه نظر مخالفی در آن ابراز نماید. بر همین منوال است روایت حافظ ابن عقده و حافظ عقیلی که قبلاً از نظر گذشت، چنانکه سخن ابن ابی الحدید را در اینکه داستان احتجاج در میان اهل حدیث شایع و مستفیض است، دیدید و نظر او را در صحت حدیث مزبور ملاحظه کردید.

از مجموع مطالب یاد شده به قدر و قیمت مطالب سیوطی نیز واقف خواهید شد که نامبرده در آنجا به جعلی بودن و عاری از حقیقت بودن حدیث احتجاج حکم می کند از آن جهت که در اسناد عقیلی راوی ضعیفی به نام زافر و مردی ناشناس و مجهول وجود دارد<sup>۳</sup>، در حالی که ما اسنادها و طرق دیگری را نیز ذکر کردیم که در آنها نه زافری هست و نه مردی مجهول و ناشناس. وانگهی اگر ما با او در عقیده به ضعف زافر همراه باشیم، آیا به مجرد وجود راوی ضعیف در طریقی رواست که به عاری از حقیقت بودن آن حکم قطعی داد؟ چنانکه سیوطی پنداشته و در سراسر کتاب خود برخلاف روش مؤلفان روایات ساختگی و غیرواقعی رفتار کرده است. چنین پندار و روشی از سست رأیی و

۲. تفسیر الطبری: ۴۱۸/۳.

۱. مائده/۵۵.

۳. اللئالی المصنوعة: ۱۸۷/۱.

بی‌بصیرتی است، زیرا بر طبق رویه اهل درایت، مرسوم در روایت ضعفا این است که به آن استدلال نمی‌شود، گرچه در استدلال به آن از باب تأیید نیز باکی نیست، به علاوه ما می‌بینیم که حافظان مورد وثوق و دقیق در نقل حدیث چه بسا روایاتی از ضعفا می‌آورند به جهت وجود قرائن که بر صحت روایتی خاص یا نوشتهٔ مرد خاصی دلالت دارد، بر این اساس، حدیث برخوردار از قرائن صحت را روایت می‌کنند و معتقدند که چنین حدیثی از حکم عمومی روایات ضعیف خارج است یا بر این باورند که راوی در نقل روایت مورد اعتماد و وثوق است، هر چند که سایر اعمالش چندان پسندیده نباشد.

چنانچه به صحیح مسلم و صحیح بخاری و سایر صحاح و مسندها مراجعه نمایید، آنها را انباشته از روایاتی خواهید یافت که از خوارج و ناصبیان نقل شده است. آیا این جز همان پنداری که از آن یاد کردیم، محمل دیگری دارد؟

گذشته از آنچه بر سیل مماشات در مورد زافر و ضعف او ذکر شد، اصولاً احمد و ابن معین زافر را توثیق نموده‌اند و ابوداود گوید: او ثقة است، او مردی صالح بوده، و ابوحاتم گوید: جایگاه او راستی و صداقت است.<sup>۱</sup>

سیوطی در طعن بر زافر از ذهبی پیروی کرده که در میزان الاعتدال حدیث مزبور را ناشناس و نادرست خوانده است و بعد از او ابن حجر آمده و در لسان المیزان خود به تقلید از او زافر را متهم به وضع حدیث کرده است، و حال آنکه ذهبی و ابن حجر را آنها که شناخته‌اند، از روی میزان الاعتدال و لسان المیزان آن دو شناخته‌اند که در میزان آن هزار انحراف است و لسان این آلوده به طعن و هدفهای مغرضانه است. این است تلخیص ذهبی بر مستدرک حاکم نیز چنین است، زیرا ذهبی احادیث صحیحی را که در فضایل آل‌الله روایت شده مورد طعن و نکوهش قرار داده که هیچ دلیلی برای آن نمی‌توان یافت جز همان حقد و کینه‌ای که در او رسوخ یافته و تمایل و علاقه‌ای که به دشمنان عترت پیامبر داشته است. ابن حجر هم در تألیفات خود پا جای پای ذهبی نهاده و از او پیروی کرده است.

## ۲- مناشدۀ امیرالمومنین علیه السلام در عهد عثمان بن عفان

شیخ الاسلام ابواسحاق، ابراهیم بن سعدالدین ابن حمویه به اسنادش در فرایدالسمطین از تابعی بزرگ، سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که گفت: در زمان خلافت عثمان علی را در مسجد رسول خدا دیدم و جماعتی را که با یکدیگر گفتگو می کردند و درباره علم و عفت سخن می گفتند. در ضمن از قریش و فضایل و سوابق و هجرتشان سخن به میان آمد و به سخنان رسول خدا در فضیلت آنان اشارت رفت که فرمود: امامان از قریش هستند. همو به بیانی دیگر فرمود: مردم پیروان قریشند و قریش پیشوایان عرب هستند، تا آنجا که بعد از ذکر مفاخرت هر قبیله به مردان خود گوید: در این حلقه بیش از دوست تن گرد آمده بودند که نام برخی از ایشان بدین شرح است: علی بن ابی طالب، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر، مقداد، هاشم بن عتبہ، ابن عمر، حسن، حسین، ابن عباس، محمد بن ابی بکر و عبدالله بن جعفر. در این جمع مردانی از انصار نیز حضور داشتند که عبارتند از: ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابویوب انصاری، ابوالهیثم بن تیهان، محمد بن سلمه، قیس بن سعد بن عبادہ، جابر بن عبدالله، انس بن مالک، زید بن ارقم، عبدالله بن ابی اوفی، ابولیلی و پسر نوری و زبیر بن ابی جراح که در کنارش نشسته بود. در این هنگام ابوالحسن بصری آمد و پسر زبیر را خوش اندامش حسن بصری نیز با او بود. راوی گوید: من به حسن بصری و عبدالرحمن بن ابی لیلی می نگریستم و نمی دانستم کدامیک زیباتر از دیگری است، جز اینکه حسن بصری دارای اندامی درشت تر و قامتی رساتر بود. به هر حال، آن جماعت بسیار سخن گفتند و اجتماعشان از بامداد تا هنگام زوال آفتاب به طول انجامید، در حالی که عثمان در خانه خود بود و از اجتماع و سخنان این جماعت اطلاعی نداشت، و علی بن ابی طالب در آن میان خاموش و ساکت بود و نه خودش و نه احدی از کسان و اهل بیتش سخنی نمی گفتند، در نتیجه، آن جماعت متوجه او شدند و گفتند: ای ابوالحسن، چه چیزی ترا از سخن گفتن باز می دارد؟ فرمود: هر یک از افراد دو قبیله سخن گفتند و فضایل خود را بیان داشتند و درست هم گفتند. اکنون من از شما ای گروه قریش و انصار سؤال می کنم:



این فضیلت‌ها را خداوند به وسیله چه کسی به شما عطا فرمود؟ آیا منشاء این فضایل که به خود نسبت دادید، در وجود خود شما و قبیله و خاندان شما بوده یا موجبی جز اینها داشته است؟ همگی در پاسخ گفتند: عشیره و خاندانهای ما منشاء هیچ یک از این فضایل نبوده‌اند، بلکه خدای بزرگ بر ما ممت نهاد و این فضایل را به سبب محمد و عشیره و اهل بیت او به ما عطا فرمود. علی فرمود: ای گروه قریش و انصار، راست گفتید. آیا نمی‌دانید که آنچه از خیر دنیا و آخرت نصیب شما گشته، فقط از ما اهل البیت است نه از غیر ما؟ همانا پسر عمویم رسول خدا فرمود: بدرستی که من و خاندانم چهارده هزار سال پیش از آنکه خدای متعال آدم را بیافریند، نوری نمایان در پیشگاه عظمت خدای تعالی بودیم. پس از آفرینش آدم این نور را در صلب او نهاد و او را به زمین فرود آورد. سپس نور ما به صلب نوح منتقل شد و در کشتی نشست. بعد به صلب ابراهیم انتقال یافت و در آتش افکنده شد. آنگاه پیوسته خدای توانا ما را از اصلاّب گرامی به ارحام پاکیزه منتقل فرمود و این انتقال از پدران و مادران به کیفیتی بود که همگی از هر ناپاکی و پلیدی به دور و منزّه بودند.

پس از سخنان علی، آنان که بر دیگران سبقت و پیشی داشتند و بدر و احد را درک کرده بودند، گفتند: آری، ما این سخنان را از رسول خدا شنیده‌ایم. سپس فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که خدای عزوجل در کتاب خود در آیات متعدّد سابق را بر مسبوق مقدم داشته و من در پرستش خدای یگانه و پیروی از رسول او سابق و مقدم بوده‌ام، به طوری که احدی از این امت در این راه بر من پیشی نگرفته است؟ همگی گفتند: آری، چنین است. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا آگاهی دارید که آیه والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار...<sup>۱</sup> و آیه والسابقون السابقون، اولئک المقربون<sup>۲</sup> در چه مورد و در چه موضوعی نازل شد؟ از رسول خدا درباره مدلول این آیات سؤال شد، فرمود: خدای متعال این آیات را درباره انبیا و اوصیای آنها نازل فرموده و من برترین انبیا و رسل هستم و وصی من علی بن ابی طالب برترین اوصیاست. همگی

گفتند: آری به خدا قسم. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید هنگامی که آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم...<sup>۱</sup> و آیه... و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجة...<sup>۲</sup> نازل شد، مردم گفتند: یا رسول الله، آیا این آیات به بعضی از مؤمنان اختصاص دارد یا شامل همه آنها می‌شود؟ پس خدای عزوجل به پیامبرش امر فرمود مردم را در شناخت اولیا و متصدیان امرشان یاری دهد و همان طور که نماز و زکات و حجشان را تفسیر و بیان فرمود، حقیقت ولایت را نیز برای آنها روشن گرداند. بنابراین، هنگامی که مأمور گشت مرا در غدیر خم به ولایت منصوب فرماید، به ایراد خطبه پرداخت و فرمود: ای مردم، همانا خداوند مرا به اجرای امری مأمور کرد که سینه‌ام را تنگ ساخت و چنین پنداشتم که مردم مرا تکذیب می‌کنند. پس خداوند مرا تهدید به شکنجه فرمود چنانچه این امر را ابلاغ ننمایم. آنگاه مردم به فرمان وی گرد هم آمدند و فرمود: ای مردم، آیا می‌دانید که خدای عزوجل مولای من است و من مولای مؤمنان هستم و بر آنان از خودشان سزاوارترم؟ گفتند: آری، چنین است. پس فرمود: ای علی، برخیز. چون برخاستم، فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه و عاد من عاده. در این هنگام سلمان به پا خاست و گفت: یا رسول الله، ولاء درباره علی چگونه ولایتی است؟ فرمود: مانند ولایت من است که بر هر کس از خودش سزاوارترم. پس خدای متعال آیه الیوم اکملت لکم دینکم...<sup>۳</sup> را فر فرستاد و رسول خدا تکبیرگویان فرمود: تمامی نبوت من و تمامی دین خدا، ولایت علی پس از من است. در اینجا بود که ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: یا رسول الله، آیا این آیات ویژه علی است؟ فرمود: بلی، درباره او و اوصیای من تا روز قیامت است. گفتند: اوصیای خود را برای ما بیان فرما. فرمود: آنان عبارتند از: علی برادر و وزیر و وارث و وصی و خلیفه من در میان امتم و ولی هر مؤمن بعد از من، دو فرزندم حسن و سپس حسین و پس از او نه تن از فرزندان پسریم حسین هریک پس از دیگری. قرآن با

آنهاست و آنها با قرآن هستند. آنها از قرآن جدا نشوند و قرآن از آنها جدا نشود تا در کنار حوض بر من وارد شوند. همگی گفتند: آری، به خدا قسم این کلمات رسول خدا را ما شنیده ایم و همان گونه که گفتی، بدان شهادت می دهیم. بعضی از آن جماعت هم گفتند: بیشتر این مطالب را در خاطر داریم، ولی نه تمام آن را. اینان که تمام آن را به خاطر سپرده و بدان گواهی داده اند، همگی از نیکان و مردم بافضیلت ما می باشند. علی فرمود: راست گفتید، همه مردم در حفظ یکسان نیستند. من آنان را که این گفتار رسول خدا را در خاطر دارند، به خدا سوگند می دهم که برخیزند و بدانچه در خاطر دارند، خبر دهند. پس زید بن ارقم، براء بن عازب، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار برخاستند و گفتند: ما گواهی می دهیم که سخنان رسول خدا را در خاطر داریم، در حالی که بر منبر ایستاده بود و تو نیز در کنارش بودی و او می فرمود: ای مردم، همانا خدای عزوجل امر کرده که امام و پیشوای شما را منصوب نمایم، آن کس را که بعد از من وصی و خلیفه من است و خدای عزوجل در کتاب خود طاعت او را واجب فرموده و قرین طاعت من ساخته و شما را نیز به ولایت او امر فرموده است. من در ابلاغ این امر از بیم طعن و نکوهش اهل نفاق و تکذیب آنها به خدای خود مراجعه کردم و او مرا تهدید کرد که اگر به ابلاغ این امر نپردازم، مرا عذاب فرماید.

ای مردم، همانا خداوند شما را به نماز و زکات و روزه و حج امر فرموده و آنها را برای شما بیان نموده است و من نیز آنها را برای شما تفسیر کرده ام. همچنین شما را به ولایت امر کرده است و من شما را شاهد می گیرم که همانا این ولایت اختصاص به علی دارد. آنگاه دست خود را بر دوش علی نهاد و فرمود: بعد از او اختصاص به پسرش دارد و سپس به اوصیای بعدی از فرزندانشان. آنها از قرآن جدا نشوند و قرآن از آنها جدا نشود تا در کنار حوض بر من وارد شوند. ای مردم، به تحقیق من پناهگاه و پیشوا و ولی و راهنمای شما را برایتان بیان کردم. او برادرم علی بن ابی طالب است و در میان شما به منزله من است. پس در دین از او پیروی کنید و او را در تمام امور نیز اطاعت نمایید، زیرا علم و حکمتی که خدای عزوجل به من تعلیم فرموده، تماماً در نزد اوست. بنابراین، از او

سؤال کنید و از او و اوصیای بعد از او دانش بیاموزید و آنان را تعلیم ندهید و بر آنان پیشی نگیرید و از آنان دوری نورزید، چه همواره آنها با حقند و حق با آنهاست، نه آنها از حق جدا شوند و نه حق از آنها جدایی پذیرد. جماعتی که برخاسته بودند، پس از شهادت به این مطالب نشستند.<sup>۱</sup>

این عبارت حمومینی با آنچه که در کتاب سلیم بن قیس مذکور است، اندک اختلاف و اضافاتی دارد و سخن ما نیز پیرامون سلیم و کتاب او خواهد آمد.

### ۳- مناشدهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام در روز رحبه (سال ۳۵)<sup>۲</sup>

در اثر معارضه و منازعه‌ای که در امر خلافت با امیرالمؤمنین علیه السلام وقوع یافت، برخی از مردم آن حضرت را به خاطر نقل سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله در تقدیم و برتری اش بر دیگران متهم ساختند و سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را در این موضوع با تردید و انکار تلقی کردند. چون این خبر به آن حضرت رسید، در میدان وسیع کوفه حضور یافت و در میان گروه بسیاری که در آنجا گرد آمده بودند، به منظور دفاع از حق و ردّ نظر کسانی که در امر خلافت با آن جناب منازعه می‌کردند، به استدلال و مناشده با آن گروه پرداخت، و این موضوع به حدی جلب توجه کرد که بسیاری از تابعین آن را روایت نموده‌اند و اسناد آن در کتب علما به حد تواتر رسیده و ما به روایت چهار تن از صحابه و چهارده نفر از تابعین در این خصوص<sup>۳</sup> واقف شدیم، و اینک تفصیل آن:

۱- ابوسلیمان مؤذن.

ابن ابی‌الحدید گوید: ابواسرائیل<sup>۴</sup> از حکم<sup>۵</sup>، از سلیمان مؤذن روایت کرده که گفت:

۱. فراید السمطین، باب پنجاه و هشتم.

۲. تصریح به آن در حدیث ابوظفیل آمده و در روایت یعلی بن مره ذکر شده است که علی علیه السلام چون به کوفه درآمد، مردم را سوگند داد. بدیهی است که آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام به کوفه در سال ۳۵ بوده است.

۳. بسیاری از طرق این مناشده صحیح است و رجال آن ثقه هستند.

۴. وی اسماعیل بن خلیفه ملائی (م ۱۶۹) است که حافظ هیشمی در مجمع الزوائد او را ثقه معرفی کرده و به صحت حدیث او تأکید ورزیده است.

علی مردم را سوگند داد که هرکس از رسول خدا شنیده که فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه، گواهی دهد. گروهی بدان شهادت دادند و زید بن ارقم از شهادت به آن در حالی که بدان آگاه بود، از شهادت به آن خودداری ورزید و علی او را به نایبانی نفرین کرد و او نایبنا شد، و پس از نایبنا شدن این حدیث نبوی را برای مردم بیان می‌کرد.<sup>۱</sup> به طرق دیگر از سلیمان مؤذن خواهد آمد که این داستان را از زید بن ارقم روایت کرده و شاید این روایت هم جزئی از آن است که از قلم افتاده است.

۲- ابوالقاسم، اصبع بن نباته.

ابن اثیر از حافظ ابن عقده، از محمد بن اسماعیل بن اسحاق راشدی، از محمد بن خلف نمیری، از علی بن حسن عبدی، از اصبع روایت کرده که گفت: علی مردم را در رجب سوگند داد که هرکس گفتار رسول خدا را در روز غدیر خم به گوش خود شنیده، برخیزد و بدان گواهی دهد. جمعی در حدود ده و اندی نفر برخاستند که در میانشان ابویوب انصاری، و ابوعمرة بن عمرو بن محسن، ابوزینب بن عوف انصاری، سهل بن حنیف، خزیمه بن ثابت، عبدالله بن ثابت انصاری، حبشی بن جناده سلولی، عیید بن عازب انصاری، نعمان بن عجلان انصاری، ثابت بن ودیعه انصاری، ابوفضاله انصاری و عبدالرحمن بن عبد رب انصاری بودند. آنان چون برخاستند، گفتند: ما شهادت می‌دهیم که شنیدیم رسول خدا فرمود<sup>۲</sup>: *ألا من کنت مولاه، فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و احب من احبه و ابغض من ابغضه و اعن من اعانه.*<sup>۳</sup>

ابن اثیر در *اسد الغابة* از اصبع بن نباته نقل کرده که گفت: علی مردم را سوگند داد که هرکس گفتار رسول خدا را در روز غدیر خم شنیده، برخیزد. در این هنگام جمعی بالغ بر ده و اندی نفر برخاستند که در میانشان ابویوب انصاری و ابوزینب بودند. وقتی آنان

→ ۵. نامبرده همان ابن عتیبه ثقه است که شرح حال او در *الغدیر* (متن عربی/ ج ۵): ۱/ ۶۳ از نظر گذشت.

۱. شرح نهج البلاغه: ۳۶۲/۱.

۲. ترجمه حدیث: هانا هرکه من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا دوست بدار آن را که او را دوست دارد و دشمن بدار آن را که او را دشمن دارد، و دوستدار دوستانش باش و با دشمنانش دشمنی

۳. *اسد الغابة*: ۳/ ۳۰۷ و ۵/ ۲۰۵.

ورزه، و یارانش را یاری کن. (و)

برخواستند، گفتند: ما شهادت می‌دهیم که شنیدیم رسول خدا در روز غدیر خم در حالی که دست ترا گرفته و بلند کرده بود، فرمود: آیا گواهی نمی‌دهید که من اوامر خدا را به شما رساندم و خیر و صلاحتان را بیان کردم؟ سپس فرمود: آگاه باشید که خدای عزوجل ولی من است و من ولی مؤمنان هستم، پس هرکس که من مولای اویم، این علی مولای اوست. بارخدا یا دوست بدار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن بدار آن کس را که او را دشمن دارد. این روایت را ابو موسی با دقت در سند آورده است.

روایت مزبور را ابن حجر عسقلانی از طریق ابن عقده، از اصبح آورده که گفت: چون علی در رجه مردم را سوگند داد که هرکس سخن رسول خدا را شنیده باز گوید، جمعی بالغ بر ده و اندی نفر برخاستند که در میانشان ابویوب و ابوزینب و عبدالرحمن بن عبد رب بودند. چون برخاستند، گفتند: شهادت می‌دهیم که شنیدیم رسول خدا در حالی که دست ترا در روز غدیر خم گرفته و بلند کرده بود، فرمود: آیا گواهی نمی‌دهید که من اوامر خدا را به شما رسانیدم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم. فرمود: فمن كنت مولاه، فعلى مولاه.<sup>۱</sup>

ابن حجر نیز این روایت را نقل کرده گوید: ابو موسی گفت: این روایت را ابوالعباس ابن عقده در کتاب الموالاة از طریق علی بن حسن عبدی، از سعد اسکاف، از اصبح بن نباته ذکر کرده که گفت: علی در رجه مردم را سوگند داد که هرکس گفتار رسول خدا را در روز غدیر خم شنیده، برخیزد. پس بالغ بر ده و اندی نفر برخاستند که در میانشان ابویوب و ابوزینب بن عوف بودند. وقتی آنان برخاستند، گفتند: ما شهادت می‌دهیم که شنیدیم رسول خدا در روز غدیر خم در حالی که دست ترا گرفته و بلند نموده بود، فرمود: آیا گواهی نمی‌دهید که اوامر خدا را به شما رسانیدم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم. فرمود: فمن كنت مولاه، فعلى مولاه.<sup>۲</sup>

۳- حبة بن جوین عربی، ابوقدامة بجلی صحابی (م ۷۶ یا ۷۹).

حافظ ابن مغزلی شافعی در المناقب از ابوطالب محمد بن احمد بن عثمان، از حافظ

ابوعیسی روایت کرده و او روایت را می‌رساند به حبهٔ عرنی که داستان روز غدیر و سوگند دادن علی را به حدیث ولایت ذکر کرده گوید: دوازده تن از اهل بدر برخاستند که زیدبن ارقم از جمله آنها بود. چون برخاستند، گفتند: ما گواهی می‌دهیم که شنیدیم رسول خدا در روز غدیر خم فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه.

پیش از این گفته آمد که دولابی به اسنادش از ابوقدومه روایت کرده که علی علیه السلام در رجبه مردم را سوگند داد و جمعی بالغ بر ده و اندی نفر برخاستند که در میانشان مردی بود که حبه‌ای بر تن داشت و بر آن بالاپوش حضرموتی افکنده بود. پس آن گروه شهادت دادند.<sup>۱</sup>

۴- زاذان بن عمر.

احمد پیشوای حنبلیان با بررسی در سند گوید: ابن نمیر از عبدالملک، از ابوعبدالرحیم کندی، از زاذان بن عمر روایت کرده که گفت: سخن علی را شنیدم که در رجبه مردم را سوگند داد که هر کس رسول خدا را در روز غدیر خم دیده و سخنان او را شنیده است، برخیزد و گواهی دهد. سیزده تن برخاستند و شهادت دادند که از رسول خدا شنیدند که فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه.<sup>۲</sup>

حافظ هیشمی این حدیث را از زاذان، از طریق احمد به لفظی که ذکر شد، روایت کرده است.<sup>۳</sup> همچنین ابوالفرج بن جوزی<sup>۴</sup> و ابوسالم محمد بن طلحة شافعی<sup>۵</sup> و ابن کثیر شامی از طریق احمد<sup>۶</sup> و سبط ابن جوزی<sup>۷</sup> و سیوطی در جمع الجوامع به نقل از احمد، و ابن ابی عاصم در السنّة<sup>۸</sup> روایت مزبور را ذکر کرده‌اند.

۵- زرّین حبیش اسدی.

حافظ ابوعبدالله زرقانی مالکی گوید: ابن عقده با دقت در سند از زرّین حبیش

۱. رک: الغدیر (متن عربی/ج ۵): ۲۴/۱.  
 ۲. مسند احمد بن حنبل: ۸۴/۱.  
 ۳. مجمع الزوائد: ۱۰۷/۹.  
 ۴. صفة الصفوة: ۱۲۱/۱.  
 ۵. مطالب السنول ۵۴ (چاپ ۱۳۰۲).  
 ۶. البداية والنهاية: ۲۱۰/۵ و ۳۴۸/۷.  
 ۷. تذكرة الخواص ۱۷.  
 ۸. كنز العمال: ۴۰۷/۶.

روایت کرده که گفت: علی فرمود: در اینجا از اصحاب محمد چه کسانی هستند؟ دوازده تن برخاستند و شهادت دادند که از رسول خدا شنیدند، فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا.<sup>۱</sup>

۶- زیاد بن ابی زیاد.

احمد بن حنبل گوید: از محمد بن عبدالله از ربیع، یعنی ابن ابی صالح اسلمی، از زیاد بن ابی زیاد روایت کرده که گفت: شنیدم علی بن ابی طالب، رضی الله عنه، مردم را سوگند داد به اینکه هر مرد مسلمانی که سخنان رسول خدا را در روز غدیر خم شنیده، برخیزد. پس دوازده تن از اصحاب بدر برخاستند و شهادت دادند.<sup>۲</sup>

این حدیث را حافظ هیشمی از طریق احمد روایت کرده و گفته که رجال آن همگی ثقه هستند.<sup>۳</sup> همچنین ابن کثیر از احمد<sup>۴</sup>، و حافظ محب الدین طبری<sup>۵</sup> روایت مزبور را ذکر کرده اند.

۷- زید بن ارقم انصاری صحابی.

احمد با دقت در سند از اسود بن عامر، از ابواسرائیل، از حکم، از ابوسلیمان، از زید بن ارقم روایت کرده که گفت: علی با قید سوگند از مردم خواست که هر کس از رسول خدا ﷺ شنیده است که فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، برخیزد و گواهی دهد. دوازده تن از اصحاب بدر برخاستند و به آن شهادت دادند و من از کسانی بودم که کتمان کردند و در نتیجه، چشم خود را از دست دادم.

هیشمی از احمد<sup>۶</sup>، و طبرانی در المعجم الکبیر به لفظ مذکور، این حدیث را روایت کرده اند، و طبرانی رجال آن را مورد وثوق دانسته و در روایتی که نزد او ضبط شده، این جمله مذکور است: علی بر هر که کتمان می کرد، نفرین می فرمود. ابن مغزلی در المناقب آن را از ابوالحسین علی بن عمر بن عبدالله بن شوذب، از پدرش، از محمد بن حسین

۱. شرح المواهب: ۱۳/۷.  
 ۲. مسند احمد بن حنبل: ۸۸/۱.  
 ۳. مجمع الزوائد: ۱۰۶/۹.  
 ۴. البداية والنهاية: ۳۴۸/۷.  
 ۵. الرياض النضرة: ۱۷۰/۲؛ ذخایر العقبی: ۶۷.  
 ۶. مجمع الزوائد: ۱۰۶/۹.



زعفرانی، از احمد بن یحیی بن عبدالحمید، از ابواسرائیل، از حکم، از ابی سلیمان، از زید به لفظ مذکور روایت کرده که گفت: من از جمله کسانی بودم که کتمان کردند و خدای تعالی بینایی را از من گرفت و علی، کرم الله وجهه، کسی را که کتمان می کرد، نفرین می فرمود.<sup>۱</sup> شیخ ابراهیم وصابی نیز آن را در الاکتفاء به لفظ مذکور از طبرانی در المعجم الکبیر روایت کرده است.

حافظ، محب الدین طبری از زید روایت کرده که گفت: علی با قید سوگند از مردم سؤال نمود که هرکس از پیغمبر در روز غدیر خم شنیده که فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، برخیزد و گواهی دهد. شانزده تن برخاستند و به آن گواهی دادند.<sup>۲</sup> هیثمی به همین لفظ آن را از طریق احمد روایت کرده<sup>۳</sup> و سیوطی این حدیث را در جمع الجوامع آورده و در آن مذکور است: دوازده تن برخاستند و به آن شهادت دادند.<sup>۴</sup>

حافظ محمد بن عبدالله در کتاب فواید خود که در کتابخانه حرم خدا به مکه موجود است، گوید: محمد بن سلیمان بن حرث از عبیدالله بن موسی، از ابواسرائیل ملائی، از حکم، از ابوسلیمان مؤذن، از زید روایت کرده که گفت: همانا علی از مردم با قید سوگند خواست که هرکس از رسول خدا شنیده که فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، برخیزد و شهادت دهد. شانزده تن برخاستند و به آن شهادت دادند و من در میان آنها بودم.<sup>۵</sup> این روایت را ابن کثیر از او حکایت کرده است.<sup>۶</sup>

۱. ابن بطریق در العمدة ۵۲ از او نقل می نماید.

۲. ذخایر العقبی ۶۷.

۳. مجمع الزوائد: ۱۰۷/۹.

۴. کنز العمال: ۴۰۳/۶.

۵. مراد از اینکه زید می گوید: من در میان آنها بودم، این است که او در میان مخاطبان مورد مناشده بوده، نه از جمله شهود، زیرا همان طور که از قول خود او قبلاً ذکر شد، او از کسانی بود که کتمان شهادت کردند و در نتیجه چشمش نابینا شد. بنابراین آنچه از او دایر به روایت غدیر رسیده، بعد از دچار شدن به نفرین بوده یا قبل از اینکه افکار مهلک در او پیدا شود.

۶. البدایة والنهائة: ۳۴۶/۷.

۸- زیدبن یشع.

احمدبن حنبل گوید: علی بن حکیم اودی از شریک، از ابواسحاق، از سعیدبن وهب و زیدبن یشع روایت کرده که آن دو گفتند: علی مردم را در رجه سوگند داد و از آنها خواست که هرکس گفتار رسول خدا را در روز غدیر خم شنیده، برخیزد و گواهی دهد. از جانب سعد شش تن و از جانب زید شش تن برخاستند و گواهی دادند که از رسول خدا در روز غدیر خم شنیدند که درباره علی فرمود: آیا رسول خدا به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیست؟ گفتند: آری. فرمود: اللهم من کنت مولا، فعلى مولا. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه.<sup>۱</sup> ابن کثیر و کنجی شافعی و جزری این روایت را از طریق احمد به همین لفظ در آثار خود آورده‌اند.<sup>۲</sup>

نسائی از قاضی علی بن محمدبن علی، از خلف بن تمیم، از شعبه، از ابواسحاق، از سعید و زید و نیز به طریق دیگر از ابوداود سلیمان حرّانی، از عمران بن ابان (م ۲۰۵)، از شریک، از ابواسحاق، از زید روایت کرده که گفت: از علی بن ابی طالب، رضی الله عنه، شنیدم که بر منبر کوفه می‌گفت: همانا من به خدا سوگند می‌دهم آن مردی را که از رسول خدا شنیده که در روز غدیر خم فرمود: من کنت مولا، فعلى مولا. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، برخیزد و شهادت دهد، و کسی شهادت ندهد مگر آنکه از اصحاب محمد باشد. شش تن از سمت دیگر منبر<sup>۳</sup> برخاستند و شهادت دادند که این سخن را از رسول خدا شنیده‌اند. شریک گوید: به ابواسحاق گفتم: آیا از براء بن عازب شنیدی که به این گفتار رسول خدا حدیث کند؟ گفت: بلی.<sup>۴</sup>

ابن جریر طبری با بررسی در سند از احمدبن منصور، از عبیدالله بن موسی، از فطرن خلیفه، از ابواسحاق، از سعیدبن وهب و زیدبن یشع و عمرو ذی‌مَر آورده که

۱. مسند احمد بن حنبل: ۱/۱۱۸.

۲. البدایة والنهایة: ۲۱۰/۵؛ کفایة الطالب ۱۷؛ أسنی المطالب ۴.

۳. از این کلام چیزی ساقط شده و شاید چنین بوده است: شش تن از یک سمت منبر و شش تن از سمت

دیگر منبر برخاستند. ۴. الخصایص ۲۲، ۲۳.

گفتند: همانا علی در کوفه مردم را سوگند داد. سپس حدیث مزبور را ذکر کرده است. ابن کثیر نیز این حدیث را از ابن جریر حکایت کرده است.<sup>۱</sup>

حافظ ابن عقده با بررسی در سند از حسن بن علی بن عقیان عامری، از عبیدالله بن موسی، از فطر، از ابواسحاق، از عمرو بن مرّه و سعید بن وهب و زید بن یثیع روایت کرده که گفتند: شنیدیم علی در رجب می گفت. سپس حدیث مزبور را ذکر کرده و گفته اند: سیزده تن برخاستند و شهادت دادند که رسول خدا فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و أحب من أحبّه و أبغض من أبغضه، وانصر من نصره و اخذل من خذله.<sup>۲</sup> ابواسحاق هنگام فراغت از این حدیث گفت: ای ابوبکر<sup>۳</sup>، آنان چه بزرگانی بودند؟ ابن کثیر نیز آن را از ابن عقده روایت کرده است.<sup>۴</sup>

حافظ هیشمی این حدیث را از طریق بزّار روایت کرده و رجال این طریق را صحیح خوانده و فطر را ثقه دانسته است.<sup>۵</sup> وی نیز آن را از طریق بزّار و عبدالله بن احمد روایت نموده است.<sup>۶</sup> سیوطی حدیث مزبور را در جمع الجوامع از ابواسحاق، از عمروزی مرّ و سعید بن وهب و زید بن یثیع به نقل از بزّار، ابن جریر و خلی در خلعیات روایت کرده، سپس از قول هیشمی گوید: رجال اسناد آن همگی ثقه هستند و لفظ آنان چنین است:

گفتند: از علی شنیدیم که می گفت: سوگند می دهیم به خدا مردی را که سخن رسول خدا را در روز غدیر شنیده، برخیزد و به آنچه شنیده گواهی دهد. سیزده تن برخاستند و شهادت دادند که رسول خدا فرمود: آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بلی یا رسول الله. آنگاه دست علی را گرفت و فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و أحب من أحبّه و أبغض من أبغضه، وانصر من

۱. البداية والنهاية: ۲۱۰/۵.

۲. ترجمه حدیث: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا دوست بدار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن بدار آن کس را که او را دشمن دارد، و دوستدار دوستانش باش و با دشمنانش دشمنی ورز، و یاری کن آن کس را که او را یاری کند و خوارگردان آن کس را که او را خوار گرداند. (و)

۳. البداية والنهاية: ۳۴۷/۷.

۴. کنیه فطر است. (م)

۵. همان: ۱۰۷/۹.

۶. مجمع الزوائد: ۱۰۵/۹.

نصره و اخذل من خذله.<sup>۱</sup> این حدیث را شیخ یوسف نهبانی از طریق ابن ابی شیبیه، از زیدبن یشیع روایت کرده است.<sup>۲</sup>

۹- سعیدبن ابی حدان.

شیخ الاسلام حمورینی گوید: خبر داد ما را شیخ عمادالدین عبدالحافظ بن بدران به طریق قرائت نزد او، از قاضی محمدبن عبدالصمد بن ابی الفضل خزستانی به طور اجازه، از ابو عبدالله محمدبن فضل عراوی به طور اجازه، از حافظ ابوبکر احمدبن حسین بیهقی، از ابوبکر احمدبن حسین قاضی، از ابو جعفر محمدبن علی بن دنیم، از احمدبن حازم بن عزیزه، از ابوغسان، از فضیل بن مرزوق، از ابواسحاق از سعیدبن ابی حدان و عمرو ذی مرکه گفتند: علی فرمود: به خدا سوگند می‌دهم، و سوگند نمی‌دهم مگر اصحاب رسول خدا را که خطبه آن حضرت را در روز غدیر خم شنیده‌اند. راوی گوید: دوازده تن برخاستند. شش تن از جانب سعید و شش تن از جانب عمرو ذی مره، و شهادت دادند که از رسول خدا شنیدند که فرمود<sup>۳</sup>: اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، وانصر من نصره، و احب من احبه و ابغض من ابغضه.<sup>۴</sup>

۱۰- سعیدبن وهب.

ابن حنبل این حدیث را از علی بن حکیم اودی، از شریک، از ابواسحاق، از سعید و زیدبن یشیع به لفظی که پیش از این نقل کردیم و نیز به طریق دیگر از محمدبن جعفر، از شعبه، از ابواسحاق روایت کرده که گفت: از سعیدبن وهب شنیدم که گفت: علی مردم را سوگند داد و پنج یا شش تن از اصحاب پیغمبر برخاستند و گواهی دادند که رسول خدا فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا.<sup>۵</sup>

نسائی از حسین بن حریث مروزی، از فضل بن موسی، از سلیمان اعمش، از

۱. کنز العمال: ۴۰۳/۶. ۲. الشرف المؤید ۱۱۳.

۳. در نسخه مزبور لفظ حدیث چنین است: بر تو خواننده عزیز سقطی که در آن رخ داده، مخفی نخواهد بود.

۴. فراید السمطین، باب دهم.

۵. مسند احمدبن حنبل: ۱/۱۱۸ و ۳۶۶/۵.

ابواسحاق عمرو، از سعید روایت کرده که گفت: علی، کرم الله وجهه، در رجبه مردم را به خدا سوگند داد که هرکس از رسول خدا در روز غدیر خم شنیده که فرمود: **اِنَّ اللّٰهَ وِ رسوله ولىّ المؤمنین، و من كنت ولیّه، فهذا ولیّه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره.**<sup>۱</sup> راوی از قول سعد گوید که شش تن از کنار من برخاستند، و از قول زید بن یثیع گوید که شش تن از کنار من برخاستند، و از قول عمرو ذی مَرّ این جمله را نیز افزوده است: **أحبّ من أحبّه و أبغض من أبغضه، و سپس دنباله حدیث را ذکر کرده است.**<sup>۲</sup> این حدیث را اسرائیل از اسحاق، از عمرو ذی مَرّ روایت کرده و نسائی نیز آن را از یوسف بن عیسی، از فضل بن موسی، از اعمش تا آخر سند و لفظ مذکور روایت نموده است.<sup>۳</sup>

نسائی گوید: خبر داد ما را محمد بن مثنی از محمد بن جعفر غندر، از شعبه، از ابواسحاق، از سعید بن وهب که گفت: پس از سوگند دادن علی، پنج یا شش تن از اصحاب رسول خدا برخاستند و گواهی دادند که رسول خدا فرمود: **من كنت مولاه، فعلىّ مولاه.**

علامه عاصمی در **زین الفقی** گوید: از ابوبکر جلاب از ابوسعید عبدالله بن محمد رازی، از ابواحمد بن مثنی نیشابوری، از ابوجعفر حضرمی، از علی بن سعید کندی، از جریر بن سرّی همدانی، از سعید روایت کرده که گفت: امیر المؤمنین، کرم الله وجهه، در رجبه مردم را سوگند داد و فرمود: **به خدا سوگند می دهم مردی را که از رسول خدا شنیده که فرمود: من كنت مولاه، فعلىّ مولاه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، برخیزد و شهادت دهد. دوازده تن برخاستند و شهادت دادند.**

ابن اثیر از ابوالعباس بن عقده، از طریق موسی بن نصر، از ابوغیلان سعد بن طالب، از ابواسحاق، از سعید بن وهب و عمرو ذی مَرّ و زید بن یثیع و هانی بن هانی روایت کرده و

۱. ترجمه حدیث: همانا خدا و رسول او ولیّ مؤمنان هستند، و هرکه من ولیّ اویم، این [علی] ولیّ اوست. خدایا دوست بدار آن را که او را دوست دارد و دشمن بدار آن را که او را دشمن دارد. (و)

۳. همان ۴۰.

۲. **التخصیص** ۲۶.

ابواسحاق گفته است: جمع کثیری مرا حدیث نمودند و گفتند: علی مردم را در رجبه سوگند داد و گفت: هرکس گفتار رسول خدا را شنیده که فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، گواهی دهد. گروهی برخاستند و گواهی دادند که این سخن را از رسول خدا شنیده‌اند و گروهی دیگر کتمان کردند و در نتیجه، از دنیا نرفتند مگر آنکه نابینا شدند و به آنها آفت و مصیبتی رسید که یزید بن ودیعه و عبدالرحمن بن مدلیج از جمله آنان بودند. این داستان را ابوموسی نیز روایت کرده است.<sup>۱</sup> ابن حجر نیز حدیث ابن عقده را ذکر کرده و در شرح حال عبدالرحمن بن مدلیج گفته: ابوالعباس بن عقده آن را در کتاب الموالات یاد کرده و از طریق موسی بن نصر بن ربیع حمصی، از ابوخیلان سعد بن طالب، از ابواسحاق روایت کرده که گفت: جمع کثیری مرا حدیث نمودند و گفتند: علی مردم را در رجبه سوگند داد که هرکس از رسول خدا شنیده که فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا، گواهی دهد. در نتیجه، تعدادی از آنان برخاستند که عبدالرحمن بن مدلیج از جمله آنها بود، آنگاه شهادت دادند که این گفتار را از رسول خدا شنیده‌اند. ابن شاهین این حدیث را با بررسی در سند از ابن عقده آورده و ابوموسی آن را بررسی و اثبات کرده است.<sup>۲</sup>

در اینجا باید توجه داشت که ابن حجر چگونه با حدیث مزبور از حیث سند و متن بازی کرده و آن را با از قلم انداختن چهار تن از راویان زیر و رو نموده و داستان کسانی را که کتمان شهادت کردند و دچار نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام شدند، حذف نموده و عبدالرحمن بن مدلیج را که از جمله کتمان‌کنندگان حدیث بوده، در شمار راویان آن در آورده و از ذکر نام یزید بن ودیعه بکلی خودداری ورزیده است. آیا برآستی این رسم رعایت امانت در نقل روایت است؟! چه بسا نظیر این بازی‌ها بویژه در کتاب اصابه از ابن حجر سر زده است.

حافظ هیشمی حدیث مزبور را از طریق احمد روایت کرده و رجال آن را صحیح

خواننده و فطر را ثقه و مورد اعتماد دانسته است.<sup>۱</sup> ابن كثير هم به نقل از احمد به دو طريق و نسائي؛ از طريق ابن جرير از احمد بن منصور، از عبدالرزاق، از اسراييل، از ابواسحاق، از سعيد و عبد خير؛ از طريق ابن عقده به سندی که قبلاً در روايت زيد بن يثيع ذکر کرديم؛ از طريق حافظ عبدالرزاق از اسراييل، از ابواسحاق، از سعيد و از طريق احمد، از محمد غندر، از شعبه، از ابواسحاق، از سعيد اين روايت را ذکر کرده است.<sup>۲</sup> خوارزمي به اسنادش که به حافظ عبدالرزاق منتهی می شود، از اسراييل، از ابواسحاق، از سعيد و عبدخير روايت نموده که گفتند: در رحبه کوفه از علي شنيديم که می گفت: سوگند می دهم به خدا هرکس از رسول خدا شنیده که فرمود: من کنت مولاه، فعلي مولاه، گواهی دهد. در نتیجه، عده ای از اصحاب پيغمبر برخاستند و شهادت دادند که اين سخن را از رسول خدا ﷺ شنیده اند. در آنجا طرق ديگري هم هست که در طريق زيد بن يثيع گذشت.<sup>۳</sup>

۱۱- ابوظفيل، عامر بن وائله ليشی از صحابه پيغمبر ﷺ که بين سالهای یکصد تا یکصد و ده در گذشته است.

احمد از حسين بن محمد و ابونعيم اين معنی را روايت کرده که گفتند: حديث کرد ما را فطر از ابوظفيل که گفت: علي، رضی الله عنه، مردم را در رحبه کوفه جمع نمود و به آنها فرمود: به خدا سوگند می دهم هر مرد مسلمانی را که از رسول خدا در روز غدیر خم حديث ولايت را شنیده، برخيزد. در نتیجه، سی تن از جا برخاستند.<sup>۴</sup> ابونعيم گوید: مردم بسیاری برخاستند و گواهی دادند که رسول خدا دست علي را گرفت و به مردم فرمود: آیا می دانيد که من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟ گفتند: آری يا رسول الله. آنگاه فرمود: من کنت مولاه، فهذا مولاه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. ابوظفيل گفت: من بيرون شدم، در حالی که گویی چیزی در دل من<sup>۵</sup> است. پس زيد بن ارقم را

۲. البدایة والنهایة: ۲۰۹/۵ و ۳۴۷/۷.

۱. مجمع الزوائد: ۱۰۴/۹.

۴. مسند احمد بن حنبل: ۳۷۰/۴.

۳. المناقب: ۹۴.

۵. در الرياض النضرة، تأليف محب الدين طبري این جمله چنین مذکور است: خارج شدم در حالی که چیزی از شک و تردید در خود احساس می کردم.

ملاقات کردم و به او گفتم: همانا از علی، رضی الله عنه، شنیدم که چنین می‌گفت. زید گفت: چه انکاری داری؟ بتحقیق من از رسول خدا شنیدم که این سخنان را درباره او می‌فرمود. حافظ هیشمی این حدیث را به لحاظ سند و متن از احمد روایت کرده و رجال آن را صحیح خوانده و فطربن خلیفه را ثقه و مورد اعتماد دانسته است.<sup>۱</sup>

نسائی حدیث مزبور را با بررسی طریق آن آورده گوید: خبر داد مرا از آن هارون بن عبدالله بغدادی حمال، از مصعب بن مقدم، از فطربن خلیفه، از ابوظفیل. همو آن را از ابوداود، از محمد بن سلیمان، از فطر، از ابوظفیل به لفظ مذکور روایت کرده است.<sup>۲</sup> ابومحمد احمد بن محمد عاصمی در *زین الفتی* حدیث مزبور را به لفظ مذکور از استاد خود ابن الجلاب، از ابواحمد همدانی، از ابوعبدالله محمد صفار، از احمد بن مهران، از علی بن قادم، از فطر، از ابوظفیل، و نیز به طریق دیگر از استادش محمد بن احمد، از علی بن ابراهیم بن علی همدانی، از محمد بن عبدالله، از احمد بن محمد لباد، از ابونعیم، از فطر، از ابوظفیل روایت کرده است. کنجی به همین لفظ آن را از استاد خود یحیی بن ابی المعالی محمد بن علی قرشی، از ابوعلی حنبل بن عبدالله بغدادی، از ابوالقاسم بن حصین، از ابوعلی بن مذهب، از ابوبکر طبعی، از عبدالله بن احمد، از پدرش... تا آخر سند احمد روایت کرده است.<sup>۳</sup> محب‌الدین طبری آن را به لفظ مذکور روایت نموده و در پایان آن از قول راوی آمده است: به فطر گفتم که بین این گفتار و درگذشت او چند روز فاصله بود؟ گفت: صد روز.<sup>۴</sup> این حدیث را ابوحاتم با بررسی طریق آن آورده گوید: مقصود او درگذشته علی بن ابی طالب<sup>۵</sup> بوده است. ابن کثیر و بدخشی این حدیث را از

۱. مجمع الزوائد: ۱۰۴/۹.

۲. الخصائص ۱۷.

۳. کفایة الطالب ۱۳.

۴. الرياض النضرة: ۱۶۹/۲.

۵. در لفظ عاصمی چنین مذکور است: بین گفتار رسول خدا و درگذشت او چقدر فاصله بوده است؟ بی‌تردید مقیاس گرفتن صد روز با هیچ یک از دو موضوع وفات رسول خدا و وفات امیرالمؤمنین سازش ندارد، زیرا در مورد امیرالمؤمنین باید گفت که مناشده وی در اوایل خلافت ظاهری اش به سال ۳۵ صورت گرفته و بعد از آن تاریخ تقریباً پنج سال زندگی کرده است، اما در مورد رسول خدا تردید



طريق احمد و به لفظ او روايت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

ابن اثير از استاد خود ابوموسی، از شريف ابو محمد حمزه علوی، از احمد باطرقانی، از ابومسلم بن شهدل، از ابوالعباس بن عقده، از محمد اشعری، از رجا بن عبدالله، از محمد بن كثير، از فطر و ابن جارود، از ابوطفيل روايت کرده که گفت: در نزد علی، رضی الله عنه، بودیم که فرمود: سوگند می‌دهم به خدای تعالی هر کس را که در روز غدیر خم حضور داشته، برخیزد. در نتیجه، هفده تن برخاستند که از جمله آنها ابوقدامة انصاری بود. سپس گفتند: ما گواهی می‌دهیم که با رسول خدا از حجة الوداع برگشتیم. هنگام ظهر که شد، رسول خدا از قرارگاه خود بیرون آمد و امر فرمود چند درخت را محکم بستند و پارچه‌ای بر آنها افکندند. سپس همگان را به نماز فرا خواند و نماز گزارديم. بعد به پا خاست و خدای را حمد و ثنا گفت و فرمود: ای مردم، آیا می‌دانید که خدای عز و جل مولای من است و من مولای مؤمنان هستم و همانا من به شما از خودتان سزاوارترم؟ این سخن را چند بار تکرار فرمود، گفتیم: آری. آنگاه در حالی که دست تورا یا علی گرفته بود، سه بار فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه، و عاد من عاده.<sup>۲</sup> ابوموسی این حدیث را با بررسی سند روايت کرده و ابن حجر از طریق ابن عقده و به نقل از کتابش *الموالاة فی حدیث الغدير* آن را روايت کرده است.<sup>۳</sup>

سید نورالدین سمهودی در *جواهرالعقدین* به نقل از حافظ ابونعیم اصفهانی در *حلیة الاولیاء* از ابوطفیل روايت کرده که گفت: علی، رضی الله عنه، به پا خاست و حمد و ثنای خداوند نمود و سپس گفت: به خدا سوگند می‌دهم هر کس را که در روز غدیر خم حضور داشته، برخیزد. آنان که با نقل قول از دیگران بر این امر گواهند، برنخیزند، فقط کسانی برخیزند که گفتار رسول خدا را به گوش خود شنیده و در قلب خود ضبط کرده

→ نمی‌توان داشت که آن حضرت هفتاد روز پس از روز غدیر وفات یافته که این روايت به مدت مزبور نزدیک‌تر است.

۱. *البدایة والنهایة*: ۲۱۱/۵؛ *نزل الابرار* ۲۰. ۲. *اسد الغابة*: ۲۷۶/۵.

۳. *الاصابة*: ۱۵۹/۴.

است. در نتیجه، هفده تن برخاستند که در میانشان خزیمه بن ثابت، سهل بن سعد، عدی بن حاتم، عقبه بن عامر، ابویوب انصاری، ابوسعید خدری، ابوشریح خزاعی، ابو قدامه انصاری، ابولیلی<sup>۱</sup>، ابوالهیثم بن تیهان و مردانی از قریش بودند. علی، رضی الله عنه، گفت: آنچه شنیدید، به زبان آورید. آنان گفتند: شهادت می دهیم که با رسول خدا از حجة الوداع آمدیم. هنگام ظهر که شد رسول خدا از جایگاه خود بیرون آمد و امر فرمود خار و خاشاک زیر درختان را زدودند و پارچه ای بر روی درختان افکندند. سپس مردمان را به نماز فرا خواند و ما بیرون شدیم و نماز گزاردیم. آنگاه به پا خاست و به حمد و ثنای خدا پرداخت و فرمود: ای مردم نظر شما در انجام رسالتم چیست؟ گفتند: بتحقیق آن را ابلاغ نمودی. سه بار گفت: خدایا گواه باش. سپس فرمود: نزدیک است که من دعوت حق را اجابت نمایم و من مسئولم و شما نیز مسئولید. سپس فرمود: ای مردم، من در میان شما دو چیز خطیر و گرانها به یادگار می گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیت؛ اگر به آن دو متمسک شوید، هرگز گمراه نخواهید شد.

پس بنگرید که پس از من با آن دو چگونه رفتار خواهید کرد؟ آن دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض بر من درآیند. خداوند لطیف و آگاه مرا به این امر خبر داد. آنگاه فرمود: همانا خدای مولای من است و من مولای مؤمنان هستم. آیا نمی دانید که من به شما از خودتان سزاوارتر هستم؟ سه بار گفتند: بلی می دانیم. سپس دست ترا یا امیرالمؤمنین گرفت و بلند کرد و فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. پس علی فرمود: راست گفتید و من نیز بر این امر از گواهان هستم. قندوری جنفی این حدیث را از سمهودی حکایت کرده<sup>۲</sup> و شیخ احمد بن فضل بن محمد باکثیر مکی شافعی در کتاب وسیلة المآل فی عد مناقب الال آن را به همین لفظ از ابوظفیل ذکر نموده است.

۱۲- ابوعمارہ عبد خیر بن یزید همدانی کوفی.

۱. در ینابیع المودة ابویعلی ضبط شده که شداد بن اوس نام دارد و در سال ۵۸ درگذشته است.

۲. ینابیع المودة ۳۸.

خوارزمي به اسنادش از حافظ احمد بن حسين بيهقي، از ابو محمد عبدالله بن يحيى بن هارون بن عبدالجبار سكري در بغداد، از اسماعيل بن محمد صفار، از احمد بن منصور رمادي، از عبدالرزاق، از اسراييل، از ابواسحاق روايت کرده که گفت: حديث نمود مرا سعيد بن وهب و عبد خير... تا آخر روايت<sup>۱</sup>، چنانکه ابن كثير از طريق ابن جرير، از سعيد و عبد خير آن را ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

۱۳- عبدالرحمن بن ابي ليلي.

احمد بن حنبل با بررسي در سند از عبيدالله بن عمر قواريري آورده که او از يونس بن ارقم، از يزيد بن ابي زياد، از عبدالرحمن بن ابي ليلي روايت کرده که گفت: علي، رضي الله عنه، را در رحبه ديدم که مردم را سوگند مي داد و مي گفت: هر کس از رسول خدا در روز غدير خم شنیده که فرمود: من كنت مولاه، فعلى مولاه، برخيزد و گواهي دهد. عبدالرحمن گفت: دوازده تن از کسانی که در غزوه بدر شرکت کرده بودند، به پا خاستند، گویی به یکی از آنان می نگرم.<sup>۳</sup> سپس گفتند: ما شهادت می دهیم که در روز غدیر خم از رسول خدا شنیدیم که فرمود: آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم و آیا همسران من مادران مؤمنان نیستند؟ گفتیم: بلی یا رسول الله. سپس فرمود: فمن كنت مولاه، فعلى مولاه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاده.<sup>۴</sup>

احمد نیز با بررسي سند از احمد بن عمر و کيعی آورده که او از زيد بن حباب، از وليد بن عقبه بن نزار عبسی، از سماک بن عبيد بن وليد عبسی روايت نموده که گفت: بر عبدالرحمن بن ابي ليلي وارد شدم و او برای من نقل کرد که علي، رضي الله عنه، را در رحبه مشاهده نمود که گفت: به خدا سوگند می دهم مردی را که رسول خدا را در روز غدیر خم دیده و گفتار او را شنیده، برخيزد و کسی جز آن که خودش او را دیده، برنخيزد. در نتیجه دوازده مرد برخاستند و گفتند: ما رسول خدا را ديدیم و از او در حالی که دست

۱. المناقب ۹۴.

۲. البداية والنهاية: ۲۰۹/۵.

۳. در لفظ روايت سقطی است. رک: اسد الغابة: ۲۸/۴.

۴. مستند احمد بن حنبل: ۱۱۹/۱.

ترا یا علی گرفته بود، شنیدیم که فرمود: اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، وانصر من نصره و اخذل من خذله. در آن هنگام سه تن برنخاستند و علی آنها را نفرین کرد و نفرین او مؤثر افتاد.<sup>۱</sup>

احمد بن محمد عاصمی این حدیث را در زین الفقی از شیخ زاهد ابو عبدالله احمد بن مهاجر، از شیخ زاهد ابوعلی هروی، از عبدالله بن عروه، از یوسف بن موسی قطان، از مالک بن اسماعیل، از جعفر بن زیاد احمر، از یزید بن ابی زیاد و از مسلم بن سالم، از عبدالرحمن به لفظی که در حدیث اول از دو حدیث احمد ذکر شد، روایت کرده است. خطیب بغدادی از محمد بن عمر بن بکیر، از ابو عمر یحیی بن محمد بن عمر اخباری در سال ۳۶۳، از ابو جعفر احمد بن محمد ضبعی، از عبدالله بن سعید کنندی ابوسعید اشج، از علاء بن سالم عطّار، از یزید بن ابی زیاد، از عبدالرحمن روایت کرده که گفت: از علی در رجب شنیدم که مردم را به حدیث غدیر سوگند می داد و می گفت: ...<sup>۲</sup> طحاوی با بررسی سند از عبدالرحمن روایت کرده که گفت: از علی شنیدم که سوگند می داد و می گفت: به خدا سوگند می دهم هرکس را که سخن رسول خدا را در روز غدیر خم شنیده، برخیزد و گواهی دهد. در نتیجه، دوازده تن از کسانی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند، برخاستند و گفتند: رسول خدا دست علی را گرفت و بلند کرد و فرمود: ای مردم، آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: آری یا رسول الله. فرمود: بارخدا یا هرکس که من مولای اویم، این علی مولای اوست.<sup>۳</sup>

ابن اثیر از ابوالفضل بن عبیدالله فقیه به اسنادش به ابوعلی احمد بن علی روایت کرده از قواریری، از یونس بن ارقم، از یزید بن ابی زیاد، از عبدالرحمن بن ابی لیلی که گفت: علی را مشاهده نمودم که در رجب مردم را سوگند می داد و می فرمود: سوگند می دهم به خدا هرکس که از رسول خدا در روز غدیر خم شنیده که فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا، برخیزد. عبدالرحمن گفت: در نتیجه، دوازده نفر از اصحاب بدر

۲. تاریخ بغداد: ۲۳۶/۱۴.

۱. مستند احمد بن حنبل: ۱۱۹/۱.

۳. مشکل الآثار: ۳۰۸/۲.

برخواستند، گویی یکی از آنان را می بینم که شلوار به تن دارد. سپس گفتند: ما گواهی می دهیم که از رسول خدا در روز غدیر خم شنیدیم که می فرمود: آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم و آیا همسران من مادران مؤمنان نیستند؟ گفتیم: بلی یا رسول الله. سپس فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. آنگاه ابن اثیر گوید: مانند این حدیث از براء بن عازب نیز روایت شده و او در آن افزوده است: در نتیجه این گفتار پیغمبر، عمر بن خطاب گفت: ای پسر ابوطالب، امروز ولی هر مؤمن گشتی.<sup>۱</sup>

حموینی روایت کرده گوید: خبر داد مرا از این حدیث شیخ ابوالفضل اسماعیل بن ابی عبدالله بن حماد فسفلانی در کتابش، از شیخ حنبل بن عبدالله بن سعاده مکی رصافی به طور سماع، از ابوالقاسم هبة الله بن محمد بن عبدالواحد بن حصین به طور سماع، از ابوعلی بن مذهب به طور سماع، از ابوبکر قطیفی، از ابو عبدالله بن احمد بن حنبل... تا آخر سند و لفظ آن که هر دو مذکور افتاد.<sup>۲</sup>

شمس الدین جزری حدیث مزبور را روایت کرده گوید: خبر داد مرا ابو حفص عمر بن حسن مراغی به طور شفاهی، از ابوالفتح یوسف بن یعقوب شیبانی، از ابوالیمن زیدکندی، از ابومنصور قزاز، از ابوبکر بن ثابت، از محمد بن عمر، از ابو عمر تا آخر سند خطیب بغدادی که اندکی پیش ذکر شد. سپس گفته: این حدیث از این وجه حسن است و از وجوه بسیار صحیح، چه از امیرالمؤمنین و پیغمبر اکرم به طور متواتر رسیده است.<sup>۳</sup>

حافظ ابوبکر هیشمی همین حدیث را به لفظ مذکور از ابن اثیر، از عبدالله بن احمد و حافظ ابویعلی روایت کرده و رجال آن را توثیق نموده است.<sup>۴</sup>

ابن کثیر از دو طریق و به دو لفظ احمد که ذکر شد، روایت کرده و بعد از ذکر کردن روایت به لفظ دوم گوید: حدیث مزبور نیز از عبدالاعلی بن عامر ثعلبی و جزاؤ، از

۲. فراید السمطین، باب دهم.

۱. اسد الغایة: ۲۸/۴.

۴. مجمع الزوائد: ۱۰۵/۹.

۳. اسنی المطالب: ۳.

عبدالرحمن بن ابی لیلی به دین لفظ روایت شده است.<sup>۱</sup> همو حدیث مزبور را از طریق ابویعلی و احمد به دو اسنادش روایت کرده، سپس گوید: همچنین حدیث مزبور را ابوداود طهوی عیسی بن مسلم از عمرو بن عبدالله بن هند جملی و عبدالاعلی بن عامر ثعلبی، و آن دو از عبدالرحمن روایت نموده‌اند و وی به همان نحو آن را ذکر کرده است.<sup>۲</sup> سیوطی حدیث مزبور را از دارقطنی در جمع الجوامع روایت کرده و لفظ او چنین است: علی خطبه‌ای ایراد کرد و گفت: سوگند می‌دهم به خدا؛ سوگندی که در اسلام مقرر است؛ هر فردی را که در روز غدیر خم حضور داشته و پیامبر را دیده است که دست مرا گرفت و فرمود: ای مسلمانان آیا من به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بلی ای رسول خدا. آنگاه فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره و اخذل من خذله، برخیزد و شهادت دهد. در نتیجه، حدود ده و اندی نفر برخاستند و شهادت دادند و گروهی نیز کتمان کردند. این گروه از دنیا نرفتند مگر بعد از آنکه نایبنا و دچار برص شدند.<sup>۳</sup>

همو حدیث مزبور را به لفظ اول که از احمد ذکر شد، از طریق عبدالله بن احمد، ابویعلی موصلی، ابن جریر طبری، خطیب بغدادی و ضیاء مقدسی روایت کرده<sup>۴</sup>، و وصابی در الاكتفاء حدیث مزبور را به لفظ اول از دو لفظ احمد که ذکر شد، به نقل از زوایدالمسند عبدالله بن احمد و از طریق ابویعلی در مسندش و از ابن جریر طبری در تهذیب الآثار و از خطیب در تاریخش و از ضیاء مقدسی در المختارة روایت نموده است. ۱۴- عمرو ذی مر.

احمد بن حنبل گوید: حدیث کرد ما را علی بن حکیم، از شریک، از ابواسحاق، از عمرو به مانند حدیث ابواسحاق از سعید وزید که پیش از این ذکر شد<sup>۵</sup> و وی در روایت مزبور این جمله را نیز افزوده است: وانصر من نصره و اخذل من خذله.<sup>۶</sup>

۱. البداية والنهاية: ۲۱۱/۵.  
 ۲. همان: ۳۴۶/۷.  
 ۳. كنز العمال: ۳۹۷/۶.  
 ۴. همان: ۴۰۷/۶.  
 ۵. رك: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۷۱/۱.  
 ۶. مسند احمد بن حنبل: ۱۱۸/۱.

نسائی در خصایص روایت کرده گوید: خبر داد ما را علی بن محمد بن علی از خلف بن تمیم، از اسرائیل، از ابواسحاق، از عمرو ذی مرّه که گفت: علی را در رجه مشاهده کردم که اصحاب محمد را سوگند می داد و به آنان می فرمود: کدامیک از شما سخن رسول خدا را در روز غدیر خم شنیده است که در نتیجه، مردمی برخاستند و شهادت دادند که از رسول خدا شنیدند که می فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و أحب من أحبّه، و أبغض من أبغضه، و انصر من نصره. <sup>۱</sup> همو به اسناد دیگر حدیث مزبور را نیز روایت کرده است. <sup>۲</sup>

حمونی این حدیث را از عمرو ذی مرّه به سند و لفظی که قبلاً مذکور افتاد، روایت کرده <sup>۳</sup>، و حافظ هیشمی نیز از نامبرده و از زید بن یثیع و سعید به لفظ ابن عقده از طریق بزّار روایت را ذکر کرده و بر صحّت رجال سند حدیث تأکید ورزیده است. <sup>۴</sup>

کنجی شافعی به اسناد از عمرو بن مرّه و زید بن یثیع و سعید بن وهب، و ذهبی از ابواسحاق، از عمرو، و ابن کثیر از طریق احمد و نسائی و ابن جریر، و نیز از طریق ابن عقده، از حسن بن علی بن عفّان عامری، از عبیدالله بن موسی، از فطر، از عمرو به لفظ او حدیث مزبور را روایت نموده اند <sup>۵</sup>، و ابن عقده سخن ابواسحاق را ذکر کرده که گفت: ای ابوبکر، آنان چه بزرگانی هستند؟ <sup>۶</sup>

سیوطی در تاریخ الخلفاء و جمع الجوامع از ابواسحاق، از عمرو و سعید و زید به لفظی که قبلاً از طریق بزّار و ابن جریر و خلیعی بدان اشارت رفت و جزری به لفظ احمد حدیث مزبور را روایت کرده اند. <sup>۷</sup>

- 
۱. الخصایص (ج ۲۶) ۱۹.
  ۲. همان ۴۱.
  ۳. فراید السمطین، باب دهم. نیز رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۱۷۲/۱.
  ۴. مجمع الزوائد: ۱۰۵/۹.
  ۵. کنایة الطالب ۱۷؛ میزان الاعتدال: ۳۰۳/۲؛ البدایة و النهایة: ۱۱/۵ و ۳۴۷/۷.
  ۶. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۱۷۱/۱.
  ۷. کنز العمال: ۴۰۳/۶، تاریخ الخلفاء ۱۱۴؛ اسنی المطالب ۴. نیز رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۱۷۰/۱.
- ۱۷۱

۱۵- عمیرة بن سعد.

حافظ ابو نعیم گوید: حدیث کرد ما را سلیمان بن احمد طبرانی، از احمد بن ابراهیم بن کیسان، از اسماعیل بن عمرو بجلی<sup>۱</sup>، از مسعر بن کدام، از طلحة بن مصرف، از عمیرة بن سعد که گفت: علی را بر منبر مشاهده کردم، در حالی که اصحاب رسول خدا را سوگند می داد و در میانشان ابوسعید و ابوهریره و انس بن مالک از جمله دوازده تنی بودند که در اطراف منبر حضور داشتند. علی از فراز منبر فرمود: شما را به خدا قسم می دهم که آیا از رسول خدا شنیدید که می فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا؟ همه از جای برخاستند و گفتند: بارخدا یا آری. یکی از آن گروه برخواست و علی فرمود: ترا چه مانع شد از اینکه برخیزی؟ گفت: یا امیرالمؤمنین، در اثر سالخوردگی دچار فراموشی شده‌ام. علی گفت: بارخدا یا اگر دروغ می گوید، او را گرفتار بلایی نیکو<sup>۲</sup> بگردان. راوی گوید: او از دنیا نرفت تا اینکه ما دیدیم که بین دو چشم او نقطه سفیدی آشکار شد که عمّامه آن را نمی توانست بپوشاند! حدیث غریبی است از طلحة بن مصرف که تنها مسعر بن کدام به طور طولانی از او نقل کرده و ابن عایشه نیز همانند او آن را از اسماعیل روایت کرده است و اجلح<sup>۳</sup> و هانی<sup>۴</sup> بن ایوب آن را به طور اختصار از طلحه روایت

۱. ابن حجر در تهذیب التهذیب: ۱/۳۲۰ از او یاد کرده گوید: من گمان می کنم که این نام تصحیف اسماعیل بن عمر واسطی است. سپس مورد وثوق و اعتماد بودن اسماعیل بن عمر واسطی را از خطیب و ابن المدینی و ابن حبان حکایت نموده و گفته که نامبرده بعد از سال ۲۰۰ درگذشته است. در مستند ابن المغازلی و ابن کثیر هم چنانکه خواهد آمد، عمر ذکر شده و همین صحیح است.

۲. لفظ نیکو اضافی است و این افزایش از راویان و یا استنساخ کنندگان است، زیرا با تأیید بقیه احادیث، کوری یا برسی که به آن مرد انس نام رسید، عذاب و نکبتی بود که در اثر دعوی خلاف واقع و عذر پیری و فراموشی به او رسید و چنین بلایی برای نیکو نخواهد بود، چه این بلیه برای رسوایی و فضیحت بر سر او آمد و خود نیز اذعان به آن داشت و ورد زبانش بود.

۳. گفته می شود که نام او یحیی بن عبدالله بن حُجّیه است نامبرده کوفی است و کنیه اش ابو حجیه که به سال ۱۴۰ یا ۱۴۵ درگذشته است. ابن معین و عجلی او را توثیق نموده اند و ابن عدی گفته که او در میان شیعه به امانت و وثاقت در حدیث معروف است و ابن حجر گفته که وی به شیعی صدوق موصوف است.

۴. ابن کثیر نامبرده را ثقه و مورد اعتماد دانسته است. البدایة و النهایة: ۵/۲۱۱.



نموده‌اند.<sup>۱</sup>

نسائی از محمد بن يحيى بن عبدالله نيشابورى و احمد بن عثمان بن حكيم، از عبيدالله بن موسى، از هانى بن ايوب، از طلحه، از عميرة بن سعد روايت کرده که نامبرده از على شنیده که در رحبه مردم را سوگند می‌داد که هرکس از رسول خدا شنیده که فرمود: من كنت مولا، فعلى مولا، برخیزد و گواهی دهد. در نتیجه، شش تن برخاستند و بدان شهادت دادند.<sup>۲</sup>

ابوالحسن ابن المغازلی در مناقب خود روايت کرده گوید: ابوالقاسم فضل بن محمد بن عبدالله اصفهانی چون در واسط بر ما در آمد تا در دهه آخر رمضان سال ۴۳۴ به املاى کتابش پردازد، به من خير داد و گفت: حديث کرد مرا محمد بن على بن عمر بن مهدى، از سليمان بن احمد بن ايوب طبرانى، از احمد بن ابراهيم بن كيسان ثقفى اصفهانی از اسماعيل بن عمر بجلى، از مسعر بن کدام، از طلحة بن مصرف، از عميرة بن سعد که گفت: على را بر منبر دیدم، در حالى که اصحاب رسول خدا را سوگند می‌داد که آنچه پیغمبر در روز غدیر فرموده، بدان گواهی دهند. در نتیجه دوازده تن از جمله ابوسعید خدری و ابوهریره و انس بن مالک<sup>۳</sup> برخاستند و شهادت دادند که از رسول خدا شنیدند که فرمود: من كنت مولا، فعلى مولا. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه.

ابن كثير حديث مزبور را از طريق اسماعيل بن عمر بجلى، از مسعر، از طلحه، از عميره و از طريق عبيدالله بن موسى، از هانى بن ايوب، از طلحه، از عميره و نیز از طريق طبرانى مذکور روايت کرده است.<sup>۴</sup> سيوطى در جمع الجوامع از طريق طبرانى در كتاب المعجم الاوسط او به دو لفظش آن را روايت نموده که در يکى از آن دو چنين آمده است: در نتیجه، هجده تن برخاستند و شهادت دادند، و در روايت دوم دوازده تن.<sup>۵</sup> شيخ

۱. حلیة الاولیاء: ۲۶/۵. ۲. الخصایص: ۱۶.

۳. انس نامبرده از کسانی است که در اطراف منبر حضور داشته‌اند، نه اینکه از جمله گواهان بوده باشد، چنانکه در این روايت به لفظ ابونعیم در حلیة الاولیاء و همچنین در بقیة احادیث مذکور افتاد، او همان کسی است که دچار نفرین امام علی<sup>علیه السلام</sup> شد. بنابراین، در متن این حدیث تحریف آشکاری است.

۴. البدایة والنهایة: ۲۱۱/۵ و ۳۴۷/۷. ۵. کنز العمال: ۴۰۳/۶.

ابراهيم وصابی نیز در کتاب الاكتفاء به نقل از معجم الاوسط طبرانی به دو لفظ او آن را روایت کرده است.

فایده: حافظ هیثمی حدیث مناشده را با بررسی در سند از طریق طبرانی در المعجم الاوسط والمعجم الصغیر او از عمیره بنت سعد به لفظ عمیره بن سعد که در بالا از ابن مغزلی ذکر شد، روایت کرده است<sup>۱</sup>، سپس بعضی از متأخران حدیث مزبور را از عمیره بن سعد ذکر نموده و شرح حال و معرفی او را به طوری که قبلاً مذکور افتاد<sup>۲</sup>، درج نموده‌اند، در حالی که از نظر او مخفی و پوشیده مانده که این امر اشتباه و غلط است و حدیث مذکور همان روایتی است که حفاظ آن را از طریق طبرانی از عمیره بن سعد نقل کرده‌اند.

۱۶- یعلی بن مرّة بن وهب ثقفی صحابی.

ابن اثیر از طریق ابونعیم و ابوموسی مدینی به اسناد آن دو به ابوالعباس بن عقده، روایت نموده، از عبدالله بن ابراهیم بن قتیبه از حسن بن زیاد، از عمرو بن سعید بصری، از عمرو بن عبدالله بن یعلی بن مرّه، از پدرش، از جدّش یعلی روایت کرده که گفت: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: من كنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. پس از آنکه علی به کوفه آمد، مردم را سوگند داد و در حدود ده و اندی نفر از آنان در قبال سوگند وی به استماع گفتار رسول خدا شهادت دادند و در میانشان ابویوب صاحب منزل رسول خدا و ناجیه بن عمرو خزاعی بودند.<sup>۳</sup> ابن حجر نیز حدیث مذکور را به نقل از کتاب الموالات ابن عقده روایت کرده است.<sup>۴</sup>

ابن اثیر حدیث مزبور را از طریق حافظ ابن عقده و ابوموسی مدینی به همان اسناد و لفظ روایت کرده جز اینکه در آن چنین مذکور است: ده و اندی نفر شهادت دادند که از جمله آنها یزید یا زید بن شراحیل انصاری بود.<sup>۵</sup> ابن حجر نیز آن را حرف به حرف از

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۶۹/۱.

۴. الاصابة: ۳/۵۴۲.

۱. مجمع الزوائد: ۹/۱۰۸.

۳. اسد الغابة: ۵/۶.

۵. اسد الغابة: ۲/۲۳۳.

کتاب الموالاة ابن عقده نقل کرده<sup>۱</sup> و ابن اثیر آن را به اسناد و لفظ مذکور روایت نموده جز اینکه در آن چنین ذکر شده است: ده و اندی نفر از آنان شهادت دادند که در میانشان عامربن لیلی غفاری بود.<sup>۲</sup>

۱۷- هانی بن هانی همدانی کوفی تابعی.

ابن اثیر از طریق ابن عقده و ابوموسی از ابوغیلان، از ابواسحاق، از عمرو ذی مرّ و زیدبن یثیع و سعیدبن وهب و هانی بن هانی حدیث مزبور را به لفظی که قبلاً از نظر گذشت، روایت کرده است<sup>۳</sup> و در آنجا از تحریف ابن حجر در الاصابة نسبت به حدیث مزبور آگاه شدید.

۱۸- حارثة بن نصر تابعی.

نسائی گوید: خبر داد ما را یوسف بن عیسی از فضل بن موسی، از اعمش، از ابواسحاق، از سعیدبن وهب که گفت: علی در رحبه فرمود: به خدا سوگند می‌دهم هرکسی را که از رسول خدا در روز غدیر خم شنیده که فرمود: خداوند ولیّ من است و من ولیّ مؤمنین هستم، و هرکس که من ولیّ اویم، این علی ولیّ اوست. خدا یا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن دار کسی را که او را دشمن دارد، و یاری کن کسی را که او را یاری کند. سعید گفت: از کنار من شش تن برخاستند، حارثة بن نصر گفت: شش تن برخاستند، زیدبن یثیع گفت: شش تن در نزد من برخاستند و عمرو ذی مرّ این جمله را افزون بر دعای پیامبر بیان کرد: دوستدار او را دوست بدار و با دشمنش دشمن باش.<sup>۴</sup>

ابن ابی الحدید گوید: عثمان بن سعید از قاضی شریک بن عبدالله (م ۱۷۷) روایت کرده که گفت: چون علی دریافت که مردم در ارتباط با ادعایش مبنی بر اینکه پیامبر او را بر دیگران مقدّم داشته و برتری داده است، زبان به اتهام او گشودند و بیاناتش را خلاف

۲. اسد الغابة: ۹۳/۳.

۱. الاصابة: ۵۶۷/۱.

۳. همان: ۳۲۱/۳. نیز رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۷۳/۱.

۴. الخصایص: ۴۰.

واقع پنداشتند، فرمود: از صحابه پیغمبر کسانی را که باقی مانده‌اند و گفتار رسول خدا را را در روز غدیر شنیده‌اند، به خدا سوگند می‌دهم که برخیزند و به آنچه شنیده‌اند، گواهی دهند. در نتیجه، شش تن از اصحاب رسول خدا از طرف راست آن حضرت و شش تن دیگر از طرف چپ به پا خاستند و شهادت دادند که خود از پیغمبر شنیدند که در آن روز در حالی که دستهای علی را بلند کرده بود، فرمود:

من كنت مولاه، فعلى مولاه. اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره و اخذل من خذله، و أحب من أحبه، و أبغض من أبغضه.<sup>۱</sup>

برهان‌الدین حلبی گوید: به تحقیق پیوسته که علی، کرم‌الله وجهه، در حال خطبه به پا خاست و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: آنان را که روز غدیر خم را درک کرده‌اند، به خدا قسم می‌دهم که برخیزند و کسانی که بگویند: آگاهی یافتیم یا به من خبر رسیده، برخیزند؛ تنها کسانی که به گوش خود از رسول خدا شنیده و به باور قلبی رسیده‌اند، برخیزند. در نتیجه، هفده صحابی به پا خاستند و به روایتی سی تن و در المعجم‌الکبیر شانزده تن و به روایتی دیگر دوازده تن. در این هنگام علی به آنان فرمود: بیان کنید آنچه شنیده‌اید. آنان حدیث من كنت مولاه، فعلى مولاه را ذکر کردند که در روایتی چنین است: من كنت مولاه، فهذا مولاه. از زیدبن ارقم، رضی‌الله عنه، نقل کرده‌اند که گفت: من از کسانی بودم که کتمان کردند و شهادت ندادند و در نتیجه، خداوند مرا نایبنا ساخت، چه علی، کرم‌الله وجهه، کتمان‌کنندگان را نفرین کرده بود.

در این باره گروه دیگری از محدثان متأخر را می‌توان نام برد که به روایت این مناشده پرداخته‌اند و ما در اینجا تنها به ذکر اسامی آنان اکتفا می‌کنیم.

گواهان مشهور مناشدهٔ امیر مؤمنان به حدیث غدیر در روز رحبه

۱- ابوزینب بن عوف انصاری.

۲- ابوعمرة بن عمرو بن محسن انصاری.

- ۳- ابوفضاله انصاری که از اصحاب بدر است و در صفین در راه یاری امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت یافت.
- ۴- ابوقدامه انصاری که در صفین به شهادت رسید.
- ۵- ابولیلی انصاری که گفته اند او نیز در صفین شهادت یافت.<sup>۱</sup>
- ۶- ابوهریره دوسی (م ۵۷-۵۹).
- ۷- ابوالهیثم بن تیهان که از اصحاب بدر است و در صفین به شهادت رسید.
- ۸- ثابت بن ودیعه انصاری خزرجی مدنی.
- ۹- حُبشی بن جناده سلولی که در غزوات امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشته است.
- ۱۰- ابویوب، خالد انصاری (م ۵۰-۵۲) که از اصحاب بدر است و در جنگ با رومیان به شهادت رسید.
- ۱۱- خزیمه بن ثابت انصاری ذوالشهادتین که از اصحاب بدر است و در صفین شهادت یافت.
- ۱۲- ابوشریح، خویلد بن عمرو خزاعی (م ۶۸).
- ۱۳- زید یا یزید بن شراحیل انصاری.
- ۱۴- سهل بن حنیف انصاری اوسی (م ۳۸) که از اصحاب بدر است.
- ۱۵- ابوسعید، سعد بن مالک خدري انصاری (م ۶۳-۶۵).
- ۱۶- ابوالعباس سهل بن سعد انصاری (م ۹۱).
- ۱۷- عامر بن لیلی غفاری.
- ۱۸- عبدالرحمن بن عبد رب انصاری.
- ۱۹- عبدالله بن ثابت انصاری که خدمتکار رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است.
- ۲۰- عبید بن عازب انصاری که از جمله ده نفری است که برای دعوت مردم به اسلام گماشته شدند.<sup>۲</sup>

۱. در بعضی الفاظ روایت، ابویعلی انصاری ضبط شده و او شداد بن اوس (م ۵۸) است.

۲. کسانی که عمر آنان را با عمار بن یاسر به کوفه اعزام داشت.

۲۱- ابوطریف، عدی بن حاتم (م ۶۸) که در سن صدسالگی وفات یافت.

۲۲- عقبه بن عامر جهنی (م حدود ۶۰) که از نزدیکان و خویشاوندان معاویه بود.

۲۳- ناجیه بن عمرو خزاعی.

۲۴- نعمان بن عجلان انصاری که سخنگو و شاعر انصار بوده است.

اینان از گواهان مشهور داستان غدیر در مناشدهٔ رجه‌اند که به مدد تاریخ و بنابر احادیثی که مذکور افتاد، به نامشان واقف شدیم. امام احمد در حدیثی که قبلاً از نظر گذشت، تصریح کرده که تعداد شهود در روز رجه سی تن بوده است.<sup>۱</sup> و حافظ هیشمی در مجمع‌الزوائد این قضیه را بررسی و به صحت آن اذعان کرده است. سبط ابن جوزی و سیوطی و حلبی نیز بر این واقعیت صحه نهاده‌اند.<sup>۲</sup> لفظ ابونعیم، فضل بن دکین هم در اینجا چنین است: پس از سوگند دادن امیرالمؤمنین، مردم بسیاری به پا خاستند و گواهی دادند، چنانکه پیش از این بدان اشارت رفت.<sup>۳</sup>

### نکته قابل توجه

خوانندهٔ گرامی قطعاً به این نکته توجه دارد که این مناشده در سال ۳۵ صورت گرفته که با تاریخ وقوع حجة‌الوداع و صدور حدیث غدیر بیش از بیست و پنجسال فاصله داشته است. در خلال این مدت، بسیاری از اصحاب پیغمبر که در روز غدیر خم حضور داشتند، وفات یافتند و بعضی از آنان در جنگ‌ها کشته شدند و گروهی هم در بلاد مختلف پراکنده گشتند. کوفه هم با مدینه منوره که مرکز اجتماع اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، فاصله زیادی داشت و در آن جز معدودی از پیروان حق که در عصر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بدانجا مهاجرت کرده بودند، حضور نداشتند. بنابراین، داستان مناشده از امور اتفاقی بوده است که بدون سابقه و مقدمه صورت گرفته و طوری نبوده که قبلاً اعلام شده باشد

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۷۴/۱.

۲. رک: تذکره الخواص ۱۷؛ تاریخ الخلفاء ۶۵؛ السیره الحلبیه ۳۰۲/۳.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۷۴/۱.

تا علاقه‌مندان به حضور در آن اجتماع آهنگ آنجا نمایند و گواهان بسیار و راویان فراوانی در مجمع مناشدهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشته باشند. در میان حاضران نیز کسانی بوده‌اند که از روی سفاهت یا کینه‌ورزی از ادای شهادت خودداری کرده‌اند به طوری که در بسیاری از حدیث یاد شده به آن اشاره شد و تفصیل آن نیز در مطالب بعدی بیان خواهد شد. با همه این علل و جهات گروه بسیاری این داستان را نقل و روایت کرده‌اند تا چه رسد به اینکه چنین موانع و عللی وجود نمی‌داشت. پس با آنچه ذکر شد، بر خواننده آشکار است که حدیث غدیر در آن روزگار تا چه حد دارای شهرت و تواتر بوده است.

اما اختلاف تعداد گواهان در احادیثی که ذکر شد، حکایت از آن دارد که هریک از راویان قضیهٔ مناشدهٔ رجبه کسی را که می‌شناخته یا بدو توجه داشته یا کسانی را که در نزد او یا در کنار منبر یا یکی از دو طرف آن در آن روز بوده‌اند، دیده و شهادتشان را ذکر کرده و به دیگری توجه نداشته است. همچنین افرادی را که از اصحاب بدر و یا از گروه انصار در آن روز و در آن مجلس حضور داشته‌اند، مورد توجه قرار داده و در اثر سروصدای گروهها برای شهادت و خیره ماندن چشمها و تیز شدن گوشها برای درک موضوع شهادت و وجود اختلال و هرج و مرج در مجلس چنانکه مقتضای چنین اجتماعاتی است، از دیگران غفلت ورزیده و در نتیجه، هرکس از شهادت‌دهندگان را که به حساب آورده است، نقل نموده است.

#### ۴- مناشدهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام با طلحه در روز جمل (سال ۳۶)

حافظ بزرگ ابو عبدالله، حاکم به نقل از ولید و ابوبکر بن قریش آورده که گفتند: حدیث کرد ما را حسن بن سفیان از محمد بن عبده، از حسن بن حسین<sup>۱</sup>، از رفاعه بن ایاس

۱. در نسخه‌ها چنین ذکر شده و صحیح به علت بودن رفاعه: حسین بن حسن اشقر است که شرح حال او

قبلاً از نظر گذشت. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۸۳/۱.

ضیبی، از پدرش، از جدش<sup>۱</sup> که گفت: در جنگ جمل با علی بودیم. وی کسی را در پی طلحه بن عبیدالله فرستاد و ملاقات با او را خواستار شد. چون طلحه نزد آن حضرت آمد، به او فرمود ترا به خدا سوگند می‌دهم آیا از رسول خدا شنیده‌ای که فرمود: من كنت مولا، فعلی مولا، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؟ طلحه گفت: آری. فرمود: پس چرا با من مقاتله و نبرد می‌کنی؟ گفت: از یادم رفته بود. راوی گوید: سپس طلحه بازگشت.<sup>۲</sup>

این داستان را مسعودی چنین روایت کرده است: هنگامی که زبیر بازگشت، علی بر طلحه بانگ زد و فرمود: ای ابو محمد، چه چیزی ترا به نبرد با من برانگیخته است؟ گفت: خونخواهی عثمان. علی فرمود: خداوند بکشد از ما آن کس را که به کشتن عثمان آزمندتر بود. آیا نشنیدی که رسول خدا فرمود: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و تو اول کسی بوده‌ای که با من بیعت کردی و سپس بیعت را شکستی، در حالی که خداوند عزوجل فرماید: هرکس بیعت را بشکند، به زیان خود شکسته است.<sup>۳</sup> در این هنگام طلحه گفت: از خدا طلب آمرزش می‌کنم و سپس برگشت.<sup>۴</sup>

این داستان را خطیب خوارزمی حنفی به اسناد خود از طریق حافظ ابو عبدالله حاکم از رفاعه از پدرش، از جدش روایت کرده که گفت: در روز جمل با علی بودیم که طلحه بن عبیدالله تمیمی را فرا خواند. چون نامبرده نزد آن جناب آمد، به او فرمود: ترا به خدا سوگند می‌دهم آیا از رسول خدا شنیده‌ای که فرمود: من كنت مولا، فعلی مولا، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و اخذل من خذله و انصر من نصره؟ گفت: آری. فرمود: پس چرا با من نبرد می‌کنی؟ گفت فراموش کرده بودم و به یاد نداشتم. راوی گوید: سپس طلحه بدون اینکه سخن دیگری در جواب امیرالمؤمنین بگوید، مراجعت کرد.<sup>۵</sup>

۱. نام او نذیر ضیبی کوفی است و از بزرگان تابعین است و نواده او رفاعه نامبرده به طوری که در تقریب آمده، ثقه و مورد اعتماد است. وی بعد از سال ۱۸۰ درگذشته است.

۲. المستدرک: ۳/۳۷۱.

۳. فتح ۴۸/۱۰.

۴. المناقب ۱۱۲.

۵. مروج الذهب: ۲/۱۱.



این قضیه را حافظ بزرگ ابن عساکر<sup>۱</sup>، سبط ابن جوزی<sup>۲</sup>، حافظ ابوبکر هیشمی از طریق بزّار<sup>۳</sup>، ابن حجر به اسنادش از طریق نسائی<sup>۴</sup>، سیوطی در جمع الجوامع قریب به لفظ خوارزمی از طریق ابن عساکر<sup>۵</sup>، ابوعبدالله محمد بن محمد بن یوسف سنوسی<sup>۶</sup>، ابوعبدالله محمد بن خلیفه و شتانی مالکی<sup>۷</sup> و شیخ ابراهیم وصابی در الاکتفاء از طریق ابن عساکر روایت کرده‌اند.

### ۵- حدیث رکبان در کوفه (سال ۳۶ یا ۳۷)

پیشوای حنبلی‌ها، احمد بن حنبل از یحیی بن آدم، از حنش بن حارث بن لقیط نخعی اشجمی، از ریاح بن حارث<sup>۸</sup> که گفت: چند تن در رجه نزد علی آمدند و گفتند: ای مولای ما، سلام بر تو باد. فرمود: چگونه من مولای شما هستم، در حالی که شما عرب هستید؟ گفتند: ما از رسول خدا در روز غدیر خم شنیدیم که فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه. ریاح گفت: چون از آنجا رفتند، من به دنبال آنها روانه شدم و پرسیدم اینان کیانند؟ گفتند: گروهی از انصارند که در میانشان ابوایوب انصاری است.

همو به اسنادش از ریاح روایت کرده که گفت: گروهی از انصار را دیدم که در رجه نزد علی آمدند و آن جناب پرسید: شما چه کسانی هستید؟ گفتند: یا امیرالمؤمنین، ما دوستداران تو هستیم، سپس به شرح حدیث پرداخته است.

باز احمد از ریاح نقل کرده که گفت: هنگامی که علی نشسته بود، مردی که اثر سفر بر چهره‌اش نمایان بود، داخل شد و گفت: درود بر تو ای مولای من. علی فرمود: این کیست؟ ریاح گفت: او ابوایوب انصاری است. فرمود: او را راه دهید. پس از آنکه

۱. تاریخ الشام: ۸۳/۷.

۲. تذکرة الخواص ۴۲.

۳. مجمع الزوائد: ۱۰۷/۹.

۴. تهذیب التهذیب: ۳۹۱/۱.

۵. کنز العمال: ۸۳/۶.

۶. شرح صحیح مسلم: ۲۳۶/۶.

۷. همان مأخذ.

۸. رجال حدیث از طریق احمد و ابن ابی شیبه و هیشمی و ابن دیزیل همگی ثقة هستند، چنانکه شرح حال آنها در ضمن تابعین و علما از نظر گذشت.

ابوایوب وارد شد، گفت: شنیدم که رسول خدا می فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. ابراهیم بن حسین<sup>۱</sup> ابن علی کسائی معروف به ابن دیزیل در کتاب صفین<sup>۲</sup> از یحیی بن سلیمان جعفی، از ابن فضیل محمد کوفی، از حسن بن حکم نخعی، از ریاح بن حارث نخعی روایت کرده که گفت: نزد علی نشسته بودم که ناگهان گروهی نقابدار بر علی وارد شدند و گفتند: درود بر تو ای مولای ما. علی فرمود: مگر شما گروهی از عرب نیستید؟ گفتند: آری، ولی ما از رسول خدا شنیدیم که در روز غدیر خم فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، وانصر من نصره و اخذل من خذله. ریاح گفت: علی را دیدم که خندان شد به حدی که دندانهای کنار دهان مبارکش نمودار شد، سپس فرمود: گواه باشید. بعد آن گروه به سوی مرکبهای خود روانه شدند و من آنها را تعقیب کردم و به یکی از آنها گفتم: شما از چه طایفه و قومی هستید؟ گفتند: ما گروهی از انصار هستیم و ابوایوب صاحب منزل رسول خدا نیز در میان ماست. آنگاه او را به من نشان داد و من نزد او رفتم و با او مصافحه کردم.

حافظ ابوبکرین مردویه از ریاح بن حارث روایت کرده که گفت: من در رحبه با امیرالمؤمنین بودم که قافله‌ای کوچک روی آوردند و در میدان رحبه شتران خود را خوابانیدند، سپس به راه افتادند تا نزد علی رسیدند و گفتند: ای امیرمؤمنان، سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد. علی فرمود: شما چه کسانی هستید؟ گفتند: ما دوستانان تو هستیم. راوی گوید: آن جناب را دیدم که با خنده فرمود: چگونه دوستانان من هستید حال آنکه شما گروهی از عرب هستید؟ گفتند: در روز غدیر خم از رسول خدا در حالی که بازوی ترا گرفته بود، شنیدیم که خطاب به مردم فرمود: آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتیم: بلی، هستی ای رسول خدا. پس فرمود: همانا خداوند مولای من است و من مولای مؤمنان هستم، و علی مولای کسی است که من مولای اویم.

۱. در نسخه‌ها حسن ضبط شده که اشتباه است.

۲. به طوری که در شرح نهج البلاغه: ۲۸۹/۱ مذکور است، ابن کثیر در البدایة والنهایة: ۷۱/۱۱ گوید: کتاب

ابن دیزیل درباره جنگ صفین مجلد بزرگی است.

بارخدا یا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد. فرمود: شما این را می‌گوئید و بدان معتقد هستید؟ گفتند: آری. فرمود: بر این گفتار گواهی می‌دهید؟ گفتند آری. فرمود: راست گفتید. پس آن گروه روانه شدند و من به دنبال آنها رفتم و به یکی از ایشان گفتم: ای بنده خدا شما چه کسانی هستید؟ گفت: ما گروهی از انصاریم و این مرد ابوایوب صاحب منزل رسول خداست. پس دست او را گرفتم و به او درود و تحیت گفتم و با او مصافحه کردم.<sup>۱</sup>

از حبیب بن یسار، از ابورمیله روایت شده که چهار سوار از راه رسیدند و شتران خود را در رجه خوابانیدند، سپس نزد امیرالمؤمنین آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان، سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد. فرمود: درود بر شما، از کجا آمده‌اید؟ گفتند: موالی تو از فلان سرزمین آمده‌اند، فرمود: از کجا شما دوستدار من هستید؟ گفتند: ما در روز غدیر خم از رسول خدا شنیدیم که می‌فرمود: من کنت مولاه، فعلى مولاه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاده.

ابن اثیر روایت کرده از کتاب الموالات ابن عقده به اسنادش از ابومریم زرین حبیش که گفت: علی از قصر بیرون آمد و سوارانی که شمشیر به کمر داشتند، با او رویرو شدند و گفتند: ای امیر مؤمنان و مولای ما، سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد. علی علیه السلام فرمود: در اینجا از اصحاب پیغمبر چه کسی حضور دارد؟ دوازده تن برخاستند که در میانشان قیس بن ثابت بن شماس و هاشم بن عتبه و حبیب بن بدیل بن ورقاء بودند. آنان گواهی دادند که از پیغمبر شنیده‌اند که می‌فرمود: من کنت مولاه، فعلى مولاه. ابوموسی مدینی این حدیث را با بررسی و دقت در سند آورده است.<sup>۲</sup>

ابن حجر آن را از کتاب الموالات ابن عقده روایت نموده و صدر خبر را تا آنجا که علی گفت... از قلم انداخته و هاشم بن عتبه را نیز ذکر نکرده است.<sup>۳</sup> این روش او به مقتضای عادتی است که نامبرده در کاهش فضایل آل الله دارد.

محب‌الدین طبری روایت مزبور را از طریق احمد به لفظ اول او و از معجم حافظ ابوالقاسم بغوی به لفظ دوم احمد ذکر کرده است.<sup>۱</sup> و ابن کثیر آن را در تاریخش از احمد به دو طریق و دو لفظ نخستین او و نیز از احمد به لفظ اول او ثبت نموده است.<sup>۲</sup> همو در جای دیگر گوید: ابوبکر بن ابی شیبه از شریک، از حنش، از ریاح بن حارث روایت کرده که گفت: هنگامی که ما در رجه با علی نشستیم بودیم، مردی که اثر سفر از قیافه‌اش پیدا بود بر آن حضرت وارد شد و گفت: درود بر تو ای مولای من. گفتند: کیستی؟ گفت: ابویوب انصاری هستم که از رسول خدا شنیدم که فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا.<sup>۳</sup> حافظ هیثمی حدیث مزبور را به لفظ اول احمد روایت کرده، سپس گوید: حدیث مزبور را احمد و طبرانی روایت نموده‌اند، جز اینکه او گفته: گفتند: از رسول خدا شنیدیم که می‌فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و این ابویوب است که در میان ماست. پس ابویوب رو بند از چهره برداشت، سپس گفت: از رسول خدا شنیدم فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. رجال طریق احمد همگی ثقه هستند.

جمال‌الدین عطاءالله بن فضل‌الله شیرازی در کتاب الاربعین فی مناقب امیرالمؤمنین هنگام ذکر حدیث غدیر گوید: آن را زرین حبیش روایت کرده و چنین گفته است: علی از قصر خارج شد و سوارانی که شمشیر به کمر و رو بند بر چهره داشتند و تازه از گرد راه رسیده بودند، با آن حضرت روبرو شدند و گفتند: ای امیر مؤمنان، سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد؛ ای مولای ما، درود بر تو. علی پس از جواب سلام فرمود: در اینجا چه کسانی از اصحاب رسول خدا هستند؟ دوازده تن برخاستند که خالد بن زید، ابویوب انصاری، خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، قیس بن ثابت بن شماس، عمار بن یاسر، ابوالهیثم بن تیهان، هاشم بن عتبة بن ابی وقاص و حبیب بن بدیل بن ورقاء از جمله آنها بودند. پس شهادت دادند که از رسول خدا در روز غدیر خم شنیدند که می‌فرمود: من

۲. البدایة والنهایة: ۲/۲۱۲ و ۷/۳۴۷.

۱. الریاض النضرة: ۲/۱۶۹.

۳. همان: ۷/۳۴۸.

کنت مولا، فعلی مولا. علی به انس بن مالک و براء بن عازب که از ادای شهادت خودداری کردند، فرمود: چه چیزی شما را از اینکه برخیزید و شهادت دهید، بازداشت؟ چه همان طور که این گروه گفتار پیامبر را شنیده‌اند، شما نیز شنیده‌اید. سپس فرمود: بارخدا یا اگر این دو نفر به علت عناد کتمان کردند، آنها را مبتلا کن. دیری نگذشت که براء نایبنا شد و پس از نایبنا شدن هنگامی که از خانه خود پرس و جو می‌کرد، می‌گفت: کسی که گرفتار نفرین شده، چگونه راه به سر منزل مقصود می‌برد؟ انس هم از ناحیه پا به برص مبتلا شد. همچنین گفته‌اند که چون علی درخواست کرد که هرکس حدیث غدیر من کنت مولا، فعلی مولا را از پیامبر شنیده، برخیزد و بدان گواهی دهد، انس عذر آورد که دچار فراموشی شده است. علی هم فرمود: بارخدا یا اگر دروغ می‌گویدی، او را به برص مبتلا کن که دستار او آن را مخفی نسازد. پس چهره او دچار برص شد و پیوسته رو بندی بر چهره خود می‌افکند.

ابوعمر و کشی در روایتی که از اهل سنت آورده گوید: عبدالله بن ابراهیم از ابو مریم انصاری، از منهال بن عمرو، از زر بن حبیش روایت کرده که گفت: علی بن ابی طالب از قصر خارج شد و سوارانی که شمشیر به کمر و نقاب بر چهره داشتند، با آن جناب روبرو شدند و گفتند: ای امیر مؤمنان، سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد؛ ای مولای ما، درود بر تو. علی فرمود: در اینجا چه کسانی از اصحاب رسول خدا هستند؟ خالد بن زید ابوا یوب، خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، قیس بن سعد بن عباده و عبدالله بن بدیل بن ورقاء به پا خاستند و همگی شهادت دادند که از رسول خدا شنیدند که در روز غدیر خم فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. پس از آن علی به انس بن مالک و براء بن عازب فرمود: چه چیزی شما را از اینکه برخیزید و شهادت دهید بازداشت؟ چه همان طور که این گروه گفتار پیامبر را شنیده‌اند، شما هم شنیده‌اید؟ سپس فرمود: بارخدا یا اگر این دو نفر از روی عناد شهادت خود را کتمان کردند، آنها را مبتلا کن. در نتیجه، براء بن عازب نایبنا شد و انس بن مالک از ناحیه پا دچار برص گردید. پس انس بن مالک سوگند یاد کرد که دیگر هیچ منقبت و فضیلتی از علی را کتمان نکند. اما براء بن عازب هنگامی که از

خانه خود پرس و جو می‌کرد و به او نشانی می‌دادند، با خود می‌گفت: کسی که به نفرین گرفتار شده، چگونه راهنمایی و ارشاد می‌شود.<sup>۱</sup>  
 ناگفته نماند که تعداد دیگری از محدثان متأخر هستند که این داستانها و وقایع را ذکر کرده‌اند و ما با یادکرد آنها سخن را طولانی نمی‌کنیم.

### گواهان بنام حدیث غدیر در روز رجب طبق روایات پیشین

- ۱- ابوالهیثم بن تیهان که از اصحاب بدر بود.
- ۲- ابو ایوب، خالد بن زید انصاری.
- ۳- حبیب بن بدیل بن ورقاء خزاعی.
- ۴- خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین که از اصحاب بدر بود و در صفین شهادت یافت.
- ۵- عبدالله بن بدیل بن ورقاء که در صفین شهادت یافت.
- ۶- عمار بن یاسر که از اصحاب بدر بود و در صفین به دست گروه ستمکار کشته شد.
- ۷- قیس بن ثابت بن شماس انصاری.
- ۸- قیس بن سعد بن عبادة خزرجی که از اصحاب بدر بود.
- ۹- هاشم مرقال بن عتبه که پرچمدار علی در صفین بود و در همان جنگ شهید شد.

### نفرین شدگانی که حدیث غدیر را پنهان داشتند

در تعدادی از احادیث مناشده روز رجب و روز رجبان اشاره شد که جمعی از اصحاب پیغمبر ﷺ که در روز غدیر خم حاضر بوده‌اند، شهادت خود را در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام کتمان کردند و در اثر نفرین آن جناب دچار بلیه شدند، چنانکه در بسیاری از فرهنگهای زندگینامه‌ها بدان تصریح شده است. این افراد عبارتند از:

- ۱- ابو حمزه انس بن مالک (م ۹۰-۹۳).
- ۲- براء بن عازب انصاری (م ۷۱ یا ۷۲).

۳- جریر بن عبدالله بجلی (م ۵۱ یا ۵۴).

۴- زید بن ارقم خزرجی (م ۶۶ یا ۶۸).

۵- عبدالرحمن بن مدلیج.

۶- یزید بن ودیعه.

### بررسی پیرامون حدیث گرفتار آمدن به نفرین

چه بسا اختلاف میان احادیثی که صراحت دارد به اینکه انس بن مالک به سبب کتمان شهادت به نفرین گرفتار آمد با احادیثی که ایهام به شهادت دادن او دارد، در خاطر خواننده ایجاد شبهه کند و لاینحل بماند، ولی با اندک توجه و دقت معلوم خواهد شد که متن اخبار موهم به شهادت نامبرده دچار تحریف و تصحیف گشته و به فرض اینکه تحریفی هم دست نداده باشد، با اخباری که به کتمان او و به نفرین گرفتار آمدنش دلالت دارد، چه از نظر کثرت و چه از لحاظ صحت و صراحت، نمی‌تواند برابری کند، بویژه که در این باره نصوص دیگری هم جز آنچه در اینجا ذکر شد، وجود دارد.

ابو محمد، ابن قتیبه گوید: در چهره انس بن مالک برص نمایان بود و گروهی ذکر کرده‌اند که علی، رضی الله عنه، از او درباره حدیث نبوی اللهم وال من والاه و عاد من عاده سؤال کرد، نامبرده در پاسخ گفت: من کهن سال شده و فراموش کرده‌ام، علی گفت: اگر دروغ بگویی، خداوند ترا به برص مبتلا نماید که دستار آن را پنهان نکنند.<sup>۱</sup>

این است تصریح ابن قتیبه در کتاب المعارف که ابن ابی الحدید با استناد بدان گوید: ابن قتیبه حدیث برص و نفرین امیر المؤمنین علیه السلام را در حق انس بن مالک در کتاب المعارف، باب برص که اعیان رجال بدان مبتلا بوده‌اند؛ ذکر کرده و با آنکه به کژاندیشی نسبت به علی شهرت یافته است، اما آنها می‌دایر به محبت و علاقه به علی علیه السلام ندارد.<sup>۲</sup> این سخن بیانگر یقین ابن ابی الحدید به صحت عبارت و برابر بودن نسخه‌های کتاب و تطابق آنها بر این مطلب است، همان طور که از سایر اشخاصی که این کلمه را از کتاب المعارف نقل

کرده‌اند، نیز همین مطلب به دست می‌آید، ولی در چاپخانه‌های مصر دست‌هائی که باید نسبت به ودایع علما در کتابهایشان امین باشند، متأسفانه مرتکب خیانت شده و کلماتی را که از ابن‌قتیبه نیست و در متن کتابش وجود ندارد، بر آن افزوده‌اند و پس از ذکر داستان مزبور این جمله را درج کرده‌اند: ابو محمد، ابن‌قتیبه گوید: این داستان اصل و حقیقت ندارد، غافل از اینکه سیاق مطالب کتاب این خیانت را بخوبی نشان می‌دهد و این افزایش خائنه را هرگز نمی‌پذیرد، زیرا مؤلف کتاب المعارف در هر موضوعی مصادیق و مواردی را ذکر می‌کند که در نزد او مسلم باشد، و از آغاز تا انجام این کتاب دیده نشده که موضوعی را عنوان نماید و مصادیق آن را ذکر کند و سپس آنها را نفی و رد نماید، جز موضوع مورد بحث! چه وی نخستین کسی را که در شمار مبتلایان به برص نام می‌برد، انس بن مالک است، سپس نام افراد دیگر را می‌برد. بنابراین، آیا ممکن است که مؤلف در اثبات امری، چیزی را که مصداق آن امر دانسته ذکر و بدان تصریح نماید و سپس آن را انکار کند و بگوید: این داستان اصل ندارد؟

این تحریف که در کتاب المعارف صورت گرفته، چندان بی‌سابقه نیست و بزودی در مناشدۀ پانزدهم خواهید یافت که قسمتی را از آن حذف کرده‌اند و ما در شرح حال مهلب بن ابی‌صفره موضوعی را به نقل از المعارف به دست آوردیم که چاپخانه‌ها آن را حذف کرده‌اند.<sup>۱</sup>

احمد بن جابر بلاذری (م ۳۷۹) در جزء اول انساب‌الاشراف گوید: علی بر منبر گفت: به خدا سوگند می‌دهم کسی را که از رسول خدا شنیده که در روز غدیر خم فرمود: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، برخیزد و گواهی دهد. انس بن مالک و براء بن عازب و جریر بن عبدالله بجلی در زیر منبر بودند. علی سوگند دادن خود را تکرار کرد و چون احدی پاسخ او را نداد، فرمود: بارخدا یا هرکس که با علم و آگاهی این شهادت را کتمان می‌کند، او را از دنیا مبر مگر بعد از آنکه داغی بر او نهی که بدان شناخته شود. بلاذری گوید: در نتیجه، انس گرفتار برص شد و براء نایبنا گشت و جریر به صحرائشینی و



گمراهی جاهليت برگشت و به جاىگاه نخستين خود رفت و در خانه مادرش درگذشت. ابن ابى الحديد گويد: مشهور اين است كه على عليه السلام در رجبه كوفه مردم را سوگند داد و گفت: به خدا سوگند مى دهم هر كس را كه در بازگشت رسول خدا از حجة الوداع از آن حضرت شنیده كه در باره من فرمود: من كنت مولاه، فعلى مولاه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، برخيزد و گواهی دهد. در نتیجه، مردانى به پا خاستند و به اين گفتار رسول خدا گواهی دادند، سپس على عليه السلام به انس بن مالك فرمود: تو نیز آن روز حضور داشتی، ترا چه مى شود كه گواهی نمى دهی؟ نامبرده گفت: يا اميرالمؤمنين، من سالخورده شده ام و آنچه را كه فراموش کرده ام، بيشتر از آن چیزی است كه به ياد دارم. فرمود: اگر دروغ بگویی، خداوند ترا به برص مبتلا كند كه دستار آن را پنهان نكند. پس نامبرده نمرت تا مبتلا به برص شد.<sup>۱</sup>

همو گويد: گروهی از استادان بغدادی ما ذكر كردند كه عده ای از صحابه و تابعين و محدثان به كژانديشى نسبت به على عليه السلام دچار شده بودند و از او بدگویی مى كردند و بعضی از آنها هم برای رسيدن به دنيا و منافع زودگذر آن، مناقب او را كتمان مى كردند و دشمنانش را ياری مى نمودند كه از جمله آنها انس بن مالك بود. على عليه السلام در ميدان بزرگ قصر يا محوطه وسيع مسجد جامع كوفه مردم را سوگند داد كه كداميك از شما از رسول خدا شنیده كه فرمود: من كنت مولاه، فعلى مولاه. در نتیجه، دوازده تن به پا خاستند و بدان شهادت دادند و انس بن مالك كه در ميان آن گروه بود، برنخاست. على عليه السلام فرمود: ای انس، چه چیز ترا از اينكه برخيزی و شهادت دهی بازداشت، در حالی كه تو نیز در غدير خم حضور داشتی؟ گفت: يا اميرالمؤمنين، پير شده ام و فراموش کرده ام. على عليه السلام گفت: بارخدايا اگر دروغ مى گوید، او را به برص گرفتار كن كه دستار آن را نپوشاند. طلحة بن عمير گفت: قسم به خدا، بعد از آن آشكارا دیدم كه سفیدی بين دو چشم او از برص پيدا شد.

عثمان بن مطرف گفت: مردی از انس بن مالك در پايان عمرش درباره على بن

ابی طالب سؤال کرد و انس در جواب او گفت: من بعد از روز واقعه رجه قسم خوردم که هرگاه چیزی درباره علی از من بپرسند، کتمان نکنم، او در روز قیامت سرور اهل تقواست، به خدا قسم، این سخن را از پیامبر شما شنیدم.<sup>۱</sup>

ابن عساکر گوید: احمد بن صالح عجلی گفت: احدی از اصحاب پیغمبر مبتلا نشد مگر دو نفر: یکی معقیب<sup>۲</sup> که مبتلا به بیماری جذام مبتلاگشت و یکی انس بن مالک که به برص مبتلا شد.<sup>۳</sup>

ابوجعفر گفت: انس را دیدم که مشغول خوردن بود و لقمه‌های بزرگی می‌گرفت و بیماری برص در او نمایان بود و برای اینکه برص را مخفی سازد، خلوق می‌مالید.<sup>۴</sup> ابوالحجاج مزّی گفتار عجلی را که در فقره پیشین ذکر شد، در کتاب تهذیب‌الکمال خود حکایت کرده<sup>۵</sup> و سید حمیری<sup>۶</sup> موضوع اصابت نفرین را در قصیده لامیه خود که بعداً خواهد آمد، در این دو بیت به نظم درآورده است:

– در جواب رد دادن انس به سرور تمامی مردم که طبق کلام وحی مولای ایشان است، خدای عرش او را از راه هدایت بازداشت و به مرض عبرت‌انگیز برص گرفتارش ساخت.

زاهی<sup>۷</sup> هم در قصیده خود که در جای خود خواهد آمد چنین سروده:

– هنگامی که انس از دادن شهادت حق خودداری ورزید، به بیماری برص مبتلا شد.

– وقتی علی فرمود: چه کسی به حدیث غدیر درباره من گواهی می‌دهد، شنوندگان گواهی دادند. و انس امتناع ورزید.

۱. شرح نهج البلاغه: ۳۶۱/۱.

۲. معقیب، ابن ابی فاطمه دوسی ازدی از امنای عمرین خطاب بر بیت‌المال بوده و ابن قتیبه شرح حال او را در المعارف ۱۳۷ درج کرده است. ۳. تاریخ‌الشام: ۱۵۰/۳.

۴. خلوق: مخلوطی خوشبو که قسمت اعظم آن زعفران است و در آن زمان استعمال آن متداول بوده است. (م). ۵. خلاصه تهذیب‌الکمال ۳۵.

۶. یکی از شعرای غدیر در قرن دوم است که شعر و شرح حال او در جای خود خواهد آمد.

۷. یکی از شعرای غدیر در قرن چهارم است که در آنجا شعر و شرح حال او در جای خود خواهد آمد.

– بعد گفت: فراموش کرده‌ام و علی فرمود: دروغ می‌گویی، بزودی به مرضی مبتلا خواهی شد که پیراهن پنهانش نکند.

در اینجا حدیث کوتاهی را می‌آوریم که اجمالی از این تفصیل است. خوارزمی در مناقب خود از طریق حافظ ابن مردویه از ابو عمرو زاذان روایت کرده که گفت: علی در رجه از مردی درباره حدیثی پرسش کرد و آن مرد او را تکذیب نمود. علی فرمود: مرا تکذیب کردی؟ گفت: ترا تکذیب نکردم. علی فرمود: از خدا می‌خواهم که اگر مرا تکذیب کردی، چشم ترا کور کند. گفت: بخواه. در این هنگام علی او را نفرین کرد و در نتیجه، آن مرد از رجه بیرون نرفته بود که چشمش نابینا شد.

این خبر را خواجه پارسا در *فصل الخطاب* از طریق امام مستغفری<sup>۱</sup> ذکر کرده و نورالدین عبدالرحمن جامی نیز به نقل آن از مستغفری پرداخته است. ابن حجر هیثمی خبر مزبور را از کرامات امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده<sup>۲</sup> و وصابی آن را در *الاكتفاء* از طریق حافظ عمر بن محمد ملائی از زاذان ثبت کرده است. علاوه بر اینها، جمع دیگری از ارباب حدیث این روایت را در آثار خود آورده‌اند.

#### ۶- مناشدۀ امیرالمؤمنین علیه السلام در روز صفین (سال ۳۷)

تابعی بزرگوار، ابوصادق سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود<sup>۳</sup> چنین عنوان کرده

۱. جعفر بن محمد نسفی مستغفری در سال ۳۵۰ متولد شده و به سال ۴۳۲ وفات یافته است. وی تألیفات گرانمایی دارد و شرح حالش را ذهبی در *تذکره الحفاظ*: ۳/۳۰۰ ذکر کرده است.

۲. *الصواعق المحرقة* ۷۷.

۳. کتاب سلیم از اصول مشهور و متداول در زمان‌های پیشین بوده و در نظر ارباب حدیث از عامه و خاصه و اصحاب تاریخ اهمیتی بسزا داشته است. ابن ندیم در *الفهرست* ۳۰۷ گوید: چون هنگام وفات سلیم شد، به ابان (بن ابی عیاش) گفت: ای برادرزاده من، ترا بر من حقی است و اکنون مرگ من در رسیده است. آنگاه به یاد کرد گفتاری از رسول خدا پرداخت و کتاب خود را به او تسلیم کرد که همان کتاب سلیم بن قیس هلالی است، تا آنجا که گوید: اولین کتابی که برای شیعه آشکار شد، کتاب سلیم است. در *التنبیه والاشراف* مسعودی ۱۹۸ چنین مذکور است: قطعیۀ طایفه دوازده امامی هستند که اساس

است: علی علیه السلام در صفین میان سپاهیان خود و گروهی از مردم و افرادی از نواحی مختلف و جمعی از مهاجران و انصار که در حضورش بودند، بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ستایش خداوند فرمود: ای مردم، مناقب من افزون‌تر از آن است که در شمار آید. من از مجموع آیاتی که خدای تعالی در منقبتم فرو فرستاده و احادیثی که رسول خدا در فضل و کمالم بیان داشته است، به چند آیت و روایت بسنده می‌کنم. آیا می‌دانید که خداوند در کتابش سابق را بر مسبوق برتری داده، و احدی از این امت در راه خدا و رسول بر من پیشی نگرفته است؟ همه گفتند: آری، چنین است. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا هنگامی که از رسول خدا در باره آیه کریمه: *السابقون السابقون*، اولئك المقربون<sup>۱</sup> سؤال کردند، آن حضرت فرمود: خداوند این آیه را درباره پیغمبران و اوصیای آنان نازل فرموده و من برترین انبیا و رسولان خداوند هستم و وصی من علی بن ابی طالب برترین اوصیاست. در این هنگام نزدیک هفتاد تن از اصحاب بدر که اکثر آنها از انصار و بقیه از مهاجران بودند، برخاستند که در میانشان ابوالهیثم بن تیهان و خالد بن زید،

→ گفتارشان در منحصر ساختن امامان به دوازده تن است، بنا به دلائل و مطالبی که سلیم بن قیس هلالی در کتابش ذکر کرده است. سبکی در *محاسن الرسائل فی معرفة الاوائل* گوید: همانا اولین کتابی که برای شیعه تصنیف شد، کتاب سلیم است. که دانشمندان به آن استدلال می‌کردند و شیعه نه تنها به مندرجات آن بسنده می‌کردند، بلکه از طریق این کتاب با ارباب جدل به بحث و گفتگو می‌پرداختند تا اینکه آنان به جهت اعتمادی که به امانت و وثاقت سلیم در نقل حدیث داشتند، ناچار به آنچه در آن مذکور است قانع می‌شدند. سخن مسعودی هم همین معنی را می‌رساند چه وی احتجاج و استدلال امامیه اثنی عشریه را در حصر عدد به کتاب مزبور و مندرجات آن اسناد داده است. بدیهی است که صرف قانع شدن در زمانهایی که احتجاج و مجادله در نهایت شدت وجود داشته، کافی نبوده و به همین دلیل، تعداد زیادی از بزرگان عامه به کتاب مزبور اسناد داده و از آن روایت کرده‌اند که از آن جمله‌اند: حاکم حسکانی در *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*، حموینی در *فرایده السمطین*، سیدبن شهاب همدانی در *موءة القری*، قندوزی حنفی در *ینایع الموءة* و جز ایشان. ما در پیرامون این کتاب سخنان گهرباری را در رساله‌ای جداگانه گرد آورده‌ایم و آنچه در اینجا ذکر شد، برای این است که معلوم شود اعتماد بر این کتاب امری است که هر دو فرقه عامه و خاصه در آن متفق و متحدند و همین معنی ما را بر آن داشت که به نقل از آن در این کتاب پردازیم.

۱. واقعة ۱۰/۵۶، ۱۱: آنان که در رفتن به راه خدا سبقت گرفته و پیشی جسته‌اند، مقربان درگاهند.

ابویوب انصاری از انصار و عمارین یاسر از مهاجران بودند. آنان گفتند: ما شهادت می‌دهیم که از رسول خدا شنیدیم که این سخن را بیان فرمود.

باز علی فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم درباره آیات مبارکه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم...<sup>۱</sup>، انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا...<sup>۲</sup> و.. لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجة...<sup>۳</sup>، آنگاه که مردم گفتند: یا رسول الله، آیا این آیات مخصوص بعضی از مؤمنان است، یا همه آنان را شامل می‌شود؟ در نتیجه، خدای عزوجل به پیغمبر خود امر فرمود که ولایت را به آنان بیاموزد و برایشان تفسیر نماید، همان طور که نماز و روزه و زکوة و حج را تفسیر و تعلیم فرمود. پس مرا در غدیر خم منصوب نمود و فرمود: همانا خداوند مرا به ابلاغ رسالتی مأمور ساخت که سینه من به آن تنگ شد و اندیشه کردم که مردم در مقام تکذیب من برآیند. پس خداوند مرا تهدید به عذاب فرمود چنانچه آن را ابلاغ نکنم. یا علی برخیز. سپس مردم را برای نماز جماعت دعوت کرد و نماز ظهر را با آنان خواند. بعد فرمود: ای مردم، همانا خداوند مولای من است و من مولای مؤمنان هستم و به آنها از خودشان سزاوارترم. هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست. بارخدا یا دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن بدارد، و یاری کن آن کس را که او را یاری نماید و خوارگردان آن کس را که او را خوار نماید. در آن هنگام سلمان از میان آن جمع کثیر برخاست و گفت: یا رسول الله، این چگونه ولایتی است؟ فرمود: ولایتی مانند ولایت من. هرکس که من به او از خودش سزاوارترم، علی علیه السلام نیز به او از خودش سزاوارتر است و خدای متعال آیه شریفه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً...<sup>۴</sup> را نازل فرمود. راوی گوید: در این موقع دوازده تن

۱. نساء ۵۹/۴: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوا الامر [اوصیای پیامبر] فرمان برید.

۲. مائده ۵۵/۵: همانا ولی شما خدا و رسول او و آنانند که ایمان آورده‌اند.

۳. توبه ۱۶/۹: و جز خدا و رسول او و مؤمنان همرازی نگرفته‌اند.

۴. مائده ۳/۵: امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.

از اصحاب بدر به پا خاستند و گفتند: ما شهادت می دهیم که آنچه را فرمودی، از رسول خدا شنیده ایم. این حدیث طولانی است و مشتمل بر فواید بسیار.

### ۷- احتجاج حضرت فاطمه صدیقه، دخت رسول خدا ﷺ

شمس الدین ابوالخیر جزری دمشقی مقری شافعی در کتاب خود اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب<sup>۱</sup> گوید: لطیف ترین و غریب ترین طریق برای حدیث غدیر که به نظر من رسیده، آن است که استاد ما و سرآمد حافظان ابوبکر محمد بن عبدالله بن محب مقدسی به طور شفاهی از امّ محمد زینب مقدسی دختر احمد بن عبدالرحیم، از ابومظفر محمد بن فتیان بن مثنی، از حافظ، ابوموسی محمد بن ابی بکر، از پسر عمه پدرم قاضی ابوالقاسم عبدالواحد بن محمد بن عبدالواحد مدنی به طریق قرائت در محضر او، از ظفر بن داعی علوی در استرآباد، از پدرش و ابواحمد بن مطرف مطرفی، و آن دو از ابوسعید ادریسی به طریق اجازه در نقل آنچه که در تاریخ استرآباد ثبت کرده، از محمد بن محمد بن حسن ابوالعباس رشیدی که از اولاد هارون الرشید در سمرقند بوده، از ابوالحسن محمد بن جعفر حلوانی، از علی بن محمد بن جعفر اهوازی که وابسته رشید بوده، از بکر بن احمد قصری، از فاطمه و زینب و ام کلثوم دختران موسی بن جعفر، از فاطمه دختر جعفر بن محمد صادق، از فاطمه دختر محمد بن علی، از فاطمه دختر علی بن الحسین، از فاطمه و سکینه دختران حسین بن علی، از ام کلثوم دختر فاطمه زهرا، از فاطمه دختر پیمبر روایت کرده فرمود: آیا فراموش کردید گفتار رسول خدا را در روز غدیر که فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا، و گفتار آن جناب را که به علی فرمود: انت منی بمنزلة هارون من موسی.<sup>۲</sup>

به همین طریق حافظ بزرگوار ابوموسی مدینی در کتاب خود المسلسل بالاسماء این

۱. این کتاب را سخاوی و شوکانی از تألیفات جزری دانسته اند. رک: الضوء اللامع: ۲۵۶/۹؛ البدر الطالع:

۲۹۷/۲

۲. ترجمه حدیث: تو نسبت به من چونان هارونی نسبت به موسی.

حديث را روايت کرده گوید: اين حديث از يك وجه مسلسل است و آن اين است که هريک از بانوان موسوم به فاطمه از عمه خود روايت کرده است. بنا بر اين، اين روايتي است از پنج دختر برادر که هريک از آنان به نقل حديث از عمه خود پرداخته است.

#### ۸- احتجاج امام حسن مجتبی (ع) (سال ۴۱)

حافظ بزرگ ابوالعباس بن عقده روايت کرده گوید: حسن بن علی پس از صلح با معاويه برای ادای خطبه به پا خاست و پس از حمد و ثنای خداوند و یاد کرد جدش مصطفی به رسالت و نبوت فرمود: همانا ما اهل بيتی هستيم که خدای متعال ما را به اسلام گرامی داشت و ما را برگزید و هر پلیدی را از ما دور کرد و ما را پاکیزه و منزه ساخت. از روزگار آدم تا زمان جدّم محمد هیچگاه مردم دو فرقه و گروه نشدند مگر آنکه خدا ما را جزو بهترین آن دو قرار داد. پس از آنکه خدای تعالی محمد را به نبوت مبعوث کرد و به رسالت برگزید و کتابش قرآن را بر او فرو فرستاد و سپس بدو امر فرمود که خلق را به سوی خدای عزوجل دعوت کند، پدر من اول کسی بود که خدا و رسول را اجابت نمود، و اول کسی بود که ایمان آورد و خدا و رسول او را تصدیق کرد. خداوند در کتاب آسمانی فرو فرستاده بر پیمبرش فرماید: **أفمن كان علی بیّنة من ربّه و يتلوه شاهد منه...**<sup>۱</sup> مراد از این آیه جدّ من است که دلیلی روشن از جانب پروردگار خویش دارد و پدرم نیز که شاهدهی از پی اوست. سخن آن حضرت ادامه یافت تا آنجا که فرمود: این امّت از جدّ من شنیده اند که فرمود: هر قوم و امتی که زمام امور خود را به دست کسی دهد که داناتر از او در میانشان وجود داشته باشد، پیوسته امر آن امّت به پستی می گراید تا به سوی آن کس که ترکش گفته اند، بازگشت نمایند، و نیز از او شنیدند که به پدرم می فرمود: **انت متی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبی بعدی.**<sup>۲</sup> همچنین او را دیدند

۱. هود ۱۱/۱۷: آیا کسی که بر نشانی از پروردگار خویش است و گواهی در پی اش آید.

۲. ترجمه حدیث: تو نسبت به من همانند هارونی نسبت به موسی، جز آنکه پیامبری پس از من نخواهد

که در غدیر خم دست پدرم را گرفت و از او شنیدند که به آنان فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. سپس امر فرمود که حاضران گفتارش را به غایبان ابلاغ نمایند. قندوزی حنفی به ذکر قسمتی از این خطبه پرداخته<sup>۱</sup> و چنانکه پیداست، در آن به حدیث غدیر استدلال و احتجاج شده است.

۹- مناشده امام حسین علیه السلام به حدیث غدیر (سال ۵۸ یا ۵۹)

تابعی بزرگوار ابوصادق، سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود پیرامون سختگیری ها و مزاحمت های خصمانه معاویه بن ابی سفیان بر شیعیان و وابستگان امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از شهادت آن جناب، مطالب جامع و سخنان وافیه بیان داشته، سپس چنین می نگارد:

دو سال<sup>۲</sup> قبل از مرگ معاویه، حسین بن علی علیه السلام به همراهی عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر به حج بیت الله عزیمت فرمود و مردان و زنان و پیروان و وابستگان بنی هاشم را، چه آنها که حج کرده بودند و چه آنها که حج نکرده بودند، جمع نمود و از انصار کسانی را که آن جناب و اهل بیتش را می شناختند، گرد آورد و حتی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تابعین انصار که به صلاحیت و تقوا شهرت داشتند و آن سال به حج آمده بودند، احدی را فروگذار نفرمود. در نتیجه، جمعیتی افزون بر هفتصد نفر از تابعین و حدود دویست تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اقامتگاه آن حضرت به منی حضور یافتند. آنگاه حضرتش از جا برخاست و بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود: همانا این معاویه ستمکار یاغی بر سر ما و بر سر شیعیان ما آورد آنچه را که دانستید و مشاهده کردید و خیر آن به شما رسید و من می خواهم از شما درباره چیزی سؤال کنم، چنانچه سخن من مقرون به صداقت و درستی است، مرا تصدیق کنید و اگر برخلاف حقیقت چیزی از من شنیدید، مرا تکذیب نمایید. سخن مرا بشنوید و گفتار مرا بنویسید و ثبت کنید، سپس به شهر و دیار خود مراجعت نمایید و کسانی را که از شرشان در امانید و به

۱. ینایع الموده ۴۸۲.

۲. در بعضی نسخه ها، یکسال آمده است.



آنها اعتماد و وثوق داريد، دعوت كنيد و آنچه را كه دربارهٔ ما و حق ما مي دانيد و بدان معتقد هستيد، به آنان بياموزيد و ابلاغ نماييد، زيرا ما مي ترسيم از اينكه اين حق كهنه و متروك شود و در اثر كيد و نيرنگ و تبليغات مداوم دشمن از بين برود، در حالي كه خدای متعال طبق وعده‌ای كه در قرآن فرموده، نور خود را تمام و كامل می فرماید، اگرچه كفار و ناسپاسان از آن اكراه داشته باشند. در اين موقع آنجناب چیزی را فروگذار نفرمود و آنچه را كه خداوند در قرآن دربارهٔ اهل بيت فرو فرستاده، تلاوت كرد و بيان داشت و تفسير فرمود و آنچه را كه رسول خدا ﷺ در بارهٔ پدرش و مادرش و خودش و اهل بيتش فرموده بود، روايت نمود و در مورد گفتار آن جناب حاضران می گفتند: بارخدايا تمام اينها درست و راست است و ما آنها را از رسول خدا ﷺ شنيده‌ايم و بدانها گواهي می دهيم. تابعين هم می گفتند: بارخدايا چنين است. آنان كه از صحابه مورد وثوق و تصديق هستند، اين حديث را روايت کرده‌اند. سخن آن حضرت ادامه يافت تا آنجا كه فرمود: به خدا سوگند می دهم شما را آيا آگاهی داريد كه رسول خدا ﷺ علي ﷺ را در روز غدير خم منصوب فرمود و ولايت او را اعلام كرد و فرمود: بايد آن را حاضر به غايب ابلاغ كند؟ گفتند: بارخدايا آری، از اين جريان آگاه و مطلع هستيم و بر آن گواهي می دهيم. در اين كتاب قسمتهای جالبي از اخبار متواتر مشتمل بر فضائل اميرالمؤمنين ﷺ مذکور است كه می توان بدان مراجعه كرد.

#### ۱۰- احتجاج عبدالله بن جعفر بر معاويه بعد از شهادت اميرالمؤمنين ﷺ

عبدالله بن جعفر بن ابي طالب گفت: نزد معاويه بودم و حسن و حسين ﷺ با ما بودند و عبدالله بن عباس و فضل بن عباس نيز نزد معاويه حضور داشتند. معاويه به من رو كرد و گفت: چقدر حسن و حسين را بزرگ می شماری، و حال آنكه نه خود آنها بهتر از تو هستند و نه پدرشان بهتر از پدر تست؟ و اگر فاطمه دختر رسول خدا نبود، هر آينه می گفتم كه مادر تو اسماء بنت عميس هم فروتر از او نيست. در جواب او گفتم: به خدا آگاهی تو نسبت به آنان و پدر و مادرشان كم است و چنين نيست كه پنداشتی. به خدا

سوگند، این دو از من بهترند و پدرشان از پدر من بهتر است و مادرشان از مادر من بهتر است. ای معاویه، تو غافل هستی از آنچه که من از رسول خدا درباره آن دو و پدر و مادرشان شنیدم و آنچه را که شنیدم، به خاطر سپردم و درک نمودم و روایت کردم. معاویه گفت: ای پسر جعفر، هرچه می دانی بگو. به خدا قسم تو نه دروغ می گویی و نه مورد اتهام هستی. گفتم: آنچه من در این موضوع می دانم بزرگتر است از آنچه تو می پنداری. گفت: هرچند بزرگتر از کوههای احد و جِرا باشد. اکنون که خدا او را کشته و جمع شما را پراکنده ساخته و امر خلافت به اهلش رسیده، تو هرچه می خواهی بگو که ما از آنچه بگویی، باکی نداریم و آنچه در فضایل او بر زبان آوری، زبانی به ما نمی رساند. گفتم: شنیدم از رسول خدا هنگامیکه درباره آیه .. و ما جعلنا الرؤيا التي أريناك إلا فتنة للناس والشجرة المعلونة في القرآن...<sup>۱</sup> از حضرتش سؤال شد، فرمود: همانا دیدم دوازده تن از پیشوایان گمراهی را که بر منبر من بالا می روند و فرود می آیند و امت مرا به سیر قهقرايي می برند، و شنیدم از آن حضرت که می فرمود: فرزندان ابوالعاص زمانی که تعدادشان به پانزده تن رسید، کتاب خدا را مورد تجاوز و تحریف قرار می دهند و بندگان خدا را به بردگی می گیرند و مال خدا را ثروت شخصی می پندارند.

ای معاویه، همانا از رسول خدا که بر منبر بود و من در برابر او بودم و عمر بن ابی سلمه و اسامة بن زید و سعد بن ابی وقاص، و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام نیز در مقابل منبر حضور داشتند، شنیدم که فرمود: آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتم: بلی یا رسول الله. فرمود: آیا همسران من مادران شما نیستند؟ گفتم: بلی یا رسول الله. فرمود: هرکس که من مولای او هستم، علی مولای اوست و علی به او از خودش سزاوارتر است. بعد با دست خود به شانه علی زد و فرمود: بارخدا یا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد. ای مردم، من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم و با وجود من آنان را اختیاری نیست و باید

۱. اسراء ۱۷/۶۰: و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، جز برای آزمایش مردم نهادیم و آن درخت نفرین شده در قرآن را.

مطيع من باشند و از خود رأی و عقیده‌ای ابراز نکنند. پس از من علی به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و با وجود او آنان را اختیاری نیست. سپس پسر من حسن به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و با وجود او آنان را اختیاری نیست. حضرتش بار دیگر خطاب به مردم نمود و فرمود: زمانی که من از دنیا رخت بریستم، علی به شما از خودتان سزاوارتر است و زمانی که علی از دنیا رفت، پسر من حسن به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و زمانی که حسن از دنیا رفت، پسر من حسین به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. سخن آن حضرت ادامه یافت تا آنجا که عبدالله بن جعفر گوید: معاویه گفت: ای فرزند جعفر، سخن بزرگی گفתי و چنانچه گفتارت درست باشد، بی تردید امت محمد از مهاجر و انصار همگی جز شما اهل بیت و دوستان و یارانان هلاک شده‌اند. گفتم: قسم به خدا آنچه گفتم، حق و مطابق واقع است و آن را از رسول خدا استماع کردم. معاویه به حسن و حسین و ابن عباس رو کرد و گفت: فرزند جعفر چه می‌گوید؟ ابن عباس در پاسخ معاویه گفت: اگر تو به آنچه او گفت ایمان نداری، دنبال کسانی که نامشان را برد، بفرست و در این باره از آنان سؤال کن. معاویه دنبال عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید فرستاد و از آنها سؤال کرد و آنها هم گواهی دادند که آنچه را فرزند جعفر گفت، ما خود از رسول خدا شنیده‌ایم، همانطور که او شنیده است. در اینجا عبدالله بن جعفر دوباره به سخن آمد و گفت: به تحقیق پیغمبر ما بهترین و شایسته‌ترین خلق را در غدیر خم و در موطن دیگر به امامت منسوب نمود و حجّت بر آنان تمام کرد و آنان را به اطاعت از او امر فرمود و افزود: علی نسبت به من به منزله هارون است نسبت به موسی. علی پس از من ولیّ هر مؤمن است. هرکس که من ولیّ اویم، علی ولیّ اوست. هرکس که من به او از خودش سزاوارترم، علی نیز به او سزاوارتر است. علی جانشین و وصی من در میان مردم است. هرکس از او اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده و هرکس سر از فرمان او بپنجد، سر از فرمان خدا بپنجه است. هرکس او را دوست بدارد، خدا را دوست داشته، و هرکس با او دشمنی ورزد، با خدا دشمنی ورزیده است. این حدیث مشتمل بر فواید بسیار و گرانبهایی است.

### ۱۱- احتجاج برد بر عمرو عاص به حدیث غدیر

ابو محمد، ابن قتیبہ گوید: مورخان ذکر کرده اند که مردی از همدان به نام برد به نزد معاویه آمد و از عمرو بن عاص شنید که نسبت به علی سخنان ناروا و توهین آمیز می گوید. به او گفت: همانا بزرگان ما از رسول خدا شنیده اند که فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه، آیا این مطلب درست است یا نادرست؟ عمرو بن عاص گفت: درست است و من بر آنچه شنیده ای، می افزایم و می گویم: احدی از صحابه رسول خدا نیست که مناقبی چون مناقب علی داشته باشد. آن جوان همدانی بی تاب و هراسان شد و عمرو گفت: علی مناقب خود را به سبب اقدامی که درباره عثمان نمود، تباه و نابود ساخت. برد گفت: آیا علی به کشتن عثمان فرمان داد یا خود اقدام به کشتن او کرد؟ عمرو گفت: نه، او نه فرمان داد و نه خود او را کشت، ولی قاتل او را پناه داد و نگذاشت کسی بر او دست یابد. برد گفت: آیا با این وصف، مردم با او به خلافت بیعت کردند؟ گفت: آری. برد گفت: پس چه چیزی ترا از بیعت علی خارج کرد؟ گفت: متهم دانستن من او را درباره قتل عثمان. برد گفت: تو خود نیز مورد چنین اتهامی واقع شده ای. عمرو گفت: راست گفتم، به همین علت به فلسطین رفتم. پس از این محاوره و احتجاج، جوان همدانی به سوی قبیلہ و قوم خود برگشت و به آنها گفت: ما به سوی قومی رفتیم که با استناد به گفته خودشان محکومشان کردیم. علی بر حق است، از او پیروی کنید.<sup>۱</sup>

### ۱۲- احتجاج عمرو عاص بر معاویه به حدیث غدیر

خطیب خوارزمی حنفی از نامه ای یاد کرده که معاویه به عمرو بن عاص نوشته و ضمن آن نامه او را در جنگ صفین به یاری خود ترغیب نموده است. سپس به ذکر نامه ای از عمرو در پاسخ به معاویه پرداخته که در شرح احوال عمرو بن عاص هر دو نامه از نظر خواهد گذشت. عمرو در بخشی از نامه اش به معاویه گوید: آنچه را که به ابی الحسن علی برادر و وصی رسول خدا مبنی بر ستم کردن و رشک بردن او به عثمان

نسبت دادی و صحابه را فاسق نامیدی و چنین پنداشتی که او آنها را وادار به کشتن عثمان کرد، مطلبی خلاف واقع و پنداری نارواست. وای بر تو ای معاویه! آیا نمی دانی که ابوالحسن در راه رسول خدا جانفشانی کرد و در فراش او خوابید؟ وی کسی است در اسلام و هجرت بر دیگران سبقت گرفت و رسول خدا درباره او فرمود: علی از من است و من از علی هستم. او نسبت به من به منزله هارون است نسبت به موسی. جز آنکه پس از من دیگر پیغمبری نخواهد بود. همچنین درباره او در روز غدیر خم فرمود: من کنت مولاه، فعلى مولاه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، وانصر من نصره و اخذل من خذله.<sup>۱</sup>

### ۱۳- احتجاج عماربن یاسر بر عمرو عاص در روز صفین (سال ۳۷)

نصرین مزاحم<sup>۲</sup> کوفی در حدیثی طولانی از عماربن یاسر روایت کرده که در روز صفین خطاب به عمروبن عاص گفت: رسول خدا ﷺ مرا امر فرمود که با پیمان شکنان نبرد کنم که کردم، و نیز فرمود که با بیدادگران به مبارزه برخیزم که شما همان کسانید. و اما از دین برگشتگان که نمی دانم ای ابتر، آنان را خواهم دید یا نه؟ آیا تو نمی دانی که رسول خدا ﷺ درباره علی فرمود: من کنت مولاه، فعلى مولاه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه؟ مرا خدا و رسول و پس از او علی مولاست، اما ترا مولایی نیست. عمرو در جواب عمار گفت: ای ابوالیقظان، چرا مرا دشنام می دهی؟<sup>۳</sup> تمامی حدیث ضمن شرح احوال عمروبن عاص خواهد آمد. این روایت را ابن ابی الحدید نیز ذکر کرده است.<sup>۴</sup>

۱. المناقب، خوارزمی ۱۲۴.

۲. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه: ۱۸۳/۱ گوید: ما آنچه را که نصرین مزاحم به نقل از کتاب صفین در این باره گفته ذکر می کنیم، زیرا نامبرده شخصاً دارای دقت نظر و وثاقت در نقل روایت است و منسوب به تمایل و علاقه مندی به یکی و خیانت و نیرنگ به دیگری نیست. نامبرده از رجال اصحاب حدیث است.

۳. کتاب صفین ۱۷۶.

۴. شرح نهج البلاغه: ۲۷۳/۲.

#### ۱۴- احتجاج اصبع بن نباته به حدیث غدیر در مجلس معاویه (سال ۳۷)

امیرالمؤمنین، صلوات الله علیه، در ایام جنگ صفین نامه‌ای به معاویه بن ابی سفیان نوشت و به دست اصبع بن نباته داد که به او برساند. نامبرده گوید: بر معاویه داخل شدم، در حالی که بر بساط چرمی نشسته و بر دو بالش سبز تکیه داده بود. در طرف راست او عمرو عاص و حوشب و ذوالکلاع<sup>۱</sup> و در طرف چپ او برادرش عتبه بن ابی سفیان (م ۴۳ یا ۴۴) و عبدالله بن عامر بن کریم (م ۵۷ یا ۵۸) و ولید بن عقبه فاسق به نصر قرآن و عبدالرحمن بن خالد (م ۴۷) و شرحبیل بن سمط (م ۴۰ یا ۴۱) و در برابرش ابوهریره و ابوالدرداء<sup>۲</sup> و نعمان بن بشیر (م ۶۵) و ابوامامه باهلی (م ۸۱) قرار داشتند. پس از آنکه معاویه نامه آن جناب را قرائت کرد، گفت: همانا علی کشندگان عثمان را به ما تسلیم نمی‌کند. به او گفتم: ای معاویه، خون عثمان را بهانه مگیر، تو جوای پادشاهی و سلطنت هستی و اگر در زمان زندگی عثمان می‌خواستی او را یاری کنی می‌کردی، ولی در کمین فرصت و در انتظار کشته شدن او بودی تا این امر را دستاویز رسیدن به پادشاهی قرار دهی. معاویه از سخنان من در خشم شد و من که می‌خواستم خشم او بیشتر شود، رو به ابوهریره کردم و به او گفتم: ای یار رسول خدا من ترا سوگند می‌دهم به آن خداوندی که معبودی جز او نیست و دانای آشکار و نهان است، و به حق حبیبش مصطفی، علیه و آله السلام، که مرا خبر دهی آیا در روز غدیر خم حضور داشتی؟ ابوهریره گفت: بلی، حاضر بودم. گفتم: چه در باره علی از رسول خدا شنیدی؟ گفت: شنیدم که می‌فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه، و عاد من عاده، و انصر من نصره و اخذل من خذله. به او گفتم: بنابراین، ای ابوهریره، تو با دوست او دشمن شدی و با دشمن او دوست. در این موقع ابوهریره نفس بلندی که حاکی از تأسف او بود، کشید و گفت: انا لله

۱. حوشب حمیری و ذوالکلاع در جنگ صفین با معاویه بودند و در همان جنگ کشته شدند.

۲. وی عویمر انصاری است. ابن عبدالبر در استیعاب، بخش کنیه‌ها گوید: أهل اخبار گفته‌اند که نامبرده بعد از صفین درگذشته است.

و انا اليه راجعون.<sup>۱</sup> اين روايت را خوارزمي و سبط ابن جوزي ذكر کرده اند.<sup>۲</sup>

### ۱۵- مناشدة جواني با ابوهريره به حديث غدير در مسجد كوفه<sup>۳</sup>

حافظ ابويعلی موصلي از ابوبكر بن ابي شيبة، از شريك، از ابوزيد داود اودي (م ۱۵۰)، از پدرش يزيد اودي، و حافظ ابن جرير طبري نیز از ابوكريب، از شاذان، از شريك، از ادریس و برادرش داود، از پدرشان يزيد اودي روايت کرده اند که گفت: ابوهريره داخل مسجد شد و مردم گرد او جمع شدند. جواني برخاست و به ابوهريره رو کرد و گفت: ترا به خدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا شنیدی که فرمود: من كنت مولاه، فعلى مولاه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه؟ ابوهريره گفت: من شهادت می دهم که شنيدم رسول خدا فرمود: من كنت مولاه، فعلى مولاه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه.

اين روايت را حافظ ابوبكر هيثمي به نقل از ابويعلی، طبرانی و بزار به دو طريق خود ذكر کرده و يکی از دو طريق را به صحت اعلام و رجال آن را توثيق نموده است.<sup>۴</sup> و ابن كثير نیز در تاريخ خود از طريق ابويعلی موصلي و ابن جرير طبري آن را روايت کرده است.<sup>۵</sup>

ابن ابی الحديد گوید: سفیان ثوري از عبدالرحمن بن قاسم، از عمر بن عبدالغفار روايت کرده که گفت: زمانی که ابوهريره با معاويه به كوفه آمد، شبها در باب كنده می نشست و مردم گرد او جمع می شدند. جواني از كوفه آمد و نزد او نشست و خطاب به او گفت: ترا به خدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا شنیده ای که درباره علی بن ابی طالب می فرمود: اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه؟ ابوهريره گفت: بارخدايا آری. آن جوان

۱. بقرة ۲/۱۵۶: ما از آن خدا هستيم و بدو باز می گرديم.

۲. المناقب ۱۳۰؛ تذكرة الخواص ۴۸.

۳. اسناد اين مناشده از طريق ادریس بن يزيد، اسناد صحيح است و تمامی رجال طريق آن مورد اعتماد و

۴. مجمع الزوائد: ۱۰۵/۹.

تفه هستند.

۵. البداية والنهاية: ۲۱۳/۵.

گفت: بنابراین، من خدا را گواه می‌گیرم که تو دشمن او را دوست گرفتی و با دوست او دشمنی ورزیدی. آنگاه از نزد او برخاست. راویان روایت کرده‌اند که ابوهیریه با کودکان در رهگذر هم‌غذا می‌شد و با آنها بازی می‌کرد و هنگامی که امیر مدینه بود، خطبه می‌خواند و می‌گفت: سپاس خدای را که دین را قیام قرار داد و ابوهیریه را امام نمود. او مردم را با این سخن می‌خندانید. هنگامی هم که امیر مدینه بود، در بازار راه می‌رفت و هرگاه به مردی می‌رسید که در جلو او حرکت می‌کرد، با پای خود به زمین می‌کوبید و می‌گفت: راه دهید، راه دهید، امیر آمد که مقصودش خودش بود. ابن ابی‌الحدید سپس می‌افزاید: ابن قتیبه تمامی این امور را در کتاب المعارف در شرح حال ابوهیریه ذکر کرده و گفتار نامبرده در حق او حجّت است، زیرا او مّتهم نیست.<sup>۱</sup>

دست خیانت با این روایت بازی کرده و تمام این مطالب را از کتاب المعارف (طبع مصر، ۱۳۵۳ هـ) از قلم انداخته است و چه بسا این دست امانت‌کار! نظایر این خیانت را در موارد متعددی از کتاب مزبور مرتکب شده، چنانکه همین دست خیانتکار گه‌گاه مطلبی را افزوده که در آن نبوده است و قبلاً به این امر اشاره شد.<sup>۲</sup>

#### ۱۶- مناشدۀ مردی با زیدبن ارقم به حدیث غدیر

از ابو عبدالله شیبانی<sup>۳</sup>، رضی الله عنه، روایت شده که گفت: من نزد زیدبن ارقم بودم که مردی آمد و پرسید، کدامیک از شما زیدبن ارقم است؟ زید را به او نشان دادند و آن مرد به او رو کرد و گفت: ترا سوگند می‌دهم به آن خداوندی که معبودی جز او نیست، آیا از رسول خدا شنیدی که می‌فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه؟ زید گفت: آری.<sup>۴</sup>

۱. شرح نهج البلاغة: ۳۶۰/۱. ۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۹۲/۱.

۳. در نسخه‌ها چنین است و شاید صحیح آن ابو عمرو شیبانی باشد و او تابعی بزرگ شیبان بن ثعلبه کوفی (م ۹۸) است که قرآن را در مسجد اعظم کوفه درس می‌داد. شرح حال او را ذهبی در تذکرة الحفاظ:

۴. مؤدة القریب؛ ینایع المودة ۲۴۹. ۵۹/۱ نوشته است.



### ۱۷- مناشدۀ مردی عراقی با جابر انصاری به حدیث غدیر<sup>۱</sup>

علامه کنجی شافعی با دقت در سند حدیث غدیر گوید: مشایخی این روایت را در ضمن روایات عالی آورده‌اند که از جمله آنهاست: شریف خطیب ابوتمام، علی بن ابی‌الفخار بن ابی منصور هاشمی در کرخ بغداد و ابوطالب عبداللطیف بن محمد بن علی بن حمزه قیسی در نهر معلی و ابراهیم بن عثمان بن یوسف بن ایوب کاشغری. آنان همگی به روایت از ابوالفتح، محمد بن عبدالباقی بن سلیمان، معروف به نسیب بن البطئی پرداخته‌اند و کاشغری نیز از ابوالحسن علی بن ابی‌القاسم طوسی، معروف به ابن تاج‌القرآء نقل قول کرده است و این دو از ابو عبدالله مالک بن احمد بن علی بنیاسی، از ابوالحسن احمد بن محمد بن موسی بن صلت، از ابراهیم بن عبدالصمد هاشمی، از ابوسعید اشج، از مطلب بن زیاد، از عبدالله بن محمد بن عقیل روایت کرده‌اند که گفت: من نزد جابر بن عبدالله در خانه او بودم و علی بن الحسین و محمد بن حنفیه و ابوجعفر نیز حضور داشتند که مردی عراقی داخل شد و به جابر گفت: ترا به خدا<sup>۲</sup> آنچه را که دیدی و از رسول خدا شنیدی، برای من بازگو کن. جابر گفت: در غدیر خم به جحفه بودیم و در آنجا مردم بسیار از قبایل جهینه و مزینه و غفار بودند. رسول خدا از خیمه خود بیرون آمد و سه بار به دست خود اشاره کرد، سپس دست علی بن ابی‌طالب را گرفت و فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا.

حموینی این حدیث را روایت کرده گوید: خبر داد مرا شیخ مجدالدین عبدالله بن محمود بن مودود حنفی به طریق قرائت نزد او در بغداد به تاریخ سوم رجب سال ۶۷۲، از شیخ ابوبکر مسمار بن عمر بن عویس بغدادی به طور سماع، از ابوالفتح محمد بن عبدالباقی، معروف به ابن البطئی به طور سماع.<sup>۳</sup> همو گوید: خبر داد ما را پیشوای فقیه، کمال‌الدین ابو غالب هبه‌الله سامری به طریق

۱. سند این مناشدۀ صحیح و رجال طریق آن همگی ثقه هستند.

۲. در لفظ شیخ‌الاسلام حموینی چنین آمده است: ترا به خدای یگانه سوگند می‌دهم.

۳. فراید السمطین، باب نهم.

قرائت نزد او در جامع نصر<sup>۱</sup> بغداد به تاریخ شب یکشنبه بیست و هفتم ماه رمضان سال ۶۸۲، از شیخ محاسن بن عمر بن رضوان حرائینی به طور سماع در بیست و یکم ماه محرم سال ۶۲۲، از ابوبکر محمد بن عبدالله بن نصر زعفرانی به طور سماع در شانزدهم ماه رجب سال ۵۰۵، از ابو عبدالله مالک بن احمد بن علی بن ابراهیم فرا بانیا سی به طور سماع، از ابن زاغونی در ماه شعبان سال ۴۶۳، از ابوالحسن احمد بن محمد بن موسی بن قاسم بن صلت به طریق قرائت نزد او و نیز به طور سماع در سیزدهم ماه رجب سال ۴۰۵، از ابراهیم بن عبدالصمد هاشمی مکنی به ابواسحاق، از ابوسعید اشج، از ابوطالب مطلب بن زیاد، از عبدالله بن محمد بن عقیل که گفت: در نزد جابر بودم... تا آخر حدیث مزبور به شرحی که گذشت.

همین روایت را ابن کثیر در تاریخش ذکر کرده و گفته است: مطلب بن زیاد از عبدالله بن محمد بن عقیل نقل کرده که او از جابر بن عبدالله شنیده که گفت: در غدیر خم به جحفه بودیم که رسول خدا از خیمه بیرون شد و دست علی را گرفت و فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه. استاد ما ذهبی گفت که این حدیث حسن است.<sup>۲</sup>

برای ما مهم نیست که ابن کثیر قسمتی از حدیث را مشتمل بر ذکر گروهی که نزد جابر بوده‌اند، از آن انداخته و از مناشدهٔ مرد عراقی با جابر سخن به میان نیاورده و حدیث را کوچک و بی قدر جلوه داده است، زیرا صفحات تاریخش *البدایة والنهایة*، زبان بی شرم و دست جنایتکار او را نسبت به ودایع پیامبر بزرگ ﷺ و فضایل ذریه و عترت پاکش که آل الله هستند، آشکار می‌سازد و درون آلودهٔ او را که از عداوت نسبت به خاندان پیغمبر ﷺ شعله‌ور است، نشان می‌دهد و چنانچه مشاهده می‌کنید، دوستان این خاندان را دشنام و ناسزا می‌دهد، به مدح و ستایش دشمنان و مخالفان این خاندان می‌پردازد، روایات صحیح و صریح در مناقب اهل بیت را به ساختگی بودن متهم می‌نماید و راوی این روایات را در عین ثقه بودن به ضعف منسوب می‌دارد. هیچ یک از

۱. دکتر مصطفی جواد بغدادی برای ما نوشت که درست آن جامع قصر است که همین جامع بازار نخرسی فعلی است.  
 ۲. *البدایة والنهایة*: ۲۱۳/۵.

این موارد مبتنی بر قاعده و دلیلی منطقی نیست و وی همواره می‌کوشد که سخنان حق را از موضوعهای اصلی منحرف سازد، و اگر بخواهیم در مقام ذکر تمام مطالبی برآییم که از تصرفات ستمکارانه و تعصبات معاندانه او مصون نمانده، بی‌تردید کتابی ضخیم فراهم خواهد آمد. برای اثبات تحریفات و تصرفات بی‌جای او کافی است شما را از آنچه نامبرده درباره‌ی داستان آغاز دعوت نبوی به هنگام نزول آیه و اُنذر عشیرتک الاقرین<sup>۱</sup> ذکر کرده، آگاه کنیم. وی در تاریخ خود بعد از ذکر حدیثی که از طریق بیهقی درباره‌ی آیه شریفه مزبور روایت شده، گوید: این حدیث را ابو جعفر ابن جریر از محمد بن حمید رازی روایت کرده و سند روایت را تا آخر بیان داشته، سپس گوید: پیامبر پس از آنکه در جمع حاضران فرمود: همانا من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام، این جمله را افزود: بتحقیق خداوند مرا امر فرموده که شما را به سوی آن دعوت نمایم، پس کدامیک از شما مرا بر این امر پشتیبانی می‌کند تا برادر من و چنین و چنان باشد؟ علی گفت: همگی در قبال این پیشنهاد پیغمبر خاموش نشستند و من در حالی که جوان‌ترین آنها بودم و چشمم چرک‌آلوده‌تر و شکمم بزرگ‌تر و ساق پایم از همه لاغرتر، بود، گفتم: ای پیغمبر خدا، من حاضرم پشتیبان تو بر این امر باشم. بی‌درنگ رسول خدا گردن مرا گرفت و گفت: همانا این برادر من و چنین و چنان است، از او شنوایی داشته باشید و امر او را اطاعت کنید. در این هنگام آن گروه برخاستند، در حالی که می‌خندیدند و به ابوطالب می‌گفتند: محمد ترا امر کرده که فرمانبردار و مطیع فرزند خود باشی.<sup>۲</sup> وی حدیث مزبور را به همین لفظ در تفسیرش آورده گوید: این روایت را ابو جعفر ابن جریر از ابن حمید روایت کرده است.<sup>۳</sup>

ما اکنون لفظ طبری را عیناً ذکر می‌کنیم تا حقیقت آشکار و از کژی و ناراستی متمایز گردد:

طبری در تاریخ خود آورده که پیامبر در میان جمعی فرمود: همانا من خیر دنیا و

۱. شعراء ۲۶/۲۱۴: خویشاوندان نزدیک خود را بیم ده و بترسان.

۲. تفسیر القرآن العظیم: ۳/۳۵۱.

۳. البدایة والنهایة: ۳/۴۰.

آخرت را برای شما آورده‌ام و به تحقیق خدای تعالی مرا امر فرموده که شما را به سوی آن بخوانم، پس کدامیک از شما مرا بر این امر پشتیبانی می‌کند تا او برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟ علی گفت: همگی خاموش ماندند و من در حالی که نوجوان‌ترین آنها بودم و چشمم چرک آلوده‌تر و شکمم بزرگ‌تر و ساق پایم لاغرتر از همه بود، گفتم: ای پیامبر خدا، من پشتیبان تو بر این امر خواهم بود. بی‌درنگ رسول خدا گردن مرا گرفت و فرمود: همانا این برادر و وصی و خلیفه من در میان شماست، پس از او شنوایی داشته باشید و اطاعت کنید. در این هنگام آن گروه برخاستند، در حالی که می‌خندیدند و به ابوطالب می‌گفتند: محمد ترا امر کرده که به سخن فرزندان گوش فرادهی و امر او را گردن نهی.<sup>۱</sup> بنابراین، مرجع شکوه ما ذات اقدس خداوند است.

گرچه طبری این روایت را نیز به شکلی تحریف شده در تفسیرش ذکر کرده<sup>۲</sup>، اما آیا بجا نبود که ابن کثیر بر روایت نامحرّفی که طبری در تاریخ خود آورده، وقوف می‌یافت و به نقل آن می‌پرداخت؟ یا به روایتی صحیح که پیشوایان حدیث و تاریخ در تألیفات خود ثبت کرده‌اند، توجه می‌نمود؟ بی‌تردید او تحت تأثیر کینه و عناد خود قرار گرفته که سخنان تحریف شده را اختیار کرده است، در حالی که خدای تعالی به آنچه در سینه‌های آکنده از کین آنهاست، آگاه است؟

#### ۱۸- احتجاج قیس بن سعد بر معاویه به حدیث غدیر (سال ۵۰ یا ۵۶)

معاویه در دوران خلافتش پس از وفات امام حسن مجتبی علیه السلام به سفر حج رفت و چون به مدینه بازگشت، از او استقبال به عمل آمد، آنگاه بین او و قیس بن سعد بن عبادة انصاری خزرجی، آن صحابی بزرگوار داستانی رخ داد که شرح و تفصیل آن در شرح احوال قیس ضمن شعرای غدیریّه سرای قرن اوّل خواهد آمد. در داستان مزبور پس از آنکه قیس گفت: به جان خودم، با وجود علی و فرزندان او برای احدی از انصار و قریش و عرب و عجم در خلافت حقی نیست، چنین مذکور است:

۲. جامع البیان عن تأویل القرآن: ۷۴/۱۹.

۱. تاریخ الامم والملوک: ۲۱۷/۲.

معاويه در خشم شد و گفت: ای پسر سعد، این مطلب را از که گرفته‌ای؟ از که روایت کرده‌ای؟ از که شنیده‌ای؟ آیا پدرت ترا از آن آگاه ساخته است؟ قیس گفت: آن را از کسی شنیده و اخذ کرده‌ام که از پدرم برتر و شایسته‌تر و بزرگوارتر است. معاويه گفت: او کیست؟! قیس گفت: او علی بن ابی طالب عالم و صدیق این امت است که خداوند در بارهٔ او آیه... قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب<sup>۱</sup> را نازل فرمود. در این موقع قیس از چیزی فروگذار نکرد و به ذکر همهٔ آیاتی پرداخت که در شأن علی علیه السلام نازل شده بود.

معاويه گفت: صدیق این امت ابوبکر است و فاروق این امت عمر است و کسی که علم کتاب نزد اوست، عبدالله بن سلام است. قیس گفت: سزاوارترین افراد به این نامها آن کسی است که خداوند دربارهٔ او آیهٔ افمن کان علی بیته من ربه و يتلوه شاهد منه...<sup>۲</sup> را نازل فرموده است، همو که رسول خدا در غدیر خم به ولایت منصوبش کرد و فرمود: من کنت مولاه - اولی به من نفسه، فعلی اولی به من نفسه<sup>۳</sup> و در غزوه تبوک به او فرمود: تو نسبت به من به منزلهٔ هارونی نسبت به موسی، جز آنکه پیغمبری پس از من نخواهد بود.<sup>۴</sup>

### ۱۹- احتجاج دارمیة حجونی بر معاويه (سال ۵۰ یا ۵۶)

زمخشری گوید: معاويه به حج رفت و در جستجوی زنی برآمد که بدو دارمیة<sup>۵</sup>

۱. رعد ۴۳/۱۳: بگو کافی است که خدا و کسی که دانش کتاب نزد اوست، میان ما و شما گواه باشند.

۲. هود: ۱۷/۱۱: آیا آن کس که بر نشانی از پروردگار خویش است و گواهی از او به دنبالش آید.

۳. هرکه من مولای اویم - سزاوارتر به او از خودش، علی نیز به او از خودش سزاوارتر است.

۴. نقل از: کتاب سلیم بن قیس هملی.

۵. منسوب به داروم که قلعه‌ای است و کسی که در ساحل دریا از غزه عازم مصر باشد، قلعهٔ مزبور را بعد از غزه می‌بیند. فرزندان حام بن نوح بعد از طوفان در آنجا مسکن گزیدند، چنانکه سخن معاويه و خطاب او به عنوان «ای دختر حام» بر آن دلالت دارد. حجون هم محلی معروف در مکه است که بانوی نامبرده بدانجا آمده و در نتیجه، منسوب به آنجا شده است.

حجونی نام داشت. وی از شیعیان علی و زنی سیاه چرده و تنومند بود. پس از آنکه به نزد معاویه آمد، معاویه به او گفت: ای دختر حام، حالت چون است؟ گفت: سالم خوب است، ولی من از اولاد حام نیستم، بلکه زنی از بنی کنانه‌ام. معاویه گفت: راست گفتی، آیا می‌دانی برای چه ترا دعوت و احضار کردم؟ گفت: شکفتا، من که علم غیب ندارم! معاویه گفت: می‌خواستم از تو پرسم که چرا علی را دوست می‌داری و مرا دشمن می‌شماری؟ چرا از او پیروی می‌کنی و با من خصومت می‌ورزی؟ گفت: آیا مرا از پاسخ این سؤال معاف می‌داری؟ گفت: نه. گفت: حال که چنین است، باید بگویم که من علی را برای این دوست می‌دارم که در میان رعیت به عدالت رفتار می‌کرد، و ترا برای این دشمن می‌دارم که با کسی که به امر خلافت سزاوارتر از تو بود، نبرد کردی و چیزی را می‌جستی که از آن تو نبود. از علی پیروی کردم برای اینکه رسول خدا در غدیر خم با حضور تو پیمان به ولایت او گرفت و افزون بر این، مسکینان را دوست می‌داشت و دینداران را بزرگ می‌شمرد. اما با تو دشمن هستم برای اینکه موجب خونریزی و اختلاف کلمه شدی و در قضاوت ستم روا داشتی و به دلخواه خود داوری کردی.<sup>۱</sup>

## ۲۰- احتجاج عمرو اودی بر دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام

مفتی و قاضی کوفه شریک بن عبدالله نخعی از ابواسحاق سبیعی، از عمرو بن میمون اودی روایت کرده گوید: در محضر عمرو از علی بن ابی طالب سخن به میان آمد، گفت: گروهی به آن جناب ناسزا می‌گویند، این گروه آتش گیره جهنم هستند. من از جمعی از اصحاب محمد، از جمله حذیفه بن الیمان و کعب بن عجره شنیدم که هر یک از آنها می‌گفت: به علی موهبت‌های بزرگی اعطا شده که به هیچ بشری داده نشده است. او همسر فاطمه بزرگ سرور بانوان دو جهان است. مانند چنین بانویی که دیده؟ یا که شنیده

۱. ربیع‌الابرار، باب چهل و یکم.

۲. این احتجاج به الفاظ دیگر نیز روایت شده است. رک: بلاغات النساء ۷۲؛ العقد الفرید: ۱/۱۶۲:

صبح‌الاعشی: ۱/۲۵۹.

که کسی از پیشینیان و پسینیان با بانویی چون او ازدواج کرده باشد؟ او پدر حسن و حسین است که سرور جوانان اهل بهشتند. ای مردم، کیست که او را همانند آن دو فرزند بوده باشد؟ و رسول خدا پدر همسر اوست و او وصی رسول خدا در میان خاندان و زنان اوست. تمام درهایی که از حجره‌های اصحاب و کسان پیغمبر به مسجد باز می‌شد، بسته و مسدود گردید، جز در حجره او. او کسی است که در جنگ خیبر پرچم را به دست گرفت و در قلعه خیبر را به تنهایی از جا کند، در حالی که دچار درد چشم بود و رسول خدا آب دهان مبارکش را به چشمان او زد و بهبودی یافت، به طوری که بعد از آن دیگر بیماری چشم عارضش نشد، و بعد از آن روز هیچ گرمی و سردی در آن جناب مؤثر نیفتاد. او صاحب روز غدیر است، زیرا رسول خدا در آن روز تصریح به نام او کرد و امت را به ولایت او ملزم ساخت و اهمیت و عظمت او را شناساند و جایگاه او را برای همگان بیان داشت و خطاب به مردم فرمود: کیست سزاوارتر به شما از خودتان؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمود: فمن کنت مولاه، فهذا علی مولاه.

## ۲۱- احتجاج عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی (م ۱۰۱)

حافظ ابونعیم از ابوبکر محمد تستری، از یعقوب، و نیز از عمر بن محمد سری (م ۳۷۸)، از ابن ابی داود، و آن دو از عمر بن شُبّه، از عیسی، از یزید بن عمر بن مورك روایت کرده که گفت: من در شام بودم که عمر بن عبدالعزیز به مردم بذل و بخشش می‌کرد. من نیز به نزد او رفتم، به من گفت: تو از کدام قبیله هستی؟ گفتم: از قریش. گفت: از کدام طایفه قریش؟ گفتم: از بنی هاشم. پس از کمی تأمل و سکوت گفت: از کدام قبیله بنی هاشم؟ گفتم: از پیروان و دوستان علی. گفت: علی کیست؟ بعد ساکت شد و دست خود را بر سینه نهاد و گفت: من نیز قسم به خدا، از دوستان علی بن ابی طالب هستم، سپس گفت: عده‌ای برای من روایت کرده‌اند که از رسول خدا شنیدند که می‌فرمود: من کنت مولاه، فهذا علی مولاه. آنگاه خطاب به مزاحم<sup>۱</sup> کرد و گفت: به کسانی مانند این

۱. مزاحم بن ابی مزاحم مکی: کارگزار عمر بن عبدالعزیز که ابن حبان او را توثیق نموده است.

شخص چه مبلغی عطا می‌کنی؟ گفت: صد یا دویست درهم. گفت: به او پنجاه دینار عطا کن. ابن ابی داود گوید: دستور داد که شصت دینار عطا کند برای ولایت او نسبت به علی بن ابی طالب. سپس به من گفت: به محل و شهر خود برگرد که بزودی آنچه به افرادی مانند تو اعطا می‌شود، به تو نیز اعطا خواهد شد.<sup>۱</sup>

این روایت را ابوالفرج اصفهانی از طریق عمر بن شُبّه، از عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی، از یزید بن عیسی بن مرق ذکر کرده است<sup>۲</sup> و ابن عساکر نیز در تاریخش از زریق قرشی مدنی که از دوستان علی بن ابی طالب بود، با دقت در سند روایت نموده است.<sup>۳</sup>

حموینی از استاد خود ابو عبدالله بن یعقوب حنبلی به اسنادش از حافظ ابونعیم به سند و لفظ مذکور آن را روایت کرده<sup>۴</sup> و حافظ جمال الدین زرنندی در نظم درالسمطین و سمهودی در جواهرالعقدین از یزید بن عمرو بن مرزوق آن را روایت نموده‌اند که در آن اشتباهی وجود دارد.

## ۲۲- احتجاج مأمون، خلیفه عباسی بر فقیهان به حدیث غدیر

ابو عمر بن عبد ربّه از اسحاق بن ابراهیم بن اسماعیل بن حمّاد بن زید روایت کرده که گفت: قاضی القضاة یحیی بن اکثم و عده‌ای از یارانم را به حضور طلبید و نام برده و گفت: امیرالمؤمنین مأمون مرا امر کرده که مقارن فجر فردا چهل نفر را که همگی از فقیهان توانا و تیزفهم و حاضر جواب باشند، با خود به حضور او ببرم. اینک کسانی را که به نظر شما صلاحیت دارند، نام ببرید تا برای این منظور احضار شوند. ما عده‌ای را نام بردیم و خود او هم عده‌ای را یاد کرد تا تعداد مورد لزوم کامل شد و نام آنان نوشته آمد

۱. حلیة الاولیاء: ۳۶۴/۵. در نسخه حلیة الاولیاء اغلاطی وجود دارد که بر مراجعه کننده پوشیده نیست و ما آن را براساس متن حموینی تصحیح کردیم.

۲. الاغانی: ۱۵۶/۸.

۳. تاریخ الشام: ۳۲۰/۵.

۴. فرایده السمطین، باب دهم.



که مقارن طلوع فجر حاضر شوند. پیش از طلوع فجر کس به دنبال آنان فرستاد و به حضورشان فرمان داد. هنگامی که ما حضور یافتیم، دیدیم لباس پوشیده و نشسته در انتظار ماست، بی‌درنگ سوار شد و ما هم با او سوار شدیم تا به در منزل مأمون رسیدیم. خادمی در آنجا ایستاده بود؛ تا ما را دید، به قاضی القضاة خطاب کرد و گفت: یا ابومحمد، امیرالمؤمنین در انتظار تست. داخل شدیم و به ما امر شد که نماز بخوانیم. هنوز از نماز فارغ نشده بودیم که خادم اعلام کرد داخل شوید. همین که داخل شدیم، دیدیم امیرالمؤمنین بر فراش خود قرار دارد. اسحاق گوید: قاضی القضاة روی به ما کرد و گفت: من بی‌جهت کس به دنبال شما نفرستادم، بلکه خواستم به شما اعلام کنم که امیرالمؤمنین خواسته در مذهب و روش دینی خود با شما مناظره نماید. گفتم: اقدام فرمایند، خدا او را موفق دارد. گفت: امیرالمؤمنین اعتقاد راسخ دارد که علی بن ابی طالب بهترین خلفای الهی بعد از رسول خداست و سزاوارترین مردم برای خلافت پس از او. اسحاق گوید: رو به مأمون کرده گفتم: یا امیرالمؤمنین، در میان ما کسانی هستند که نسبت به آن چه که درباره علی فرمودی، شناختی ندارند، و حال آنکه ما برای مناظره فراخوانده شده‌ایم. مأمون گفت: ای اسحاق، اکنون تو مختاری، اگر بخواهی من از تو سؤال کنم، سؤال می‌کنم و اگر بخواهی تو از من بپرسی، حاضریم. اسحاق گفت: این اختیار را مغتنم شمرده گفتم: یا امیرالمؤمنین، من سؤال می‌کنم. گفت: سؤال کن. گفتم: امیرالمؤمنین به چه دلیل گفته است: علی بن ابی طالب بهترین مردم بعد از رسول خداست و سزاوارترین آنان به خلافت پس از او؟ مأمون گفت: ای اسحاق، آیا مردم به چه چیز دارای برتری می‌شوند، تا آنجا که گفته شود: فلانی از فلانی برتر است؟ گفتم: به وسیله کارهای خوب و پسندیده. گفت: راست گفتی. اکنون به من خبر ده از دو نفر که یکی از آن دو در عهد رسول خدا بر دیگری برتری و فضیلت یافته، سپس آن دیگری که مفضول واقع شده، بعد از وفات رسول خدا عملی انجام دهد که از عمل آن شخص برتری یافته در عهد رسول خدا بهتر و نیکوتر باشد، آیا در فضیلت به شخص اول می‌رسد؟ اسحاق گوید: من سر به زیر افکندم و ساکت ماندم. مأمون گفت: نگویی: که به

او می‌رسد، زیرا من در زمان خودمان کسی را برای تو پیدا می‌کنم که اعمالش از جهاد و حج و روزه و نماز و صدقه از او هم بیش‌تر باشد. گفتم: چنین است، یا امیرالمؤمنین. آن کس که در عهد رسول خدا مفضل بوده، بعد از آن جناب در اثر عمل بهتر به آن کس که در عهد رسول خدا فضیلت و برتری داشته هرگز نمی‌رسد.

مأمون گفت: ای اسحاق، آیا حدیث ولایت را روایت می‌کنی؟ گفتم: بلی. گفت: بیان کن و روایت نما. من هم حدیث ولایت را بیان داشتم. مأمون گفت: ای اسحاق، آیا نه چنین است که این حدیث بر ذمه ابوبکر و عمر نسبت به علی چیزی را ایجاب کرد که بر ذمه علی نسبت به آن دو تن آن چیز را ایجاب نکرده به تعبیر دیگر، این حدیث ابوبکر و عمر را ملزم کرد که علی را مولای خود بدانند. گفتم: مردم می‌گویند که داستان غدیر ریشه در جریان دارد که بین زیدبن حارثه و علی رخ داده بود و او ولایت علی را در آن جریان انکار کرد و پیامبر فرمود: فمن کنت مولاه، فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. مأمون گفت: پیامبر این سخن را در کجا و چه موقع فرمود؟ مگر نه این است که در بازگشت از حجة الوداع بوده است؟ گفتم: بلی. گفت: تو که می‌دانی کشته شدن زیدبن حارثه قبل از غدیر به وقوع پیوسته، چگونه برای خود به قبول چنین شایعه بی‌اساسی رضایت دادی؟ اکنون به من بگو اگر پسری داشته باشی که به سن پانزده سالگی رسیده باشد و بگوید: ای مردم، مولای من، مولای پسرعموی من است، این را بدانید، در حالی که همه مردم این را می‌دانند، و چیزی را که مردم انکار ندارند و نسبت به آن بی‌اطلاع نیستند و این پسر در مقام تعریف و تأکید آن برآید، آیا در نظر تو چگونه خواهد آمد، آیا ناپسند نیست؟ گفتم: چرا. گفت: ای اسحاق، آیا فرزندان پانزده ساله خود را از چنین عملی منزّه می‌دانی، ولی رسول خدا را از آن منزّه نمی‌شماری؟ وای بر شما، فقهای خود را به منزله معبود و پروردگار خود قرار ندهید! خدای متعال در کتاب خود در مقام نکوهش یهود و نصارا می‌فرماید: آنها دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند<sup>۱</sup>، در حالی که آنان نماز خود را برای دانشمندان و راهبان نخواندند

و روزه برای آنها نگرفتند و از روی واقع آنها را خدایان خود نمی دانستند، فقط دانشمندان و راهبان به آنها امر می کردند و آنها امرشان را گردن می نهادند.<sup>۱</sup>

ابن مسکویه در تألیف خود *ندیم الفرید* نامه ای را از مأمون روایت می کند که به بنی هاشم نوشته و از نامه مزبور این جمله را ذکر کرده است: احدی از مهاجران چون علی بن ابی طالب به خدمت و فداکاری نسبت به رسول خدا قیام نکردند، زیرا او بود که رسول خدا را پشتیبانی کرد و در راه او جانفشانی نمود و در خوابگاه او خوابید و پیوسته حدود و مرزهای اسلامی را نگاه داشت و با شجاعان و دلاوران روبرو شد و در برابر هیچ جنگجوی قوی پنجه ناتوان نشد و از هیچ سپاهی رو برنگرداند. قلب او قوی و نفوذناپذیر بود، بر همگان فرمانروایی یافت و احدی بر او فرمان نراند. در سرکوبی اهل شرک از همه سرسخت تر بود و جهاد او در راه خداوند از همگان بیشتر. دین خدا را از همه بهتر فهمید و کتاب خدا را از همه بهتر خواند و نسبت به حلال و حرام از همگان داناتر بود، و او صاحب ولایت است در حدیث غدیر خم، و دارای مقام و منزلتی است که رسول خدا فرمود: *انت منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي*.<sup>۲</sup>

### سخن مسعودی

ابوالحسن مسعودی شافعی گوید:

چیزهایی که اصحاب رسول خدا به سبب آنها استحقاق فضیلت و برتری بر دیگران می یافتند، همانا پیشدستی در ایمان و هجرت، یاری رسول خدا، خویشاوندی با او، قناعت، جانفشانی در راه رسول خدا، علم به کتاب و تنزیل، جهاد در راه خدا، ورع، زهد، قضاوت، داور، عفت و علم بود و تمامی این مزایا و افتخارات را علی با خود داشت و در حد کمال از آنها بهره مند بود. دارا و حظ و نصیب فراوان بسیاری احراز نموده است.

۱. *العقد الفرید*: ۴۲/۳. این داستان بسیار طولانی و بس سودمند و مشتمل بر فواید بسیار است و ما فقط به قدر نیاز از این حدیث استفاده کردیم.  
 ۲. *ینایع المودة* ۴۸۴؛ *صغرات الانوار*: ۱۴۷/۱.

و در برتری و شرف و فضیلت تا آنجا پیشرفت که وقتی رسول خدا سنت برادری میان اصحاب را به اجرا درآورد، تنها او را برادر خود خواند و فرمود: تو برادر من هستی، در صورتی که رسول خدا را کس حریف و همانند نبود، و در جای دیگر فرمود: تو نسبت به من به منزله هارون هستی نسبت به موسی، جز آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود و در غدیر خم نیز فرمود: من کنت مولاه، فهذا علی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و سپس هنگامی که انس مرغ بریانی را به حضور آن جناب آورد، دعا کرد و فرمود: بارخدا یا محبوب‌ترین آفریده‌ات را بر من داخل فرما تا با من از این مرغ بخورد، و در نتیجه این دعا علی بر رسول خدا داخل شد.

## غدیر در قرآن کریم

در گذشته اشاره شد که مشیّت و اراده ذات اقدس باری تعالی بر این تعلق یافت که داستان غدیر پیوسته باقی و برقرار بماند و گذشت زمان آن را کهنه و متروک نسازد و سال و ماه از اهمیت و اثر آن نکاهد؛ بنابراین، پیرامون آن آیاتی نازل فرمود که با صراحت بیان ترجمان آن باشد و امت اسلامی هر صبح و شام با ترتیل، آیات قرآن کریم را تلاوت کنند و مدلول آنها را به خاطر بسپارند و گویی خداوند سبحان ضمن تلاوت هریک از آیات مربوط به آن، توجه قاریان قرآن را به داستان مزبور معطوف می‌دارد و اثر درخشان واقعه مهم غدیر خم را در قلبشان تجدید می‌نماید و طنین این واقعه را در گوشه‌هایشان منعکس می‌فرماید تا آنچه را که از دین الهی در باب خلافت کبری بر آنان واجب گشته، همواره مدنظر قرار دهند. آیه کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک، من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته واللّه یعصمک من الناس...<sup>۱</sup> از جمله آیات یتّیات در این باب است.

این آیه شریفه در روز هجدهم ذیحجه سال دهم هجری، موسوم به سال حجة الوداع نازل شد. پس از آنکه پیغمبر گرامی و بزرگوار صلی الله علیه و آله به غدیر خم رسید، جبرئیل پنج

---

۱. مائده ۶۷/۵: ای پیامبر، آنچه را که از پروردگارت بر تو نازل شده است، به مردم برسان. اگر چنین نکنی، پیامش را نرسانده‌ای و خداوند ترا از آسیب مردم نگاه می‌دارد.

ساعت از روز گذشته بر آن جناب فرود آمد و گفت: یا محمد، همانا خدای متعال بر تو درود می فرستد و می فرماید: ای فرستاده خدا، آنچه را که درباره علی از جانب پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر این امر را اجرا نمایی، رسالت خود را انجام نداده‌ای. در این موقع پیشروان آن کاروان عظیم که تعدادشان یکصد هزار نفر یا بیشتر بود، نزدیک جحفه رسیده بودند که پیامبر امر فرمود کسانی را که از آن نقطه پیشروی کرده بودند، برگردانند و کسانی را که عقب مانده بودند، در جای خود متوقف سازند تا علی علیه السلام را در میان آن جماعت انبوه آشکار سازد و آنچه را که خداوند متعال درباره او نازل فرموده به آنان ابلاغ نماید، و جبرئیل نیز آن جناب را آگاه ساخت که خداوند او را از کید بدخواهان نگاه می دارد.

هرچند بر این گفتار، تمامی علمای امامیه اتفاق نظر دارند، ولی ما در این باره به احادیث اهل سنت استدلال و احتجاج می نمایم:

۱- حافظ ابوجعفر، محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰) به اسناد خود در کتاب *الولاية في طرق حديث الغدير* از زید بن ارقم روایت کرده که گفت: چون رسول خدا در بازگشت از حجة الوداع به غدیر خم رسید، هنگام ظهر بود و هوا بسیار گرم. به امر آن جناب خار و خاشاک آن محل را زدودیم و نماز جماعت اعلام شد و همگی جمع شدیم و حضرتش خطبه‌ای رسا انشاء کرد و بعد از آن فرمود: همانا خداوند متعال آیه .. *بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَنْتَ بَالِغٌ أَلَيْسَ لَكَ مِنَ الْكَلِمَاتِ الْمُبِينِ* و جبرئیل از طرف پروردگار به من امر کرد که در این محل بایستم و هر سفید و سیاهی را آگاه نمایم به اینکه علی بن ابی طالب برادر من، وصی من، خلیفه من و پیشوای بعد از من است، من از جبرئیل درخواست کردم که پروردگارم مرا از انجام این امر معاف فرماید، زیرا می دانستم که چون افراد باتقوا اندکند و مودیان و ملامت‌کنندگان بسیار، مرا به لحاظ پیوند شدید با علی نکوهش می کنند و از توجه زیاد من به علی به حدی نگران هستند که فرأ خوش‌باور نامیده‌اند، و خدای متعال ضمن آیه شریفه و منهم الذین یؤذون النبی و

يقولون هو اذن قل اذن خير لكم...<sup>۱</sup> و اگر بخواهم نام آنان را ببرم و آنان را معرفی کنم خواهم کرد، ولی با پرده‌پوشی به کرامت خود افزودم و بدانید که خدای تعالی جز به ابلاغ این امر رضایت نداده است.

ای مردم، همانا خداوند علی را به عنوان ولی و امام شما تعیین و نصب نمود و اطاعت از او را بر همه واجب کرد. حکم او جاری و گفتار او روا و نافذ است. هرکس با او مخالفت ورزد، از رحمت خدا دور شود و هرکس او را تصدیق کند، از رحمت پروردگار برخوردار آید. بشنوید و اطاعت کنید که خدا مولای شماست و علی امام و پیشوای شماست، سپس امامت در فرزندان من از صلب او تا روز قیامت برقرار است. حلالی نیست مگر آنچه خدا و رسولش آن را حلال فرموده‌اند، و حرامی نیست مگر آنچه خدا و رسولش آن را حرام نموده‌اند. علمی نیست مگر خدای متعال آن را به من موهبت فرموده است و من نیز آن را برای علی نقل کردم. از او روی برتنباید و از او امرش سرپیچی نکنید، زیرا اوست که به سوی حق راهنمایی می‌کند و به حق عمل می‌نماید. خداوند توبه کسی را که او را انکار نماید، نمی‌پذیرد و او را نمی‌آمزد و بر خدا حتم است که چنین کسی را تا ابد به عذاب دردناکی مبتلا کند. علی پس از من از همگان برتر است و تا وقتی که رزق بندگان از آسمان می‌رسد و خلق جهان باقی هستند، آن کس که با او مخالفت ورزد، از رحمت خدا بی نصیب ماند. من به امر خدا و از قول جبرئیل سخن می‌گویم و هرکس باید بنگرد که برای فردای خود چه پیش فرستاده است.<sup>۲</sup>

محکمات قرآن را دریابید و از متشابهاتش پیروی نکنید و هرگز آن را تفسیر درست نتواند کرد مگر کسی که من دست او را گرفته و بلند کرده‌ام و او را به شما نشان می‌دهم و می‌گویم: هرکس من مولای اویم، این علی مولای اوست. و موالات او از جانب خداوند است که آن را بر من نازل فرموده است. آگاه باشید که وظیفه خود را ادا نمودم، امر حق را ابلاغ کردم، رسالتم را به انجام رساندم و آشکارا گفتنی‌ها را گفتم. امارت و فرمانروایی

۱. توبه ۶۱/۹: از آنان کسانی هستند که پیغمبر را اذیت می‌کنند و می‌گویند که او خوش‌باور است. بگو

خوش‌باور بودن او به نفع شماست. ۲. حشر ۱۸/۵۹.

مؤمنان بعد از من برای احدی جز او روا نیست. سپس رسول خدا علی را آنچنان بلند کرد که پای او مقابل زانوی آن حضرت قرار گرفت و فرمود: ای مردم، این برادر من، وصی من، گنجینه علم من و جانشین من است بر مؤمنان و در تفسیر کتاب پروردگارم، و در روایتی افزود: بارخدا یا دوستان او را دوست بدار، و دشمنان او را دشمن بدار، و منکران او را از رحمت خود دور گردان و بر کسی که حق او را انکار نماید، خشم آور. بارخدا یا تو به هنگام آشکار کردن این امر برای علی آیه الیوم اکملت لکم دینکم...<sup>۱</sup> را در امامتش نازل فرمود، پس هرکس به پیشوایی او و فرزندان من از صلب او تا روز قیامت تن در ندهد، اعمالش تباہ می شود و همیشه در آتش خواهد بود. همانا ابلیس به سبب حسد، باعث بیرون شدن آدم علیه السلام از بهشت گردید، با اینکه وی برگزیده خدا بود. پس حسد نورزید که در نتیجه، اعمال شما تباہ شود و قدمهای شما بلغزد. سوره مبارکه والعصر، ان الانسان لفی خسر،...<sup>۲</sup> در باره علی نازل شده است.<sup>۳</sup>

ای مردم، به خدا و رسول و به نوری که با او نازل شده، ایمان بیاورید پیش از آنکه چهره‌هایی را دگرگون سازیم و آنها را به پشت سر برگردانیم یا آنها را لعنت کنیم، همان طور که اصحاب سبت را لعنت نمودیم. آن نور از خداوند در من است، سپس در علی و بعد در نسل اوست تا قائم مهدی.

ای مردم، بزودی بعد از من، پیشوایانی خواهند بود که به سوی آتش دعوت می کنند و در روز قیامت کسی آنها را یاری نمی کند، و خداوند و من از آنان بیزاریم. آنان و یاران و پیروانشان در پست ترین درکات جهنم خواهند بود، و دیری نمی پاید که امر خلافت را به ناحق تبدیل به پادشاهی و تسلط خودخواهانه بر خلق خواهند کرد. پس ای گروه پریان و آدمیان، در این هنگام است که خداوند به مجازات شما می پردازد و به سوی شما

۱. مائده ۳/۵: امروز دین شما را به کمال رسانیدم.

۲. عصر ۱۰۳/۱-۳.

۳. در الدر المنثور: ۳۹۲/۶ از طریق ابن مردویه، از ابن عباس ذکر شده که آیه کریمه الالذین آمنوا و عملوا الصالحات درباره علی علیه السلام و سلمان نازل گشته است.



شراره‌های آتش و مس گداخته روان می‌سازد و ديگر روی نصرت نخواهيدديد.<sup>۱</sup>  
 ۲- حافظ ابن ابی حاتم، ابومحمد حنظلی رازی (م ۳۲۷) به اسناد خود از ابوسعید خدری آورده که آیه تبليغ روز غدیرخم در باره علی بن ابی طالب بر رسول خدا نازل شد.<sup>۳</sup>

۳- حافظ ابوعبدالله محاملی (م ۳۳۰) در *امالی* خود به اسنادش از ابن عباس حدیثی را روایت کرده که قبلاً از نظر گذشت<sup>۴</sup> و در حدیث مزبور آمده است: آنگاه که رسول خدا به غدیرخم رسید، خدای عزوجل آیه یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک...<sup>۵</sup> را بر او نازل فرمود. در این هنگام نداکننده‌ای به پا خاست و مردم را به نماز جماعت فراخواند.

۴- حافظ ابوبکر فارسی شیرازی (م ۴۰۷ یا ۴۱۱) در کتاب خود *ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین* به اسنادش از ابن عباس روایت کرده که آیه تبليغ روز غدیرخم در باره علی بن ابی طالب نازل گشت.

۵- حافظ ابن مردویه که در سال ۳۲۳ ولادت یافته و به سال ۴۱۶ درگذشته است، به اسناد خود از ابوسعید خدری روایت کرده که آیه تبليغ روز غدیرخم درباره علی بن ابی طالب نازل گردید.

همو به اسناد دیگر از ابن مسعود روایت کرده که گفت: ما در عهد رسول خدا این آیه را چنین تلاوت می‌کردیم: یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک انّ علیاً مولی المؤمنین، و ان لم تفعل فما بلغت رسالته واللّه یعصمک من الناس.<sup>۶</sup>  
 وی نیز به اسناد خود از ابن عباس روایت کرده که گفت: پس از آنکه خداوند متعال به

۱. رحمن ۳۵/۵۵.

۲. نقل از *ضیاءالعالمین*، تألیف ابوالحسن شریف فتونی.

۳. *الدرالمنثور*: ۲/۲۹۸؛ *فتح‌الغدیر*: ۲/۵۷. ۴. رک: *الغدیر* (متن عربی) ج ۵: ۵۱/۱.

۵. مائده ۶۷/۵.

۶. این دو حدیث را سیوطی در *الدرالمنثور*: ۲/۲۹۸ و شوکانی در *فتح‌القدیر* از ابوسعید خدری روایت کرده‌اند و اربلی در *کشف‌الغمة* ۹۴ به روایت آنها از ابوسعید خدری، از زره، از ابن مسعود پرداخته است.

پیامبرش امر فرمود که علی را به پا دارد و بگوید در حق او آنچه را که گفت، حضرتش فرمود: بارخدایا همانا قوم من تازه از جاهلیت به اسلام گراییده‌اند، سپس به حج رفت و هنگام مراجعت چون در غدیرخم فرود آمد، خداوند آیه شریفه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک...<sup>۱</sup> بر او نازل فرمود آن جناب بازوی علی را گرفت، سپس به محل اجتماع مردم رفت و خطاب به آنان فرمود: ای مردم، آیا من به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بلی یا رسول‌الله، تو به ما از خود ما سزاوارتری. فرمود: بارخدایا هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست. بارخدایا دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، و یاری کننده او را یاری کن و خوارکننده او را خوار گردان، و یاورش را یاری رسان، و دوستدارش را دوست بدار و با دشمنش دشمن باش. ابن عباس گفت: پس از این اعلام به خدا سوگند، ولایت علی بر همگان واجب آمد و حسان بن ثابت گفت:

— پیامبر بزرگوار در روز غدیر به مسلمانان ندا کرد و گفت:

— مولا و ولی شما کیست؟ بی هیچ درنگ و چشم‌پوشی گفتند:

— خداوند مولای ماست و تو ولی مایی و از ما هیچگونه عصیانی در ولایت نخواهی دید.

— پیامبر اکرم به علی فرمود: برخیز که تو بعد از من پیشوای این خلقی.

از زید بن علی روایت شده که گفت: چون جبرئیل امر ولایت را آورد، عرصه بر

پیغمبر تنگ شد و فرمود: قوم من تازه از جاهلیت به اسلام گراییده‌اند، سپس آیه تبلیغ

نازل شد.<sup>۲</sup>

۶- ابواسحاق ثعلبی نیشابوری (م ۴۲۷ یا ۴۳۷) در تفسیر خود *الكشف والبيان* از

ابوجعفر محمد بن علی [امام باقر] روایت کرده که معنی آیه تبلیغ چنین است: آنچه را که

از جانب پروردگارت در برتری و فضل علی بر تو نازل شد، تبلیغ نما. پس از نزول این آیه

رسول خدا دست علی را گرفت و فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا.

همو گوید: خبر داد مرا، ابو محمد عبدالله بن محمد قاینی، از ابوالحسین محمد بن

عثمان نصیبی، از ابوبکر محمد بن حسن سیعی، از علی بن محمد دهان و حسین بن

ابراهيم جصاص، و اين دو از حسين بن حكم، از حسن بن حسين، از حبان، از كلبي، از ابوصالح، از ابن عباس كه درباره آيه كريمه يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...<sup>۱</sup> گفت: اين آيه درباره علي نازل شده است. هنگامی كه به رسول خدا امر شد كه درباره او تبليغ كند، آن حضرت دست علي را گرفت و فرمود: من كنت مولاه، فعلى مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.<sup>۲</sup>

۷- حافظ ابونعيم اصفهانی (م ۴۳۰) در تأليف خود ما نزل من القرآن فى على از ابوبكرين خلد از محمد بن عثمان بن ابى شيبه، از ابراهيم بن محمد بن ميمون، از على بن عباس، از ابوالحجاف و اعمش، و اين دو از عطيه روايت کرده‌اند كه گفت: آيه تبليغ روز غدیر خم درباره علي به رسول خدا نازل شد.<sup>۳</sup>

۸- ابوالحسن واحدى نيشابورى (م ۴۶۸) از ابوسعید محمد بن على صفار، از حسن بن احمد مخلصى، از محمد بن حمدون بن خالد، از محمد بن ابراهيم حلوانى، از حسن بن حماد سجاده، از على بن عباس، از اعمش و ابى الحجاف، و اين دو از عطيه، از ابوسعید خدرى روايت کرده‌اند كه گفت: اين آيه در روز غدیر خم درباره علي بن ابى طالب، رضی الله عنه، نازل شده است.<sup>۴</sup>

۹- حافظ ابوسعید سجستانی (م ۴۷۷) در كتاب الولایة به اسنادش از چندین طریق، از ابن عباس روايت کرده كه گفت: رسول خدا مأمور شد كه ولایت علي را تبليغ نماید و خدای عزوجل اين آيه را به او نازل فرمود: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...<sup>۵</sup> چون روز غدیر خم شد، پیغمبر به پا خاست و پس از ادای حمد و ستایش

۱. مائدة ۶۷/۵.

۲. اين دو حديث را ابن بطريق در العمدة ۴۹ و سيدابن طاوس در الطرايف و اربلى در كشف الغمة ۹۴ از ثعلبى روايت نموده‌اند، و طبرسى حديث دوم را در مجمع البيان: ۲/۲۲۳ از تفسير ثعلبى به نام الكشف والبيان و حديث اول را ابن شهر آشوب در مناقب: ۱/۵۲۶ از او روايت کرده‌اند.

۳. اسباب النزول ۱۵۰.

۴. الخصايع ۲۹.

۵. مائدة ۶۷/۵.

خداوند فرمود: آیا من به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بلی. فرمود<sup>۱</sup>: فمن كنت مولاه، فعلى مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و أحب من أحبه و أبغض من أبغضه، و انصر من نصره و أعز من أعزه و اعن من اعانه.<sup>۲</sup>

۱۰- حافظ ابوالقاسم، حاکم حسکانی در شواهدالتنزیل لقواعد التفصیل والتأویل به اسنادش از کلبی، از ابوصالح، از ابن عباس و جابر انصاری روایت نموده که گفتند: خدای تعالی محمد را امر فرمود که علی را منصوب و ولایت او را بر خلق اعلام نماید. آن حضرت ترسید که بگویند وی از پسر عم خود هواداری می‌کند و سپس او را بر آن نکوهش کنند. در این هنگام خدای متعال به او وحی فرمود: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک...<sup>۳</sup>، و رسول خدا در روز غدیر خم ولایت او را بر خلق استوار فرمود.<sup>۴</sup>

۱۱- حافظ ابوالقاسم، ابن عساکر شافعی (م ۵۷۱) به اسناد خود از ابوسعید خدری روایت کرده که آیه تبلیغ در روز غدیر خم در شأن علی بن ابی طالب نازل شده است.<sup>۵</sup>

۱۲- ابوالفتح نطنزی در الخصایص العلویة به اسناد خود از امام محمد بن علی باقر و امام جعفر بن محمد صادق روایت کرده که فرمودند: آیه تبلیغ در روز غدیر خم نازل شده است.<sup>۶</sup>

۱۳- ابو عبدالله، فخرالدین رازی شافعی (م ۶۰۶) گوید: دهم<sup>۷</sup>، آیه تبلیغ است که در فضل علی نازل شده و چون آیه نازل شد پیغمبر دست علی را گرفت و فرمود: من كنت مولاه، فعلى مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. پس از آن عمر، رضی الله عنه، او

۱. هرکه من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا دوست بدار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن بدار آن کس را که او را دشمن دارد، و دوستدار دوستانش باش و با دشمنانش دشمنی ورز، و یاری کن آن را که او را یاری کند و گرمی دار آن را که او را گرمی دارد و مدد رسان آن را که او را مددکار باشد. (و) نقل از: الطوائف، تألیف سیدابن طاوس. ۳. مائده ۵/۶۷.

۴. مجمع البیان، طبرسی: ۲/۲۲۳. ۵. الدرالمشور: ۲/۲۹۸؛ فتح القدير: ۲/۵۷.

۶. نقل از: ضیاء العالمین، تألیف فتونی.

۷. یعنی دهم از جوهری که در سبب نزول آیه تبلیغ ذکر کرده است و بحث در باره آن را بزودی ملاحظه خواهید نمود.

را ملاقات کرد و گفت: ای پسر ابوطالب، بر تو گوارا باد که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گردیدی. این قول ابن عباس و براء بن عازب و محمد بن علی است.<sup>۱</sup>

۱۴- ابوسالم نصیبی شافعی (م ۶۵۲) که شرح حالش ضمن شعرای قرن هفتم خواهد آمد، گوید: پیشوا ابوالحسن، علی واحدی در کتاب خود موسوم به اسباب النزول به سند خود خبری را از ابوسعید خدری، رضی الله عنه، نقل کرده که گفت: آیه تبلیغ در روز غدیر خم درباره علی بن ابی طالب نازل شده است.

۱۵- حافظ عزالدین رسعی<sup>۲</sup> موصلی حنبلی که در سال ۵۸۹ به دنیا آمده و به سال ۶۶۱ درگذشته است، در تفسیر خود از ابن عباس، رضی الله عنه، روایت کرده که گفت: چون آیه تبلیغ بر پیامبر نازل شد، دست علی را گرفت و فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.<sup>۳</sup>

۱۶- شیخ الاسلام، ابواسحاق حموی (م ۷۲۲) در فراید السمطين از استادان سه گانه خود: سیدبرهان الدین ابراهیم بن عمر حسینی مدنی، شیخ مجدالدین عبدالله بن محمود موصلی و بدرالدین محمد بن محمد بن اسعد بخاری به اسنادشان از ابوهریره روایت کرده که آیه تبلیغ در شأن علی نازل شده است.

۱۷- سیدعلی همدانی (م ۷۸۶) در مودة القریبی از براء بن عازب، رضی الله عنه، نقل کرده که گفت: با رسول خدا از حجة الوداع آمدم و چون به غدیر خم رسیدیم، نماز جماعت اعلام شد و رسول خدا زیر درختی نشست و دست علی را گرفت و فرمود: آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بلی یا رسول الله، هستی. آنگاه

۱. مفاتیح الغیب: ۶۳۶/۳.

۲. رسعی به فتح راء و سکون سین و فتح عین به شهر رأس عین در دیار بکر است که آب دجله از آن خارج می شود. شرح المواهب: ۱۴/۷.

۳. این حدیث را بدخشانی در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا و رفیق رسعی، اربلی در کشف القمعة ۹۲ از او نقل کرده اند که سلسله سند به ابن عباس و محمد بن علی باقر علیهما السلام می رسد، سپس اربلی در صفحه ۹۶ گوید: نامبرده دوست ما و حنبلی مذهب بود و ما او را می شناختیم. و در صفحه ۲۵ گوید: نامبرده مردی است فاضل و ادیب و خوش معاشرت و شیرین گفتار و زبان آور که با او در موصل ملاقات کردم.

فرمود: آگاه باشید، هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست. بارخدا یا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار. پس از آن عمر، رضی الله عنه، او را ملاقات کرد و به او گفت: ای علی بن ابی طالب، بر تو گوارا باد که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گردیدی، و در این باره آیه یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...<sup>۱</sup> نازل شد.

۱۸- بدرالدین، ابن عینی حنفی که در سال ۷۶۲ متولد شده و به سال ۸۵۵ وفات یافته است، در باره آیه کریمه یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...<sup>۲</sup> از حافظ واحدی آنچه را که از حدیث حسن بن حمّاد سجّاده گذشت، با همان سند و متن ذکر کرده، سپس از مقاتل و زمخشری برخی وجوه دیگر را در سبب نزول این آیه حکایت نموده و گفته است: ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بیان کرده که معنای آیه مزبور این است: تبلیغ کن آنچه را که از پروردگارت در فضل علی، رضی الله عنه، بر تو نازل گشته است. چون این آیه نازل شد، پیغمبر دست علی را گرفت و فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا.<sup>۳</sup>

۱۹- نورالدین، ابن صباغ مالکی مکی (م ۸۵۵) به ذکر روایتی پرداخته که واحدی آن را در کتاب اسباب النزول از ابوسعید خدری نقل کرده است.<sup>۴</sup>

۲۰- نظام الدین قمی نیشابوری در تفسیر خود گوید: از ابوسعید خدری روایت شده که آیه تبلیغ در فضل و برتری علی بن ابی طالب، رضی الله عنه، نازل شد و در نتیجه، رسول خدا دست او را گرفت و فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. پس عمر او را ملاقات کرد و به او گفت: ای پسر ابوطالب، بر تو گوارا باد که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گردیدی. این قول ابن عباس و براء بن عازب و محمد بن علی است، سپس اقوال دیگری در سبب نزول آن ذکر کرده است.<sup>۵</sup>

۲۱- کمال الدین میبیدی (م بعد از ۹۰۸) گوید: ثعلبی روایت کرده که رسول خدا آنچه را که لازم بود، در غدیر خم بعد از نزول آیه شریفه یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ

۱ و ۲. مائده ۶۷/۵.

۳. عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری: ۵۸۴/۸.

۴. الفصول المهمة ۲۷. ۵. فرائب القرآن و رغائب الفرقان، نیشابوری: ۱۷۰/۶.

ريک...<sup>۱</sup> بيان فرمود و بر اهل توفيق پوشيده نيست که قول خداى تعالى: النبى اولى بالمؤمنين من انفسهم...<sup>۲</sup> با داستان غدير و سخن پيغمبر: الست اولى بکم من انفسکم...<sup>۳</sup> سازش دارد و خدا داناتر است.<sup>۴</sup>

۲۲- جلال الدين سيوطى شافعى (م ۹۱۱) گويد: ابوالشيخ با دقت در سند از حسن روايت کرده که رسول خدا گفت: همانا خداوند مرا به رسالتى مبعوث فرمود که عرصه فکرم در ابلاغ آن تنگ شد و دانستم که مردم مرا تکذيب خواهند نمود. پس خداى متعال مرا تهديد فرمود که اگر ابلاغ نکنم مرا عذاب فرمايد و اين آيه نازل شد: يا ايها الرسول بلغ ما أنزل اليک من ريك...<sup>۵، ۶</sup>

عبد بن حميد و ابن جرير و ابن ابى حاتم و ابوالشيخ با دقت در سند از مجاهد روايت کرده اند که گفت: چون آيه تبليغ نازل شد، پيغمبر عرض کرد: پروردگارا من یک تن بيشتر نيستم چگونه اين وظيفه را انجام دهم؟ مردم به اذيت و آزار من اجتماع خواهند کرد، در نتيجه، اين قسمت از آيه نازل شد: .. و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمک من الناس...<sup>۷</sup>

ابن ابى حاتم و ابن مردويه و ابن عساکر با دقت در سند از ابوسعيد خدرى روايت کرده اند که اين آيه بر رسول خدا نازل شد: يا ايها الرسول بلغ ما أنزل اليک من ريك ان عليا مولى المؤمنین، و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمک من الناس.

۲۳- سيد عبدالوهاب بخارى که در سال ۸۶۹ متولد شده و به سال ۹۳۲ وفات يافته است، در تفسير آيه شريفه.. قل لا أسئلكم عليه اجراً الا المودة فى القربى...<sup>۸</sup> چنين

۱. مائدة ۶۷/۵.

۲. احزاب ۶/۳۳: پيامبر بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

۳. ترجمه حديث: آيا من به شما از خودتان سزاوارتر نيستم؟

۴. شرح ديوان اميرالمؤمنين ۴۱۵. ۵. مائدة ۶۷/۵.

۶. الدر المنثور: ۲/۲۹۸.

۷. مائدة ۶۷/۵: اگر چنين نکنى، پيامش را نرسانده اى و خداوند ترا از آسيب مردم نگاه مى دارد.

۸. شورى ۲۳/۴۲: بگو: بر اين رسالت مزدى از شما جز دوست داشتن نزديکانتانم نمى خواهم.

گوید: از براء بن عازب، رضی الله عنه، در تفسیر آیه کریمه یا اَیْهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...<sup>۱</sup> روایت شده که گفت: یعنی فضایل علی را تبلیغ کن. این آیه در غدیر خم نازل شد و رسول خدا خطبه‌ای بیان داشت و سپس فرمود: من کنت مولاه، فهذا علیّ مولاه. پس از گفتار پیغمبر، عمر، رضی الله عنه، گفت: به به یا علی، اکنون تو مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی. ابونعیم این روایت را آورده و ثعالبی نیز آن را در کتاب خود ذکر کرده است.

۲۴- سید جمال‌الدین شیرازی (م ۱۰۰۰) در اربعین خود نزول آیه تبلیغ را در غدیر خم از ابن عباس به لفظی که قبلاً از نظر گذشت<sup>۲</sup>، روایت کرده است.  
 ۲۵- محمد محبوب العالم در تفسیر شاهی روایتی آورده است که قبلاً به نقل از تفسیر نیشابوری از نظر گذشت.

۲۶- میرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجاة گوید: آیاتی که در شأن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، کرم الله وجهه، نازل شده، بسیار زیاد است به حدی که من نمی‌توانم به همه آنها احاطه حاصل نمایم، ناچار گزیده آنها را در این کتاب آوردم. وی نیز در ادامه سخن گوید: ابن مردویه از زرّ، از عبدالله، رضی الله عنه، با دقت در سند آورده که گفت: ما در عهد رسول خدا آیه تبلیغ را با عبارتی قرائت می‌کردیم. که پیش از این مذکور شد.<sup>۳</sup> همو از طریق ابن مردویه، از ابوسعید خدری آن را روایت نموده و در پایان آن ذکر کرده است: سپس آیه .. اليوم أكملت لكم دينكم...<sup>۴</sup> نازل شد. همچنین حافظ رسعی با دقت در سند آورده و پیش از این ذکر شد<sup>۵</sup>، او نیز روایت کرده است.

۲۷- قاضی شوکانی (م ۱۲۵۰) در تفسیر خود گوید: ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر با دقت در سند از ابوسعید خدری روایت کرده‌اند که گفت: آیه یا اَیْهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...<sup>۶</sup> در روز غدیر درباره علی بن ابی طالب، رضی الله عنه، بر

۱. مائده ۶۷/۵.  
 ۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۵۲/۱.  
 ۳. همان: ۲۱۶-۲۱۷، ۲۲۱.  
 ۴. مائده ۳/۵.  
 ۵. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۲۰/۱.  
 ۶. مائده ۶۷/۵.



رسول خدا نازل گردید. ابن مردویه با دقت در سند از ابن مسعود روایت کرده که گفت: ما در عهد رسول خدا این آیه را چنین قرائت می‌کردیم: یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک انّ علیاً مولی المؤمنین، وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس.<sup>۱</sup>

۲۸- سید شهاب‌الدین آلوسی شافعی بغدادی (م ۱۲۷۰) گوید: شیعه چنین پندارد<sup>۲</sup> که مراد آیه تبلیغ از جمله «آنچه که خدا به تو نازل فرموده است»، خلافت علی، کرم‌الله وجهه، می‌باشد، چه آنان به اسنادهاشان از ابوجعفر و ابوعبدالله، رضی‌الله عنهما، روایت کرده‌اند که خدای تعالی به پیغمبرش وحی فرمود که علی، کرم‌الله تعالی وجهه، را به جانشینی خود معرفی و اعلام نماید و آن حضرت می‌ترسید که این امر بر جمعی از اصحابش سخت و دشوار آید، پس خداوند برای تشجیع او به کاری که مأمور به انجام آن بوده است، این آیه را نازل فرمود. از ابن عباس روایت شده که گفت: این آیه در باره علی، کرم‌الله وجهه، نازل شد زمانی که خدا رسولش را موظف ساخت که مردم را به ولایت او آگاه فرماید و آن حضرت بیمناک شد از اینکه مردم او را به هواداری از عموزاده‌اش سرزنش و نکوهش نمایند. پس خدای متعال این آیه را وحی فرمود و آن حضرت به پا خاست و ولایت او را در روز غدیر خم اعلام داشت و دست او را گرفت و فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاده.<sup>۳</sup>

جلال‌الدین سیوطی در الدرالمشور با دقت در اسناد از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر آورده که آنها از ابوسعید خدری روایت کرده‌اند که گفت: این آیه روز غدیر خم در شأن علی بن ابی طالب، کرم‌الله وجهه، به رسول خدا نازل شد. ابن مردویه هم با دقت

۱. فتح‌القدیر: ۵۷/۳.

۲. این جمله از گفتار آلوسی مشعر بر این نیست که روایات نزول آیه تبلیغ در شأن علی رضی‌الله عنه اختصاص به شیعه دارد، چه نامبرده خود بعداً به روایت اهل سنت در این باب اعتراف نموده و قسمتی از روایات مربوط به آن را هم ذکر کرده است. بلی، چیزی را که آلوسی به شیعه و پندار و اعتقاد شیعه نسبت داده، این است که این آیه کریمه خلافت امیرالمؤمنین رضی‌الله عنه را بیان می‌دارد و چون ما در آینده پیرامون دلالت این آیه بر امر مذکور بحث خواهیم نمود، فعلاً با نامبرده مواجه نمی‌کنیم و بزودی بر آنچه که حقیقت قضیه را روشن خواهد کرد، به خواست خدا واقف خواهید شد.

۳. روح‌المعانی: ۳۴۸/۲.

در سند از ابن مسعود روایت کرده که گفت: ما در عهد رسول خدا این آیه را چنین قرائت می نمودیم: یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک انّ علیا ولی المؤمنین، و ان لم تفعل فما بلغت رسالتہ.

۲۹- شیخ سلیمان قندوزی حنفی (م ۱۲۹۳) گوید: ثعلبی با دقت در سند از ابوصالح، از ابن عباس و محمد بن علی باقر، رضی الله عنهما، روایت کرده که گفتند: آیه تبلیغ درباره علی نازل شده است. حموینی در *فرائد السمطین* از ابوهریره و نیز مالکی در *الفصول المهمّة* از ابوسعید خدری با دقت در استاد روایت کرده اند که گفت: این آیه روز غدیر خم در باره علی نازل شده است. شیخ محیی الدین نووی هم آن را چنین ذکر نموده است.<sup>۱</sup>

۳۰- شیخ محمد عبده مصری (م ۱۳۲۳) گوید: ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر از ابوسعید خدری روایت کرده اند که آیه مزبور در روز غدیر خم در باره علی علیه السلام نازل شده است.<sup>۲</sup>

این بود احادیث و اقوال علما و مفسران اهل سنت پیرامون نزول آیه تبلیغ در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام که تتبع و ذکر آنها برای ما مقدور افتاد. آنان که دامنه نقل خود را توسعه داده اند، وجوه دیگری در مورد نزول آیه مزبور ذکر کرده اند. نخستین کسی که وجوه دیگری برای نزول آیه ذکر کرده، طبری است و پس از او فخر رازی که وجوه مختلف در شأن نزول آیه را به ثه وجه رسانده است که ما دهمین آنها را در این کتاب ذکر کردیم: اما وجهی را که طبری در شأن نزول آیه مزبور ذکر کرده، از ابن عباس آورده که گفت: اگر آیه ای از آیاتی را که پروردگارت بر تو فرو فرستاده است، کتمان کنی، رسالت مرا تبلیغ نکرده ای. این وجه با نزول آیه تبلیغ در داستان غدیر منافاتی ندارد، خواه لفظ «آیه» را در قول ابن عباس نکره محض بگیریم و خواه نکره تخصیص داده شده. چنانچه آن را نکره تخصیص داده شده بگیریم، مراد همان معنایی است که ما به وسیله احادیث و روایاتی که نقل شد، در مقام اثبات آن هستیم و اگر آن را نکره مطلق و محض بگیریم، در این صورت جمله «و ان لم تفعل فما بلغت رسالتہ» تأکیدی است بر انجام و اجرای

چیزی که امر به تبلیغ آن شده، متنها به لفظ مطلق که هر مصداقی را شامل می‌شود و داستان غدیر هم یکی از آن مصداق‌هاست.

از قتاده روایت شده که گفت: خداوند متعال پیامبر را کافی خواهد بود و او را از کید مردمان نگاه خواهد داشت و با این نوید او را امر به ابلاغ فرمود. این قول هم با آنچه ما می‌گوییم منافاتی ندارد، زیرا جز این منظور نیست که خدای متعال حفظ و صیانت پیامبرش را در تبلیغ امری که به موجب آن از اختلاف و عدم تمکین امتش بیمناک بود، تضمین فرموده است و منعی ندارد که آن امر همان نصّ غدیر باشد و با تصریحاتی که در این احادیث مشهود است، همین معنی آشکار می‌شود.

از سعید بن جبیر و عبدالله بن شقیق و محمد بن کعب قرظی و عایشه روایت شده که گفتند: پیش از نزول آیه ..والله یعصمک من الناس...<sup>۱</sup> عده‌ای از پیغمبر حراست می‌نمودند، ولی پس از نزول این آیه پیغمبر سر خود را از حجره خود بیرون کرد و به حراست‌کنندگان فرمود: برگردید و بروید، دیگر نیازی به نگهبانی و حراست شما نیست، زیرا خداوند مرا حفظ فرمود.<sup>۲</sup>

در این قول نیز جز اینکه پس از نزول وعده نگهداری خداوند، پیامبر نگهبانان خود را متفرّق ساخت، چیز دیگری وجود ندارد که متعرض امری شده باشد که پیغمبر بدان جهت از آسیب مردم در این داستان بیم داشت، و منعی ندارد که این امر همان مسئله غدیر باشد، چنانکه روایات مذکور در این کتاب و غیر آن همین امر را تأیید می‌کند.

طبری در سبب نزول آیه نیز به نقل از قرظی آورده که پیامبر هر وقت به منزلی فرود می‌آمد، اصحاب آن حضرت درخت سایه‌داری را انتخاب می‌کردند که وی به هنگام خواب نیمروز در زیر آن درخت بیاساید. روزی هنگام آسایش پیغمبر، عربی صحرائشین آمد و شمشیر خود را کشید و گفت: چه کسی ترا از حمله من مانع خواهد شد؟ پیغمبر فرمود: خدا. ناگهان دست آن عرب لرزید و شمشیر از دست او افتاد. راوی گوید: عرب مزبور در آن حال با وضعی غیر عادی آنقدر سر خود را به درخت کوبید تا مغز او متلاشی

۲. لفظ روایت از عایشه است.

گشت و خدای متعال نازل فرمود: .. والله يعصمك من الناس...<sup>۱</sup>

این روایت تناقض دارد با آنچه که قبلاً ذکر شد دایره به اینکه نگهبانان آن جناب را در بر می‌گرفتند تا هنگامی که این آیه نازل شد، زیرا بسیار دور از تصور است که با وجود نگهبانان گرداگرد جایگاه پیامبر و آویخته بودن شمشیر در نزد وی، آن عرب صحرائین به هنگامی که آن جناب استراحت حضرتش بتواند به سوی او راه یابد. علاوه بر این، قبول چنین واقعه‌ای مستلزم این است که آیه تبلیغ به طور پراکنده و متفرق نازل شده باشد، زیرا این روایت تصریح دارد که آنچه بعد از داستان آن عرب صحرائین نازل شد، فقط جمله .. والله يعصمك من الناس...<sup>۲</sup> بود. بدیهی است که بین این داستان با صدر آیه سنخیت و مناسبتی وجود ندارد و با چنین کیفیتی پذیرش این قول در سبب نزول آیه مزبور که قرظی به تنهایی آن را روایت کرده، دشوار و مشکل است.

البته، بعید و محال نیست که داستان آمدن عرب صحرائی از جمله اتفاقاتی باشد که پیرامون نصّ غدیر و نزول آیه به وجود آمده باشد و راویان ساده لوح بدون توجه و دقت در جهات لازم پنداشته باشند که این آیه به خاطر موضوع اعرابی که یک موضوع فرعی و اتفاقی بوده، نازل شده است، در حالی که سبب بزرگ‌تر و مهم‌تری برای نزول آن وجود داشته و آن امر ولایت کبری بوده است، وگرنه این حادثه به فرض وقوع، حادثه مهمی نبوده که به خاطر آن آیه‌ای نازل گردد و چه بسیار نظایر این امر اتفاق افتاده که مورد اهمیت و توجه قرار نگرفته است، منتها چنین اتفاقی به فرض وقوع و صحت چون مقارن با نصّ ولایت علی علیه السلام اتفاق افتاده، اشخاص بسیط و ساده لوح را به چنین وهم و پنداری افکنده است.

طبری از ابن جریج روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله از قریش اندیشناک بود، چون آیه .. والله يعصمك من الناس...<sup>۳</sup> نازل شد، آن حضرت دراز کشید و دو یا سه بار فرمود: هرکس می‌خواهد مرا خوار گرداند، بیاید. البته، چه مانعی دارد که آن امری که رسول

۱ و ۲. مائده ۵/۶۷.

۳. همان سوره و آیه.

خدا به خاطر آن از قریش اندیشناک بود، همان نص خلافت باشد، چنانکه احادیث و روایات مذکور بتفصیل بدان تصریح دارد. بنابراین، این روایت هم با آنچه که ما می‌گوییم ضدیت و منافاتی نخواهد داشت.

طبری به چهار سند از عایشه روایت کرده که گفت: هرکس گمان کند که محمد امری از کتاب خدا را کتمان نموده، هر آینه مرتکب بهتان و افترای بزرگی به خدای متعال گشته است، در حالی که خدای متعال فرماید: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک...<sup>۱</sup> عایشه با گفتار این مطلب در صدد بیان سبب نزول نبوده، بلکه به این آیه کریمه استدلال کرده است پیغمبر ﷺ نسبت به امر تبلیغ نهایت مراقبت و اهتمام را اعمال فرموده و هیچ آیه‌ای را از کتاب خدا فروگذار ننموده است مگر آنکه آن را ابلاغ و بیان کرده و این مطلبی است که به هیچ وجه در خور شک و تردید نیست و ما نیز قائل به آن هستیم، چه قبل از نزول آیه مزبور و چه بعد از آن.

اما آنچه را که رازی در تفسیرش از وجوه دهگانه<sup>۲</sup> گرد آورده و نص غدير را دهمین

۱. مائده/۵/۶۷.

۲. وجوه دهگانه‌ای که فخر رازی در اسباب نزول آیه تبلیغ در تفسیر خود آورده، به طور خلاصه از این قرار است:

- ۱- این آیه در داستان رجم و قصاص بر منبای آنچه در قصه یهود ذکر شد، نازل گردید.
- ۲- در نکوهش و استهزای یهود به دین اسلام نازل شده است.
- ۳- چون آیه تخییر [احزاب ۳۳/ ۲۸] نازل شد، پیغمبر مدلول آن را برای همسران خود بیان نکرد از ترس اینکه مبادا دنیا را اختیار کنند؛ در نتیجه، این آیه نازل شد.
- ۴- در امر زید و زینب نازل شد.
- ۵- در مورد جهاد نازل شد، زیرا گاه رسول خدا از تحریض منافقین به جهاد خودداری می‌نمود.
- ۶- چون پیغمبر از نکوهش خدایان ثنوی‌ها که قائل به دو خدا بودند، ساکت شد، این آیه نازل شد.
- ۷- هنگامی که پیامبر در حجة‌الوداع بعد از بیان شرایع و مناسک به مردم فرمود: آیا ابلاغ کردم؟ گفتند: بلی، آنگاه عرض کرد: بارخدا یا گواه باش، این آیه نازل شد.
- ۸- در باره عربی صحرائی نازل شد که می‌خواست پیغمبر را که در زیر درختی آرمیده بود، به قتل رساند.
- ۹- پیغمبر از قریش و یهود و نصارا اندیشناک بود که خدای متعال به وسیله این آیه هیبت آنان را از قلب او زائل فرمود.
- ۱۰- در داستان غدير نازل شده است.

آنها قرار داده و داستان عرب صحرايي مذکور در تفسير طبري را هشتمين آنها و نیز ترس از قریش را با افزایش يهود و نصارا بر آن نهمين آنها عنوان کرده است، بی تردید همگی مبتنی و متکی بر روایاتی است مرسل که سندهای طریق آن مقطوع و گوینده آن غیر معلوم است. به همین جهت، در تفسير نیشابوری تمام آن اقوال به لفظ مجهول [قیل: گفته شد] بیان گردیده است و نیشابوری روایتی را که شامل نصّ ولایت است، وجه اول از وجوه دهگانه قرار داده و آن را به ابن عباس و براء بن عازب و ابوسعید خدری و محمد بن علی رضی الله عنه نسبت داده است.<sup>۱</sup>

طبری که خود مقدم تر و داناتر به این شئون بوده، وجوه مذکور را به حساب نیاورده و هر چند حدیث ولایت را نیز ذکر نکرده، لیکن کتاب جداگانه‌ای در آن تألیف نموده و حدیث ولایت را به هفتاد و اند طریق آورده است، چنانکه قبلاً از او و از کسی که آن را به او نسبت داده یاد شد. در آنجا طبری نزول آیه تبلیغ را هنگام اعلام ولایت علی به اسنادش از زید بن ارقم روایت کرده و رازی معتبر نشمرده است از وجوه مذکور جز آنچه را که در وجه نهم بر روایت طبری افزوده، معتبر نشمرده است و گفته که پیغمبر از يهود و نصارا اندیشناک بود و بزودی به حقیقت حال در این امر واقف خواهید شد.

بنابر مراتب یاد شده، وجوه نامبرده صلاحیت آن را ندارد که مورد اعتماد قرار گیرد و در خور آن نیست که با احادیث معتبر پیشین که دانشمندان بزرگ، مانند طبری، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابن عساکر، ابونعیم، ابواسحاق ثعلبی، واحدی، سجستانی، حسکانی، طنزی، رسعی و جز آنان با اسنادهای به هم پیوسته آنها را روایت کرده‌اند، برابری نماید. آیا نسبت به حدیثی که این پیشوایان معتبر می‌دانند، جز تصدیق به حقیقت آن، چه گمان دیگری می‌توان برد؟ علاوه بر آنچه گفته شد، اصولاً در بعضی وجوه که رازی در سبب نزول آیه تبلیغ ذکر کرده، دلایل ساختگی آشکار و نمایان است، چه سیاق آیه با وجوهی که به عنوان سبب نزول ذکر شده، مناسبتی ندارد. بنا بر این، بعید نیست که وجوه نه‌گانه مذکور تفسیر به رأی باشد، یا استحساناتی فرضی که فاقد دلیل است و یا

مقصود ايجاد موانع زيادى در برابر حديث ولايت است تا نيروى آن حقيقت با القاي اينگونه اوهام در هم شكسته شود و جانب تصديق به اين امر خطير ضعيف و زبون گردد، در حالى كه خداى متعال جز اين نمى خواهد كه نور خود را تمام و جلوه گر فرمايد. رازى بعد از برشمردن وجوه دهگانه گويد: بدان كه اين روايات اگرچه بسيار است، ولى بهتر اين است كه مدلول آيه بر اين حمل شود خداى تعالى پيغمبر را از مكر يهود و نصارا ايمن ساخت و او را امر فرمود كه بدون بيم و هراس از آنان تبليغ خود را ظاهر سازد. رجحان اين نظر از اين جهت است كه بحث و سخن بسيارى قبل از اين آيه و بعد از آن با يهود و نصارا جريان دارد، لذا ديگر روا نيست كه اين يك آيه در بين مطالب قبل و بعد آن مربوط به موضوع ديگرى باشد، به طورى كه با مطالب قبل و بعد بيگانه و بى ارتباط گردد.

اكنون شما مى بينيد كه ترجيح رازى نسبت به اين وجه، صرف استنباطى است كه او با استفاده از سياق آيات كرده، بدون اينكه مستندى از روايتى داشته باشد و ما پس از دانستن اين اصل كه ترتيب ذكر آيات نوعاً غير از ترتيب نزول آنهاست، ديگر در مقابل نقل صحيح، مراعات سياق آيات براى ما مهم نخواهد بود و با ملاحظه ترتيب نزول سوره هاى كه با ترتيب آنها در قرآن مخالفت دارد، اطمينان به اين امر حاصل خواهد شد، چنانكه سوره هاى كه در مدينه نازل شده و بالعكس، مؤيد اين موضوع است. سيوطى گويد: اجماع و نصوص پياپى بر اين امر استوار است كه ترتيب آيات قرآن توقيفى است و شبهه اى در اين امر نيست، اما اجماع بر اين امر را عده اى از علمائى تفسير، از جمله زرکشى در البرهان و ابو جعفر بن زبير در المناسبات نقل كرده اند و عبارت ابن زبير چنين است: ترتيب آيات قرآن در سوره هاى آنها به توقيف و امر و اعلام پيغمبر واقع گشته، بدون اينكه در اين موضوع خلافى بين مسلمانان باشد. سپس نصوصى را ذكر كرده است مبنى بر اينكه رسول خدا آنچه را كه از قرآن بر او نازل مى شد، به همين ترتيبى كه هم اكنون در مصحف هاى ما ثبت شده است، به اصحاب خود تعليم مى فرمود و وقوف او بدین نحو، تنها از طريق جبرئيل بود، چنانكه هنگام نزول هر آيه بيان مى داشت

که جای نوشتن این آیه در پی فلان آیه در فلان سوره است.<sup>۱</sup>  
 علاوه بر آنچه ذکر شد، اصولاً اندیشه و ترس پیغمبر ﷺ از یهود و نصارا به مقتضای اوضاع و احوال می‌بایستی در اوایل بعثت آن جناب بوده باشد و یا دست کم اندکی بعد از هجرت، نه در اواخر دوران آن حضرت که دولت‌های عالم در اثر نیرو گرفتن اسلام و برتری مسلمانان تهدید می‌شدند، و ملل مختلف جهان از او و پیشرفت امرش ترسناک بودند، و در آن هنگام حضرتش خیبر را فتح کرده بود و بنی قریظه و بنی نضیر را که مهم‌ترین طوایف یهود بودند، پراکنده و مستأصل ساخته بود و گردنکشان در مقابل او خواه ناخواه تسلیم و خاضع شده بودند. در این اوان بود که حجة الوداع انجام یافت و این آیه هم چنانکه از احادیث پیش گفته دانستید، نازل شد. قرطبی در تفسیرش اجماع مفسران را اعلام و تصریح می‌نماید به اینکه سوره مائده که آیه تبلیغ در آن است، در مدینه نازل گشته، سپس از نقاش نقل می‌کند که در سال حدیبیه [سال ششم هجری] نازل شده و به دنبال آن این جمله را از ابن‌العربی می‌آورد که این حدیث ساختگی است و برای هیچ مسلمانی اعتقاد بدان روا نیست. قرطبی در ادامه سخن گوید: از همین سوره بخشی در حجة الوداع نازل شده و بخش دیگر در سال فتح مکه که این آیه است: .. ولا یجرمنکم شنآن قوم...<sup>۲</sup>، و آنچه بعد از هجرت نازل شده، مدنی است اعم از اینکه در خود مدینه نازل شده باشد یا در یکی از سفرها، و تنها آیاتی مکی نامیده می‌شود که قبل از هجرت نازل شده باشد.<sup>۳</sup>

خازن در تفسیرش گفته است: سوره مائده در مدینه نازل شده مگر آیه شریفه.. الیوم اکملت لکم دینکم...<sup>۴</sup> که به عرفه در حجة الوداع نازل شده است. قرطبی و خازن با دقت در سند از رسول خدا روایت کرده‌اند که در حجة الوداع فرمود: سوره مائده از حیث زمان نزول، آخرین قسمت قرآن است.<sup>۵</sup>

۱. الاتقان فی علوم القرآن: ۲۴/۱.

۲. مائده ۲/۵.

۳. الجامع لأحكام القرآن: ۳۰/۶.

۴. مائده ۳/۵.

۵. تفسیر الخازن: ۴۴۸/۱.



سیوطی از محمد بن کعب، از طریق ابوعبید روایت کرده که سوره مائده در حجة الوداع بین مکه و مدینه نازل شده است<sup>۱</sup> و ابن ضریس از محمد بن عبدالله بن ابی جعفر رازی، از عمرو بن هارون، از عثمان بن عطاء خراسانی، از پدرش، از ابن عباس روایت کرده که گفت: نخستین آیه نازل شده قرآن، اقرأ باسم ربک الذی خلق<sup>۲</sup> است، و بعد از آن: آیه یا ایها المزمّل<sup>۳</sup>، و به همین ترتیب سوره های فتح و مائده و براءت را یکی پس از دیگری برمی شمرد و سوره براءت را آخرین سوره قلمداد می کند که مائده قبل از آن نازل شده است.<sup>۴</sup> ابن کثیر در تفسیرش از عبدالله بن عمر روایت کرده که آخرین سوره نازل شده، سوره مائده و سوره فتح است، یعنی سوره نصر؛ و از طریق احمد و حاکم و نسائی از عایشه نقل کرده که مائده آخرین سوره ای است که بر پیامبر نازل شده است.<sup>۵</sup>

پس از تمام آنچه ذکر شد، می توان دریافت ارزش آنچه را که قرطبی در تفسیرش روایت کرده<sup>۶</sup>، و سیوطی از طریق ابن مردویه و طبرانی از ابن عباس ذکر نموده است مبنی بر اینکه ابوطالب همه روزه مردانی از بنی هاشم را می فرستاد که از پیغمبر نگرهبانی و حراست نمایند، تا اینکه آیه ..والله یعصمک من الناس...<sup>۷</sup> نازل گردید. پس از نزول این آیه ابوطالب خواست کسانی را برای حراست پیغمبر بفرستد که آن جناب به عمومی خود فرمود: همانا خداوند مرا از شرّ جنّ و انس حفظ و حراست فرمود. این روایت مستلزم آن است که آیه مزبور در مکه نازل شده باشد، و این خبر علاوه بر جهاتی که بیان گردید، ضعیف تر از آن است که بتواند با احادیث گذشته و اجماع سابق و نصوص مفسران برابری کند.<sup>۸</sup>

۱. الاتقان فی علوم القرآن: ۲۰/۱.

۳. زمّل ۱/۷۳.

۵. تفسیر القرآن العظیم: ۲/۲.

۷. مائده ۵/۶۷.

۲. علق ۱/۹۶.

۴. فضایل القرآن: ۱۱/۱.

۶. الجامع لأحكام القرآن: ۲۴۴/۶.

۸. لباب النقول فی اسباب النزول ۱۱۷.

### سخن پایانی

قرطبی در تفسیرش دربارهٔ آیهٔ کریمهٔ یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک...<sup>۱</sup> گوید: این تأدیبی است برای پیغمبر و دانشمندان امت او مبنی بر اینکه چیزی از امر شریعت الهی را کتمان نکنند، در حالی که خدای متعال می‌دانست که پیغمبر او چیزی از وحی الهی را کتمان نمی‌نماید، و در صحیح مسلم از مسروق، از عایشه روایت شده که گفت: هر که برای تو حکایت کرد که محمد چیزی از وحی را کتمان فرموده، قطعاً دروغ گفته است. در حالیکه خدای تعالی می‌فرماید: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک...<sup>۲</sup>

قرطبی گوید: خدا رافضیان را زشت گرداند، زیرا آنها گفتند که آن حضرت چیزی را از وحی الهی که مورد نیاز مردم بود، کتمان کرد.<sup>۳</sup> ابن حجر عسقلانی هم بر این افترا افزوده گوید: شیعه می‌گویند که آن حضرت چیزی را بر سبیل تقیه کتمان نمود.<sup>۴</sup> ای کاش قرطبی و عسقلانی مستند و مأخذی برای این افترائی که به شیعه بسته‌اند ارائه می‌دادند تا روشن شود که آن از زبان کدام دانشمندی نقل شده یا در چه کتابی آمده و یا کدام فرقه‌ای بر چنین عقیده‌ای بوده است. این دو نفر نه تنها چیزی از این قبیل نیافتند، بلکه پنداشتند که در هر حال، هر چه را به هر گروهی نسبت دهند، مورد تصدیق قرار می‌گیرد؛ یا پنداشتند که شیعه تألیفاتی که شامل معتقداتشان باشد، ندارند تا در مواردی که نسبتی به آنها داده می‌شود، مجموعهٔ معتقداتشان مقیاسی آشکار برای سنجش و تطبیق نسبتها با آن باشد و یا چنین پنداشتند که نسلهای بعدی مردانی را نمی‌پروراند که با گروه مفتری برابری کنند و به حساب سخنانشان برسند. ناگزیر، اینگونه اوهام آنها را واداشته که حسن اشتها شیعه را با چنین افتراها و نسبتهای ناروا و بی‌اساس آلوده و دگرگون سازند، همان طور که سایر نویسندگان معاند و مفتری را برانگیخته‌اند که هرگونه ناسزا و ناروایی را علیه شیعه به کار گیرند و عواطف و احساسات مردم بی‌خبر و

۳. الجامع لأحكام القرآن: ۶/۲۴۲.

۱ و ۲. مائدة ۵/۶۷.

۴. فتح الباری: ۷/۱۰۱.

ناوارد را عليه آنان تحريك كنند و موجبات جدایی اقوام و امم را از آنان فراهم سازند. آری، اینگونه تصورات و پندارهای ناروا باعث شد که بی دریغ عنان سخن را رها کرده و برخلاف واقع علیه فرقه شیعه سخن گویند، به طوری که گویی علیه قوم و ملتی سخن می‌گویند که منقرض شده‌اند و اثر حیاتی و اجتماعی آنها از بین رفته و دیگر مدافعی ندارند، در صورتی که آنچه اینان گفته و نوشته‌اند، حقیقت ندارد و شیعه هرگز چنین جرأتی نداشت که ساحت مقدس صاحب رسالت را مورد چنین نسبتی قرار دهند و کتمان آنچه را که تبلیغش بر آن جناب واجب بوده است، درباره حضرتش روا پندارند مگر آنکه تبلیغ مخصوص ظرف معینی از زمان و مکان باشد که وحی الهی اجازه آشکار ساختن آن را قبل از موعد معین ندهد.

به خدا اگر این دو مفسر در سخنان دیگر مفسران امعان نظر می‌کردند و وجوه دهگانه‌ای را که رازی بیان داشته، ملاحظه می‌کردند، از افترای به شیعه خودداری می‌ورزیدند و به احوال گویندگان سخنان افتراآمیز و تهمت‌انگیز درباره شیعه واقف می‌شدند، چه بنابر اقوال و وجوه پیش گفته، بعضی از آنها می‌گویند: آیه تبلیغ درباره جهاد نازل شده، زیرا پیغمبر در پاره‌ای مواقع از تحریص منافقان به جهاد خودداری و امساک می‌نمود، دیگری گوید: هنگامی که پیغمبر از نکوهش خدایان ثنویها سکوت اختیار فرمود، این آیه نازل شد. سومی گوید: هنگامی که آن حضرت آیه تخیر را از همسران خود کتمان فرمود، این آیه نازل گشت. بنابر آنچه گفته شد، نزول آیه تبلیغ بر مبنای این وجوه و اقوال بیانگر آن است که پیغمبر از انجام مأموریت خود خودداری کرده بی‌گمان چنین نسبت‌هایی هرگز روا نیست و از ساحت عظمت و قداست پیغمبر گرامی اسلام به دور است.



## کمال دین به ولایت

یکی از آیاتی که در روز غدیر در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد، این آیه است:  
..الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً....<sup>۱</sup>  
امامیه به طور کلی و بدون استثناء اتفاق نظر دارند بر اینکه این آیه کریمه پیرامون نصّ غدیر نازل شده است، بعد از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله ولایت مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام را با کلماتی روشن و صریح اعلام و اظهار فرمود و در نتیجه، نصّ آشکار و جلی بر این امر را در بر گرفت، به طوری که صحابه پیغمبر آن را دریافتند و عرب آن را درک و فهم نمودند و هرکس که این خبر به او رسید، بدان استدلال و احتجاج کرد و بسیاری از علمای تفسیر و پیشوایان فنّ حدیث و حافظان آثار از اهل سنت بر آن با امامیه متفق شدند و آن حقیقتی است معتبر که روایت راویان و اصحاب آثار آن را تأیید می نماید مشعر بر اینکه پس از نزول این آیه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله، آن جناب بیش از هشتاد و یک یا هشتاد و دو روز زنده نبود.<sup>۲</sup>  
ابوالسعود در حاشیه تفسیر رازی این مدت را تعیین کرده<sup>۳</sup> و مورخان اهل سنت نیز ذکر

۱. مائدة ۳/۵: امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما

۲. مفاتیح الغیب: ۵۲۹/۳.

برگزیدم.

۳. همان: ۵۲۳/۳.

نموده‌اند<sup>۱</sup> که وفات پیغمبر ﷺ در دوازدهم ربیع الاول بوده و گویی بعد از به حساب نیاوردن روز غدیر و روز وفات آن جناب یک روز بر سیل تسامح بر هشتاد و دو روز افزوده شده و در هر صورت، این به لحاظ زیادت چند روز به حقیقت نزدیک تر است تا نزول آیه مزبور در روز عرفه که در صحیح مسلم و صحیح بخاری و جز آنها مذکور افتاده است، مضافاً بر نصوص بسیاری که این قول را تأیید می‌کند و از تسلیم به مفاد آن گریزی نیست و بعداً به بحث پیرامون آن خواهیم پرداخت.

اینک روایات مربوط به وقت نزول این آیه را بدین شرح می‌توان از نظر گذراند:

۱- حافظ ابوجعفر، محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰) در کتاب الولاية به اسناد خود از زید بن ارقم روایت کرده که این آیه کریمه روز غدیر در شأن امیرالمؤمنین ﷺ نازل شده است.<sup>۲</sup>

۲- حافظ ابن مردویه اصفهانی (م ۴۱۰) از طریق ابوهارون عبدی، از ابوسعید خدری روایت کرده که این آیه در روز غدیر خم بر رسول خدا نازل گشت، هنگامی که فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا، سپس روایت مزبور را از ابوهریره نقل کرده و در آن تصریح شده که روز مزبور هجدهم ماه ذیحجه است، یعنی روز بازگشت پیغمبر ﷺ از حجة الوداع.<sup>۳</sup>

سیوطی گوید: ابن مردویه و ابن عساکر به سند ضعیف از ابوسعید خدری آورده‌اند که چون رسول خدا در روز غدیر خم علی ﷺ را منصوب و ولایت او را اعلام فرمود، جبرئیل آیه کریمه .. اليوم اکملت لکم دینکم...<sup>۴</sup> را آورد.<sup>۵</sup>

ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر به سند ضعیف<sup>۶</sup> از ابوهریره روایت کرده‌اند که

۱. رک: الكامل فی التاريخ: ۱۳۴/۲؛ امتاع الأسماع، مقریزی ۵۴۸؛ البداية والنهاية: ۳۳۲/۶؛ السيرة الحلیة:

۳۸۲/۳. ۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۱۵/۱.

۳. تفسیر القرآن العظیم: ۱۴/۲. ۴. مائة ۳/۵.

۵. الدر المنثور: ۲۵۹/۲.

۶. بزودی در مبحث روزه داشتن روز عید غدیر صحت این حدیث را خواهید دانست و روشن خواهد شد

گفت: در روز غدیر خم که روز هجدهم ذیحجه است، پیغمبر فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه، سپس خدای تعالی آیه شریفه.. *الیوم اکملت لکم دینکم...*<sup>۱</sup> را فر فرستاد. سیوطی این روایت را به دو طریق از او آورده است.<sup>۲</sup>

بدخشی در *مفتاح النجاة* از عبدالرزاق رسعنی، از ابن عباس آنچه را که قبلاً از نظر گذشت<sup>۳</sup>، ذکر کرده گوید: ابن مردویه از ابوسعید خدری، رضی الله عنه، همانند آن را روایت کرده، و در پایان آن مذکور است که آیه.. *الیوم اکملت لکم دینکم...*<sup>۴</sup> نازل شد. در این هنگام پیغمبر فرمود: *الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی والولاية لعلی بن ابی طالب*<sup>۵</sup>، و اربلی به همین لفظ آن را از تفسیر او نقل کرده است.<sup>۶</sup>

قطیفی در *الفرقة الناجية* گوید: حافظ ابوبکر، ابن مردویه به اسناد خود که منتهی به ابوسعید خدری می شود، روایت کرده که پیغمبر روزی که مردم را به غدیر خم دعوت فرمود، امر کرد خار و خاشاک را از زیر درختان زدودند. آن روز پنجشنبه بود و آن حضرت مردم را به سوی علی دعوت کرد و بازوی علی را گرفت و بلند کرد به حدی که مردم سفیدی زیر بغل پیغمبر را دیدند و هنوز آن دو بزرگوار از یکدیگر جدا نشده بودند که این آیه نازل شد:.. *الیوم اکملت لکم دینکم...*<sup>۷</sup> این روایت بی کم و کاست از ابونعیم اصفهانی می آید.

۳- حافظ ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰) در کتاب خود *ما نزل من القرآن فی علی* روایت کرده گوید: حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن علی بن مخلد (م ۳۵۷) از محمد بن عثمان بن

→ که اشعار نامبردگان به ضعیف بودن سند حدیث موجبی ندارد و حدیث واضح و رجال اسناد آن همگی ثقه هستند.  
۱. مائدة ۳/۵.

۲. *الاتقان فی علوم القرآن* (چاپ ۱۳۶۰): ۳۱/۱.

۳. رک: *الغدیر* (متن عربی / ج ۵): ۲۲۲/۱. ۴. مائدة ۳/۵.

۵. ترجمه حدیث: خدا را به بزرگی می ستایم که دین را به کمال رسانید و نعمت را تمام کرد و به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب خشنود گشت.

۶. *کشف الغمة* ۹۵. ۷. مائدة ۳/۵.

ابی شیبیه، از یحیی حمانی، از قیس بن ربیع، از ابوهارون عبیدی، از ابوسعید خدری، رضی الله عنه، که گفت: پیغمبر مردم را در غدیر خم به سوی علی دعوت کرد و به امر آن جناب خار و خاشاک زیر درختان برطرف شد. آن روز پنجشنبه بود و پیغمبر علی را طلبید و بازوی او را گرفت و بلند کرد به حدی که مردم سفیدی زیر بغل رسول خدا را دیدند و هنوز آن اجتماع متفرق نشده بود که آیه ..الیوم اکملت لکم دینکم...<sup>۱</sup> نازل شد و رسول خدا فرمود: الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و بالولاية لعلی من بعدی. سپس فرمود: من کنت مولاه، فعلى مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من خذله.

در این هنگام حسان عرض کرد: یا رسول الله، اجازه فرما درباره علی اشعاری بگویم که شما آنها را بشنوید. فرمود: بگو به میمنت و برکت الهی. پس حسان برخاست و گفت: ای گروه بزرگان قریش، من پیرو امر ولایتم و گفتار خود را به شهادت رسول خدا که در امر ولایت به اجرا درآمد، اعلام می دارم. آنگاه گفت:

— پیامبر بزرگوار در روز غدیر به مسلمانان ندا کرد و گفت:

— مولا و ولی شما کیست؟ بی هیچ درنگ و چشم پوشی گفتند:

— خداوند مولای ماست و تو ولی ما می و از ما هیچگونه عصیانی در ولایت نخواهی دید.

— پیامبر اکرم به علی فرمود: برخیز که تو پس از من پیشوای این خلقی.

— هر که من مولای اویم، علی مولای اوست و بر شماست که براستی پیرو او باشید.

— خدایا دوستدار دوستان او باش و با دشمنانش دشمنی ورز.

شیخ تابعی، سلیم بن قیس هلالی این حدیث را به همین لفظ در کتاب خود از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: همانا رسول خدا مردم را در غدیر خم طلبید و امر فرمود که خار و خاشاک زیر درختان را برطرف کنند. آن روز پنجشنبه بود و آن حضرت مردم را به سوی خود فرا خواند و بازوی علی بن ابی طالب را گرفت و بلند کرد به حدی



که سفیدی زیر بغل رسول خدا ﷺ را دیدم... تا پایان روایت به لفظی که ذکر شد.  
 ۴- حافظ ابوبکر، خطیب بغدادی (م ۴۶۳) در تاریخ خود از عبدالله بن علی بن محمد بن بشران، از حافظ، علی بن عمر دارقطنی، از حبشون خلال، از علی بن سعید رملی، از ضمیره، از ابن شوذب، از مطر وراق، از ابن حوشب، از ابوهریره روایت کرده، از رسول خدا این روایت را نقل کرده است.<sup>۱</sup>

از احمد بن عبدالله نیری، از علی بن سعید، از ضمیره، از ابن شوذب، از مطر، از ابن حوشب، از ابی هریره، از پیغمبر روایت شده که فرمود: هرکس روز هجدهم از ذیحجه را روزه بدارد، خداوند روزه شصت ماه برای او می نویسد، و آن روز غدیر خم است که پیغمبر دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: آیا من به مؤمنان اولی از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: آری یا رسول الله. آن حضرت فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه عمر بن خطاب گفت: به به ای پسر ابوطالب، تو مولای من و مولای هر مسلمانی گردیدی و خداوند آیه .. اليوم اکملت لکم دینکم...<sup>۲</sup> را نازل فرمود.

۵- حافظ ابوسعید سجستانی (م ۴۷۷) در کتاب الولاية به اسنادش از یحیی بن عبدالحمید حمّانی کوفی، از قیس بن ربیع، از ابوهارون، از ابوسعید خدری، روایت کرده که چون رسول خدا مردم را در غدیر خم دعوت فرمود، به امر آن جناب خار و خاشاک زیر درختان زدوده شد و آن روز پنجشنبه بود... تا آخر حدیث به لفظ مذکور در طریق ابونعیم اصفهانی.

۶- ابوالحسن، ابن المغازلی شافعی (م ۴۸۳) در مناقب خود از ابوبکر احمد بن محمد بن طاوان، از ابوالحسن احمد بن حسین بن سَمّاک، از ابو محمد جعفر بن محمد بن نصیر خلدی، از علی بن سعید بن قتیبه رملی، از ضمیره بن ربیع قرشی، از ابن شوذب، از مطر وراق، از شهر بن حوشب، از ابوهریره حدیث مزبور را به لفظ مذکور در طریق خطیب بغدادی روایت کرده<sup>۳</sup> و گروه دیگری نیز آنرا ذکر نموده اند.

۷- حافظ ابوالقاسم، حاکم حسکانی گوید: خبر داد ما را ابو عبدالله شیرازی، از ابوبکر جرجانی، از ابواحمد بصری، از احمد بن عمّار بن خالد، از یحیی بن عبدالحمید حمّانی، از قیس بن ربیع، از ابوهارون عبدی، از ابوسعید خدری که گفت: چون این آیه .. الیوم اکملت لکم دینکم...<sup>۱</sup> نازل شد، رسول خدا فرمود: الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و ولایة علی بن ابی طالب من بعدی.<sup>۲</sup> سپس فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره و اخذل من خذله.

۸- حافظ ابوالقاسم، ابن عساکر شافعی دمشقی (م ۵۷۱) حدیث مزبور را به طریق ابن مردویه از ابوسعید و ابوهریره، به طوری که در تفسیر سیوطی مذکور است، روایت کرده است.<sup>۳</sup>

۹- اخطب خطبا، خوارزمی (م ۵۶۸) گوید: خبر داد ما را سرآمد حافظان، ابومنصور شهرداری شیرویه بن شهرداز دیلمی در ضمن آنچه که از همدان به من نوشت، از ابوالفتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی به طریق کتابت، از عبدالله بن اسحاق بغوی، از حسن بن علیل غنوی، از محمد بن عبدالرحمن زراع، از قیس بن حفص، از علی بن حسن عبدی، از ابوهارون عبدی، از ابوسعید خدری که گفت: روزی که پیغمبر مردم را در غدیر خم طلبید، حسب الامر آن جناب خار و خاشاک زیر درختان زدوده و برطرف شد. آن روز پنجشنبه بود و آن حضرت مردم را به سوی علی دعوت کرد و بازوی او را گرفت و بلند کرد به حدی که مردم زیر بغل پیغمبر را دیدند<sup>۴</sup>، آنگاه آیه

۱. مائدة ۳/۵.

۲. بزرگ است خداوندی که دین را به کمال رسانید و نعمت خود را بر ما تمام کرد و مرا به رسالت و پس از من علی بن ابی طالب را به ولایت برگزید. (و)

۳. الدر المنثور: ۲/۲۵۹.

۴. در فرایده السمطین به نقل از خوارزمی چنین مذکور است: سپس آن دو پراکنده نشدند تا این آیه نازل شد، و در لفظ دیگر از او چنین آمده است: سپس آن جماعت پراکنده نشدند تا این آیه نازل شد، مثل لفظ ابونعیم.

.. الیوم اکملت لکم دینکم...<sup>۱</sup> نازل شد... تا پایان حدیث طبق الفاظی که به طریق ابونعیم اصفهانی مذکور افتاد.<sup>۲</sup>

همو به اسناد از حافظ احمد بن حسین بیهقی، از حافظ ابو عبدالله حاکم، از ابویعلی زبیر بن عبدالله ثوری، از ابو جعفر احمد بن عبدالله بزّاز، از علی بن سعید رملی، از ضمیره، از ابن شوذب، از مطر وراق این روایت را تا آخر آنچه که به لحاظ متن و سند از خطیب بغدادی نقل شد، آورده است.<sup>۳</sup>

۱۰- ابوالفتح نطنزی در کتاب خود *الخصایص العلویة* از ابوسعید خدری به لفظی که قبلاً از نظر گذشت<sup>۴</sup>، و نیز از ابوسعید خدری و جابر انصاری روایت کرده که گفتند: چون آیه .. الیوم اکملت لکم دینکم...<sup>۵</sup> نازل شد، پیغمبر فرمود: الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و ولایة علی بن ابی طالب بعدی.

نطنزی در کتاب *خصایص مزبور* به اسنادش از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام آورده است که فرمودند: آیه تبلیغ در روز غدیر نازل شد و در همان روز نیز آیه .. الیوم اکملت لکم دینکم...<sup>۶</sup> نازل گردید. وی از قول حضرت صادق علیه السلام گوید: معنی این آیه این است: امروز دین شما را به کمال رسانیدم به سبب به پا داشتن نگهبان آن و نعمت خود را بر شما تمام کردم، یعنی به سبب ولایت ما، و دین اسلام را برای شما پسندیدم و بدان رضا دادم، یعنی تسلیم شدن نفوس نسبت به امر ما.

وی نیز در *خصایص* خود به اسنادش از ابوهریره حدیث روزه داشتن روز غدیر را به لفظی که به طریق خطیب بغدادی گذشت، روایت کرده و در آن نزول آیه مزبور درباره علی در روز غدیر مذکور است.

۱۱- ابوحامد، سعدالدین صالحانی. شهاب الدین احمد در *توضیح الدلائل علی ترجیح القضايل* گوید: به اسناد مذکور از مجاهد، رضی الله عنه، روایت شده که گفت: آیه

۲. المناقب، خواری می ۸۰.

۴. رک: *الغدیر* (متن عربی / ج ۵): ۴۳/۱.

۱. مائدة ۳/۵.

۳. همان ۹۴.

۵ و ۶. مائدة ۳/۵.

.. اليوم اكملت لكم دينكم...<sup>۱</sup> در غدیر خم نازل شد و پس از نزول آن رسول خدا، سلام و صلوات و برکات خدا بر او و آل او باد، فرمود: الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و الولاية لعلی. صالحانی آن را روایت کرده است.<sup>۲</sup>

۱۲- ابوالمظفر، سبط ابن جوزی حنفی بغدادی (م ۶۵۴) روایتی را که خطیب بغدادی با دقت در سند از طریق حافظ دارقطنی آورده، نقل کرده است.<sup>۳</sup>

۱۳- شیخ الاسلام حموی حنفی (م ۷۲۲) گوید: شیخ تاج الدین ابوطالب علی بن حبّ بن عثمان بن عبدالله خازن، از امام برهان الدین ناصر بن ابی المکارم مطرزی بر سیبیل اجازه، از امام اخطاب خوارزم ابوالمؤید، موفق بن احمد مکی خوارزمی روایت کرده که گفت: خیر داد مرا سرآمد حافظان، ابو منصور دیلمی در ضمن مکتوبی که از همدان برای من فرستاد... تا آخر روایتی که به جهت متن و سند از خوارزمی ذکر شده است.<sup>۴</sup>

از سید الحفاظ، ابو منصور شهر دارین شیرویه بن شهر دار دیلمی روایت شده که گفت: خیر داد مرا حافظ حسن بن احمد بن حسن حدّاد معری، از احمد بن عبدالله بن احمد، از محمد بن احمد، از محمد بن عثمان بن ابی شیبیه، از یحیی حمّانی، از قیس بن ربیع، از ابوهارون عبدی، از ابوسعید خدری که رسول خدا مردم را به سوی علی دعوت کرد... تا آخر حدیث به لفظی که به طریق ابونعیم قبلاً ذکر شد<sup>۵</sup>، سپس گوید: این حدیثی است دارای طرق بسیار که منتهی می شود به ابوسعید، سعد بن مالک خدری انصاری.

۱۴- عماد الدین، ابن کثیر قرشی دمشقی شافعی (م ۷۷۴) در تفسیرش از طریق ابن مردویه، از ابوسعید خدری و ابوهیره روایت کرده که گفتند: همانا این آیه در روز

۱. مائدة ۳/۵.

۲. شهاب الدین در کتاب توضیح الدلائل خود چنین گوید: پیشوای دانشمند ادیب دانای آراسته به بزرگواری های اخلاقی، عالم ربانی و عارف سبحانی سعدالدین ابو حامد، محمد بن حسین بن یحیی. صالحانی که در میان پیشوایان بزرگ و بنام، ملقب به محیی السنّه و ناصر الحدیث و مجدد الاسلام است، در عبارات برجسته و اشارات دلربا از کتاب خود که خدای سعی او را پذیرد و جایگاه او را به فضلش گرامی بدارد، گفت:...

۳. تذکرة الخواص ۱۸.

۵. رک: الغدير (متن عربی) / ج ۵: ۲۳۱/۱ - ۲۳۲.

۴. فرایده السمتین، باب دوازدهم.

غدیر خم درباره علی نازل شده است.<sup>۱</sup>

همو در تاریخش حدیث مذکور از ابوهریره را به طریق خطیب بغدادی روایت کرده و در این مورد سخنانی گفته است که بیان آن در موضوع روزه روز غدیر خواهد آمد.<sup>۲</sup>

۱۵- جلال‌الدین سیوطی شافعی (م ۹۱۱) از طریق ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر

این حدیث را به لفظی که در روایت ابن مردویه گذشت، روایت کرده است.<sup>۳</sup>

همو ضمن آیاتی که در سفر نازل شده گوید: آیه .. اليوم اکملت لکم دینکم...<sup>۴</sup> از جمله آنهاست. در حدیث صحیح از عمر روایت شده که آیه مزبور در شام عرفة روز جمعه سال حجة الوداع نازل گشته و برای آن طرق بسیاری است، لیکن ابن مردویه با بررسی در طریق از ابوسعید خدری روایت کرده که آیه مزبور روز غدیر خم نازل گشت، و مانند آن را نیز از ابوهریره روایت کرده که در آن مذکور است: آن روز هجدهم ذیحجه هنگام بازگشت پیغمبر از حجة الوداع بوده و هردو آنها ناصحیح است.

ما می‌گوییم: اگر مراد او از عدم صحّت ایراد و نکوهش در اسناد است، این درست نیست، زیرا روایت ابوهریره در نزد استادان فن حدیث، صحیح‌الاسناد شناخته شده و ثقه و مورد اعتماد بودن رجال آن مورد تأیید بوده است و ما به طور تفصیل این موضوع را در باب روزه روز غدیر بیان خواهیم کرد. حدیث ابوسعید هم طرق بسیاری دارد، چنانکه در کلام حموینی به نقل از کتاب او فرایده‌السمطین گذشت. علاوه بر این، این روایت اختصاص به ابوسعید و ابوهریره ندارد و ضمن مطالب گذشته بخوبی دانستید که عین آن را جابر بن عبدالله و مفسر تابعی مجاهد مکی و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام روایت کرده‌اند و علمای حدیث به این راویان تکیه و اعتماد کرده و روایت نامبردگان را پذیرفته‌اند، چنانکه روایت آن از علما و حافظان حدیث مختص به ابن مردویه نبوده است و از خود سیوطی در تفسیرش الدر المنثور روایت خطیب و ابن عساکر را شنیدید و دانستید که در نقل این حدیث گروه دیگری نیز هستند که با بررسی در سند آن را روایت

۲. البدایة والنهاية: ۲۱۰/۵.

۴. مادة ۳/۵.

۱. تفسیر القرآن العظیم: ۱۴/۲.

۳. الدر المنثور: ۲۵۹/۲.

کرده‌اند، مانند: حاکم نیشابوری، حافظ بیهقی، و حافظ ابن ابی شیبیه، حافظ دارقطنی، حافظ دیلمی، حافظ حداد و جز آنها، بدون اینکه در آن طعن و انتقادی از طرف یکی از آنان مشهود گردد.

اگر مراد او از عدم صحّت به لحاظ معارض بودن آن با روایاتی است که حاکی از نزول آیه مزبور در روز عرفه است، در این صورت، نامبرده در حکم قطعی به بطلان یکی از دو جانب، گزافه‌گویی کرده است، چه بر فرض اینکه یک جانب در نظر او رجحان داشته باشد، موجب آن نخواهد بود که دربارهٔ دیگر حکم قطعی به بطلان بدهد، چنانکه در مورد تعارض دو حدیث مقرر است، خصوصاً در صورتی که جمع میان تکرار نزول یک آیه ممکن باشد، چنانکه همین احتمال را ابن جوزی در کتاب خود داده است، مانند شماری از آیات کریمه که مکرر نازل شده‌اند، و از آن جمله است: آیهٔ بسمله که یکبار در مکه و بار دیگر در مدینه نازل شده<sup>۱</sup>، و آیاتی دیگر که ذکر آنها خواهد آمد.

به علاوه، داستان نزول آیهٔ مزبور در روز غدیر با توجه به روایت از رازی و ابوالسعود و دیگران تأیید می‌شود دایر بر اینکه پیغمبر ﷺ بعد از نزول این آیه بیش از هشتاد و یک یا هشتاد و دو روز زیست نفرمود.<sup>۲</sup>

سیوطی در این تحکم و زورگویی از ابن کثیر پیروی کرده است، چه نامبرده در تفسیرش بعد از ذکر حدیث مزبور به دو طریق گوید: هیچ یک از این دو حدیث درست نمی‌آید<sup>۳</sup>، بنابراین، او ستمکارتر است.

۱۶- میرزا محمد بدخشی، حدیث ابن مردویه را به شرحی که قبلاً از نظر گذشت<sup>۴</sup>، در مفتاح النجاة ذکر کرده است.

پس از تمام این دلایل و آثار، آنچه در خور نهایت شگفتی است، سخن آلوسی است که گوید: شیعه از ابوسعید خدری آورده‌اند که گفت: این آیه پس از فرمایش پیغمبر دربارهٔ علی، کرّم الله وجهه، که در غدیر خم فرمود: من کنت مولاه، فعلى مولاه، نازل شد

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۳۰/۱.

۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۳۱/۱.

۱. تذکرة النواصی ۱۸.

۳. تفسیر القرآن العظیم: ۱۴/۲.

و پس از نزول آیه آن جناب فرمود: **اللہ اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمۃ و رضی الرب برسالتی و ولایۃ علی کرم اللہ تعالیٰ وجہہ بعدی**. پوشیده نیست که این از افتراهای آنان است، و رکاکت و سستی خبر در آغاز روایت، گواه بر این مطلب است.<sup>۱</sup> ما نمی‌توانیم احتمال این را بدهیم که آلوسی بر طرق این حدیث و راویان آن آگاهی نداشته و به علت جهل و عدم وقوف این روایت را فقط به شیعه نسبت داده است، بلکه انگیزه‌های عصبی و کینه‌توزی او را وادار کرده که این حقیقت آشکار را در پرده‌های اشتباهکاری و هوچیگری ببوشاند؛ دیگر با خود نیندیشیده که ممکن است کسی پیدا شود و پس از وقوف بر کتب اهل سنت و روایات آنها با او درآویزد و به حساب فتنه‌انگیزی او برسد.

آیا کسی نیست از این مرد پیرسد تو با شناختی که از پیشوایان حدیث و علمای تفسیر و حاملان تاریخ از غیر گروه شیعه داری و نیک می‌دانی که آنان حدیث مزبور را روایت کرده‌اند، چگونه روایت مزبور را به شیعه نسبت داده‌ای؟ و با اینکه سلسله اسناد این روایت به ابوهریره و جابرین عبدالله انصاری و مجاهد امام باقر و امام صادق علیهم السلام نیز منتهی گشته، چگونه اسناد حدیث مزبور را تنها مختص ابوسعید خدری دانسته‌ای؟ سپس از او سؤال شود رکاکت و ضعفی را که در حدیث مزبور پنداشته و آن را گواه بر این گرفته که حدیث مزبور از ساخته‌های شیعه است، آیا در لفظ حدیث وجود دارد؟ و حال آنکه این حدیث نیز همزاد سایر احادیثی است که روایت شده و هیچگونه پیچیدگی و ابهامی در آن نیست، یا این رکاکت خیالی از ضعفی است که در اسلوب آن به چشم می‌خورد؟ یا متضمن تکلفی در بیان مقصود است؟ یا تنافری در ترکیب آن وجود دارد، در حالی که بر مجرای موازین عربیت صرف جاری است؟ و یا این رکاکت در معنای آن است؟ در صورتی که در آن روایت اثری از این نوع رکاکت نیست جز آنکه آنچه در فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شود و هر منقبت و فضیلتی که به آن جناب نسبت داده شود، در نظر آلوسی و به عقیده او رکیک و ضعیف و ناپسند است و این همان کینه و

عصیّت باطلی است که دارنده آن را به وادی هلاکت می‌افکند. کاش می‌دانستم که شیعه اگر روایت صحیحی را نقل کردند و روایات اهل سنت هم آن را تأیید نمود، چه گناهی مرتکب شده‌اند که یک ناصبی معاند، عنان گسیخته در وادی عداوت بتازد و با عناد و لجاجت بگوید: این روایت را شیعه نقل کرده است. البته، بر کسی پوشیده نیست که این مطالب افتراآمیز ساخته و پرداخته آنهاست.

گفتنی است که ما نیز می‌توانیم هم اکنون احادیث رکیک و بی‌مایه او را که کتاب ضخیمش آکنده از آنهاست، در معرض نمایش بگذاریم تا ارباب انصاف و نقّادان سخن، مطالب ضعیف و رکیک را از غیر آن تمیز دهند، ولی با چشم‌پوشی از آن می‌گذریم و با بزرگواری دم فرو می‌بندیم.



## عذاب واقع

از جمله آیاتی که بعد از نصّ غدیر نازل شده، قول خدای تعالی است در سوره معارج: سأل سائل بعذاب واقع، للکافرین لیس له دافع، من الله ذی المعارج<sup>۱</sup> که علاوه بر اعتقاد شیعه به آن، جمعی از علمای بزرگ و سرشناس اهل سنت آن را در کتب تفسیر و حدیث ثبت و ضبط کرده‌اند و اینک به ذکر نصّ روایاتی در این باره می‌پردازیم:

۱- حافظ ابو عبید هروی (م ۲۲۳ یا ۲۲۴) در تفسیر غریب القرآن خود روایت کرده گوید: پس از آنکه رسول خدا در غدیر خم آنچه را که مأمور بدان بود، تبلیغ فرمود و این امر در بلاد شایع و منتشر شد، جابر ابن نضر بن حارث بن کلدۀ عبدی آمد و خطاب به پیغمبر گفت: ای محمد، به ما از طرف خداوند امر کردی که گواهی به یگانگی خداوند و رسالت تو بدهیم و در انجام نماز و روزه و حج و زکات امر ترا امثال کنیم. همه را از تو

---

۱. معارج ۱/۷۰-۳: پرسنده‌ای از عذابی پرسید که بر کافران فرود آید و کس آن را دفع نتواند کرد، از سوی خدا که صاحب آسمانهاست.

۲. در روایت ثعلبی که خواهد آمد و علما متفقاً آن را نقل کرده‌اند، نام این شخص حارث بن نعمان فهری ذکر شده و بعید نیست که جابربن نضر مذکور در این روایت درست باشد، زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرش نضر را که روز بدر کبری اسیر شده بود، دست بسته به قتل رسانید و مردم در آن روز تازه مسلمان بودند و هنوز از کفر و شرک فاصله زیادی نگرفته بودند و بر همین مبنا افزون بر عصبیت‌های دوره جاهلیت، آتش کینه و خشم در دل آنان شعله‌ور بود.

پذیرفتیم و قبول کردیم، اما تو به اینها اکتفا نمودی تا اینکه بازوی پسر عمّت را گرفتی و بلند کردی و او را بر ما برتری دادی و گفتی: من کنت مولا، فعلی مولا، آیا این امر از طرف تست یا از جانب خداوند؟ رسول خدا فرمود: قسم به خداوندی که معبودی جز او نیست، این امر از جانب خداوند است. نامبرده پس از شنیدن این سخن به طرف شتر خود روان شد، در حالی که می‌گفت: بارخدا یا اگر آنچه محمد می‌گوید، راست و حق است، بر ما سنگی از آسمان بیاری یا عذابی دردناک به ما برسان. هنوز به شتر خود نرسیده بود که سنگی از فراز بر سر او آمد و از پشت او خارج شد و او را کشت و خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: **سأل سائل بعداب واقع**<sup>۱</sup>.

۲- ابوبکر نقّاش موصلی بغدادی (م ۳۵۱) در تفسیر *شفاء الصدور* خود حدیث ابو عبید مذکور را روایت کرده با این تفاوت که نام شخص مزبور را به جای جابر بن نضر، حارث بن نعمان فهری ذکر نموده است، چنانکه در روایت ثعلبی خواهد آمد و گمان دارم که این تصحیح از طرف او باشد.

۳- ابواسحاق ثعلبی نیشابوری (م ۴۲۷ یا ۴۳۷) در تفسیر *خود الکشف والبیان* گوید: از سفیان بن عینه سؤال شد که آیه شریفه **سأل سائل بعداب واقع**<sup>۲</sup> درباره چه کسی نازل شده است؟ نامبرده به سؤال‌کننده<sup>۳</sup> گفت: مسئله‌ای را از من پرسیدی که تاکنون کسی آن را از من نپرسیده است. پدرم از جعفر بن محمد، از پدرانش، صلوات الله علیهم، روایت کرد که چون رسول خدا به غدیر خم رسید، پس از گرد آمدن مردم دست علی را گرفت و فرمود: **من کنت مولا، فعلی مولا**. این خبر در بلاد شایع و منتشر گشت و به گوش حارث بن نعمان فهری رسید. نامبرده سوار بر شتر به سوی رسول خدا حرکت کرد تا به ابطح<sup>۴</sup> رسید و در آنجا از ناقه خود فرود آمد و آن را خوابانید و به رسول خدا گفت:

۱ و ۲. معارج ۱/۷۰.

۳. روایت فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیرش و روایت کراجکی در *کنزالفوائد* حکایت از آن دارد که سؤال‌کننده حسین بن محمد خارقی بوده است.

۴. سخن پیرامون کلمه ابطح به طور مفصل و مبسوط بعداً به خواست خدا خواهد آمد.

ای محمد، از طرف خداوند ما را امر کردی که به یکتایی خدا و رسالت تو شهادت دهیم، قبول کردیم؛ ما را به پنج نماز امر کردی، پذیرفتیم؛ ما را به دادن زکات امر کردی، اطاعت کردیم؛ به ما امر کردی که یک ماه روزه بداریم، قبول کردیم؛ ما را به حج امر کردی، پذیرا شدیم، آنگاه به این امور اکتفا نکردی تا اینکه بازوی پسر عمّت را گرفتی و بلند کردی و او را بر ما برتری دادی و گفتی: من کنت مولا، فعلی مولا، آیا این امر از جانب تست یا از طرف خداوند است؟ رسول خدا فرمود: قسم به آن خداوندی که معبودی جز او نیست، این امر از طرف خداوند است. حارث بن نعمان پس از شنیدن سخن پیغمبر به طرف مرکب خود روان شد، در حالی که می گفت: بارخدا یا اگر آنچه محمد می گوید، راست و حق است، بر ما سنگی از آسمان بیار یا عذابی دردناک بر ما نازل کن. هنوز به مرکب خود نرسیده بود که سنگی از فراز بر سر او آمد که از پشت او خارج شد و او را کشت و خداوند این آیه را نازل فرمود: سأل سائل بعذاب واقع.<sup>۱</sup>

۴- حاکم ابوالقاسم حسکانی در کتاب *دعاة الهداة الی أداء حق الموالاة* روایت کرده گوید: بر ابوبکر محمد بن محمد صیدلانی حدیث قرائت کردم و بدان اقرار نمود و گفتم: حدیث کرد شما را ابو محمد عبدالله بن احمد بن جعفر شیبانی، از عبدالرحمن بن حسین اسدی، از ابراهیم بن حسین کسایی، معروف به ابن دیزیل، از فضل بن دکین، از سفیان بن سعید ثوری، از منصور<sup>۲</sup>، از ربیع، از حذیفه بن یمان که گفت: رسول خدا درباره علی فرمود: من کنت مولا، فهذا علی مولا. نعمان بن منذر (حارث) فهری گفت: این چیزی است که از خود می گویی یا پروردگارت به آن امر کرده است؟ رسول خدا فرمود: از پیش خود نمی گویم، بلکه پروردگار امر فرموده است. نامبرده گفت: بار پروردگارا بر ما

۱. معارج ۱/۷۰.

۲. منصور بن معتمر بن ربیع کوفی (م ۱۳۲) از ربیع بن حراش روایت می کند. مورد وثوق بودنش اجماعی است و ذهبی در *تذکرة الحفاظ*: ۱/۱۲۷ از او یاد کرده و او را با کلمات امام، حافظ و حجت ستوده است و ربیع بن حراش، ابو مریم کوفی (م ۱۰۰ یا ۱۰۱ یا ۱۰۴) از رجال صحیح مسلم و صحیح بخاری است و ذهبی در *تذکرة الحفاظ*: ۱/۶۰ گوید: ثقه و مورد اعتماد بودن او و پیشوایی اش و استدلال به روایت او مورد اتفاق است.

سنگی از آسمان فرو فرست. هنوز به مرکب خود نرسیده بود که سنگی به سوی او آمد و او را به خاک و خون کشید و خداوند این آیه را نازل فرمود: **سأل سائل بعداب واقع**<sup>۱</sup>.  
 همو گوید: حدیث کرد ما را ابو عبدالله شیرازی، از ابوبکر جرجانی، از ابواحمد بصری، از محمد بن سهل، از زید بن اسماعیل وابسته انصار، از محمد بن ایوب واسطی، از سفیان بن عیینه، از جعفر بن محمد صادق، از پدرانش علیهم السلام که چون رسول خدا علی را در روز غدیر خم منصوب فرمود و گفت: **من كنت مولا، فعلى مولا**، این خبر در بلاد منتشر شد و نعمان بن حارث فهری نزد پیغمبر آمد و گفت: از طرف خدا به ما امر کردی که به یکتایی خدا و رسالت تو شهادت دهیم و در انجام جهاد و حج و روزه و نماز و زکات بکوشیم و ما قبول کردیم، سپس به این امور اکتفا نمودی تا اینکه این پسر را منصوب داشتی و گفتی: **من كنت مولا، فعلى مولا**، آیا این امر از طرف شخص تست یا از جانب خداست؟ رسول خدا فرمود: قسم به آن خداوندی که جز او معبودی نیست، این امر از جانب خداست. در این هنگام نعمان بن حارث از نزد پیغمبر برگشت و در آن حال می گفت: بارخدا یا اگر این مطلب حق است، بر ما سنگی از آسمان بیار و خداوند سنگی بر سر او فرو افکند و او را کشت و این آیه نازل شد: **سأل سائل بعداب واقع**<sup>۳</sup>.

۵- ابوبکر، یحیی قرطبی (م ۵۶۷) در تفسیر خود در سوره معارج گوید: پس از آنکه پیغمبر فرمود: **من كنت مولا، فعلى مولا**، نضر بن حارث<sup>۴</sup> به رسول خدا گفت: به ما از طرف خداوند امر به شهادتین فرمودی و ما از تو پذیرفتیم و ما را به نماز و زکات امر کردی، آنگاه به این امور اکتفا نکردی تا اینکه پسر عم خود را بر ما برتری دادی. آیا خدا

۱. معارج ۱/۷۰.

۲. اسناد این حدیث صحیح و رجال آن همگی ثقه هستند.

۳. معارج ۱/۷۰.

۴. او نضر بن حارث بن کلده بن عبد مناف بن کلدان است. در این حدیث تصحیف و اشتباه مشهود است، زیرا نضر در روز بدر کبری اسیر شد و او نسبت به رسول خدا عداوت شدیدی داشت و آن حضرت به کشتن او امر فرمود و امیرالمؤمنین علیه السلام او را دست بسته کشت. رک: *السيرة النبوية*، ابن هشام: ۲/۲۸۶؛ تاریخ طبری: ۲/۲۸۶؛ تاریخ یعقوبی: ۲/۳۴.

ترا بدان امر فرمود يا از پيش خود اين كار را كردى؟ فرمود: قسم به خداوندى كه جز او معبودى نيست، اين از جانب خداست. نامبرده برگشت، در حالى كه مى گفت: خداوندا اگر اين سخن حق است و از جانب تست، بر ما سنگى از آسمان بيار. ناگهان سنگى بر او افتاد و او را كشت.

۶- شمس الدين ابوالمظفر، سبط ابن جوزى حنفى (م ۶۵۴) اين روايت را ذكر کرده گويد: اين حديث را ابواسحاق ثعلبى در تفسير خود به اسنادش از پيغمبر روايت کرده كه چون پيغمبر موضوع ولايت على را اعلام فرمود، اين خبر در بلاد شايع و منتشر شد و به حارث بن نعمان فهري رسيد. نامبرده بر شترى سوار شد و آمد تا به مسجد<sup>۱</sup> رسيد. شتر را كنار در مسجد خواباند و بست، سپس خود داخل مسجد شد و در برابر رسول خدا زانو به زمين زد و گفت: اى محمد، همانا تو ما را امر كردى كه به يكتايى خدا و رسالت تو شهادت بدهيم، پذيرفتم. همچنين ما را امر كردى كه در شبانه روز پنج بار نماز گزاريم و رمضان را روزه بداريم و خانه خدا را زيارت كنيم و مال خود را با دادن زكات پاك نماييم، همه را از تو قبول كرديم، آنگاه به اين كارها اكتفا نكردى تا اينكه بازوى پسر عمّت را گرفتى و بلند كردى و او را بر مردم برترى دادى و گفتى: من كنت مولاه، فعلى مولاه. آيا اين امر از طرف تست يا از جانب خداست؟ رسول خدا، در حالى كه چشمانش سرخ شده بود، سه بار فرمود: قسم به خدايى كه جز او معبودى نيست، اين از جانب خداست و من از پيش خود چيزى نمى گويم. در اين هنگام حارث برخاست، در حالى كه مى گفت: خداوندا اگر آنچه محمد مى گويد، حق است، سنگى از آسمان بر ما بفرست يا ما را به عذابى دردناك گرفتار كن. راوى گويد: به خدا قسم هنوز نامبرده به شتر خود نرسيده بود كه خدا سنگى از آسمان فرستاد و بر سر او اصابت كرد و از پشت او بيرون شد و هلاك گرديد و خدا اين آيه را نازل فرمود: **سأل سائل بعذاب واقع**<sup>۲</sup>.

۷- شيخ ابراهيم بن عبدالله يمنى و صابى شافعى در كتاب خود **الاكتفاء فى**

۱. به قرينه ساير احاديث شايد منظور مسجد پيغمبر ﷺ در غديرخم است.

۲. **تذكرة الخواص** ۱۹.

۲. معارج ۱/۷۰.

فضل الاربعة الخلفاء حديث ثعلبي را که قبلاً ذکر شد<sup>۱</sup>، روایت کرده است.

۸- شیخ الاسلام حمونی (م ۷۲۲) روایت کرده گوید: خبر داد مرا شیخ عمادالدین حافظ بن بدران در شهر نابلس که به من اجازه روایت داد، از قاضی جمال الدین عبدالقاسم بن عبدالصمد انصاری بر سبیل اجازه، از عبدالجبار بن محمد حواری بیهقی بر سبیل اجازه، از امام ابوالحسن علی بن احمد واحدی بر سبیل اجازه که گفت: بر استاد بزرگوارمان ابواسحاق ثعلبی در تفسیر این آیه قرائت کردم که از سفیان بن عیینه سؤال شد که آیه کریمه سأل سائل بعذاب واقع درباره چه کسی نازل شده است؟ گفت... تا آخر حدیث به شرحی که به لفظ ثعلبی ذکر شد<sup>۲</sup>.

۹- شیخ محمد زرنندی حنفی این داستان را در دو کتاب خود معارج الوصول و در السمطين ذکر کرده است.

۱۰- شهاب الدین احمد دولت آبادی (م ۸۴۹) روایت کرده که رسول خدا روزی فرمود: من كنت مولا، فعلى مولا. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله. یکی از کفار خوارج<sup>۴</sup> این حدیث را شنید و نزد پیغمبر آمد و گفت: یا محمد، آیا این از جانب تست یا از طرف خداست؟ فرمود: این از جانب خداست. مرد کافر از مسجد بیرون شد و در آستانه در ایستاد و گفت: اگر آنچه محمد می گوید، حق باشد، خدایا سنگی از آسمان بر سر من فرود آر. راوی گوید: سنگی فرو افتاد و سر او را شکست و آیه سأل سائل بعذاب واقع نازل شد.<sup>۵</sup>

۱۱- نورالدین بن صباغ مالکی مکی (م ۸۵۵) این حدیث را روایت کرده است.<sup>۶</sup>

۱۲- سید نورالدین حسنی سمهودی شافعی (م ۹۱۱) این حدیث را در جواهر العقدين ذکر کرده است.

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۴۰/۱. ۲. همان مأخذ.

۳. فراید السمطين، باب سیزدهم.

۴. مراد از خوارج معنی عمومی آن است که شامل هر کسی می شود که با حجت زمان خود نبرد کند یا در برابر او جبهه گیرد، خواه آن حجت پیغمبر باشد یا وصی و جانشین او.

۵. هداية السعداء، جلوة دوم از هدايت هشتم. ۶. الفصول المهمة ۲۶.

۱۳- ابوالسعود عمادی<sup>۱</sup> (م ۹۸۲) در تفسیرش چنین نگاشته است: گویند درخواست‌کننده عذاب، حارث بن نعمان فهري نام داشته و جریان امر از این قرار بوده است که چون رسول خدا درباره علی، رضی الله عنه، فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا، و این سخن به گوش او رسید، گفت: خداوندا اگر آنچه محمد می‌گوید، حق است، بر ما سنگی از آسمان بیار. بی‌درنگ خدا سنگی بر او افکند که به مغز سر او اصابت کرد و از عضو زیرین او بیرون شد و در دم جان سپرد.<sup>۲</sup>

۱۴- شمس‌الدین شربینی قاهری شافعی (م ۹۷۷) در تفسیرش گوید: در این کسی که از خدا طلب عذاب کرد، اختلاف است. ابن عباس گفته که او نصرین حارث بوده و نیز گفته‌اند که او حارث بن نعمان بوده است، و جریان امر چنین بوده که چون پیغمبر فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا، خبرش به گوش او رسید و بر شتر خود سوار شد تا به ابطح درآمد و شتر خود را خوابانید، سپس گفت: ای محمد، از جانب خدا به ما امر کردی که به یکتایی خدا و رسالت تو شهادت دهیم، قبول کردیم؛ امر کردی که پنج نوبت نماز بخوانیم و اموال خود را تزکیه نمائیم، پذیرفتیم؛ امر کردی که همه ساله ماه رمضان را روزه بداریم، قبول کردیم؛ ما را به حج امر کردی، پذیرا شدیم، آنگاه به این امور اکتفا نکردی تا اینکه پسر عم خود را بر ما برتری دادی. آیا این امر از ناحیه تست یا از جانب خدا؟ پیغمبر فرمود: قسم به خدایی که جز او معبودی نیست، این امر جز از جانب خدا نیست. حارث برگشت، در حالی که می‌گفت: خداوندا اگر آنچه محمد می‌گوید، حق است، بر ما از آسمان سنگی بیار یا عذابی دردناک بر ما فرو فرست. قسم به خداوند هنوز به شتر خود نرسیده بود که خدا سنگی بر او افکند که به مغز سر او اصابت کرد و از پشت او بیرون شد و او را کشت، سپس این آیه نازل شد: سأل سائل بعذاب واقع<sup>۳</sup>.

۱. مولا محمد بن محمد بن مصطفی حنفی در سال ۸۹۸ در قریه‌ای نزدیک قسطنطنیه متولد شد. وی پس از آنکه علم آموخت، متصدی امر قضاوت و فتوا شد و در دوران تصدی فتوا به سال ۹۸۲ در قسطنطنیه وفات یافت. برای اطلاع از شرح حال او رجوع شود به: *شذرات الذهب*: ۳۹۸/۸-۴۰۰.

۲. *ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم*: ۲۹۲/۸.

۳. *السراج المنير*: ۳۶۴/۴.

۴. معارج ۱/۷۰.

۱۵- سید جمال الدین شیرازی (م ۱۰۰۰) در کتاب خود الاربعین فی مناقب امیرالمؤمنین گوید: حدیث سیزدهم از جعفر بن محمد، از پدران بزرگوارش روایت شده که چون رسول خدا به غدیر خم رسید، مردم را طلبید و پس از آنکه جمع شدند، دست علی را گرفت و فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره و اخذل من خذله، و أدر الحق معه حیث کان.<sup>۱</sup>

در روایت دیگر آمده است: اللهم اعنه واعن به، و ارحمه و ارحم به، وانصره و انصر به.<sup>۲</sup> این خبر در بلاد شایع و منتشر شد و به گوش حارث بن نعمان فهری رسید. نامبرده بر شتر خود سوار شد و نزد رسول خدا آمد... تا آخر حدیث به شرحی که ثعلبی آورده است.

۱۶- شیخ زین الدین مناوی شافعی (م ۱۰۳۱) این داستان را در شرح حدیث ولایت روایت کرده است.<sup>۳</sup>

۱۷- سیدابن عیدروس حسینی یمنی (م ۱۰۴۱) این داستان را در کتاب خود *العقد النبوی والسر المصطفوی* ذکر کرده است.

۱۸- شیخ احمد بن باکثیر مکی شافعی (م ۱۰۴۷) این داستان را در تألیف خود *وسيلة المآل فی عد مناقب الآل* نقل کرده است.

۱۹- شیخ عبدالرحمن صفوری حدیث قرطبی را روایت کرده است.<sup>۴</sup>

۲۰- شیخ برهان الدین علی حلبی شافعی (م ۱۰۴۴) این داستان را چنین ذکر کرده است: چون رسول خدا فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا و خیرش در شهرها و اقطار

۱. هرکه من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا دوست بدار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن بدار آن کس را که او را دشمن دارد، و یاری کن آن کس را که او را یاری کند و خوارگردان آن کس را که او را خوار گرداند و حق را با او بگردان هرچاکه او باشد. (و)

۲. خدایا به او کمک فرما و بدو دیگران را مدد رسان، و بر او رحم آر و بدو دیگران را از رحمت خود بهره مند ساز، و او را یاری کن و بدو دیگران را یار باش.

۳. فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر: ۲۱۸/۶.

۴. نزهة المجالس: ۲۴۲/۲.



مختلف شایع و منتشر گشت و به گوش حارث بن نعمان فهری رسید، به مدینه آمد و شتر خود را کنار در مسجد خوابانید و داخل شد، در حالی که پیغمبر نشسته بود و اصحاب او در پیرامونش بودند. تا مقابل پیغمبر رسید، زانو به زمین زد و گفت: ای محمد،... تا آخر داستان<sup>۱</sup> طبق روایت سبط ابن جوزی که پیش از این ذکر شد.<sup>۲</sup>

۲۱- سید محمود بن محمد قادری، مدنی در تألیف خود الصراط السوی فی مناقب النبی گوید: چندین بار این گفتار رسول خدا: من کنت مولا، فعلی مولا، نقل و مذکور شد. گفته اند که حارث بن نعمان مسلمان بود، ولی پس از آنکه حدیث من کنت مولا، فعلی مولا را شنید، در نبوت پیغمبر شک و تردید کرد، سپس گفت: بارخدا یا اگر آنچه محمد می گوید، حق است، سنگی از آسمان بر ما بیار یا عذاب دردناکی به ما برسان. پس از گفتن این سخن رفت که بر شتر خود سوار شود، اما هنوز در حدود سه گام پیش نرفته بود که خداوند عزوجل سنگی بر او افکند که به مغز او اصابت کرد و از پشت او بیرون شد و او را کشت و خداوند این آیه را نازل فرمود: سأل سائل بعذاب واقع.<sup>۳</sup>

۲۲- شمس الدین حنفی شافعی (م ۱۱۸۱) در شرح حدیث نبوی من کنت مولا، فعلی مولا گوید: چون یکی از اصحاب این سخن را شنید، گفت: آیا برای رسول خدا کافی نیست که ما به یکتایی خدا و رسالت او شهادت دادیم و نماز را به پا داشتیم و زکات مال خود را پرداختیم... تا آنجا که گفت: پسر ابی طالب را بر ما برتری داد. آنگاه از پیامبر پرسید: آیا این امر از جانب تست یا از جانب خداست؟ پیغمبر فرمود: قسم به خداوندی که معبودی جز او نیست، این امر از جانب خداست. آری، این واقعه دلیلی روشن بر فضل بی انتهای علی است.<sup>۴</sup>

۲۳- شیخ محمد صدرالعالم سبط شیخ ابوالرضا در کتاب خود معارج العلی فی مناقب المرتضی گوید: رسول خدا ﷺ روزی فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه و عاد من عاده. یکی از کفار خوارج این سخن را شنید و نزد پیغمبر آمد و گفت: ای

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۴۲/۱.

۴. شرح الجامع الصغير: ۳۸۷/۲.

۱. السيرة الحلیة: ۳/۳۰۲.

۳. معارج: ۱/۷۰.

محمد، آیا این امر از طرف تست یا از جانب خداست؟ پیغمبر فرمود: این از جانب خداست. در این موقع آن کافر از مسجد بیرون شد و بر در مسجد ایستاد و گفت: خدایا اگر آنچه را که این پیغمبر می‌گوید، حق است، بر ما سنگی از آسمان بفرست. در این هنگام سنگی آمد و سر او را در هم کوفت.

۲۴- شیخ محمد محبوب‌العالم این داستان را در تفسیر مشهور خود به نام تفسیر شاهی بیان داشته است.

۲۵- ابو عبدالله زرقانی مالکی (م ۱۱۲۲) این داستان را حکایت کرده است.<sup>۱</sup>

۲۶- شیخ احمد بن عبدالقادر حفطی شافعی در کتاب خود ذخیره المال فی شرح عقد جواهراللال این داستان را ذکر کرده است.

۲۷- سید محمد بن اسماعیل یمانی (م ۱۱۸۲) این داستان را در کتاب خود الروضة الندیة فی شرح التحفة العلویة آورده است.

۲۸- سید مؤمن شبلنجی شافعی مدنی این داستان را در کتاب خود ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

۲۹- استاد شیخ محمد عبده مصری (م ۱۳۲۳) این داستان را از ثعلبی نقل و ذکر کرده<sup>۳</sup>، سپس بر اساس ایراد ابن تیمیه بر حدیث مزبور، او نیز به طرح اشکال پرداخته است که به زودی بر بطلان و فساد ایراد و اشکال او واقف خواهید شد.

۲. نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار ۷۸.

۱. شرح المواهب اللدنیة: ۱۳/۷.

۳. تفسیر المنار: ۴۶۴/۶.

## تأملی در حدیث غدیر

چنانکه در مطالب گذشته ملاحظه کردید، تفسیر و حدیث درباره سبب نزول آیه کریمه سأل سائل بعذاب واقع<sup>۱</sup> متحد و هم آهنگ با هم حقیقت را آشکار کرده و مطابقت نصوص و اسانید متعدّد در اثبات حدیث و حصول اطمینان محرز گردیده است. شعرا نیز این داستان را از قدیم الایام به رشته نظم درآورده اند، مانند ابومحمّد عونی غسانی که از غدیره سرایان قرن چهارم هجری است و در این خصوص چنین می سراید: - هنگامیکه رسول خدا ولایت و وصایت امیرالمؤمنین را به امت ابلاغ فرمود و خداوند متعال را بر آن گواه گرفت.

- منکری معاند و دورو با قلبی دردناک از حقد و کینه خطاب به رسول خدا گفت:  
- آیا این امر از جانب پروردگار است یا از پیش خود آن را آورده ای؟ رسول خدا فرمود:  
پناه بر خدا، من هیچگاه به میل خود امری نکرده ام.  
- آن دشمن خدا گفت: بارخدا یا اگر آنچه را که گفت، حق است، عذاب و شکنجه ای بر من فرو فرست.

- بی درنگ در قبال ناسپاسی او سنگی از آسمان بر او فرود آمد و در دم بیفتاد و هلاک شد.

---

۱. معارج ۱/۷۰.

دیگری در این باره چنین می‌گوید:

— آنچه برای حارث بن نعمان و سرانجام کار او گذشت، آشکارترین برهان است.  
— وی در قبال اختیار رسول خدا برای سعادت امت بدحال و اندوهناک شد.  
— چندانکه از شدت کینه درهم پیچید و در مدینه نزد پیغمبر آمد.  
— آنگاه گفت آنچه را که در تردید و انکار امر ولایت گفت و در نتیجه، گرفتار انتقام و شکنجه الهی گردید.

ما نه از دوست و نه از دشمن کسی را نیافتیم که در این داستان طعن یا تکذیبی روادارد، بلکه در مقابل رجال اسناد آن که تماماً از ثقات هستند، همگی این داستان را پذیرفته و در برابر وقوع آن بی تردید تمکین کرده‌اند، جز آنچه که از ابن تیمیه رسیده است<sup>۱</sup>، چه تنها او و جوهی در ابطال حدیث مذکور بیان کرده که نموداری از بدنهادی و کینه‌توزی اوست و پیوسته خوی ناپسند او در هر موضوع و مسئله چنین بوده که در مقابل فرقه‌های اسلامی نسبت به امور مسلم در نزد همگان، در مقابل انکار و ماجراجویی برآید و ما اینک سخنان او را به طور اختصار بیان می‌کنیم و بدان پاسخ می‌گوییم:

### وجه اول از اشکالات ابن تیمیه

وجه اول همانا داستان غدیر در موقع بازگشت رسول خدا از حجّة الوداع بوده و مردم بر این امر اتفاق کرده‌اند، در حالی که حدیث مزبور حکایت از آن دارد که چون این خبر در بلاد شایع و منتشر شد، حارث به نزد پیغمبر آمد، در حالی که آن حضرت در ابطح مکه بود و طبیعت حال ایجاب می‌کند که این امر در مدینه باشد. بنابراین، سازنده این

۱. ابن تیمیه، آن بازیگر میدان انکار ضروریات و متجزی در دشنام و بدگویی به مسلمانان و تکفیر و گمراه شمردن آنان که به همین علت از زمانی که سخنان پوچ و هرزه او منتشر شد، تاکنون از طرف بزرگان علمای اهل سنت هدف تیرهای نکوهش و ملامت واقع گشته است و در این زمینه گفتار شوکانی کافی است، آنجا که می‌گوید: محمد بخاری حنفی (م ۸۴۱) به بدعت‌گذاری و کفر او تصریح نموده و سپس با صراحت لهجه بیان داشته که هرکس ابن تیمیه را شیخ الاسلام بنامد، کافر است. *البدراالطالع*: ۲/۲۶۰.

حدیث از تاریخ داستان غدیر بی اطلاع و نسبت به آن جاهل بوده است.<sup>۱</sup>

### جواب اشکال

اولاً آنچه از روایت حلبی در *السیرة الحلبیة* و سبط ابن جوزی در *تذکرة الخواص* و شیخ محمد صدرالعالم در *معارج العلی* گذشت، این است که آمدن شخص مزبور در مسجد بوده، اگر مراد مسجد مدینه باشد. افزون بر این، حلبی تصریح کرده که در مدینه بوده است. پس معلوم می شود ابن تیمیّه بدون توجه به این مطالب شروع به هرزه درایی کرده و داستان مزبور را به صورتی که پنداشته، مورد تکذیب قرار داده است.

ثانیاً اختصاص دادن این مرد، ابطح را به حوالی مکه در نتیجه عدم توجه او به حقایق لغوی یا عصبیت شدید اوست که پرده و حجابی بین او و حقیقت لغوی افکنده و او را از درک و مشاهده معانی لغوی ناتوان و در ورطه جهل و عناد غوطه ور ساخته است. این مرد اگر به کتابهای حدیث و لغت نامه ها و فرهنگهای جغرافیایی و منابع ادبی مراجعه می کرد، به خوبی به تصریحات اهل فن دست می یافت و می دانست که آنها کلمه ابطح را به هر وادی و مسیل که در آن سنگ ریزه و شن وجود دارد، اطلاق می کنند و ضمن اشاره به مصادیق آن کلمه از بطحاء مکه نام می برند، و نیز درک می کرد که این کلمه بر هر مسیل و وادی که دارای چنین صفتی باشد، اطلاق می شود و هیچ مانعی ندارد که در اطراف هر شهر و دیار و هر دشت و هامونی مسیل و ریگزار وجود داشته باشد.

بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر روایت کرده اند که رسول خدا در بطحاء ذی الحلیفه شتر خود را خوابانید و نماز گزارد.<sup>۲</sup>

همچنین در صحیح بخاری و صحیح مسلم از نافع روایت شده که ابن عمر هر زمان که از حج یا عمره برمی گشت، در بطحاء ذی الحلیفه همان جا که رسول خدا شتر خود را خوابانیده بود، شتر خود را می خوابانید.

از عبدالله بن عمر روایت شده که رسول خدا شبی که برای خواب و استراحت در

۲. صحیح البخاری: ۱/۱۸۱؛ صحیح مسلم: ۱/۳۸۲.

۱. منهاج السنّة: ۴/۱۳.

ذی‌الحلیفه فرود آمد، به او گفتند: شما در بطحاء بابرکتی هستید.<sup>۱</sup>  
 در امتناع الاسماع مقریزی مذکور است که پیغمبر هنگامی که از مکه بازگشت، از منزلگاه ابطح داخل مدینه شد و آنگاه که در منزلگاه خود در وسط وادی بود، به او گفتند: همانا تو در بطحاء مبارکی هستی.

از ابن عمر روایت شده که رسول خدا هنگامی که عمره می‌کرد، در ذی‌الحلیفه فرود می‌آمد و در حجی که به جا آورد، در زیر درخت مغیلان واقع در محل مسجدی که در ذی‌الحلیفه است، نزول فرمود و هر زمان که در مراجعت از جنگی یا از حج و عمره از آن مسیر عبور می‌کرد، در بطن وادی فرود می‌آمد و هر وقت که از وسط وادی بیرون می‌آمد، در بطحائی که بر کناره شرقی وادی بود، شتر خود را می‌خوابانید و در آنجا تا صبح منزل می‌کرد و در همان ناحیه خلیجی بود که عبدالله در آنجا نماز می‌گزارد و در میان آن تلی از رمل بود که رسول خدا در آنجا نماز می‌گزارد و سیل در آن به بطحاء جاری شد.

در روایت ابن زباله مذکور است که چون پیغمبر از وسط وادی بیرون می‌آمد، شتر خود را در بطحائی که در کناره شرقی وادی بود، می‌خوابانید.

بغوی آورده است که قاسم بن محمد گفت: بر عایشه، رضی الله عنها، وارد شدم و به او گفتم: ای مادر، قبر پیغمبر را به من نشان ده، او سه قبر را نشان داد که نه مرتفع بود و نه به زمین چسبیده بود و روی آن قبور با سنگریزه سرخ رنگ پوشیده شده بود.<sup>۲</sup>  
 سهودی از طریق ابن شُبّه و بزار از عایشه، از پیغمبر روایت کرده که فرمود: بطحان<sup>۳</sup> در باغی از باغهای بهشت قرار دارد.<sup>۴</sup>

قبل از همه این روایات روایتی است که در خصوص حدیث غدیر از طریق حذیفه بن

۱. صحیح مسلم: ۳۸۲/۱. ۲. مصابیح السنه: ۸۳/۱.

۳. چنانکه از مطالب آینده به دست می‌آید، بطحان یکی از وادیهای سه‌گانه مدینه است و دو وادی دیگر عقیق و قنات نام دارند. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۵۱/۱، ۲۵۲.

۴. وفاء الوفاء: ۲۱۲/۲.

أسید و عامرین لیلی رسیده که گفتند: چون رسول خدا از حجة الوداع برگشت، آمد تا به جحفه رسید و غدقن فرمود که کسی در زیر درختان مغیلان به هم پیوسته در بطحاء فرود نیاید.<sup>۱</sup>

یاقوت حموی در فرهنگ جغرافیایی اش چنین گوید: بطحاء در لغت وادی محل عبور سیل است که در آن سنگریزه وجود دارد و جمع بطحاء برخلاف قیاس، اباطح و بطاح آمده است... تا آنجا که گوید: ابوالحسن محمد بن علی بن نصر کاتب گوید: شنیدم از زن نوازنده‌ای که با ابیات طریح بن اسماعیل ثقفی درباره ولید بن یزید بن عبدالملک ترانه می خواند و نامبرده دایی ولید بود.

— تو پرورش یافته جلگه‌ها و ریگزاران هستی و در مکانهای پست و میان وادی‌ها پنهان نبوده‌ای که قدر و منزلت نمایان نباشد.

مردی گفت: بطحاء جز در مکه نیست؛ در این صورت، استعمال جمع چه معنی دارد؟ در این موقع بطحاری علوی در خشم آمد و گفت: بطحاء مدینه از بطحاء مکه بزرگ‌تر و وسیع‌تر است و جدّ من اهل آنجاست و برایش این بیت را انشاد کرد:  
— بطحاء و وادی مدینه منزل و جایگاه من است و چه نیکو جایگاهی است.

آن مرد گفت: بنابراین، دو بطحاء وجود دارد و با کلمه جمع چه صورتی دارد؟ در جواب گفتیم: عرب را در سخن و شعر خود وسعتی است و بر این مبنا، دو چیز را به صورت جمع بیان می‌کند. وانگهی بعضی از مردم گفته‌اند که حدّ اقل جمع دو است، چنانکه فرزدق درباره دو بطحاء گفته است:

— تو فرزند دو بطحاء قریش هستی و اگر می‌خواهی منتسب به ثقیف باش که انبوهی سیل وار از افراد دارای ادب هستند.

یاقوت گوید: اینها همه بیراهه رفتن و تکلف است، در حالی که پس از اجماع اهل لغت بر اینکه بطحاء به معنای زمینی است که ریگزار باشد، هر قطعه از زمین که چنین باشد، بطحاء است و بنای جمع نیز بر همین مناسبت. به همین مناسبت، قبیله قریش

ابتدای جاهلیت به قریش البطحاء و قریش الظواهر نامیده شد، در صورتی که حتی یک تن از آنها در مدینه نبوده اما سخن فرزوق و ابن نباته هرگز دلیل بر آن نیست که بطحاء دو بطحاست، چه عرب رقمه<sup>۱</sup> را رقمتان و رامه<sup>۲</sup> را رامتان گوید و مانند اینها بسیار است و در این کتاب نیز از نظر خواهد گذشت و منظور تنها رعایت وزن در شعر است و از لحاظ دلالت کردن بر تشبیه عاری از اعتبار است.

بطاح منزل و جایگاه قبیله بنی یربوع است و لید در شعر خود از آن یاد کرده گوید:  
 - اشراف و بزرگان قوم بهار و تابستان را در زمین های هموار بطاح گذرانیدند و در طلب زمین های سرسبز و جویبارها روانه شدند.

همچنین گفته شده که بطاح آبی است در دیار قبیله بنی اسد، و در آنجا بین مسلمانان به فرماندهی خالد بن ولید و اهل رده کارزاری در گرفت و ضرار بن ازور اسدی به عنوان پیشتاز قشون خالد و مالک بن نویره به عنوان پیشتاز یاران خود به میدان نبرد آمدند و در بطاح با یکدیگر روبرو شدند و در نتیجه، ضرار مالک بن نویره را کشت و برادر مقتول به نام متمم در رثای برادر خود گوید:

- بر برادر خود می گریم مادام که ناله و آواز کبوتری در وادی بطاح سبب بیداری کبوتران می گردد.<sup>۳</sup>

وکیع بن مالک در یادآوری واقعه بطاح گوید:

- چون خالد با پرچم خود به سوی ما آمد، بازماندگان در رفتن به سوی او بر یکدیگر سبقت گرفتند.

یاقوت حموی نیز گوید: اصل لغت بطحاء به معنای مسیل فراخی است که در آن سنگریزه باشد و نضر گوید: ابطح و بطحاء به معنای زمین نشیب هموار که معبر سیل باشد. به تعبیر دیگر، خاک ها و شنهای نرمی که در اثر جریان سیلها میان تپه ها و کوهها

۱. رقمه به معنای کنار وادی و محل تجمّع آب در آن است. المنجد فی اللغة ۲۷۵.

۲. رامه به گودال آب و به موضعی در صحرا اطلاق می شود. المنجد فی اللغة ۲۸۸.

۳. معجم البلدان: ۲/۲۱۳.



واقع می‌شود. می‌گویند: به ابطح یا به بطحاء وادی آمدیم که مراد خاک و شن‌های نرمی است که در وادی یافت می‌شود و جمع آن اباطح است. بعضی از علمای لغت گفته‌اند: بطحاء به معنای هر زمین فراخی است، و عمر، رضی الله عنه، که گفت: بَطَّحُوا الْمَسْجِدَ، یعنی سنگریزه در کف مسجد بریزید. همچنین بطحاء مکانی معین در نزدیکی ذی‌قار است، چنانکه بطحاء مکه و ابطح مکه و بطحاء ذی‌الحلیفه نیز نام برده می‌شود. ابن‌اسحاق گوید: پیغمبر به قصد غزوه‌ای خارج شد و راه کوهستانی بنی دینار را پیمود، سپس در بطحاء ابن‌ازهر در زیر درختی به نام ذات‌الساق فرود آمد و در زیر درخت مزبور نماز گزارد و اکنون مسجد آن جناب در آنجاست. علاوه بر اینها بطحاء شهری است در مغرب نزدیک تلمستان.

بَطَّحَان و بَطَّحَان یکی از سه وادی مدینه است که عقیق و بطحان و قنّاء نام دارند و شاعر در باره آن چنین سروده است:

— ای ابوسعید، من بعد از شما پیوسته در محنت هستم که از شوق دیدار مرا فرا می‌گیرد.

— چه مجالس که با لذتهایش به من رو آورد، ولی به جهت غیبت هم‌نشینان و دوستان بر من گوارا نشد.

— آباد و معمور باد کوه سلع و جلگه‌های آن و آن کامیابی‌ها که در اطراف بطحان داشتیم.

این شعر روایت کسی را که بطحان را به سکون طاء دانسته، تأیید می‌کند و ابن‌مقبل در تأیید آن کس که طاء را مکسور خوانده، چنین گوید:

— بطحان و یثرب و ریگزارهای منی و محصّب خراب گشته و از سلیمی خالی مانده است.

ابوزیاد گوید: بطحان از آبهای قبیله ضباب است.<sup>۱</sup>  
یا قوت همچنان گوید: بطیحه، جمع آن بطائح است و بطیحه و بطحاء یکسان است و

وقتی گویند: تبطح السيل، یعنی سيل در زمين گسترش يافت و بدین مناسبت بطائح واسط گفته می شود، زیرا آنها در آنجا جاری گشته و سيل آسا زمين را فرا گرفته است و این بطائح زمين فراخ و وسیعی است بین واسط و بصره که در قدیم روستاهای به هم پیوسته و سرزمین آبادی بوده است. اتفاقاً در زمان خسرو پرویز دجله طغیان کرد و فرات نیز برخلاف عادت طغیان کرد و چون از جلوگیری آن عاجز شدند، سيلي پدید آمد و عمارات و مزارع آنجا را ویران و تباه کرد و ساکنان آن دیار را پراکنده ساخت.<sup>۱</sup>

ابن منظور و زبیدی به طور خلاصه گویند: بطحاء وادی، خاک نرمی است که در اثر جریان سيل در مسیر آن پدید می آید.<sup>۲</sup> ابن اثیر گوید: بطحاء وادی و ابطح آن، ریگهای نرمی است که در مجرای سيل تولید می شود، و بر این معنی دلالت دارد حدیثی که حکایت از این دارد که پیغمبر در ابطح مکه نماز گزارد و آن مسیل وادی مکه است. از ابی حنیفه نقل شده که در ابطح چیزی نمی روید، همانا ابطح درون مجرای سيل است. از نضر نقل شده که بطحاء زمين فراخ که گذرگاه سيل و دارای سنگریزه های بسیار باشد گفته می شود. به ابطح وادی آمدیم و بر روی آن خوابیدیم، و بطحاء وادی نیز مانند آن است، چه خاکها و ریگهای نرم و روان در آن است. ابو عمرو گوید: مکانی را ابطح گویند که آب بر سطح آن گسترش پیدا کند و به چپ و راست جریان یابد، و جمع ابطح اباطح و بطائح است. در صحاح مذکور است که تبطح السيل، یعنی سيل در پهنه وادی وسعت یافت. ابن سیده گوید: معنای آن این است که آب سيل آسا به جریان افتاد. ذوالرّمه گوید: — پیوسته بر شما از ستارگان سماک و ثریا باران سيل آسا بیارد و شما را سیراب نماید. لیبید نیز گوید:

— ابر یا باران شدت تشنگی را از خاک بر طرف می کند و گسترش آن سبب پیدایش ریگها می شود.

شاعری دیگر گوید:

— زمانی که بر روی کجاوه ها پهن شدند مانند پهن شدن مرغابی ها در ساحل.

۲. لسان العرب: ۳/۲۳۶؛ تاج العروس: ۲/۱۲۴.

۱. معجم البلدان: ۲/۲۲۲.

بطحاء و ابطح مکه به مناسبت گسترش ریگ و شن در آنجا معروف است و بَطْحَان بضمّ باء و سکون طاء بیشتر به کار می‌رود. ابن اثیر در النهایة با سکون طاء را صحیح‌تر دانسته است و عیاض گرچه در المشارق گفته که اهل حدیث آن را چنین روایت می‌کنند و از استادان خود نیز با همین تلفظ شنیده‌ام، لکن صحیح به فتح باء و کسر طاء است مانند قطران. قالی در البارع و ابوحاتم<sup>۱</sup> در المعجم علی المدین و بکری در المعجم ما استعجم قید و تصریح کرده‌اند که ضبط درست آن همین است و بکری افزوده که جز این روا نیست. به هرحال، این کلمه یکی از سه وادی مدینه است که عقیق و بطحان و قنّاء نام دارند و ابن اثیر آن را به فتح طاء نیز روایت نموده و برخی هم به کسر روایت کرده‌اند. در حدیث آمده است که عمر اول کسی است که کف مسجد را با سنگریزه پوشاند و گفت: زمین مسجد را با سنگریزه‌های وادی مبارک هموار کنید. در حدیث ابن زبیر است که مردم را برای فرش کردن کف مسجد با سنگریزه دعوت کرد و انبطح الوادی فی هذاالمکان واستبطح، یعنی وادی در این مکان توسعه یافت و در نسبت دادن به بطحان مدینه، بطحانیون گفته می‌شود.<sup>۲</sup>

یعقوبی گوید: از واسط تا بصره راه در شنزارها و بطائح واقع شده است، به علت اینکه در این فاصله آبهای متعددی جمع می‌شود، سپس راه از آن شنزارها به دجلة العوراء منتهی می‌گردد، بعد تا بصره امتداد پیدا می‌کند و سرانجام منتهی می‌شود به کناره نهر ابن عمر پایان می‌پذیرد. یومالبطحاء از روزهای معروف عرب و منسوب به بطحاء ذی‌قار است که در آنجا بین کسری و قبیله بکرین وائل جنگ واقع شد.

در این مورد شواهد بسیاری از شعر شعراست که به قول آنان در زبان غربی احتجاج می‌شود، از جمله شعری که منسوب به مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام است که خطاب به ولیدبن مغیره فرماید:

۱. مراد ابوحاتم بُستی محمدبن حَبّان تمیمی (م ۳۵۴) است. رک: ریحانةالادب: ۱/۲۶۴. (و)  
 ۲. برای این مطالب شواهدی در کتاب لغت، مانند صحاح، قاموس، نهاییه، صراح، طراز و جز آنها وجود دارد.

– مرا ولید به چیزی بزرگ تهدید می‌کند. در جواب گفتم که من فرزند ابوطالب هستم.

– من فرزند کسی هستم که در دو ابطح مکه و مدینه و در خاندان دو قبیلهٔ اجداد غالب به بزرگواری معروف است.

میبدی در شرح این شعر ذکر کرده که مراد آن حضرت از ابطحین ابطح مکه و مدینه است، و نابغهٔ بنی شیبان<sup>۱</sup> ضمن قصیده‌ای که در ستایش عبدالملک بن مروان سروده، گوید:

– و زمین در اثر باران بسان فرشهای رنگین، پوشیده از نباتات رنگارنگ سبز و سرخ است.

– و تلها و زمین‌های گستردهٔ هموار به انواع رنگهای گیاهان گلدار درآمده است.

سید حمیری در وصف کوثر که امیرالمؤمنین علیه السلام شیعیان خود را در روز قیامت از آن سیراب می‌کند، در قصیده‌ای که ضمن غدیره‌سرایان قرن دوم آمده، چنین گوید:

– سنگریزه‌های درون نهر کوثر از مشک ناب است و بر کناره‌های آن گلهای زیبای شگفت‌انگیز بهاری خودنمایی می‌کند.

ابوتمام که شرح حال او در ضمن غدیره‌سرایان قرن سوم مذکور است، در ضمن مدیحهٔ چنین گوید:

– آنان قومی هستند که امنیت آن بلاد را تأمین کردند، پیش از اینکه کبوتران خواننده و ناله‌کننده آنجا را مأمن قرار دهند.

– آنان کوههای استوار آن بلاد بودند، پیش از آنکه کوهها در وجود آیند و مانند سیل خروشان جاری بودند، پیش از آنکه سیل در وادیها جریان یابد.<sup>۲</sup>

شریف رضی<sup>۳</sup> در ضمن قصیده‌ای چنین گوید:

– سرچشمه آب را ترک کنید که سزاوار آن نیستید و در تپه‌ها قرار گیرید، پیش از آنکه

۱. اسمش عبدالله بن مخارق بن سلیم است. ۲. دیوان ابی‌تمام ۶۸.

۳. یکی از شعرای غدیر در قرن پنجم است که شرح حالش در آنجا خواهد آمد.

سيل وادى‌ها را فراگيرد.<sup>۱</sup>

در قصيدهٔ ديگر او مذکور است:

— كى شمشيرها را خواهم ديد كه سيلى از خون بيارد كه خروشنده‌تر از سيل وادى‌ها باشد.<sup>۲</sup>

همو در قصيده‌اى ديگر گويد:

— شادابى دلها از نسيم لطيف زندگاني به آب زلال كناره‌هاى مسيلها مى‌ماند.<sup>۳</sup>

وى نيز در قصيده‌اى ديگر گويد:

— در هر دشت و بيابانى كه لشكر را سوق مى‌دهى، با قدرت و چابكى راهها و گردنه‌هاى سخت را مى‌پيمايى.

— و سواره‌ها هميشه در كوهها و درّه‌ها به سر مى‌برند.<sup>۴</sup>

مهيार ديلمى<sup>۵</sup> ضمن قصيده‌اى كه در تهنيت پيوند زناشويى نهروانى نوشته، گويد:

— دو ستارهٔ سعد زهره و مشتري متفق نشدند تا اينكه پيوند زناشويى ميان داماد و عروس در بهترين وادى‌ها برقرار شد.

— پيوند داماد و عروس چونان اقتران آفتاب و ماه است و اگر يكي از آن دو از اين حد تنزل مى‌كرد، نكاح مطلوب نبود.

همو ضمن قصيده‌اى كه به صاحب ابوالقاسم نگاهشته، گويد:

— در هر بزم شادمانى شنوندهٔ نوادري از شعر من باش كه از بين رفتنى و نابودشدنى نيست.

— شعري كه حامل ثنا و مدح است و از حيث معنى و حسن بيان و لطافت آنچنان

سبك خيز است كه به چكادها صعود مى‌كند و در وادى‌هاى هموار فرود مى‌آيد.<sup>۶</sup>

۱. ديوان الشريف الرضى: ۲۰۵/۱. ۲. همان: ۱۹۸/۱.

۳. همان: ۱۹۴/۱. ۴. همان: ۱۹۱/۱.

۵. يكي از شعراء غدير در قرن پنجم است كه شرح حالش در آنجا خواهد آمد.

۶. ديوان مهيार الديلمى: ۱۹۹/۱.

وی نیز در آغاز قصیده‌ای که برای ناصرالدوله به عمّان نگاشته، گوید:

— اشترانی که در کوهستانها به چپ و راست حرکت کرده و از سیر به ستوه آمده و  
 مسیلهای نعمان را در نور دیده‌اند، از آن کیست؟

ابواسحاق، ابن خفاجه اندلسی (م ۵۳۳) در ضمن منظومه‌ای گوید:

— من اگر شکرگزار تو نباشم در این موقع که خانه خانه غربت است، ابرهای پراکنده  
 صبح و شام بر من نبارند و مرا سیراب نکنند.

— و لذتی که از مسیل‌ها و جلالی که در بلندی تپه‌ها به جهت غرقه شدن در نعمتهای  
 ممدوح درمی‌یابم، نصیب من نباشد.

همو در قصیده‌ای دیگر گوید:

— حرکت نیزه‌ها و نخوت و غرور اسبها به جهت وجود ایشان است.

— آنان را همتی است به بلندی کوهها و اخلاقی است به نرمی ریگزارها.<sup>۱</sup>

وی نیز در قصیده‌ای که در وصف سگ و خرگوش سروده، گوید:

— می‌گردد، در حالی که دندانهای پیکان مانند تیزش پیدا شد و بر روی چهار دست و پای  
 نیزه مانند قرار گرفت.

— گاهی با چابکی از تپه‌ها بالا می‌رود و گاه در تندروی مانند سیل در مسیل به حرکت  
 درمی‌آید.<sup>۲</sup>

و در قصیده‌ای که در تهنیت قاضی القضاة سروده، گوید:

— مزده باد! مزده‌ای چونان سپیده صبح که پرده شب را می‌برد و طالب باران که از  
 دوردست به آذرخش می‌نگرد.

— و رعد سوار بر مرکب باد می‌غرّد و نوید باران می‌دهد.

— و در اثر باد و باران گلهای زرد بر تپه‌ها دینارهای زرین را مانند و قطره‌ها در دل وادی‌ها  
 درهم‌های سیمین را.

و در قصیده‌ای که در وصف آوردگاهی سروده، گوید:

۲. همان مأخذ.

۱. دیوان ابن خفاجه اندلسی ۳۷.

— او دشمنان را از بلندیها چنان دفع کرد که آنان را به مانند ریگ و شن به ته دره‌ها روانه ساخت.

و در قصیده دیگر گوید:

— او جوانی است در خشونت و درشتی همانند صخره‌ها و در نرمخویی و ملایمت بسان ریگهای روان در وادی‌ها.

از جانی (م ۵۴۴) ضمن قصیده‌ای که در ستایش وزیر شمس‌الملک سروده، گوید:  
— جای شگفتی نیست اگر دیده من خون بیارد، در حالی که دل من جراحت دیده است.

— ای برادر هم قبیله من، اگر قبیله را دیدی، سلام مرا به ساکنان وادی‌ها برسان.<sup>۱</sup>  
شهاب‌الدین معروف به «حیص بیص» (م ۵۷۴) که در مقابر قریش مدفون است، در سوک اهل بیت علیهم‌السلام از زبان آنان خطاب به ستمکاران که به کشتنشان بر خدای متعال تجزی نمودند، گوید:

— فرمانروایی یافتیم و عفو و بخشایش سرشت ما شد، ولی هنگامی که شما به فرمانروایی رسیدید، مسیل‌ها با خون جاری گشت.

— شما کشتن اسیران را روا شمردید، ولی ما چه بسا اسرا را عفو کردیم و از کیفر آنان چشم پوشیدیم.<sup>۲</sup>

البته، بخوبی معلوم است که محل شهادت اهل بیت علیهم‌السلام نوعاً در عراق و بویژه در کربلا و غیر آن بوده است و بعضی از آنها در فسخ کشته شدند که از توابع مکه است و در حدود شش میل از مکه فاصله دارد، منتها نه در جهت ابطح مشهور مکه که عبارت است از وادی محضب در نزدیکی منی در سمت شرقی مکه.

۱. دیوان‌الآزجانی ۸۰.

۲. این ابیات را جماعتی تخمیس نموده‌اند، از جمله سید راضی فرزند سید صالح قزوینی (م ۱۲۸۷) و علامه بزرگ، سیدناصرین احمدبن عبدالصمد غریفی (م ۱۳۳۱) و شیخ عبدالحسین بن قاسم حلی نجفی که این قصیده را نیز تضمین کرده است.

همچنین در قصیده یکی از شعرا که در رثای امام حسین، سید الشهداء علیه السلام سروده، این آیات آمده است:

– جان من مشتاق منزلگاههای بهاری است، و حال آنکه شیرازۀ خیمه و خرگاه پیامبر از هم گسیخته شده است.

– خاندان مصطفی را در کربلا خیمه گاهی است که آن را میان تپه‌ها و دره‌ها برپا کرده‌اند.

### وجه دوم از اشکالات ابن تیمیه

وجه دوم این است که سوره معارج به اتفاق نظر دانشمندان مکی است. بنابراین، ده سال یا بیشتر قبل از واقعه غدیر نازل شده است.

### جواب اشکال

آنچه از اجماع و اتفاق مذکور حاصل می‌شود این است که سوره مزبور روی هم رفته مکی است، نه جمیع آیات آن؛ بنابراین، ممکن است این آیات خاص مدنی باشد، چنانکه در بسیاری از سوره‌ها نظیر دارد و این ایراد وارد نخواهد بود که وقتی متیقن شد که سوره‌ای مکی است یا مدنی، لازمه آن این است که آیات اولیه آن یا آیه‌ای که نام سوره از آن گرفته شده چنان باشد، زیرا چنانکه قبلاً نیز اشعار داشتیم، ترتیبی که در آیات و سور ملاحظه می‌شود، به مقتضای توقیف است نه ترتیب نزول؛ بنابراین، امکان دارد نزول این آیات متأخر باشد و مقدم داشتن آنها بر آیاتی که قبلاً نازل شده به سبب توقیف باشد، هرچند ما به حکمت این امر واقف نباشیم، همان طور که در اکثر موارد ترتیب در آیات و سور قرآن به حکمت آن وقوفی نداریم و چه بسا نظیر این امر وجود دارد که موارد زیر از جمله آنهاست:

۱- سوره عنکبوت که مکی است، جز ده آیه از ابتدای آن، چنانکه این امر را طبری و



قرطبي و شرييني روايت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۲- سورة كهف مكى است، جز هفت آيه از ابتداى آن و نيز آيه و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم...<sup>۲</sup> كه مدنى است و قرطبي و سيوطى در آثارشان بدان تصريح کرده‌اند.<sup>۳</sup>

۳- سورة هود مكى است، مگر آيه واقم الصلوة طرفى النهار...<sup>۴</sup> به روايت قرطبي<sup>۵</sup> و آيه فلعلك تارك بعض ما يوحى إليك...<sup>۶</sup> به روايت شرييني.<sup>۷</sup>

۴- سورة مريم مكى است، مگر آيه سجده<sup>۸</sup> و آيه وإن منكم إلا واردها...<sup>۹</sup>، چنانكه سيوطى آن را ذكر کرده است.<sup>۱۰</sup>

۵- سورة رعد مكى است، مگر آيه و لا يزال الذين كفروا...<sup>۱۱</sup> و بعضى آيات ديگر يا برعكس، به طورى كه قرطبي و رازى و شرييني بدان تصريح کرده‌اند.<sup>۱۲</sup>

۶- سورة ابراهيم مكى است، مگر آيه الم تر الى الذين بدلوا نعمت الله...<sup>۱۳</sup> و آيه بعد از آن، چنانكه قرطبي و شرييني به آن تصريح کرده‌اند.<sup>۱۴</sup>

۷- سورة اسراء مكى است، مگر آيه و ان كادوا ليستفزونك من الارض... تا .. واجعل لى من لدنك سلطاناً نصيراً<sup>۱۵</sup>، به طورى كه قرطبي و رازى و شرييني آن را ذكر کرده‌اند.<sup>۱۶</sup>

- 
۱. جامع البيان عن تأويل آي القرآن: جزء ۸۶/۲۰؛ الجامع لأحكام القرآن: ۳۲۳/۱۳؛ السراج المنير: ۱۱۶/۳.
  ۲. كهف ۲۸/۱۸.
  ۳. الجامع لأحكام القرآن: ۳۴۶/۱۰؛ الاتقان فى علوم القرآن: ۱۶/۱.
  ۴. هود ۱۱۴/۱۱.
  ۵. الجامع لأحكام القرآن: ۱/۹.
  ۶. هود ۱۲/۱۱.
  ۷. السراج المنير: ۴۰/۲.
  ۸. همان سوره ۷۱.
  ۹. همان سوره ۷۱.
  ۱۰. الاتقان فى علوم القرآن: ۱۶/۱.
  ۱۱. رعد ۳۱/۱۳.
  ۱۲. الجامع لأحكام القرآن: ۲۷۸/۹؛ مفاتيح الغيب: ۲۵۸/۶؛ السراج المنير: ۱۳۷/۲.
  ۱۳. ابراهيم ۲۸/۱۴.
  ۱۴. الجامع لأحكام القرآن: ۳۳۸/۹؛ السراج المنير: ۱۵۹/۲.
  ۱۵. اسراء ۷۶/۱۷ - ۸۰.
  ۱۶. الجامع لأحكام القرآن: ۲۰۳/۱۰؛ مفاتيح الغيب: ۵۴۰/۵؛ السراج المنير: ۲۶۱/۲.

- ۸- سورة حج مکی است، مگر آیه و من الناس من یعبدالله علی حرف...<sup>۱</sup>، چنانکه قرطبی و رازی و شریینی بدان تصریح کرده‌اند.<sup>۲</sup>
- ۹- سورة فرقان مکی است، مگر آیه: والذین لا یدعون مع الله الهاً آخر<sup>۳</sup>، چنانکه قرطبی و شریینی به ذکر آن پرداخته‌اند.<sup>۴</sup>
- ۱۰- سورة نحل مکی است، مگر آیه و إن عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به... تا آخر سورة مزبور<sup>۵</sup>، چنانکه قرطبی و شریینی به آن تصریح کرده‌اند.<sup>۶</sup>
- ۱۱- سورة قصص مکی است، مگر آیه الذین آتیناهم الكتاب من قبله...<sup>۷</sup>، و به قولی آیه إن الذی فرض علیک القرآن...<sup>۸</sup>، چنانکه در تفسیر قرطبی و تفسیر رازی مذکور است.<sup>۹</sup>
- ۱۲- سورة مدثر مکی است، مگر آخرین آیه آن، چنانکه خازن بغدادی گفته است.<sup>۱۰</sup>
- ۱۳- سورة قمر مکی است، مگر آیه سیهزم الجمع و یولون الدبر<sup>۱۱</sup>، چنانکه شریینی در تفسیرش این قول را ذکر کرده است.<sup>۱۲</sup>
- ۱۴- سورة واقعه مکی است، مگر چهار آیه، چنانکه در تفسیر شریینی مذکور است.<sup>۱۳</sup>
- ۱۵- سورة مطففین مکی است، مگر آیه اول آن که نام سوره از آن گرفته شده، چنانکه طبری آن را روایت کرده است.<sup>۱۴</sup>

۱. حج ۱۱/۲۲.

۲. الجامع لأحكام القرآن: ۱/۱۲؛ مفاتیح الغیب: ۲۰۶/۶؛ السراج المنیر: ۵۱۱/۲.

۳. فرقان ۶۸/۲۵. ۴. الجامع لأحكام القرآن: ۱/۱۳؛ السراج المنیر: ۶۱۷/۲.

۵. نحل ۱۶/۱۲۶-۱۲۸.

۶. الجامع لأحكام القرآن: ۶۵/۱۵؛ السراج المنیر: ۲۰۵/۲.

۷. قصص ۵۲/۲۸. ۸. همان سوره ۸۵.

۹. الجامع لأحكام القرآن: ۲۴۷/۱۳؛ مفاتیح الغیب: ۵۸۵/۶.

۱۰. تفسیر الخازن: ۳۴۳/۴. ۱۱. قمر ۴۵/۵۴.

۱۲. السراج المنیر: ۱۳۶/۴. ۱۳. همان: ۱۷۱/۴.

۱۴. جامع البیان عن تأویل آی القرآن: جزء ۵۸/۳۰.

۱۶- سورة لیل مکی است، مگر آیه اول که نام سوره از آن گرفته شده، چنانکه در اتقان سیوطی مذکور است.<sup>۱</sup>

۱۷- سورة یونس مکی است، مگر آیه فإِنْ كُنْتَ فِي شكٍ...<sup>۲</sup> تا دو یا سه آیه، یا آیه و منهم من یؤمن به...<sup>۳</sup>، چنانکه رازی و سیوطی و شربینی آن را در آثارشان آورده‌اند.<sup>۴</sup> همانطور که در پاره‌ای از سوره‌های مکی، آیه یا آیاتی مدنی است، در تعدادی از سوره‌های مدنی هم آیه یا آیاتی مکی وجود دارد که از باب نمونه به ذکر دو مورد در اینجا بسنده می‌کنیم:

۱- سورة مجادله مدنی است، مگر ده آیه اول آن که نام سوره از آنها گرفته شده، چنانکه در تفسیر ابوالسعود و تفسیر شربینی مذکور است.<sup>۵</sup>

۲- سورة بلد مدنی است، مگر آیه اول آن که نام سوره بلد از آن گرفته شده تا آخر آیه چهارم، چنانکه این قول را سیوطی ذکر کرده است.<sup>۶</sup>

در این راستا از سوره‌های دیگری نیز می‌توان نام برد که ذکر آنها موجب اطالۀ کلام است.

علاوه بر این، ممکن است یک آیه دو بار نازل شده باشد، مانند بسیاری از آیات که علما بدانها تصریح کرده‌اند که از نظر پند و یادآوری و یا از لحاظ اهتمام به شأن آنها و یا جهت اقتضای دو مورد که بیش از یک بار نزول آن را ایجاب کند، نظیر بسم الله الرحمن الرحيم و مانند اول سورة روم و آیه روح و آیه ما كان للنبي والذين آمنوا أن يستغفروا للمشركين...<sup>۷</sup> و آیه وإن عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به... تا آخر سورة نحل<sup>۸</sup> و آیه من كان عدوا لله... تا آخر آیه<sup>۹</sup> و آیه أقم الصلاة طرفي النهار...<sup>۱۰</sup>

۱. الاتقان في علوم القرآن: ۱۷/۱. ۲. یونس ۹۴/۱۰.

۳. همان سوره ۴۰.

۴. مفاتيح الغيب: ۷۷۴/۴؛ الاتقان في علوم القرآن: ۱۵/۱؛ السراج المنير: ۲/۲.

۵. ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم - در حاشیة مفاتيح الغيب: ۱۴۸/۸؛ السراج المنير: ۲۱۰/۴.

۶. الاتقان في علوم القرآن: ۱۷/۱. ۷. توبة ۱۱۳/۹.

۸. نحل ۱۶/۱۲۶-۱۲۸. ۹. بقرة ۹۸/۲.

و آیه أليس الله بكاف عبده...<sup>۱۱</sup> و سورة فاتحة الكتاب که یکبار در مکه هنگام واجب شدن نماز و یکبار در مدینه هنگام برگردانیدن قبله نازل شده و به همین جهت، مثنای نام گرفته است.<sup>۱۲</sup>

### وجه سوم از اشکالات ابن تیمیه

وجه سوم این است که قول خدای تعالی: و اذ قالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء...<sup>۱۳</sup> به اتفاق آراء مفسران بعد از بدر چند سال قبل از روز غدیر نازل شده است.

### جواب اشکال

گویا این مرد گمان می‌کند نظر راویان احادیثی که مؤید همدیگرند، این است که حارث بن نعمان کافر آنچه بر زبان آورده، از آیه کریمه‌ای است که سابقاً نازل شده و او آن را در قالب دعا درآورده و در آنروز بیان داشته است، در صورتی که خواننده این اخبار بخوبی درک می‌کند که این گمان درست نیست، و یا اینکه این مرد چنین گمان کرده که در آیاتی که سابقاً نازل شده، مانعی هست که کسی به آن سخن گوید. مگر در این روایت جز این ذکر شده که این مرد مرتد به نام حارث یا جابر چنین کلماتی را بر زبان آورده است؟ این مطلب چه ربطی با وقت نزول آیه مزبور دارد؟ این آیه چه در بدر نازل شده و چه در احد به جای خود، این مرد کفر خود را به آن آشکار ساخته است، چنانکه کفار قبل از او الحاد خود را به آن آشکار کردند. مطلب معلوم است، ابن تیمیه می‌خواهد با تعداد اشکالاتی که طرح می‌کند، یک مطلب حق و ثابتی را به زعم خود ابطال نماید!!

۱۱. زمر ۳۹/۳۶.

۱۰. هود ۱۱/۱۱۴.

۱۲. رک: الاتقان سیوطی: ۱/۶۰؛ تاریخ الخمیس: ۱/۱۱۱.

۱۳. انفال ۸/۳۲.

### وجه چهارم از اشکالات ابن تیمیه

وجه چهارم این است که آیه مزبور به سبب گفتار مشرکان در مکه نازل شده، و حال آنکه در آنجا عذاب بر آنها نازل نگردیده به واسطه وجود پیغمبر در میانشان به دلیل قول خدای تعالی: **و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یتستغفرون.**<sup>۱</sup>

### جواب اشکال

بین عدم نزول عذاب در مکه بر مشرکان و عدم نزول عذاب در اینجا بر این مرد معاند ملازمه‌ای نیست، زیرا افعال خدای متعال به سبب اختلاف وجوه حکمت مختلف است. در مورد آنها در آن موقع خداوند متعال می‌دانست که گروهی از آنها بعداً اسلام خواهند آورد و یا از صلب آنها افرادی مسلمان به وجود خواهند آمد. بنابراین، اگر آن روز با نزول عذاب آنها را نابود می‌ساخت، با منظور اصلی از بعثت رسول گرامی ﷺ منافات داشت. اما نسبت به این فرد منکر و معاند که با کفر بعد از ایمان سیر قهقراپی داشت و خدا هم می‌دانست که او با این گفتار خصمانه و سرسختی در عناد به شاهراه سعادت و هدایت دیگر راهی ندارد و از صلب او هم فرد با ایمانی تولید نمی‌شود، همان طور که حضرت نوح نسبت به گروه کفار این حقیقت را درک کرد و گفت: **.. و لا یلدوا الا فاجراً کفّاراً**<sup>۲</sup>، ریشه حیات او را بر حسب تمنای خودش برکنند و او را کشتند. بنابراین، خیلی فرق است بین آن گروه در بدو امر که به امید هدایت و صلاحیت بعدی با آنها مدارا شد و همین رفق و مدارا بود که تدریجاً از همان افراد و فرزندانشان امت مرحومه تشکیل یافت و احیاناً افرادی از آنان که از صلاحیت واقعی محروم و فاقد صلاحیت ایمانی بودند، در جنگهای خونین هلاک و یا دچار بدبختی‌های دیگر شدند که در نتیجه، گمراهی آنها به وجود خودشان محدود بود و به دیگری سرایت نکرد و فساد هم نتوانستند برانگیزند. آری، خیلی فرق است میان این گروه و آن فرد نابکار و سرسخت در عناد و دشمنی با علم به اینکه وجود او منشأ فتنه و موجب الحاد است، به طوری که نه در خود او امید هدایتی

هست و نه از نسل او خیری صادر می شود. درست است که وجود رسول اکرم ﷺ رحمت است و عذاب را از امت باز می دارد، ولی به این نکته هم باید توجه داشت که لازمه رحمت کامل این است که حضرتش موانع زیان آور را هم از جلو راه سعادت امت برطرف کند، و بر همین اساس بود که خدای سبحان آن وجود پلید و تبهکار را به جرم مخالفت با امر خلافت الهی که از طرف پیامبر خدا اعلام و ابرام شده بود، به سزای بدنهاده‌اش رساند، همان طور که همین پیغمبر رحمت در جنگها و غزوات با تیغ آبدار خود ریشه ستمکاران را بر می کند و نسبت به کسانی که سرکشی می کردند و امر رسالت را به مسخره و بازی می گرفتند، نفرین می فرمود و خواسته‌اش درباره آن افراد برآورده می شد.

مسلم و بخاری به اسناد از ابن مسعود روایت کرده‌اند که چون قریش نافرمانی از پیامبر را در پیش گرفتند و از پذیرش اسلام خودداری کردند، حضرتش فرمود: بارخدا، مرا بر آنها به قحط و غلایی هفت ساله مانند دوران یوسف یاری فرما. در اثر نفرین پیغمبر سختی و قحطی به آنها رو آورد و آنچه داشتند، مصرف کردند و گرسنگی و بیچارگی به طوری آنان را مستأصل کرد که به خوردن گوشت مردار و لاشه حیوانات پرداختند و گرسنگی آنها به جایی رسید که چشمه‌شان تیره و تار شد و فضا در مقابل دیدگانشان چون دود نمایان گشت و این مدلول قول خدای تعالی است که فرماید: .. یوم تأتی السماء بدخان مبین<sup>۱، ۲</sup>

در تفسیر رازی مذکور است: چون پیامبر را قومش در مکه تکذیب کردند، گفت: بارخدا، سالهای آنان را در قحط و غلا مانند سالهای یوسف گردان. در نتیجه، باران از آسمان فرو نبارید و از زمین گیاه نروید و شدت گرسنگی قریش را به خوردن استخوانها و سگان و مردارها مجبور ساخت و کار به جایی رسید که فضا در برابر چشمانشان چون دود پدیدار شد. همین معنی از قول ابن عباس و مقاتل و مجاهد و ابن مسعود نقل شده و

فزاء و زجاج نیز آن را اختیار کرده‌اند.<sup>۱</sup>

این اثر روایت کرده که پیغمبر در دعای خود چنین فرمود: خدایا بر مضر آنچنان سخت گیر که بر مردم زمان یوسف سخت گرفتی. در نتیجه، کار زندگی چنان بر آنان سخت شد که ناچار به خوردن علhez<sup>۲</sup> شدند.<sup>۳</sup> این داستان را سیوطی از طریق بیهقی از عروه و از طریق بیهقی و ابونعیم از ابوهریره روایت کرده است.<sup>۴</sup>

این اثر گوید: ابوزمعه، اسودبن مطلب بن اسدبن عبدالعزی و یاران او از روی تمسخر به پیغمبر چشمک می‌زدند، آن حضرت درباره او نفرین کرد که کور و در مرگ فرزند سوگوار شود. نامبرده در سایه درختی نشسته بود که جبرئیل با برگ و خار آن درخت به صورت و چشم او زد تا نابینا شد.<sup>۵</sup>

همو گوید: رسول خدا مالک بن طلالة بن عمرو بن غبشان را نفرین کرد؛ در نتیجه، با اشاره جبرئیل به سر او، چرک و جراحت تمام سرش را فراگرفت و هلاک شد.

ابن عبدالبرّ روایت کرده که پیغمبر هنگامی که راه می‌رفت، بدن مبارکش به جلو متمایل می‌شد و حکم بن ابی العاص کیفیت راه رفتن آن حضرت را تقلید می‌کرد. پیغمبر روزی ملتفت عمل او شد و به او فرمود: چنین باش. حکم بن ابی العاص از آن روز دچار رعشه و تشنج شد.<sup>۶</sup> عبدالرحمن بن حسان بن ثابت او را نکوهش کرد و در هجو عبدالرحمن بن حکم چنین سرود:

— پدر تو ملعون است، خود را از نسبت بدو دور کن. اگر او را از خود دور سازی، کسی را دور ساخته‌ای که مصروع و دیوانه است.

— درونش تهی از تقواست و آکنده از پلیدی و زشتی.

این اثر از طریق عبدالرحمن بن ابی بکر روایت کرده که حکم بن ابی العاص بن امیه،

۱. مفاتیح الغیب: ۴۶۷/۷.

۲. علhez خونی است که با کرک شتر می‌آمیختند، سپس آن را با آتش بریان می‌کردند و می‌خوردند.

۳. النهاية فی غریب الحدیث والاثار: ۱۲۴/۳. ۴. الخصایص الکبری: ۲۵۷/۱.

۵. الکامل فی التاریخ: ۲۷/۲. ۶. الاستیعاب - در حاشیه الاصابه: ۲۱۸/۱.

پدر مروان پشت سر پیغمبر می نشست و هنگامی که آن حضرت سخن می گفت، او چهره خود را به طریق استهزاء دگرگون می ساخت و اشکال مسخره آمیز از خود نشان می داد. پیغمبر او را با آن هیأت دید و به او فرمود: چنین باش. حکم تا هنگام مرگ پیوسته صورتش به همان هیأت کریه در ارتعاش بود.<sup>۱</sup> بنا بر روایت دیگر تا دو ماه مبتلا به تشنج و اضطراب شد. و پس از افاقه از اضطراب و تشنج به مرض صرع گرفتار آمد و پس از افاقه از آن همواره در تشنج و رعشه بود تا سرانجام نیرو و گوشت بدنش از بین رفت.

این خبر را ابن حجر از طریق طبرانی و بیهقی در *الدلائل* و سیوطی از حاکم با تصریح به صحّت آن، و بیهقی و طبرانی از عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق روایت کرده اند که گفت: حکم بن ابی العاص نزدیک پیغمبر می نشست و هنگام سخن گفتن آن جناب با تغییر چهره و شکل خود او را استهزاء می کرد. پیغمبر به او فرمود: چنین باش. در نتیجه، پیوسته گرفتار رعشه و تشنج بود تا مرد.<sup>۲</sup> مانند این روایت از طریق دیگر نیز روایت شده است. ابن حجر گوید: بیهقی از طریق مالک بن دینار آورده که او از هند پسر خدیجه، زوجه پیغمبر نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله از برابر حکم عبور فرمود و نامبرده با حرکت دادن انگشت خود آن حضرت را مسخره و استهزاء کرد. پیغمبر که او و حرکت او را مشاهده فرمود، نفرین کرد و گفت: بارخدا یا او را وزغ<sup>۳</sup> گردان، بی درنگ شروع به خزیدن کرد.<sup>۴</sup> ابن حجر و سیوطی آورده اند که ابن فتحون به نقل از طبری گوید: پیغمبر از حارث بن ابی الحارثه دخترش جمره را خواستگاری فرمود، حارث گفت: دخترم به بیماری بدی مبتلاست، در حالی که چنین نبود، ولی پس از آنکه به خانه آمد، مشاهده کرد که دخترش مبتلا به برص شده است.<sup>۵</sup>

سیوطی از طریق بیهقی از اسامة بن زید روایت کرده که گفت: رسول خدا مردی را به

۱. *النهاية في غريب الحديث والاثار*: ۳۴۵/۱. ۲. *الاصابة*: ۳۴۵/۱؛ *الخصائص الكبرى*: ۷۹/۲.

۳. وزغ یکی از گونه های قورباغه است که در حال راه رفتن نمی جهد، بلکه به ترتیب اندامهای حرکتی اش را به جلو می برد. فرهنگ معین: ۵۰۱۸/۴. (و)

۴. *الاصابة*: ۳۴۶/۱. ۵. همان: ۲۷۶/۱؛ *الخصائص الكبرى*: ۷۹/۲.



مأموریتی اعزام فرمود و آن مرد بر رسول خدا دروغ بست و آن حضرت او را نفرین کرد. در نتیجه، او را مرده یافتند، در حالی که شمشک شکافته شده و زمین او را نپذیرفته بود.<sup>۱</sup>

همو آورده است که بیهقی و ابونعیم از طریق ابونوفل، ابن ابی عقرب، از پدرش روایت کرده‌اند که گفت: لهب بن ابی لهب نزد پیغمبر آمد و آن حضرت را دشنام داد، رسول خدا گفت: بارخدا یا سگ خود را بر او مسلط فرما. راوی گوید: ابولهب مال‌التجاره به شام می‌فرستاد و فرزندش لهب را نیز با غلامان و وکلای خود اعزام می‌داشت و به آنها سفارش می‌کرد که مراقب لهب باشید، زیرا من در اثر نفرین محمد بر او ترسناک هستم. آنها به هر منزل که فرود می‌آمدند، لهب را پهلوی دیوار می‌خوابانیدند و او را با لباس و اثاث می‌پوشانیدند. مدتی در راه به این کیفیت از او مواظبت می‌کردند تا شبی درنده‌ای آمد و بر او حمله‌ور شد و او را به قتل رسانید.<sup>۲</sup>

بیهقی از قتاده روایت کرده که عتبه<sup>۳</sup> بن ابی لهب به آزار رسول خدا پرداخت و آن حضرت فرمود: همانا من از خدا مسئلت می‌کنم که سگ خود را بر او مسلط فرماید. نامبرده با جمعیتی از قریش بیرون شد و هنگام شب در حوالی شام در محلی به نام زرقاء فرود آمدند. ناگاه شیری بر آن گروه دست یافت و پیرامون آنها گردش کرد تا در میان آن قوم عتبه را یافت و به او حمله نمود و سر او را به دهن گرفت و با دندان از بدن جدا کرد. بیهقی از عروه روایت کرده که در آن شب شیر پس از یافتن آن گروه در آن مکان به سوی دیگر برگشت و آنها از جای برخاستند و عتبه را در میان گرفتند، سپس دوباره شیر آمد و در میان آنها رفت تا به عتبه رسید و سرش را گرفت و از تن جدا کرد.

این خبر از ابونعیم و ابن عساکر از طریق عروه نیز روایت شده است و ابن اسحاق و ابونعیم هم این داستان را از طریق دیگر از محمد بن کعب قرظی و جز او روایت کرده‌اند و افزوده‌اند که حسان بن ثابت در این باره چنین سروده است:

۱. الخصایص الکبری: ۷۸/۲. همان: ۱۴۷/۱.

۳. این روایت را ابن اثیر در *النهاية*: ۲۱/۳ درباره عتبه بن عبدالمزی آورده است.

— از فرزندان اشقر<sup>۱</sup> هنگامی که به دیدارشان رفتی، پیرس که داستان ابوواسع، عتبه بن ابی لهب از چه قرار بود.

— خداوند او را در قبر راحت نگذارد و بر عذابش بیفزاید که قرابت پیامبر را قطع کرد.

— پیامبر بزرگواری که مردم را به نوری درخشان فرا می خواند.

— فرزند ابولهب کسی است که عیبجویان را در حرم خدا فرصت داد تا پیامبر را در برابر قریش تکذیب کنند.

— اما به نفرین آن حضرت گرفتار آمد و حقیقت بر هر بیننده و شنونده ای آشکار شد.

— هنگامی که خدا در اثر آن نفرین سگ خود را بر او مسلط گردانید، در حالی که آرام به سوی او پیش می رفت چونان کسی که قصد فریب دارد.

— تا در میان یارانش که خواب بر آنان چیره شده بود، بدو دست یافت.

— و سر و گلوی او را به چنگال گرفت و بسان گرسنه ای دهان باز کرد و آن را بلعید.

البته، در دیوان حسان جز بیت اول یافت نمی شود و بعد از بیت اول چنین آمده است:

— پیرس از حال فرزند ابولهب آن زمان که یارانش را با سوگند به قرابت نسبی به یاری طلبید، در حالی که آنان ترکش گفته بودند.

— و شیر او را به دندان گرفته و به خاک و خون کشیده بود.

— خدای رحمان بر زمین افتاده شان را بلند نگرداند و شیری را که او را نقش بر زمین کرد، سست نیرو نسازد.

ابونعیم از طاوس روایت کرده که گفت: چون رسول خدا آیه *والنجم اذا هوى*<sup>۲</sup> را تلاوت فرمود، عتبه بن ابی لهب گفت: من به پروردگار نجم کافر شدم. رسول خدا فرمود: خدا بر تو سگی از سگان خود را مسلط فرماید.

ابونعیم نیز از ابوالضحی روایت کرده که پسر ابولهب به کسی که فرمود: *والنجم اذا هوى*<sup>۳</sup> کفر می ورزید و پیامبر او را نفرین کرد.

۱. در دیوان حسان، اشقر ذکر شده است. ۲ و ۳. نجم ۱/۵۳.

با توجه به این امور خواهید دانست که عذابی که به سبب وجود مقدس پیغمبر ﷺ بنا به مدلول دو آیه معهود نفی شده، مراد نفی موردی است نه نفی کلی و این معنی مقتضای حکمت و رعایت مصحلت عمومی است، زیرا عضوی که فاسد شد، بالضروره برای مصون ماندن سایر اعضا باید قطع شود، به خلاف عضوی که قسمتی از آن بیمار است و آنطور نیست که باعث سرایت به سایر اعضا شود و یا عضوی که تمامش صدمه دیده، ولی امید هست که با معالجه بهبودی یابد.

خدای متعال قریش را به مانند صاعقه عاد و ثمود تهدید فرمود که اگر همگی از دین اعراض کردند، آنها را عذاب فرماید، چنانکه آیه **فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ الْكُوفِيَّاتِ** آن است و چون مناط حکم اعراض همگان بوده و افرادی مؤمن در میان آنها به وجود آمد، صاعقه بر آنها نازل نشد، و اگر همگی آنان به گمراهی خود ادامه می دادند، صاعقه بر طبق تهدیدی که شده بود، بر آنها نازل می گشت، در حالی که اگر وجود رسول خدا ﷺ به طور کلی مانع از تمام اقسام عذاب می بود، این تهدید درست نبود و احدی از آنها که گفتیم، گرفتار عذاب نمی شد و حتی احدی در غزوات و جنگهای آن حضرت به سبب خشم آن جناب کشته نمی شد، زیرا تمام این امور از اقسام عذاب است. خدای ما را از آنها در امان نگاه دارد.

### وجه پنجم از اشکالات ابن تیمیه

اگر داستان حارث درست و مطابق واقع بود، خود آیتی مانند آیت اصحاب فیل بود و چنین آیتی و نظایر آن در خور آن است که به نقل و روایت آن همّت گماشته شود. اکنون که ملاحظه می کنیم صاحبان مسندها و صحاح و فضایل و تفسیر و تاریخ و مانند اینها به این موضوع رأساً توجهی ننموده اند و این داستان جز به این اسناد ناشناس روایت نشده؛ بنابراین، دروغ و بی اساس است.

## جواب اشکال

قیاس این داستان که یک حادثه فردی بوده، با داستان اصحاب فیل نامناسب و ناروا و گزاف است، چه این حادثه در اجتماع آن روز زمینه مناسب و کیفیتی که توجه و اعتنای عمومی را به خود جلب کند، نداشته است. مضافاً به اینکه در عین حال، هدف و مقصود گروهی که شاهد این امر بودند، اقتضاء می‌کرده که پرده فراموشی بر آن بکشند، همان طور که بر اصل موضوع ولایت در غدیر خم کشیدند و به قدری پیرامون ابطال آن جد و جهد کردند که نزدیک بود به هدف و مقصود خود نایل گردند و بنا اشتباه کاری و توطئه‌های متعصبانه وضع را دگرگون سازند، ولی خدای توانا برخلاف میل بدخواهان و ناسپاسان نور خود را به کمال می‌رساند.

حادثه اصحاب فیل، حادثه‌ای بزرگ و مهم و آیتی از آیات درخشان الهی بود که گروه عظیمی را دچار بدبختی و هلاکت کرد، به طوری که بر جهانیان مشهود گشت و امتی را که باید روزی مترقی‌ترین امم باشد، از کید آنان نجات بخشید و موجبات بقا و استقرار آن امت و برقراری و عظمت مقدساتشان را فراهم آورد و کعبه آن پایگاه یکتاپرستی را که سرشار از خیر و برکات است، مقرر فرمود که طوافگاه امم و مرکز زیارت و عبودیت معتقدان به آن باشد و در نتیجه آن واقعه، اکنون پس از قرن‌ها بزرگ‌ترین پرستشگاه خدایی است.

بنابراین، دواعی و مقاصد در حادثه اصحاب فیل غیر از دواعی و مقاصدی است که در داستان حارث موجود است و قیاس آن دو با یکدیگر ناروا و اغماض از حق است، چنانکه این فرق و تفاوت در میان معجزات پیغمبر ﷺ بخوبی آشکار است و بر همین اساس بعضی از معجزات آن جناب فقط با اخبار آحاد نقل شده و در عوض بعضی دیگر از حدّ تواتر هم تجاوز کرده و بعضی از معجزات آن جناب نیز بدون اینکه توجه و اعتنایی به سند آن شود، مورد اتفاق و قبول عموم مسلمانان قرار گرفته است، و این اختلاف و تفاوت مربوط به خود آن معجزه‌ها از حیث عظمت و اهمیت و به هم پیوستگی آنهاست. اما ادعای ابن تیمیّه مبنی بر اینکه مصنفان این موضوع را مهمل انگاشته‌اند، این نیز

گزارشگویی دیگری است، چه در صفحات گذشته روایت راویان این واقعه را ذکر کردیم که همه از پیشوایان علم و حاملان تفسیر و حافظان حدیث و ناقلان تاریخ می‌باشند و کتابهای رجال و شرح حال بزرگان فضایل بسیارشان را در بر دارد و دانشمندان یکی پس از دیگری مراتب درایت و شخصیت آنان را ستوده‌اند. به هر حال، نمی‌دانیم مقصود این مرد از «اسناد ناشناس» چیست؟ زیرا روایاتی که در این زمینه ذکر شد، به حدیقه‌بن یمان<sup>۱</sup> آن صحابی بزرگوار و سفیان بن عیینه<sup>۲</sup> که پیشوایی او در علم و حدیث و تفسیر و مورد اعتماد بودنش در روایت معروف است، منتهی گشته است. این از نظر شخصیت که برخلاف تصور و ادعای ابن تیمیه در نهایت شهرت و موصوف به وثاقت و امانت می‌باشد.

اما از لحاظ اسناد به این دو نفر نیز، حقاظ و محدثان و مفسران و اهل تحقیق این اسناد را شناخته و در خور ذکر و اعتماد دانسته و بدون تردید و انکاری، آیه‌ای از قرآن کریم و ذکر حکیم را بدین اسناد تفسیر کرده‌اند. اینان از کسانی نیستند که با اسنادهای کم ارج و روایات پست و سست قرآن را تفسیر کنند. بلی سابقه امر و روش اهل دانش چنین بوده است، ولی ابن تیمیه سند را منکر و ناشناس پنداشته و در متن آن نیز به مناقشه پرداخته است، زیرا هیچ چیز از این روش با برداشت نادرست او تطبیق نمی‌نماید.

### وجه ششم از اشکالات ابن تیمیه

از این حدیث چنین به دست می‌آید که حارث نامبرده به سبب اعتراف به مبادی پنجگانه اسلام، خود مسلمان بوده و بالضرورة احدی از مسلمانان در عهد پیغمبر به عذاب مبتلا نشده است.

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۷/۱ - ۲۸.

۲. همان: ۸۰/۱.

## جواب اشکال

این حدیث همان طور که اسلام حارث را ثابت می‌کند، خروج او را از اسلام نیز در بردارد به دلیل ردّ فرموده پیغمبر ﷺ و شک و تردید او در آنچه آن حضرت از طرف خدای تعالی خبر داده است. بنابراین، عذاب در هنگام مسلمان بودنش بر او نازل نشده، بلکه بعد از کفر و ارتداد به عذاب گرفتار آمده است، همان طور که قبلاً از نظر گذشت.<sup>۱</sup> نامبرده پس از شنیدن حدیث، در نبوت پیغمبر ﷺ شک کرد. علاوه بر این، کسانی هم بوده‌اند که در عین مسلمانی، به علت تجزّی و جسارت به ساحت قدس نبوی مشمول عقوبت واقع شده‌اند، مانند جمره دختر حارث که داستان او پیش از این گذشت<sup>۲</sup> و بعضی دیگر که داستان آنها در جواب اشکال چهارم ذکر شد. برای تأیید این موضوع کافی است که مسلم در صحیح خود از سلمه بن اکوع روایت کرده که مردی در حضور پیغمبر با دست چپ غذا خورد و پیغمبر به او فرمود: با دست راست بخور، گفت: نمی‌توانم، در صورتی که می‌توانست. پیغمبر فرمود: از دست چپ ناتوان شوی. در نتیجه، هیچگاه نتوانست دست چپ خود را به دهان برساند.

بخاری گوید: پیغمبر به عنوان عیادت بر عربی صحرائی وارد شد و رسم پیغمبر این بود که هر وقت به عیادت مریض می‌رفت، می‌فرمود: باکی نیست، و بر همین رویه به آن مرد این سخن را فرمود. عرب بیمار در جواب پیغمبر گفت: چنین نیست، بلکه تب است که بر مرد سالخورده‌ای عارض شده و او را به قبر می‌برد. پیغمبر فرمود: حال که چنین پنداشتی، چنین باشد. در نتیجه آن عرب روز بعد را به شام نرسانید و جان سپرد.

ماوردی گوید: رسول خدا فرموده بود که نمازگزار نباید در حال نماز به آراستن موی خود پردازد. آن جناب مردی را دید که در حال نماز چنین می‌کرد و به او فرمود: خدا موی ترا زشت گرداند. در نتیجه، موی آن مرد ریخت و طاس شد.

### وجه هفتم از اشکالات ابن تیمیه

حارث بن نعمان در میان صحابه معروف نیست، چه ارباب حدیث از قبیل ابن عبدالبر در استیعاب و ابن منده و ابونعیم اصفهانی و ابوموسی در تألیفات خود ضمن نامهای صحابه نامی از او به میان نیاورده‌اند. بنابراین، وجود چنین کسی از نظر ما پذیرفتنی نیست.

### جواب اشکال

کتاب مشتمل بر نام و شرح حال صحابه متکفل ذکر تمام صحابه نیست، بلکه هریک از مؤلفان در این موضوع در حدّ توان و امکان به ذکر نام جمعی از صحابه پرداخته است، سپس مؤلف دیگری آمده و از زوایای کتب و آثار، نام و نشان افرادی از صحابه را که پیشینیان بر آنها قوف نیافته بودند، به دست آورده و برگفته مؤلف قبلی افزوده است. جامع‌ترین کتابی که در این زمینه یافتیم، کتاب *الاصابة فی تمییز الصحابة*، تألیف ابن حجر عسقلانی است که در آغاز کتاب خود می‌نگارد: همانا یکی از شریف‌ترین علوم دینی، علم حدیث نبوی است و از مهم‌ترین موضوعات آن تشخیص اصحاب رسول خدا و تمییزشان از کسانی است که بعد از آنان آمده‌اند و گروهی از حفاظ بنابر اطلاعی که از صحابه و تابعین به دست آورده‌اند، آثاری در این باره تألیف کرده‌اند و تا آنجا که من اطلاع دارم، نخستین کسی که در این موضوع کتاب تصنیف کرده است، ابو عبدالله بخاری است و ابوالقاسم بغوی و دیگران نیز به نقل از او پرداخته‌اند. البته، جمعی از طبقه مشایخ بخاری نام صحابه را به انضمام تابعین گرد آورده‌اند که خلیفه بن خیاط و محمد بن سعد و همردیفانش چون یعقوب بن سفیان و ابوبکر بن ابی خیشمه از آن جمله‌اند. در این زمینه گروه دیگری نیز بعد از آنها تصنیفاتی کرده‌اند، مانند ابوالقاسم بغوی و ابوبکر بن ابی داود و عبدان و کسانی که کمی قبل از آنها بوده‌اند، مانند مطین، ابوعلی بن سکن، ابو حفص بن شاهین، ابومنصور ماوردی، ابو حاتم بن حبان، طبرانی در کتابش *المعجم الکبیر*، ابو عبدالله بن منده، ابونعیم و ابو عمر بن عبدالبر که کتاب خود را

استیعاب نامیده به اعتبار اینکه گمان برده تمام آنچه را که در کتب قبل از او بوده، در آن فراهم آورده است. با این حال، نام تعداد زیادی را از قلم انداخته و ابوبکر بن فتحون در تکمیل کتاب او به تألیف جامعی پرداخته است و گروهی هم بر کتاب او تتمه‌های لطیف نگاشته‌اند و ابوموسی مدینی نیز به ذیل نویسی گسترده‌ای بر تألیف ابن منده اهتمام ورزیده است. به هر حال، در عصر اینان جمع کثیری بوده‌اند که در این زمینه تصنیف نموده‌اند تا اینکه قرن هفتم فرا رسید و عزالدین بن اثیر کتاب جامعی تألیف کرد و آن را *اسدالغابه* نامید و در آن بسیاری از تصانیف قبل از خود را جمع آورد، ولی او هم به پیروی از پیشینیان خود غیر صحابی را با صحابه درآمیخت و از توجه و تنبیه بر بسیاری از اوهام که در کتب آنان وجود دارد، غفلت ورزید. آنگاه حافظ ابو عبدالله ذهبی در کتاب خود نامهایی را که در کتاب ابن اثیر ذکر شده، جدا کرد و اسامی جمعی دیگر از صحابه را بر آنها افزود و کسانی را که وی به غلط از آنها ذکر کرده و یا افرادی را که صحابی بودنشان به صحت نپیوسته، نام برده است، ولی در عین حال این اقدام او شامل همه نشده و به مقصود نزدیک نیامده است و من با تتبع و کاوشی که کردم، به نامهایی برخورددم که نه در کتاب ذهبی است و نه در *اسدالغابه* ابن اثیر، در نتیجه، کتاب بزرگی گرد آوردم و در آن صحابه را از غیر صحابه جدا کردم و با همه این کوششها حتی بر یک دهم اسامی صحابه نسبت به آنچه که از ابوزرعۀ رازی نقل شده، وقوف حاصل نگشت. ابوزرعۀ گوید: پیغمبر وفات یافت، در حالی که کسانی که او را دیدند و سخنش را شنیدند، بیش از یکصد هزار مرد و زن بوده‌اند که همه آنها به طریق سماع یا رؤیت از آن جناب روایت کرده‌اند.

ابن فتحون پس از ذکر این مطلب در ذیل *استیعاب* گوید: ابوزرعۀ این داستان را در جواب پرسش کسی که دربارهٔ روایان از او سؤال نمود، بیان داشته است تا چه رسد به غیر آنها. با وجود این، تمام روایانی که به نام یا کنیه در *استیعاب* ذکر شده‌اند، سه هزار و پانصد نفرند. همو ذکر کرده که آنچه را که مطابق شرط صاحب *استیعاب* استدراک نموده، قریب به این تعداد است و من به خط حافظ ذهبی خواندم که در پشت کتاب تجرید خود



نوشته بود: شاید همگی هشت هزار نفر باشند؛ اگر بیش از این تعداد نباشند، کمتر از این نیستند. همچنین به خط او دیدم که تمام کسانی که در *اسدالغابه* مذکورند، هفت هزار و پانصد و پنجاه و چهار نفرند. به هرحال، آنچه که گفتار ابوزرعه را تأیید می‌کند مطلبی است که مسلم و بخاری پیرامون داستان تبوک از کعب بن مالک نقل کرده‌اند که گفت: مردم بسیاری حضور داشتند که نمی‌توان آنها را به شمار آورد و در دفتری گنجانند. آنچه را هم که خطیب به سند صحیح از ثوری نقل و ثبت کرده، چنین است: آنها که علی را بر عثمان مقدم بدارند، در واقع به دوازده هزار نفر نسبت ناروا داده‌اند که همگی از اشخاصی بودند که رسول خدا هنگام وفات از آنها راضی بود. نوری گوید: این سخن مربوط به دوازده سال بعد از وفات پیغمبر است، بدین معنی است که در عهد خلافت ابوبکر در قضیه رده و فتوحات اسلامی بسیاری از کسانی که نامهایشان ضبط نشده است، از میان رفته بوده‌اند و سپس در دوره خلافت عمر در فتح‌ها و طاعون عمومی عمواس<sup>۱</sup> و غیر آن، کسانی که از شمار بیرون هستند، مرده بوده‌اند و سبب پنهان ماندن اسامی آنان این است که بیشترشان در حجة الوداع حضور داشته‌اند، و خدا دانایانتر است.

چنانکه قبلاً بیان داشتیم، عده حاضر در حجة الوداع که با رسول خدا ﷺ بودند، یکصد هزار تن یا بیشتر بوده‌اند. بنابراین، چگونه برای مؤلفان این کتب ممکن بوده که نام تمام این جمعیت انبوه را ثبت و ضبط نمایند؟ اصولاً از مجرای طبیعی خارج است که بتوان به نام و شرح حال این جمعیت به طور کامل احاطه و تسلط یافت، چه بیشتر این گروه در صحراها و کوهسارها و مناطق گوناگون پراکنده بودند و در مجامع و شهرها مرآمده و آمد و رفتی نداشتند مگر برای مقاصد خاص، چنانکه گاه به طور اتفاقی برای به دست آوردن حوایجی در آن مجامع حاضر می‌شدند و صحبت و روایتی را درک می‌کردند و در آنگونه مواقع دیوان و دفتری نبود که نام هرکه وارد و خارج می‌شود، در آن ثبت و ضبط گردد و احوال آنان بررسی شود.

۱. شهری است در شش میلی رمله در مسیر بیت المقدس که بیماری طاعون در سال ۱۸ هجری از آنجا شروع شد و سپس در سرزمین شام منتشر گشت و در نتیجه، جمع بیشماری از صحابه درگذشتند.

به هر حال، برای اهل تحقیق میسر نخواهد بود که به احوال و شئون امتی احاطه پیدا کنند که وضع آنها چنین است. ناچار مصنفان به ثبت و ضبط اسامی کسانی مبادرت نموده‌اند که بیشتر در روایات نامشان برده شده و یا وجودشان در حوادثی که رخ داده، واجد اهمیت خاصی بوده است. با توجه بدانچه گذشت، انکار وجود شخصی که نامش در چنین کتابهایی ذکر نشده، از حیطة انصاف خارج است و با اصول و مقررات بحث و استدلال سازش ندارد. وانگهی ممکن است مؤلفانی که به تدوین آثاری در شرح حال صحابه پرداخته‌اند، به علت ارتداد و کفری که در پایان زندگی از شخصی مشهود گشته است، از ذکر نام او صرف نظر کرده باشند.

## عید غدیر در اسلام

از جمله اموری که به منظور ثبات و نشر داستان غدیر و جاودان ماندن خاطره آن و تأمین تحقق و ثبوت مفاد آن مورد توجه و اهتمام بوده، عید گرفتن این روز تاریخی است که همه ساله در روز و شب آن مجامع و محافل جشن و سرور تشکیل می‌شود و مراسم بندگی خدا و ابراز خشوع به درگاه احدیت اجرا می‌گردد و بذل و بخشش و نیکی به دیگران، عنایت به حال ناتوانان و مستمندان، و وسعت دادن به زندگی، در بر کردن لباس‌های نو و خودآرایی مورد توجه و عمل قرار می‌گیرد، و در اثر اجرای این تشریفات و تظاهرات در میان مردم معتقد است که توجه عموم طبقات به طرف یک وضع نوین و منظره جالب معطوف می‌گردد و این وضع بی‌خبران را به تفحص و پرسش علل و موجبات آن وا می‌دارد و به تجسس از روایت آن منجر می‌شود. در نتیجه، دانایان به بیان روایات متواتر درباره این امر خطیر اهتمام می‌ورزند و گویندگان و سرایندگان به ایراد خطابه و انشاء قصاید و منظومات می‌پردازند و بدین وسیله رشته روایت غدیر خم ناگسستگی و اسناد آن به هم پیوسته و طرق آن محفوظ می‌ماند و هر سال توجه بدان در میان نسلها رو به فزونی می‌گذارد و این داستان همواره تکرار و بر زبانها جاری می‌شود. آنچه از این کیفیت برای اهل تحقیق آشکار می‌شود، دو امر است، یکی اینکه عید غدیر خم فقط اختصاص به گروه شیعه ندارد و هرچند که این گروه نسبت به این امر

علاقه خاصی ابراز می‌نمایند، ولی در عین حال افرادی از سایر فرقه‌های اسلامی هم در این عید با شیعه شرکت می‌کنند. بیرونی این روز را از جمله اعیادی ذکر کرده که مورد توجه و اعتنای اهل اسلام است<sup>۱</sup>، و ابن طلحه شافعی گوید: روز غدیر خم را امیرالمؤمنین در شعر خود یاد کرده و این روز عید نام گرفته برای اینکه روزی است که رسول خدا علی را به مقام ارجمند ولایت منصوب کرد و او را بدین جهت بر جمیع خلق برتری بخشید.<sup>۲</sup> همو گوید: هر معنایی که ممکن لفظ مولا دلالت بر آن داشته باشد نسبت به شخص رسول خدا، همان معنی را آن حضرت برای علی قرار داده است و این مرتبه‌ای است عالی و جایگاهی است رفیع و مقامی است شامخ که پیامبر تنها آن جناب را بدان مخصوص گردانید و به همین جهت، این روز، روز عید و هنگام سرور و شادمانی و موسم انبساط خاطر و مسرت دوستان او گشت.

این جمله خود اشتراک تمام مسلمانان را در عید گرفتن این روز ثابت می‌نماید، خواه ضمیر او در تعبیر «دوستان او» به پیغمبر ﷺ برگردد و خواه به علی. اگر به پیغمبر برگردد که مطلب واضح است و اگر به علی ﷺ برگردد، باز مقصود حاصل است، زیرا همه مسلمانان علی ﷺ را دوست دارند، چه آنها که او را جانشین بلافصل پیغمبر ﷺ می‌دانند و چه آنها که آن حضرت را چهارمین خلیفه رسول خدا ﷺ به شمار می‌آورند.

در میان تمام فرق اسلامی کسی نیست که با آن جناب سر عداوت و دشمنی داشته باشد، جز تعداد ناچیزی از خوارج که بر علی خروج کردند و از دین اسلام خارج شدند. کتب تاریخی درسهایی از این عید به ما می‌دهد و حاکی است که امام اسلامی در شرق و غرب جهان بر این عید توافق دارند و مردم مصر و مغرب و عراق از قرون گذشته به این روز عید بزرگ توجه و اعتنا داشتند و در آن روز نماز و دعا می‌خواندند و به ایراد خطبه و انشاد شعر می‌پرداختند، چنانکه در آثار بزرگان دین مذکور است.

در وفیات‌الاعیان، تألیف ابن خلکان از اتفاق عموم مسلمانان بر عید بودن این روز سخن رفته است، چنانکه در شرح حال مستعلی پسر مستنصر چنین مذکور است: بیعت

با نامبرده در روز عيد غدیر خم واقع شده و آن هجدهم ذیحجه سال ۴۸۷ هجری است.<sup>۱</sup> همچنین ابن خلکان در شرح حال مستنصر بالله عییدی گوید: نامبرده شب پنجشنبه هجدهم ذیحجه سال ۴۸۷ وفات یافت که شب عيد غدیر خم است، و من گروه بسیاری را یافتم که سؤال می کردند از این شب که در چندم ذیحجه بوده است؟ غدیر خم بین مکه و مدینه است و در آن گودال آبی است و گفته می شود که در آنجا درختستانی است که آب در آن جمع می شود، و چون رسول خدا در سفر حجة الوداع از مکه مشرفه بازگشت و به این مکان رسید و با علی بن ابی طالب علیه السلام برادری خود را اعلام فرمود، گفت: علی نسبت به من به منزله هارون است نسبت به موسی؛ بارخدا یا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد، و یاری فرما آن را که او را یاری نماید و خوار گردان آن را که او را خوار نماید، و شیعه به این روز علاقه زیادی دارند. حازمی گوید: آنجا وادی ای است بین مکه و مدینه و در جحفه آبگیری است که در آنجا پیغمبر خطبه خواند و این وادی به دشواری راه موصوف و به شدت گرما معروف است.<sup>۲</sup>

همین مطلب را که ابن خلکان درباره علاقه فراوان شیعه به این روز ذکر کرده، مسعودی نیز بعد از ذکر حدیث غدیر بیان داشته گوید: فرزندان علی و شیعیان او این روز را بزرگ می شمارند.<sup>۳</sup> نظیر این مطلب را ثعلبی در *ثمار القلوب* نگاشته و پس از آنکه شب غدیر را از شبهای مضاف<sup>۴</sup> بنام و مشهور در نزد امت شمرده است، گوید: این همان شبی است که فردای آن رسول خدا در غدیر خم بر جهاز شتران خطبه خواند و در خطبه اش فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من اخذله. بر این اساس است که شیعه این شب را بزرگ می شمارند و در آن به

۲. همان: ۲/۲۲۳.

۱. *وفیات الاعیان*: ۱/۶۰.

۳. *التنبیه والاشراف*: ۲۲۱.

۴. *ثمار القلوب* ثعلبی در مضاف و منسوب است، یعنی کلماتی که به صورت اضافه استعمال شده و از آن جمله لیلۃ الغدیر است که واژه لیلۃ به کلمۃ الغدیر اضافه شده است. (م)

شب‌زنده‌داری و عبادت می‌پردازند.

آری، آنان معتقدند که نصّ و تصریح برخلاف بلافصل علی علیه السلام در آن روز تحقق یافته است و گرچه به این عقیده از دیگران متمایزند، ولی در این که شب غدیر از شبهای مضاف بنام و مشهور است، با امت اسلامی متفق و هم عقیده می‌باشند، و این شهرت و اهمّیت تنها به سبب اعتقاد به امر خطیر و بزرگ و فضیلت آشکاری است که در بامداد آن صورت گرفته و وقوع همین امر بزرگ و مهم در این روز آن را روز خاص یا عید مبارکی گردانده است.

در اثر اعتقاد به فضیلت روز غدیر و شب آن، شاعران با بیانی دلنشین زیبایی و فروغ و شادمانی را به آن تشبیه کرده‌اند، چنانکه تمیم بن معز، صاحب دیار مصر (م ۳۷۴) ضمن قصیده‌ای که باخرزی از او نقل کرده، چنین سروده است:

— زیبارویانی پیاله‌های شراب را برای ما به گردش درمی‌آورند که بوی خوش آنان سکرآور است.

— نازک بدنانی که چون برخیزند، به جهت سنگینی کفلهایشان نمی‌توانند حرکت کنند.

— چونان زیبایی شبهای غدیر، زیبا هستند و هنگام آمدن، فروغ و شادابی ایّام غدیر را با خود می‌آورند.<sup>۱</sup>

از جمله دلایل این امر، تهنیت و مبارک بادی است که به وسیله ابوبکر و عمر و همسران پیامبر و جز آنها از صحابه به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام صورت گرفته است، به طوری که بزودی به چگونگی آن واقف خواهید شد و تهنیت و مبارک باد از خواص عید و مواقع شادمانی و سرور است.

مسئله دیگر این است که سابقه این عید تاریخی بزرگ و باشکوه به عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله بازمی‌گردد و آغاز پیدایش آن، روز غدیر در سفر حجة‌الوداع بوده است پس از آنکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جایگاه استوار و ثابت خلافت کبری را آشکار ساخت و مرکز امارت خود را از نظر دینی و دنیوی به آن جمعیت عظیم مسلمان ابراز داشت و مبنای رفیع دین

مقدسش را معین فرمود، در نتیجه روز مزبور به اوج شهرت رسید تا آنجا که هر مسلمان معتقد از موقعیت آن روز قرین مسرت گردید. چه مسرتی از این بالاتر که در چنین روزی مرکز شریعت و سرچشمه فیضان انوار تابان احکام دین معلوم و مشهود گشت و دیگر امیال و اهوای این و آن توانست این پایگاه استوار را زایل و دگرگون کند و جهل و ابهامی وجود نداشت که این امر صریح را در پرده اوهام پنهان نماید. چه روزی بزرگتر از این روز است؟ در حالی که سنن و آداب شریعت در این روز آشکار گشت و شاهراه سعادت نمایان شد و تکمیل دین و اتمام نعمت در آن صورت گرفت و قرآن کریم آن را تأیید کرد. زمانی که پادشاهان بر سریر سلطنت تکیه می‌زنند، ملّت‌ها آن روز را به شادی و مسرت می‌گذرانند و عید می‌گیرند و به افتخار آن چراغانی می‌کنند و محافل جشن تشکیل می‌دهند و گروه گروه در آن مجامع و محافل گرد می‌آیند و خطبا و ادبا به ایراد خطابه و سرودن مدایح و قصاید می‌پردازند و خوانهای نعمت می‌گسترانند، چنانکه این سیره و عادت در هر قوم و ملّتی معمول است. بنابراین، روزی که حکومت اسلامی و ولایت عظمای دین به نام شخصیتی تحقق یافت که پیغمبر اسلام ﷺ به وحی الهی او را با تصریح و تأکید به آن مقام منصوب فرمود، سزاوارتر است که چنین روزی عید گرفته شود و مجلّل‌ترین مظاهر جشن و سرور در آن نمایان گردد، و به اعتبار اینکه چنین روزی از اعیاد دینی است، شایسته و رواست که علاوه بر اجرای مراسم شادی و مسرت اموری نیز که موجب قرب به درگاه حضرت باری است از روزه و نماز و دعا و غیره مورد عمل قرار گیرد، چنانکه به خواست خدا به وظائف و مقررات یاد شده نیز واقف خواهید شد.

برای تأمین همین منظور و اموری که ذکر شد، رسول خدا ﷺ امر فرمود که حاضران در آن مجمع بزرگ، از جمله ابوبکر و عمر و دیگر بزرگان قریش و انصار و همچنین همسران حضرتش بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شوند و او را به این منصب عالی که عهده‌دار شدن مقام ولایت کبری و تکیه زدن بر اریکه امر و نهی در دین خداست، تهنیت و شادباش گویند.

## داستان تهنیت

محمد بن جریر طبری در کتاب *الولایة حدیثی* را به اسناد خود از زید بن ارقم آورده که قسمت زیادی از آن قبلاً ذکر شد<sup>۱</sup> و در پایان حدیث مزبور آمده است که رسول خدا فرمود: ای گروه مردم، بگوئید: با تو از صمیم قلب پیمان بستیم و با زبان عهد کردیم و دست بیعت بر این امر دادیم، عهد و پیمان و بیعتی که اولاد و اهل بیت و کسان خود را بدان فرا خوانیم و به جای این سیره مقدّس روش دیگری را نپذیریم و تو گواه بر ما هستی و خداوند از حیث گواهی کافی است. بگوئید آنچه را که به شما گفتم، بر زبان آرید و به علی به عنوان فرمانروای مؤمنان سلام کنید و بگوئید: سپاس خدای را که ما را بدین راه رهبری کرده و اگر ما را رهبری نکرده بود، راه خویش را نمی یافتیم.<sup>۲</sup> همانا خداوند هر صدا و آهنگی را می شناسد و می شنود و به خیانت هر خائن واقف است، پس هر کس پیمان شکنی کند، به زیان خود کرده است و کسیکه به پیمان خدایی وفادار بماند، خدای پاداش بزرگ به او خواهد داد.<sup>۳</sup> بگوئید چیزی را که موجب رضایت خداوند است و اگر ناسپاسی کنید، خداوند از شما بی نیاز خواهد بود.

زید بن ارقم گفت: در این هنگام مردم به طرف رسول خدا شتافتند، در حالی که همه می گفتند: شنیدیم و امر خدا و رسولش را از صمیم قلب فرمانبرداریم، و نخستین کسانی که دست بیعت به پیغمبر و علی دادند، ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بودند با باقی مهاجران و انصار و سایر مردم تا اینکه نماز ظهر و عصر در یک وقت خوانده شد و این جریان امتداد یافت تا نماز مغرب و عشاء نیز در یک زمان خوانده شد و تا سه روز امر بیعت ادامه داشت.

این روایت را احمد بن محمد طبری، مشهور به خلیلی در کتاب *مناقب علی بن ابی طالب* که به سال ۴۱۱ در قاهره تألیف کرده، از طریق استادش محمد بن ابی بکر بن عبدالرحمن آورده و در آن چنین آمده است:

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۱۴/۱ - ۲۱۶.

۳. فتح ۱۰/۴۸.

۲. اعراف ۴۳/۷.



در نتیجه، مردم به بیعت با او شتافتند و گفتند: شنیدیم و امر خدا و رسولش را به دل و زبان و جمیع جوارح و اعضای خود فرمانبرداریم، سپس برای مصافحه و بیعت با رسول خدا و علی اعلام آمادگی کردند و نخستین کسانی که دست بیعت به رسول خدا<sup>۱</sup> دادند، ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر بودند با باقی مهاجران و سایر مردم بر حسب طبقات و مراتبشان، تا اینکه نماز ظهر و عصر در یک وقت به جا آورده شد و نماز مغرب و عشاء نیز در یک زمان انجام گرفت و تا سه روز بیعت ادامه داشت و رسول خدا پس از بیعت هر دسته و گروهی می فرمود: سپاس خدای را که ما را بر همه جهانیان برتری داد. در نتیجه، دست دادن و مصافحه سنت و رسم متداولی گشت تا آنجا که آن را کسانی به کار بردند که ذی حق نبودند.

در کتاب *النشر والطمی* این داستان چنین ذکر شده: سپس مردم به سوی آن جناب شتافتند، در حالی که می گفتند: بلی، شنیدیم و امر خدا و رسولش را با ایمان قلبی فرمانبرداریم، و برای بیعت با رسول خدا و علی دست بیعت گشودند و این مراسم ادامه داشت تا اینکه نماز ظهر و عصر در یک وقت خوانده شد و چون روز سپری گشت، نماز مغرب و عشاء نیز در یک زمان انجام یافت، و رسول خدا پس از آمدن هر دسته از مردم برای بیعت می فرمود: سپاس خدای را که ما را بر جهانیان برتری داد.

مولوی ولی الله لکنهوی در *مرآة المؤمنین* در ذکر داستان غدیر به این مضمون نگاهشته: سپس عمر علی را ملاقات کرد و به او گفت: گوارا باد تو را ای پس ابوطالب، صبح را به شام آوردی در حالی که مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان هستی، و پیوسته هریک از اصحاب با آن جناب روبرو می شد و او را تهنیت می گفت.

مورخ ابن خاووندشاه<sup>۲</sup> (م ۹۰۳) بعد از ذکر حدیث غدیر نگاهشته: پس رسول خدا فرود آمد و در خیمه خاص بنشست و فرمود که امیرالمؤمنین علی در خیمه دیگر بنشیند. بعد از آن طبقات خلایق را امر کرد که به خیمه علی رفتند و زبان به تهنیت آن حضرت

۱. در این روایت افتادگی ای هست که با مراجعه به روایت اول طبری بدان واقف خواهید شد.  
 ۲. عبدالرحمن دهلوی در *مرآة الاسرار* از او نقل کرده و دیگران نیز به نگارش او اعتماد نموده اند.

گشادند و چون مردم از این امر فارغ شدند، امّهات [همسران پیامبر] به فرمودهٔ خواجه کاینات رضی الله عنها نزد علی رفته او را تهنیت گفتند. از جملهٔ اصحاب، عمر بن الخطاب گفت: خوشا به حال تو ای علی، صبح کردی در حالی که مولای من و مولای جمیع مؤمنین و مؤمنات هستی.<sup>۱</sup>

مورخ غیاث‌الدین<sup>۲</sup> (م ۹۴۲) نوشته: پس امیرالمؤمنین علی، کرم‌الله وجهه، به موجب فرمودهٔ حضرت رسالت در خیمه نشست تا طوایف خلائق به ملازمتش رفته لوازم تهنیت به تقدیم رسانیدند و از جملهٔ اصحاب، امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب، رضی‌الله عنه، جناب ولایت مآب را گفت: خوشا به حال تو ای پسر ابوطالب، بامداد کردی در وقتی که مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه بودی. بعد از آن امّهات مؤمنین برحسب اشارت سیدالمرسلین به خیمهٔ امیرالمؤمنین رفته شرط تهنیت به جای آوردند.<sup>۳</sup>

داستان تهنیت ابوبکر و عمر را تعداد بسیاری از پیشوایان حدیث و تفسیر و تاریخ اهل سنت که عدّهٔ آنان قابل توجه است، روایت کرده‌اند، چه آنها که این داستان را به طور مرسل تردیدناپذیر روایت نموده‌اند و چه آنها که آن را به مسانید صحیح و رجال ثقه و مورد اعتماد روایت کرده‌اند که سلسلهٔ ناقلان به تعدادی از صحابه منتهی می‌شود، مانند ابن عباس و ابوهریره و براء بن عازب و زید بن ارقم.

اکنون به ذکر جمعی از پیشوایان حدیث و تفسیر که داستان مزبور را روایت کرده‌اند، بدین شرح مبادرت می‌ورزیم:

۱- حافظ ابوبکر، عبدالله بن محمد بن ابی شیبه (م ۲۳۵) در المصنّف به اسناد خود از براء بن عازب روایت کرده که گفت: در سفری با رسول خدا بودیم و در غدیر خم فرود آمدیم. در این هنگام بانگ نماز جماعت بلند شد و رسول خدا در زیر درختی که از خار

۱. روضة الصفا: ۵۴۱/۲ - با اندک تصرّف. (و)

۲. در کشف الظنون: ۴۱۹/۱ مذکور است که کتاب حبیب‌السير او از کتابهای معتبر و سودمند است و حسام‌الدین نیز در مرقف الروافض آن را از کتابهای معتبر به شمار آورده و ابوالحسنات حنفی در الفوائد البهية به آن اعتماد کرده و در صفحات ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۱ و جز آنها به نقل از آن پرداخته است.

۳. حبیب‌السير: ۱/ جزء ۴۱۱/۳. (و)

و خاشاک رفته شده بود، نماز ظهر را خواند، سپس دست علی را گرفت و خطاب به مردم فرمود: آیا می‌دانید که من به هر مؤمن از خودش سزاوارترم؟ گفتند: آری. بعد دست علی را گرفت و فرمود: بارخدا یا هر کس که من مولای اویم، علی مولای اوست. بارخدا یا دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار. پس از این جریان عمر آن جناب را ملاقات کرد و گفت: گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب، صبح را به شام آوردی در حالی که مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان هستی.

۲- امام و پیشوای حنبلیان، احمد بن حنبل (م ۲۴۱) از عقیان، از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از عدی بن ثابت، از براء بن عازب روایت کرده که گفت: ما با رسول خدا بودیم... تا پایان روایتی که به لفظ مذکور از طریق ابن ابی شیبه ذکر شد<sup>۱</sup>، با این فرق که در روایت مزبور در آغاز اعلام ولایت کلمه «اللهم» ذکر نشده است.

۳- حافظ ابوالعباس شیبانی نسوی (م ۳۰۳) گوید: حدیث کرد ما را هدبه، از حماد بن سلمه، از زید، و نیز ابوهارون از عدی بن ثابت، از براء که گفت: با رسول خدا در سفر حجة الوداع بودیم و چون به غدیر خم آمدیم، زیر دو درخت برای رسول خدا رفته گشت و بانگ نماز جماعت بلند شد و رسول خدا علی را طلبید و دستش را گرفت و او را در طرف راست خود به پا داشت، سپس فرمود: آیا من به هر فردی از خودش سزاوارتر نیستم؟ گفتند: آری، هستی. فرمود: پس این [علی] مولای کسی است که من مولای اویم. بارخدا یا دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار. آنگاه عمر بن خطاب با او ملاقات کرد و گفت: گوارا باد ترا، صبح را به شام آوردی در حالی که مولای هر مرد و زن با ایمان هستی.

۴- حافظ ابویعلی موصلی (م ۳۰۷) این داستان را در مسند خود از هدبه، از حماد تا پایان سند و متن مذکور در طریق شیبانی روایت کرده است.

۵- حافظ ابوجعفر، محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰) بعد از ذکر حدیث غدیر گوید: سپس عمر علی را ملاقات کرد و گفت: گوارا باد ترا ای پسر ابی طالب، صبح کردی

در حالی که مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان هستی. این گفته ابن عباس و براء بن عازب و محمد بن علی است.<sup>۱</sup>

۶- حافظ احمد بن عده کوفی (م ۳۳۳) در آغاز کتاب الولاية از استاد خود ابراهیم بن ولید بن حماد، از یحیی بن یعلی، از حرب بن صبیح، از پسرخواهر حمید طویل، از ابن جدعان، از سعید بن مسیب روایت کرده که گفت: به سعد بن ابی وقاص گفتم: من می خواهم درباره چیزی از تو سؤال کنم، ولی از آن خودداری می ورزم. گفت: آنچه می خواهی سؤال کن که من عموی تو هستم. گفتم: سؤال من از براء ایستادن رسول خدا در میان شما در روز غدیر خم است. گفت: بلی، هنگام ظهر در میان ما ایستاد و دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. سپس ابوبکر و عمر گفتند: ای پسر ابوطالب، اکنون مولای هر مرد و زن با ایمان گشتی.

۷- حافظ ابو عبدالله مرزبانی بغدادی (م ۳۸۴) این داستان را به اسنادش از ابوسعید خدری در کتاب سرقات الشعر خود روایت کرده است.

۸- حافظ علی بن عمر دارقطنی بغدادی (م ۳۸۵) حدیث غدیر را به اسناد خود روایت کرده و در آن آمده است: چون ابابکر و عمر جریان را شنیدند، به علی گفتند: ای پسر ابی طالب، اکنون مولای هر مرد و زن با ایمان گشتی. ابن حجر هیشمی این حدیث را از نامبرده حکایت کرده<sup>۲</sup> و خطیب بغدادی نیز آن را به لفظ دیگر از او نقل نموده است.<sup>۳</sup>

۹- حافظ ابو عبدالله، ابن بطة حنبلی (م ۳۸۷) این داستان را به اسنادش در کتاب خود الابانة از براء بن عازب به لفظ حافظ ابوالعباس شیبانی که مذکور افتاد، با حذف جمله «امسیت» روایت کرده است.

۱۰- قاضی ابوبکر باقلانی بغدادی (م ۴۰۳) داستان مزبور را با دقت در سند روایت کرده است.<sup>۴</sup>

۱. جامع البیان عن تأویل آی القرآن: ۴۲۸/۳.

۲. الصواعق المحرقة ۲۶.

۴. التمهید فی اصول الدین ۱۷۱.

۳. تاریخ بغداد: ۲۹۰/۸.

۱۱- حافظ ابوسعید خرگوشی نیشابوری (م ۴۰۷) این حدیث را در تألیف خود *شرف المصطفی* به اسنادش از براء بن عازب به لفظ احمد بن حنبل، و به اسناد دیگر از ابوسعید خدری روایت کرده و لفظ او چنین است: سپس رسول خدا فرمود: مرا تهنیت بگوئید، مرا تهنیت بگوئید که خداوند مرا به نبوت برگزید و اهل بیت مرا به امامت. پس از این جریان عمر بن خطاب، امیرالمؤمنین را ملاقات کرد و گفت: خوشا به حال تو ای ابوالحسن که مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان گشتی.

۱۲- حافظ احمد بن مردويه اصفهانی (م ۴۱۶) حدیث مزبور را در تفسیر خود از ابوسعید خدری روایت کرده و در آن آمده است: سپس عمر بن خطاب، علی را ملاقات کرد و گفت: گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب، صبح را به شام آوردی در حالی که مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان هستی.

۱۳- ابواسحاق ثعلبی (م ۴۲۷) در تفسیر خود *الكشف والبيان* روایت کرده گوید: خیر داد ما را ابوالقاسم یعقوب بن احمد سری، از ابوبکر محمد بن عبدالله بن محمد، از ابومسلم ابراهیم بن عبدالله کجی، از حجاج بن منهال، از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از عدی بن ثابت، از براء بن عازب که گفت: چون با رسول خدا در سفر حجة الوداع به غدیر خم آمدیم، حضرتش نماز جماعت را اعلام کرد و زیر دو درخت برای آن جناب از خار و خاشاک رفته شد، سپس دست علی را گرفت و فرمود: آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بلی، هستی. فرمود: این [علی] مولای کسی است که من مولای اویم. بارخدا یا دوستان او را دوست دار و دشمنان او را دشمن دار. پس از این جریان عمر او را ملاقات کرد و گفت: گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب، اکنون تو مولای هر مرد و زن با ایمان گشتی.

۱۴- حافظ ابن سمان رازی (م ۴۴۵) این حدیث را به اسناد خود از براء بن عازب به لفظ مذکور از احمد بن حنبل روایت کرده است و محب الدین طبری و شتیطی نیز آن را از نامبرده حکایت نموده‌اند.<sup>۱</sup>

۱۵- حافظ ابوبکر بیهقی (م ۴۵۸) حدیث مزبور را بدون ذکر رجال سند از براء بن عازب روایت کرده<sup>۱</sup> و چنانکه در درالسمطین جمال‌الدین زرنندی حنفی مذکور است، نامبرده همین حدیث را به سندی که بعداً خواهد آمد، از ابوهریره روایت نموده و خوارزمی هم آن را از او، از براء و از ابوهریره روایت کرده است.

۱۶- حافظ ابوبکر، خطیب بغدادی (م ۴۶۳) این روایت را به دو سند صحیح از ابی هریره آورده است که قبلاً مذکور افتاد.<sup>۲</sup>

۱۷- فقیه ابوالحسن، ابن‌المغازلی (م ۴۸۳) در کتاب المناقب گوید: خبر داد ما را ابوبکر احمد بن محمد بن طاوان از ابوالحسن احمد بن حسین بن سماک، از ابومحمد جعفر بن محمد بن نصیر خلدی، از علی بن سعید بن قتیبه رملی، از ضمیره... تا آخر سند و لفظ مذکور از طریق خطیب بغدادی.<sup>۳</sup>

همو گوید: خبر داد ما را ابوالحسن احمد بن مظفر عطار از ابومحمد ابن سقاء، از ابوالحسن علی بن عبدالله قصاب بیع واسطی با اجازه روایت، از ابوبکر محمد بن حسن بن محمد بیاسری، از ابوالحسن علی بن محمد بن حسن جوهری، از محمد بن زکریا عبدی، از حمید طویل، از انس که گفت: رسول خدا دست علی را گرفت و او را به بالای منبر برد و فرمود: بارخدا یا این [علی] از من است و من از اویم. آگاه باشید که او نسبت به من به منزله هارون است نسبت به موسی. آگاه باشید که هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست. پس از این داستان علی با مسرت و شادمانی برگشت و عمر بن خطاب به دنبال او آمد و به او گفت: به به ای ابوالحسن، اکنون تو مولای من و مولای هر مسلمانی گشتی.

۱۸- ابومحمد، احمد عاصمی در تألیف خود زین‌الفتی گوید: خبر داد مرا استادم محمد بن احمد که خدایش رحمت کناد، از ابواحمد همدانی، از ابوجعفر محمد بن

۱. الفصول المهمة، ابن صباغ مالکی مکی ۲۵. ۲. رک: الفدیر (متن عربی / ج ۵): ۲۳۲-۲۳۳.

۳. همان مأخذ.

ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن جبلة قهستانی<sup>۱</sup> از ابوقریش محمد بن جمعة بن خلف قاینی، از ابویحیی محمد بن عبدالله بن یزید مقری، از پدرش، از حماد بن سلمه، از علی بن زید بن جدعان، از عدی بن ثابت، از براء بن عازب که گفت: چون رسول خدا فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا، عمر گفت: گوارا باد ترا ای ابوالحسن که مولای هر مسلمانی گشتی.

همو گوید: خیر داد ما را محمد بن ابی زکریا که خدایش رحمت کناد، از ابوالحسن محمد بن عمر بن بهته بزاز<sup>۲</sup> به وسیله قرائت حافظ ابوالفتح بن ابی الفوارس بر او در بغداد که بدان اقرار کرده گفت: خیر داد ما را ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمن بن عقده همدانی، وابسته بنی هاشم به طریق قرائت بر او از اصل کتابش به سال ۳۳۰ هنگامی که در بغداد بر ما درآمد، گفت: حدیث کرد ما را ابراهیم بن ولید بن حماد از پدرش، از یحیی بن یعلی تا آخر خبر مذکور از پدرش، از طریق حافظ ابن عقده به لحاظ متن و سند.<sup>۳</sup>

۱۹- حافظ ابوسعید سمعانی (م ۵۶۲) در کتاب خود فضایل الصحابة به اسناد از براء بن عازب به لفظ احمد بن حنبل که قبلاً ذکر شد، داستان تهنیت را آورده است.  
 ۲۰- حجة الاسلام، ابو حامد غزالی (م ۵۰۵) گوید: همه مسلمانان اجماع دارند بر متن حدیث از خطبه رسول خدا در روز غدیر خم که در جمع مردم فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا، و سپس عمر گفت: خوشا به حال تو ای ابوالحسن که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.<sup>۴</sup>

۲۱- ابوالفتح اشعری شهرستانی (م ۵۴۸) گوید: جریان کمال اسلام و انتظام حال هنگام نزول آیه کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت

۱. در تاریخ بغداد: ۴۱۱/۱ عبدان بن جبلة مذکور است.

۲. وی اهل باب الطاق است که در سال ۳۷۴ درگذشته. خطیب در تاریخ بغداد: ۳/۳۵ شرح حال او را نگاشته و از عتیق ثقه بودن او را حکایت کرده است. همو از عتیق، از برقانی حکایت کرده که ایرادی به روایت او وارد نیست و او طالبی است و مقصودش از این کلمه این است که او شیعی است.

۳. رک: القدير (متن عربی/ ج ۵): ۲۷۳/۱. ۴. سترالمالین ۹.

رسالته...<sup>۱</sup> از این قرار است که چون رسول خدا به غدیر خم رسید، به امر آن جناب خار و خاشاک رفته و زدوده شد و نماز جماعت را اعلام نمودند، سپس آن حضرت در حالی که بر جهاز شتران قرار داشت، فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا دوستانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار، و یارانش را یاری کن و خوارکننده‌اش را خوار گردان، و حق را با او بگردان هر جا که او بگردد. آنگاه سه بار فرمود: آیا ابلاغ کردم؟ امامیه مدعی هستند که این نص صریحی است، چه ما می‌بینیم هر کس که پیغمبر مولای اوست، مولا به هر معنی که باشد، شامل علی نیز می‌شود، و صحابه از تولیت همان را که ما فهمیده‌ایم فهمیده‌اند<sup>۲</sup>، تا آنجا که عمر وقتی با علی روبرو شد، به او گفت: خوشا به حال تو یا علی که مولای هر مرد و زن با ایمان گشتی.

۲۲- خوارزمی حنفی (م ۵۶۸) با دقت در سند از ابوالحسن علی بن احمد عاصمی خوارزمی، از اسماعیل بن احمد واعظ، از حافظ ابوبکر بیهقی، از علی بن احمد بن حمدان، از احمد بن عبید، از احمد بن سلیمان مؤدب، از عثمان بن ابی شیبه، از زید بن حباب، از حماد بن سلمه، از علی بن زید بن جدعان، از عدی بن ثابت، از براء بن عازب روایت کرده که گفت: در سفر حج با رسول خدا آمدیم تا آن حضرت در بین مکه و مدینه فرود آمد و به امرش نماز جماعت اعلام شد، سپس دست علی را گرفت و فرمود: آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: آری، هستی. فرمود: پس این [علی] ولی کسی است که من ولی اویم. بار خدایا دوستان او را دوست دار و دشمن دار دشمنان او را، هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. آن حضرت این جملات را با صدای بلند بیان می‌فرمود. بعد از این اعلام، عمر بن خطاب با علی روبرو شد و گفت: گوازا باد ترا ای پسر ابوطالب اکنون تو مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان گشتی.<sup>۳</sup>

همچنین به اسناد مذکور از حافظ ابوبکر بیهقی، از حافظ ابو عبدالله حاکم، از ابوعلی

۱. مائده ۶۷/۵.

۲. بزودی حق سخن را در مفاد آن ادا خواهیم کرد و در خواهیم یافت که صحابه جز آنچه را که رأی و

عقیده امامیه است، چیز دیگر نفهمیده‌اند. ۳. المناقب، خوارزمی ۹۴.



زیرین عبدالله ثوری<sup>۱</sup>، از ابوجعفر احمد بن عبدالله بزّاز، از علی بن سعید، از ضمیره، از ابن شوذب تا آخر حدیث مذکور از طریق خطیب بغدادی که از حیث سند و متن قبلاً روایت شده است.<sup>۲</sup>

۲۳- ابوالفرج، ابن جوزی حنبلی (م ۵۹۷) در مناقب خود از طریق احمد بن حنبل به اسناد از برابن عازب به لفظ او چنانکه مذکور افتاد، روایت کرده است.

۲۴- فخرالدین رازی شافعی (م ۶۰۶) داستان تهنیت را در تفسیر کبیر خود به لفظی که قبلاً ذکر شد، روایت کرده است.<sup>۳</sup>

۲۵- ابوالسعادات، مجدالدین ابن اثیر شیبانی (م ۶۰۶) بعد از شمردن معانی مولا گوید: و از این قبیل است حدیث من کنت مولا، فعلی مولا، تا آنجا که گوید: عمر به علی گفت: اکنون تو مولای هر مؤمنی گشتی.<sup>۴</sup>

۲۶- ابوالفتح، محمد بن علی نطنزی در کتاب خود الخصائص العلویة به اسناد خود داستان تهنیت را از ابوهریره به لفظ آن از طریق خطیب بغدادی که قبلاً ذکر شد<sup>۵</sup>، روایت کرده است.

۲۷- عزالدین ابوالحسن، ابن اثیر شیبانی (م ۶۳۰) داستان تهنیت را به اسناد خود از برابن عازب به لفظی که پیش از این ذکر شد<sup>۶</sup>، روایت نموده است.

۲۸- حافظ ابو عبدالله کنجی شافعی (م ۶۵۸) گوید: خبر داد ما را حافظ یوسف بن خلیل دمشقی در حلب، از شریف ابوالمعمّر محمد بن حیدره حسینی کوفی در بغداد، از ابوالغنائم محمد بن علی بن میمون نرسی در کوفه، از ابوالمثنی دارم بن محمد بن زید نهشلی، از ابو حکیم محمد بن ابراهیم بن سّری تمیمی، از ابوالعباس احمد بن از محمد بن سعید همدانی، مشهور به ابن عقده، از ابراهیم بن ولید بن حمّاد، از پدرش، از یحیی بن

۱. در مناقب چنین مذکور است، و در فرایده حموی: نوری، و در تاریخ بغداد: توّزی ذکر شده است. رک:

الفدیر (من عربی / ج ۵): ۱۰۶/۱. ۲. رک: الفدیر (متن عربی / ج ۵): ۲۳۲/۱ - ۲۳۳.

۳. مفاتیح الغیب: ۶۳۶/۳. نیز رک: الفدیر (متن عربی / ج ۵): ۲۱۹/۱.

۴. النهایة فی غریب الحدیث والاثر: ۲۴۶/۴. ۵. رک: الفدیر (متن عربی / ج ۵): ۲۳۲/۱.

۶. همان: ۱۷۸/۱.

یعلی، از حرب بن صبیح، از پسرخواهر حمید طویل... تا آخر آنچه که از ابن عقده به لحاظ متن و سند قبلاً ذکر شد.<sup>۱</sup>

۲۹- شمس الدین ابومظفر، سبط ابن جوزی حنفی (م ۶۵۴) داستان تهنیت را از فضایل احمد بن حنبل حکایت کرده به اسنادش از براء بن عازب به لفظ و سندی که قبلاً ذکر شد.<sup>۲</sup>

۳۰- عمر بن محمد ملاً داستان تهنیت را در وسیلة المتعبدين از براء بن عازب به لفظ احمد روایت کرده است.

۳۱- حافظ ابوجعفر، محبّ الدین طبری شافعی (م ۶۹۴) داستان تهنیت را به طریق احمد بن حنبل از براء بن عازب و زید بن ارقم به لفظ مذکور روایت کرده<sup>۳</sup> و نیز از طریق احمد به لفظ براء بن عازب به نقل آن پرداخته است.<sup>۴</sup>

۳۲- شیخ الاسلام حموی (م ۷۲۲) گوید: خبر داد ما را شیخ عمادالدین عبدالحافظ بن بدران به وسیله قرائت من بر او در مسجد شهر نابلس، به او گفتم: قاضی ابوالقاسم، عبدالصمد بن محمد بن ابی الفضل انصاری حرستانی بر سبیل اجازه به تو خبر داد؟ نامبرده بدان اقرار نمود و گفت: خبر داد ما را ابو عبدالله محمد بن ابی الفضل عراوی به طور اجازه از شیخ السنه، حافظ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، از حاکم ابویعلی زبیر بن عبدالله نوری، از ابوجعفر احمد بن عبدالله بزّاز، از علی بن سعید برقی، از ضمّرة بن ربیع، از ابن شوذب، از مطر و زّاق، از شهر بن حوشب، از ابوهریره به لفظ خطیب بغدادی که پیش از این مذکور افتاد.<sup>۵</sup>

همو گفت: خبر داد ما را پیشوای زاهد، وحیدالدین محمد بن ابی بکر بن ابی یزید جوینی به وسیله قرائت من بر او در خیرآباد در جمادی الاول سال ۶۶۳، از امام

۱. کفایة الطالب ۱۶. نیز رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۷۳/۱.

۲. تذکرة الخواص ۱۸. نیز رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۷۲/۱.

۳. الرياض النضرة: ۱۶۹/۲. ۴. ذخایر العقبی ۶۷.

۵. فراید السمطين، باب سیزدهم. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۳۲/۱.

سراج‌الدین محمد بن ابی‌الفتح یعقوبی به طور استماع، از پدرش امام فخرالدین ابوالفتح بن ابی‌عبدالله محمد بن عمر بن یعقوب، از استاد پیشوا، محمد بن علی بن فضل قاری، از سید و پیشوای منزّه، فخرالدین مرتضی بن محمود حسینی اشتری بر سبیل اجازه در سال ۶۷۱، از پدرش، از امام مجدالدین ابوالقاسم عبدالله بن محمد قزوینی، از جمال‌السنّه ابو عبدالله محمد بن حمویه بن محمد جوینی، از جمال‌الاسلام ابوالمحاسن علی بن شیخ الاسلام فضل بن محمد فارندی، از امام عبدالله بن علی که شیخ زمان خود در طریقت بود و پیشوای مسلمانان در شریعت، از ابوالحسن علی بن محمد بن بندار قزوینی در مکه، از علی بن عمر بن محمد حبری بر سبیل قرائت بر او، از محمد بن عبیده قاضی، از ابراهیم بن حجاج، از حمّاد، از علی بن زید و ابوهارون عبدی، از عدی بن ثابت، از براء بن عازب که گفت: با رسول خدا در سفر حجّه‌الوداع همراه بودیم و آمدیم تا به غدیر خم رسیدیم. در آنجا حضرتش نماز جماعت را اعلام فرمود و زیر دو درخت برای وی روفته شد، سپس دست علی را گرفت و فرمود: آیا من به اهل ایمان از خود آنان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: آری، هستی. فرمود: آیا من به هر مؤمنی از خودش سزاوارتر نیستم؟ گفتند: آری، هستی. فرمود آیا همسران من مادران مؤمنان نیستند؟ گفتند: چرا. فرمود: پس این [علی] مولای کسی است که من مولای اویم. بارخدا یا دوست بدار آن کس را که او را دوست بدارد و دشمن بدار آن کس را که او را دشمن بدارد. بعد از این جریان عمر بن خطاب علی را ملاقات کرد و به او گفت: گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب، صبح را به شام آوردی در حالیکه مولای هر مرد و زن با ایمان هستی.

حموینی گوید: امام حافظ، شیخ‌السنّه، ابوبکر احمد بن حسین بیهقی این حدیث را در فضایل امیرالمؤمنین علی، رضی الله عنه، وارد کرده و من آن را از خطّ مبارکش نقل نمودم. آنگاه افزایش: خبر داد ما را استاد و پیشوا، عمادالدین عبدالحافظ بن بدران بن شبل بن طرحان مقدسی به وسیله قرائت من بر او در شهر نابلس - با اذن و اجازه شیخ صالح، محمد بن عبدالله انصاری حرستانی<sup>۱</sup> - از ابو عبدالله محمد بن فضل عراوی بر

۱. منسوب به حرستا به فتح حاء و راء و سکون سین، قریه‌ای است در یک فرسخی دمشق.

سبیل اجازه، از استاد پیشوا، ابوبکر احمد بن حسین، از علی بن احمد بن عید، از احمد بن سلیمان مؤدب، از عثمان، از زید بن حباب، از حماد بن سلمه، از علی بن زید بن جدعان، از عدی بن ثابت، از براء که گفت: به رسول خدا رو آوردیم... تا آخر حدیث که ذکر شد.

۳۳- نظام الدین قمی نیشابوری که روایت او به لفظ ابوسعید خدری قبلاً از نظر گذشت.<sup>۱</sup>

۳۴- ولی الدین خطیب در *مشکاة المصابیح* داستان تهنیت را به طریق احمد از براء بن عازب و زید بن ارقم به لفظی که مذکور افتاد<sup>۲</sup>، روایت نموده است.<sup>۳</sup>

۳۵- جمال الدین زرنندی مدنی (م بعد از ۷۵۰) داستان تهنیت را در کتاب خود *درالسمطين* از طریق حافظ ابوبکر بیهقی به اسنادش از براء بن عازب به لفظ مذکور از حمونیی روایت کرده است. در روایت او مذکور است: تا اینکه در روز پنجشنبه هجدهم ذیحجه به غدیر خم رسیدیم و نماز جماعت اعلام شد.

۳۶- ابوالفداء، ابن کثیر شامی شافعی (م ۷۷۴) داستان تهنیت را به لفظ احمد بن حنبل از براء بن عازب، از طریق حافظ ابویعلی موصلی و حافظ حسن بن سفیان آورده و نیز به ثبت آن از براء بن عازب، از طریق ابن جریر، از ابی زرعه، از موسی بن اسماعیل، منقری، از حماد بن سلمه، از علی بن زید و ابوهارون عبدی، از عدی بن ثابت، از براء پرداخته و سرانجام آن را از حدیث موسی بن عثمان خضرمی، از ابواسحاق سبیعی، از براء و زید بن ارقم روایت کرده است<sup>۴</sup>، چنانکه همین داستان از ابوهریره به لفظ خطیب بغدادی قبلاً از نظر گذشت.<sup>۵</sup>

۳۷- تقی الدین مقریزی مصری (م ۸۴۵) داستان تهنیت را به طریق احمد از براء بن عازب به لفظ پیش گفته روایت کرده است.<sup>۶</sup>

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۲۱/۱. ۲. همان: ۲۷۲/۱.

۳. *مشکاة المصابیح* ۵۵۷. این کتاب به سال ۷۳۷ ه تألیف شده است.

۴. *البدایة والنهاية*: ۲۰۹/۵ - ۲۱۱. ۵. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۳۲/۱.

۶. *الخطط المقریزية* ۲۲۳.

۳۸- نورالدین، ابن صَبَّاح مالکی مکی (م ۸۵۵) داستان تهنیت را از احمد و حافظ بیهقی، از براء بن عازب به لفظی از آن دو حکایت کرده است.<sup>۱</sup>

۳۹- قاضی نجم‌الدین اذرعی شافعی (م ۸۷۶) گوید: آورده‌اند که عمر بن خطاب، رضی الله عنه، هنگامی که سخن رسول خدا را شنید که فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه، به علی، رضی الله عنه، گفت: گوارا باد ترا که اکنون مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.<sup>۲</sup>

۴۰- کمال‌الدین میبیدی حدیث احمد را از براء بن عازب و زید بن ارقم به لفظ پیش گفته‌اش ذکر کرده است.<sup>۳</sup>

۴۱- جلال‌الدین سیوطی (م ۹۱۱) داستان تهنیت را در جمع الجوامع به طوری که مذکور است به نقل از حافظ ابن ابی شیبہ به لفظی که قبلاً گفته آمد<sup>۴</sup>، ذکر کرده است.<sup>۵</sup>

۴۲- نورالدین سمهودی مدنی شافعی (م ۹۱۱) داستان تهنیت را به نقل از احمد به طریق او از براء و زید روایت کرده است.<sup>۶</sup>

۴۳- ابوالعباس شهاب‌الدین قسطلانی (م ۹۲۳) در معنی مولا گوید: و سخن عمر که گفت: مولای هر مؤمن شدی، یعنی ولی هر مؤمن گشتی.<sup>۷</sup>

۴۴- سید عبدالوهاب حسینی بخاری (م ۹۳۲) که لفظ او قبلاً از نظر گذشت.<sup>۸</sup>

۴۵- ابن حجر هیثمی (م ۹۷۳) درباره مفاد حدیث گوید: ما این را قبول داریم که علی اولی است، ولی تسلیم به این معنی نمی‌شویم که اولی به امامت است، بلکه مراد این است که او اولی به پیروی و نزدیکی به سوی اوست، تا آنجا که گوید: و همین معنی است که ابوبکر و عمر از حدیث فهمیده‌اند<sup>۹</sup> و فهم این دو نفر کافی است، چه آن دو پس از

۱. الفصول المهمة ۲۵. ۲. بدیع المعانی ۷۵.

۳. شرح دیوان امیرالمؤمنین ۴۰۶. ۴. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۲۷۲/۱.

۵. کنز العمال: ۳۹۷/۶. ۶. وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی: ۱۷۳/۲.

۷. المواهب اللدنیة: ۱۳/۲. ۸. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۲۲۱/۱.

۹. بزودی به حق سخن در این زمینه واقف خواهید شد که درباره مفاد این حدیث گروه حاضران در غدیر خم جز آنچه که رأی امامیه است، چیز دیگری نفهمیده‌اند.

آنکه سخن پیغمبر را شنیدند، به علی گفتند: ای پسر ابوطالب، اکنون تو مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی. این حدیث را دارقطنی روایت کرده است.<sup>۱</sup>

۴۶- سیدعلی بن شهاب‌الدین همدانی داستان تهنیت را در *مودة القربی* به لفظ براء روایت کرده است.

۴۷- سید محمود شیخانی قادری مدنی در کتاب *خود الصراط السوی فی مناقب آل النبی* گوید: ابویعلی و حسن بن سفیان در مسندشان از براء بن عازب، رضی الله عنه، روایت کرده‌اند که گفت: در حجة الوداع با رسول خدا بودیم... تا آخر لفظی که از آن دو ذکر شد. سپس گوید: حافظ ذهبی گفته: این حدیث حسن است و تمام علمای اهل سنت بر آنچه ما گفتیم اتفاق کرده‌اند. آنگاه درباره آنچه که از خطبه غدیر به عقیده او درست است گوید:

صحیح از آنچه ذکر کردیم نیز این فراز از فرموده پیغمبر است: آیا من به هر مؤمنی از خودش سزاوارتر نیستم؟ گفتند: آری، هستی. فرمود: همانا این [علی] مولای کسی است که من مولای اویم. بارخدایا دوست بدار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن بدار آن کس را که او را دشمن دارد. پس از این گفتار، عمر، رضی الله عنه، علی را ملاقات کرد و گفت: گوارا باد ترا، صبح را به شام آوردی در حالیکه مولای هر مرد و زن مؤمن هستی. قسمتهای صحیح و حسن پایان یافت و در آنچه ذکر شد چیزی از ساخته‌ها و پرداخته‌های افتراآمیز مدعی در میان نیست. تمام سخن او در گفتاری پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۴۸- شمس‌الدین مناوی شافعی (م ۱۰۳۱) گوید: چون ابوبکر و عمر حدیث ولایت را شنیدند، طبق آنچه که دارقطنی از سعد بن ابی وقاص روایت کرده، گفتند: ای پسر ابوطالب اکنون تو مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.<sup>۲</sup>

۴۹- شیخ احمد باکثیر مکی شافعی (م ۱۰۴۷) داستان تهنیت را در *وسيلة المال فی عد مناقب الال* به لفظ براء بن عازب روایت کرده است.

۵۰- ابو عبدالله زرقانی مالکی (م ۱۱۲۲) گوید: دارقطنی از سعد روایت کرده که گفت: چون ابوبکر و عمر حدیث ولایت را شنیدند: گفتند: ای پسر ابوطالب، اکنون تو مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.<sup>۱</sup>

۵۱- حسام‌الدین بن محمد بایزید سهارنپوری داستان تهنیت را در *مرافض الروافض* به لفظی که قبلاً از نظر گذشت<sup>۲</sup>، ذکر کرده است.

۵۲- میرزا محمد بدخشانی داستان تهنیت را در دو کتاب خود *مفتاح النجا فی مناقب آل العبا* و *نزل الابرار بما صحیح فی اهل البيت الاطهار* از براء و زید از طریق احمد ذکر کرده است.

۵۳- شیخ محمد صدرالعالم داستان تهنیت را در *معارج العلی فی مناقب المرتضی* از طریق احمد از براء و زید ذکر کرده است.

۵۴- ابولئی‌الله، احمد عمری دهلوی (م ۱۱۷۶) که لفظ او قبلاً از نظر گذشت<sup>۳</sup>.  
۵۵- سید محمد صنعانی (م ۱۱۸۲) در *الروضة الندیة فی شرح التحفة العلویة*، تألیف محب‌الدین طبری، حدیثی را که از طریق احمد از براء روایت نموده، ذکر کرده است.

۵۶- مولوی محمد مبین لکنهوی داستان تهنیت را در *وسيلة النجاة* از براء و زید ذکر کرده است.

۵۷- مولوی ولی‌الله لکنهوی داستان تهنیت را در *مرآت المؤمنین فی مناقب اهل بیت سید المرسلین* به لفظ احمد ذکر کرده و در روایتی آمده است که عمر گفت: خوشا به حال تو یا علی که صبح را به شام آوردی در حالی که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن هستی.

۵۸- محمد محبوب‌العالم در تفسیر شاهی از ابوسعید خدری آنچه را که قبلاً به لفظ نیشابوری از نظر گذشت<sup>۴</sup>، ذکر کرده است.

۵۹- سید احمد زینی دحلان مکی شافعی (م ۱۳۰۴) گوید: عمر، رضی‌الله عنه،

۲. رک: *الغدير* (متن عربی/ ج ۵): ۱۴۳/۱.

۱. شرح المواهب اللدنیة: ۱۳/۷.

۴. همان: ۲۲۱/۱.

۳. همان: ۱۴۳/۱-۱۴۴.

علی بن ابی طالب و اهل بیت رسول خدا را دوست می داشت و در این مورد مطالب بسیاری از او به دست آمده، و از آن جمله است این مطلب که چون پیغمبر ﷺ فرمود: من كنت مولاه، فعلى مولاه، ابوبکر و عمر، رضی الله عنهما، گفتند: ای پسر ابی طالب، اکنون تو مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.<sup>۱</sup>

۶۰- شیخ محمد حبیب الله شنقیطی مدنی مالکی داستان تهنیت را از طریق ابن سمان، از براء بن عازب و از طریق احمد، از زید بن ارقم به لفظ پیش گفته ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

موضوع تهنیت، مبتنی بر صدور امر از مقام نبوت ﷺ و دست بیعت دادن نامبرده است با ابراز مسرت و خوشحالی پیغمبر ﷺ به این جریان با بیان جمله سپاس خدای را که ما را بر جهانیان برتری داد. بنابر آنچه از نزول آیه کریمه در این روز نمایان دانستید که در ضمن آن تصریح شده به اکمال دین و اتمام نعمت و خوشنودی پروردگار به آنچه در این روز وقوع یافته است. بر همین مبنا، طارق بن شهاب کتابی که در مجلس عمر بن خطاب حضور داشت، گفت: اگر این آیه درباره ما نازل شده بود<sup>۳</sup>، ما این روز را عید می گرفتیم<sup>۴</sup> و این سخن او را احدی از حاضران در آن مجلس انکار نکرد و حتی از عمر کیفیتی مشهود گشت که حاکی از تصدیق سخن او بود و اعلام این امر بعد از نزول آیه تبلیغ بود که در آن امری شبیه به تهدید در صورت تأخیر تبلیغ این نص روشن برای احتراز از پیش آمدهای متعصبانۀ ملت وجود داشت.

تمام این امور که بدان اشاره شد، این روز را تا حدی جلال و بزرگی و رفعت و بلندی بخشید که حضرت ختمی مرتبت و ائمه اطهار و پیروان باایمانشان را غرق در شادمانی

۱. الفتوحات الاسلامیة: ۳۰۶/۲. ۲. کفایة الطالب فی حیاة علی بن ابی طالب ۲۸.

۳. مراد آیه مبارکه الیوم اکملت لکم دینکم... (مائده ۳/۵). رک: الغدير (متن غربی / ج ۵): ۲۳۸-۲۳۰/۱.  
 ۴. این حدیث را پیشروان پنجگانه: مسلم، مالک، بخاری، ترمذی و نسائی روایت کرده اند، چنانکه در تیسیرالوصول: ۱۲۲/۱ مذکور است و طحاوی در مشکل الآثار ۱۹۶ و طبری در جامع البیان: ۴۶/۶ و ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم: ۱۳/۲ از احمد و بخاری روایت کرده اند و گروه دیگری نیز به روایت آن پرداخته اند.



ساخت و اين است آنچه از عيد گرفتن مقصود ماست و به همين معنى پيامبر اکرم اشعار فرموده است، چنانکه فرات بن ابراهيم کوفى در قرن سوم از محمد بن زهير، از عبدالله بن فضل هاشمى، از امام صادق عليه السلام از پدر و اجداد گرامى اش، از رسول خدا صلى الله عليه وآله روايت کرده که فرمود: روز غدیر خم برترين عيد امت من است و اين همان روزى است که خداى تعالى مرا امر فرمود که برادرم على بن ابى طالب را به عنوان نشانه‌اى براى امت منصوب دارم تا به سبب انوار وجود او بعد از من هدايت شوند. در اين روز خداوند دين را کامل فرمود و نعمت خود را بر امت من تمام کرد و دين اسلام را براى آنها برگزيد. در حديث مروى از حافظ خرگوشى آمده که پيامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: مرا تهنيت گويد، مرا تهنيت گويد.

اميرالمؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام شعار پيغمبر بزرگوار صلى الله عليه وآله را پيروي کرده و شخصاً نيز اين روز را عيد گرفته است و در سالى که عيد غدیر در روز جمعه واقع شده بود، خطبه‌اى ایراد کرد و فرمود:

خداى تعالى براى شما گروه اهل ايمان در اين روز دو عيد بزرگ و با عظمت را جمع فرموده که هيچ يك از اين دو بدون آن ديگرى برقرار و استوار نخواهد بود. وى اين موهبت را به شما ارزاني داشت تا عنایت خود را در باره شما کامل گرداند و شما را بر طريق رشد و صلاح نگاه دارد و به دنبال آنان که از نور هدايتش بهره‌مندند، قرارتان دهد و در شاهراه مقصود حکيمانه خود به راهتان اندازد و عطايای گواراى خود را بر شما بيفزايد. از اين رو، جمعه را براى اجتماع شما مقرر فرمود تا در اثر اين اجتماع، خود را از پلیدی‌هاى پيش از آن پاک و پاکيزه نماييد و از آثار سوء کسب‌هاى ناروا و ناپسند که در فاصله بين دو جمعه دامان شما را آلوده کرده، شستشو نماييد. اين روز يادبودى براى اهل ايمان است و نمودارى از خشيت پرهيزگاران. در اين روز پاداش کارهاى خوب اهل طاعت چند برابر روزهاى ديگر است. خداوند اين روز را چنان قرار داده که حق آن ادا نشود مگر به انجام اوامر او و خوددارى از آنچه نهى فرموده و مجاهدت بسيار در انجام آنچه که بدان با تأکيد دعوت کرده است. اينک اقرار به يگانگى او جز با اعتراف به

نبوت پیامبرش پذیرفته نمی‌شود و دین جز با پذیرش ولایت آن کس که پیامبر به ولایتش امر فرموده، مقبول نمی‌افتد و موجبات اطاعت او جز با پیوستن به رسته او و آنان که اهل ولایت اویند فراهم نمی‌آید و به همین مناسبت، در روز غدیر خم آنچه را که درباره مخلصان و برگزیدگان خود اراده فرموده بود، پر پیامبرش فرو فرستاد و او را امر به ابلاغ کرد و اینکه به اهل شبهه و نفاق اعتنایی نکند و از همکاری‌های آنان بر ضد حق بیمی به دل راه ندهد و مصونیت آن جناب را از کید منافقان تضمین فرمود. آنگاه امام در ادامه سخن چنین بیان داشت:

خداوند شما را مشمول رحمت خود فرماید. هنگام بازگشت از این مجلس بر خانواده خود توسعه دهید و به برادران خود نیکی کنید و خدای تعالی را سپاسگزاری نمایید که شما را به این موهبت موفق فرمود. راه وحدت در پیش گیرید تا خداوند شما را از پراکندگی‌های بختشده، به یکدیگر نیکی کنید تا خدا رسته الفت و مهربانی را میان شما استوار و ثابت گرداند و نعمت‌های الهی را به یکدیگر هدیه نماید به پاس اینکه ثواب و پاداش اعمال شما در این روز چند برابر اعیاد دیگر است و این فضیلت تنها به چنین روزی اختصاص دارد. نیکی در این روز به مال شما برکت می‌دهد و بر عمر شما می‌افزاید. مهربانی‌های متقابل شما در این روز موجب رحمت و عطف خداوند به شما می‌شود تا می‌توانید برای برادران و خانواده خود را از آنچه خداوند به شما تفضل فرموده، بهره‌مند سازید و تا آنجا که امکان دارد، بخشش روا دارید و در این کار بکوشید و با یکدیگر با چهره‌های گشاده و شادمانی روبرو شوید.<sup>۱</sup>

روز غدیر را امامان معصوم، صلوات‌الله علیهم، نیز معرفی فرموده و آن را عید نامیده‌اند و همه مسلمانان را بدان امر کرده و فضیلت این روز و پاداش نیکوکاران در این روز را بیان داشته‌اند، چنانکه در تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی در سوره مائده از جعفر بن محمد ازدی، از محمد بن حسین صایغ، از حسن بن علی صیرفی، از محمد بزّاز، از فرات بن أحنف روایت شده که گفت: به ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم: فدای تو شوم، آیا

۱. این خطبه را شیخ الطایفه به اسناد خود در مصباح‌المتجهّد ۵۲۴ ذکر کرده است.

برای مسلمانان عیدی است که از عید فطر و قربان و روز جمعه و روز عرفه برتر باشد؟ فرمود: بلی. برتر و بزرگ‌تر و شریف‌تر در نزد خدا از حیث منزلت، آن روزی است که خدای متعال در آن روز دین خود را کامل کرد و این آیه را بر پیغمبر خود فرو فرستاد: ..الیوم اکملت لکم دینکم، و اتممت علیکم نعمتی، و رضیت لکم الاسلام دیناً...<sup>۱</sup> عرض کردم: آن چه روزی است؟ فرمود: همانا پیغمبران بنی اسرائیل هر وقت می‌خواستند پیمان وصیت و امامت را برای بعد از خود منعقد نمایند، پس از انجام آن، آن روز را روز عید قرار می‌دادند، و این روز، روزی است که رسول خدا ﷺ علی را منصوب فرمود و در آن نازل شد آنچه که نازل شد و دین در آن روز کامل گردید و نعمت در آن روز بر مؤمنان تمام گشت. عرض کردم: این روز در ایام سال چه روزی است؟ فرمود: ایام مقدّم و مؤخّر می‌شود، گاه به روز شنبه اصابت می‌کند و گاه بروز یک‌شنبه و گاه به دیگر ایام هفته.<sup>۲</sup> عرض کردم: در این روز چه عملی برای ما سزاوار است که به جا آوریم؟ فرمود: این روز، روز عبادت و نماز و شکر و ستایش پروردگار است و روز ابراز مسرت و خوشحالی شما در قبال نعمت ولایت ما که موهبتی الهی برای شماست و من دوست دارم که شما در این روز روزه بدارید.

کلینی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد روایت کرده که گفت: به ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، آیا جز دو عید فطر و قربان برای مسلمانان عیدی هست؟ فرمود: بلی ای حسن، عیدی بزرگ‌تر و برتر از آن دو عید. گفتیم: چه روزی است؟ فرمود: روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن روز به پیشوایی مردم منصوب گشت. گفتیم: فدایت شوم، برای ما چه عملی سزاوار است که در آن روز انجام دهیم؟ فرمود: ای حسن، سزاوار است که در آن روز روزه بداری و بر محمد و آل او

۱. مائده ۳/۵: امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.

۲. ظاهر این است که در لفظ حدیث چیزی ساقط شده و از قلم افتاده باشد، و شاید لفظ حدیث همان باشد که بعداً در لفظ کلینی نقل خواهد شد از خود امام در تعیین اینکه آن روز هجدهم ذیحجه است.

بسیار درود بفرستی و در پیشگاه الهی از کسانی که بر آنان ستم روا داشتند، بیزاری بجویی، زیرا پیغمبران علیهم السلام به اوصیای خود امر می کردند که هر ساله روز اعلام وصایت را عید بگیرند. راوی گوید: عرض کردم: پاداش کسی که در این روز روزه بدارد، چیست؟ فرمود: معادل شصت ماه روزه داشتن است.<sup>۱</sup>

همو از سهل بن زیاد، از عبدالرحمن بن سالم، از پدرش روایت کرده که گفت: از حضرت ابو عبدالله علیه السلام سؤال کردم: آیا برای مسلمانان جز جمعه و قربان و فطر عیدی هست؟ فرمود: آری، عیدی که حرمتش از عیدهای نامبرده زیاده و بزرگتر است. عرض کردم: فدایت شوم، آن چه عیدی است؟ فرمود روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز امیرالمؤمنین علیه السلام را منصوب داشت و فرمود: من کنت مولا، فعلى مولا. عرض کردم: آن چه روزی بوده است؟ فرمود: ترا چکار به اینکه چه روزی بوده؟ سال می گردد و آن روز هجدهم ماه ذیحجه است. عرض کردم: در این روز چه عملی سزاوار است که انجام دهیم؟ فرمود: در آن روز با روزه داشتن و عبادت به یاد خدا باشید و محمد و آل او را یاد کنید، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام امر فرمود که آن روز را عید بگیرند و سایر پیغمبران نیز چنین می کردند، و به اوصیای خود امر می کردند که هر ساله روز اعلام وصایت را عید بگیرند.<sup>۲</sup>

وی نیز به اسنادش از حسین بن حسن حسینی، از محمد بن موسی همدانی، از علی بن حسان واسطی، از علی بن حسین عبدی روایت کرده که گفت: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمود: روزه روز غدیر خم در هر سال نزد خداوند معادل است با یکصد حج و یکصد عمره نیکوی پذیرفته شده در نزد خداوند برابر است و این روز بزرگترین عید الهی است.

شیخ صدوق در کتاب خصال به اسنادش از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: به حضرت ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم: مسلمانان را چند عید است؟ فرمود: چهار عید.

۱. الکافی: ۳۰۳/۱. بزودی روایات دیگری را به اسنادی که همه رجال آن ثقه هستند، درباره این پاداش و ثواب از حفاظ حدیث خواهید یافت. ۲. همان: ۲۰۴/۱.

عرض کردم عید فطر و قربان و جمعه را می دانم و می شناسم. فرمود: بزرگتر و شریفتر از آنها روز هجدهم ذیحجه است و آن روزی است که رسول خدا ﷺ امیرالمؤمنین علیه السلام را به پا داشت و او را برای مردم به امامت و ولایت منصوب فرمود. عرض کردم: ما در این روز چه تکالیفی داریم؟ فرمود: بر شما روزه داشتن این روز به عنوان شکر و ستایش خداوند واجب است<sup>۱</sup>، با اینکه ذات اقدس الهی در خور این است که هر لحظه به شکر و ستایش او پردازند. همچنین پیغمبران به اوصیای خود امر می کردند که هر ساله روز اعلام وصایت را روزه بدارند و عید بگیرند.

شیخ الطایفه طوسی از داود رقی، از ابوهارون عمّارین حرّیز عبدی روایت کرده که گفت: در روز هجدهم ذیحجه به حضور ابو عبدالله علیه السلام شرفیاب شدم، آن جناب روزه دار بود و به من فرمود: این روز بزرگی است که خداوند حرمت آن را بر اهل ایمان بزرگ داشته، دین آنان را در این روز کامل فرموده، نعمت خود را بر آنان تمام کرده و عهد و پیمانی را که از مؤمنان گرفته بود، تجدید فرموده است. حضور آن جناب عرض شد: ثواب روزه داشتن در این روز چیست؟ فرمود: این روز، روز عید و روز خوشحالی و مسرت است و روزی است که به عنوان سپاسگزاری از خداوند باید روزه داشت و همانا روزه داشتن در این روز از حیث فضیلت و پاداش با شصت ماه روزه داشتن در ماههای حرام برابر است.

عبدالله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم، از ابوالحسن لیشی، از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که آن جناب به دوستان و شیعیان خود که در محضر او بودند، فرمود: آیا روزی را می شناسید که خداوند در آن روز اسلام را بلندمرتبه ساخت و حقیقت دین را در آن آشکار فرمود و آن روز را برای ما و برای دوستان و شیعیان ما عید قرار داد؟ گفتند: خدا و رسول و فرزند رسولش داناترند، آیا روز عید فطر است سرور ما؟ فرمود: نه. عرض کردند: آیا روز عید قربان است؟ فرمود: نه، این دو روزی که نام بردید، روزهای

۱. مراد از وجوب، ثبوت در سنت پیغمبر است که شامل ندب هم می شود، چنانکه از تعبیر «سزاوار است» در بقیه احادیث همین معنی کشف می شود و برای این تعبیر در احادیث نظایر بسیاری است.

بزرگ و با شرافتی است، ولی روز تجلی نور ولایت از آن دو روز بزرگ‌تر و شریف‌تر است و آن روز هجدهم ذیحجه است که رسول خدا ﷺ در بازگشت از حجة الوداع به غدیر خم رسید.

در حدیث حمیری آمده است: بعد از ذکر نماز شکر در روز غدیر به سجده می‌روی و می‌گویی: اللهم انا نفرح وجوهنا فی یوم عیدنا الذی شرفتنا فیہ بولایة مولانا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.<sup>۱</sup>

فیاض بن محمد بن عمر طوسی به سال ۲۵۹ در سن نودسالگی گفت: حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام را در روز غدیر ملاقات کردم، در حالی که گروهی از خواص در محضر مبارکش بودند و حضرتش آنان را برای افطار نزد خود نگاه داشته بود و در عین حال، غذا و هدایا و لباس و حتی انگشتری و کفش به خانه‌هاشان فرستاده بود و وضع زندگانی‌شان را تغییر داده بود. همچنین وابستگان و نزدیکان خود را از هر جهت سروسامان داده بود، به طوری که همگی در کلیه شئون زندگی و آلات و ادوات معمولی وضع جدید و نوینی به خود گرفته بودند که با روزهای قبل فرق داشت و آن حضرت فضیلت و ارزش این روز را برای ایشان بیان می‌فرمود.

صاحب مختصر بصائر الدرجات به اسناد از محمد بن علاء همدانی واسطی و یحیی بن جریح بغدادی روایت کرده که گفتند: ما با هم قصد ملاقات احمد بن اسحاق قمی، نماینده حضرت ابو محمد عسکری (م ۲۶۰) را در شهر قم نمودیم و در خانه او را کوبیدیم و دخترکی عراقی در راگشود و از او درباره احمد بن اسحاق و قصد ملاقات او سؤال کردیم. دخترک عراقی گفت: آن جناب به مراسم عید مشغول است، زیرا امروز عید است. ما پس از این جریان با خود گفتیم: سبحان الله عیدهای شیعه چهار است: قربان، فطر، غدیر و جمعه.

۱. ترجمه دعا: خداوندا ما در این روز عید خجسته که به ولایت مولایمان امیرمؤمنان علی بن ابی طالب، درود خدا بر او باد، متفخرمان فرمودی، چهره می‌گشاییم و ابراز شادمانی می‌کنیم. (و)

## بازتاب شگفتی‌های روزگار در زندگانی

بحث و کاوش پیرامون حقیقت عید غدیر این معنی را آشکار و اثبات کرد که این عید مربوط به تمام امت اسلامی است و اختصاص به گروه خاصی ندارد و تاریخ تأسیس این عید به عهد پیغمبر ﷺ باز می‌گردد و از عهد نبوی پیوسته رشته این عید از هریک از اوصیای پیغمبر ﷺ به وصی بعدی اتصال داشته و پیشوایان دین مردم را از فضیلت و شرافت آن آگاه کرده و هریک از امنای وحی مرتبه رفیع این روز را بیان فرموده‌اند، مانند امام ابو عبدالله صادق و امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا بعد از جد گرامی شان امیرالمؤمنین، صلوات الله علیهم.

این دو امام بزرگوار که در دوران زندگی خود به عظمت عید غدیر و اتصال آن به عهد نبوی تصریح فرموده‌اند، هریک در زمانی از این دنیا رفته‌اند که هنوز اثری از آل بویه نبود و روایات آن دو بزرگوار در تفسیر فرات و کافی ثبت گردیده که هر دو در قرن سوم تألیف شده و همین روایات و اخبار، مدارک شیعه و مصادر آنها در گرامی داشت عید غدیر است که از عهد قدیم تاکنون به موجب سخنان طلایی آن بزرگان دین و دانش و زمامداران راستین همواره برقرار بوده است.

حال که این مقدمه را دانستید و بدان توجه کردید، اکنون با من بیایید تا از نویری و مقریزی در مقام پرسش برآییم و سخنان بی پایه و خلاف واقع آنها را بررسی کنیم، دایر به اینکه این عید را معزالدوله علی بن بویه در سال ۳۵۲ به وجود آورده است.

نویری در بیان عیدهای اسلامی گوید: یکی از اعیاد عیدی است که شیعه به وجود آورده و آن را عید غدیر نامیده‌اند و سبب پیدایش آن برادری پیغمبر با علی بن ابی طالب در آن روز بوده است و غدیر گودالی است که چشمه آبی بدان می‌ریزد و دور آن درختان بزرگ و به هم پیچیده‌ای وجود دارد و بین غدیر و چشمه آب، مسجد رسول خدا واقع شده است و روزی که آن را روز عید قرار داده‌اند، هجدهم ذیحجه است، زیرا در چنین روزی از سال دهم هجری که حجة الوداع در آن سال به وقوع پیوست، برقراری آیین برادری بین مسلمانان صورت گرفت و شیعه شب آن روز را به نماز و عبادت می‌گذرانند

و در بامداد آن روز تا قبل از ظهر دو رکعت نماز به جا می‌آورند و روّیه و شعارشان در این روز پوشیدن لباس نو و آزاد کردن بردگان و نیکی حتی به بیگانگان و قربانی کردن گوسفندان است.

نخستین کسی که این عید را ابداع کرده، معزالدوله ابوالحسن علی بن بویه است که در اخبار مربوط به او و وقایع سال ۳۵۲ به شرح آن خواهیم پرداخت. در قبال این عید که شیعه به وجود آورد و آن را به عنوان یکی از سنن و آداب مذهبی ادامه داد، عوام اهل سنت هم به سال ۳۸۹ روز سروری نظیر آن برای خود ابداع کردند که هشت روز بعد از عید شیعه است. آنان گفتند که در چنین روزی رسول خدا و ابوبکر صدیق به غار درآمدند و از این رو، در آن روز با خود آرایی و برپا کردن خیمه و خرگاه و آتش‌افروزی به اجرای مراسم پرداختند.<sup>۱</sup>

مقریزی هم در این باره چنین گوید: عید غدیر قبلاً عید شرعی نبوده و از پیشینیان امت آنها که روش و عملشان مورد پیروی مردم بوده است، چنین عیدی را اجرا نمی‌کرده‌اند و نخستین بار به روزگار معزالدوله علی بن بویه این عید در اسلام معرفی شد و مراسم آن در عراق به اجرا درآمد، چه نامبرده در سال ۳۵۲ هجری روز غدیر را عید معرفی کرد و از آن روز شیعیان آن را عید گرفتند.<sup>۲</sup>

من چه می‌توانم بگویم درباره نویسنده‌ای که به بحث در تاریخ شیعه می‌پردازد پیش از آنکه بر حقایق آن وقوف یابد؛ یا حقیقت امر را می‌داند، ولی هنگام نگارش مطالب آن را فراموش می‌کند؛ یا با وقوف بر حقایق امر، تحت تأثیر اندیشه‌ای که شب هنگام در سر می‌پرورد، آن حقایق را نادیده می‌انگارد؛ یا اینکه چیزی را می‌گوید بدون آنکه آن را درک کند و یا از آنچه می‌گوید باکی ندارد. بسیار جای شگفتی است!

مگر نه این است که مورخ شهیر، مسعودی (م ۳۴۶) می‌گوید: فرزندان علی، رضی الله عنه، و پیروان او این روز را بزرگ می‌شمارند؟ مگر نه این است که کلینی (م ۳۲۹) حدیث عید غدیر را در کافی روایت می‌کند؟ مگر نه این است که فرات بن

۱. نهایت‌الادب فی فنون‌الادب: ۱/۱۷۷. ۲. الخطط‌المقریزیه: ۲/۲۲۲.



ابراهیم کوفی که در طبقه استادان ثقة الاسلام کلینی قرار دارد و از مفسران بنام است، حدیث غدیر خم را در تفسیرش که نزد ما موجود است، روایت کرده است؟ این علما و کتب حدیث آنها قبل از تاریخی که نویری و مقریزی عنوان می‌کنند، پیش از سال ۳۵۲ وجود داشته‌اند. مگر نه این است که فیاض بن محمد بن عمر طوسی وجود عید غدیر خم و سابقه آن را به سال ۲۵۹ خبر داده و خود در محضر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام (م ۲۰۳) حضور داشته و به چشم خود دیده است که آن حضرت این روز را عید گرفت و سابقه ممتد این عید و فضیلت و برتری آن را بر دیگر اعیاد اسلامی ذکر کرده است؟ وی نیز آن را از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت فرموده است.

امام صادق علیه السلام (م ۱۴۸) اصحاب خود را به تمام این امور تعلیم فرموده و به آنان خبر داده است که پیغمبران روزی را که در آن جانشینان خود را منصوب می‌نموده‌اند، عید می‌گرفته‌اند، چنانکه در میان ملوک و پادشاهان نیز سنت بر این بوده که روز تاجگذاری و استقرار بر تخت پادشاهی را جشن می‌گرفتند.

به هر حال، ائمه دین، سلام الله علیهم اجمعین، در دورانهای پیشین شیعیان را به وظایف خاص این روز آشنا می‌کردند و به عبادات و طاعات و کارهای نیک و دعاهای مخصوص به این روز فرا می‌خواندند و حدیثی که از مختصر بصائر الدرجات ذکر شد، بیانگر آن است که این روز در اوایل قرن سوم هجری از اعیاد چهارگانه شیعه بوده است. این است حقیقت عید غدیر، لیکن این دو مرد برای اینکه شیعه را سرزنش کنند، این حقیقت را با همه سوابق درخشانش انکار کرده و آن را به عنوان بدعتی تازه به معزالدوله نسبت داده‌اند و پنداشته‌اند که تاریخ‌شناسان متبّع بر این خیانت واقف نمی‌شوند و به حساب ناروایی‌های آنها نمی‌رسند.



## تاجگذاری در روز غدیر

به شرحی که از مجموع روایات عامّه و خاصه مذکور افتاد، دانستید که صاحب مقام شامخ خلافت کبرای اسلامی تعیین شد و منصب ولایت عهد نبوی بدو واگذار گردید. اکنون، همان طور که سیره ملوک و پادشاهان است، شایسته و سزاوار بوده که مراسم تاجگذاری نیز انجام پذیرد. تاج پادشاهان ایران آرایش صوری داشته و شأن و روش آنان این بوده است که تاج‌های جواهرنشان نفیس و گرانبها بر سر گذارند، ولی به جای آن افسر و دیهیم، عرب عمامه بر سر می‌نهاد، چه عمامه در عرف عرب نشانه بزرگان و اشراف قوم بوده و به همین جهت، از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: عمامه به منزله تاج و دیهیم عرب است. این حدیث را قضاعی و دیلمی روایت کرده‌اند و سیوطی نیز صحت آن را تأیید کرده<sup>۱</sup> و ابن اثیر در *النهاية* آن را آورده است.

مرتضی حنفی زبیدی گوید: تاج، یعنی اکلیل و قُصّه و عمامه، و لغت اخیر بنابر تشبیه است. جمع تاج، تیجان و اتواج است، و عرب عمامه را تاج می‌نامد و در حدیث آمده است: *العمامم تیجان العرب* که تیجان جمع تاج است و آن چیزی است که از طلا و جواهر برای پادشاهان ساخته می‌شود. مقصود از این حدیث این است که عمامه‌ها به منزله تاجهای پادشاهان است، چه اعراب در بادیه‌ها و صحراها عموماً سر برهنه‌اند و یا

۱. الجامع الصغیر: ۲/۱۵۵.

کلاهی بلند بر سر دارند میان آنها کم است و اکلیل‌ها، تاجهای پادشاهان عجم است و «تَوَجَّهٌ»، یعنی به او سروری داد و عمامه بر سر او نهاد.<sup>۱</sup>

همو گوید: وقتی که بر سبیل مجاز گفته می‌شود: «عُمَمٌ»، یعنی سروری یافت، زیرا تاجهای عرب همان عمامه‌هاست. پس همان طور که در زبان فارسی می‌گویند: تاجگذاری کرد، در زبان عربی می‌گویند: عمامه بر سر نهاد. بنابراین، هنگامی که اعراب عمامه بر سر کسی می‌گذارند او را معمم می‌خواندند و رسم در میان آنان چنین بود که وقتی مردی را به سروری منصوب می‌داشتند، عمامه سرخی بر سر او می‌نهادند، ولی ایرانیان چون تاج بر سر پادشاهانشان می‌گذارند، به او تاجدار می‌گفتند.<sup>۲</sup>

شبلنجی صاحب‌التاج را از القاب رسول خدا ذکر کرده و گفته است: مراد از تاج، عمامه است و صاحب‌التاج، یعنی عمامه‌دار، زیرا عمامه را تاج عرب گویند، چنانکه در حدیث آمده است.<sup>۳</sup>

بر این اساس، رسول خدا ﷺ در روز غدیر به طرز خاصی عمامه بر سر علی ﷺ گذارد که بیانگر عظمت و جلال آن جناب بود. آری، رسول خدا ﷺ با عمامه خود که سحاب نام داشت، بدست مبارکش در آن اجتماع عظیم علی ﷺ را تاجگذاری فرمود و با این عمل اشعار به این معنی فرمود که شخص تاجگذاری شده [علی] به مقام امارت نظیر امارت خود برانگیخته و منصوب گشته است، با این فرق که علی ﷺ مبلغ پیام رسول خدا ﷺ و قائم مقام آن حضرت پس از اوست.

حافظ عبدالله بن ابی شیبه و ابوداود طیالسی و ابن منیع بغوی و ابویکر بیهقی از علی ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: در روز غدیر خم رسول خدا ﷺ عمامه‌ای بر سر من پیچید و قسمتی از آن را پشت سرم افکند و در روایتی چنین مذکور است: طرفی از عمامه را بر دوشم افکند، سپس پیغمبر اکرم بیان داشت: همانا خداوند در روز بدر و حنین مرا به وسیله فرشته‌هایی یاری و کمک فرمود که چنین عمامه‌هایی بر سر داشتند.

۲. همان: ۴۱۰/۸.

۱. تاج العروس: ۱۲/۲.

۳. نورالابصار: ۲۵.

بعد افزود: همانا عمامه فاصله و حایلی بین کفر و ایمان است. این حدیث را سید احمد قشاشی<sup>۱</sup> در کتاب *السمط المجید* از طریق سیوطی از اعلام چهارگانه روایت کرده است.<sup>۲</sup> در *کنز العمال* مذکور است که از عبدالله بن شخیر، از عبدالرحمن بن عدی بحرانی، از برادرش عبدالاعلی بن عدی روایت شده که گفت: همانا رسول خدا علی بن ابی طالب را نزد خود خواند و عمامه بر سر او بست و طرفی از آن را پشت سر او افکند.<sup>۳</sup>

از حافظ دیلمی، از ابن عباس روایت شده که گفت: چون رسول خدا عمامه سحاب<sup>۴</sup> را بر سر علی نهاد، به او فرمود: یا علی، عمامه تاج عرب است.

از ابن شاذان، از طریق شیوخ او، از علی روایت شده که پیغمبر به دست خود عمامه بر سر آن جناب نهاد و دو سر آن را پشت سر و پیش روی او افکند، سپس به او فرمود: روی خود را برگردان، چنین کرد؛ سپس فرمود: روی به من کن، اطاعت کرد. در این موقع پیغمبر رو به اصحاب نمود و فرمود: تاج‌های فرشتگان چنین است.

حافظ ابونعیم در *معرفة الصحابة* و محب‌الدین طبری از عبدالاعلی بن عدی نهروانی با ذکر سند آورده‌اند که رسول خدا روز غدیر خم علی را به سوی خود خواند و عمامه بر سر او نهاد و دنباله آنرا پشت سرش افکند.<sup>۵</sup> این روایت را علامه زرقانی نیز ذکر کرده است.<sup>۶</sup>

شیخ الاسلام حمونبی از طریق احمد بن منیع به اسنادی که عده‌ای از حفاظ نکته‌سنج در آن هستند، از ابی‌راشد، از علی روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: همانا خدای عزوجل مرا در بدر و حنین به فرشتگانی یاری فرمود که چنین عمامه‌ای بر سر داشتند، و این عمامه حائلی بین مسلمانان و مشرکان است. این سخن را پیغمبر هنگامی به علی فرمود که در روز غدیر عمامه بر سر آن جناب نهاد و طرفی از آن را به دوش آن

۱. وی به سال ۱۰۷۱ درگذشته و محبی در *خلاصة الاثر*: ۱/۳۴۳-۳۴۶ شرح حال او را نگاشته و او را

۲. ستوده است. *کنز العمال*: ۶۰/۸.

۳. همان مأخذ.

۴. ابن اثیر در *النهاية*: ۲/۱۶۰ گوید: سحاب نام عمامه پیغمبر بوده است.

۵. *الرياض النضرة*: ۲/۲۱۷. ۶. *شرح المواهب اللدنية*: ۱۰/۵.

جناب افکند.

همو به اسناد دیگری از طریق حافظ ابوسعید شاشی روایت کرده که رسول خدا عمامه خود را موسوم به سحاب بر سر علی بن ابی طالب نهاد و دو طرف آن را جلو و عقب سر او افکند، سپس فرمود: رو به من کن، آن حضرت رو کرد؛ بعد فرمود: روی خود را برگردان، آن حضرت رو برگرداند. در این هنگام فرمود: فرشتگان به نزد من چنین آمدند.

این روایت را به همین لفظ، جمال‌الدین زرنندی حنفی در *نظم درالسمطین* و جمال‌الدین شیرازی در *اربعین خود* و شهاب‌الدین احمد در *توضیح الدلائل* روایت کرده و این جمله را افزوده‌اند. سپس پیغمبر فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه و عاد من عاده، وانصر من نصره، و اخذل من خذله.

حموینی به اسناد دیگر از طریق حافظ ابو‌عبدالرحمن بن عایشه از علی روایت کرده که فرمود: رسول خدا در روز غدیر خم عمامه‌ای بر سر من نهاد و دنباله آن را بر شانه‌ام افکند و فرمود: همانا خداوند در روز بدر و حنین مرا به فرشتگانی یاری کرد که چنین عمامه‌ای بر سر داشتند، و به همین لفظ حدیث مذکور را ابن صباغ مالکی<sup>۱</sup> و نیز حافظ زرنندی در *نظم درالسمطین* و سید محمود قاری مدنی در *الصراط السوی* روایت کرده‌اند. ابوالحسین ملطی<sup>۲</sup> چنین گوید: گفتار رافضیان مبنی بر اینکه علی سحاب بر سر دارد، منشأ آن، سخن پیغمبر به علی است که فرمود: رو به سوی من کن، در حالی که او عمامه پیغمبر را که موسوم به سحاب بود، بر سر داشت. در این هنگام پیغمبر ﷺ فرمود: علی آمد، در حالی که سحاب بر سر دارد، یعنی عمامه‌ای را به نام سحاب پوشیده است و رافضیان این موضوع را به غیر معنای خود تأویل کرده‌اند.<sup>۳</sup>

غزالی گوید: پیغمبر عمامه‌ای داشت که سحاب نامیده می‌شد و آن را به علی بخشید،

۱. الفصول المهمة ۲۷.

۲. محمد بن احمد بن عبدالرحمن ملطی شافعی (م ۳۷۷).

۳. التنبيه والرد ۲۶.

و چه بسا علی با این عمامه ظاهر می‌شد و رسول خدا می‌فرمود: علی به سوی شما آمد، در حالی که سحاب بر سر دارد.<sup>۱</sup>

حلبی گوید: پیغمبر عمامه‌ای داشت به نام سحاب که آن را بر سر علی بن ابی طالب، کرم‌الله وجهه، نهاد و چه بسا که علی، کرم‌الله وجهه، با آن عمامه ظاهر می‌شد و پیغمبر ﷺ می‌فرمود: علی به سوی شما آمد، در حالی که سحاب بر سر دارد، و مقصود آن حضرت همان عمامه‌ای بود که آن را به او بخشیده بود.<sup>۲</sup>

آنچه که در باره جمله «علی سحاب بر سر دارد» به شیعه نسبت داده می‌شود، همین معنی است و احدی از شیعه هیچگاه معنی دیگری برای این جمله در نظر نگرفته، چنانکه ملطی گمان برده است، بلکه مردمانی این جمله را به معنای دیگری تأویل کرده و آن را بر سبیل افترا و تهمت به ما نسبت داده‌اند که حساب خیانت و افترای آنها با خداست.

بنابراین آنچه ذکر شد، این روز تاجگذاری فرخنده‌ترین روز در اسلام است و بزرگ‌ترین روز جشن و سرور برای دوستداران امیرالمؤمنین علیه السلام، همان طور که برای دشمنان و بداندیشان روز غم و غصه و کینه‌اندوزی است.





## گفتاری پیرامون سند حدیث غدیر

در این بحث، نه در بارهٔ درستی و صحّت حدیث نیازی به بررسی است و نه به منظور اثبات تواتر آن چه این حدیث خود به خود از هرگونه دلیل و استدلال بی‌نیاز است. چه کسی می‌تواند صحّت آن را منکر شود، در حالی که بسیاری از رجال سند آن کسانی هستند که در صحیح مسلم و صحیح بخاری نامشان ثبت گشته و مورد اعتماد و ثقّه بودن آنها تأیید شده است؟ کدام عنصر لجوج و عنودی را امکان آن هست که تواتر لفظی و معنوی و اجمالی حدیث غدیر را رد یا انکار نماید؟ در حالی که افراد دور و نزدیک به وقوع واقعهٔ غدیر گواه بود. و در روایت آن اتفاق نموده‌اند و اکثر مؤلفان در حدیث و تاریخ و تفسیر و کلام آن را در تألیفات خود ثبت و ضبط کرده‌اند و جمعی دیگر این داستان را جداگانه تدوین نموده و تألیفاتی پدید آورده‌اند. خلاصه آنکه این واقعه از هنگامی که منادی رشد و سعادت بشر با صدای روح‌افزای خود آن را اعلام فرمود و ندای ملکوتی‌اش در گوشها طنین افکند، خاطرهٔ دل‌انگیزش سینه به سینه گشت و نسل به نسل انتقال یافت تا به روزگار ما رسید و با گذشت زمان در آینده نیز برقرار و جاودان خواهد ماند و هرکس که در قبال چنین حقیقتی در مقام تردید یا انکار برآید، همانند کسی است که خورشید تابان را نادیده بگیرد و اشعهٔ جهان‌آرای آن را انکار نماید. بنابراین، انگیزهٔ ما در ایراد این بحث فقط بیان حقیقت ثابت است که هم‌آهنگی و

اتفاق نظر علمای شیعه و سنی را بر صحت و تواتر این داستان نشان دهیم تا خوانندگان بدانند که هرکس از این شاهراه منحرف شود، از مسیر مستقیم حقیقی جدا شده و از وجهه مورد اتفاق و اجتماع امت اسلامی روگردانده است، در حالی که خود معتقد و معترف است که امت اسلامی هرگز بر یک امر خبط و خلاف واقع اجتماع و اتفاق نمی‌کند.

اینک به یادکرد تنی چند از علمای بزرگ و حفاظ بنام که به صحت این حدیث تصریح کرده‌اند، بدین شرح می‌پردازیم:

۱- حافظ ابو عیسیٰ ترمذی (م ۲۷۹) بعد از ذکر حدیث مزبور گوید: این حدیث، حسن و صحیح است.<sup>۱</sup>

۲- حافظ ابو جعفر طحاوی (م ۲۷۹) گوید: ابو جعفر گفته: منکری در مقام دفع و ردّ این حدیث برآمده و پنداشته که وقوع این امر ممکن نیست و بیان داشته که هنگام بیرون شدن پیغمبر از مدینه به منظور حج که در راه خود از غدیر خم در جحفه گذشته، علی با آن حضرت نبوده است، و در این باره حدیثی را که احمد به اسنادش برای ما روایت کرده است، آورده گوید: حدیث کرد ما را جعفر بن محمد از پدرش که فرمود: بر جابرین عبدالله داخل شدیم و او از حج پیغمبر اکرم سخن به میان آورد و گفت: علی شتر قربانی پیغمبر را از یمن آورد. آنگاه بقیه حدیث را ذکر کرده است.

ابو جعفر گوید: اسناد این حدیث صحیح است و احدی را نسبت به روایان آن طعنی نیست و در آن حدیث چنین آمده است: این سخن رسول خدا به علی در غدیر خم هنگام بازگشت آن جناب از حج به مدینه بوده، نه هنگام خروج از مدینه برای حج. این گوینده منکر به پندار خود گفته که این حدیث درباره این داستان از سعد بن ابی وقاص روایت شده و سخن رسول خدا در غدیر خم هنگام خروج او از مدینه به سوی حج بوده، نه در بازگشت از حج به سوی مدینه.

- ابوجعفر گوید: صحیح در این موضوع این است که حکم<sup>۱</sup> این روایت را از عایشه دختر سعد نگرفته، بلکه آنرا از مصعب بن سعد گرفته است. همچنین غیر از لیث کسی چون شعبه بن حجاج آن را روایت کرده که در ضبط روایت بصیر و مورد اعتماد است و قولش نیز حجت است.<sup>۲</sup>
- ۳- فقیه ابو عبدالله محاملی بغدادی (م ۳۳۰) صحت این حدیث را در *امالی* خود تأیید کرده است، چنانکه قبلاً از نظر گذشت.<sup>۳</sup>
- ۴- ابو عبدالله حاکم (م ۴۰۵) روایت مزبور را به طرق متعدد آورده و در *المستدرک* صحت آن را تأیید کرده است، چنانکه در جای خود گذشت.
- ۵- ابو محمد، احمد بن محمد عاصمی در *زین الفتی* گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. این حدیثی است که امت اسلامی آن را پذیرفته و با اصول موافق یافته است. آنگاه وی آن را به طوری که در جای خود گذشت، به طرق مختلف روایت کرده است.
- ۶- حافظ ابن عبدالبر قرطبی (م ۴۶۳) بعد از ذکر حدیث مؤاخات و دو حدیث رایت و غدیر گوید: همه اینها اخباری است که به ثبوت رسیده است.<sup>۴</sup>
- ۷- فقیه ابوالحسن، ابن مغازلی شافعی (م ۴۸۳) در کتاب *خود المناقب* بعد از آنکه حدیث مزبور را از استادش ابوالقاسم فضل بن محمد اصفهانی روایت کرده گوید: ابوالقاسم گفت: این حدیث از رسول خدا صحیح است و آن را حدود یکصد تن روایت کرده اند که عشره مبشره از جمله آنهایند و این حدیثی ثابت است و هیچ نقص و علتی در آن به نظر نمی آید. در این فضیلت علی بی نظیر است و احدی همتای آن جناب نیست.
- ۸- حجة الاسلام ابو حامد غزالی (م ۵۰۵) گوید: برهان و حجت چهره گشود و تمام مسلمانان بر متن حدیث از خطبه رسول خدا در روز غدیر خم اجماع و اتفاق کردند که

۱. به حدیث سعد بن ابی وقاص در جمله راویان حدیث از صحابه مراجعه کنید.

۲. مشکل الآثار: ۳۰۸/۲. ۳. رک: الغدیر (متن عربی/ ج ۵): ۵۵/۱.

۴. الاستیعاب: ۳۷۳/۲.

آن حضرت می فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. سپس عمر گفت: خوشا به حال تو... تا آخر داستان.<sup>۱</sup> تمام کلام در مبحث سخنانی پیرامون مفاد حدیث غدیر به خواست خدا خواهد آمد.

۹- حافظ ابوالفرج، ابن جوزی حنبلی (م ۵۹۷) در المناقب گوید: علمای تاریخ اتفاق دارند بر اینکه داستان غدیر بعد از بازگشت پیغمبر از حجة الوداع در هجدهم ذیحجه بوده، در حالی که از صحابه و صحرائشینان و ساکنان اطراف مکه و مدینه یکصد و بیست هزار تن با آن جناب بودند. این جماعت کسانی بودند که با پیغمبر حجة الوداع را درک کردند و این سخن را از او شنیدند و شعرا نیز در این باره اشعار بسیار سرودند.

۱۰- ابوالمظفر، سبط ابن جوزی حنفی (م ۶۵۴) بعد از ذکر حدیث غدیر و بیان آغاز و انجام آن و تهنیت عمر به طرق متعدد گوید: همه این روایات را احمد بن حنبل در الفضائل با تفصیل بیشتری بررسی و ثبت کرده است؛ بنابراین، هرگاه گفته شود روایتی که بر این سخن عمر، رضی الله عنه: اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة<sup>۲</sup> ضعیف است، پاسخ آن این است که این روایت صحیح است، و ضعیف روایتی است که آن را ابوبکر احمد بن ثابت خطیب از عبدالله بن علی بن بشر، از علی بن عمر دارقطنی، از ابونصر حبشون<sup>۳</sup> بن موسی بن ایوب خلال از ابوهریره به طور مرفوع<sup>۴</sup> روایت کرده که گفت: چون پیغمبر فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا، این آیه نازل شد: .. الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً...<sup>۵</sup> گفته اند: حبشون به تنهایی این

۱. سزالعالمین ۹.

۲. پس از آنکه پیامبر اکرم حدیث ولایت را در غدیر خم بیان فرمود، عمر بن خطاب امام علی را ملاقات کرد و بدو گفت: اکنون تو مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان گشتی. این عبارت عمر به الفاظ و طرق مختلف نیز روایت شده و در بخش «داستان تهنیت» که قبلاً از نظر گذشت، آمده است. (و)

۳. در تذکرة الخواص آمده است: ابونضیر حبشون که اشتباه است و بزودی به صحت روایت حبشون واقف خواهید داشت.

۴. حدیث مرفوع در اصطلاح اهل درایه خبری است که از وسط قطع شده باشد، یکی یا زیادتر، با تصریح به رفع. فرهنگ معارف اسلامی: ۱۷۶۳/۳. (و)

۵. مائة ۳/۵.

حديث را آورده است و ما مي‌گوئيم: به حديث حبشون استدلال نكرده‌ايم، بلكه استدلال ما به حديثي است كه احمد در الفضائل با اسناد صحيح از براء بن عازب روايت کرده است، تا آنجا كه گويد: علمای تاريخ متفقند بر اينكه داستان غدير بعد از مراجعت پيغمبر از حجة الوداع در هجدهم ذیحجه به وقوع پيوسته است، چنانكه آن حضرت در جمع صحابه كه يكصد و بيست هزار تن بوده‌اند، فرمود: من كنت مولاه، فعلى مولاه... تا آخر حديث. پيغمبر به اين مطالب با عبارات واضح تصريح فرموده است.<sup>۱</sup> و بزودي تتمه كلامش در مبحث سخنانى پيرامون مفاد حديث غدير به خواست خدا ذكر خواهد شد.

۱۱- ابن ابى الحديد معتزلى (م ۶۵۵) حديث تهيت را از اخبارى به شمار آورده كه در فضائل اميرالمؤمنين شيع و اشتهار دارد. وى چنانكه قبلاً از نظر گذشت، به ياد كرد مستفيض و شايع بودن داستان احتجاج اميرالمؤمنين در روز شورى كه در آن حديث غدير نيز ذكر شده، پرداخته است.<sup>۲</sup>

۱۲- حافظ ابو عبدالله كنجى شافعى (م ۶۵۸) بعد از ذكر حديث از طرق احمد گويد: احمد در مسند خود اين حديث را چنين آورده و كافي است كه يك راوى آن حديث را به سند واحد بياورد، تا چه رسد به اينكه تمام طرق روايت را چنين پيشوايى جمع آورى كند و بعد از آنكه حديث مزبور را از طرق حافظ ابو عيسى ترمذى روايت کرده گويد: حافظ دارقطنى طرق اين روايت را در جزء مستقلى فراهم آورده و حافظ ابن عقده كوفى به تأليف كتاب جداگانه‌اى در اين باره پرداخته است و مورخان نيز داستان غدير خم را روايت کرده‌اند و محدث شامى در كتاب خود آن را به طرق مختلف از تعدادى از صحابه و تابعين نقل و ذكر نموده است. اين موضوع را مشايخ بطور عالى<sup>۳</sup> به من خبر دادند.<sup>۴</sup> نامبرده نيز داستان مزبور را به اسنادش از محاملى روايت کرده گويد اين حديث مشهور

۲. رك: الغدير (متن عربى / ج ۵): ۱۶۱/۱ - ۱۶۲.

۱. تذكرة الخواص ۱۸.

۳. حديث عالى نزد محدثان، حديثى است كه قليل الواسطه باشد و متصل به معصوم شود. فرهنگ معارف

۴. كفاية الطالب ۱۵.

اسلامى: ۱۲۳۱/۲. (و)

و حسن است و راویان مورد اعتماد و ثقه آن را روایت نموده‌اند و پیوستگی این اسنادها به یکدیگر برهانی در صحت نقل آن است.<sup>۱</sup>

۱۳- شیخ ابوالمکارم، علاءالدین سمنائی (م ۷۳۶) در *عروة الوثقی* گوید: رسول خدا به علی که درود خدا و فرشتگان بر او باد، فرمود: انت منی بمنزلة هارون من موسى و لكن لانی بعدی<sup>۲</sup> و در غدیر خم بعد از حجّة الوداع در حالی که شانه او را گرفته بود، در حضور گروهی از مهاجر و انصار فرمود: من كنت مولاه، فعلى مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاده. این حدیثی است که همگان به صحت آن اتفاق دارند؛ بنابراین، علی سرور اولیا شد و همدل و همراز محمد، سلام خدا بر او، بود، و به همین راز، سرور صدیقان و یار غار پیغمبر، ابوبکر اشاره کرده است در آن هنگام که ابو عبیده بن جراح را به سوی علی برای حضور در نزد خود فرستاد و گفت: ای ابو عبیده، تو امین این امت هستی، من ترا به سوی کسی می فرستم که با پیامبر که دیروز او را از دست دادیم، هم مرتبه است. بنابراین، سزاوار و شایسته است که در نزد او با ادب و نیکو سخن بگویی... تا پایان گفتار طولانی او.

۱۴- شمس الدین ذهبی شافعی (م ۷۴۸)، کتاب *جداگانه‌ای* در موضوع داستان غدیر تدوین کرده<sup>۳</sup> و در *تلخیص المستدرک* حدیث مزبور را به طرق مختلف ذکر نموده و تعدادی از طرق آن را صحیح اعلام کرده و گفته است: صدر حدیث متواتر است و من یقین دارم که رسول خدا حدیث من كنت مولاه، فعلى مولاه را بیان فرموده، اما جمله اللهم وال من والاه زیادتی است که در عین حال، اسناد آن قوی است و گروهی از محدثان بزرگ به صحت آن اعتماد کرده‌اند، چنانکه به کلمات بعضی از آنها بزودی واقف خواهید شد.

۱۵- حافظ عمادالدین، ابن کثیر شافعی دمشقی (م ۷۷۴) از سنن حافظ نسائی، از

۱. *کفاية الطالب* ۱۷.

۲. ترجمه حدیث: یا علی، تو نسبت به من به منزله هارونی نسبت به موسی، ولی پیغمبری بعد از من

۳. رک: *الغدير* (متن عربی / ج ۵): ۱۵۶/۱. نخواهد بود.

محمد بن مثنی، از یحیی بن حماد، از ابو عوانه، از سلیمان اعمش، از حبیب بن ثابت، از ابوطیفیل، از زید بن ارقم به لفظی که به طریق نسائی مذکور شد<sup>۱</sup>، این حدیث را روایت کرده، سپس گوید: نسائی در نقل این روایت از این جهت<sup>۲</sup> منحصر به فرد است. استاد ما ابو عبدالله ذهبی گفته است که این حدیث صحیحی است. وی حدیث مناشده در رجه را نیز روایت کرده و گفته است که اسناد این حدیث نیکوست. همچنین آن را به طرق احمد از زید روایت کرده گوید: اسناد آن نیکو و رجال آن با شروط سنن مطابق و ثقه هستند. ترمذی در موضوع ریث حدیثی را<sup>۳</sup> بدین سند تصحیح کرده و حدیث مذکور را به طریق ابن جریر طبری از سعد بن ابی وقاص روایت نموده و از قول ذهبی آورده که این حدیث حسن و غریب<sup>۴</sup> است. همو آن را به طریق دیگر از جابر بن عبدالله روایت کرده و از قول ذهبی گفته که این حدیث حسن است. وی نیز آنرا به طریق دیگر روایت کرده و سپس از قول ذهبی گفته که صدر حدیث متواتر است و من یقین دارم که رسول خدا آن را بیان فرموده، اما جملة اللهم وال من والاه زیادتی است که در عین حال، اسناد آن قوی است.

۱۶- حافظ نورالدین هیشمی (م ۸۰۷) حدیث مربوط به رقبان را که قبلاً از طریق احمد و طبرانی مذکور افتاد، روایت کرده گوید: رجال احمد ثقه هستند. نامبرده داستان مناشده را از طریق احمد از ابوطیفیل روایت کرده و رجال آن را صحیح خوانده و فطر را ثقه دانسته است. وی نیز داستان مزبور را از طریق دیگر احمد، از سعید بن وهب روایت کرده و رجال آن صحیح دانسته است. همو آن را از طریق بزّار، از سعید و زید روایت کرده و رجال آن را صحیح خوانده و فطر را ثقه دانسته است. باز او آن را از طریق

۱. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۳۰/۱.

۲. این داوری ناروا است و بطلان آن بر هرکس که به طریق زید در الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۲۹/۱-۳۷. مراجعه نماید، آشکار می‌شود.

۳. ریث به معنی درنگ کردن و آن اشاره به حدیثی است با این عبارت: وهد جبرئیل عليه السلام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم آن یاتیه فراث علیه. (م)

۴. در این حدیث غرابتی به نظر نمی‌رسد، جز از این جهت که در فضل امیرالمؤمنین عليه السلام است.

ابویعلی، از عبدالرحمن بن ابی‌یعلی روایت کرده و رجال آن را توثیق نموده است. همچنین وی آن را از طریق احمد، از زیاد بن ابی‌زیاد روایت کرده و رجال آن را توثیق نموده است. دیگر بار هم آن را از حبشی بن جناده، از طریق طبرانی روایت کرده و رجال آن را توثیق نموده است. به هر حال، او این داستان را به طرق و اسنادهای دیگر نیز روایت کرده و به صحیح بودن آن طرق وثقه بودن رجال آنها تصریح نموده، به طوری که در محل خود گذشت.<sup>۱</sup>

۱۷- شمس‌الدین جزری شافعی (م ۸۳۳) حدیث غدیر را به هشتاد طریق روایت کرده و رساله خود را به نام *اسنی المطالب* که به چاپ رسیده، تنها در اثبات تواتر حدیث مزبور تألیف کرده است. نامبرده بعد از ذکر داستان مناشده امیرالمؤمنین در رجه گوید: این حدیث از این وجه حسن است و از وجوه بسیار که به تواتر از امیرالمؤمنین، رضی الله عنه، رسیده صحیح است. همین حدیث از پیغمبر نیز متواتراً رسیده که جمع کثیری از جمع کثیری دیگر آن را روایت کرده‌اند و گفتار کسی که بدون اطلاع از علم حدیث خواسته این حدیث را ضعیف قلمداد کند، قابل اعتنا و حائز اعتبار نیست، چه حدیث مزبور از ابوبکر صدیق، عمر بن خطاب، طلحة بن عبیدالله، زبیر بن عوام، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، عباس بن عبدالمطلب، زید بن ارقم، براء بن عازب، بریده بن حصیب، ابوهریره، ابوسعید خدری، جابر بن عبدالله، عبدالله بن عباس، حبشی بن جناده، عبدالله بن مسعود، عمران بن حصین، عبدالله بن عمر، عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، اسعد بن زراره، خزیمه بن ثابت، ابویوب انصاری، سهل بن حنیف، حذیفه بن یمان، سمره بن جندب، زید بن ثابت، انس بن مالک و جز آنان از صحابه، رضوان الله علیهم، به طور مرفوع روایت شده است و از گروهی از آنها که قطع به خبر آنها حاصل است، صحت آن به ثبوت رسیده و نیز مسلم شده است که این گفتار از رسول خدا در روز عید غدیر خم صادر گردیده، چنانکه استاد ما ابو عمر، محمد بن احمد بن قدامه مقدسی از طریق قرائت بر او به ما خبر داد از امام فخرالدین علی بن احمد



مقدّسی. آنگاه حدیث مناشده را به طرق متعدد ذکر نموده است.

۱۸- حافظ ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲) حدیث مزبور را در *تهذیب‌التهذیب* در موارد گوناگون و به طرق متعدد روایت کرده<sup>۱</sup> گوید: ابوالحجاج مزّی (م ۷۴۲) از آنچه که ابن عبدالبرّ ذکر نموده، تجاوز نکرده است و به همین مقدار هم می‌توان قناعت کرد، لیکن حدیث موالات را از عده‌ای ذکر کرده که فقط نامشان را برده است و ابن جریر طبری در تألیفی چندین برابر آنها را که مذکور افتاد، گرد آورده است و ابوالعباس، ابن عقده صحت حدیث را تأیید کرده و گردآوری طرق آن را مورد توجه و اعتنا قرار داده و از هفتاد صحابی یا بیشتر حدیث مزبور را با دقت در اسناد روایت کرده است.<sup>۲</sup> همو گوید: کسی که بیشتر از همه مناقب حضرت علی را از میان احادیث نیکو به طور مستوفی گرد آورده، نسائی است که در کتاب *خصائص وی* می‌توان تمامی آنها را از نظر گذراند. اما حدیث *من كنت مولاه، فعلى مولاه* را ترمذی و نسائی با بررسی در اسناد آن که جداً دارای طرق زیادی است، روایت کرده‌اند و ابن عقده آنها را نیز در کتاب *جداگانه‌ای* فراهم آورده که بسیاری از اسنادهای آن صحیح و حسن است. همچنین از امام احمد روایت شده که گفت: آنچه از فضایل و مناقب علی بن ابی‌طالب به ما رسیده، همانند آن از هیچ یک از صحابه نرسیده است.<sup>۳</sup>

۱۹- ابوالخیر شیرازی شافعی در کتاب *ابطال‌الباطل* که در ردّ *بهرج‌الحق* نوشته، چنین گوید: اما آنچه از رسول خدا روایت شده مبنی بر اینکه در روز غدیر خم ذکری از علی به میان آورد و دست او را گرفت و فرمود: *آیا من به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟* در صحاح ثبت شده و به تحقیق پیوسته است و ما سرّ آن را در ترجمه کتاب *كشف الغمّة فی معرفة الائمة* بیان کرده‌ایم.

۲۰- حافظ جلال‌الدین سیوطی شافعی (م ۹۱۱) به متواتر بودن این حدیث تصریح کرده و چنانکه خواهد آمد، عده‌ای از علمای حدیث بعد از او این سخن را از او حکایت

۲. همان: ۳۳۹/۷.

۱. *تهذیب‌التهذیب*: ۳۳۷/۷.

۳. *فتح‌الباری*: ۶۱/۷.

و نقل نموده‌اند.

۲۱- حافظ ابوالعباس، شهاب‌الدین قسطلانی (م ۹۲۳) گوید: اما دربارهٔ حدیث من کنت مولا، فعلى مولا به روایت ترمذی و نسائی، شافعی گوید: مراد از این ولاء، ولاء اسلام است، مانند آیهٔ ذلک بأنّ الله مولى الذين آمنوا و أنّ الکافرین لا مولى لهم<sup>۱</sup>، و این سخن عمر: اصبحت مولى کل مؤمن، یعنی تو ولیّ هر مؤمن گشتی. طرق این حدیث خیلی زیاد است و همه را ابن عقده در کتاب جداگانه‌ای جمع کرده است و بسیاری از اسانید آنها صحیح و حسن می‌باشد.

۲۲- حافظ شهاب‌الدین، ابن حجر هیثمی مکی (م ۹۷۴) در ردّ شبههٔ مخالفان حدیث غدیر گوید: جواب این شبهه که قوی‌ترین شبهات آنهاست، محتاج به مقدمه‌ای است و این مقدمه بیان حدیث و خاستگاه آن است. بیان آن این است که حدیث مزبور، حدیثی صحیح است و شکی در آن نیست، چه جماعتی از علمای حدیث، مانند ترمذی و نسائی و احمد با بررسی و دقت در اسناد، آن را روایت کرده‌اند و طرق آن خیلی زیاد است، و از اینجاست که شانزده نفر از صحابه آن را روایت نموده‌اند و در روایتی از احمد مذکور است که این حدیث را سی نفر از صحابه از پیغمبر شنیده‌اند و در زمان خلافت علی هنگامی که با او معارضه و منازعه شد، به مدلول آن دربارهٔ او شهادت دادند و بسیاری از اسندهای آن صحیح و حسن است، و هرکه در صحّت این حدیث قدح روا داشته، نباید مورد توجه باشد و همچنین هرکه در ردّ آن حدیث سخن ایراد کرده به استناد اینکه در آن هنگام علی در یمن بوده، در خور توجه و قابل اعتناء نیست، چه بازگشت آن جناب از یمن و درک حجّ با پیغمبر به ثبوت رسیده است و سخن بعضی از معترضان در اینکه زیادتى جمله اللهم وال من والاه... تا آخر ساختگی است، مردود است، زیرا این بخش از سخنان پیغمبر از طرقی روایت شده که بیشتر آن طرق را ذهبی صحیح دانسته است. نامبرده سپس در خصوص ردّ بر این داستان در مقامی و ردّ بر تواتر آن در مقام دیگر

۱. محمد ۱۱/۴۷: این بدان سبب است که خدا مولای کسانی است که ایمان آورده‌اند و کفار را مولایی نیست.

گوید: لفظ حدیث مزبور در نزد طبرانی و غیر او به سند صحیح چنین است که پیغمبر ﷺ در غدیر خم زیر درختان خطبه ایراد نمود و فرمود: ای مردم، همانا خداوند مهربان و دانا مرا آگاه فرمود... تا آخر حدیث که قبلاً نیز ذکر شد.<sup>۱</sup>

همو در بیان تعداد مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: حدیث چهارم این است که پیامبر در روز غدیر خم فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه که در شبۀ یازدهم گذشت. همچنین از نظر گذشت که سی تن از صحابه آن را از پیغمبر روایت کرده‌اند<sup>۲</sup> و بسیاری از طرق آن صحیح یا حسن است.<sup>۳</sup> به هر حال، سخن پیرامون معنای حدیث به طور کامل قبلاً مذکور افتاد.

وی نیز در شرح این بیت از قصیده همزیه بوسیروی:

و علی صنوالنبی و من دین فزادی و داده والولاء<sup>۴</sup>

گوید: یاری او و دفاع از مقام او و ردّ بر آن کس که با او در امر خلافت نزاع و معارضه نمود و ردّ آنان که اجماع بر خلافت آن جناب را منظور نکردند و ردّ کسانی که بر او خروج نمودند و در امر خلافت با او ستیزه کردند و نسبتهای ناروایی بدو دادند، در حالی که از آن نسبتها بری بود، و رعایت دوستی و یاری آن جناب به منظور عمل کردن به مدلول سخن پیغمبر است، چه به صحّت پیوسته که حضرتش فرمود: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. انّ علیاً منی و انا منه، و هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی.<sup>۵</sup> در تأکید بر دفاع از آن جناب، به جهت کثرت دشمنانش از بنی امیه و خوارج که در دشمنانم دادن و نکوهش او مدت هزار ماه حتی بر منبرها کوتاهی نکردند، بوسیروی این معنی را بالاخص در نظم خود آورده و ولاء او را آیین خود قرار داده است و برای تأمین همین منظور حفاظ بزرگ

۱. الصواعق المحرقة ۲۵. نیز رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۲۶/۱-۲۷.

۲. این سی نفر کسانی هستند که در روز رحبه شهادت به این امر دادند؛ نه تمام راویان حدیث مزبور.

۳. الصواعق المحرقة ۷۳.

۴. ترجمه بیت: علی برادر پیغمبر است و کسی است که ولاء و محبت او آیین دل من است.

۵. ترجمه حدیث نبوی: خدایا دوستانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار. هر آینه علی از من

است و من از اویم و او ولیّ هر مؤمن پس از من است. (و)

به نشر فضایل آن جناب همت گماشتند تا نسبت به امت خیراندیشی کرده و حق را یاری نموده باشند. به همین جهت است که احمد گوید: همانند فضایلی که در باره علی به دست آمده، در باره احدی از صحابه نیامده است و اسماعیل قاضی و نسائی و ابوعلی نیشابوری گفته‌اند: اغلب آنچه در باره علی به اسنادهای صحیح و حسن رسیده، در حق هیچ یک از صحابه وارد نشده است و از جمله آنها روایتی است به صحت رسیده با این عبارت: **انّ الله تعالی یحبّه و انّ رسول الله یحبّه**: همانا خدای تعالی او [علی] را دوست می‌دارد و رسول خدا نیز او را دوست می‌دارد. ترمذی هم روایت کرده که علی محبوب‌ترین مردم در نزد رسول خدا بود، تا آنجا که گوید: چون آیه مباهله<sup>۱</sup> نازل گشت، رسول خدا علی و فاطمه و دو فرزندش را به سوی خود خواند و گفت: بارخدا یا اینان خاندان من هستند و نیز فرمود: من سرور فرزندان آدم هستم و علی سرور عرب است، لیکن از طرف بعضی به تصحیح محدّث معروف، حاکم نسبت به این حدیث اعتراض شده است همچنین به صحّت رسیده که رسول خدا فرمود: **من کنت مولاه، فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه**. این حدیث را سی نفر از صحابه روایت کرده‌اند. از روایاتی که به صحّت پیوسته، این است که خدای متعال به پیامبر امر فرمود که چهار نفر را دوست بدارد و به پیامبرش خبر داد که ذات اقدس او نیز آنها را دوست می‌دارد، و یکی از آن چهار نفر علی است. همچنین در روایات صحیح آمده است که علی را جز مؤمن دوست نمی‌دارد و جز منافق دشمن نمی‌دارد. هرکس به او ناسزا بگوید، به پیغمبر ناسزا گفته است علی بر تأویل قرآن نبرد می‌کند همان طور که پیغمبر بر تنزیل قرآن نبرد فرمود. دو گروه در مورد علی هلاک می‌شوند: دوستی که افراط در دوستی او کند و دشمنی که دشمنی با او را از حد بگذراند. همانا کشنده آن جناب ابن ملجم شقی‌ترین آخرین است، چنانکه پی‌کننده ناقه صالح شقی‌ترین اولین است.<sup>۲</sup>

۲۳- جمال‌الدین حسینی شیرازی (م ۱۰۰۰) در کتاب اربعین خود پس از ذکر حدیث

غدير و نزول آيه سأل سائل...<sup>۱</sup> در اين داستان گويد: اصل اين حديث جز داستان حارث متواتراً از أميرالمؤمنين رسیده و داستان حارث نیز به تواتر از پیغمبر روایت شده است. داستان مزبور را جمع کثیری از صحابه روایت کرده اند که ابن عباس از جمله آنهاست، سپس لفظ ابن عباس و حذیفه بن اسید غفاری و حديث رکبان نیز روایت شده است.

۲۴- جمال الدین ابوالمحاسن یوسف بن صلاح الدین حنفی گوید: ابوظفیل وائله بن اسقع<sup>۲</sup> گفت: علی بن ابی طالب مردم را در رجه جمع کرد و فرمود: سوگند می دهم به خدای عزوجل هر مردی را که سخنان رسول خدا را در روز غدیر خم شنیده، برخیزد و شهادت دهد. جماعتی برخاستند و شهادت دادند که رسول خدا در روز غدیر خم فرمود: آیا نمی دانید که من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟ آن حضرت این سخن را در حال ایستاده بیان داشت و سپس دست علی را گرفت و فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ابوظفیل گوید: من از آن جمع بیرون شدم، در حالی که از این سخن احساسی به من دست داد و چون زیدبن ارقم را ملاقات کردم، آنچه را که شنیده بودم، به او خبر دادم و او گفت: متهم نخواهی بود، من نیز این سخنان را از رسول خدا شنیده ام. بنابراین، آن کسی که خروج علی را به حج با رسول خدا و گذشتن او را در راه به غدیر خم انکار کرد و گفت: علی با شتران قربانی از یمن آمد، در خور توجه و اعتنا نیست، زیرا هر چند که آن جناب هنگام خروج رسول خدا از مدینه به قصد حج در خدمت حضرتش نبود، ولی در بازگشت، با رسول خدا بود به راهی که از غدیر خم می گذشت. بنابراین، می توان گفت که این سخنان پیغمبر در مراجعت بوده و این نظر را حديث صحیح تأیید می کند. در این که گفتار رسول خدا در غدیر خم هنگامی بوده که آن جناب از حج برمی گشته و به مدینه مراجعت می فرموده است، از زیدبن ارقم روایت شده که گفت: چون رسول خدا از حجة الوداع مراجعت کرد و در غدیر خم نزول فرمود،

۱. معارج ۱/۷۰.

۲. در کتاب نامبرده چنین است، ولی صحیح آن، ابوظفیل عامر بن وائله است.

به امر آن جناب زیر درختان را روفتند.<sup>۱</sup> نامبرده حدیث مزبور را به لفظ زید که ذکر شد، از طریق نسائی بیان داشته است.<sup>۲</sup>

۲۵- شیخ نورالدین هروی قاری حنفی (م ۱۰۱۴) بعد از روایت حدیث مزبور به طرق مختلف گوید: حاصل کلام این است که این حدیث صحیح است و شکی در آن نیست، بلکه بعضی از حفاظ آن را از احادیث متواتر به شمار آورده‌اند، زیرا در روایتی از احمد مذکور است که سی نفر از صحابه آن را از پیغمبر شنیده‌اند و در آن هنگام که علی در ایام خلافتش مورد معارضه و منازعه قرار گرفته بود، به آنچه که در باره آن جناب از پیغمبر شنیده بودند، شهادت دادند.<sup>۳</sup> همو گوید: احمد آن را در مسند خود روایت کرده و کمترین مرتبه این حدیث این است که حسن باشد. بنابراین، سخن کسی که در قدح و تردید نسبت به ثبوت این حدیث سخن گفته و آن را به عنوان اینکه علی در آن هنگام در یمن بوده رد کرده است، در خور اعتنا و قابل توجه نیست، زیرا به ثبوت رسیده که آن جناب از یمن مراجعت کرده و در مراسم حج همراه پیغمبر بوده است. شاید سبب چنین گفتار تردید آمیزی این بوده که گوینده پنداشته است پیغمبر حدیث من کنت مولاه، فعلى مولاه را هنگام عزیمت از مدینه به مکه و رسیدن به غدیر خم بیان فرموده است. پس از این مرحله سخن برخی از ارباب حدیث دایر به اینکه زیادتى جمله اللهم وال من والاه... ساختگی است، مردود است، چه این زیادتى از طرقي روایت شده که بسیاری از آن طرق را ذهبی به صحت پذیرفته است.<sup>۴</sup>

۲۶- زین‌الدین مناوی شافعی (م ۱۰۳۱) گوید: ابن حجر گفته که حدیث غدیر حدیثی است که از طرق بسیار زیادى روایت شده و ابن عقده تمام طرق آن را در کتاب

۱. المختصر من المختصر ۴۱۳. ۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۰/۱.

۳. المرقاة فی شرح المشکاة: ۵/۵۶۸. هنگامی که رسیدن تعداد راویان حدیث به سی نفر موجب آن گردد که حدیث مزبور متواتر شناخته شود، پس چگونه خواهد بود هنگامی که ما راویان آن را در این کتاب به بیش از یکصد تن صحابی شمارش و ثبت کرده‌ایم؟ همچنین چگونه خواهد بود که حافظ ابوالعلاء عطار تعداد طرق آن را به دوست و پنجاه طریق رسانده و ثبت کرده است.

۴. المرقاة فی شرح المشکاة: ۵/۵۸۴.

جداگانه‌ای جمع کرده که بعضی از آن طرق صحيح و بعضی ديگر حسن است و در بعضی از طرق مذکور تصريح کرده که سخنان پيغمبر درباره‌ی علی در روز غدیر ختم وقوع یافته است. و بزار<sup>۱</sup> در روايت خود اين زيادتی را در پی حديث ولايت پيغمبر روايت کرده که فرمود: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و احب من احبه و ابغض من ابغضه، و انصر من نصره و اخذل من خذله.<sup>۲</sup> چون ابوبکر و عمر اين سخن را شنيدند، طبق روايتی که دارقطنی از سعدبن ابی وقاص نقل کرده است، گفتند: ای پسر ابوطالب، اکنون تو مولای هر مرد و زن مؤمنی گشتی. همو با دقت در سند روايت کرده که به عمر گفته شد: تو با علی چنان به نيکی رفتار می‌کنی که با هيچ یک از صحابه چنين رفتار نکرده‌ای؟ عمر گفت: همانا او مولای من است. سپس بعد از روايت حديث نزول آیه سؤال سائل بعد از واقع<sup>۳</sup> در روز غدیر گوید: هيثمی گفته که رجال احمد ثقة هستند و در جای ديگر گفته که رجال او رجال صحيح هستند و سيوطی هم گفته است: اين حديث متواتر است.<sup>۴</sup>

۲۷- نورالدین حلبی شافعی (م ۱۰۴۴) آنچه را که در باب صحّت حديث و ورود آن به سندهای صحيح و حسن از ابن حجر گذشت، ذکر کرده و قابل توجه نبودن سخن کسی را که در صحّت حديث تردید روا داشته و یا ذیل آن را ساختگی دانسته است، نقل نموده و ورود آن را از طريقي که بسیاری از آن طرق را ذهبي به صحت پذيرفته، بيان داشته است.<sup>۵</sup>

۲۸- شيخ احمدبن باکثير مکی شافعی (م ۱۰۴۷) در کتاب *وسيلة المال فی عد مناقب الال* بعد از روايت حديث مزبور به لفظ حذيفة بن اسيد و عامر بن لیلی و ابن عباس و

۱. نسبت دادن روايت اين زيادتی تنها به بزار ناروا و برخلاف حق و واقع است، چه بسیاری از حافظان نیز اين زيادتی را روايت کرده‌اند، چنانکه در روايات پيش گفته شما را از آن واقف و آگاه نمودیم.

۲. ترجمه حديث: خدايا دوست بدار آن را که او را دوست دارد و دشمن بدار آن را که او را دشمن دارد، و دوستدار دوستانش باش و با دشمنانش دشمنی ورز، یاری کن آن را که او را یاری کند و خوارگردان آن را که او را خوار گرداند.

۳. معارج، ۱/۷۰.

۴. *السيرة الحلبية*: ۳/۲۰۳.

۵. *فيض القدير*: ۲۱۸/۶.

براه بن عازب گوید: این حدیث را بزّار با رجال صحیح از فطربن خلیفه که ثقه است، و نیز از ام سلمه، رضی الله عنها، روایت کرده و لفظ امّ سلمه و بعد لفظ سعد بن ابی وقاص را ذکر نموده گوید: دارقطنی در سنن خود، باب فضایل از معقل بن یسار، رضی الله عنه، آورده که گفت: از ابوبکر، رضی الله عنه، شنیدم که می گفت: علی بن ابی طالب عترت رسول خداست، یعنی از کسانی است که پیغمبر بر تمسک به آنان و پیروی از ایشان تأکید فرموده است، زیرا آنان ستارگان درخشان آسمان هدایت هستند و هر که از ایشان پیروی کند، به سر منزل سعادت راه یافته است. آری، ابوبکر این فضیلت را ویژه علی دانسته، به علت اینکه آن جناب در این شأن و مرتبت امام و پیشواست و در شهر علم و عرفان است و پیشوای پیشوایان و دانشمند امت است. گویی ابوبکر این روش را از آنجا اتخاذ کرده است که رسول خدا آن حضرت را در روز غدیر خم از میان همگان به خصوصیتی که ذکر شد، برگزید. این حدیث صحیح است و تردیدی در آن نیست و هیچگونه شکی که منافی آن باشد، در آن وجود ندارد و از جمع کثیری از صحابه روایت شده و شیوع و اشتهار کامل یافته، و در شهرت آن تنها مجمع حجة الوداع کافی است. شیخ الاسلام عسقلانی، خدایش رحمت کند، گوید: حدیث من کنت مولا، فعلی مولا را ترمذی و نسائی با دقت در سند روایت کرده اند و این حدیث طرق خیلی زیادی دارد و ابن عقده تمام طرق آن را در کتاب جداگانه ای جمع کرده و بسیاری از اسنادهای آن صحیح و حسن است. بر این معنی دلالت دارد آنچه که ابوظفیل، رضی الله عنه، روایت کرده که علی، کرم الله وجهه، در دوران خلافتش مردم را در رجه که موضعی در عراق است، جمع کرد، آنگاه به پا خاست و حمد و ثنای الهی را به جا آورد... تا پایان روایت که پیش از این ذکر شده است.<sup>۱</sup>

۲۹- شیخ عبدالحق دهلوی بخاری (م ۱۰۵۲) در اللمعات فی شرح المشکاة گفتاری دارد که مفاد و ترجمه آن این است: این حدیث بدون شک و تردید صحیح است و جمعی مانند ترمذی و نسائی و احمد آن را روایت کرده اند و طرق آن بسیار است،



چنانکه شانزده نفر از اصحاب پيغمبر آن را روايت کرده‌اند و در روايتي مذکور است که سی تن از صحابه آن را از پيغمبر شنیده‌اند و در زماني که علي در ايام خلافت مورد معارضه و منازعه قرار گرفته بود، به آنچه که در باره آن جناب از پيامبر شنیده بودند، شهادت دادند و بسياری از اسناد آن صحيح و حسن است، و اظهارات آن کس که در صحت حديث تردید روا داشته، قابل توجه و اعتنا نیست. همچنین گفتار بعضی از معترضان دایر به اینکه زيادتی جمله *اللهم وال من والاه...* ساختگی است، مردود است، چه به طرق مختلفه روايت شده که اکثر آن طرق را ذهبی به صحت پذيرفته است. دهلوی پس از آنکه در کتاب *لمعات خود آورده* که این حديث صحيح است و شکی در آن نیست و گروهی مانند ترمذی و نسائی و احمد با دقت در سند آن را روايت کرده‌اند، گوید: ابن حجر نیز در *الصواعق المحرقة* چنین گفته است.

۳۰- شيخ محمود بن محمد شيخانی قادری مدنی در کتاب *الصراط السوي في مناقب آل النبي* گوید: از جمله حديثهای صحيحی که وارد شده، حديث نبوی من كنت مولاه، فعلى مولاه درباره علی، رضی الله عنه، است که ترمذی و نسائی و امام احمد و دیگران با دقت در سند آن را روايت کرده‌اند و چه بسا حديث صحيحی هست که مسلم و بخاری آن را نیاورده‌اند. سپس حديث رحبه را به لفظ سعید بن وهب روايت کرده گوید: ذهبی گفته که این حديث صحيح است. بعد روايت احمد را در داستان رحبه از ابوظفیل و زید بن ارقم ذکر کرده گوید: حافظ ذهبی گفته که این حديث صحيح و غریب است.<sup>۱</sup> آنگاه آن را از طریق ابن عوانه، از ابوظفیل، از زید روايت کرده گوید: حافظ ذهبی گفته که این حديث صحيح است. در نهایت آن را از طریق حافظ ابویعلی و حافظ حسن بن سفیان روايت کرده گوید: حافظ ذهبی گفته که این حديث حسن است و جمهور علمای اهل سنت در این نظر با ما متفق می‌باشند.

۱. برای غرابت این حديث نه برحسب اصطلاح اهل حديث و نه از جهت دیگر وجهی نیست، جز اینکه مشتمل بر فضل امیرالمؤمنین عليه السلام است.

اما آنچه که تنها بدعتگذاران اسماعیلیه<sup>۱</sup> در بلاد یمن به زعم خود گفته‌اند و با این گفتار خود با اهل جمعه و جماعت و سنن مخالفت ورزیده‌اند، این است که آنها در باره این که رسول خدا هنگام بازگشت از حجّة الوداع در روز غدیر خم اصحاب خود را جمع کرد و جمله الست اولی بکم من انفسکم<sup>۲</sup> را سه بار بر آنها تکرار فرمود و آنها هم در جواب آن جناب زبان به تصدیق و اعتراف گشودند و سپس حضرتش دست علی، رضی الله عنه، را گرفت و فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و اخذل من خذله، وانصر من نصره و ادر الحق معه حیث دار<sup>۳</sup>، گفته‌اند که مولی در این حدیث به معنی اولی است، نه ناصر و نه سایر معانی مشترک. مدعی این معنی از فرقه اسماعیلیه گوید: جز این نیست که مقصود پیغمبر این بوده که همان سمت ولاء [اولویت در تصرف] که رسول خدا را بر مردم است، برای علی نیز مسلم است و جمله نخست از گفتار پیغمبر: الست اولی بکم من انفسکم را سند و دلیل بر این مدعا قرار داده است. مدعی این معنی نیز گوید: اگر مراد رسول خدا از مولی، ناصر یا سید و جز آنها می‌بود، دیگر نیازی به جمع کردن صحابه و گواه گرفتن آنها احساس نمی‌شد و موجبی نداشت که دست علی را بگیرد و بلند کند، زیرا این را هر کس می‌دانست و احتیاجی نبود که پیغمبر با عبارت اللهم وال من والاه و عاد من عاداه... زبان به دعای او بگشاید. همین مدعی گوید: چنین دعایی در خور کسی جز امام معصوم و مفترض الطاعة بعد از پیغمبر نیست، زیرا پیغمبر حق را تابع و پیرو علی قرار داد، نه متبوع او، و این مقام

۱. بزودی در بیان مفاد حدیث به این حقیقت خواهید رسید که این برهان اختصاص به فرقه اسماعیلیه ندارد، بلکه بنا بر مقتضای حق صریح است و هر کس که ولای امیرالمؤمنین علیه السلام را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله برحسب جانشینی آن جناب، مانند ولای شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داند، همین نظر و عقیده را دارد.

۲. ترجمه حدیث: آیا من به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟ (و)

۳. هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا دوست بدار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن بدار آن کس را که او را دشمن دارد، و خوارگردان آن کس را که او را خوار گرداند و یاری کن آن کس را که او را یاری کند، و حق را با او بگردان هر جا که او باشد. (و)

شايسته نيست جز براي آن كس كه عصمتش محرز و اطاعت از او واجب باشد. بنا بر اين دلايل و براهين، ثابت و محقق است كه علي، رضي الله عنه، تنها وصي است و وصايت او از طرف رسول خدا منصوب است و خلافت آن كس كه بر او پيشي گرفت، معصيت و نافرمانی خداست. در اينجا افتراي مدعی تمام شد.

پيش از اين احاديث صحيح و حسن از نظر گذشت و در آن احاديث تمام آنچه كه مدعی ذكر کرده، نيست، بلكه از آنچه ما بيان داشتيم، حديث من كنت مولاه، فعلي مولاه و جمله اللهم وال من والاه و حديث ان الله ولي المؤمنين، و من كنت وليه، فهذا وليه. اللهم وال من والاه و عاد من عاده، و اخذل من خذله، و انصر من نصره از صحت برخوردار است. همين طور از آنچه ما ياد كرديم، روايات ذيل به صحت پيوسته است:

۱- پيامبر به مردم فرمود: آيا می دانيد كه من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟ گفتند: بلي، يا رسول الله. فرمود: هر كس من مولای اويم، علي مولای اوست. بار خدایا دوست بدار آن را كه او را دوست می دارد و دشمن بدار آن را كه او را دشمن می دارد.

۲- پيامبر فرمود: گویی كه من دعوت شده ام و دعوت حق را اجابت کرده ام؛ همانا من در میان شما دو چیز خطير و گرانها را بر جای می نهم: كتاب خدا و عترت و اهل بيت. مراقب باشيد كه بعد از من در باره آن دو چگونه رفتار می نماييد؟ آن دو هرگز از يكديگر جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. سپس فرمود: همانا خداوند مولای من است و من ولي هر مؤمن هستم. بعد دست علي را گرفت و فرمود: هر كس من مولای اويم، اين [علي] ولي اوست. بار خدایا دوست بدار آن كس را كه او را دوست دارد و دشمن بدار آن كس را كه او را دشمن دارد.

۳- پيامبر فرمود: آيا من به هر مؤمنی از خود او سزاوارتر نيستم؟ گفتند: بلي، هستی. در اين موقع فرمود: پس همانا اين [علي] مولای کسی است كه من مولای اويم. خدایا دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار. پس از اين جريان عمر، رضي الله عنه، علي را ملاقات كرد و گفت: گوارا باد ترا، صبح را به شام آوردی در حالی كه مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.

در آنچه از اخبار و روایات صحیح و حسن به دست آمده، اثری از اختراعات مدعی و افتراهای او وجود ندارد<sup>۱</sup> و ابن عقده تمامی طرق احادیث مذکور و جز آنها را در کتاب جداگانه‌ای گرد آورده است.

۳۱- سید محمد برزنجی شافعی (م ۱۱۰۳) در تألیف خود *النواقض* گوید: بدان که شیعه ادعا می‌کنند که این حدیث نصی است آشکار و نمایان در امامت علی، رضی الله عنه، و این مهم‌ترین شبهه‌های آنهاست، و آن بخش حدیث مذکور را که با عبارت *من كنت مولا، فعلى مولا* ذکر کردیم، بدون زیادتی جمله *اللهم وال من والاه... صحیح* است و از طرق بسیار روایت شده است.<sup>۲</sup>

۳۲- ضیاءالدین مقبلی (م ۱۱۰۸) حدیث غدیر را در کتاب خود *الابحاث المسددة فی الفنون المتعددة* از احادیث متواتر و قطعی به شمار آورده است در حاشیه *هدایة العقول* آمده است: علامه سید عبدالله بن وزیر در تاریخ معروف خود، موسوم به *طبیح الحلوی* از سید محمد ابراهیم نقل کرده که گفت: حدیث *من كنت مولا، فعلى مولا* یکصد و پنجاه طریق دارد، ولی همه آن طرق را جز افرادی از حفاظ حدیث نشناخته‌اند<sup>۳</sup> و علامه بزرگوار امیر محمد بن اسماعیل که خدایش رحمت کناد، گفته: حدیث مزبور یکصد و پنجاه طریق دارد و علامه مقبلی بعد از تحقیق و بررسی بعضی از طرق این حدیث گوید: هرگاه این امر معلوم نباشد، پس در دین امر قطعی و مسلمی وجود نخواهد داشت و در *فصول* خود این حدیث و همچنین حدیث منزلت را از احادیث متواتر لفظی قلمداد کرده و جلال نسبت به تواتر حدیث غدیر *مطلب فصول* را تأیید نموده است، ولی متواتر بودن

۱. مدعی چیزی اضافه بر آنچه که شیخانی به صحت آن اعتراف دارد نیاورده، جز بیانی در کیفیت احتجاج و استدلال که ناگزیر از آن بوده است. بنابراین، اگر شیخانی در مقام دلیل و برهان نظری داشته، چرا ابراز نکرده است؟ بزودی بر حقایق این گفتار در تمام موارد واقف خواهید شد.

۲. قبلاً سخن حافظان مبنی بر صحت صدر و ذیل حدیث مزبور و برخورداری آن از اسناد قوی بیان شده و بزودی در مبحث قراین معین متصل و منفصل این کتاب گفتار نهایی و کافی ما را به خواست خدا از نظر خواهید گذراند.

۳. *هدایة العقول الی غایة السنول*، حسین بن قاسم یمنی: ۳۰/۲.

حديث منزلت را نپذيرفته چنين گويد: حديث منزلت صحيح و مشهور است، اما متواتر نيست.<sup>۱</sup>

سيد امير محمد صنعاني در كتاب *الروضة النديّة في شرح التحفة العلوية* گويد: حديث غدير نزد بيشتر پيشوايان حديث متواتر شناخته شده است.

حافظ ذهبي در *تذكرة الحفاظ* در شرح حال طبري گويد: محمد بن جرير طبري درباره حديث غدير كتابي جداگانه تأليف کرده است و من بر آن كتاب دست يافتم و از بسياري طرق آن دچار دهشت شدم. وي نيز در شرح حال حاکم گويد: از نظر حاکم حديث مزبور دارای طرق نيکوبي است که من اين طرق را جداگانه جمع و تدوين کرده‌ام.

همو گويد: استاد مجتهد، ضياء الدين صالح بن مهدي مقبلي که در مکه سکونت داشت، حديث غدير را جزو احاديث متواتري که در كتاب *الابحاث المسدّده في الفنون المتعدّدة* جمع کرده، به شمار آورده است. نامبرده از پيشوايان علم و تقوا و انصاف است و با انصاف پيشوايان حديث داير به تواتر آن، ديگر لزومي ندارد که با ايراد طرق آن ايجاد ملال شود، بلکه براي تيمّن و تبرّک به ذکر بعضي از آنها پرداخته مي‌شود.

۳۳- شيخ محمد صدر العالم در كتاب *معارج العلي في مناقب المرتضى* چنين گويد: بدان که حديث موالات به طوري که در *قطف الازهار* سيوطي آمده، متواتر است و من خواستم طرق آن را بررسي کنم تا اين تواتر آشکار گردد. بنا بر اين، مي‌گويم:

اين حديث را احمد و حاکم از ابن عباس، و ابن ابی شيبه و احمد از ابن عباس، از بریده، و احمد و ابن ماجه از براء، و طبرانی از جرير، و ابونعيم از جندع انصاری، و ابن قانع از حبشي بن جناده روايت کرده‌اند.

ترمذی با دقت در سند گفته است: حديث مزبور حسن و غريب است.

همچنين نسائي و طبرانی و ضياء مقدّسی از ابوظفيل، از زيد بن ارقم يا حذيفه بن اسيد، و ابن ابی شيبه و طبرانی از ابوايوب، و ابن ابی شيبه و ابن ابی عاصم و ضياء از سعد بن ابی وقاص، و شيرازي در *الالقباب* از عمر، و طبرانی از مالک بن حويرث، و

۱. متواتر بودن حديث منزلت که مورد اتفاق همه علمای حديث است، بر او پوشيده مانده است.

ابونعیم در فضایل الصحابة از یحیی بن جعدہ، از زیدبن ارقم، و ابن عقدہ در کتاب الموالاة از حبیب بن بدیل بن ورقاء و قیس بن ثابت و زیدبن شراحیل انصاری، و احمد از علی و سیزده نفر، و ابن ابی شیبہ از جابر حدیث موالاة را روایت کرده‌اند.<sup>۳۴</sup>

احمد با دقت در سند و ابن ابی عاصم نیز در السنّة از زاذان بن عمر روایت کرده‌اند که گفت: در رجبہ از علی شنیدم... تا آخر حدیث.

احمد با دقت در سند از براء بن عازب و زیدبن ارقم روایت کرده و لفظ آن دو را ذکر نموده است.

طبرانی از ابن عمر، و ابن ابی شیبہ از ابوهریره و دوازده تن از صحابه، و احمد و طبرانی و ضیاء از ابویوب و جمعی از صحابه، و حاکم از علی و طلحة، و احمد و طبرانی و ضیاء از ابویوب و جمعی از صحابه، و حاکم از علی و طلحة، و احمد و طبرانی و ضیاء از علی و زیدبن ارقم و سی نفر از صحابه، و ابونعیم در فضایل الصحابة از سعد، و خطیب از انس نیز حدیث مزبور را روایت کرده‌اند.

عبدالله بن احمد و ابوعلی و ابن جریر و خطیب و ضیاء از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کرده‌اند که گفت: علی را در رجبہ دیدم... تا پایان حدیث.

طبرانی این حدیث را از عمرو بن مرّه و زیدبن ارقم روایت نموده است.

طبرانی و حاکم از ابوظفیل، از زیدبن ارقم روایت کرده‌اند و حدیث را به لفظی که ذکر نمودیم، بیان داشته‌اند.

سرانجام، طبرانی آن را از حبشی بن جنادہ، و ابونعیم در فضایل الصحابه از زیدبن ارقم و براء بن عازب روایت کرده‌اند.

۳۴- سیدابن حمزہ حرّانی دمشقی حنفی (م ۱۱۲۰) حدیث غدیر را از طریق ترمذی و نسائی و طبرانی و حاکم و ضیاء مقدسی روایت کرده، سپس گوید: سیوطی گفته که این حدیث متواتر است.<sup>۱</sup>

۳۵- ابو عبدالله زرقانی مالکی (م ۱۱۲۲) بعد از ذکر کلام قسطلانی در المواهب اللدنیّة

گوید: رسول خدا علی را به سبب دانش بسیار، استنباط دقیق، تیزفهمی، حسن سیرت، صفای باطن، اخلاق پسندیده و ثابت قدم بودنش برگزید، تا آنجا که گوید: طبرانی و غیر او به اسناد صحیح آورده‌اند که رسول خدا هنگام بازگشت از حجة الوداع در غدیر خم که موضعی است به جحفه، خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: ای مردم، همانا خداوند مولای من و من مولای اهل ایمان هستم و من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم. پس هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. بارخدا یا دوستان او را دوست دار و دشمنان او را دشمن دار، و یاری کن کسی را که او را یاری نماید و خوار گردان کسی را که او را خوار گرداند، و او را محور و مدار حق قرار ده. بعضی پنداشته‌اند زیادتی عبارت اللهم وال من والاه... ساختگی است که باید گفت این پندار مردود است، چه این عبارت از طرقي آمده که بسیاری از آن طرق را ذهبی به صحت پذیرفته و دارقطنی از سعد روایت کرده است که چون ابوبکر و عمر این کلمات را از پیامبر شنیدند، گفتند: ای پسر ابوطالب، اکنون تو مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی. سپس داستان نزول آیه سأل سائل بعذاب واقع<sup>۱</sup> را پیرامون قضیه ذکر کرده و پس از آنکه به شرح حال ابن عقده پرداخته و او را ستوده است، گوید: این حدیث متواتر است و شانزده نفر صحابی آن را روایت کرده‌اند.<sup>۲</sup> و در روایتی از احمد مذکور است که سی تن صحابی این خطبه را از پیغمبر ﷺ شنیده‌اند و هنگامی هم که علی در ایام خلافتش مورد معارضه و منازعه واقع شده بود، به آنچه شنیده بودند، برای آن حضرت شهادت دادند، بنابراین، سخن کسی که بر صحت داستان مزبور معترض بوده و یا آن را رد کرده است به اعتبار اینکه علی در یمن بوده، قابل توجه و التفات نیست، زیرا به ثبوت رسیده که آن جناب از یمن مراجعت فرمود و در سفر حجة الوداع همراه رسول خدا بود.<sup>۳</sup>

۱. معارج ۱/۷۰.

۲. این تعدادی است که او بدان دست یافته است و به همین تعداد، حدیث مزبور را متواتر می‌دانند و چنانکه قبلاً بیان داشتیم، راویان این حدیث از صحابه متجاوز از یکصد نفر است.

۳. شرح المواهب اللدنیة: ۱۳/۷.

۳۶- شهاب‌الدین حفظی شافعی که از غدیره سرایان قرن دوازدهم است، در کتاب *ذخیره‌الاعمال فی شرح عقد جواهراللال* گوید: این حدیث صحیح است و شکی در آن نیست. ترمذی و نسائی و احمد آن را روایت کرده‌اند و طرق آن بسیار است. امام احمد گوید: سی صحابی هنگامی که علی در ایام خلافتش مورد معارضه و منازعه قرار گرفته بود، به این حدیث برای آن حضرت شهادت دادند.

۳۷- میرزا محمد بدخشی گوید: این حدیث صحیح و مشهور است، و در صحت آن تردید روا نداشته مگر منکر متعصب که گفتارش بی اعتبار است، چه آنکه حدیث مزبور طرق بسیار زیادی دارد و ابن عقده تمام طرق آن را در کتابی جداگانه گرد آورده و ذهبی به صحت بسیاری از طرق آن تصریح کرده است و جمع کثیری از صحابه آن را روایت نموده‌اند.<sup>۱</sup>

همو در کتاب *مفتاح النجا فی مناقب آل العبا* گوید: حکیم ترمذی در *نوادرالاصول* و طبرانی به سند صحیح در *المعجم الکبیر* از ابوظیفیل، از حذیفه بن سید، رضی الله عنه، روایت کرده‌اند که رسول خدا در غدیر خم زیر درختی خطبه ایراد کرد و فرمود: ای مردم، به تحقیق خدای مهربان و دانا مرا آگاه فرمود... تا آخر خطبه که قبلاً از نظر گذشت.<sup>۲</sup> سپس گوید: این خطبه را احمد از براء بن عازب و زیدبن ارقم، رضی الله عنهما، به لفظی روایت کرده که پیش از این بیان داشتیم<sup>۳</sup>، سپس گوید: احمد از علی و ابویوب انصاری و عمرو بن مرّه و ابویعلی از ابوهریره، و ابن ابی شیبیه از ابوهریره و از دوازده تن از صحابه، و بزار از ابن عباس و عماره و بریده، و طبرانی از ابن عمر و مالک بن حویرث و ابویوب و جریر و سعدبن ابی وقاص و ابوسعید خدری و انس، و حاکم از علی و طلحه، و ابونعیم در *فضایل الصحابه* از سعد، و خطیب از انس، رضی الله عنهم، این حدیث را روایت کرده‌اند. سپس حدیث را ذکر نموده گوید: در روایت دیگر طبرانی از عمرو بن مرّه و زیدبن ارقم و حبشی بن جناده، رضی الله عنهم، آن را به طور مرفوع و با لفظ من کنت

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۶/۱ - ۲۷.

۱. نزل الابرار ۲۱.

۳. همان: ۲۹/۱ - ۳۰.



مولاه، فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره، و اعن من اعانه روايت کرده است و عبارت حديث در نزد ابن مردويه که به طور مرفوع از ابن عباس روايت شده، چنین است: اللهم من كنت مولاه، فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه واخذل من خذله وانصر من نصره، و احب من احبه و ابغض من ابغضه. حديث مزبور در روايت ديگر از ابونعيم در كتاب فضائل الصحابة از زيد بن ارقم و براء بن عازب به طور مرفوع چنین مذکور است: أَلَا إِنَّ اللَّهَ وَلِيُّيَ وَأَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ. من كنت مولاه، فعلی مولاه. همین حديث را احمد در روايت ديگر آورده است و ابن حبان و حاکم و حافظ ابويشر اسماعيل بن عبدالله عدي اصفهانی، مشهور به سمويه از ابن عباس، از بریده نقل کرده اند و طبرانی در روايت ديگر از ابوظيفل، از زيد بن ارقم روايت کرده است و ترمذی و حاکم هم به نقل آن از زيد بن ارقم پرداخته اند. سپس نامبرده گوید: این حديث صحيح و مشهور است و حافظ ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی ترکمانی فارقی دمشقی به صحت بسیاری از طرق حديث مزبور تصريح کرده است. این حديث طرق بسیار زيادی دارد و حافظ ابوالعباس احمد بن محمد بن سعيد کوفی، معروف به ابن عقده تمام طرق آن را در کتابی جداگانه گرد آورده است و احمد از ابوظيفل روايت کرده که علی، کرم الله وجهه، در رحبه مردم را جمع کرد و فرمود: تا پایان داستان مناشدهٔ رحبه.

۳۸- مفتی شام، عمادی حنفی دمشقی (م ۱۱۷۱) حديث مزبور را از احاديث متواتر به شمار آورده و به طوری که در آغاز کتابش گفته است، آن را از ده تن از مشايخ و بیشتر به نقل از ترمذی و بزّار و احمد و طبری و ابونعيم و ابن عساکر و ابن عقده و ابویعلی روايت کرده است.<sup>۱</sup>

۳۹- ابوالعرفان، صبان شافعی (م ۱۲۰۶) بعد از روايت حديث گوید: سی صحابی آن را از پیغمبر روايت کرده اند و بسیاری از طرق آن صحيح يا حسن است.<sup>۲</sup>

۴۰- سيد محمود آلوسی بغدادی (م ۱۲۷۰) گوید: بلی، در نزد ما به ثبوت پیوسته که

رسول خدا در حق امیر در غدیر خم فرموده: من کنت مولا، فعلی مولا، و بر این جمله چنانکه در بعضی روایات آمده، عبارتی را افزوده است، لیکن در تمام این روایات بر آنچه ادعا دارند از امامت کبری و زعامت عظمی دلالتی نیست.<sup>۱</sup> ۲. همو گوید: ذهبی این حدیث را صحیح دانسته و گفته است: همانا حدیث من کنت مولا، فعلی مولا متواتر است و در اینکه رسول خدا آن را بیان فرموده، تردیدی نیست. اما جمله اللهم وال من والاہ زیادتی است که اسناد آن قوی است.<sup>۳</sup>

۴۱- شیخ محمد حوت بیروتی شافعی (م ۱۲۷۶) گوید: حدیث من کنت مولا، فعلی مولا را اصحاب سنن جز ابو داود روایت نموده‌اند و احمد نیز آن را روایت کرده، و بر صحت آن تأکید ورزیده است. حدیث مزبور به لفظ من کنت ولیه، فعلی ولیه نیز روایت شده، و احمد و نسائی و حاکم آن را روایت کرده و صحیح دانسته‌اند.<sup>۴</sup>

۴۲- مولوی، ولی الله لکنهوی در کتاب *مرآت المؤمنین فی مناقب اهل بیت المرسلین* بعد از ذکر حدیث غدیر به طرق متعدد، کلامی ایراد کرده که مفاد و ترجمه آن این است: باید دانست که این حدیث صحیح است و دارای طرق بسیاری است و آن کس که در صحت آن تردید دارد، خطا کرده است، زیرا حدیث مزبور را جمعی از علمای حدیث، مانند ترمذی و نسائی با دقت در سند روایت نموده‌اند و جمعی از صحابه در ایام خلافت علی آن را برای آن جناب شهادت داده‌اند. سپس حدیث مناشده و تأثیر نفرین حضرت علی را ذکر کرده است.

۴۳- حافظ معاصر، شهاب الدین ابوالفیض، احمد بن محمد بن صدیق حصرمی گوید: اما حدیث من کنت مولا فعلی مولا از پیغمبر به تواتر رسیده است، به روایت قریب شصت نفر که اگر اسنادهای همه آنها را بیاوریم، بسیار طولانی خواهد بود، ولی به

۱. بزودی در گفتاری پیرامون مفاد حدیث، به دلالت آن بر امامت کبری و زعامت عظمی واقف خواهید شد. فقط منظور از نقل کلام او در اینجا تمکین او در قبال صحت سند حدیث است.

۲. روح المعانی: ۲/۲۴۹.

۳. همان: ۲/۳۵۰.

۴. اسنی المطالب: ۲۲۷.

منظور فايدهٔ بيشتري به ذكر نام كسانى كه با دقت در سند آن را روايت كرده‌اند مى‌پردازيم و هر كس بخواهد بر طرق و اسنادهاى اين روايت وقوف يابد، به كتاب ما در متواتر رجوع نمايد. اينك از محدثانى كه حديث غدير را روايت كرده‌اند، بدين شرح ياد مى‌كنيم:

احمد در مسند خود و ابن ابى عاصم در السنّة از على و سيزده تن از صحابه. نسائي در خصايص از على و ده و اندى نفر. طحاوى در مشكل الآثار و بزّار در مسند و ابن عساکر و كسان ديگر از على و جماعتى كه با او بودند. ابن راهويه در مسند و ابن جرير در تهذيب الآثار و ابن ابى عاصم در السنّة و طحاوى در مشكل الآثار و محاملى در امالى و ابن عقده و خطيب از حديث ابن عباس. احمد و نسائي در السنن الكبرى و خصايص و ابن ماجه و حسن بن سفيان و دولاى در الكنى والاسماء و ابن عساکر در تاريخ دمشق از حديث براى ابن عازب. احمد و ترمذى و نسائي در السنن الكبرى و ابن حبان در صحيح و بزّار و دولاى در الكنى والاسماء و طبرانى و حاكم و محدثان ديگر از زيد بن ارقم. احمد و نسائي در السنن الكبرى و خصايص و سمويه در فوايد خود و عثمان بن ابى شيبه و ابن جرير در تهذيب الآثار و ابن حبان و حاكم و طبرانى در المعجم الصغير و ابونعيم در حلية الاولياء و تاريخ اصفهان و فضائل الصحابة و ابن عقده و ابن عساکر از طرقى كه به حدّ تواتر مى‌رسد، از بريده. احمد و نسائي در السنن الكبرى و طبرانى از حديث ابوايوب. ترمذى و ابن عقده و طبرانى و دارقطنى و از طريق دارقطنى، ابن عساکر از حديث حذيفة بن اسيد، جز آنكه اين طريق در نزد ترمذى مورد شك است. نسائي و ابن ماجه و سعيد بن منصور و ابن جرير در تهذيب الآثار و بزّار و ابن عقده و ابن عساکر از حديث سعد بن ابى وقاص. ابن ابى شيبه و بزّار هر دو در مسند خود و ابويعلی و طبرانى در المعجم الاوسط و ابن عقده، و نيز طبرانى در المعجم الصغير و ابن عقده و ابونعيم در حلية الاولياء و تاريخ اصفهان و خطيب و ابن عساکر از حديث انس بن مالك. حاكم و طبرانى در المعجم الاوسط و ابونعيم در تاريخ اصفهان و ابن عساکر از حديث ابوسعيد. عثمان بن ابى شيبه و نسائي هر دو در سنن خود و ابن عقده و ابويعلی و طبرانى و بانياسى در الجزء و ابونعيم در تاريخ اصفهان و ابن عساکر در تاريخ دمشق از حديث جابر بن

عبدالله. طبرانی از حدیث عمرو بن ذی مرّ. عثمان بن ابی شیبہ در سنن خود و ابن عقدہ و طبرانی و ابن عدی و از طریق ابن عدی، ابن عساکر از حدیث ابن عمر. ابن عقدہ و طبرانی و ابن عساکر از حدیث مالک بن حویرث. ابو نعیم در حلیۃ الاولیاء و طبرانی و ابوطاهر مخلص و ابن قانع و ابن عساکر از حبشی بن جنادہ. طبرانی و ابن عقدہ از حدیث جریر بن عبدالله بجللی. بزّار از حدیث عمارہ. طبرانی و ابن عقدہ و ابن عساکر از حدیث عمّار بن یاسر، از حدیث ریاح بن حارث، از حدیث عمر بن خطاب و از حدیث نبیط بن شریط. ابن عقدہ و ابن عساکر از حدیث سمرة بن جندب. طوسی در امالی خود از حدیث ابولیلی. ابو نعیم در معرفة الصحابة از حدیث جندب انصاری. ابن عقدہ در کتاب الموالاة از حدیث جماعتی به اسنادهای متعدد، از جمله: حبیب بن بدیل، قیس بن ثابت، زید بن شرحبیل، عباس بن عبدالمطلب، حسن بن علی و برادرش، عبدالله بن جعفر، سلمة بن اکوع، زید بن ابی ثابت، ابوذر، سلمان فارسی، یعلی بن مرّه، خزیمه بن ثابت، سهل بن حنیف، ابورافع، زید بن حارثه، جابر بن سمره، ضمرة اسلمی، عبدالله بن ابی اوفی، عبدالله بن بسر مازنی، عبدالرحمن بن یعمر دیلمی، ابوظفیل، سعد بن جنادہ، عامر بن عمیرہ، حبة بن جوین، ابوامامہ، عامر بن لیلی، وحشی بن حرب، عایشہ و امّ سلمہ، و حاکم از حدیث طلحة بن عبیدالله.

## داوری دربارهٔ سند حدیث غدیر

تحقیق و پژوهشی که در خلال مطالب گذشته صورت گرفت، شما را بر این آگاه ساخت که گروه‌های بسیار از علمای اُمَّت و حفاظ حدیث و رؤسای مذاهب اهل سنت و جماعت حدیث غدیر را روایت کردند و با اطمینان خاطر آن را پذیرفتند و گروهی دیگر نیز در قبال هر گونه شک و تردید نسبت به آن، دفاع و هواداری کردند و به صحیح بودن اسنادهای زیادی از طرق حدیث مزبور و حَسَن بودن طرق دیگر و قوی بودن اسناد بعضی دیگر از طرق حدیث حکم نمودند. در این راستا، گروهی از علمای بزرگ بر متواتر بودن آن تأکید ورزیدند و کسانی را که منکر این معنی شدند، مورد انتقاد و سرزنش قرار دادند. همچنین بر شما محقق شد و دانستید که برحسب آنچه بدان وقوف یافتیم، یکصد و ده تن از صحابه حدیث غدیر را روایت کرده‌اند و پیش از این ذکر شد که حافظ سجستانی حدیث مزبور را از یکصد و بیست تن از صحابه روایت نموده<sup>۱</sup> و حافظ ابوالعلاء همدانی آن را به دویست و پنجاه طریق روایت کرده است<sup>۲</sup> و بر همین مقیاس است روایت تابعین و محدثانی که پس از ایشان آمدند. با این اوصاف، در احادیث مروی از رسول خدا ﷺ هرگز حدیثی را نخواهید یافت که به این مرتبه از ثبوت و یقین و تواتر رسیده باشد.

---

۱. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۱۵۵/۱. ۲. همان: ۱۵۸/۱.

شمس‌الدین جزری رساله‌ای جداگانه در اثبات تواتر این حدیث ترتیب داده و منکر تواتر آن را منسوب به نادانی نموده است. بنابراین، همان طور که از فقیه ضیاء‌الدین مقبلی ذکر شد، اگر تحقیق و ثبوت این حدیث با این همه شواهد و دلایل نامعلوم پنداشته شود، هیچ امری در دین قطعی و مسلم نخواهد بود.<sup>۱</sup> از عاصمی نقل شده که حدیث مزبور را ائمت اسلامی تلقی به قبول نموده و پذیرش صحت و تواتر آن موافق با اصول درایت است.<sup>۲</sup> از غزالی نقل شده که همگان اجماع بر متن حدیث مزبور دارند.<sup>۳</sup> از ذهبی نقل شده که جمهور اهل سنت بر این حدیث اتفاق نظر دارند.<sup>۴</sup> از بدخشی نقل شده که این حدیث صحیح و مشهور است و در صحت آن تردید روا نداشته مگر منکر متعصب که سخن او را اعتباری نیست.<sup>۵</sup> باز از ذهبی نقل شده که نه تنها صحت این حدیث مورد اتفاق همگان است، بلکه صدر حدیث متواتر است و به یقین پیوسته که رسول خدا آن را بیان فرموده و ذیل حدیث زیادتی است که اسناد آن قوی است.<sup>۶</sup> از لکنهوی هم نقل شده که این حدیث صحیح است و هرکس در صحت آن تردید روا داشته، به خطا رفته است.<sup>۷</sup> همچنین ذکر شده که این حدیث مشهور است و دارای طرق بسیار زیادی است.<sup>۸</sup> از قول آلوسی ذکر شده که نزد ما به ثبوت پیوسته که رسول خدا حدیث غدیر را در حق علی بیان فرموده است.<sup>۹</sup> از قاری هروی ذکر شده که حدیث مزبور صحیح است و شکی در آن نیست.<sup>۱۰</sup> از جزری ذکر شده که این حدیث به تواتر از پیغمبر و امیرالمؤمنین رسیده است و گروه بسیاری از راویان و محدثان آن را روایت کرده‌اند و برای گفتار کسی که بدون اطلاع از علم حدیث خواسته حدیث مزبور را ضعیف قلمداد کند، اعتباری نمی‌توان قائل شد.<sup>۱۱</sup> در همین راستا، ذکر شده که این

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۰۷/۱. ۲. همان: ۲۹۵/۱.  
 ۳. همان: ۲۹۶/۱. ۴. همان: ۳۰۵/۱.  
 ۵. همان: ۳۰۹/۱. ۶. همان: ۲۹۷/۱.  
 ۷. همان: ۳۱۱/۱. ۸. همان: ۳۱۰/۱.  
 ۹. همان: ۳۱۰/۱. ۱۰. همان: ۳۰۲/۱.  
 ۱۱. همان: ۲۹۹/۱.

حديث صحيح است و شكی كه منافی آن باشد، در آن نيست و گفتار كسی كه در صحت آن ترديد كرده، در خور توجه و التفات نيست و سخن كسی كه ذيل حديث را اضافی دانسته و آن را نفی نموده است، قابل اعتنا نخواهد بود.<sup>۱</sup>

باز از جزری ذكر شده كه اين حديث متواتر است و سخن كسی كه در صحت آن ترديد كرده، قابل توجه نخواهد بود و صحت حديث مزبور از گروهی به ثبوت رسیده كه قطع به خبر آنها حاصل است.<sup>۲</sup> از اصفهانی هم نقل شده كه حديث مزبور صحيح است و هيچگونه علت و نقصی در آن به نظر نمی رسد و آن را حدود يكصد تن روايت كرده اند كه از جمله آنها ده نفری هستند كه بشارت به بهشت یافته اند...<sup>۳</sup> تا آخر سخنانی كه به طور مبسوط مذكور افتاد.

با تمام اين اوصاف، از خلال عصييت ها و انبوه كينه ها محصول شومی به دست آمد كه گروهی را از شعاع فضيلت علوی محروم ساخت تا آنجا كه صفای حق و حقيقت را تيره و كدر ساختند و آرامش و اطمینانی را كه در سایه ولایت مطلق الهی وجود داشت، به اضطراب مبدل كردند و با آهنگ های ماجراجویانه و جنجال های ناموزون در قبال يك حقيقت آشكار به مخالفت برخاستند و به بی انصافی گراییدند. در نتیجه، آن يك منكر صحت صدور حديث غدير خم شد<sup>۴</sup> و علت انكار خود را مسافرت علی عليه السلام به يمن و نبودن او با پیغمبر صلی الله علیه و آله در سفر حجة الوداع بیان داشت و آن دیگری منكر صحت صدر حديث شد<sup>۵</sup> و گفت: پيشتري كسانی كه داستان غدير خم را روايت نموده اند، صدر حديث را روايت نكرده اند. سومی ذيل حديث را به ضعف سند نسبت داد<sup>۶</sup> و گفت: شكی

۱. رك: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۰۴/۱. ۲. همان: ۲۹۹/۱.

۳. همان: ۲۹۵/۱.

۴. طحاوی و ديگران آن را از بعضی حكايه كرده و بدان پاسخ داده اند، چنانكه قبلاً از نظر گذشت. رك:

الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۹۴/۱، ۳۰۰.

۵. تفتازانی در كتاب خود المقاصد ۲۹۰ اين مطلب را عنوان نموده و بعضی از متأخران هم از او تقليد و تبعيت كرده اند.

۶. ابن تيميه در منهاج السنة: ۴/۸۵ اين مطلب واهی را بيان داشته است.

نیست که ذیل حدیث عاری از حقیقت است. چهارمی در اصل حدیث نکوهش و طعن رواداشت و دعای ملحق به آن را معتبر دانست<sup>۱</sup> و گفت: غیر از احمد، دیگران تنها قسمت اخیر حدیث را که عبارت است از اللهم وال من والاه... روایت کرده‌اند.

بنابر مطالبی که قبلاً به طور مبسوط بیان شد، دانستید که تمام حدیث مزبور متواتر است و عموم علمای حدیث بر صحت آن اتفاق کرده‌اند و به اعتبار تمام حدیث در سخنان خود تصریح نموده‌اند و به یاهو سرایی‌ها و سخنان بی‌اساس و ماجراجویانه اهمیت نداده‌اند و در نتیجه، اجماع علمای اهل حدیث بر صحت تمام حدیث، بر یاهو سرایان سبقت گرفت و کار به جایی رسید که دیگر پناهگاهی در وادی اعتبار برای آنها باقی نماند. در زمینه انکار و تردید فردی یکبار گوید: علمای ما این حدیث را روایت نکرده‌اند<sup>۲</sup> و بار دیگر گوید: از طریق راویان ثقة صحت این حدیث تأیید نشده است.<sup>۳</sup> برخی از متأخران هم به تقلید از او گویند: محدثان مورد اعتماد و ثقة این حدیث را ذکر نکرده‌اند<sup>۴</sup>، در حالی که خود این گوینده مقلد در جای دیگر از کتابش قائل به تواتر حدیث می‌شود. به هر حال، ما با آن گروه پیشرو و پیروان آنان جز با ملایمت و روبرو نمی‌شویم، چنانکه خدای سبحان ما را به آن امر فرموده است.<sup>۵</sup>

من نمی‌دانم نارسایی نیروی دانش مانع آن گشته که گوینده بدوی این ترهات علمای هم کیش خود را بشناسد؟ یا بر کتب صحیح و مسند و قوف حاصل نماید؟ و یا اینکه او اصلاً دانشمندان مشهور اهل سنت را ثقة و مورد اعتماد نمی‌داند؟  
— اگر نمی‌داند، این خود مصیبتی است و اگر می‌داند، مصیبت بزرگ‌تر است.

در میان این گروه معاند کسی است که با بی‌پروایی و گستاخی تمام می‌گوید: این

۱. این نظر محمد محسن کشمیری در *نجات المؤمنین* است.

۲. این سخن را ابن حزم در *المفاضلة بين الصحابة* بیان داشته است.

۳. ابن تیمیه در *منهاج السنة*: ۸۶/۴ این مطلب را از ابن حزم نقل و حکایت کرده است.

۴. این سخن هروی نواده میرزا مخدوم بن عبدالباقی در *السهام الثاقبة* است.

۵. رک: فرقان ۶۳/۲۵.



حديث را غير از احمد در مسند كسى روايت نكرده است<sup>۱</sup> و مسند احمد هم مشتمل بر حديث صحيح و ضعيف مى باشد. اين شخص گويى به هيچ تاليفى جز مسند احمد دست نيافته و يا سير و سلوك علمى او را بر اسنادهاى به هم پيوسته صحيح و قوى در كتابهاى صحيح و مسندها و سنن و جز آنها واقف نكرده است و پندارى بر آنچه كه علمائى بنام و مشهور پيرامون احمد و مسند او جداگانه تاليف نموده اند، آگاهى نيافته يا سخن عبدالوهاب شيبكى به گوش او نخورده كه گويد: احمد مسند خود را تاليف کرده و اين كتاب اصلى از اصول اين امت است.<sup>۲</sup> حافظ ابوموسى مدينى گويد: مسند امام احمد اصل بزرگ و مرجع استوار و محكمى براى اصحاب حديث است. كتاب مزبور منتخبي است مشتمل بر احاديث بسيار و مسموعات فراوان، و در نتيجه، رهگشا و تكيه گاه است و در موقع تنازع پناهگاه و مورد استناد است، چه پدرم و ديگرى به ما خير دادند كه مبارك بن عبدالجبار از بغداد به آنها نوشت: خبر داد ما را... سپس سند را از طريق حافظ ابن بطه تا احمد ذكر کرده گويد: احمد گفت: همانا من كتاب مسند را جمع و تدوين كردم و آن را از ييش از هفتصد و پنجاه هزار حديث برگزيدم تا هر زمان مسلمانان درباره حديثى از رسول خدا اختلاف نمودند، به آن مراجعه نمايند. اگر در آنجا بود كه هيچ و اگر نبود، حديث مورد اختلاف فاقد حجيت و سنديت است. عبدالله گويد: به پدرم گفتم چرا از تدوين كتب كراهت دارى، در حالى كه خود مسند را تاليف نمودى؟ گفت: اين كتاب را تدوين كردم تا هنگام اختلاف مردم در سنت رسول خدا ﷺ رهنماى آنها باشد و براى رفع و حل اختلاف بدان مراجعه نمايند. ابوموسى مدينى گويد: احمد حديثى را در مسند نياورده مگر از كسى كه صدق و دياتتش در نزد او به ثبوت رسيده باشد، نه از كسى كه امانتش مورد نكوهش و طعن است. همو گويد: دليل بر اينكه امام احمد در مطالب كتاب خود از حيث سند و متن جانب احتياط را نگاه داشته است، اين بوده كه جز روايات صحيح الاسناد را در آن نياورد. سپس دليل اين مدعاى خود را ذكر کرده است.

۱. اين سخن محمد محسن كشميرى در *نجات المؤمنين* است.

۲. *طبقات الشافعية*: ۲۰۱/۱.

آن کس که این عقیده را دربارهٔ احمد و مسند او دارد، گویی به سخن حافظ جزری واقف نشده که در وصف امام احمد و مسند او چنین سروده است:

— کتاب مسند احمد اثر فرزند برومند حنبل نشانهٔ آشکار دین است و به دریا ماند.  
— کتابی که کلمات گهربار پیامبر برگزیده را در بر گرفته و احادیث دُرور نبوی را در خود جای داده است.

— پس هیچ صحیحی مانند صحیح بخاری جامع نیست و هیچ مسندی چون مسند احمد دقیق نباشد.<sup>۱</sup>

حافظ سیوطی در دیباچهٔ کتاب *جمع الجوامع* گوید: هرچه حدیث در مسند احمد آمده، پذیرفته است و حدیث ضعیف مذکور در آن نیز نزدیک به حدیث حسن است. پس به فرض اینکه ما به آنچه کشمیری در بارهٔ احمد و مسند او گفته است، تن در دهیم، گناه احمد چیست؟ و مسند را چه جرمی است چنانچه این حدیث از جملهٔ احادیث صحیح در آن باشد؟ وانگهی تن در دادن به سخن این مرد دایر به تخصیص روایت حدیث مزبور به احمد ممکن نخواهد بود، زیرا که راویان حدیث مزبور گروهی از بزرگان علم حدیث هستند که این حدیث را در کتب صحیح و مسندهای خود درج کرده‌اند و افرادی که همهٔ ثقه و مورد اعتمادند، آن را از دیگر افراد ثقه و مورد اعتماد دریافت و روایت کرده‌اند و بسیاری از رجال اسناد آن رجالی هستند که در صحیح مسلم و صحیح بخاری مذکورند.

یکی دیگر از اهل عناد گوید: حدیث غدیر در غیر کتب صحیح نقل شده<sup>۲</sup>، در حالی که او غافل است از اینکه حدیث مزبور را ترمذی در صحیح خود و ابن ماجه در سنن خود، و دارقطنی به طرق متعدّد و ضیاءالدین مقدسی در *المختارة* و دیگران با دقت در سند روایت کرده‌اند. سخن شیخ محمد حوت را شنیدی که گفت: این حدیث را اصحاب سنن جز ابو داود روایت نموده‌اند و احمد نیز آن را روایت کرده است و همگی به صحت

۱. *المصعد الاحمد فی ختم مسند احمد* ۴۵.

۲. این سخن حسام‌الدین سهار نبوری در *مرافض الروافض* است.

این حدیث اقرار نموده‌اند<sup>۱</sup> و اصحاب شیخ گویند که این کتابها همه صحیح است و احادیثی که به آن کتابها نسبت داده شود، نمودار صحت آنهاست.

با این مطالب خواهید دانست که گفتار آن کس<sup>۲</sup> که در صحت این حدیث به جهت عدم ذکر آن در صحیح مسلم و صحیح بخاری طعن و قدح کرده است، چه ارزشی خواهد داشت؟

برعکس، دیگری را می‌بینیم که صحت حدیث را تأیید می‌کند و حسن بودن آن را مدلل می‌داند و اتفاق جمهور اهل سنت را بر آن نقل می‌کند و می‌گوید: چه بسا احادیث صحیحی که مسلم و بخاری آنها را روایت نکرده‌اند.<sup>۳</sup>

اکنون می‌گوییم: احادیث صحیحی که مسلم و بخاری آنها را روایت نکرده‌اند، به قدری زیاد است که حاکم نیشابوری کتاب بزرگی که از حیث حجم کمتر از صحیح مسلم و صحیح بخاری نیست، در تدارک و جبران آنها تألیف کرده و با ذهبی در آنچه که در الملخص روایت کرده، همداستان شده است و در فرهنگهای رجال و منابع کتابشناسی آثار دیگری را نیز خواهید یافت که در تدارک و جبران احادیث صحیحی که در صحیح مسلم و صحیح بخاری ثبت نگشته، تألیف شده است.

همین حاکم نیشابوری گوید: بخاری و مسلم هیچگاه عنوان نکرده‌اند که حدیث صحیح منحصرأ احادیثی است که آن دو مورد بررسی و روایت قرار داده‌اند، و گروهی از بدعت‌گذاران در روزگار ما به ظهور پیوسته‌اند که راویان آثار را مورد شماتت قرار داده و گفته‌اند مجموعه احادیثی که در نزد شما صحیح تلقی شده، به ده هزار حدیث نمی‌رسد و این همه اسنادهایی که جمع‌آوری شده و مشتمل بر یکهزار مجلد یا کمتر و بیشتر گردیده، همگی غیر صحیح و ناپذیرفتنی است.

البته، گروهی از برجستگان اهل علم در این شهر و غیر آن از من خواستند که کتابی

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۱۱/۱.

۲. قاضی عضد ایچی در المواقف و تفتازانی در شرح المقاصد چنین گفته‌اند.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۰۴/۱.

تألیف نمایم مشتمل بر احادیث روایت شده به اسانیدی که محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج به امثال آنها استدلال و احتجاج می نمایند، زیرا راهی برای دستیابی به احادیث بی نقص وجود ندارد، گرچه خود آن دو هم هرگز چنین ادعایی نداشته اند، چنانکه جماعتی از علمای عصر بخاری و مسلم و اعصار بعدی احادیث سستی را به دست آورده اند که آن دو روایت و ثبت کرده اند و من کوشش بسیاری در پیدا کردن راه تصحیح آنها بکار بردم تا به طریقی که مورد پسند و رضایت اهل فن حدیث باشد، از آن احادیث دفاع نمایم. اینک برای بررسی و روایت احادیثی که راویان آنها ثقه بوده و مسلم و بخاری یا یکی از آن دو به امثال آنها استدلال و احتجاج کرده اند، از خداوند استعانت می جویم. آری، شرط صحیح بودن در نظر تمام فقهای اهل اسلام همین است که زیادتی در اسنادها و متن احادیث از اهل وثوق و مورد اعتماد پذیرفته و مقبول است.<sup>۱</sup>

حافظ بزرگوار عراقی در شرح بیته از الفیه حدیث خود گوید:

مسلم و بخاری تمام احادیث صحیح را ثبت و روایت نکرده اند، یعنی کتاب آن دو شامل تمام احادیث صحیح نیست و آن دو به چنین امری ملتزم و متعهد نشده اند، و دارقطنی و دیگران آن دو را به احادیث غیر لازم متهم کرده اند.<sup>۲</sup>

حاکم در خطبه مستدرک گوید: بخاری و مسلم هیچ یک چنین حکمی نکرده اند که جز احادیثی که آنها بررسی و روایت نموده اند، حدیثی صحیح نیست.

بخاری گوید: در کتاب جامع جز احادیث صحیح حدیثی را داخل نکردم و بعضی از احادیث صحیح را به علت طولانی بودن ترک و از ذکر آنها صرف نظر نمودم.

مسلم گوید: من هر حدیث صحیحی را در کتاب صحیح خود قرار نداده ام، فقط احادیثی را در آن نهادم که اهل حدیث اجماع بر آن نموده اند. مرادش آن احادیثی است که شرایط متفق علیه بودن به نظر او در آن احادیث وجود داشته، هرچند اجتماع شرایط مذکور در پاره ای از آن احادیث در نظر بعضی از اهل حدیث ظاهر نشده باشد.

عراقی نیز در شرح دو بیت دیگر از الفیه حدیث خود گوید:

۲. فتح المغیث ۱۷.

۱. المستدرک: ۳/۱.

چون قبلاً عنوان شد که بخاری و مسلم تمام احادیث صحیح را جمع و بررسی و روایت نکرده‌اند، مثل این است که گفته شده صحّت احادیث زاید بر آنچه در صحیح مسلم و صحیح بخاری است، چگونه و از کجا شناخته شود؟ و او در پاسخ گوید: آن حدیث زائد را که تصریح به صحّت آن شده باشد، به صحّت قبول کن، یعنی پیشوای مورد اعتمادی چون ابو داود و ترمذی و نسائی و دارقطنی و خطابی و بیهقی در مصنفات مورد اعتماد خود صحّت آن را تصریح کرده باشند. ابن‌الصلاح هم قید «در مصنفات آنها» را آورده، اما من موضوع را به این قید مقید نمی‌کنم و می‌گویم: همین که طریق صحیحی به دست آمد مشعر بر اینکه آنها حدیث را صحیح اعلام کرده‌اند، اگرچه در غیر مصنفات خود آنها باشد یا صحّت حدیثی را پیشوایی از ائمه حدیث اعلام نمود که تصنیف مشهوری از او به دست نیامده است، مانند یحیی بن سعید قطّان و ابن معین و مانند آنها، در این صورت هم حکم به صحّت حدیث بجا و درست است. اینکه ابن‌الصلاح مذکور بودن حدیث را در مصنفات آنها قید کرده، برای این است که او معتقد شده به اینکه در این عصرها و زمانها کسی را نمی‌سزد که صحّت احادیث را بررسی و بدان حکم نماید، و به این علت بر صحّت سندی که به وسیله کسی در غیر تصنیف مشهوری اعلام شده باشد، اعتماد نکرده است. همچنین حدیث صحیح از مصنفاتی اخذ می‌شود که فقط به جمع احادیث صحیح اختصاص داشته باشد، مانند صحیح ابوبکر، محمد بن اسحاق بن خزیمه و صحیح ابوحاتم محمد بن حبان و کتاب المستدرک علی الصحیحین، تألیف ابو عبدالله حاکم، و آنچه از زیاداتی متصل به حدیثی و یا تتمه حدیثی که اصل آن حذف شده باشد و در مستخرجات بر صحیح بخاری و صحیح مسلم یافت شود، آن زیاداتی یا تتمه نیز محکوم به صحت خواهد بود.

بر ارباب تحقیق و بحث پوشیده نماند که در قرون نخستین در برابر امر ولایت که پیغمبر اسلام ﷺ در روز غدیر بدان تصریح فرمود، اینگونه سروصداهای ناموزون و مهمه‌های بی‌اساس وجود نداشته، جز اینکه در آن زمان تعداد معدودی از کینه‌توزان و عداوت‌ورزان بر آل الله وجود داشته‌اند که برای داستان ولایت علت و قضیه شخصی

می‌تراشیدند که بین امیرالمؤمنین علیه السلام و زیدبن حارثه واقع شده، به خاطر اینکه موقعیت بزرگ آن جناب را در نفوس کوچک جلوه دهند. همین که زمان مأمون خلیفه عباسی فرارسید، نامبرده چهل نفر از فقهای عصر را اخضار و با آنها در باره موضوع غدیر خم مناظره کرد و حق مطلب را بر آنها اثبات و مدلل ساخت.<sup>۱</sup> سپس در قرن چهارم امت اسلامی داستان غدیر را با پذیرش تلقی کردند حافظان صاحب نظر در برابر این قضیه خاضع شدند و سر تمکین فرود آوردند بدون اینکه کمترین اعتراضی بنمایند و سخنان تردیدآمیز فرد ناشناسی را که گفته بود علی علیه السلام در سفر حجة الوداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده رد و ابطال کردند.<sup>۲</sup>

ما صریح کلمات بزرگان علم حدیث را همراه با اتفاق نظر جمهور اهل سنت در صحت حدیث مزبور و نیز گفتارشان را در تواتر آن در مطالب گذشته بیان کردیم و در میان آنها برخی از مشایخ و استادان بزرگ مسلم و بخاری را می‌توان یافت که حدیث مزبور را با اسنادهای صحیح و حسن روایت کرده و به ثبوت و تحقق آن اطمینان حاصل نموده‌اند. همچنین در میان آن بزرگان گروهی از اساتید قرن سوم هستند که بخاری و مسلم از آنان به اسانیدشان در کتابهای صحیح خود روایت می‌کنند و آنان از این قرارند:

یحیی بن آدم (م ۲۰۳)، شبابه بن سوار (م ۲۰۶)، اسودبن عامر (م ۲۰۸)، عبدالرزاق بن همام (م ۲۱۱)، عبدالله بن یزید (م ۲۱۲)، عبیدالله بن موسی (م ۲۱۳)، حجاج بن منهال (م ۲۱۷)، فضل بن دکین (م ۲۱۸)، عفان بن مسلم (م ۲۱۹)، علی بن عیاش (م ۲۱۹)، محمد بن کثیر (م ۲۲۳)، موسی بن اسماعیل (م ۲۲۳)، قیس بن حفص (م ۲۲۷)، هدیه بن خالد (م ۲۳۵)، عبدالله بن ابی شیبه (م ۲۳۵)، عبیدالله بن عمر (م ۲۳۵)، ابراهیم بن منذر (م ۲۳۶)، ابن راهویه اسحاق (م ۲۳۷)، عثمان بن ابی شیبه (م ۲۳۹)، قتیبه بن سعید (م ۲۴۰)، حسین بن حرث (م ۲۴۴)، ابوالجوزاء احمد (م ۲۴۶)، ابوکریب محمد (م ۲۴۸)، یوسف بن عیسی (م ۲۴۹)، نصر بن علی (م ۲۵۱)، محمد بن بشار (م ۲۵۲)، محمد بن

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱/۲۱۰-۲۱۱.

۲. همان: ۱/۲۹۴-۲۹۵.

مثنی (م ۲۵۲)، یوسف بن موسی (م ۲۵۳)، محمد صاعقه (م ۲۵۵) و غیر اینها.<sup>۱</sup>  
 بنابراین، عدم بررسی و روایت از طرف بخاری و مسلم نسبت به این حدیث که صحت و تواتر آن مورد اتفاق است، اگر به حساب نقصان صحیح مسلم و صحیح بخاری و طعن به مؤلفان آنها گذارده نشود، موجب طعن یا نقص حدیث مزبور نخواهد بود. گویی شیخ محمود قادری این مطلب را دریافته و منظورش از عنوان کردن جمله «چه بسا حدیث صحیح که مسلم و بخاری آن را روایت نکرده‌اند» که پیش از این ذکر شد<sup>۲</sup>، منزه ساختن ساحت صحیح مسلم و صحیح بخاری و مؤلفان آنها از نقص بوده است، نه اینکه می‌خواسته حدیث را اثبات نماید، چه نامبرده در مورد حدیث گوید: جمهور اهل سنت به آنچه ما ذکر کرده‌ایم اتفاق نظر دارند.

بر هر فرد هوشیار و بینا پوشیده نیست که آغازکننده ردّ حدیث برخلاف اجماع، ابن حزم اندلسی است<sup>۳</sup>، در حالی که همین شخص معتقد است که امت اجتماع بر خطا نمی‌کند. سپس ابن تیمیه از ابن حزم پیروی کرده و سخن او را مدرک طعن خود بر حدیث مزبور قرار داده است و جز آن دستاویزی برای خود در این امر نیافته مگر اینکه بر سخن ابن حزم افزوده گوید: از بخاری و ابراهیم حرّانی و طائفه‌ای از علمای حدیث نقل شده که نامبردگان حدیث مزبور را نکوهیده و ضعیف شمرده‌اند. این مرد سخن خود را نیز از یاد برده که گفت: همانا داستان غدیر در هنگام بازگشت رسول خدا از حجة الوداع واقع شده و مردم بدان اتفاق و اجماع دارند.<sup>۴</sup> سپس افرادی که شیفته انحراف و جدایی از حق ثابت بودند، نظیر تفتازانی، قاضی ایجی، قوشچی و سید جرجانی از این دو نفر تقلید و پیروی کردند و بلیه‌ای بر بلیه افزودند و در ردّ حدیث مزبور اکتفا به عدم روایت آن در صحیح مسلم و صحیح بخاری نکردند و بر افترا و تهمت ابن تیمیه در نکوهش بخاری و

۱. شرح حال همه اینها قبلاً از نظر گذشت. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۸۲/۱ - ۹۳.

۲. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۳۰۴/۱.

۳. پس از تمام شدن محاکمه، به رأی همگانی درباره ابن حزم و عقیده او واقف خواهی شد.

۴. منهاج السنّة: ۱۳/۴.

حرّانی واقف نشدند یا نسبت این مطالب به بخاری و حرّانی به سبب ضعف ناقل [ابن تیمیّه] آنها را خوشدل و آسوده نساخت تا گستاخانه گفتند: ابن ابی داود و ابوحاتم سجستانی به طور ارسال مسلّم این حدیث را مورد طعن و نکوهش قرار داده‌اند. آنگاه ابن حجر آمد و این موضوع را علاوه بر ابن ابی داود و ابوحاتم سجستانی به دیگران نیز نسبت داد، تا اینکه هروی پیدا شد و سجستانی را حذف کرد و به جای او واقدی و ابن خزیمه را قرار داد، چنانکه در *السهام الثاقبة* گوید: بسیاری از پیشوایان حدیث صحت حدیث مزبور را مورد طعن و نکوهش قرار داده‌اند، مانند ابن ابی داود و واقدی و ابن خزیمه و جز آنها از علمای مورد وثوق و اعتماد.

نمی‌دانم اینان تا چه حد بر خدای مهربان گستاخ و بی‌باکند؟ در حالی که مفتری سرانجام ناکام و بی‌نصیب است.<sup>۱</sup>

من چه بگویم و چه می‌توان گفت در بارهٔ یک دانشمند اهل بحث و تحقیق که اینگونه نسبت‌های ساختگی و بی‌اساس را به پیشوایان حدیث و حافظان سنت در کتاب خود رومی‌داند؟ آیا از اینان سؤال نمی‌شود که منشأ و مصدر این نقل‌ها و اضافات کجاست؟ آیا در کتابی مدوّن آنها را یافته‌اند؟ آن کتاب چه کتابی است و در کجاست؟ و چرا نام آن کتاب را نبرده‌اند؟ اگر هم آنها را از اساتید حدیث روایت کرده‌اند، چرا از ذکر اسناد خودداری ورزیده‌اند؟ آیا کسی از اینها نمی‌پرسد: طعن و نکوهش کسی چون بخاری و نظایر او در حدیث چگونه برگروه بسیاری از حافظان بزرگ و حدیث‌شناسان زبردست در قرنهای نخست تا قرن هفتم و هشتم، قرنی که ابن تیمیّه و مقلدان او در آن می‌زیستند، پنهان مانده است؟ به طوری که احدی از این مقوله دم نزده و اثری از این مطلب در هیچ تألیف و مسندی یافت نمی‌شود؟ یا اینکه آنان به هنگام مطالعه و بررسی مدارک بر این امر اطلاع یافته، ولی در بازار حق ارزشی برای آن قائل نشده‌اند و از این رو، آن را نادیده انگاشتند.

بعد از همهٔ اینها، در بهنهٔ حقیقت کجا کسی را سراغ داری که از گناه انکار تواتر



حديث غدير درگذرد و نيز چشم پوشی کند از اين گفتار ناروا که چون شيعه اتفاق دارند بر اعتبار تواتر در آنچه که بدان بر امامت استدلال می نمایند، پس چگونه برای آنها جایز و روا باشد که به حديث غدير احتجاج و استدلال کنند، در حالی که حديث مزبور از احاديث آحاد است؟<sup>۱</sup> گوینده اين سخن درباره حديث غدير چنین می گوید، در حالی که حديثی را به استناد اینکه هشت نفر صحابی آن را روايت کرده اند، متواتر می داند.<sup>۲</sup> البته، در اين گروه کسی هست که حديثی را به استناد اینکه چهار نفر از صحابه آن را روايت کرده اند، متواتر می داند و می گوید: مخالفت با آن روا نیست.<sup>۳</sup> همو به متواتر بودن حديث الاثمة من قریش<sup>۴</sup> قطع دارد، در حالی که می گوید: اين حديث را انس بن مالک و عبدالله بن عمر و معاويه روايت کرده اند و مضمون حديث مزبور را جابر بن عبدالله و جابر بن سمره و عبادة بن صامت نيز روايت نموده اند. ديگری نظير اين سخن را در باره حديثی ديگر می گوید که علی آن را از پيغمبر ﷺ روايت نموده و دوازده نفر هم آن را از علی روايت کرده اند<sup>۵</sup>، سپس می افزاید: اين دوازده طريق به علی منتهی می شود و چنین حديثی در حدّ تواتر است. فرد ديگری حديث تقتلک الفئة الباغية را در مورد عمار بن ياسر متواتر می داند و می گوید:<sup>۶</sup> روايات نسبت به اين حديث به تواتر رسیده است. اين حديث از عمار و عثمان و ابن مسعود و حذيفة و ابن عباس درباره ديگران نيز روايت شده است و سيوطی سخن کسی را که تواتر حديث را به ده نفر محدود ساخته است، نیکو شمرده گوید:

— حديثی را که تعداد زيادی روايت کرده اند، واجب است که اجتماع آن گروه را بر دروغ محال دانست.

۱. اين سخن را تفتازانی در المقاصد ۲۹۰ و ابن حجر در الصواعق المحرقة ۲۵ و مقلدان آنها بيان داشته اند.  
۲. رک: الصواعق المحرقة ۱۳.

۳. ابن حزم در المحلی در مسئله عدم جواز فروختن آب گوید: پس اينان چهار تن از صحابه، رضی الله عنهم، هستند. در نتیجه، اين نقل متواتر است و مخالفت با آن روا نیست.

۴. رک: الفصل فی الملل والنحل: ۸۹/۴. ۵. رک: البداية والنهاية: ۲۸۹/۷.

۶. تهذيب التهذيب: ۴۰۹/۷؛ الاصابة: ۵۱۲/۲.

— پس چنین روایتی متواتر است و گروهی متواتر را به ده نفر محدود کرده‌اند و این در نزد من نیکوتر است.<sup>۱</sup>

اینها نظریات مشهور اینان در حدّ تواتر است، لکن هنگامی که برخورد به حدیث غدیر کردند، برای پذیرش آن حدّ و میزان را به قدری بالا می‌برند که روایت یکصد و ده تن صحابی یا بیشتر به هر تعداد که باشد، به حدّی که آنان در نظر گرفته‌اند، نمی‌رسد. از غرائب و شگفتی‌های امروز مطلبی است که احمد امین در کتاب خود آورده گوید: حدیث غدیر را شیعه از براء بن عازب روایت کرده است<sup>۲</sup>، و تو می‌دانی که نصیب و سهم براء بن عازب از نقل و بررسی علمای اهل سنت از بسیاری از روایات صحابه و افرتر و زیادتر است، چه قبلاً از نظر گذشت<sup>۳</sup> که متجاوز از چهل مرد از برجستگان ایشان حدیث را با بررسی و دقت در سند از براء بن عازب روایت کرده‌اند که در میانشان شخصیت‌هایی چون احمد و ابن ماجه و ترمذی و نسائی و ابن ابی شیبه و نظایر آنان وجود دارند و تمامی اسنادهای آن صحیح است و رجال آن همگی ثقه هستند، لیکن احمد امین چنین پسندیده که این روایت فقط منسوب به شیعه باشد تا از صلاحیت استدلال ساقط شود. بلی این سخن احمد امین در میان سایر سخنان ساختگی و بی‌اساسش که در صفحات فجر الاسلام و ضحی‌الاسلام و ظهرالاسلام آمده، تازگی و غرابتی ندارد.

۱. القیة السیوطی فی علم الحدیث ۱۶. ۲. ظهرالاسلام ۱۹۴.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۸/۱-۲۰-۲۷۲-۲۸۳.

## رأی همگانی دربارهٔ ابن حزم اندلسی

چه می‌توانم نگاشت دربارهٔ شخصیتی که فقهای زمانش در نسبت دادن گمراهی به او و نکوهش شدید او اجماع کرده و عوام را از نزدیک شدن به او برحذر داشته‌اند و همگان حکم داده‌اند که تألیفات و مدونات او را هر زمان مشتمل بر گمراهی یافتند، بسوزانند.<sup>۱</sup> آلوسی هنگامی که از او نام می‌برد، او را اینگونه معرفی می‌نماید: وی گمراه و گمراه‌کننده است.<sup>۲</sup>

چه می‌توانم گفت دربارهٔ نویسنده و مؤلفی که از دروغ بستن به خدا و رسول او ترسی ندارد و از کژاندیشی جسارت ورزیدن به مقدسات شرع نبوی و متهم ساختن مسلمانان به هر ناروایی و بر زبان آوردن سخنان باطل و بیهوده بیمناک نیست.

چگونه از سخندان و اهل بحثی یاد کنم که در گفتارهای خود به مبدئی قائل نیست و در رأی خود به مأخذی از کتاب و سنت استناد نمی‌جوید و اظهار نظرش همواره مبتنی بر زورگویی است و چون حکم کند، جز دروغ نگوید.

اموری را به امت اسلامی نسبت می‌دهد که از آن میرا هستند و مطالبی را به پیشوایان و حافظان دین اسناد می‌دهد که از آن به دورند. تألیفات نامبرده بهترین گواهی است که حق مطلب را دربارهٔ رأی همگان بر گمراهی او ادا می‌کند. اینک نمونه‌هایی چند از آراء

۱. لسان‌المیزان: ۲۰۰/۴.

۲. روح‌المعانی: ۷۶/۲۱.

او را در اینجا می آوریم:

وی در کتاب فقه خود گوید: کسی کشته شده و در میان اولیای مقتول کسانی هستند که غایب یا کودک و یا مجنون می باشند، در این مورد اختلاف کرده اند. سپس از ابوحنیفه نقل کرده که گفت: حق قصاص قاتل با ولی مکلف و بالغ است و در انتظار کودکان نمی توان ماند.

از شافعی هم نقل کرده که گفت: مادام که در اولیای مقتول کودکی است، ولی بزرگ نباید قصاص بکند تا کودک به حد بلوغ و رشد برسد. آنگاه بر شافعی ها اعتراض می کند به اینکه حسن بن علی، عبدالرحمن بن ملجم را کشت، در حالی که علی فرزندان صغیر داشت. بعد می گوید: داستان قتل ابن ملجم همان قدر موجب طعن حنفی هاست که آنان شافعی ها را بدان نکوهش می کنند، زیرا حنفی ها و مالکی ها در این اختلاف ندارند که هرکس دیگری را بر تأویل بکشد، در این قتل قصاصی بر او نیست و میان امت اسلامی خلافی نیست در این که عبدالرحمن بن ملجم، علی را نکشت مگر در حال تأویل و اجتهاد و با در نظر گرفتن این که کارش درست و مقرون به صواب است و در این باره عمران بن حطان، شاعر فرقه صفریه<sup>۱</sup> گوید:

— شگفتا از ضربتی که پرهیزکاری چون ابن ملجم وارد آورد و از آن ضربت هدفی جز خشنودی خدا نداشت.

— من هر وقت او را به یاد می آورم، پندارم که کفّه عمل او به نزد خدا از همه مردم سنگین تر است.

مراد این است که من در خصوص ابن ملجم اندیشه می کنم و سپس او را چنین می پندارم. بنابراین، حنفی ها در مخالفت با حسن بن علی گرفتار همان طعن و ملامتی هستند که آن را درباره شافعی ها روا می داشتند و از بازگشت تیرهای ملامت و سرزنش به سوی خودشان هرگز سخن نمی گویند و از افتادن در چاهی که خود آن را کنده اند،

۱. صفریه: به ضم صاد و سکون فاء، نام فرقه ای از خوارج که اصحاب زیاد بن اصفردن و زیادیه نیز نامیده می شوند. (م)

دم نمی‌زنند.<sup>۱</sup>

اکنون با من بیایید تا از هر مسلمانی سؤال کنیم این یگانه فتوا از چه قسمت از سخن پیغمبر ﷺ گرفته شده است؟ آیا از این گفتار او که در حدیثی صحیح به علی عليه السلام فرمود: کشنده تو پست‌ترین و نابکارترین پستیان است؟ و در احادیث دیگر به لفظ «پست‌ترین و نابکارترین مردم» و «پست‌ترین و نابکارترین این امت» نیز آمده است، چنانکه پی‌کننده ناقه صالح پلیدترین قوم نمود است. این سخن رسول خدا صلى الله عليه وآله را حافظان صاحب نظر و بزرگان حدیث به طرق متعددی - که بنا بر تعیین حد تواتر این حزم، نزدیک است که متواتر باشد - روایت کرده‌اند که از جمله ایشانند:

پیشوای حنبلیان احمد<sup>۲</sup>، نسائی<sup>۳</sup>، ابن قتیبه<sup>۴</sup> و نیز حاکم به روایت از عمار<sup>۵</sup>، و ذهبی در تلخیص خود که هر دو صحت آن را تثبیت کرده‌اند. همچنین حاکم آن را از ابن سنان دؤلی روایت کرده و صحیح بودنش را تأیید نموده است.<sup>۶</sup> این مطلب را ذهبی در تلخیص خود ذکر کرده و خطیب به نقل از جابرین سمره در تاریخش آورده است.<sup>۷</sup> ابن عبدالبر هم آن را از نسائی نقل کرده گوید: طبری و دیگران نیز آن را ذکر کرده‌اند.<sup>۸</sup> و ابن اسحاق هم در السیرة به ثبت آن پرداخته است و این روایت از محمد بن کعب قرظی، از یزید بن چشم<sup>۹</sup>، از عمارین یاسر نیز معروف است. روایت مزبور را ابوخیثمه از چند طریق آورده و محب‌الدین طبری در الرياض النضرة از طریق احمد و ابن ضحاک، از علی، و نیز از طریق ابوحاتم و ملا، از صهیب با دقت در سند روایت کرده است. ابن کثیر آن را از طریق

۱. المحلی: ۴۸۲/۱۰. این مطلب را ابن حجر نیز در تلخیص الخبیر فی تخریج احادیث الرافعی الکبیر (هند ۱۳۰۳) ۴۱۶ از ابن حزم حکایت می‌کند.

۲. مسند احمد بن حنبل: ۲۶۳/۴.

۳. المستدرک: ۱۴۰/۳.

۴. الامامة والسياسة: ۱۳۵/۱.

۵. همان: ۱۱۳/۳.

۶. الاستيعاب - در حاشية الاصابة: ۶۰/۳.

۷. در نسخه‌ها چنین ذکر شده، ولی صحیح آن ابو یزید بن خثیم است.

ابویعلی<sup>۱</sup> و نیز از طریق خطیب<sup>۲</sup> آورده است و سیوطی از ابن عساکر و حاکم و بیهقی<sup>۳</sup>، و به چند طریق از ابن عساکر<sup>۴</sup>، و از طریق ابن مردویه<sup>۵</sup>، و از طریق دارقطنی<sup>۶</sup>، و از طریق احمد و بغوی و طبرانی و حاکم و ابن مردویه و ابونعیم و ابن عساکر و ابن نجار<sup>۷</sup> نیز آن را روایت کرده است.

این سخن ابن حزم چه سازش و مناسبتی دارد با قول دیگر رسول خدا که به علی فرمود: آیا تو را خبر دهم از کسی که عذاب و شکنجه او روز قیامت از همه مردم سخت تر است؟ علی رضی الله عنه عرض کرد: خبر ده مرا یا رسول الله، فرمود: همانا معذب ترین مردم در روز قیامت پی کننده ناقه ثمود است و آن کس که محاسن ترا به خون سرت خضاب می کند.<sup>۸</sup>

و نیز چه سازشی دارد با بیان دیگری از رسول خدا که خطاب به علی فرمود: کشنده تو شبه یهود است ولی او خود یهود است، این روایت را ابن عدی در *الکامل* و ابن عساکر<sup>۹</sup> با دقت در سند آورده اند.

و نیز چه تناسبی دارد با سخنی که ابن کثیر ذکر کرده که علی بسیار می فرمود: چه چیز بازمی دارد شقی ترین امت را؟<sup>۱۰</sup> این خبر را سیوطی به دو طریق: یکی از طریق ابوسعید و ابونعیم و ابن ابی شیبه<sup>۱۱</sup>، و دیگری از طریق ابن عساکر<sup>۱۲</sup> با دقت در سند ذکر کرده است. و یا چه مناسبتی دارد با سخن دیگر امیرالمؤمنین که به ابن ملجم فرمود: ترا جز بدترین خلق خدا نمی بینم؟ این خبر را طبری و ابن اثیر روایت کرده اند.<sup>۱۳</sup>

و یا با سومین سخن آن حضرت که فرمود: در کمین من جز یک شقی نیست. این خبر

- |   |                                     |
|---|-------------------------------------|
| ۱. <i>البدایة والنهایة</i> : ۳۲۳/۷                                      | ۲. همان: ۳۲۵/۷                      |
| ۳. <i>جمع الجوامع</i> : ۴۱۱/۶   | ۴. همان: ۴۱۲/۶                      |
| ۵. همان: ۴۱۳/۶  | ۶. همان: ۱۵۷/۶                      |
| ۷. همان: ۳۹۹/۶  | ۸. <i>العقد القرید</i> : ۲۹۸/۲      |
| ۹. <i>جمع الجوامع</i> : ۴۱۴/۶   | ۱۰. <i>البدایة والنهایة</i> : ۳۲۳/۷ |
| ۱۱. <i>جمع الجوامع</i> : ۴۱۱/۶  | ۱۲. همان: ۴۱۳/۶                     |
| ۱۳. <i>تاریخ الامم والملوک</i> : ۸۵/۶؛ <i>الکامل فی التاریخ</i> : ۱۶۹/۳ |                                     |

را احمد به اسنادش و با دقت در طريق روايت آورده است.<sup>۱</sup>  
 و يا با چهارمين سخن آن جناب كه به خانواده اش فرمود: به خدا سوگند، دوست دارم  
 شقى ترين امت برانگيخته شود. ابوحاتم و ملا در سيرة خود اين خبر را با دقت در سند  
 آورده اند.<sup>۲</sup>

و يا با پنجمين سخن آن حضرت كه فرمود: چه چيز مانع شقى ترين شماست؟ اين  
 روايت از طريق عبدالرزاق و ابن سعد ذكر شده است.<sup>۳</sup>  
 و يا با ششمين سخن آن جناب كه فرمود: شقى ترين امت منتظر چيست؟ محاملى با  
 دقت در سند آنرا روايت كرده است.<sup>۴</sup>

اى كاش مى دانستم كدام اجتهاد به اين نتيجه مى رسد كه قتل امام مفترض الطاعة  
 واجب شود؟ يا كدام اجتهاد تجرئ مى كند كه كشتن امام به جاي مهرية نكاح<sup>۵</sup> زنى از  
 خوارج قرار داده شود كه شقى ترين فرد قبيله مراد دلدادۀ او شده است؟ و يا براى اجتهاد  
 در برابر نص روشن و نمايان پيغمبر ﷺ چه مجال و موقعيتى باقى است؟ اگر چنين فتح  
 بابى بشود، اجتهاد شامل كشتن همه پيغمبران و خلفاى ايشان مى شود، ليكن ابن حزم با  
 اين نظرية سخياف خود كه اجتهاد را مجوز قتل امام مى داند، رضايست نمى دهد كه كشنده  
 عمر و عثمان نيز مجتهد و معذور باشند. البته، ما چنين نظرى نداريم.

بارى، اى كاش مى دانستم كدام امتى از امتهاتفاق كرده بر معذور داشتن  
 عبدالرحمن بن ملجم در جنايتى كه مرتكب شد، اتفاق كرده است؟ كاش ابن حزم ما را به  
 آن امت راهنمايى مى كرد، زيرا امت اسلامى داراى چنين عقيدة سخياف نبوده و نيست،  
 مگر خوارج كه از دين خارج شدند و اين مرد از آنان پيروي نمود و به شعر شاعر ايشان  
 استدلال كرد.

۱. البداية والنهاية: ۳۲۴/۷. ۲. الرياض النضرة: ۲۴۸/۲.

۳. الكامل فى التاريخ: ۱۶۸/۳؛ كنز العمال: ۴۱۲/۶.

۴. الرياض النضرة: ۲۴۸/۲.

۵. رك: الامامة والسياسة: ۱۳۴/۱؛ تاريخ طبرى: ۸۳/۶؛ المستدرک: ۱۴۳/۳؛ الكامل فى التاريخ: ۱۶۸/۳؛

البداية والنهاية: ۳۲۸/۷.

بارخدايا عمران بن حطّان خود کيست؟ و داوری او دربارهٔ ابن ملجم دایر به نیکو شمردن عمل وی در ریختن خون ولّی خدا و امام منزّه، امیرالمؤمنین منشأ چه اثری است؟ اصلاً شعر او چه ارزشی دارد تا بدان استدلال شود و در احکام اسلام مورد استناد قرار گیرد؟ آخر ارزش فقیهی چون ابن حزم که از کسی چون عمران پیروی می‌کند و در دین خدا سخن او را دستاویز قرار می‌دهد و با پیغمبر بزرگ ﷺ در نصوص صحیح و ثابت او مخالفت می‌ورزد و آن نصوص را رد می‌کند و با سخنان سخیف و کوزدکانه یک نفر خارجی بی دین امت اسلامی را متهم می‌سازد، چیست؟ در حالی که قاضی همزمان او ابوالطیب، طاهر بن عبدالله شافعی<sup>۱</sup> دربارهٔ عمران و روش او چنین می‌سراید:

— همانا من از آنچه که دربارهٔ ابن ملجم ملعون برخلاف واقع گفته‌ای بیزارم.

— شگفتا از ضربت نگون‌بختی که بدان می‌خواست ارکان اسلام را منهدم و ویران سازد.

— من هر روزی که او را یاد می‌کنم، بر او و بر عمران و پدرش حطّان لعنت می‌فرستم.

— همواره تا روزگار باقی است، در نهان و آشکار لعنت‌های خدا بر او و آن دیگری باد.

— شما دو تن [ابن ملجم و عمران] از سگان جهنم هستید که نص شریعت بر آن دلالت دارد.<sup>۲</sup>

بکر بن حسان باهلی گوید:

— بگو ابن ملجم را، در حالی که مقدرات غلبه‌کننده است، وای بر تو که ارکان اسلام را خراب کردی.

— تو برترین انسان و نخستین کسی را که ایمان آورد و اسلام را کیش خود قرار داد،

۱. نامبرده از فقهای شافعی است و ابن خلکان در *وفیات‌الاهیاء*: ۱/۲۵۳ گوید: وی شفه و راستگو و متدین و پرهیزکار بود و به اصول فقه و فروع آن آشنایی داشت و اهل تحقیق، پاکدل، نیکومنش و دارای روش صحیح بود و شعر بر طریقهٔ قتها می‌سرود. در سال ۳۴۸ در آمل متولد شد و به سال ۴۵۰ در بغداد وفات یافت.  
۲. *مروج‌الذهب*: ۲/۴۳.



کشتی.

— کسی را که داناترین مردم به قرآن و آیین و شریعت نبوی بود.

— داماد و یاور پیغمبر و سرور ما که مناقبش همه نور و برهان است.

— آن که مقام و منزلت او نسبت به پیغمبر به رغم حسودان همانند جایگاه هارون نسبت به موسی بن عمران است.

— آن که در نبرد شمشیری برنده و آبدار و در برابر شجاعان همانند شیر بود.

— من کشنده او را در حالی که اشک از چشمانم جاری است به یاد آوردم و گفتم: پروردگار خلق پاک و منزّه است.

— من گمان ندارم کشنده او از بشر بوده که از روز رستاخیز ترسان باشد، بلکه شیطانی پلید بوده است.

— شیطانی که شقی ترین فرد قبیله مراد است و به روز حساب زیانکارترین مردم در نزد خداست.

— همانند پی کننده ناقه صالح که بر قوم ثمود در سرزمین حجر خسران و زیان بار آورد.

— علی قبل از مرگ خود پیوسته به مردم خبر می داد که بزودی محاسن او به خون سرش خضاب خواهد شد.

— پس خدا از او نگذرد با جنایتی که مرتکب شد و قبر عمران و حطان را نیز سیراب نگرداند.

— به خاطر شعرش درباره پلیدی که مرتکب جنایت شد و به علی از ظلم و دشمنی رسید آنچه رسید.

— این عمران بود که گفت: شگفتا از ضربتی که پرهیزکاری چون ابن ملجم وارد آورد و بدان می خواست که رضایت خداوند را جلب کند.

— نه چنین است، بلکه این ضربتی بود از گمراهی که او را به آتش دوزخ افکند و بزودی گرفتار خشم الهی خواهد شد.

— گویی او با این ضربت می خواست تا ابد در آتش عذاب بسوزد.<sup>۱</sup>  
 ابن حجر گوید: صاحب این ایات بکر بن حماد تاهرتی است که اهل قیروان بوده و در  
 زمان بخاری می زیسته است. سید حمیری شاعر مشهور شیعه نیز در پاسخ به شعر  
 عمران چکامه ای سروده که در دیوان او مذکور است.<sup>۲</sup>  
 ابن عبدالبرّ نام شاعر را ابوبکر بن حماد تاهرتی ثبت کرده و اشعاری هم از او در رثای  
 امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر کرده که با این بیت آغاز می شود:  
 — علی در بصره و کوفه محاسنی را به حرکت درآورد که مصیبت آن بر هر مسلمانی  
 سخت آمد.<sup>۳</sup>

محمد بن احمد طیب<sup>۴</sup> در مقام رد بر عمران بن حطان گوید:  
 — چه ضربتی بود که از مردی بسیار مکار سرزد و ضارب آن در نزد خداوند پلیدترین  
 خلق گردید.  
 — هر زمان که من در آن اندیشه می نمایم. او را لعن می کنم و بر آن سگ [عمران بن حطان]  
 نیز لعنت می فرستم.

افزون بر آنچه ذکر شد، اقدام امام مجتبی علیه السلام به کشتن ابن ملجم در حضور مسلمانان  
 که برخی از صحابه و تابعین در میانشان بودند و این اقدام را شایسته و صحیح تلقی  
 نمودند و حتی هریک از آنها دوست می داشت که خود مباشر کشتن آن پلید باشد، ما را  
 به این حقیقت دلالت می کند که عمل آن لعین از اموری نبوده که اجتهاد در آن راه داشته  
 باشد، تا چه رسد به اینکه اجتهاد این عمل را نیکو شمرد. اجتهاد در چنین موردی بر  
 فرض لزوم آن، اجتهاد در برابر نصوص آشکار است. بنابراین، مصلحت عمومی ایجاب  
 می نمود که مسلمانان این جرثومه فساد و منشأ شرور و پلیدیها را نابود سازند و اقدام

۱. مروج الذهب: ۴۳/۲؛ الکامل فی التاریخ: ۱۷۱/۳؛ تمام المتون صفدی ۱۵۲. این شعر نیز در الاستیعاب  
 ضمن شرح حال امیر. مؤمنان علی علیه السلام آمده است.

۲. الاصابه: ۱۷۹/۳. ۳. الاستیعاب: ۴۷۲/۲.

۴. این دو بیت در الکامل مبرد (چاپ مصر): ۹۰/۳ ثبت شده، ولی مخفی نماند که از اصل کتاب نیست.

بدین عمل بر همه مسلمانان واجب بود، منتها امام وقت، حضرت مجتبی به احراز این فضیلت مانند سایر فضایل بر دیگران پیشی گرفت.

این از آن موضوعاتی نیست که ابن حزم به رشته تحریر درآورده و خودخواهانه بر شافعی و حنفی و مالکی حکم کرده و آنها را به باد مسخره و استهزاء گرفته است. این امر در مورد کشته شدن هر امام و پیشوای بر حقی از ضروریات اسلام است و به همین جهت، می بینید آنان که به امامت عمر بن خطاب معتقدند، در وجوب کشتن قاتل او شک و تردیدی ندارند و هیچ یک از آنها در چنین موردی مجال و محلی برای اجتهاد نمی بینند، چنانکه بزودی در سخنان خود ابن حزم نیز خواهد آمد که نامبرده در مورد کشتندگان عثمان برای اجتهاد محل و مجالی نیافت.

پس چقدر فرق است بین ابن حزم و ابن حجر! آن یک عمل عبدالرحمن بن ملجم را پسندیده می شمارد و این یک از ذکر نام او در کتاب *لسان المیزان* خود معذرت می خواهد. آری، ابن حجر او را از بقایای خوارج و یک مرد آدمکش حیلہ گر می شمارد.<sup>۱</sup> ابن حجر در این نظر و گفتار خود از حافظ ابوزرعۀ عراقی پیروی کرده آنجا که گوید: گروهی از خوارج بر علی هجوم بردند و او با آنها جنگ کرد و بر آنان پیروز گشت، سپس از بقایای آنها شقی ترین پسینیان، عبدالرحمن بن ملجم مرادی که مردی گستاخ و گجسته بود، بر آن حضرت حمله ور شد و او را از پای درآورد.<sup>۲</sup>

### نمونه هایی از آراء ابن حزم

از نمونه های آراء ابن حزم سخن او درباره مجتهدی است که به خطا رفته باشد. وی گوید: عمّار، رضی الله عنه، را ابوالغادیه، یسار بن سبع سلمی کشت. عمّار در بیعت رضوان حضور داشته و بدین جهت، او از کسانی است که خداوند گواهی داده که از آنچه در قلبش می گذشته، آگاه بوده و آرامش و اطمینان را بر او فرو فرستاده و از او خشنود گردیده است. پس ابوالغادیه، رضی الله عنه، تأویل کننده و مجتهدی است که هر چند

۱. تهذیب التهذیب: ۳۳۸/۷.

۲. طرح التشریح: ۸۶/۱.

درباره او به خطا رفته و بر او ستم کرده، اما به یک پاداش نایل گردیده است و این شخص مانند کشتندگان عثمان، رضی الله عنه، نیست، زیرا برای آنها مجالی برای اجتهاد در کشتن او نیست، به جهت اینکه عثمان کسی را نکشته، با کسی به نبرد نپرداخته، کشتار نکرده، دفاع ننموده، با داشتن همسر زنا نکرده و پس از ایمان کافر نشده است تا تأویلی محاربه با او را تجویز نماید، بلکه برعکس، کشتندگان عثمان گناهکار، جنگجو، خونریز و حرام خوارند و بدون تأویل در طریق ظلم و ستم گام برمی دارند. پس آنان نابکاران و گجستگانند.<sup>۱</sup>

من برای اجتهاد ابوالغادیه معنایی نیافته‌ام، چه این مرد از افراد ناشناس بی شخصیت و بی ارزش عهد نبوی است و جز اینکه او جهنی است، با عنوان و سمت دیگری معرفی نشده است و در هیچ فرهنگ شرح حال رجال چیزی که بیانگر اجتهاد او باشد، ذکر نشده و از علم الهی چیزی از او نقل نگردیده است جز این فرمایش پیغمبر ﷺ: **دماؤکم و اموالکم حرام: خونها و مالهای شما بر دیگران حرام است و این کلام آن جناب: لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض: بعد از من بازگشت به کفر ننمایید که بعضی از شما بعضی دیگر را بکشند.** اصحاب رسول خدا ﷺ تعجب کردند از اینکه او این کلمات نبوی را شنیده و مع الوصف مباشر قتل عمار می شود<sup>۲</sup> و احدی از علمای اسلام تا پیدا شدن ابن حزم از اجتهاد کسی چون ابوالغادیه دم نزنده و سخنی نگفته است. از این گذشته، ندانسته‌ام که در برابر نص‌ها و تصریحهای نبوی درباره عمار، این اجتهاد چه معنی دارد؟

مقصودم از نصوص، تنها این نیست که رسول خدا ﷺ در روایتی صحیح و ثابت و متواتر<sup>۳</sup> به عمار فرمود: **کشنده تو گروه ستمکارند، و به لفظ دیگر: قاتل تو کسانی اند که از راه راست منحرفند، هرچند همین سخن مجالی برای اجتهاد در نیکو پنداشتن قتل او باقی نمی گذارد، زیرا کشنده او هر قدر قاتل به تأویل باشد، دشمنی بر عمار نموده و از راه**

۱. الفصل فی الملل والنحل: ۱۶۱/۴. ۲. الاستیعاب: ۶۸۰/۲؛ الاصابة: ۱۵۰/۴.

۳. متواتر بودن این حدیث را ابن حجر ذکر کرده است. رک: الاصابة: ۵۱۲/۲؛ تهذیب التهذیب: ۴۰۹/۷.

راست منحرف شده است و ما اجتهادی نمی‌شناسیم که ظلم و عدوان را تجویز نماید، عدوانی که عقل خود قباحت آن را ثابت دانسته و دین اقدس الهی هم در قبیح شمردن آن از قانون عقل پشتیبانی کرده است، هر چند معاویه آن را تأویل یا رد نمود وقتی که عبدالله بن عمر حدیث نبوی را درباره قتل عمار برای معاویه نقل کرد و عمرو بن عاص به او گفت: آیا سخن عبدالله را نمی‌شنوی؟

معاویه گفت: همانا تو پیری احمق هستی که پیوسته حدیث نقل می‌کنی، و حال آنکه از پیری عنان اختیار از کف داده‌ای. آیا ما او را کشتیم؟ جز این نیست که علی و یارانش او را کشتند، بدینگونه که او را آوردند و در میان نیزه‌های ما افکندند.<sup>۱</sup>

معاویه در ادامه سخن نیز خطاب به عمرو بن عاص گفت: تو اهل شام را بر من تباه کردی: آیا هر چیزی که از رسول خدا شنیده‌ای، آن را بازگو می‌کنی؟ عمرو گفت: من گفتم، ولی علم به غیب نداشتم و نمی‌دانستم که جنگ صفین به وقوع می‌پیوندد؟ من هنگامی آن را گفتم که عمار دوست تو بود و تو هم مانند من درباره او روایت کردی.

معاویه و عمرو بن عاص را در این قضیه معاتبه و مؤاخذه مشهوری است و شعری که میان آن دو رد و بدل شده است، چنانکه عمرو گفت:

— مرا عتاب و مؤاخذه می‌کنی به گفتن چیزی که آن را شنیده‌ام، در حالی که اگر با من به انصاف رفتار کنی، خود مانند آن را پیش از من گفته‌ای.

— آیا پاپوش تو در آنچه گفتم، ثابت و استوار است و پاپوش من در گفتن سخنی نظیر سخن تو مرا می‌لغزاند؟

— و مرا آگاهی نبود که صفین در پیش است و عمار بر کشتن من تحریر می‌نماید.

— اگر مرا علم غیب بود، آن گفتار را کتمان می‌کردم و مشقتهاى گروهی را که سینه‌هایشان از حسد در غلیان است، تحمل می‌کردم.

— خداوند جز این نمی‌خواهد که سینه تو بر من خشمناک باشد بدون گناه و جنایتی که مرتکب شده باشم و یا خونی که بر گردن من باشد.

— سوگند به شتران رهرو که من تنها در شامگاه نسبت به یاری تو کم میل و پریده عقل می باشم.

معاویه با ابیاتی به او چنین پاسخ داد:

— خدا عتاب و اهل آن را زشت گرداند، آیا نمی بینی در چه روزگار دشواری به سر می برم؟

— این سخنان را واگذار، آیا امروز چاره ای داری که بدان گروهی را که حسد می ورزند، رد کنی؟

— علی آنها را دعوت کرد و آنها نیز دعوتی را اجابت کردند که در نزدشان از مال و منال و عیال محبوب تر است.<sup>۱</sup>

من نمی خواهم به بحث در خبری پردازم که طبرانی با دقت در سند آن را از ابن مسعود، از پیغمبر ﷺ روایت کرده که فرمود: زمانی که مردم اختلاف نمودند، پسر سمیه، عمار با حق است<sup>۲</sup>، هر چند این روایت خود برهانی قاطع است، چه با این وصف، دشمن عمار ناچار بر باطل خواهد بود و نمی توانی اجتهادی را پیدا کنی که غلبه مبطل را بر محق بعد از چنین نصّ جلی و آشکاری نیکو بشمارد.

مقصود من خبری است که حاکم با دقت در سند روایت کرده و صحت آن را اعلام داشته است، چنانکه ذهبی در تلخیص المستدرک به اسناد از عمرو بن عاص روایت کرده که گفت: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: پروردگارا قریش در آزار عمار حریص است، همانا کشنده عمار و برهنه کننده او در آتش دوزخ است.<sup>۳</sup> این خبر را سیوطی از طریق طبرانی و ابن حجر آورده اند.<sup>۴</sup>

سیوطی روایت کرده که رسول خدا به عمار فرمود: برهنه کننده تو و کشنده تو به آتش دوزخ در خواهد آمد.<sup>۵</sup> این خبر را سیوطی از طریق ابن عساکر، از طریق طبرانی در

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۲/۲۷۴. ۲. جمع الجوامع: ۶/۱۸۴.

۳. المستدرک: ۳/۳۸۷. ۴. الجامع الصغير: ۲/۱۹۳؛ الاصابه: ۴/۱۵۱.

۵. جمع الجوامع: ۷/۷۳.

المعجم الاوسط<sup>۱</sup> و از طريق حاكم<sup>۲</sup> روايت کرده است.

حافظ ابونعيم و ابن عساکر از زيد بن وهب روايت کرده اند که گفت: عمارين ياسر در خرده گرفتن به قریش حريص بود و قریش نيز معامله به مثل می کرد و در نتیجه، بر او دست یافتند و او را زدند. وی در خانه خود نشست و عثمان به عیادت او آمد و چون از نزد او بیرون شد، بر منبر برآمد و گفت: شنیدم که رسول خدا به عمار فرمود: گروه ستمکار ترا می کشند، کشته عمار در آتش است.<sup>۳</sup>

حافظ ابویعلی و ابن عساکر با دقت در سند از عبدالله بن عمر روايت کرده اند که گفت: شنیدم که رسول خدا به عمار می فرمود: گروه ستمکار ترا می کشند، کشته عمار را به آتش دوزخ بشارت ده.<sup>۴</sup>

سیوطی از طريق حافظ ابن عساکر، از اسامة بن زيد آورده که گفت: رسول خدا فرمود: آنها را با عمار چکار؟ او آنها را به سوی بهشت می خواند و آنها او را به سوی آتش دوزخ دعوت می کنند. کشته و برهنه کننده عمار در آتش دوزخ است.<sup>۵</sup> ابن کثیر نيز این حديث را در تاريخش روايت کرده است.<sup>۶</sup>

سیوطی نيز از طريق ابن عساکر، از مسند علی نقل کرده که فرمود: همانا عمار با حق است و حق با اوست، عمار با حق می گردد هر جا که حق بگردد و کشته عمار در آتش دوزخ است.<sup>۷</sup>

احمد و ابن عساکر از عثمان، و نيز ابن عساکر از ام سلمه روايت کرده اند از رسول خدا که به عمار فرمود: تقتلك الفئة الباغية قاتلك في النار. یعنی گروه ستمکار ترا می کشند، کشته تو در آتش است.<sup>۸</sup> ابن کثیر نيز این حديث را از طريق ابوبکر بن ابی شيبه، از ام سلمه روايت کرده است.<sup>۹</sup>

- |                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| ۱. جمع الجوامع: ۱۸۴/۶.      | ۲. همان مأخذ.               |
| ۳. همان: ۷۲/۷.              | ۴. همان: ۷۴/۷.              |
| ۵. همان: ۱۸۴/۶ و ۷۵/۷.      | ۶. البداية والنهاية: ۲۶۸/۷. |
| ۷. جمع الجوامع: ۷۵/۷.       | ۸. كنز العمال: ۱۸۴/۶.       |
| ۹. البداية والنهاية: ۲۷۰/۷. |                             |

احمد از خالد بن ولید روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: هر که با عمار دشمنی کند، خدا با او دشمنی می‌کند و هر کس با عمار کینه ورزد، خدا با او کین می‌ورزد.<sup>۱</sup> این خبر را حاکم به دو طریق با دقت آورده<sup>۲</sup> و او و ذهبی دو طریق مزبور را به صحت پذیرفته‌اند و خطیب<sup>۳</sup> و ابن اثیر<sup>۴</sup> و ابن کثیر<sup>۵</sup> و ابن حجر<sup>۶</sup> و سیوطی از طریق ابن ابی شیبہ و احمد<sup>۷</sup>، و نیز از طریق احمد و ابن حبان و حاکم<sup>۸</sup> آن را آورده‌اند.

حاکم این حدیث را به اسنادی که او و ذهبی به صحت پذیرفته‌اند، از رسول خدا به این لفظ روایت کرده است: هر کس عمار را دشنام دهد، خدا بر او خشم آورد و هر کس کینه عمار را به دل گیرد، خدا به او کین ورزد و هر کس عمار را به سفاهت نسبت دهد، خدا او را سفیه خواند.<sup>۹</sup> این خبر را سیوطی از طریق ابن النجار آورده است.<sup>۱۰</sup>

طبرانی حدیث مزبور را به این لفظ روایت کرده است: هر کس عمار را دشنام دهد، خدا بر او خشم آورد و هر کس عمار را تحقیر نماید خدا او را سبک شمارد و هر کس عمار را به سفاهت نسبت دهد، خدا او را سفیه خواند.

حاکم همین خبر را به اسناد خود بدین لفظ آورده است: هر کس عمار را سبک شمارد، خدا او را تحقیر کند و هر کس عمار را دشنام دهد، خدا بر او خشم آورد و هر کس کینه عمار را به دل گیرد، خدا به او کین ورزد.<sup>۱۱</sup> سیوطی هم آن را از طریق ابویعلی و ابن عساکر<sup>۱۲</sup>، و نیز از ابویعلی و ابن قانع و طبرانی و ضیاء مقدسی در المختارة روایت کرده است.<sup>۱۳</sup>

حاکم نیز این خبر را به اسنادی که او و ذهبی در تلخیص المستدرک آن را به صحت

- |                             |                        |
|-----------------------------|------------------------|
| ۱. مسند احمد بن حنبل: ۸۹/۴. | ۲. المستدرک: ۳/۳۹۱.    |
| ۳. تاریخ بغداد: ۱/۱۵۲.      | ۴. اسد الغایة: ۴/۴۵.   |
| ۵. البدایة والنهایة: ۷/۳۱۱. | ۶. الاصابة: ۲/۵۱۲.     |
| ۷. جمع الجوامع: ۷/۷۳.       | ۸. همان: ۶/۱۸۴.        |
| ۹. المستدرک: ۳/۳۹۰.         | ۱۰. جمع الجوامع: ۷/۷۳. |
| ۱۱. المستدرک: ۳/۳۹۱.        | ۱۲. جمع الجوامع: ۷/۷۳. |
| ۱۳. همان: ۶/۱۸۵.            |                        |



پذيرفته‌اند، بدین لفظ روايت کرده است: هرکس عمار را دشنام دهد، خدا بر او خشم آورد و هرکس با عمار دشمنی کند، خدا با او دشمنی می‌ورزد.<sup>۱</sup>

احمد هم خبر مزبور را به اسنادش بدین لفظ روايت کرده است: هرکه با عمار دشمنی کند، خدا با او دشمنی می‌کند و هرکه با عمار کینه ورزد، خدا با او کین می‌ورزد و هرکه عمار را دشنام دهد، خدا بر او خشم آورد.<sup>۲</sup>

این نصوص صحيح و متواتر<sup>۳</sup> کجا و اجتهاد ابوالغاديه کجا؟ یا آنان کجا و نیکو شمردن ابن حزم عمل ابی‌الغاديه را کجا؟ یا رأی او در اجتهادش کجا؟ و یا بخشیدنش یک پاداش به ابی‌الغاديه کجا؟ در حالی که به موجب نص شریف نبوی، کشنده عمار ناگزیر در آتش است، آیا بغض و تحقیر بزرگ‌تر از قتل و کشتار متصور است؟

از مجموع آنچه در این زمینه ذکر شد، تاريخ درسهایی به ما می‌آموزد. ابن‌اثیر گوید: همانا ابوالغاديه عمار را کشت و تا زمان حجاج زندگی کرد و بر حجاج داخل شد و حجاج مقدم او را گرامی داشت و به او گفت: ابن‌سمیه [عمار] را تو کشتی؟ گفت: آری. حجاج گفت: هرکس که می‌خواهد در روز قیامت فردی توانا و مقتدر را ببیند و مسرور شود، به این شخص که عمار را کشته بنگرد. سپس ابوالغاديه از حجاج حاجتی طلب کرد و حجاج پذیرفت. ابوالغاديه بر سیل اعتراض و با تأثر گفت: ما دنیا را برای اینان مهیا و رام کرده‌ایم و اینان از دنیا که با کوشش ما برای آنها مسخر شده است، به ما بهره نمی‌دهند، آن وقت وی چنین می‌پندارد که من در روز قیامت توانا هستم. حجاج گفت: آری، به خدا سوگند کسی که دندان او مانند کوه احد است و ران او مانند کوه ورقان است و نشیمنگاه او مانند مدینه و ریزه است، همانا چنین کسی در روز قیامت بزرگ و مقتدر است. سوگند به خدا، اگر تمام اهل زمین در کشتن عمار شرکت کرده بودند، همگی داخل در آتش دوزخ می‌شدند.<sup>۴</sup> این داستان را ابن‌حجر نیز ذکر کرده است.<sup>۵</sup>

۱. المستدرک: ۳/۳۸۹.

۲. مسند احمد بن حنبل: ۴/۹۰.

۳. بنابر آنچه ابن‌حزم در حد تواتر در سایر احادیث معتقد است.

۴. الاصابه: ۴/۱۵۱.

۵. الکامل فی التاريخ: ۳/۱۳۴.

ابن عبدالبر گوید: ابوالغادیه دوستدار عثمان بود و کشندهٔ عمار. او هر وقت برای ورود به مجلس معاویه و دیگر مجالس اذن می‌طلبید، می‌گفت: کشندهٔ عمار بر در است، و هرگاه نسبت به داستان کشتن عمار از او سؤال می‌شد، چگونگی کشتن او را وصف می‌کرد و باکی نداشت. داستان او در نزد اهل علم شگفتی آور است، زیرا همین مرد از پیغمبر روایت کرده که فرمود: بعد از من بازگشت به کفر نکنید که بعضی از شما بعضی دیگر را بکشند. او با اینکه این سخن را از پیغمبر شنیده بود، اما سرانجام، عمار را به قتل رسانید.<sup>۱</sup>

تمامی این مطالب از هدف مورد علاقهٔ ابوالغادیه در کشتن عمار و آگاهی و وقوف او بر سخن پیغمبر گرامی اسلام درباره قاتل عمار و بی‌پروایی‌اش در کشتن عمار حکایت دارد. این مرد پیرو و همعقیدهٔ پیشوایش معاویه بوده که به روایتگر فرمایش پیغمبر می‌گفت: تو پیری احمق هستی که پیوسته حدیث نقل می‌نمایی، در حالی که عنان اختیار از کف داده‌ای.

تو خوانندهٔ گرامی به مقصود معاویه از این سخن و مقدار علاقه‌مندی‌اش به سنت نبوی و پیروی او از آنچه که از مصدر وحی الهی روایت شده، داناتری. آری، اجتهاد ابوالغادیه در آنچه که مرتکب شد و به ورطه‌ای که فرو افتاد، از چنین اعتقادی سست و پنداری واهی نشأت می‌گرفت.

خلاصهٔ نظر ابن حزم در بارهٔ کشندگان عثمان این است که اجتهاد آنان در برابر این نص نبوی است: ریختن خون مسلمانی که به وحدانیت خدا و رسالت من شهادت دهد، روا نیست مگر یکی از این سه: همسر دار زناکار، فردی که مرتکب قتل عمد گردد و کسی که دین خود را واگذارد و از جماعت جدا شود<sup>۲</sup>، ولی این عقیده را درباره قاتل علی علیه السلام و

۱. الاستیعاب - در حاشیه الاصابه: ۱۵۱/۴.

۲. این روایت را بخاری و مسلم در صحیحین و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارمی در السنن و ابن سعد در الطبقات و احمد و طیالسی هر یک در المسند خود و ابن هشام در السیره و واقعی در المغازی ۴۳۰، ۴۳۲ با دقت در طریق روایت کرده‌اند.

آنان که با او مقاتله کردند و درباره قاتل عمّار قاتل نیست، و حال آنکه دانستی که جریان در مورد اینان عین همان جریانی است که در باره کشندگان عثمان پنداشته است. حال که ابن حزم این شیوه را در بسیاری موارد بنا بر اصلی اختیار کرده که جز به خطای این گروه در اجتهادشان منتهی نمی شود، پس چرا درباره قاتلان عثمان استحقاق یک پاداش را روا نمی داند، همان طور که برای عبدالرحمن بن ملجم و نظایر او رومی داند؟ بلی، ممکن است عذر و بهانه آورد که این قاتل علی است و آنان کشندگان عثمان.

آری، وی در مورد کشندگان عثمان مجال و محلی برای اجتهاد قائل نیست، چه این معنی به پندار او فقط در مورد اجتهادی است که درست و صواب باشد، اما اجتهاد ناصواب نیز در این مورد جاری است، چنانکه از نظر او در امثال این قضیه جریان دارد. به هر حال، این مرد در اثبات نظریات فاسدش خود را به ورطه نامطلوبی افکنده است، زیرا او به صحابه دشنام داده و آنان را که در واقع کشندگان عثمان بودند، گناهکار و ملعون خوانده است، در حالی که تمام یاران و هم‌کیشان او برآنند که هرکس آنها را دشنام دهد، گمراه و در خور تکفیر است و این امر در نظر بسیاری از پیشوایان به طور مطلق و بدون تفکیک فرقه‌ای از فرقه دیگر و یا استثنای احدی از آنان موجب تعزیر است، زیرا همه بر عدالت تمام صحابه اجماع دارند<sup>۱</sup> و خود این شخص نیز می‌گوید: کسی که یکی از صحابه، رضی الله عنهم، را دشنام دهد، اگر نادان باشد، معذور است و اگر بر او دلیل و حجتی قائم شود و باز او بدون لجاج و عناد به روش خود ادامه دهد، چنین کسی فاسق است، مانند کسی که زنا و دزدی مرتکب شود، و اگر به خدا و رسول در این کار عناد و لجاج ورزید، کافر است. عمر، رضی الله عنه، در محضر پیغمبر درباره حاطب که از مهاجران و از اصحاب بدر بود، گفت: بگذار این منافق را گردن بزnm. عمر در تکفیر حاطب کافر نشد، بلکه تأویل کننده خطاکار بود، در حالی که رسول خدا فرموده

۱. رک: الصارم المسلول علی شاتم الرسول ۵۷۲-۵۹۲؛ الاحکام فی اصول الاحکام: ۶۳۱/۲؛ الشرف المؤید، شبرای ۱۱۲-۱۱۹.

است: علامت نفاق کینه‌ورزی با انصار است و به علی فرمود: با تو جز منافق کینه نمی‌ورزد.<sup>۱</sup>

در نظر ابن حزم چه بسیارند کسانی نظیر عبدالرحمن بن ملجم و ابوالغادیه که در کتاب فصل حکم داده به اینکه آنها مجتهدند و در آنچه به خطا تشخیص دهند، در خور پاداش هستند. وی گوید: قطع داریم که معاویه، رضی الله عنه، و یاران او به خطا اجتهاد کردند و مستحق یک پاداش و اجر هستند.<sup>۲</sup> همو معاویه و عمرو عاص را از مجتهدان شمرده، سپس گوید: جز این نیست که اینان در ریختن خونهایی اجتهاد کردند، مانند اهل فتوا که در این باره اجتهاد می‌کنند و در میان فتوادهندگان کسانی هستند که کشتن ساحر را جایز می‌دانند و کسان دیگری هستند که چنین رأی و نظری ندارند. علاوه بر این، کسانی هستند که نظرشان بر این است که آزاد باید به قصاص کشتن بنده کشته شود و کسانی هستند که رأیشان چنین نیست. همچنین برخی معتقدند که مؤمن باید به قصاص کشتن کافر کشته شود و کسانی چنین نظری ندارند. پس چه فرقی هست بین اینگونه اجتهادها با اجتهاد معاویه و عمرو دیگران، اگر نادانی و کوردلی و آشفتگی مطالب بدون دانش در میان نبود؟<sup>۳</sup>

چقدر تفاوت هست بین فتوادهندگانی که أدله در فتوا بر آنها مشتبه گشته و یا از جهت صراحت و ظهور حتی نسبت به فهم مفتی اختلاف داشته یا اینکه مفتی یکی از دو دسته دلایل را از دسته دیگر به علت صحت طریق در نزد او یا تعدد اسناد قوی‌تر یافته و در نتیجه، به جانب قوت تمایل پیدا کرده است و مفتی دیگر به نوعی از استنباط جانب دیگر را برخلاف مفتی اول قوی‌تر دانسته است. پس هر یک بنا به مذهب خود فتوا داده است و همه در رأی خود تکیه و اعتماد به کتاب و سنت کرده و آن را دلیل مدعا قرار داده‌اند. چقدر فرق و تفاوت است بین اینان و بین جنگجویان با علی عليه السلام، در حالی که کتاب عزیز الهی در برابر چشم و گوش ملت اسلامی قرار دارد و آیه تطهیر که ناطق به

۲. همان: ۱۶۱/۴.

۱. الفصل فی الملل والنحل: ۲۵۷/۳.

۳. همان: ۱۶۰/۴.

عصمت پیغمبر و داماد برگزیده او و دو دختر زاده اوست و در آن کتاب مقدس آیه مباهله در حق آنان نازل گشته و علی در آن آیه نفس پیغمبر خوانده شده است و غیر از آن دو آیه، بالغ بر سیصد آیه دیگر<sup>۱</sup> که همگی درباره امام امیرالمؤمنین شرف صدور یافته هر روز و هر ساعت خودنمایی می‌کند.

این است تصریحات و نصوص حفاظ باریکین و پیشوایان مشهور که در مقابل آنها کتب صحیح و مسندهاست و در آن کتب داستان تطهیر و حدیث منزلت و حدیث برائت، همان کلام رسا و روشن و متواتر نبوی که بر زبان صحابه جاری شده و سپس از آنان به تابعین رسیده است.

آیا در نظر شما امکان دارد که خدای تعالی در مجتمعی پاکی و منزّه بودن ذات و شخصیتی را از هرگونه ناپاکی و تیرگی اعلام فرماید و عصمت او را از هر پلیدی بیان دارد و او را به منزله نفس نفیس پیغمبر بزرگوار قرار دهد و این مناقب را به گوش بندگان برساند و نیز به موجب نص کتاب مقدسش بر امت پیغمبر گرامی اش مودت خویشاوندان او را که امیرالمؤمنین سرور آنهاست، واجب گرداند، و ولای آنها را پاداش تحمّل بار سنگین رسالت بزرگ الهی قرار دهد و از زبان پیغمبرش ﷺ به امت او خبر دهد که طاعت علی طاعت او و تمرد از علی تمرد از اوست؟<sup>۲</sup> و با همه اینها، مجال و محلی برای اجتهاد باقی باشد که بر طبق آن جایز گردد که با او جنگ نمایند یا او را به قتل رسانند یا از روی زمین محوش کنند یا در ملأ عام به او دشنام و ناسزاگویند یا بر منابر او را لعن کنند و یا آشکارا به محاجّه و معارضه با او برخیزند؟ آیا فهم آزاد حکم می‌کند که این چنین اجتهادها در اینگونه موارد همانند اجتهاد اهل فتوا در مورد قتل ساحر و امثال آن است؟ ابن حزم خود می‌گوید: هرکس از اهل اسلام تأویل کند و به خطارود، اگر حجت بر او

۱. رک: تاریخ بغداد: ۲۲۱/۶؛ تاریخ ابن عساکر: کفایة الطالب کنجی: ۱۰۸؛ الصواعق المحرقة: ۷۶؛ تاریخ الخلفاء سیوطی: ۱۱۵؛ الفتوحات الاسلامیة: ۳۴۲/۲، نورالابصار: ۸۱. در این زمینه مصادر بسیار دیگری هم هست.

۲. حاکم در مستدرک: ۱۲۱/۳، ۱۲۸ و ذهبی در تلخیص خود با دقت در طریق روایت کرده‌اند و هردو آن را به صحت پذیرفته‌اند.

تمام نشود و حق بر او آشکار نگردد، او معذور و مستحق یک پاداش است به پاس اینکه در طلب حق بوده و قصدی جز حق نداشته است و چون از روی عمد نبوده، خطای او بخشوده است، زیرا خدای تعالی فرمود: در آنچه به خطا گفته باشید، بر شما گناهی نیست، مگر آنکه دلها تان آهنگ آن کرده باشد<sup>۱</sup>، و اگر در تأویل خود به واقع و صواب رسیده باشید، او را دو پاداش است: یکی برای رسیدن او به واقع و صواب یکی هم برای طلب و کاوش او، و اگر حجت بر او تمام شده و حق برای او آشکار گشته باشد و با وجود این، از حق منصرف شده باشد، ولی معارض با خدا و رسول نباشد، او فاسق است، برای اینکه به سبب اصرار در امر حرام بر خدای تعالی گستاخی ورزیده است و اگر ضمن انصراف از حق با خدا و رسولش معارضه کند، او کافر و مرتد است و خون و مال او حلال است و در این احکام فرقی نیست بین خطای در اعتقاد در هر چیزی که از شریعت باشد و خطای در فتوا در هر امری که باشد.<sup>۲</sup>

بنابراین، آیا انکار حجیت کتاب عزیز خداوند یا نفی آنچه که از آن تلاوت کردیم، ممکن است؟ یا ممکن است احتمال داده شود که این حجّت‌های قاطع کلاً بر این مجتهدان خطاکار پنهان مانده است و حق بر آنها آشکار نشده و حجت بر آنها تمام نگشته است؟ و یا اجتهاد و تأویل در این نصوص نیز جریان یافته است؟

علاوه بر آنچه ذکر شد، در این زمینه نصوص دیگری از پیغمبر ﷺ هست درباره جنگ و آشتی با علی عليه السلام وجود دارد که از جمله آن نصوص، حدیثی است که حاکم با دقت در سند از زید بن ارقم، از پیغمبر ﷺ روایت کرده که آن جناب به علی عليه السلام و فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام فرمود: من با هرکسی که شما به جنگید، در جنگم و با هرکسی که شما به مسالمت رفتار کنید، در مسالمتم.<sup>۳</sup> این حدیث را ذهبی در تلخیص خود و کنجی از طریق طبرانی<sup>۴</sup> و خوارزمی<sup>۵</sup> و سیوطی از طریق ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و

۲. الفصل فی الملل والنحل: ۲۵۸/۳.

۱. احزاب ۵/۳۳.

۴. کفایة الطالب ۱۸۹.

۳. المستدرک: ۱۴۹/۳.

۵. المناقب ۹۰.

حاکم<sup>۱</sup> روايت کرده‌اند.

خطيب اين حديث را به اسنادش از زید بدینگونه آورده است: من با کسی که با شما بجنگد، در جنگم و با کسی که با شما به مسالمت رفتار کند، در مسالمتم.<sup>۲</sup> حديث مزبور را حافظ ابن عساکر<sup>۳</sup>، کنجی از طریق ترمذی<sup>۴</sup>، و ابن حجر از طریق ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم<sup>۵</sup>، ابن صباغ مالکی<sup>۶</sup>، و محب‌الدین طبری<sup>۷</sup>، و سیوطی از طریق ابن ابی شیبیه و ترمذی و طبرانی و حاکم<sup>۸</sup>، و ضیاء مقدسی در المختارة روايت کرده‌اند. اين حديث را به لفظ اول ابن کثیر از ابوهريره، از طریق نسائی، از حديث ابونعیم فضل بن دکین و نیز ابن ماجه از حديث وکیع، و هردو از سفیان ثوری روايت کرده‌اند.<sup>۹</sup>

همین حديث را به لفظ دوم احمد از ابوهريره<sup>۱۰</sup>، حاکم<sup>۱۱</sup> و خطيب<sup>۱۲</sup> روايت کرده‌اند و کنجی نیز به روايت آن از طریق احمد پرداخته و گفته: اين حديث، حسن و صحيح است.<sup>۱۳</sup> متقی هم از طریق احمد و طبرانی و حاکم آن را روايت کرده است.<sup>۱۴</sup> محب‌الدین طبری از ابوبکر صدیق آورده که گفت: رسول خدا را دیدم که خیمه‌ای برپا کرد، در حالی که برکمانی عربی تکیه داشت و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در خیمه بودند. در این هنگام فرمود: ای مسلمانان، من با هرکس که با اهل این خیمه به مسالمت رفتار کند، در مسالمتم و با هرکس که با آنان بجنگد، در جنگم و با دوستانشان دوستم. آنان را دوست نمی‌دارد مگر کسی که نیکبخت و پاکزاد باشد و با آنان کین نمی‌ورزد مگر بدبخت ناپاکزاد.<sup>۱۵</sup>

- |                            |                               |
|----------------------------|-------------------------------|
| ۱. جمع الجوامع: ۲۱۶/۶.     | ۲. تاريخ بغداد: ۱۳۷/۷.        |
| ۳. تاريخ الشام: ۳۱۶/۴.     | ۴. كفاية الطالب ۱۸۹.          |
| ۵. الصواعق المحرقة ۱۱۲.    | ۶. الفصول المهمة ۱۱.          |
| ۷. الرياض النضرة: ۱۸۹/۲.   | ۸. جمع الجوامع: ۱۰۲/۷.        |
| ۹. البداية والنهاية: ۳۶/۸. | ۱۰. مسند احمد بن حنبل: ۴۴۲/۲. |
| ۱۱. المستدرک: ۱۴۹/۳.       | ۱۲. تاريخ بغداد: ۲۰۸/۴.       |
| ۱۳. كفاية الطالب ۱۸۹.      | ۱۴. كنز العمال: ۲۱۶/۶.        |
| ۱۵. الرياض النضرة: ۱۸۹/۲.  |                               |

حاکم با دقت در طریق از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا، در حالی که بازوی علی بن ابی طالب را گرفته بود، فرمود: این فرمانده نیکان است و کشنده فاجران. هر که او را یاری کند، یاری شود و هر که او را خوار نماید، خوار و زبون گردد. سپس صدای خود را به گفتن این سخنان کشید که جلب توجه بیشتری در شنوندگان نماید.<sup>۱</sup> این روایت را ابن طلحة شافعی از ابوذر با لفظ «رهبر نیکان» به جای «فرمانده نیکان» آورده است.<sup>۲</sup> و ابن حجر از حاکم<sup>۳</sup> و احمد زینی دحلان<sup>۴</sup> نیز آن را روایت کرده‌اند.

در این باره احادیث بسیار زیادی است که اگر آنها را گرد آورم، مشتمل بر مجلدات بزرگ و پر حجم خواهد شد. علاوه بر این، رسول خدا ﷺ بین اصحاب خود تبلیغ می فرمود و همگان را از تکالیف امیرالمؤمنین علیؑ در نبرد با بیدادگران و منحرفان آگاهی می داد، همان نبردی که ابن حجر در آن معتقد به اجتهاد معاویه و عمرو بن عاص و همراهان آنها بود برای اینکه در آن نبرد معذور و مأجور قلمدادشان نماید، در حالی که پیغمبر ﷺ اهل ایمان و امیرشان، آن ولی پاک و منزّه خداوند را به جنگ با معاویه و یارانش امر می فرمود و طبعاً این امر بر احدی از اصحاب پوشیده و مخفی نمی ماند. اینک به ذکر نمونه‌هایی از اوامر و اخبار رسول خدا ﷺ در این باره<sup>۵</sup> می پردازیم:

حاکم در مستدرک و ذهبی در تلخیص خود از ابویوب انصاری روایت کرده‌اند که گفت: همانا رسول خدا علی بن ابی طالب را به جنگ با پیمان شکنان و بیدادگران منحرف از حق و خوارج امر فرمود.<sup>۶</sup> و این خبر را کنجی نیز روایت کرده است.<sup>۷</sup> حاکم با دقت در سند از ابویوب آورده که گفت: نیز از رسول خدا شنیدم که به علی می فرمود: تو با ناکثین و قاسطین و مارقین نبرد خواهی کرد.<sup>۸</sup>

۱. المستدرک: ۱۲۹/۳.

۲. الصواعق المحرقة ۷۵.

۳. الفتوحات الاسلامیة: ۳۳۸/۲.

۴. این روایات را به منظور اختصار، به جمیع طرقی که به دست آورده‌ایم، ذکر نکردیم و بزودی در جلد سوم مفصلاً خواهد آمد.

۵. المستدرک: ۱۳۹/۳.

۶. المستدرک: ۱۳۹/۳.

۷. المستدرک: ۱۴۰/۳.

۸. کفایة الطالب ۷۰.



خطيب و ابن عساکر از اميرالمؤمنين روايت کرده اند که فرمود: رسول خدا مرا به نبرد با ناکثين و قاسطين و مارقين امر کرد.<sup>۱</sup> اين روايت را حموينی<sup>۲</sup> و سيوطی<sup>۳</sup> روايت نموده اند و حاکم و ابن عساکر نيز از ابن مسعود روايت کرده اند که گفت: رسول خدا بيرون آمد تا به منزل ام سلمه رسيد. سپس علی آمد و پيغمبر به ام سلمه فرمود: به خدا سوگند، اين پس از من قاتل قاسطين و ناکثين و مارقين است.<sup>۴</sup> حموينی هم به دو طريق از سعدبن عباد، از علی روايت کرده که فرمود: من مأمور به نبرد با ناکثين و مارقين و قاسطين هستم.<sup>۵</sup>

بيهقي و خوارزمي از ابن عباس روايت کرده اند که گفت: رسول خدا به ام سلمه فرمود:

این علی بن ابی طالب است. گوشت او از گوشت من است و خون او از خون من. او نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی است، جز اینکه بعد از من پيغمبری نخواهد بود. ای ام سلمه، اين امير مؤمنان، سرور مسلمانان، گنجينه دانش من، وصی من و دري است که از آن در به من راه خواهند يافت. او برادر من در دنيا و آخرت است و در مقام برتر و بالاتر با من است. علی قاسطين و ناکثين و مارقين را به قتل خواهد رساند.<sup>۶</sup> اين خبر را حموينی با اختلاف در يك واژه به سه طريق روايت کرده است.<sup>۷</sup> کنجی و متقی نيز حديث مزبور را از طريق حافظ عقيلی روايت کرده اند.<sup>۸</sup>

شيخ الاسلام حموينی در *فرايد السمطين* از طريق حاکم، از ابويوب روايت کرده که گفت: رسول خدا مرا به نبرد با ناکثين و قاسطين امر فرمود و از طريق ديگر آن را از غياث بن ثعلبه، از ابويوب روايت کرده است غياث گوید: ابويوب اين حديث را در خلافت عمر بن خطاب بيان داشت.

۱. تاريخ بغداد: ۳۴۰/۸ و ۱۸۷/۱۳.
۲. فرايد السمطين، باب پنجاه و سوم.
۳. جمع الجوامع: ۳۹۲/۶.
۴. همان: ۳۹۱/۶.
۵. فرايد السمطين، باب پنجاه و چهارم.
۶. المحاسن و المساوي: ۳۱/۱؛ المناقب: ۵۲، ۵۸.
۷. فرايد السمطين، باب بيست و هفتم و بيست و هشتم.
۸. كفاية الطالب: ۶۹؛ كنز العمال: ۱۵۴/۶.

همو در فرایده از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا ما را به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین امر فرمود. ما عرض کردیم: یا رسول الله، ما را به قتال با اینها امر فرمودی، با چه کس این امر را انجام دهیم؟ فرمود: با علی بن ابی طالب.<sup>۱</sup>

ابن عبدالبرّ گوید: از حدیث علی و از حدیث ابن مسعود و از حدیث ابی ایوب انصاری روایت شده که رسول خدا به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین امر فرمود.<sup>۲</sup>

اکنون که حق را آشکارا دریافتی شاید بدان اعتراف کنی، اما اگر جویای سخن قاطع درباره معاویه و عمرو بن عاص هستی، می توانی به سخنان آن دو که در کتابهای تاریخ ثبت شده، مراجعه کنی، و ما بزودی ضمن شرح حال عمرو عاص و در بحث و بررسی از معاویه در جلد دهم شما را بر آنچه که رشد و صلاح را از غی و گمراهی متمایز و آشکار خواهد کرد، واقف خواهیم ساخت.

این اجمال سخن بود در آراء ابن حزم و گمراهی و گفتار تحکم آمیز او. بنابراین، همانطور که خودش گفته است، اگر نادانی و کوردلی و آشفتگی مطالب بدون علم و اطلاع در کار نباشد، رأی عمومی را در گمراهی نامبرده خواهید یافت که از اهلش صادر و در محلّش واقع گشته است و در اینجا دیگر مجالی نیست برای نسبت دادن حسد و کینه به برخی از مالکی ها یا غیر آنها که به گمراهی ابن حزم حکم کرده اند، چه معاصران او و چه متأخران از او و کتاب فصل او قوی ترین دلیل برگفتار حق و رأی درست ماست.

ابن خلکان گوید: ابن حزم نسبت به علمای پیش از خود بسیار بدگویی کرده و کسی از زخم زبان او ایمن نمانده است. ابن عریف گوید: زبان ابن حزم و شمشیر حجاج همانند یکدیگر بوده اند. وی این سخن را از آن جهت گفته که ابن حزم نسبت به پیشوایان بسیار بدگویی می کرده است. در نتیجه، دلها از او متنفر گشت و فقهای زمان نیز زبان به اعتراض گشودند و کینه او را به دل گرفتند و سخن او را رد کردند و برگمراهی او اجماع کردند و به نکوهش او پرداختند و سلاطین و بزرگان را از فتنه او برحذر داشتند و مردم را از نزدیک شدن به او و اخذ آراء او نهی نمودند. سرانجام، پادشاهان او را تبعید و آواره کردند تا

۱. فرایده السمطین، باب پنجاه و سوم.

۲. الاستیعاب - در حاشیه الاصابه: ۳/۵۳.

ناچار خود را به صحراى ليله<sup>۱</sup> رسانيد و در پايان روز يكشنبه دو روز از ماه شعبان سال ۴۵۶ مانده در آنجا چشم از جهان فرو بست.

---

۱. ليله: به فتح هردو لام، از بلاد اندلس است.



## مفاد حدیث غدیر

پس از آنچه در مباحث این کتاب شرح و بیان شد، امید است که دیگر زمینه و راهی برای شک و تردید در صدور حدیث غدیر خم از مصدر مقدس نبوی باقی نمانده باشد، اما در دلالت آن بر امامت مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام باید گفت اگر هر چیز در خور شک و تردید باشد، شکی نداریم در اینکه لفظ مولی خواه برحسب وضع لغوی، صریح در معنای مقصود ما باشد و خواه به واسطه مشترک بودن آن بین معانی بسیار و متعدد، مفاد آن مجمل باشد و خواه از قرائن تعیین کننده معنای امامت که منظور ماست عاری و برهنه باشد و خواه چنین قرائنی را در بر داشته باشد. در هر صورت، این لفظ در این مقام جز به همین معنی به معنای دیگر دلالت نخواهد داشت، زیرا آنان که در اجتماع عظیم روز غدیر خم این لفظ را شنیده و درک کرده اند و یا پس از زمانی بر این خبر مهم از طریق کسانی اطلاع یافته اند که به سخنشان در لغت استدلال می شود و نظرشان حجیت دارد، همگی همین معنی را از این لفظ فهمیده اند بدون اینکه منع و انکاری در کار باشد. پس از آنان درک و فهم همین معنی پیوسته در میان شعرا و رجال ادب تا عصر حاضر جریان داشته است و همین وحدت تشخیص برهانی قاطع در معنای مقصود است و در طلیعه این گروهها از شخص مولا امیرالمؤمنین علیه السلام نام برده می شود، آنجا که حضرتش در پاسخ نامه معاویه اییاتی سروده و مرقوم داشته که در محل خود خواهد آمد و این بیت از جمله

آنهاست:

– رسول خدا در روز غدیر خم ولایت مرا بر شما واجب ساخت.  
 و از جمله آنان حسان بن ثابت است که در غدیر خم و روز معهود شخصاً حضور  
 داشت و از رسول خدا ﷺ رخصت خواست که قضیه حدیث غدیر و امر ولایت را به  
 نظم درآورد و از جمله ابیات او این بیت است:

– پیامبر اکرم به علی فرمود: برخیز که تو پس از من پیشوای این خلقی.  
 و از جمله آنان صحابی بزرگوار، قیس بن سعد بن عباده انصاری است که ضمن ابیاتی  
 گوید:

– علی پیشوای ما و دیگران است، چنانکه قرآن بدان اشاره دارد.  
 – آن روز که رسول خدا فرمود: هر که من مولای اویم، این [علی] مولای اوست و این  
 خبری بس بزرگ است.

و از جمله آن گروه محمد بن عبدالله حمیری است که گوید:  
 – آنان نصب او [علی] را در روز غدیر خم که از طرف خداوند و بهترین خلق صورت  
 گرفته بود، فراموش کردند.

و از جمله آنها عمرو بن عاصی صحابی است که گوید:  
 – چه بسا که از مصطفی سفارش‌های مخصوص درباره علی شنیدیم.  
 – او در روز خم بر منبر برآمد و تبلیغ فرمود، در حالی که هنوز یاران کوچ نکرده بودند.  
 – همو فرمانروایی مؤمنان را از طرف خداوند بدو سپرد و وی جانشین صاحب شریعت  
 آمد.

– دست علی در دست او بود، در حالی که فرمان خداوند عزیز و بلند مرتبت را آشکارا  
 بیان می‌داشت.

– سپس فرمود: هر که من مولای اویم، علی امروز برای او بهترین ولی است.  
 و از جمله آنها کمیت بن زید اسدی است که در سال ۱۲۶ به شهادت رسید. وی در  
 منظومه‌ای گوید:

— و در روز دوح<sup>۱</sup>، دوح غدير خم، ولايت او [على] را آشكار فرمود كه اى كاش اطاعت مى شد.

— ليكن آن كسان پيمان ولايت را شكستند و من پيمانى به اين خطيرى نديدم.  
و از جمله آنها سيد اسماعيل حميرى (م ۱۷۳) است كه در اين باره اشعار بسيارى سروده كه در جاى خود خواهد آمد و از جمله آنهاست:

— به همين جهت، پروردگار پيمبر، على را به عنوان جانشينى پشتيبان براى بهترين خلق برگزيد.

— و او در كنار غدير خم درنگ كرد و بارها را فرو نهاد و از رفتن باز ايستاد.

— چوبها را برافراشتند و او بر منبرى كه از بار و بنه شتران فراهم آمده بود، بالا رفت.

— و در آن چاشتگاه، حاجيان را به گرد آمدن فرا خواند و خرد و بزرگ به سويش روى آوردند.

— و در حالى كه دست حيدر را به دست داشت و او را بى پرده نشان مى داد و به سوى او اشاره مى كرد، فرمود:

— هان! براستى كه هر كس من مولاي او هستم، اين [على] به حكمتى تغيير ناپذير مولاي اوست.

— آيا تبليغ كردم؟ گفتند: آرى، فرمود: پس در غياب و حضور به آن گواهي دهيد.

— حاضران به غايبان برسانند و من نيز پروردگار شنوا و بيناي خود را بر آن گواه مى گيرم.

— پس به امر خداوند آسمان برخيزيد و همگي او را امير خود دانيد و با او بيعت نماييد.

— مردم برخاستند و براى بيعت، دست در دست او [على] نهادند. پس پيامبر از آنان احساس نگراني كرد و گفت:

— خداوندا با دوست على دوست باش و دشمن او را دشمن دار.

— كسانى كه او را خوار دارند، خوارشان دار و آنان كه با وي يارند، ياورشان باش.

---

۱. روزى كه رسول خدا براى تبليغ ولايت در منطقه‌اى از غدير خم كه درختان كهن و انبوه داشت، فرود

— پس دعای پیمبر مصطفی را چگونه می‌بینی؟ آیا پذیرفته شده یا بر باد هوا رفته است.  
— ای علی، ای همانند مصطفی که مردم برای امر ولایت در غدیر خم حاضر آمدند، دوست دارم.

و از جمله آنها عبدی کوفی، از شعرای قرن دوم است که قصیده بایه بلندی دارد و این ابیات جزئی از آن است:

— در غدیر خم آنگاه که احمد آن پیمبر رهنما بر جهاز شتران قرار گرفت، آنان را از این جهالتها باز داشت.

— و به مردمی که در پیرامونش گرد آمده یا در خدمتش نشسته بودند و با نگرانی به سخنانش گوش می‌دادند، فرمود:

— ای علی، برخیز که من مأمور رساندن فرمان ولایت به مردم هستم و این تبلیغ برای من سزاوارتر و بهتر است.

— آری، من علی را به رهبری و راهنمایی پس از خود منصوب می‌کنم و علی بهترین منصب‌دار است.

— آنان با تو بیعت کردند و دست خود را به سوی تو گشودند، لیکن در دل از تو رویگردان بودند.

و از جمله آنها استاد ادب عربی ابوتمام (م ۲۳۱) است که در قصیده راثیه‌اش گوید:  
— در روز غدیر، به چاشتگاه در بیابانی که در آن پرده و پوششی نبود، حق بر او آشکار شد.

— پیامبر خدا به پا خاست و مردم را به حق فرا خواند تا نیکی به حریم آنان نزدیک و زشتی از پیرامونشان دور شود.

— بازوان علی را گرفت و اعلام کرد که او سرور و سرپرست شماست، آیا می‌دانید؟  
— پیامبر روز و شب خود را به این بیان با مردمی گذراند که بام و شامشان به گمراهی و نادانی می‌گذشت.

— تا حق بر آنان نمودار شد و آنان نیز آشکارا این حق را انکار کردند.



گروهی از نوایغ و دانشمندان بنام که به رموز علم و عربیت کاملاً آشنا بوده‌اند، با التزام به موارد لغت و آگاهی از وضع الفاظ و تقید به موازین صحیح در ترکیب کلام و شعر از آن دسته پیروی کرده‌اند، مانند دعبل خزاعی، حمّانی کوفی، امیر ابوفراس، علم‌الهدی سید مرتضی، شریف رضی، حسین بن حجاج، ابن رومی، کشاجم، صنوبری، مفتح، صاحب بن عبّاد، ناشی صغیر، تنوخی، زاهی، ابوالعلاء سروی، جوهری، ابن علویّه، ابن حمّاد، ابن طباطبا، ابوالفرج، مهیار، صولی نیلی، فنجکردی، و جز آنها از بزرگان ادب و استادان لغت که آثارشان با گذشت روزگاران پیوسته نقل و ثبت گشته و این کار تا عصر و زمان ما ادامه یافته است و برای هیچ سخندان و اهل فن روا و ممکن نیست که به خطای همه آنها در تشخیص حکم کند، چه تمامی آنان خود سرچشمه لغات و مرجع اصلی امت در ادب می‌باشند.

در این زمینه افراد و دسته‌هایی از مردم بوده‌اند که از لفظ مولی و ولی این معنی را فهمیده‌اند و آنها اگرچه با شعر بدان اشعار نکرده‌اند، ولی در سخنان صریح خود آن را آشکار ساخته‌اند و یا از مضمون خطابشان این معنی آشکار گشته است که از جمله آنان ابوبکر و عمر هستند هنگامی که به منظور تهنیت و بیعت به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند، در حالی که می‌گفتند: ای پسر ابوطالب، اکنون تو مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.<sup>۱</sup> من نمی‌دانم کدامیک از معانی مولی که تطبیق آن بر مولای ما امکان داشته است، قبل از آن روز وجود نداشته تا تازه شناخته شود و ابوبکر و عمر بیایند و به خاطر آن او را تهنیت گویند و تصریح نمایند که در آن روز موسوم و موصوف به آن گردیده است؟ آیا آن معانی عبارت از نصرت و محبت است که علی علیه السلام از روزی که از پستان ایمان شیر خورده و با برادر و پسر عم برگزیده خود نشو و نما کرده، پیوسته متّصف به آنها بوده است؟ یا معانی دیگر مولی که نمی‌توان آنها را در این مقام بخصوص منظور و مراد دانست؟ نه به خدا قسم، نه این و نه آن هیچ یک نبود، جز همان معنایی که همه حاضران آن را فهم کرده‌اند،

۱. داستان تهنیت با اسنادها و تفصیل آن قبلاً از نظر گذشت. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵):

یعنی اینکه علی علیه السلام به آن دو نفر و به جمیع مسلمانان از خودشان سزاوارتر است و بر همین اساس، با او بیعت کردند و او را تهنیت گفتند.

یکی از کسانی که همین معنی را از کلمه مولى فهمید، حارث بن نعمان فهري یا جابر بن نعمان فهري است که فوراً به کيفر عناد و انکار خود رسید در آن روزی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد، ما را به شهادتین و به نماز و زکات و حج امر کردی و به این اوامر اکتفا نمودی تا بازوی پسر عمّت را گرفتی و دستش را بلند کردی و او را بر ما برتری دادی و گفتی: من کنت مولا، فعلی مولا.<sup>۱</sup>

آیا مقصود ملازم با تفضیل که بر این کافر حسود و معاند گران آمد و تردید کرد در اینکه آن از طرف خداوند است یا به مقتضای محبت و علاقه شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله است، ممکن است دو معنی پیش گفته ناصر و محبّ یا جز آنها از دیگر معانی مولى باشد؟ من گمان ندارم که فکر آزاد و ضمیر روشن چنین احتمالی را بپذیرد و روا بداند؟ بلکه با کمال صراحت می گوید: معنی این کلمه همان ولایت مطلقه‌ای است که ستمکاران قریش درباره خود رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان ایمان نیاوردند، مگر بعد از آنکه به وسیله آیات بینات و معجزات مقهور گشتند و نیروی برهان و نبردهای خردکننده آنها را زیون ساخت تا نصرت الهی و پیروزی حق بر باطل تحقق یافت و مردم دسته دسته و فوج فوج به اسلام گراییدند. البته، پذیرش این معنی درباره امیرالمؤمنین علیه السلام به مراتب بر آنها گران تر آمد، منتها آنچه را که معاندان در دل داشتند، حارث بن نعمان آن را آشکارا بیان کرد و خدای عزیز و توانا هم او را مورد عقوبت خود قرار داد.

از کسانی که همین معنی را از ولایت فهم کرده‌اند، آن گروهی هستند که بر امیرالمؤمنین علیه السلام در میدان وسیع کوفه وارد شدند، در حالی که عرض می کردند: ای مولای ما، سلام بر تو باد. امام علیه السلام برای واقف ساختن سایر شنوندگان و حاضران بر معنی درست، از آنها توضیح خواست و فرمود: من چگونه مولای شما هستم در حالی که شما گروهی از عرب هستید؟! آنان در جواب آن حضرت عرض کردند: ما از رسول

خدا ﷺ در روز غدیر خم شنیدیم که می فرمود: من کنت مولاہ فعلی مولاہ.<sup>۱</sup> خواننده گرامی خود می داند آن مولوتتی که در نظر عرب که هرگز در برابر کسی خاضع نمی شود، مورد اهمیت و دارای عظمت است، تنها محبت یا نصرت و یا سایر معانی عرفی مولی نبوده، بلکه این مولوت همان سروری و ریاست کبرایی است که تحمل آن برای آنان سخت و دشوار بوده مگر اینکه موجبی برای خضوع و گردن نهادن آنها در قبال آن معنی دست دهد و معنای مزبور همان است که در حضور آن جمعیت امیرالمؤمنین علیه السلام به طور استفهام توضیح خواست و آنها نیز در جواب آن حضرت عرض کردند که از نص صریح رسول خدا ﷺ آن را فهمیده و درک کرده اند.

درک و فهم این معنی حتی بر زنان پرده نشین پوشیده نبوده چنانکه به نقل از ربیع الابرار زمخسری آوردیم که بانو دارمیة حجوتیه که معاویه از سبب دوستی او نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام و کینه او نسبت به خودش پرسش نمود، به اموری استدلال کرد که یکی از آنها این است: رسول خدا سمت ولایت را برای امیرالمؤمنین در روز غدیر خم برقرار فرمود و کینه خود را نسبت به معاویه به این علت اعلام نمود که معاویه با کسی جنگ کرده که در امر خلافت از او سزاوارتر بوده و آن مقامی را که در خور آن نبوده، طلب کرده است. معاویه با شنیدن این سخن دم فرو بست و لب به انکار نگشود.<sup>۲</sup>

قبل از همه این امور و دلایل، مناشده شخص امیرالمؤمنین علیه السلام و احتجاج و استدلال اوست در روز رحبه که اسنادها و طرق صحیح آن به تفصیل بیان شد<sup>۳</sup> و جریان مناشده و احتجاج آن جناب در هنگامی صورت گرفت که در امر خلافت مورد معارضه و منازعه قرار گرفته و دریافته بود که مردم در اثر القائات مغرضانه و تبلیغات سوء، حضرتش را نسبت به گفتاری که در باب تفضیل و اولویت خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل و روایت فرموده بود، متهم ساخته و در مقدم داشتن وی بر دیگران تردید کرده بودند. مناشدات و

۱. بحث درباره اسنادهای این حدیث و متن آن قبلاً از نظر گذشت، رک: الغدیر (متن عربی/ ج ۵):

۲. رک: الغدیر (متن عربی/ ج ۵): ۲۰۸/۱.

۱۸۷/۱-۱۹۱.

۳. همان: ۱۶۶/۱-۱۸۵.

استدلال آن حضرت به شرحی که پیش از این به طور مبسوط بیان شد.<sup>۱</sup>  
 برهان‌الدین حلبی گوید: پس از آنکه امر خلافت به علی برگشت، آن حضرت به منظور ردّ و ابطال دعاوی کسانی که با وی در امر خلافت معارضه و منازعه نموده بودند به حدیث غدیر احتجاج و استدلال فرمود.<sup>۲</sup>

با این حالات و کیفیات، آیا معنای دیگری برای مولی جز آنچه ما می‌گوییم و جز معنایی که خود آن جناب فهم و درک کرده معقول و متصور است؟ با اینکه جمعی از صحابه برای او شهادت و گواهی دادند و افرادی برای پنهان داشتن فضیلت او به کتمان شهادت پرداختند و به بلایی افتضاح آور مبتلا شدند و کسانی هم با او طریق منازعت پیمودند تا دهانشان به واسطه آن شهادت بسته شد، وگرنه در معارضه و منازعه بر سر امر خلافت در معنای حبّ و نصرت چه گواهی برای آن جناب بود؟ و حال آنکه این دو معنی سایر مسلمانان را هم شامل می‌شد و اختصاص به آن جناب نداشت، مگر بنابر تعریفی که بزودی آن را ذکر خواهیم کرد و آن همان معنی منطقی و مطلوب اولویت است.

آنان که بر موارد استدلال و احتجاج بین افراد امت و اجتماعات آنان و نیز بر احتجاجاتی که در خلال کتب بسیار از قدیم‌ترین ایام تا عصر حاضر تألیف و تصنیف گردیده، وقوف یافته‌اند، به خوبی می‌دانند که عربی‌دانان از حدیث غدیر خم جز همان معنی اولویت که در اثبات امامت مطلقه بدان استدلال می‌شود، معنی دیگری نفهمیده‌اند که عبارت است از سزاوارتر بودن از هر فرد نسبت به جان و مال او در امر دین و دنیایش، همان اولیتی که برای رسول خدا ﷺ و جانشینان منصوص پس از او مسلم و ثابت است. ما وقوف بر این حقیقت را به مقدار احاطه اهل بحث و قدرت علمی اهل تتبع و تحقیق محول کرده بیش از این در این مقام بسط سخن نمی‌دهیم.

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱/۱۸۳، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۹.

۲. السيرة الحلبية: ۳/۳۰۳.

### مفعل به معنای افعال

اما در خصوص اینکه مراد از لفظ «مولى» در لغت همان «اولى» است و یا اینکه «اولى» یکی از معانی «مولى» است، برای به دست آوردن برهان بر این امر کافی است که به سخنان مفسران و محدثان در تفسیر آیه کریمه فالیوم لایؤخذمنکم فدیة ولا من الذین کفروا ما واکم النار هی مولاکم و بش المصیر<sup>۱</sup> توجه شود. بعضی از مفسران منحصرأ کلمه مولى را در تفسیر این آیه به «اولى» تفسیر کرده و بعضی «اولى» را یکی از معانی مولى دانسته اند.

از دسته اول که مولى را به اولى تفسیر کرده اند، می توان این افراد را نام برد:

۱- ابن عباس در تفسیرش.<sup>۲</sup>

۲- کلبی<sup>۳</sup> که فخر رازی در تفسیرش از او حکایت کرده است.<sup>۴</sup>

۳- فراء، یحیی بن زیاد کوفی نحوی (م ۲۰۷) که فخر رازی در تفسیرش از او حکایت نموده است.<sup>۵</sup>

۴- ابو عبیده، معمر بن مثنی بصری (م ۲۱۰) که فخر رازی در تفسیرش از او نقل کرده<sup>۶</sup>

و استشهد او را به بیت لید ذکر نموده است که گفت:

فقدت کلا الفرَجین تحسب اَنَّهُ مولى المخافة خلفها و امامها<sup>۷</sup>

شیخ مفید نیز این معنی را از ابو عبیده در رساله خود که در معنی مولى تألیف کرده،

آورده و شریف مرتضی آن را در الشافی به نقل از کتاب غریب القرآن خود بیان داشته و

۱. حدید ۱۵/۵۷: امروز از شما و کافران فدیة و سربها نپذیرند. جایگاهتان دوزخ است، همان سزاوار

شماست و بد فرجامی است. (و) ۲. تنویرالمقیاس من تفسیر ابن عباس ۳۴۲.

۳. محمد بن سائب، مفسر نسابه که به سال ۱۴۶ در کوفه درگذشته است.

۴. مفاتیح الغیب: ۹۳/۸. ۵. همان مأخذ.

۶. همان.

۷. شرح المعلقات السبع، زورزنی ۱۰۶. (و) این بیت در وصف گاو وحشی است که از صدای آدمیان

هراسناک شد به حدی که ندانست صدا از جلو او بوده یا از عقب، و کدامیک از جلو و عقب سزاوارتر به

ترس و بیم است. (م)

استشهاد او را به بیت لیبید نیز قید کرده است و شریف جرجانی با نقل این قول از او در ردّ بر صاحب متن استدلال نموده است.<sup>۱</sup>

۵- اخفش اوسط، ابوالحسن سعیدبن مسعده نحوی (م ۲۱۵). این معنی را فخر رازی در *نهاية العقول* از او آورده و همچنین استشهاد او را به بیت لیبید نقل کرده است.

۶- ابوزید، سعدبن اوس لغوی بصری (م ۲۱۵)، صاحب کتاب *الجواهر العبقريّة* معنی مزبور را از او نقل کرده است.

۷- بخاری، ابو عبدالله محمدبن اسماعیل (م ۲۱۵) این معنی را در *صحیح* خود بیان کرده است.<sup>۲</sup>

۸- ابن قتیبه (م ۲۷۶) این معنی را عنوان کرده و به بیت لیبید استشهاد جسته است.<sup>۳</sup>

۹- ابوالعباس ثعلب، احمدبن یحیی نحوی شیبانی (م ۲۹۱). قاضی زوزنی حسین بن احمد (م ۴۸۶) در *شرح المعلقات السبع*، ذیل بیت لیبید گوید: ثعلب گفته است: مولی در این بیت به معنای اولی است، مانند آیه .. *مأواکم النار هی مولاکم*...<sup>۴</sup> جایگاه شما آتش دوزخ است، آتش اولی و سزاوارتر به شماست.

۱۰- ابوجعفر طبری (م ۳۱۰) معنی مزبور را در تفسیر خود ذکر کرده است.<sup>۵</sup>

۱۱- ابوبکر انباری، محمدبن قاسم لغوی نحوی (م ۳۲۸) معنی مزبور را در تفسیر *مشکل القرآن* خود ذکر کرده و شریف مرتضی در *الشافی* از او نقل نموده و استشهاد او را به بیت لیبید آورده است. ابن بطریق نیز به نقل آن از او پرداخته است.<sup>۶</sup>

۱۲- ابوالحسن رمانی، علی بن عیسی، مشهور به وراق نحوی (م ۳۸۲ یا ۳۸۴). فخر رازی در *نهاية العقول* معنی مزبور را از او نقل کرده است.

۱۳- ابوالحسن واحدی (م ۴۶۸) در *الوسیط* آورده: .. *مأواکم النار هی مولاکم*...<sup>۷</sup>

۱. شرح المواقف: ۲۷۱/۳. ۲. صحیح البخاری: ۲۴۰/۷.

۳. القرطین: ۱۶۴/۲. ۴. حدید ۱۵/۵۷.

۵. جامع البیان فی تأویل آی القرآن: ۱۱۷/۹. ۶. العمدة ۵۵.

۷. حدید ۱۵/۵۷.

جايگاه شما آتش دوزخ است، آتش اولی و سزاوارتر به شماست به جهت گناھانی که مرتكب شده ايد، يعنی همانا آتش است که بر شما ولايت می کند، زیرا امر شما در اختيار آن می باشد و آتش اولی و سزاوارتر از هر چیزی به شماست.

۱۴- ابوالفرج، ابن جوزی (م ۵۹۷) معنی مزبور را در تفسير زادالمسیر خود از ابو عبيده نقل کرده و آن را پسندیده است.

۱۵- ابوسالم محمد بن طلحه شافعی (م ۶۵۲) همین معنی را عنوان کرده است.<sup>۱</sup>

۱۶- شمس الدین سبط ابن جوزی حنفی (م ۶۵۴) نیز آن را ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

۱۷- محمد بن ابی بکر رازی، صاحب مختارالصالح در کتاب غريب القرآن که به سال ۶۶۸ از آن فراغت یافته، گوید: مولی آن کسی است که اولی و سزاوارتر به چیزی است، چنانکه خدای تعالی فرماید: .. ما واکم النار هی مولاکم...<sup>۳</sup>: جايگاه شما آتش دوزخ است، آتش اولی و سزاوارتر به شماست. مولی در لغت بر هشت وجه است و یکی از آنها به معنای اولی است.

۱۸- تفتازانی (م ۷۹۱) معنی مزبور را به نقل از ابو عبيده ذکر کرده است.<sup>۴</sup>

۱۹- ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵) اولی بالشیء را از معانی کلمه مولی که در قرآن عزیز استعمال شده، به شمار آورده است.<sup>۵</sup>

۲۰- جلال الدین محمد بن احمد محلی شافعی (م ۸۵۴) این معنی را در تفسير الجلالین بیان کرده است.

۲۱- جلال الدین احمد خجندی. در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضایل، تألیف شهاب الدین احمد از او نقل شده که گفت: مولی به چند معنی اطلاق می شود که یکی از آن معانی اولی است، چنانکه خدای تعالی فرمود: .. هی مولاکم...<sup>۶</sup>، يعنی آتش دوزخ اولی و سزاوارتر به شماست.

۲. تذکرة الخواص ۱۹.

۴. شرح المقاصد ۲۸۸.

۶. حدید ۱۵/۵۷.

۱. مطالب السؤل ۱۶.

۳. حدید ۱۵/۵۷.

۵. الفصول المهمة ۲۸.

- ۲۲- علاءالدین قوشچی (م ۸۷۹) همین معنی را در شرح التجرید ذکر کرده است.
- ۲۳- شهابالدین احمد بن محمد خفاجی حنفی (م ۱۰۶۹) در حاشیه تفسیر بیضاوی با استشهاد به بیت لیبید معنی مزبور را آورده است.
- ۲۴- سید امیر محمد صنعانی در الروضة الندیة به نقل از فقیه حمید محلّی معنی مزبور را ذکر کرده است.
- ۲۵- سید عثمان حنفی مکی (م ۱۲۶۸) نیز آن را ذکر کرده است.
- ۲۶- شیخ حسن عدوی حمزاوی مالکی (م ۱۳۰۳) گوید: ..هی مولاکم...<sup>۱</sup>، یعنی بنابر کفر و تردیدتان در دین، آتش دوزخ از هر جایگاهی اولی و سزاوارتر به شماست.<sup>۲</sup>
- ۲۷- سید محمد مؤمن شبلنجی همین معنی را ذکر کرده است.<sup>۳</sup>
- از دسته دوم که اولی را یکی از معانی مولی دانسته‌اند، می‌توان به ذکر نام این اشخاص پرداخت:
- ۲۸- ابواسحاق، احمد ثعلبی (م ۴۲۷) در الکشف والبیان گوید: .. ماواکم النار هی مولاکم...<sup>۴</sup>، یعنی آتش یار و مونس شما و اولی و احقّ است به اینکه مسکن شما باشد. وی سپس به بیت لیبید مذکور استشهاد کرده است.
- ۲۹- ابوالحجاج، یوسف بن سلیمان شتمیری (م ۴۷۶) این معنی را در گفتار لیبید ذکر نموده و به آیه کریمه مزبور استشهاد کرده است.<sup>۵</sup>
- ۳۰- فزّاء، حسین بن مسعود بغوی (م ۵۱۰) در معالم التنزیل همین معنی را ذکر کرده است.
- ۳۱- زمخشری (م ۵۳۸) آن را ذکر و به بیت لیبید استشهاد کرده، سپس گوید: جایز نیست که مراد از «مولی» در آیه ..هی مولاکم...<sup>۶</sup>، «ناصرکم» باشد.<sup>۷</sup>

۱. حدید ۱۵/۵۷. ۲. النورالساری - در حاشیه صحیح البخاری: ۲۴۰/۷.

۳. نورالابصار ۷۸. ۴. حدید ۱۵/۵۷.

۵. تحصیل هین الذهب - در حاشیه کتاب سیبویه: ۲۰۲/۱.

۶. حدید ۱۵/۵۷. ۷. الکشاف: ۴۳۵/۲.



۳۲- ابوالبقاء محب‌الدين عكبري بغدادی (م ۶۱۶) در تفسيرش آن را ذكر کرده است.<sup>۱</sup>

۳۳- قاضی ناصرالدين بيضاوی (م ۶۹۲)، در تفسيرش آن را ذكر و به بيت لبید استشهد کرده است.<sup>۲</sup>

۳۴- حافظ‌الدين نسفی (م ۷۱۰) در تفسير خود آن را بيان کرده است.<sup>۳</sup>

۳۵- علاء‌الدين علی بن محمدخازن بغدادی (م ۷۴۱) در تفسيرش آن را ذكر کرده است.<sup>۴</sup>

۳۶- ابن سمين، احمد بن يوسف حلبی (م ۸۵۶) در تفسير خود المصون فی علم الكتاب المکنون گوید: در آیه ..هی مولا کم...<sup>۵</sup>، جایز است که مولى مصدر باشد، یعنی آتش ولایت شماس است یا دارای ولایت بر شماس است، و نیز جایز است اسم مکان باشد، یعنی آتش مکان ولایت شماس است، و جایز است که به معنای اولی بکم: سزاوارتر به شما باشد، مانند اینکه بگویی: وی مولای اوست، یعنی سزاوارتر به اوست.

۳۷- نظام‌الدين نیشابوری، در تفسير خود آن را ذكر کرده است.<sup>۶</sup>

۳۸- شریینی شافعی (م ۹۷۷) آن را ذكر و به بيت لبید استشهد کرده است.<sup>۷</sup>

۳۹- ابوالسعود، محمد بن محمد حنفی قسطنطینی (م ۹۷۲) این معنی را ذكر نموده، سپس بقیه معانی مولى را بیان کرده است.<sup>۸</sup>

۴۰- شیخ سلیمان جمل در حاشیه‌ای که بر تفسير الجلالین نوشته و آن را الفتوحات الالهیه نامیده و در سال ۱۱۹۸ از آن فراغت یافته، این معنی را ذكر کرده است.

۴۱- مولا جارالله الله‌آبادی در حاشیه تفسير بیضاوی گوید: مولى مشتق از اولی است

۱. تفسير العکبری ۱۳۵. ۲. انوار التنزیل و اسرار التأویل: ۴۹۷/۲.

۳. تفسير النسفی - در حاشیه تفسير الخازن: ۲۲۹/۴.

۴. تفسير الخازن: ۲۲۹/۴. ۵. حدید ۱۵/۵۷.

۶. غرائب القرآن و رغائب الفرقان - در حاشیه مفاتیح الغیب، جلد هشتم.

۷. السراج المنیر: ۲۰۰/۴.

۸. ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم - در حاشیه مفاتیح الغیب: ۷۲/۸.

به حذف زاید.

۴۲- محبّ‌الدین افندی در کتاب خود *تنزیل الآيات علی الشواهد من الابیات* (چاپ ۱۲۸۱) در شرح بیت لیبید، معنای مزبور را عنوان کرده است.

اگر این گروه که همه پیشوایان ادب عربی و اساتید لغت هستند، این معنی را از معانی لغوی لفظ مولی نمی‌دانستند، برای آنها روا نبود که آن را به اولی تفسیر نمایند. اما سخن بیضاوی بعد از ذکر معنای «اولی» که گوید: حقیقت معنای آن «محرکم» می‌باشد، یعنی جایگاهی که درباره آن سزاوار است گفته شود: هو اولی بکم، یعنی آن لایق‌تر به شماس است، مانند اینکه بگویی: هو مثنی‌الکرم، به جای آنکه الکریم، یعنی براستی او کریم است یا اولی بکم به معنی مکانکم عمّا قریب می‌باشد که از ولی به معنای قرب است یا به معنی ناصرکم است، یعنی یار شما طبق قول شاعر که گفته است: تحية بينهم ضرب و جیع، یعنی سلام و تحیت میان ایشان عبارت از ضربت دردناک است و یا معنای مولاکم در واقع متولیکم می‌باشد، یعنی آتش عهده‌دار شماس است، چنانکه موجبات آن را در دنیا عهده‌دار بوده‌اید.

مقصود بیضاوی از این شرح، بیان معنی حقیقی لغوی آن که در آغاز بدان تصریح نموده نیست، بلکه مقصودش بیان حاصل معنی است و مقدم داشتن این معنی که آتش سزاوارتر به شماس است، و استشهاد او به بیت لیبید که جز معنی «اولی» در آن احتمال داده نشده است، مشعر بر این است که معنی اصلی و حقیقی کلمه مولی همان اولی است و سخن اخیر او که گفته: جایگاهی که درباره آن سزاوار است گفته شود...<sup>۱</sup> و نکته سنجی او در تقریب بقیه معانی به نحوی که هریک از عبارات مناسب با یکی از آن معانی است، به استثنای معنی «اولی» که از لحاظ تقریب معنی از وجهه لغوی نیست، بلکه معنی لغوی را با مقدم داشتن آن و استشهاد به بیت لیبید تثبیت کرده و در اینجا مراد تقریب معنی از وجهه قصد و اراده است و آنچه در تفسیر نسفی مذکور است، قریب به این است.

خازن گوید: مولی در آیه مورد استشهاد به معنای ولی است و گفته شده که به معنای

۱. مراد فقره قبلی است. (و)

اولی است، یعنی آتش سزاوارتر به شماس است برای گناهانی که مرتکب شده‌اید و معنی چنین می‌شود: آتش است که متولّی امر شما می‌شود، زیرا آتش امر شما را در اختیار گرفته و شما خود را به سبب کفر و نفاق تسلیم آن کرده‌اید، پس آتش از هر چیزی سزاوارتر به شماس است. همچنین گفته شده که معنای جملهٔ ..هی مولاکم...<sup>۱</sup> این است که مولی و ناصری برای شما نخواهد بود، زیرا کسی که آتش مولای او باشد، مولای دیگر ندارد.

اما تفسیر آن به ولّی، این هم منافاتی با نظر ما ندارد، زیرا ثابت و محقق شده که ولّی با مولی در معانی متعددی یکسان است و یکی از آن معانی، اولی بالامر است و بزودی این موضوع برای شما روشن خواهد شد. بنابراین، هر دو قول تنها در تعبیر مغایرت دارند و در حقیقت مابینتی ندارند و همان طور که قبلاً گفتیم، آنچه بعد از این امر بیان شده، تقریبی برای ارادهٔ معنی است و قول سوم عبارت است از ذکر لازمهٔ معنی خواه ولی باشد و خواه اولی؛ بنابراین، بین آن نیز با آنچه از تفسیر لفظ بیان شد، منافاتی وجود نخواهد داشت. در اینجا آیات دیگری نیز هست که مولی در آنها به معنای اولی بالامر استعمال شده که آیهٔ ..أنت مولانا...<sup>۲</sup> از جملهٔ آنهاست. ثعلبی در *الكشف والبيان* می‌گوید: یعنی ناصر و حافظ و ولّی ما و سزاوارتر به ما.

اما دربارهٔ آیهٔ *بل الله مولاکم...<sup>۳</sup>*، احمد بن حسن زاهد در *تفسیر زاهدی* گوید: خداوند سزاوارتر به این است که اطاعت شود.

ابو حیان در تفسیر آیهٔ *کریمهٔ ..ما کتب الله لنا هو مولانا و علی الله فلیتوکل المؤمنون<sup>۴</sup>* گوید: کلبی گفته است: هو مولانا، یعنی او در مرگ و زندگی از خود ما به ما سزاوارتر است و نیز گفته شده: او مالک و سرور ماست و از این رو، هر طور بخواهد تصرف می‌نماید.<sup>۵</sup> سجستانی عزیزی گوید: هو مولانا، یعنی او ولّی ماست، و مولی بر هشت

۲. بقرة ۲/۲۸۶.

۴. توبة ۹/۵۱.

۱. حدید ۵۷/۱۵.

۳. آل عمران ۳/۱۵۰.

۵. البحر المحیط: ۵۲/۵.

وجه است: مُعْتِق [آزادکننده]، مُعْتَق [آزاد کرده شده]، وَلِيّ، سزاوارتر به چیزی، پسرعمو، داماد، همسایه و هم‌پیمان.<sup>۱</sup>

### سخن رازی در مفاد حدیث غدیر

رازی آمده و شبهه‌هایی را از روی شک و تردید که حتی از اظهار آنها عاجز و ناتوان است، مطرح می‌کند و با از شاخه‌ای به شاخه دیگر پریدن می‌خواهد آنها را به صورت پسندیده و در کسوت زیبا نشان دهد.

نامبرده بعد از نقل معنی مولی به «اولی» از جماعتی، چنین می‌گوید: خدای تعالی فرمود: ..مأواکم النار هی مولاکم و بش المصیر.<sup>۲</sup> در لفظ مولی اینجا اقوالی است. یکی از آن اقوال از ابن عباس است که گفت: مولاکم، یعنی بازگشت شما، و تحقیق این معنی این است که مولی در موضع ولیّ است به معنای قرب و نزدیکی. بنابراین، معنی چنین می‌شود: همانا آتش جایگاه شماست، جایگاهی که بدان نزدیک می‌شوید و به آن می‌رسید. معنی دوم از کلبی است، یعنی: سزاوارتر به شما، و همین معنی با قول زجاج و فزّاه و ابوعبیده موافق است. بدان که آنچه را اینان گفته‌اند، معنای کلمه است، نه تفسیر لفظ، زیرا اگر مولی و اولی در لغت یکی بودند، استعمال هریک از آنها به جای دیگری صحیح می‌بود، آن وقت لازم بود که گفته شود: هذا مولی من فلان، همان طور که گفته می‌شود: هذا اولی من فلان، و چون این درست نیست، خواهیم دانست که آنچه در این باره گفته‌اند، معنی است نه تفسیر، و اینکه ما به این نکته دقیق آگاهی دادیم، برای این است که شریف مرتضی هنگامی که در امامت علی، به حدیث نبوی من کنت مولا، فعلی مولا تمسک جسته، گفته که یکی از معانی «مولی»، «اولی» است و برای اثبات این امر، به اقوال پیشوایان لغت در تفسیر این آیه استدلال کرده به اینکه معنای مولی، اولی می‌باشد و چون ثابت شد که لفظ مزبور از نظر لغوی بر معنی «اولی» اشتمال دارد، ناچار در این مورد باید حمل به همین معنی شود، زیرا معانی دیگر مولی یا ثبوت آن در مورد

علی آشکار است، مانند پسرعمو<sup>۱</sup> و ناصر بودن یا محققاً در مورد معتق [آزادکننده] و معتق [آزاد شده] منتفی است. بنابراین، بر تقدیر اول [تحقق ثبوت] اطلاق این لفظ عبث خواهد بود و بر تقدیر دوم [تحقق نفی] اطلاق کذب و خلاف واقع است. اما ما با دلیل بیان کردیم که سخنان اینان در این مورد بیان معنی است، نه تفسیر و هنگامی که چنین شد، استدلال به آن ساقط می‌شود.<sup>۲</sup>

رازی در *نهاية القول* گوید: اگر روا باشد که مولی به معنای «أولی» بیاید، باید صحیح باشد که آنچه قرین یکی از این دو لفظ قرار می‌گیرد، قرین لفظ دیگر نیز قرار گیرد، و حال آنکه چنین نیست، پس ممتنع است که مولی به معنای «أولی» باشد.

بیان این ملازمه این است که واضع لغت جز در وضع الفاظ مفرد در برابر معانی مفرد تصرف دیگری ندارد، ولی پیوستن بعضی از این الفاظ به بعضی دیگر بعد از آنکه هریک از آن دو به معنای مفرد خود وضع شده، امری است عقلی، نه وضعی؛ مثلاً زمانی که ما گفتیم: انسان حیوان است، لفظ انسان برای بیان حقیقت مخصوص بدان وضع شده است و لفظ حیوان نیز برای بیان حقیقت مخصوص بدان، اما نسبت دادن حیوان به انسان بعد از پی بردن به اینکه هریک از این دو لفظ در برابر معنایی مخصوص وضع شده است، امری است عقلی، نه وضعی. پس از ثبوت این امر، وقتی که لفظ «أولی» برای معنایی وضع شده و لفظ «من» برای معنایی دیگر، درست بودن دخول یکی از آنها بر دیگری به تجویز عقلی است نه وضع.

بابه ثبوت رسیدن این موضوع، هرگاه مفهوم لفظ «أولی» بدون کم و زیاد همان مفهوم لفظ «مولی» باشد و عقل مقرون شدن مفهوم «من» را به مفهوم «أولی» درست تشخیص داد، لازمه‌اش این است که مقرون شدن مفهوم «من» به لفظ «مولی» نیز درست باشد،

۱. این سخن غفلتی است شگفت، زیرا بزودی پی خواهیم برد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله پسرعموی جعفر و عقیل و طالب و آل ابوطالب بود و امیرالمؤمنین پسرعموی آنان نبود، بلکه برادر ایشان بود. بنابراین، لازمه این معنی اگر از لفظ مولی اراده شود، کذب است، نه از آن معانی که ثبوت آن بنا به ادعای رازی ثابت و آشکار است.

۲. *مفاتیح الغیب*: ۹۳/۸.

زیرا صحت این اقتران بین دو مفهوم است، نه بین دو لفظ.

بیان اینکه چنین نیست که هرچه دخول آن بر یکی از آن دو صحیح باشد، دخول آن بر دیگری صحیح باشد، این است که گفته نمی‌شود: هو مولی من فلان: او مولی از فلانی است، ولی درست است که گفته شود: هو مولی و هما مولیان: او یک مولی است و آن دو دو مولی هستند، و درست نیست که گفته شود: هو اولی و هما اولیان بدون «من». همچنین می‌گویی: هو مولی الرجل و مولی زید: او مولای آن مرد است و مولای زید است و نمی‌گویی: هو اولی الرجل و اولی زید: او اولای آن مرد است و اولای زید است، و نیز درست است که بگویی: هما اولی رجلین و هم اولی رجال: آن دو اولای دو مرد هستند و آنها اولای مردانی هستند، ولی نمی‌توانی بگویی: هما مولی رجلین و هم مولی رجال: آن دو مولای دو مرد هستند و آنها مولای مردانی هستند، و نیز درست است که گفته شود: هو مولاه و مولاک: او مولای اوست و مولای تست، ولی گفته نمی‌شود: هو اولاه و اولاک: او اولای اوست و اولای تست. این ایراد هم وارد نیست که مگر درست نیست گفته شود: ما اولاه؟ یعنی او چه مولایی است؟ زیرا می‌گوییم که این، افعال تعجب است، نه افعال تفضیل؛ به علاوه در اینجا کلمه اولی فعل است و در مورد قبلی اسم است، و ضمیر در اینجا منصوب است و در مورد قبلی مجرور است. بنابراین، حمل مولی بر اولی جایز نیست.

جای تعجب است که اختلاف احوال در مشتقات از حیث لازم بودن و متعدی بودن بر حسب صیغه‌های مختلف آنها بر رازی پوشیده بوده باشد. اتحاد معنی یا مرادف بودن الفاظ مربوط به ذات و جوهر معانی است، نه به عوارضی که از انواع ترکیب یا تصریف الفاظ و صیغه‌های آنها به وجود می‌آید. بنابراین، اختلاف حاصل بین مولی و اولی از لحاظ پیوستگی لفظ «اولی» به حرف «باء» و برهنه بودن لفظ «مولی» از آن، همانا ناشی از صیغه «افعل» از این ماده است، همان طور که مصاحبت حرف «من» به طور مطلق مقتضای این صیغه است. بنابراین، مفاد و معنای «فلان اولی بفلان» و «فلان مولای فلان» یکی است وقتی که از مولی معنی اولی به: سزاوارتر به او از دیگری اراده شود، چنانکه

لفظ أفعال در حال اضافه به تشنيه و جمع يا ضمير آن دو استعمال می شود، مثلاً گفته می شود: زيدٌ أفضل الرجلين يا زيدٌ أفضلهما، يعنى زيد فاضل ترين آن دو مرد است يا زيد فاضل ترين آن دو است و زيدٌ أفضل القوم يا زيدٌ أفضلهم، يعنى زيد فاضل ترين آن گروه است يا زيد فاضل ترين آنهاست، ولى اگر بعد از صيغه «افعل» كلمه مفرد بيايد، به صورت اضافه استعمال نمی شود، يعنى گفته نمی شود: زيدٌ أفضل عمرو، بلکه در چنين موردی ناچار بايد از حرف «من» استفاده کرد و گفت: زيدٌ أفضل من عمرو، يعنى زيد از عمرو فاضل تر است. با اين توضيح، ديگر هيچ ترديدى باقى نمی ماند که در تمام اين موارد معنى يکى است، و همين طور است در ساير کلمات هم وزن با «افعل»، مثل اعلم، اشجع، احسن، اسمح، اجمل و نظاير آنها.

خالد بن عبدالله از هری در باب افعال التفضيل در کتاب تصريح خود گوید: واقع شدن لفظی به جای لفظ دیگر که با آن مرادف و از حيث معنی متحد است، وقتی درست است که مانعی در کار نباشد و در اين مورد، مانع همان دستور استعمال است، زیرا اسم تفضيل جز با لفظ «من» که خاص آن می باشد، با هيچ يک از حروف جرّ سازش ندارد و گاه حرف جرّ «من» با مجرورش حذف می شود، و اين در حالتی است که كلمه محذوف معلوم باشد، مثل والأخرة خير و ابقي.<sup>۱</sup>

مضافاً بر آنچه ذکر شد، اشکالی را که رازی به آن تشبّث جست، شامل معانی ديگر مولى که او و ديگران ذکر کرده اند نیز می شود، از جمله معنای ناصر که برای كلمه مولى در حديث غدير اختيار کرده است، چه به جای ناصر دين الله، مولى دين الله استعمال نشده است، چنانکه در قرآن از قول عيسى عليه السلام جمله «من موالى الى الله» به جای آيه «من أنصاري الى الله»<sup>۲</sup> نيامده است و حواریون نیز در جواب، به جای

۱. اعلیٰ ۱۷/۸۷: آخرت بهتر و ماندگارتر است. واژه محذوف در اين آيه شريفه «من الدنيا» است که بر اين اساس، معنای آيه چنين خواهد بود: زندگی آخرت بهتر و ماندگارتر از زندگی دنياست. در اینجا نبايد از نظر دور داشت که ماندگارتر بودن زندگی آخرت از زندگی دنيا در مقام ترجيح است، وگرنه زندگی آخرت تا ابد باقى و پايدار است. (و)

۲. آل عمران ۵۲/۳.

«نحن انصارالله»<sup>۱</sup>، «نحن موالی الله» نگفته‌اند.

یکی از معانی مولی نیز ولی است و درباره مؤمن، ولی الله گفته شده، ولی در فرهنگهای لغت مولی الله وارد نشده است، در حالی که گفته می‌شود: الله ولی المؤمنین و مولا هم، چنانکه راغب در مفردات به این نکته تصریح کرده است.<sup>۲</sup>

اکنون با من بیابید تا یکی از معانی مولی را که همه بر آن متفق هستند، بررسی کنیم. یکی از معانی مورد اتفاق، منعم علیه است، و روشن است که این معنی در کنار «علی» با اصل لفظ مولی مخالف است و رازی ناگزیر است این معنی را در این مورد منع نماید، مگر اینکه بگوید: لفظ «منعم» با مجرورش «علیه» مجموعاً به معنای مولی است، ولی نامبرده این معنی را در مورد «اولی به» که به معنای مولی باشد، نمی‌پذیرد و علت خودداری او در این مورد وجود امری است که شب هنگام آن را اندیشیده است.

این حالت در تفسیر الفاظ و مشتقات و بسیاری از کلمات مترادف اگر قائل به ثبوت مترادف باشیم، شایع و رایج می‌باشد، مثلاً گفته می‌شود: أرحم به و جحفه: او را به فوق طاقتش تکلیف کرد. اکب لوجه و کبه الله: خدا او را بر روی افکند. أحرص به و حرصه: او را نگاهداری کرد. زريت عليه زریاً و أزریت به: او را تحقیر و عتاب نمودم. نسأل الله فی أجله و أنسأ أجله: خدا اجل او را به تأخیر انداخت. رفقت به و أرفقته: با او مدارا و نرمی کردم. خرجت به و أخرجته: او را خارج نمودم. غفلت عنه و أغفلته: از او غافل شدم. أبذیت القوم و بذوت عليهم: سخن زشت به آن گروه گفتم. أشلت الحجر و شلت به: سنگ را بلند کردم، چنانکه گفته می‌شود رأمت الناقه ولدها، یعنی عطفت علیه: شتر ماده متمایل به فرزند خود شد. اختتأله، یعنی خدعه: با او مکر نمود. صلی علیه، یعنی دعائه: برای او دعا کرد. خنفته العبرة، یعنی غصّ بالبکاء: گریه او را گلوگیر کرد. احتنک الجراد الارض، یعنی استولی علیها: ملخ بر زمین مستولی شد، چنانکه در قرآن آمده است: .. لأحتنکن ذریته...<sup>۳</sup>، یعنی استولین عليهم: بر ذریه او مستولی می‌شوم.

۲. المفردات فی غریب القرآن ۵۵۵.

۱. آل عمران ۵۲/۳.

۳. اسراء ۶۲/۱۷.



همچنين گفته مي شود: استولى عليه، يعنى غلبه: بر او غالب شد و قدرت يافت. همه اين الفاظ كه مرادف يكدیگر استعمال مي شوند، يك معنى را در بر دارند و گفته مي شود: أجحف فلان بعبده، يعنى كلفه ما لا يطاق: بنده خود را به امري كه توانايي نداشت تكليف كرد.

شاه صاحب، در مورد حديث غدير و خطبه پيغمبر ﷺ گويد: همانا لفظ «أولى» در گفتار رسول خدا كه فرمود: الست أولى بالمؤمنين من أنفسهم، مشتق از ولايت است، به معنای دوستي؛ پس گفته مي شود: أولى بالمؤمنين، يعنى محبوب تر نزد مؤمنان، و چون گفته شود: بصريه، و نظر اليه، و راه، همه يكي است، يعنى او راديد. اين اختلاف را در اكثر الفاظ مترادف كه رمانی (م ۳۸۴) آنها را در يك تأليف جداگانه، شامل چهل و پنج صفحه (مصر ۱۳۲۱) جمع کرده، خواهيد يافت و احدي از علمای لغت چيزي از آن را به مجرد اختلاف كيفيت با پيوستن حروف انكار نكرده است، همان طور كه ديگران نسبت به ساير اختلافات از حيث تركيب انكاري روا نداشته اند. براي مثال گفته مي شود: «عندی درهم غير جيد» و مجاز نيست كه گفته شود: «عندی درهم الأ جيد» و گفته مي شود: «أنتك عالم»، ولي گفته نمي شود: أنت عالم و «الی» بر سر ضمير در مي آيد، ولي «حتی» بر سر ضمير در نمي آيد با اينكه معنای هر دو يكي است. اين چنين است دو حرف «أم و أو» كه هر دو در مورد تردید استعمال مي شوند، ولي در تركيب كلام به چهار وجه از يكدیگر جدا هستند؛ «هل» و «همزه» كه هر دو در مورد استفهام استعمال مي شوند، ولي از ده جهت با يكدیگر فرق دارند؛ «إيان» و «حيث» كه از حيث معنى متحدند و در عين حال، از سه جهت با يكدیگر در استعمال فرق دارند؛ «كم» و «كأين» كه يك معنى مي دهند، ولي از پنج جهت با يكدیگر در استعمال فرق دارند؛ «أى» و «من» كه با وجود اتحاد معنى، از شش جهت فرق دارند و نیز «عند» و «لدن» و «لدى» كه با اتحاد معنى از شش جهت متباين هستند.

شايد نظام الدين نيشابوري در تفسير خود بعد از نقل محصل كلام رازی تا آنجا كه گفته: در اين هنگام استدلال به آن ساقط مي شود، به همين گزافه گویی او اشاره کرده كه

بعد از نقل آخرین کلام او گوید: در این ساقط کردن استدلال بحثی است که بر ارباب خرد پوشیده نیست.

### شبهه رازی و نظر دانشمندان

این شبهه بی اساس رازی بر سخن شناسان عرب و علما پوشیده نبوده و قبل از رازی و بعد از او مورد بررسی قرار گرفته است و چون اساس و پایه درستی نداشته، بطلان و ناپدید شدن آن را تشخیص داده‌اند. بنابراین، طرح این شبهه آنها را از رأی و نظر خود درباره مترادف بودن دو لفظ «مولی» و «اولی» منحرف نساخته و تفتازانی در شرح المقاصد و قوشچی در شرح التجرید یکزبان گفته‌اند: گاه مراد از «مولی»، آزادکننده، هم‌پیمان، همسایه، پسرعمو، ناصر و اولی به تصرف است. ابو عبیده گوید: .. مأواکم النار هی مولاکم...<sup>۱</sup>، یعنی جایگاه شما آتش دوزخ است و آتش سزاوارتر به شماست. پیغمبر فرمود: هر زنی که بدون اذن مولایش از دواج نماید...، یعنی بدون اذن کسی که بر او اولویت دارد و مالک و عهده‌دار امر اوست و به تصرف در شئون او سزاوارتر است. این تعبیر در شعر عرب فراوان است و استعمال مولی به معنی متولی و مالک امر و اولی به تصرف در کلام عرب رواج دارد و از غالب پیشوایان لغت نیز نقل شده است و مقصود این است که کلمه مولی برای این معنی اسم است، نه اینکه صفتی به منزله اولی است تا مورد اعتراض واقع گردد که صیغه افعال التفضیل نیست. بنابراین، مانند آن استعمال نمی‌شود.<sup>۲</sup>

تفتازانی و قوشچی این معنی را در مورد تقریب استدلال به حدیث غدیر بر امامت ذکر کرده‌اند، سپس از جهات مختلف آن را رد نموده‌اند جز از این جهت؛ در نتیجه، این معنی را در این مورد پذیرفته‌اند، چنانکه شریف جرجانی با آن دو در پذیرش این معنی همگام و متفق شده و افزوده است: تفتازانی با اثبات این معنی مناقشه قاضی عضد را دایر بر اینکه احدی مفعول را به معنای افعال ندانسته، رد کرده است، سپس گوید: در

پاسخ این مناقشه گفته‌اند که مولی به معنای متولی و مالک امر و اولی به تصرف در کلام عرب رواج دارد و از پیشوایان لغت نیز نقل شده است. ابو عبیده گوید: .. هی مولاکم...<sup>۱</sup>، یعنی آتش سزاوارتر به شماست. رسول خدا فرموده است: هر زنی که بدون اذن مولایش ازدواج کند...، یعنی بدون اذن آن کس که سزاوارتر به اوست و مالک و عهده‌دار تدبیر در امر اوست.

ابن حجر با همهٔ اصراری که در ردّ استدلال به حدیث غدیر دارد، «مولی» را به معنی «اولی» پذیرفته، منتها در متعلق اولویت مناقشه کرده که آیا این اولویت در تمام امور است یا از بعضی جهات؟ آنگاه وجه اخیر را اختیار کرده و فهم این معنی از حدیث غدیر را به ابوبکر و عمر نسبت داده است که به علی گفتند: اکنون تو مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.<sup>۲</sup> این عنوان را شیخ عبدالحق در لمعات خود از او ذکر کرده و شیخ شهاب‌الدین احمد بن عبدالقادر شافعی نیز در ذخیره‌المآل با او همگام و هم عقیده شده، گوید: تولی به معنای ولایت است و مولی به معنای دوست و یاور یا به معنای سزاوارتر به پیروی و نزدیک شدن به اوست، چنانکه خدای تعالی فرمود: اِنَّ اَوْلَى النَّاسِ بِاِبْرَاهِيْمَ لِلَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُ...<sup>۳</sup>: نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم هر آینه کسانی‌اند که از او پیروی کردند. همین معناست که عمر، رضی‌الله عنه، از حدیث غدیر فهمید، چه او پس از شنیدن سخن پیغمبر گفت: ای پسر ابوطالب، ترا گوارا باد که ولی هر مرد و زن مؤمن گشتی.

پیش از این از ابن انباری در مشکل القرآن نقل شد که «مولی» هشت معنی دارد و یکی از آن معانی «أولی» است. رازی این را از او و از ابو عبیده حکایت کرده، سپس در نهاية العقول گوید: ما این مطلب را نمی‌پذیریم که هرکس لفظ «مولی» را به معنای «أولی» گرفته، قائل به این است که حدیث غدیر دلالت بر امامت علی، رضی‌الله عنه، دارد. مگر نه این است که ابو عبیده و ابن انباری حکم کرده‌اند به این که لفظ «مولی» به معنای

۲. الصواعق المحرقة ۲۴.

۱. حدید ۵۷/۱۵.

۳. آل عمران ۶۸/۳.

«أولى» است و با وجود این، قائل به امامت ابوبکر، رضی الله عنه، می‌باشند.<sup>۱</sup>  
 شریف مرتضی از ابوالعباس میرد نقل کرده که ولی در اصل یعنی آن که اولی و احق و سزاوارتر است، و مانند آن «مولی» است و ابونصر فارابی جوهری (م ۳۹۳) در ماده «ولی» گوید: در بیتی از لبید که قبلاً ذکر شد، مولی، یعنی سزاوارترین موضعی که محل ترس است<sup>۲</sup>، و ابوزکریا خطیب تبریزی با استناد به قول جعفر بن علی حارثی که گفت:  
 ألهفی بقری سحبل حین أجلات علینا الولايا والعدو المباسل<sup>۳</sup>  
 یکی از معانی هشت گانه مولی را<sup>۴</sup> ولی و اولی به شمار آورده است.<sup>۵</sup> از عمر بن عبدالرحمن فارسی قزوینی در کشف الکشاف مذکور است که ترکیب «مولی المخافة» در بیت لبید، یعنی اولی و سزاوارتر به این که در آن خوف باشد و سبط ابن جوزی این معنی را از معانی دهگانه مولی که به علمای عربیت نسبت داده‌اند، شمرده است<sup>۶</sup>، و مانند اوست ابن طلحة شافعی که «أولی» را در آغاز معانی «مولی» در کتابش قرار داده است<sup>۷</sup> و شبلینجی به پیروی از او این معنی را به علماء استناد داده است<sup>۸</sup> و عبدالرحیم بن عبدالکریم و رشیدالنبی شارحان مملقات سبع در شرح بیت لبید گویند: شاعر مزبور از «مولی المخافة» «أولی بمخافة» را اراده کرده است.

با تمام این اوصاف که ذکر شد، معلوم می‌شود که نسبت دادن عبدالعزیز دهلوی، صاحب التحفة الاثنی عشریة فی الرد علی الشیعة انکار استعمال «مولی» به معنای «أولی» را به قاطبه اهل عربیت تا چه اندازه عاری از حقیقت است. آیا این مرد گمان کرده اینها را که ما نام بردیم، پیشوایان ادبیات فارسی هستند؟ یا اینکه آنان به قدر وی از موارد لغت

۱. رأی و عقیده آنها در امر امامت برای ما مهم نیست، فقط مقصود ما تصریح نامبردگان به معنای لغوی لفظ مزبور است.

۲. صحاح اللغة: ۵۶۴/۲.

۳. من تأسف می‌خورم به قری سحبل هنگامی که زنان و بینوایان و دشمن جنگجو در آن گرد آمدند.

۴. و آن معانی عبارتند از: بنده، سرور، پسرعمو، داماد، همسایه، هم‌پیمان، ولی و اولی.

۵. شرح دیوان الحماسة: ۲۲/۱. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به: معجم البلدان: ۱۹۴/۳ (ذیل ماده «سحبل») و ۳۴۰/۴ (ذیل ماده «قری»). (و)

۶. مطالب السؤل: ۱۶.

۷. تذکرة الخواص: ۱۹.

۸. نورالابصار: ۷۸.

عربی آگاهی نداشته‌اند؟ داوری در این امر را به نهاد پاک و ضمیر آزاد شما خواننده ارجمند وا می‌گذاریم.

علاوه بر آنچه بیان شد، اظهار نظر رازی دایر به اینکه «أولی» در حال اضافه استعمال نشده است، به طور مطلق ممنوع است، زیرا چنانکه دانستید، این لفظ به تشبیه و جمع اضافه شده است و حتی اضافه شدن آن به نکره در حدیث نبوی ملاحظه می‌شود. بخاری به اسنادهای بسیار که از حیث لفظ متفق هستند، از ابن عباس از رسول خدا روایت کرده که فرمود: **أَلْحَقُوا الْقَرَائِضَ بِأَهْلِهَا فَمَا تَرَكَتِ الْقَرَائِضُ فَلْأُولَى رَجُلٍ ذَكَرَ<sup>۱</sup> و** مسلم نیز آن را روایت کرده است.<sup>۲</sup> در روایتی از احمد، **فَلْأُولَى ذَكَرَ آمَدَه<sup>۳</sup> و** در روایت دیگر **فَلْأُولَى رَجُلٍ ذَكَرَ<sup>۴</sup> ابن اثیر هم آن را لأولی رجل ذکر ثبت کرده است.<sup>۵</sup>**

حدیثی که از لحاظ سیاق با حدیث غدير خیلی شباهت دارد و نظریه ما را درباره حدیث غدير تأیید می‌نماید، حدیثی است به روایت بخاری از رسول اکرم ﷺ که فرمود: **ما من مؤمن الا أنا أولى الناس به فی الدنيا والاخره، اقرؤا ان شئتم: النبی أولى بالمؤمنین من انفسهم، فایما مؤمن ترک مالا فلیرثه عصبته من کانوا، فإن ترک دیناً اوضیاعاً فلیأنتی و أنا مولاه.<sup>۶</sup>**

این روایت را مسلم نیز به این لفظ آورده است: **إن علی الارض من مؤمن الا أنا أولى الناس به، فایکم ما ترک دیناً او ضیاعاً فانامولاه.<sup>۷</sup>**

۱. صحیح البخاری: ۱۰/۷، ۹، ۱۰، ۱۳: اموال موروثی را به اهلش برسانید و آنچه از آنها باقی ماند، به

نزدیک‌ترین مرد از ورثه بدهید. ۲. صحیح مسلم: ۲/۲.

۳. مسند احمد بن حنبل: ۳۱۳/۱. ۴. همان: ۳۳۵/۱.

۵. النهاية فی غریب الحدیث والاثار: ۴۹/۲.

۶. صحیح البخاری: ۱۹۰/۷: مؤمنی نیست مگر اینکه من سزاوارترین شخص به او در دنیا و آخرت هستم. اگر خواستید، بخوانید: پیغمبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، پس هر مؤمنی که مالی از خود به ارث بگذارد، کسان او هرکه باشند، وارث اویند و اگر دینی دارد یا زمینی بر جای نهد، پیش من بیاید که من به آن سزاوارتر هستم.

۷. صحیح مسلم: ۴/۲: بر روی زمین هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه من سزاوارترین مردم به او هستم، پس هر یک از شما دینی دارد یا زمینی باقی بگذارد، من بدان سزاوارترم.

## سخن دیگر رازی

رازی را سخن دیگری است که گاه بدان پرداخته و گاه از آن کوتاه آمده و در کتابش *نهاية العقول* چنین پنداشته است که هیچ یک از پیشوانان نحو و لغت نگفته که وزن مفعول که برای معنی مصدری یا زمان و مکان وضع شده است، به معنای افعال تفضیل آمده باشد و تو خواننده ارجمند چنانچه مطالب پیشین را در باب «مولی» به معنای «أولی» دریافته باشی، بر سستی و بی اساس بودن گفتار او و کسانی که از او پیروی کرده اند، واقف خواهی شد، از قبیل قاضی عضد ایجی در *المواقف* و شاه صاحب هندی در *التحفة الاثنی عشریة* و کابلی در *الصواعق* و عبدالحق دهلوی در *لمعات* و قاضی سناءالله پانی پتی در *السیف المسلول*. در میان آنان کسانی هستند که در انکار راه مبالغه پیموده اند تا به حدی که انکار این موضوع را به اهل عربیت نسبت داده اند و چنانکه دانستید، اساس این شبهه از رازی است و او آن را به دیگری نسبت نداده و این اشخاص هر جا که به نکوهش نظریه امامیه پرداخته اند، کورکورانه از او تقلید و پیروی نموده اند.

من این گروه را ملامت نمی کنم که بر کلمات اهل عربیت و کاربرد الفاظ عربی و قوفی ندارند، زیرا اینان از فن عربیت و قواعد زبان عربی بسی دورند. آخر از رازی تا ایجی و از هندی تا کابلی و از دهلوی تا پانی پتی چه نسبتی با زبان خالص عربی و چه اطلاعی از عربیت دارند؟ بلی، کسانی که با زبان و ادب عربی بیگانه اند، اگر در آن داوری نمایند، حاصلی جز این سخنان پوچ و بیهوده نخواهد داشت و مثلشان بدان ماند که شاعری گفت:

— هنگامی که طوایف بزرگ قریش به شمار آیند، ترا نسبتی با هیچ یک از آنان نخواهد بود.

آیا آنان که تصریح کرده اند به اینکه لفظ «مولی» گاه به معنای «أولی» می آید، از کسی که مانند شبکور در خبط و اشتباه است، به قواعد زبان عربی داناتر نبوده اند؟ و حال آنکه در میان آنان کسانی اند که خود منشأ لغت و پیشوای ادب و محیط به فنون عربیت هستند و در علم تفسیر دستی توانا دارند. آیا تصریح آنان دلیلی قاطع بر این نیست که مفعول در

بعضی موارد به معنای أفعال آمده است؟ بنابراین، انکار مطلق چه لزومی خواهد داشت؟ مگر اینکه آن را سفسطه‌ای برای رسیدن به مقصود بدانیم.

در اثبات سفسطه‌بافی رازی، کافی است به قول ابوالولید، ابن شحنة حنفی حلبی استناد جوییم که در *روض المناظر* ضمن حوادث سال ۶۰۶ گوید: رازی در انواع علوم دست داشت جز علم عربیت. ابوحنیان هم در تفسیرش بعد از نقل کلام رازی گوید: تفسیر او از نحوه کلام عرب و مقاصد آنان خارج است و سخنان او در اکثر مطالبش به کلام کسانی شباهت دارد که خود را از حکما می‌نامند.<sup>۱</sup> شوکانی نیز در تفسیر آیه کریمه .. لا تخف نجوت من القوم الظالمین<sup>۲</sup> گوید: رازی را در این باره اشکالاتی نامربوط و بی‌اساس است به حدی که سزاوار نیست چنین مطالبی در تفسیر کلام خدای تعالی ذکر شود، چه جواب اشکالات بی‌ربط او در نظر افراد مبتدی آشکار است تا چه رسد به بزرگان صاحب کمال.<sup>۳</sup>

وانگهی دلالت وزن مفعول بر زمان و مکان چون دلالت وزن أفعال بر تفضیل است و مانند خواص هریک از مشتقات، از عوارض صوری لفظ می‌باشد و ربطی به جوهر الفاظ ندارد، و این امری است متداول که به قاعده و قیاس قابل فهم است مادام که خلاف آن از عرب نرسیده باشد، ولی در موردی که خلاف آن ثابت شد، باید حکم کردن در معنای الفاظ را به اهل زبان سپرد، و اگر بر رازی معلوم شده باشد که مولی به جنبه مصدری یا زمان و مکان اختصاص دارد، در این صورت ملزم خواهد بود که کاربرد آن را در معنای فاعل و مفعول و فعل انکار نماید، و حال آنکه خود تصریح کرده که مولی به معنای مددکار، سرور، بنده و هم‌پیمان آمده و تمام اهل عربیت هم با او در این امر متفق هستند و همگی نیز مقررند به اینکه مولی به معنای ولی آمده و عده‌ای از اهل لغت معانی دیگری چون: شریک، قریب، دوستدار، آزاد، هم‌پیمان، مالک و خداوند را برای آن ذکر

۱. البحر المحيط: ۱۴۹/۴.

۲. قصص ۲۵/۲۸: مترس که تو از ستمکاران نجات یافته‌ای. (و)

۳. فتح القدیر: ۱۶۳/۴.

کرده‌اند. علاوه بر این، بزرگان اهل لغت که قولشان سندیت دارد و «أولی» را از معانی «مولی» ذکر نموده‌اند، قصدشان این نبوده که «أولی» معنای وصفی «مولی» است تا مورد مناقشه واقع شود به اینکه معنای تفضیل از مفاد مولی خارج و افزون بر آن است و در نتیجه، نمی‌تواند مولی با اولی یکی باشد، بلکه مقصود آنان این است که «مولی» اسم است برای «أولی»؛ بنابراین، دیگر دستاویزی وجود ندارد که نیروی تشخیص و نظر اهل لغت را ضعیف سازد.

به فرض اینکه رازی و همفکران او بر نظیر این استعمال در غیر مولی واقف و آگاه نشدند، این عدم وقوف با این همه نصوص که ملاحظه کردید، مستلزم آن نیست که از اصل آن را انکار نمایند. چه بسا در لغت عرب واژه‌هایی را می‌یابیم که کاربردی خاص دارند، مانند کلمه «عجاف» که جمع «أعجف» است و جمع «أفعال» طبق قاعده هیچگاه بر وزن «فعال» نیامده، مگر در این کلمه خاص، چنانکه جوهری در صحاح به آن تصریح کرده است.

رازی در تفسیرش و سیوطی نیز به این امر تصریح کرده‌اند<sup>۱</sup> و در قرآن کریم چنین آمده است: وَقَالَ الْمَلِكُ أُنَىٰ أَرَىٰ سَبِيحَ بَقَرَاتٍ سَمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبِيحَ عَجَافٍ...<sup>۲</sup>، و از همین ماده است شعر عرب در مدح سید مضر، هاشم بن عبدمناف:

عمروالعلی هشم الشرید لقومه  
و رجال مکه مستون عجاف<sup>۳</sup>

قواعد استثنایی از اینگونه بسیار است که در اینجا به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم:

۱- فعل مضاعف و متعدی مفتوح‌العین که بر وزن فَعَلْتُ باشد، مضارع آن مضموم‌العین است، مثل رددت و عددت، مگر سه فعل که عین‌الفعل مضارع آنها مضموم و مکسور آمده است. این سه عبارتند از: شَدَّ، نَمَّ و عَلَّ، و بعضی بَّ را بر آنها

۱. المزمهر: ۶۳/۲.

۲. یوسف ۴۳/۱۲: پادشاه گفت: من در خواب هفت گاو فربه دیدم که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند.

۳. ترجمه بیت عمرو بزرگ، هاشم تربت تهیه برای قوم خود کرد، در حالی که اهل مکه به حطی گرفتار آمده و لاغر شده بودند.



افزوده‌اند.<sup>۱</sup>

۲- ضمیر تشبیه و جمع در هیچ یک از اسماء افعال، مانند صه و مه ظاهر نمی‌شود، مگر در «ها» که به معنای خُذ: بگیر است و در آن گفته می‌شود: هاؤما، هاؤم و هاؤن چنانکه در قرآن آمده است: هاؤم اقرءوا کتابیه.<sup>۲</sup> به تذکرة ابن هشام و اشباه والنظایر سیوطی مراجعه کنید.

۳- قیاس شایع در مصدر تفاعل، تفاعل به ضمّ عین است، مگر در ماده «تفاوت» که جوهری در مصدر این ماده اول ضمّ و او را ذکر کرده، سپس از ابن سکیت، از کلابیون [قبیله‌ای از عرب] فتح و او را نقل نموده و از عبری کسر و او را. همچنین از ابوزید، فتح و کسر هر دو حکایت شده<sup>۳</sup> و سیوطی نیز به نقل حرکات سه‌گانه در آن پرداخته است.<sup>۴</sup>

۴- قیاس شایع در فَعَلَ به فتح عین که مضارع آن یفعل به کسر عین است، این است که مضموم العین استعمال نمی‌شود، مگر در ماده «وَجَدَ» که عامر یون [قبیله‌ای از عرب] به طوری که در صحاح مذکور است، مضارع آن را مضموم العین به کار برده‌اند، چنانکه شاعر قبیلۀ مزبور، لید گفته است:

لو شئت قد نفع الفؤاد بشریة  
فدع الصوادی لا یجدن غلیله<sup>۵</sup>

ابن قتیبه و فیروزآبادی نیز بدان تصریح کرده‌اند<sup>۶</sup> و سیوطی به نقل از شرح الدریدیۀ ابن خالویه گفته: در کلام عرب مضارع فعل مثال واوی مضموم العین نیست، مگر در یک ماده و آن وَجَدَ، یَجِدُ است.<sup>۷</sup>

۵- قیاس شایع این است که اسم فاعل از أَفْعَلَ بر وزن فاعل نیامده، مگر در ماده‌های اَبْقَلَ، اُورس و اُیْفَع که گفته می‌شود: اَبْقَلَ الموضع فهو باقل، اُورس الشجر فهو وارس و اُیْفَع الغلام فهو یافع.<sup>۸</sup> در صحاح نیز آمده: بلد عاشب که در ماضی آن جز اُعْشِبَتِ الأَرْضُ

۱. ادب الکاتب ۳۶۱. ۲. حاقّة ۱۹/۶۹: نامه مرا بگیرد و بخوانید. (و)

۳. ادب الکاتب ۵۹۳. ۴. المزهر: ۳۹/۲.

۵. ترجمه بیت: اگر می‌خواهی دلها به جرعه‌ای بهبود یابند، بگذار تشنگان سیراب شوند تا سوز تشنگی را

احساس نکنند. ۶. ادب الکاتب ۳۶۱؛ القاموس: ۳۴۳/۱.

۷. المزهر: ۴۹/۲. ۸. همان: ۴۰/۲.

گفته نمی شود.

۶- اسم مفعول از باب أفعل بر وزن فاعل نیامده، مگر در یک ماده، چنانکه عرب گوید: أسامت الماشية فی المرعى که سائمة اسم مفعول آن است و نگفته اند: مُسامة. خدای تعالی فرماید: .. فيه تسيمون<sup>۱</sup> که از ماده أسام، یسیم می باشد.<sup>۲</sup> شما بسیاری از این نوادر و استثنائات را در المخصص، تألیف ابن سیده و لسان العرب خواهید یافت و سیوطی چهل صفحه از جلد دوم المزهر را به ذکر چنین مواردی اختصاص داده است.

### در پاسخ به سخن رازی

در قبال تمام آنچه که ما در این زمینه به ثبوت رساندیم، رازی را سخنی است که تیرگی درون و سوء نیت او را بر ملا می سازد. نامبرده در نهایة العقول گوید: اما آنچه را که از علمای اهل لغت نقل کرده اند دایره اینکه «مولی» به معنای «اولی» است، برای آنان در این امر حجت و دلیلی نیست، زیرا در اثبات لغت درست نیست که بدینگونه نقل استدلال شود. بنابراین، ما می گوئیم: هر چند که ابو عبیده درباره آیه: .. ما ویکم النار هی مولاکم...<sup>۳</sup> گفته «مولی» به معنای «اولی» می باشد و این معنی را اخفش و زجاج و علی بن عیسی نیز ذکر نموده اند و به بیت لبید هم استشهاد کرده اند، ولی این مطالب از ناحیه این پیشوایان لغت تساهل است، نه تحقیق؛ به علت اینکه بزرگانی چون خلیل و امثال او این معنی را فقط در تفسیر این آیه و آیه ای دیگر به طور مرسل و غیر مسند ذکر کرده اند و در کتابهای اصلی لغت ذکری از این معنی به میان نیاورده اند.

کاش این نکته برای من روشن بود که چه کسی به رازی خبر داد که این توجیه از طرف پیشوایان تفسیر و لغت جنبه تساهل داشته و تحقیق نیست؟ آیا این اظهار نظر رازی همه موارد لغوی را که از آنان نقل شده، شامل می شود؟ یا اینکه این شخص با لفظ «مولی»

۲. المزهر: ۴۷/۲.

۱. نحل ۱۰/۱۶.

۳. حدید ۱۵/۵۷.

حساب دیگری دارد؟ آیا برای یک نفر لغوی هنگامی که معنایی را برای لفظی قائل می‌شود، جز اینکه استشهداد به بیت عرب یا آیه‌ای از قرآن کریم استشهداد نماید که این کار را کرده‌اند، تکلیف دیگری هم هست؟

آیا عدم ذکر خلیل و همگنان او را چگونه دلیل بر تسامح گرفته، آنهم بعد از اینکه به نقل از پیشوایان لغت پرداخته است. اصولاً لزومی ندارد که معنای هر واژه در تمام فرهنگهای لغت ذکر شده باشد. آیا رازی در این مورد فقط کتاب العین خلیل و نظایر آن را دلیل منحصر برای تحقق معنای لغوی می‌داند؟

تاکنون چه کسی در نقل لغت شرط کرده که حتماً باید سلسله اسناد آشکارا ذکر شود؟ مگر به دست آوردن معنای لغتی جز با استناد به بیت شعری از شاعران عرب یا آیه کریمه‌ای از قرآن یا سنت ثابتی و یا کاربردی که از اهل اصطلاح شنیده شده باشد، راه دیگری دارد؟ آیا رازی بهتر از ابو عبیده و اخفش و دیگر بزرگان لغت کسی را برای تعلیم معانی می‌تواند معرفی کند؟ این مرد چرا آنگونه که در سایر موارد لغوی به قول این بزرگان استناد می‌جوید، در بیان معنای «مولی» عمل نمی‌کند؟ آری، ناچاریم بگوییم که وی در این مورد هدف خاصی دارد که نمی‌تواند از آن صرف نظر کند.

آیا این مرد در ثبوت یک معنای لغوی فقط وجود آن را در لغت‌نامه‌ها شرط می‌داند؟ به طوری که اگر آن معنی در تفسیر آیه‌ای یا شرح حدیثی و یا بررسی بیت شعری ذکر شده باشد، ارزش و وزنی برای آن قائل نیست؟ در صورتی که ما می‌بینیم که علما در ثبوت یک معنای لغوی به گفتار هر کسی که اطلاع از لغت داشته باشد، اعتماد می‌نمایند، اگرچه دخترکی از اعراب بیابانی باشد<sup>۱</sup> و در نظر اکثریت چیزی از قبیل ایمان یا عدالت و یا بلوغ در این مورد شرط نیست.

قسطلانی گوید: تنها قول شافعی در لغت حجت و دلیل است.<sup>۲</sup>

سیوطی گوید: نقل یک تن از اهل لغت محکوم به قبول است.<sup>۳</sup> همو به نقل از انباری

۲. ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری: ۷۵/۷.

۱. رک: المزمهر: ۸۳/۱، ۸۴.

۳. المزمهر: ۷۷/۱.

آورده است: نقل یک فرد عادل کافی است و شرط نیست که دیگری با او در آن نقل موافقت کرده باشد.<sup>۱</sup> وی نیز گوید: به قول یک شیخ و یک عرب لغت ثابت می شود.<sup>۲</sup> همچنین او از خصایص ابن جنّی نقل کرده که گفت: هر کس بگوید که لغت جز از طریق نقل شناخته نمی شود، به خطا رفته است، زیرا مفهوم لغت گاه به وسیله قراین هم به دست می آید، مثلاً هنگامی که انسان گفتار شاعری را بشنود که سروده:

قوم إذا الشرّ أبدی ناجذیه لهم طاروا إليه زرافات و وُحدانا<sup>۳</sup>

خواهد دانست که زرافات به معنای جماعات است. بنابراین، نامبرده ثبوت لغت را به وسیله قرینه و به گفتار یک شاعر عربی کافی دانسته است. تمام این مصادر و دلایل در مورد لفظ «مولی» به معنای «اولی» وجود دارد، منتهی رازی نمی داند که لغت به چه وسیله پایدار می ماند. و از این رو، می بینید که در سخن خود تردید دارد و آشفته خاطر و پریشان فکر است و بیهوده و بدون دلیل تندی می ورزد و خشونت به خرج می دهد و با همه اینها گمان ندارم بتواند حتی یکی از این سؤالات را که در برابر او گذاردیم، جواب دهد.

گویا رازی در استدلالش به کتاب العین و تهی بودن کتاب مزبور از واژه مولی فراموش کرده که در کتاب المحصول خود آورده است: تمامی اهل لغت کتاب العین را مورد نکوهش قرار داده اند.<sup>۴</sup>

من نمی دانم مقصود او از کتب اصلی لغت چیست؟ و چه کسی به فرهنگهای لغت که مقصود از آنها بررسی الفاظ و تطبیق آنها بر معانی است، این نام را اختصاص داده و آثاری را که درباره لغات غریب قرآن یا حدیث و یا ادبیات عربی تألیف شده، از حوزه کتب اصلی لغت خارج و جدا ساخته است؟ آیا نیت صاحبان لغت نامه ها در صحّت استدلال به آنها دخالت دارد؟ یا مورد وثوق و اطمینان بودن صاحبان کتب و تسلط آنها به

۲. همان: ۸۷/۱.

۱. المزمهر: ۸۳/۱.

۳. قومی که هر زمان آثار و علائم نبرد نمایان می شود، گروه گروه و فرد فرد به سوی آن می شتابند و پسر

۴. المزمهر: ۴۷/۲، ۴۸.

می کشند.

فَنَّ عَرَبِيَّتْ و تحقيق و جستجوى آنها در موارد استعمال عرب موجب آن گشته كه بدان كتابها استدلال شود؟ در حالى كه تمام اين جهات در كتب پيشوايان و علماي بنام و مشهورى كه آمدن مولى به معنای اولى از آنها نقل شد، موجود است.

### مفعل به معنای فعيل

اکنون با من بياييد تا داد و فریاد و هیجان شاه صاحب هندی را كه در تألیف خود التحفة الاثنى عشرية به راه انداخته و بر عربیت هجوم آورده است، بررسی كنیم. این مرد در مقام ردّ دلالت حدیث من كنت مولا، فعلى مولا، بر ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام چنین پنداشته كه استدلال به این حدیث تمام نخواهد بود، مگر اینکه مولى به معنای ولئى باشد، در صورتى كه وزن مفعل به معنای فعيل نیامده است.

او با این بیان خواسته بر آراء اهل لغت خطّ بطلان بکشد، چرا كه گفته اند: مراد از مولى به معنای ولئى، همان معنایی است كه از ولئى امر، ولئى زن، ولئى یتیم، ولئى بنده مملوك، و ولایت سلطان و ولئى عهد نسبت به كسى كه پادشاه و سرپرست مملكت او را برای زمان بعد از خود بر مى گزینند، فهمیده مى شود.

آرى، گفتار فزّاء (م ۲۰۷) در معانى القرآن و ابوالعباس مبرّد مشعر بر اینکه ولئى و مولى در لغت عرب يكى است، از نظر دهلوى پنهان مانده و اتفاق پيشوايان علم لغت را بر این امر از یاد برده كه در فرهنگهای لغت ولئى را از جمله معانى مولى به شمار آورده اند. همچنین سخنان ديگر علما را نادیده گرفته است، مانند سخن ابن انبارى در مشكل القرآن و سخن ثعلبى در الكشف والبيان پيرامون آیه .. انت مولانا...<sup>۱</sup> و گفتار جوهرى<sup>۲</sup>، سجستانى<sup>۳</sup>، فيروزآبادى<sup>۴</sup>، واحدى در الوسيط و قرطبى.<sup>۵</sup> ابن اثير گوید: از این قبيل است كلام عمر كه خطاب به على گفت: أصبحت مولى كل مؤمن.<sup>۶</sup> زبیدی هم در این

۲. صحاح اللغة: ۵۶۴/۲.

۴. القاموس: ۴۰۱/۴.

۶. النهاية فى غريب الحديث والاثار: ۲۴۶/۴.

۱. بقرة ۲/۲۸۶.

۳. غريب القرآن ۱۵۴.

۵. الجامع لأحكام القرآن: ۴۳۱/۳.

باره به آیه کریمه .. ذلك بأن الله مولى الذين آمنوا وأن الكافرين لا مولى لهم<sup>۱</sup> و احادیث نبوی ایما امرأة نکحت بغير اذن مولاها و من كنت مولاہ فعلى مولاہ استشهاد کرده است<sup>۲،۳</sup>.

### نظری در معانی مولى

علمای لغت سید را که غیر از مالک و معتق است، از معانی «مولى» ذکر کرده‌اند، همانطور که امیر و سلطان را از معانی «ولى» دانسته‌اند با اتفاقشان بر اتحاد معنای «ولى» و «مولى». البته، هریک از دو معنی امیر و سید پیوسته متضمن معنای اولویت به امر می‌باشد و بر این مبنا، امیر کسی است که در تعیین برنامه مربوط به نظم جامعه و در اجرای قواعد و قوانین مربوط به تهذیب و تربیت اشخاص و جلوگیری از تجاوز هر کس نسبت به دیگری از تمامی افراد رعیت سزاوارتر است. همچنین سید به معنای آقا و سرور، نسبت به تصرف در شئون قومی که بر آنان سروری می‌کند، سزاوارتر است و دایره این دو وصف از حیث وسعت و تنگی به نسبت اختلاف در مقادیر امارت و سیادت مختلف خواهد بود، بنابراین، دامنه وظایف و اختیارات امارت و سیادت در حاکم یک ایالت از اختیارات متصدیان دیوان‌خانه‌ها و فرمانداران شهرها وسیع‌تر است و بالاتر از همه این مقامات، مقام پادشاهان است که بر یک کشور حکومت می‌کنند و بالاتر از مقام سلاطین از حیث توسعه در اختیارات، مقام پیغمبری است که بر جمیع جهانیان مبعوث شده باشد و آن کس که پیغمبر او را برای اجرای قوانین شریعت جانشین و خلیفه خود قرار می‌دهد.

ما اگر از آمدن مولى به معنای اولی هم چشم‌پوشی نماییم، از این دو معنی نمی‌توانیم صرف‌نظر کنیم و واژه مولى را در حدیث غدیر خم جز به عالی‌ترین معانی یا

۱. محمد ۴۷/۱۱.

۲. تاج العروس: ۳۹۹/۱۰.

۳. برای ما مقدور نیست که تمام مصادر یا بیشتر آنها را ذکر کنیم و اصلاً نظریه بی‌اساس دهلوی حایز اهمیت نخواهد بود.

دامنه‌دارترین مراتب آن نمی‌توان منطبق ساخت، بعد از اینکه دانستیم هیچ یک از معانی مولی که بالغ بر بیست و هفت معنی می‌شود، در حدیث غدير پذیرفتنی نیست، مگر آنکه با دو معنی امير و سيّد مطابقت داشته باشد و معانی بیست و هفتگانه مولی از این قرار است:

- ۱- پروردگار ۲- عمو ۳- پسرعمو ۴- فرزند ۵- خواهرزاده ۶- آزادکننده ۷- آزادشده
- ۸- برده ۹- مالک<sup>۱</sup> ۱۰- پیرو ۱۱- احسان یافته ۱۲- شریک ۱۳- هم‌سوگند ۱۴- رفیق
- ۱۵- همسایه ۱۶- وارد شونده ۱۷- داماد ۱۸- قریب ۱۹- خداوند نعمت ۲۰- هم‌عهد
- ۲۱- ولی ۲۲- سزاوارتر ۲۳- سرور ۲۴- دوستدار ۲۵- یاور ۲۶- متصرف در امر ۲۷- متولی در امر.

اینک به بررسی هریک از این معانی برای تطبیق به مقام مورد بحث می‌پردازیم:

اما معنای اول پروردگار است که دعوی کردن آن کفر محسوب می‌شود، زیرا عالمیان را پروردگاری جز خدای تعالی نیست. اما معانی دوم و سوم تا چهاردهم که ادعای هریک از آنها در حدیث مزبور مستلزم کذب است، زیرا پیغمبر ﷺ عموی فرزندان برادرش خواهد بود، اگر دارای برادری باشد که نیست و امیرالمؤمنین ﷺ پسرعموی پدر آنها خواهد بود، و حال آنکه پیغمبر ﷺ فرزند عبدالله است و امیرالمؤمنین ﷺ پسربرادر عبدالله، یعنی ابوطالب است و واضح است که مادر هریک جدا و در نسب مختلف است. بنابراین، دایمی‌های هریک از آن دو غیر از دایمی‌های آن دیگری است و در نتیجه، علی ﷺ خواهرزاده آن کس که پیغمبر ﷺ خواهرزاده اوست، نخواهد بود. همچنین شما بخوبی می‌دانید کسی که پیغمبر ﷺ او را آزاد کرده است، معقول نیست که بار دیگر علی ﷺ او را آزاد

۱. در صحیح البخاری: ۵۷/۷ به جای مالک، ملیک آمده است و قسطلانی در ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری: ۷۷/۷ گوید: مولی، ملیک است، زیرا عهده‌دار امور مردم است. ابو محمد عینی نیز در عمدة القاری این چنین به شرح آن پرداخته و عدوی حمزوی در النورالساری به همین لفظ آن را بیان کرده است.

کرده باشد و نیز می دانید که پیغمبر ﷺ و علی علیه السلام هر دو سرور و آقای آزاد مردان جهان از پیشینیان و پسینیان می باشند و بنابراین، آن دو بزرگوار آزاد شده هیچ آزاد مردی نبودند و نسبت دادن بندگی و بردگی به هریک از آن دو عین سخافت و شناخت است. این مطلب نیز معلوم است که چون وصی پیغمبر ﷺ نسبت به بردگان مملوک پیغمبر ﷺ مالکیت نداشته، پس مالک هم که یکی از معانی مولی است، مناسبت ندارد و از آنجا که پیغمبر ﷺ تابع و پیرو احدی جز خدای تعالی که او را به پیامبری برانگیخت، نبوده است، پس معنی ندارد که در برابر انبوه جمعیت مسلمان با صدای رسا بفرماید: هر کس که من پیرو اویم، علی پیرو اوست. در معنای یازدهم نیز باید گفت که نه تنها کسی رسول خدا ﷺ را مورد انعام و احسان قرار نداده، بلکه آن جناب خود ولی نعمت تمام خلق بوده است و معنای احسان یافته دیگر موردی نخواهد داشت. همچنین پیغمبر ﷺ با کسی در تجارت و جز آن شرکتي نداشته تا وصی او نیز با او شریک باشد. مضافاً به اینکه، تصور تسلیم حق شرکت به دیگری در شمار تصورات بی پایه و اساس است، به فرض اینکه برای آن جناب شرکتي با دیگری وجود داشته است. اما تجارت حضرتش برای ام المؤمنین خدیجه علیها السلام قبل از بعثت، صرفاً کار کردن به نفع خدیجه و برای او بوده، نه اینکه با او شرکت داشته است. اگر هم فرض کنیم که شرکت داشته و ذی نفع بوده، اما وصی گرامی اش علی علیه السلام نه در سفر با آن جناب بوده و نه دخالتی در امر تجارت او داشته است.

پیغمبر اکرم ﷺ نیز با احدی هم سوگند نبوده که بخواهد بدان کسب قدرت و عزت کند، چه عزت مخصوص خداوند و رسول او و اهل ایمان است و همه مسلمانان از طریق آن جناب کسب عزت و نیرو کردند. بنابراین، قصد این معنی در این مقام امکان پذیر نیست و به فرض ثبوت، ملازمه ای بین آن دو وجود ندارد. اما رفیق و همسایه و مهمان و داماد و قریب، خواه مراد قرابت رحمی باشد و خواه قرابت از حیث مکان، اراده هیچ یک از این معانی ممکن نیست، زیرا کم ارجی این معانی با برپا ساختن آن اجتماع بزرگ و مهم در اثنای مسافرت و در ریگستانی سوزان و غیر مسکون به ثبوت می رسد، آنهم به



گونه‌ای که طبق دستور پیغمبر ﷺ پیشروان کاروان را متوقف سازند و دنباله کاروان را از ادامه سیر باز دارند در جایی که محل فرود آمدن نیست. این خصوصیات حکایت دارد که چیزی جز امر مؤکد الهی همراه با تهدید در صورت عدم تبلیغ، موجب توقف در آن منطقه نبوده است. این است که رسول خدا ﷺ چنین محفلی را برپا می‌دارد، در حالی که مردم از رنج سفر صدمه دیده‌اند و گرمای طاقت‌فرسا توقف را دشوار می‌سازد به حدی که بعضی از افراد ردای خود را به زیر پای خود می‌افکنند. در چنین شرایط سخت و موقعیت فوق‌العاده منبری از جهاز شتران برپا می‌نمایند و پیغمبر ﷺ از فراز آن مردم را به امر خداوند آگاه می‌فرماید که هنگام درگذشت او فرا رسیده و او مأمور به تبلیغ امر مهمی است و اندیشناک از اینکه به سبب پایان یافتن دوران زندگانی‌اش فرصتی دیگر برای انجام این امر باقی نمانده باشد، در حالی که این امر را اهمیتی بسزا در دین و دنیا است. آیا با این همه مقدمات فوق‌العاده و تشکیلات مهم و بی‌سابقه، معقول است که آن حضرت از طرف خداوند مردم را از اموری باخبر سازد که چندان ارزش و اهمیتی نداشته باشد؟ مثلاً به مردم خبر دهد که هرکس که پیغمبر ﷺ با او رفاقت و مصاحبت داشته، یا همسایه او بوده، یا علاقه‌دامادی با او داشته، یا به عنوان مهمان به خانه او درآمده و یا با او به هر یک از دو معنایی که ذکر شد، قرابت داشته، علی‌الیه نیز با او چنان خواهد بود؟ نه، خدا می‌داند که چنین معانی را نمی‌توان پذیرفت، حتی از افراد کم‌خرد و خیال‌باف، تا چه رسد از کسی که عقل اول و انسان کامل و پیامبر دانا و خطیب بسیار توانا باشد. راستی تهمت زشت و ناروایی است اگر برخی از این معانی به پیغمبر اسلام ﷺ نسبت داده شود و اگر چنین فرض کنیم که مراد یکی از این معانی بوده است، چه فضیلت و مزیتی برای امیرالمؤمنین ﷺ در آن معنی وجود داشته که در قبال آن بدو تهنیت و آفرین گفته شود و حضرتش مورد اعجاب و تحسین قرار گیرد؟ و سعدبن ابی وقاص در روایت خود<sup>۱</sup> آن را بر شتران سرخ‌مو چنانچه از آن او باشند، برتری دهد یا از دنیا و مافیها محبوبترش داند و آرزو کند که با داشتن آن مقام عمر نوح را دارا باشد.

اما خداوند نعمت که این معنی نیز مورد ندارد، زیرا هرکس که رسول خدا ﷺ بر او انعام و احسان کرده باشد، لزومی ندارد که امیرالمؤمنین علیؑ هم به او انعام نموده باشد، بلکه خلاف این معنی ضروری است، مگر اینکه مراد این باشد که هرکس پیغمبر ﷺ به دین و هدایت و تهذیب اخلاق و ارشاد و عزت در دنیا و نجات در آخرت بر او انعام فرموده، علیؑ نیز به تمام این امور به او انعام نماید، بدان جهت که علی قائم مقام او، عهده دار وظایف از طرف او، حافظ شرع او و ابلاغ کننده دین اوست و برای همین است که خدای متعال به ولایت او دین اسلام را به کمال رسانید و نعمت خود را آشکارا بر همگان تمام کرد. در این صورت، این همان معنای امامت و ولایتی است که ما آن را می جوئیم و در مقام اثبات آن می باشیم و جز این مقصودی نداریم.

اما معنی هم عهد که مراد از آن معاهده با بعضی قبایل برای برقراری آرامش و صلح یا یاری کردن و هم آهنگی است. بنابراین، معنی ندارد که امیرالمؤمنین چنین باشد، مگر از آن جهت که آن جناب در تمام اقدامات و مقاصد رسول خدا پیرو اوست. البته، از آنجا که تمام مسلمانان در این وصف با علیؑ مساوی هستند، دیگر نام بردن از آن جناب آنهم به طریزی خاص و با این تشریفات و اهتمامی که بیان شد، معنی ندارد، مگر آنکه مراد این باشد که در معاهدات و قراردادهایی که رسول خدا ﷺ در تنظیم حکومت اسلامی و نگهداری دولت از پراکندگی و انحلال و حفظ و صیانت آن از هرگونه مشکلات و حوادث منعقد فرموده است، علیؑ نیز همانند آن حضرت در این امور دخالت دارد و اگر مراد هم عهدی در اوصاف و فضایل باشد، چنانکه گفته می شود: فلانی هم عهد کرم و فضل است، یعنی کریم و فاضل است، هرچند این معنا را ذوق عربی نمی پذیرد، با وجود این، نتیجه به بیان پیغمبر ﷺ چنین می شود که هرکس من در نزد او هم عهد فضایل شناخته شده ام، باید به مانند این در باره علیؑ معتقد باشد و بنابراین تقرب، این معنی به مقصود ما نزدیک است. البته، نزدیک ترین معانی در این باره این است که از آن عهدی اراده شود که پیغمبر با مسلمانانی که با او بیعت کردند، منعقد ساخت بر این مبنی که دین او را پاس دارند و در راه مصالح آن و دور ساختن هر ناروا و فساد از

آن بکوشند. در این صورت، نه تنها مانعی برای اراده این معنی نیست، بلکه این معنی تعبیر دیگری از کلام آن جناب است که فرمود: علی جانشین من است و بعد از من امام است.

اما دوستدار و یاور از این دو حال بیرون نیست: یا مراد تحریض مردم بر دوست داشتن و یاری اوست، از آن رو که به پیامبر ایمان داشته و پیوسته به دفاع از آن حضرت پرداخته است، یا مقصود فراخواندن علی به محبت و یاری مؤمنان است و بر هر تقدیر، یا جمله اخباری است یا انشائی.

اما احتمال اول، یعنی اخبار به وجوب دوستی او بر اهل ایمان، یک امر ناشناخته و بی سابقه نبوده است که پیغمبر اکرم آن را ابلاغ نکرده باشد و به این ترتیب مأمور به ابلاغ آن شده باشد و کوتاهی در ابلاغ آن بنا به تصریح قرآن با عدم تبلیغ امر رسالت برابر بوده باشد. بنابراین، لزومی نداشت که انبوه جمعیت در غدیر خم گرد آیند، آنگاه در شرایط دشوار چنان مجمع مهمی منعقد گردد و با ابلاغ آن امر، تکمیل دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار تحقق پذیرد که گویی پیامبر امری حیاتی را ابلاغ فرموده و چیزی را که مسلمانان نمی دانسته اند، اعلام و مقرر داشته است. سپس آنان که در مقام تهنیت علی برآمدند، با عبارت «اکنون تو مولای ما و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی» او را تهنیت گویند، حاکی از حدوث یک امر بزرگ و بی سابقه که گویندگان تهنیت تا آن موقع آن را نمی دانسته اند. چگونه می توان چنین احتمالی داد؟ در حالی که آنان شب و روز این آیات را تلاوت می کردند: مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان یکدیگرند<sup>۱</sup> و هر آینه مؤمنان برادرانند<sup>۲</sup> که این مشعر است به لزوم دوستی متقابل بین آنها، همان طور که بین دو برادر است. به هر حال، پیامبر اکرم برتر از این است که چنین امر بی ارزشی را ابلاغ نماید و خدای حکیم ما پاکتر از این است که شبیه این امر بیهوده را تشریح فرماید.

اما احتمال دوم، یعنی انشای وجوب دوستی و نصرت او با چنان گفتاری نیز در سستی دست کمی از احتمال اول ندارد، زیرا در آن هنگام امری وجود نداشته که انشاء

نشده باشد و حکمی نبوده که تشریح و ابلاغ نشده باشد تا نیازی به بیان انشائی آن باشد، چنانکه دانستید. به علاوه، بنابر این دو وجه حق مقام این بوده که رسول خدا ﷺ بفرماید: هرکه دوستدار و یاور من است، باید دوستدار و یاور علی نیز باشد. پس این دو احتمال از مفاد لفظ خارج است، و شاید سبط ابن جوزی که گوید: جایز نیست که لفظ مولی در این حدیث بر ناصر و یاور حمل شود، نظرش به همین معنی بوده است<sup>۱</sup> و بزودی تمام سخن او در این خصوص ذکر خواهد شد، هرچند بنابراین احتمال وجوب محبت و مبادله نصرت اختصاص به امیرالمؤمنین ﷺ نخواهد داشت، بلکه این سیره و یکسان در میان همه مسلمانان است. بنابراین، دلیل تخصیص آن به آن جناب و اهتمام در شأن او چیست؟ اگر مقصود محبت و نصرت مخصوصی است که از حدود محبت و نصرت رعیت بالاتر بوده، از قبیل وجوب متابعت و پیروی از او و امثال اوامر او و تسلیم در برابر او، این خود همان معنای حجیت و امامت است، خصوصاً بعد از تطبیق آن به آنچه که نظیرش در خود پیغمبر ﷺ است با تصریح حدیث من کنت مولاه، فعلی مولاه در این صورت، تفکیک بین معنای مولی در مورد آن دو بزرگوار در یک سیاق و عنوان مستلزم ابطال کلام خواهد بود.

اما احتمال سوم، یعنی، اخبار پیغمبر ﷺ به اینکه دوستی مردم و یاری ایشان بر ذمه علی ﷺ است، در این صورت، ضرورت داشت که روی سخن پیغمبر ﷺ به علی ﷺ می بود و به او تأکید می فرمود، نه اینکه به شنوندگان ابلاغ و تأکید نماید. همچنین احتمال دیگر، یعنی انشای وجوب دوستی و یاری در حق مردم بر ذمه علی ﷺ که در این فرض هم باید گفت که پیغمبر ﷺ از این اهتمام در برقراری آن تشریفات خاص و ایراد خطبه و جلب توجه خلق برای استماع و مبالغه در تبلیغ بی نیاز بود، مگر اینکه مقصودش جلب عواطف مردم و افزایش محبت آنان نسبت به علی ﷺ بوده باشد که مردم وقتی دانستند علی ﷺ دوست و یاور آنهاست، از او تبعیت کنند و در هیچ امری مخالفت او را روانداندند و هیچگاه سخن او را رد نکنند.

با نحوه سخن پيغمبر ﷺ، يعنى ابتدا نمودن به حديث من كنت مولاه، فعلی مولاہ خواهيم دانست که بر اين تقدير، آن جناب از محبت و نصرت اراده نفرموده، مگر آن اندازه و مقدار را که در خود پيغمبر ﷺ وجود داشته است، زيرا دوستی و نصرت پيامبر نسبت به امتش از حيث کیفیت و جهت غير از دوستی و نصرتی است که در افراد مؤمن نسبت به يکديگر وجود دارد، چه آن جناب امت خود را دوست دارد و آنها را ياری می فرماید برای اینکه رهبر و فرمانروای آنان در امور دين و دنياست، مالک امر آنهاست، نگهبان حوزه اعتقادی آنهاست، حافظ شخصيت آنهاست و از خودشان به آنها سزاوارتر است. اگر حضرتش نسبت به آنها اين درجه از محبت و نصرت را اجرا و عملی نمی فرمود، گرگان خونخوار و وحشیان سرکش و بی باک آنها را پراکنده و نابود می ساختند و از هر طرف دستهای ستم و تجاوز به سوی آنها دراز می شد و چه حوادث نابودکننده ای چون هجوم دشمنان و تاراج اموال و کشتن نفوس و هتک حرمت اشخاص رخ می داد که در اين صورت، غرض اصلی صاحب شريعت از به پا داشتن دعوت و گسترش بساط دين و بلند داشتن آیات الهی با پراکندگی جامعه اسلامی از بين می رفت. پس هرکس در محبت و نصرت خلق در اين حد و به اين کیفیت معرفی شود، ناچار او خلیفه الله در زمين است و جانشين فرستاده خدا در میان خلق است. بنابراین فرض، معنای حديث جز همان معنایی که ما گفتيم، نیست.

### معانی مورد نظر از حديث غدير

از معنای ای که برای مولی بیان شد و مورد بررسی قرار گرفت، باقی نماند جز ولی، اولی، سید به معنای سرور، نه مالک و آزادکننده، متصرف در امر و متولی امر. اما «ولی» ایجاب می نماید که از آن معنایی اراده شود که از «أولی» اراده می شود به علت عدم صحّت بقیه معانی، به طوری که يکایک آن معانی و فقدان مناسبت آنها را برای شما مدلل و معلوم ساختيم.

اما «سید»<sup>۱</sup> به معنای سرور پیوسته از معنای اولی جدایی ناپذیر است، زیرا تقدّم آن بر غیرش محرز است، خصوصاً در کلمه‌ای که پیغمبر ﷺ خود را متصف بدان فرموده و سپس پسر عمّ خود علی علیه السلام را برابر با وصف خود قرار داده است. بنابراین، امکان نخواهد داشت که مراد از آن کسی باشد که با پیشدستی و غلبه و ستم سروری یافته باشد، بلکه این سیادت دینی است و بر همه عمومیّت دارد، به طوری که تبعیّت و پیروی از آن بر تمام مسلمانان واجب خواهد بود.

این چنین است «متصرف در امر»، چنانکه این معنی را رازی در مورد آیه کریمه .. واعتصموا بالله، هو مولاکم...<sup>۲</sup> از قفال ذکر کرده که گفت: او مولای شماست، یعنی سرور شما و متصرف در امرتان است.<sup>۳</sup> این دو معنی را سعید چلبی، مفتی روم و شهاب‌الدین احمد خفاجی در حاشیه خود بر تفسیر بیضاوی ذکر کرده‌اند و ابن حجر آن را از معانی حقیقی مولی به شمار آورده است<sup>۴</sup> و کمال‌الدین جهرمی هم در ترجمه صواعق و همچنین محمد بن عبدالرسول برزنجی در التواقص و شیخ عبدالحق در لمعات در این مطلب از او پیروی نموده‌اند. پس در این مقام امکانی نیست جز اینکه مراد به آن متصرفی باشد که خدای سبحان او را برانگیخته تا در خور تبعیّت باشد و بشر را به سوی طرق رستگاری رهبری نماید.

پس چنین شخصی در انواع تصرف نسبت به جامعه انسانیّت اولی و سزاوارتر از دیگران است، بنابراین، کسی که دارای چنین سمتی است، یا پیغمبری است مبعوث و یا امامی است مفترض الطاعه که به امر پروردگار از جانب پیامبر تعیین و معرفی شده است، پیامبری که در گفتار و کردارش تابع فرمان خداست و از روی میل شخصی و به دلخواه خود سخن نمی‌گوید و آنچه بگوید، جز وحی الهی که به او ابلاغ می‌شود، نیست.<sup>۵</sup> همین طور است «متولی امر» که ابوالعباس مبرّد آن را از جمله معانی مولی به شمار

۱. جمع کثیری از پیشوایان تفسیر و حدیث و لغت سید را از معانی مولی به شمار آورده‌اند.

۲. مفاتیح الغیب: ۲۱۰/۶.

۳. حج ۷۸/۲۲.

۴. نجم ۳/۵۳، ۴.

۵. الصواعق المحرقة ۲۵.

آورده و در تفسير آيه شريفه ذلك بان الله مولى الذين آمنوا...<sup>۱</sup> گفته است: «ولئى» و «مولى» در معنى يكسانند و اوست كه به خلق خود سزاوار و متولى امور ايشان است.<sup>۲</sup> ابوالحسن واحدى در تفسيرش الوسيط، قرطبي<sup>۳</sup> در تفسير آيه بل الله مولاكم...<sup>۴</sup>، ابن اثير<sup>۵</sup>، زبيدى<sup>۶</sup> و ابن منظور<sup>۷</sup> به اين معنى تصريح کرده‌اند و چنين گفته‌اند: از اين قبيل است حديث أئمة نكحت بغير اذن مولاها فنكاحها باطل كه در روايت ديگر بغير اذن وليها مذکور است. بنا بر اين، «مولى» و «ولئى»، يعنى متولى امر.<sup>۸</sup> همچنين مفسران سرشناس بر اين معنى تأكيد ورزيده‌اند، مانند بيضاوى<sup>۹</sup> در تفسير آيات .. ما كتب الله لنا هو مولانا...<sup>۱۰</sup>، .. واعتصموا بالله هو مولاكم...<sup>۱۱</sup> و .. والله مولاكم...<sup>۱۲</sup>؛ ابوالسعود عمادى<sup>۱۳</sup> در تفسير آيه .. والله مولاكم...<sup>۱۴</sup> و آيه .. هي مولاكم...<sup>۱۵</sup>؛ راغب در مفردات؛ احمد بن حسن زاهد در واجكى كه در تفسيرش گويد: «مولى» در لغت كسى است كه متولى و عهده‌دار مصالح تست. بنا بر اين، او مولای تست، كارهاى ترا سروسامان مى‌دهد و ترا در برابر دشمنان يارى مى‌نمايد و به همين مناسبت، پسر عمو و آزاد كننده «مولى» ناميده شده و سپس اين كلمه اسم گردیده است براى كسى كه امرى را عهده‌دار مى‌شود؛ زمخشري در كشاف؛ و ابوالعباس، احمد بن يوسف شيبانى كواشى (م ۶۸۰) در تلخيص

۱. محمد ۴۷/۱۱.

۲. اين معنى را شريف مرتضى در الشافى از او حكایت کرده است.

۳. الجامع لأحكام القرآن: ۲۳۲/۴.

۴. النهاية فى غريب الحديث والأثر: ۲۴۶/۴.

۵. تاج العروس: ۳۹۸/۱۰.

۶. لسان العرب: ۴۰۱/۱۵. (و)

۷. همان مأخذ: هرگاه زنى بدون اذن ولئى خود ازدواج كند، ازدواجش باطل است. (و)

۸. انوار التنزيل و اسرار التأويل: ۵۰۵/۱ و ۱۱۴/۲، ۵۳۰.

۹. حج ۷۸/۲۲.

۱۰. توبة ۵۱/۹.

۱۱. تحريم ۲/۶۶.

۱۲. ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم - در حاشيه مفاتيح الغيب: ۱۸۳/۸.

۱۳. حديد ۱۵/۵۷.

۱۴. تحريم ۲/۶۶.

الكشاف؛ نسفی در تفسیر آیه .. أنت مولانا...<sup>۱</sup> و نیشابوری در غریب القرآن آنجا که به بحث در آیات .. أنت مولانا...<sup>۲</sup>، .. فاعلموا ان الله مولاكم...<sup>۳</sup> و .. هی مولاکم<sup>۴</sup> پرداخته است. قسطلانی در حدیثی که قبلاً از نظر گذشت، از قول بخاری و مسلم درباره کلمه أنا مولا که از پیامبر روایت شده، گوید: من مولای اویم، یعنی ولیّ مرده ام و از جانب او آموزش را عهده دار خواهم بود. سیوطی در تفسیر الجلالین در شرح آیات .. أنت مولانا...<sup>۵</sup>، .. فاعلموا ان الله مولاکم...<sup>۶</sup> و .. لن یصیبنا الا ما كتب الله لنا هو مولانا...<sup>۷</sup> همین معنی را ذکر کرده است. بنابراین، این معنی نیز از «أولی» جدا نخواهد بود، بویژه که صاحب رسالت خود را بدان توصیف فرموده است، چنانچه آن را اراده کرده باشد. به هر حال، پس از ژرفنگری در فرهنگهای لغت و مجموعه های ادبی و منابع علمی عربی نظریه و عقیده ما در این خصوص این است که حقیقت معنی «مولی» از میان معانی متعدد جز «أولی» نیست، چه این معنی جامع تمامی آن معانی است و در هر یک از آن معانی به نوعی مورد توجه قرار گرفته و در عین حال، لفظ مولی بر هیچ یک از آن معانی اطلاق نشده است، مگر به مناسبت این معنی. بنا بر این مقدمه می گوئیم:

- ۱- پروردگار سبحان به خلق خود از هر فرد غالب و قاهری برایشان، اولی و سزاوارتر است. جهان آفرینش را به حکمت آفرید و به مقتضای مشیت خود در آن تصرف می کند.
- ۲- عمو از همه مردم به محافظت فرزند برادرش و عطوفت به او اولی و سزاوارتر است و جایگزین پدر اوست که به او سزاوارتر بوده است.
- ۳- پسر عمو به همدلی و همدوشی با عموزاده خود اولی و سزاوارتر است، چه آن دو چونان دو شاخه یک درختند.

۴- فرزند سزاوارترین خلق به اطاعت از پدر و فروتنی در برابر اوست. خدای متعال

۳. انفال ۴۰/۸

۱ و ۲. بقره ۲/۲۸۶

۵. بقره ۲/۲۸۶

۴. حدید ۵۷/۱۵

۷. توبه ۹/۵۱

۶. انفال ۴۰/۸



- فرماید: در برابر پدر و مادر از روی مهربانی سر تواضع فرود آر.<sup>۱</sup>
- ۵- خواهرزاده نیز سزاوارترین خلق در فروتنی و خضوع نسبت به دایی خود است که برادر مادرش می باشد.
- ۶- آزادکننده در مهرورزی به کسی که آزاد شده اوست، از دیگران اولی و سزاوارتر است.
- ۷- آزادشده اولی و سزاوارتر است به اینکه احسان و نیکی آزادکننده اش را منظور دارد و با فرمانبرداری از او و فروتنی در برابرش از او سپاسگزاری کند.
- ۸- برده در تبعیت و اطاعت امر مولای خود از دیگران اولی و سزاوارتر است و این اطاعت از مالک بر او واجب است و سعادت او به آن بستگی دارد.
- ۹- مالک اولی و سزاوارتر است به سرپرستی و حفاظت بنده های مملوک خود و امورشان و تصرف در آنان تا آنجا که به حد ستم نرسد.
- ۱۰- پیرو و تابع اولی و سزاوارتر است به یاری متبوع خود از کسی که تابع و پیرو او نیست.
- ۱۱- احسان یافته در سپاسگزاری خداوند نعمت از دیگران اولی و سزاوارتر است.
- ۱۲- شریک اولی و سزاوارتر است به رعایت حقوق شرکت و حفظ شریکش تا به او زیانی نرسد.
- ۱۳- وظیفه هم سوگند روشن است، چه او در اقدام به حفظ هم سوگندش و دفع هر ستمی از او اولی و سزاوارتر است.
- ۱۴- همچنین رفیق به ادای حق رفاقت از دیگران اولی و سزاوارتر است.
- ۱۵- همسایه هم اولی و سزاوارتر است به رعایت حقوق همسایگانش از آنان که دور از او هستند.
- ۱۶- مانند آنهاست وارد شونده بر قومی که او اولی و سزاوارتر است به قدردانی و حق شناسی از کسانی که در میانشان قرار گرفته و بدانه پناه برده و در کنارشان ایمن

گردیده است.

۱۷- داماد اولی و سزاوارتر است به مراعات حقوق کسی که داماد او گردیده و بدین وسیله پشتیبانی یافته و در زندگی نیرومند گشته است. در حدیث آمده است که سه کس دارای سمت پدری هستند: پدر آدمی، پدر همسر و معلم.

۱۸- بر این منوال است قریب، چه او به امر نزدیکان و دفاع از آنان و کوشش در راه مصالحشان اولی و سزاوارتر است.

۱۹- خداوند نعمت اولی و سزاوارتر است به احسان بر کسی که مورد انعام و احسان واقع گشته و اینکه نیکی را تداوم بخشد.

۲۰- هم عهد مانند هم سوگند است در اولویت برای یاری کردن آن کس که با او عهد بسته است.

۲۱- دوستدار و محبّ به دفاع از محبوب اولی و سزاوارتر است.

۲۲- یاور به دفاع از کسی که یاری شده اولی و سزاوارتر است.

۲۳ تا ۲۶- در مورد ولیّ و سیّد و متصرف در امر و متولیّ در امر به شرحی که قبلاً مذکور افتاد، از چگونگی حال آگاه شدید.

حال که وضعیت معانی مشروحه بالا و عدم تناسب آنها با مورد بحث روشن گشت، دیگر جز یک معنی برای «مولی» باقی نمانده، و آن «أولی» است و این اولویت به حسب استعمال در هریک از مواردش مختلف است. بنابراین، اشتراک در مولی، اشتراک معنوی است و این اشتراک از اشتراک لفظی اولی بهتر است، چه اشتراک لفظی مستلزم وضع های زیاد و نامعلوم است به نصّ ثابت که بنابر اصل مسلم، آن وضعها منتفی است و شمس الدین ابن بطریق در پاره ای از این نظریه بر ما پیشی گرفته است.<sup>۱</sup> نامبرده یکی از بزرگان قرن ششم است و از کلمات تعدادی از علمای اهل سنت نیز برمی آید که آنان در ذکر مناسبات بعضی از معانی مولی داد سخن داده اند<sup>۲</sup>، مانند آنچه که ما ذکر کردیم.

۱. العمدة ۵۶.

۲. به آنچه در سابق از درواجکی و دیگران نقل کردیم و به آنچه از سبط ابن جرزی و دیگران نقل خواهیم

روایتي است که مسلم به اسناد خود از رسول خدا ﷺ آورده که فرمود: «نباید بنده مملوک به مالک خود بگوید: مولای من» و در حدیث ابومعاویه این جمله نیز بر آن افزوده شده است: زیرا همانا مولای شما خداست.<sup>۱</sup> این روایت که تعدادی از پیشوایان حدیث آن را در تألیفات خود با بررسی در طریق آورده‌اند، بیانگر آن است که چون به طور مطلق از مولی سخن رود، معنای مقصود که «أولی» است، به ذهن متبادر می‌شود. این مطلب را نیز در بخش سخنانی پیرامون مفاد حدیث غدير می‌توان از نظر گذراند.

### قراین معین متصل و منفصل

تا اینجا با توضیحاتی که داده شد، اهل بحث و کاوش را گزیری جز این نیست که بپذیرند مولی به معنای اولی است و چنانچه ما از آنچه گفتیم، تنزل کرده بگوییم: یکی از معانی مولی این معنی است و آن را مشترک لفظی بدانیم، باز هم مقصود حاصل است، زیرا در حدیث غدير قرینه‌های متصل و گاهی منفصل وجود دارد که با وجود این قراین، اراده غیر این معنی از بین می‌رود. اینک بیان مطلب:

قرینه اول: مقدمه حدیث است و آن سخن پیغمبر ﷺ است که فرمود: الست أولی بکم من انفسکم: آیا من به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟ یا سخنان دیگر آن جناب که با الفاظ دیگر که همین معنی را می‌فهماند. بعد بر این سخن افزود: فمن کنت مولا، فعلی مولا. این حدیث را به کیفیتی که بیان شد، بسیاری از علمای فریقین روایت کرده‌اند که در اینجا به ذکر نام تعدادی از پیشوایان حدیث و حافظان اهل سنت بدین شرح مبادرت می‌ورزیم:

- ۱- احمد بن حنبل ۲- ابن ماجه ۳- نسائی ۴- شیبانی ۵- ابویعلی ۶- ابوجعفر طبری
- ۷- ترمذی ۸- طحاوی ۹- ابن عده ۱۰- عنبری ۱۱- ابوحاتم ۱۲- طبرانی ۱۳- قطیعی
- ۱۴- ابن بطة ۱۵- دارقطنی ۱۶- ذهبی ۱۷- حاکم نیشابوری ۱۸- ثعلبی ۱۹- ابونعیم

→ کرد، مراجعه کنید که عده زیادی از علما را در طی کلمات قوم خواهی یافت که نظیر آن دو اظهار عقیده کرده‌اند.  
۱. صحیح مسلم ۱۹۷.

۲۰- ابن سمّان ۲۱- بیهقی ۲۲- خطیب بغدادی ۲۳- سجستانی ۲۴- ابن مغازلی  
 ۲۵- حسکانی ۲۶- عاصمی ۲۷- خلعی ۲۸- سمعانی ۲۹- خوارزمی ۳۰- بیضاوی ۳۱- ملا  
 ۳۲- ابن عساکر ۳۳- ابوموسی ۳۴- ابوالفرج ۳۵- ابن اثیر ۳۶- ضیاءالدین ۳۷- قزاوغلی  
 ۳۸- کنجی ۳۹- تفتازانی ۴۰- محب‌الدین طبری ۴۱- وصابی ۴۲- حمونی ۴۳- ایجی  
 ۴۴- ولی‌الدین ۴۵- زرنندی ۴۶- ابن کثیر ۴۷- شریف ۴۸- شهاب‌الدین ۴۹- جزری  
 ۵۰- مقریزی ۵۱- ابن صباغ ۵۲- هیثمی ۵۳- مییدی ۵۴- ابن حجر ۵۵- اصیل‌الدین  
 ۵۶- سمهودی ۵۷- کمال‌الدین ۵۸- بدخشی ۵۹- شیخانی ۶۰- سیوطی ۶۱- حلبی  
 ۶۲- ابن باکثیر ۶۳- سهارنپوری ۶۴- ابن حجر مکی.

در بیان طرق حدیث غدیر از صحابه و تابعین به وضوح موارد ذکر مقدمه حدیث را با تعیین اجزای کتب این دسته از علمای اعلام سابقاً بیان کردیم. گروه دیگری نیز از راویان این مقدمه هستند که عده آنان در خور توجه است و ما در اینجا با ذکر مجدد نامشان به اطلاع سخن نمی‌پردازیم. افزون بر این، تعداد بیشماری از علمای شیعه را نیز در نظر بگیرد که این حدیث را روایت کرده‌اند.

بنابراین، مقدمه سخن پیغمبر ﷺ از جمله واردات صحیح و ثابت است و به طوری که تعداد بسیاری از بزرگان یاد شده تصریح کرده‌اند، چاره و مفردی جز اعتراف به آن نیست.<sup>۱</sup>

بنابراین، اگر رسول خدا ﷺ غیر از معنایی که در مقدمه سخن خود: **الست أُولی بکم من انفسکم** بدان تصریح کرده، معنای دیگری را اراده می‌فرمود، فرمایش آن جناب به صورت کلامی از هم گسیخته در می‌آمد و ما پیغمبر بزرگوار را از هر لغزش و سخن نارسائی مبرا می‌دانیم. در این صورت، سخن حضرتش از حوزه بلاغت خارج می‌شد، در حالی که آن جناب زبان‌آورترین و سخنورترین کسی است که به زبان عربی دهان گشوده است، پس جز اذعان و اعتراف به ارتباط اجزای کلام آن حضرت و متحد دانستن معنی در مقدمه و ذی‌المقدمه راهی نیست و حق هم در کلامی که از وحی الهی

۱. به بحث «راویان حدیث غدیر از صحابه» و بحث «گفتاری پیرامون سند حدیث غدیر» مراجعه شود.

سرچشمه گرفته باشد جز اين نيست.

مزید بر توضیح و بیان مطلب شرحی است از سبط ابن جوزی که پس از برشمردن ده معنی برای مولی و تصریح به اینکه معنای دهم مولی، اولی است، چنین گوید: مراد از مولی در حدیث غدیر، طاعت مخصوص است و وجه دهم که اولی است، متعین است و معنای حدیث چنین می شود: هرکس که من به او از خودش سزاوارترم، علی نیز به او از خودش سزاوارتر است.<sup>۱</sup> حافظ ابوالفرج، یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب خود به نام *مرج البحرین* بدین معنی تصریح کرده است، چه او این حدیث را با اسناد به استادانش روایت نموده و در روایت مزبور چنین گفته است: رسول خدا دست علی را گرفت و فرمود: من کنت ولیّه و اولی به من نفسه، فعلی ولیّه: هرکس که من ولیّ اویم و به او از خودش سزاوارترم علی نیز ولیّ اوست. پس دانسته شد که تمام معانی بازگشت به معانی دهم، یعنی «اولی» دارد و گفتار رسول خدا ﷺ: *ألسنت اولی بالمؤمنین من أنفسهم* نیز دلالت بر همین معنی دارد، و این حدیث نص صریح در اثبات امامت علی و پذیرش طاعت اوست.

ابن طلحه شافعی تصریح کرده است که طایفه ای از علمای حدیث لفظ مولی را در حدیث غدیر بر «اولی» حمل نموده اند.<sup>۲</sup> نظیر این اعترافات از دیگر علما نیز به خواست خدا در جای خود خواهد آمد.

قرینه دوم: دنباله حدیث است که رسول خدا ﷺ فرمود: *اللهم وال من والاه و عاد من عاداه*. در برخی از طرق حدیث بر فرمایش رسول خدا ﷺ عبارت *وانصر من نصره و اخذل من خذله* یا جمله هایی که متضمن همین معانی است، افزوده شده است و با ذکر جماعت راویانی که قبلاً از آنان سخن به میان آمد، دیگر موجبی برای تکرار و تطویل کلام آنان نیست، و ضمن گفتاری پیرامون سند حدیث غدیر که قبلاً از نظر گذشت<sup>۳</sup>، بسیاری از علما مجموع حدیث غدیر و دنباله آن را صحیح دانسته اند و با این

۲. مطالب السؤل ۱۶.

۱. تذکره الخواص ۲۰.

۳. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۲۹۴/۱ - ۳۱۳.

حال، برای اهل تحقیق و بحث امکان خواهد داشت که ذیل حدیث مزبور را قرینه مدعا بدانند به دلایل و وجوهی که جز با معنای اولویت سازگار نخواهد بود، اولویتی که ملازم با سمت امامت باشد.

این وجوه و دلایل به شرح ذیل است:

۱- در آن زمان که پیغمبر ﷺ نسبت به موهبت خدای سبحان به وصی او دایر به احراز مقام شامخ ریاست عامه بر تمامی امت اسلامی و امامت مطلقه او بعد از خودش قیام کرد و این امر مهم را اعلام فرمود، آن جناب بر حسب اوضاع و احوال می دانست که تمامیت این امر نیازمند هواداران بسیار و یاران بااقتدار است تا بدان وسیله متصدیان امور ولایات و عمال بر این امر گردن نهند. از طرفی آن حضرت مطلع بود که در میان انبوه جمعیت کسانی هستند که بر علی علیه السلام رشک می برند، چنانکه در قرآن بدان اشاره شده<sup>۱</sup> و نیز اشخاصی هستند که با آن جناب کین می ورزند و در میان اهل نفاق افرادی هستند که بر مبنای انتقامجویی جاهلیت دشمنی با او را در دل دارند و بعد از آن جناب، در اثر آزمندی آنان که فکر سروری و ریاست و افزایش بهره های مادی در سر می پروراندند، حوادث ناگواری رخ خواهد داد و جنب و جوشهایی پدید خواهد آمد، و علی علیه السلام هم به حکم حق خواهی و عدالت پروری آرزوها و آمال آنها را اجابت نخواهد کرد و آنها را به جهت بی تجربگی و بی کفایتی لایق و سزاوار مقامهایی که چشم طمع بدان دوخته اند، نخواهد دانست، ناچار آنها هم به مخالفت و دشمنی با او برخوانند خاست و اوضاع را آشفته خواهند کرد، چنانکه حضرتش به اجمال از اوضاع و احوال خبر داد و فرمود: اگر علی را به فرمانروایی بپذیرید، در حالی که نمی بینم که این کار را بکنید، او را راهنمایی با بصیرت و مطلع خواهید یافت.<sup>۲</sup> در نتیجه توجه به این کیفیات و امور، رسول خدا بعد از

۱. آنجا که خدای تعالی فرماید: ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله. (نساء ۵۴/۴) ابن مغزالی در المناقب و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه: ۲/۲۳۶ و حضرمی شافعی در الرشفة ۲۷ اشعار نموده اند که این آیه درباره علی علیه السلام و مختصات علمی او که مورد رشک و حسد واقع شد، نازل گردیده است.  
۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۲/۱، ۱۳.

ابلاغ ولايت على عليه السلام در حق آنان که پيرو و دوست و ياور اويند، دعا فرمود و بر آنان که در ستيز و دشمنی با اويند، نفرين فرستاد تا بدین وسيله امر خلافت برای او قطعيت يابد و مردم بدانند که پيروی و دوستی على عليه السلام خشنودی خدای سبحان را فراهم آورد و مخالفت و دشمنی با على عليه السلام خشم پروردگار را در پی دارد، شايد به خود آيند و به حق و اهل حق بگرایند. چنین دعایی آن هم به لفظ عموميت نخواهد داشت، مگر درباره کسی که چنین شأن و مقامی والا را دارا باشد. بنابراین، نظير اين سخن و دعا درباره افراد اهل ايمان که خدای متعال دوستی متقابل را بر آنها واجب فرموده، نقل نشده است، چه فخرفروشی و بی مهری هایی که در آنها يافت می شود، جزئیاتی است که به اين پایه از اهميت نمی رسد. اين چنین دعائی درباره کسی خواهد بود که در امر دين در حکم ستون و پایه باشد و در اسلام کاملاً سرشناس بوده و بر امت اسلامی امامت و سروری داشته باشد، وگرنه ضعف و عدم پیشرفت او در آن مقام باعث ناتوانی حق و گسيختن رشته اسلام می گردد.

۲- سياق اين دعاست: اللهم وال من والاه... از حيث افاده عموميت افرادی که از کلمه «من» فهميده می شود و عموميت زمانی و حالی که از حذف متعلق معلوم می گردد، دلالت بر عصمت امام عليه السلام دارد، زیرا از جمله مزبور چنین استفاده می شود که موالات و یاری او و احتراز از دشمنی و ستيز با او بر هرکس و در هر زمان و در هر حال واجب است و اين معنی مستلزم اين است که آن حضرت در تمام احوال و زمانها موصوف به عصمت و مصون از معصيت باشد و هیچگاه جز حق سخنی نگوید و جز به حق کاری از او سر نزند و جز با حق نباشد، زیرا اگر در معرض ارتکاب خلاف و معصيتی قرار گیرد، لازم است که بر او اعتراض شود و به خاطر عمل ناروايش مورد سرزنش قرار گیرد و از او اعراض شود؛ پس چون رسول خدا صلى الله عليه وآله نسبت به هیچ یک از شئون و احوال او استثنایی در فرمایش خود نیاورده، خواهيم دانست که على عليه السلام هم در هیچ زمان و در هیچ حال فاقد عصمت و عدالت و حق خواهی نبوده است و کسی که دارای چنین مقامی باشد، واجب است که امام بر خلق باشد، چه امامت کسی که پایین تر از او باشد، بر او طبق

موازين استدلالی که در محل خود بیان شده است، قییح و ناروا خواهد بود. بنابراین، چون او امام است، ناگزیر به مردم از خودشان سزاوارتر است.

۳- مناسب‌ترین مقصود رسول اکرم ﷺ از این دعا که سخنان خود را با آن پایان داده و قطعاً جمله‌های دعا با جمله‌های قبل از آن بی‌ارتباط نیست، این است که آن جناب در مقام بیان تکلیف بر حاضران بوده و وجوب طاعت و موالات در حق علی را بیان داشته است که در نتیجه، در آن دعا به فرمانبرداری از او ترغیب شده و تمرّد و سرپیچی از او مورد تهدید قرار گرفته است و این معنی فقط در صورتی است که مولی را به معنی اولی بگیریم، بر خلاف اینکه بگوییم مراد پیغمبر ﷺ از مولی، محب و ناصر بوده است که در این صورت، از سخنان پیغمبر ﷺ جز این به دست نمی‌آید که علی محب و دوستدار کسی است که رسول خدا او را دوست بدارد یا یار و مددکار کسی است که رسول خدا یار و مددکار او باشد. بنابراین، مناسب این بود که دعا اختصاص به علی ﷺ داشته باشد در موقعی که او به محبت یا نصرت پیغمبر ﷺ برخیزد، نه اینکه شامل عامه ملت شود اگر قیام و اقدام به موالات او نمایند و برعکس، نفرین به عامه آنان باشد اگر با او دشمنی ورزند، مگر اینکه فرض کنیم غرض آن جناب تأکید بر ایجاد روابط دوستانه بین او و امت بوده است وقتی که دریافتند علی ﷺ هر فردی از آنها را در هر حال و در هر زمان دوست می‌دارد و یاری می‌کند، همان طور که پیامبر چنین است و علی را به جانشینی خود در میان مردم برمی‌گزینند تا وظیفه محبت و نصرت را انجام دهد و با این تعیین، نجات از هر مهلکه و خلاصی از هر ترس و رهایی از هر پستی برای امت فراهم گردد، چنانکه این ترتیب بین سلاطین و رعایا و امیران و مردمان عادی جریان دارد.

چون محبت و نصرت در وجود نازنین پیغمبر ﷺ بر این مبنا و صفت است، ناچار در آن کسی هم که قدم به جای قدم آن جناب می‌گذارد، باید بر همین منوال و خصوصیت باشد، وگرنه سیاق کلام مختل و ارتباط سخن گسیخته می‌شود؛ در نتیجه، با این تقریب و توضیح پس از ماماشات با آنان که مولی را به معنای محب و ناصر گرفته‌اند، باز معنی مولی با معنای امامت یکی است و همان مفاد اولی را می‌رساند. حافظان و محدثان



حديث غدیر را با افزودگی هایی گوناگون روایت و ثبت کرده اند، که جز با معنایی از کلمه مولى که مقصود ماست، سازش ندارد.

قرینه سوم: قول رسول خداست به این شرح: ای گروه مردم، به چه امری شهادت می دهید؟ مردم گفتند: شهادت می دهیم به یگانگی خدا. فرمود: بعد از آن به چه امری؟ گفتند: به اینکه محمد بنده و فرستاده اوست. فرمود: ولی شما کیست؟ گفتند: خدا و رسولش مولاى مايند. سپس بازوی علی را گرفت و او را به پا داشت و فرمود: هرکس که خدا و رسول مولاى اویند، این [علی] مولاى اوست.

این جمله ها در حدیثی که از جریر روایت شده، مذکور است و لفظ روایت رسیده از خود امیرالمؤمنین علیه السلام و روایت زیدبن ارقم و عامر بن لیلی نیز قریب به این مضمون است و در لفظ حذیفه بن اسید به سند صحیح چنین مذکور است: آیا این شما نیستید که به یگانگی خدا و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست، شهادت می دهید؟ تا آنجا که راوی گوید: گفتند: بلی، شهادت می دهیم، فرمود: خداوند آگواه باش. سپس فرمود: ای مردم، همانا خدا مولاى من است و من مولاى مؤمنان هستم و به آنها از خودشان سزاوارترم، پس هرکس که من مولاى او هستم، این [علی] مولاى اوست.<sup>۱</sup>

بنابراین، واقع شدن ولایت در سیاق شهادت به توحید و رسالت و ردیف کردن آن در دنبال مولویت مطلقه خدای سبحان و سپس رسول او ممکن نیست مگر اینکه از آن معنای ولایت و امامتی اراده شود که با سزاوارتر بودن به مردم از خودشان ملازم باشد. قرینه چهارم: این گفتار رسول خداست در دنباله لفظ حدیث: الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی والولاية لعلی بن ابی طالب.<sup>۲</sup> عبارت حدیث به روایت شیخ الاسلام حموینی چنین است: الله اکبر تمام نبوتی و تمام دین الله

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۲/۱، ۲۶، ۲۷، ۳۳، ۳۶، ۴۷، ۵۵.

۲. ترجمه حدیث: خدای را بزرگی سزااست که دین را به کمال رسانید و نعمت را بر همگان تمام کرد و مرا به رسالت و علی بن ابی طالب را به ولایت برگزید. (و)

بولاية علي بعدی<sup>۱</sup>، شما چه امری را در ردیف رسالت در نظر می‌گیرید که به سبب آن دین به کمال رسد و نعمت تمام شود و خدا بدان خشنود گردد؟ آیا این امر غیر از امامت است که تمامیت امر رسالت و تکمیل نشر آن و استحکام پایه‌هایش همگی بدان بستگی دارد؟ بنابراین، عهده‌دار این وظیفه مقدس و مهم به مردم از خودشان سزاوارتر است.

قرینه پنجم: این سخن پیغمبر ﷺ است قبل از بیان ولایت: گویی که من خواننده شده‌ام و دعوت الهی را برای انتقال به سرای دیگر اجابت کرده‌ام، یا نزدیک است که خواننده شوم و اجابت نمایم، یا آگاه باشید، همانا نزدیک است که من از شما جدا شوم و یا نزدیک است که فرستاده پروردگارم بیاید و من اجابت نمایم. این کلمات از روایات حفاظ حدیث مکرر نقل شده است.<sup>۳</sup>

از این سخن این حقیقت معلوم می‌شود که از وظایف تبلیغی آن جناب موضوع مهمی باقی است که بیم دارد از اینکه مرگش در رسد و آن را اعلام نفرموده باشد و اگر به آن امر قیام نکند، امر رسالت ناتمام خواهد ماند. بنابراین، حضرتش بعد از ذکر آن کلمات و اشعار به اهمیت موضوع، امری را غیر از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و ولایت عترت پاک که او سرحلقه آنان است، بیان و اعلام نفرمود، به طوری که در نقل مسلم مصرح است. با این حال، آیا جایز است که آن امر مهم منطبق با این ولایت، جز معنای امامت که مورد تصریح کتب صحاح است، معنای دیگری داشته باشد؟ و آیا دارای این مقام جز این است که به مردم از خودشان سزاوارتر باشد؟

قرینه ششم: سخن رسول خداست بعد از بیان ولایت علی علیه السلام: مرا تهنیت گوید، مرا تهنیت گوید، همانا خداوند متعال مرا به نبوت و اهل بیت مرا به امامت مخصوص گردانید، چنانکه قبلاً از نظر گذشت.<sup>۴</sup>

۱. ترجمه حدیث: خدای را بزرگی سزااست که نبوت مرا و دین الهی را به ولایت علی پس از من کمال بخشید.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱/۴۳، ۱۶۵، ۲۳۱-۲۳۳، ۲۳۵.

۳. همان: ۱/۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۲-۳۴، ۳۶، ۴۷، ۱۷۶.

۴. همان: ۱/۲۷۴.

بنابراین، صریح عبارت مزبور همان امامت مخصوص به اهل بیت است که سرور و سرحلقه آنان امیرالمؤمنین علیه السلام است و مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله در اینجا آن جناب بوده است.

گذشته از این، خود همین تهنیت و بیعت و دست دادن و گرد آمدن برای انجام این مراسم و ادامه پیوسته این مراسم تا سه روز، به طوری که پیش از این مذکور شد<sup>۱</sup>، جز با معنای خلافت و اولویت، با معنای دیگری سازش و مناسبت ندارد و به همین جهت است که می بینید ابوبکر و عمر با امیرالمؤمنین علیه السلام روبرو شدند و او را به ولایت تهنیت گفتند. در این جریان معنای مولی مطابق فرمایش رسول خدا بیان شده است و کسی که این خلعت را پوشیده، به مردم از خودشان سزاوارتر است.

قرینه هفتم: فرمایش رسول خداست بعد از بیان ولایت: **فلیبلغ الشاهد الغایب**: آنان که حضور دارند، مراتب را به غایبان ابلاغ نمایند، چنانکه در همین مجلد از نظر گذشت.<sup>۲</sup>

آیا اینگونه تأکید پیغمبر صلی الله علیه و آله دایر به اینکه حاضران به غایبان ابلاغ نمایند، گمان می کنید نسبت به موالات و محبت و نصرت در میان مسلمانان بوده که به موجب کتاب و سنت، هر فردی آن را می دانسته و بدان توجه داشته است؟ گمان ندارم هیچ کوه نظر و سست رأیی چنین گمان برد و در برابر این همه تشریفات و اهتمام و تأکید، موضوع مورد نظر پیغمبر اسلام را یک امر ساده و عمومی تصور کند. بدون شک و تردید شما بخوبی تشخیص خواهید داد که مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از این امر مؤکد، تنها موضوع مهمی بوده است که تا آن هنگام فرصت ابلاغ آن پیش نیامده بود و طوایف و قبایل مختلف هم که در آن مجمع حضور نداشتند، از آن بی اطلاع بوده اند و این امر مهم همان امامت است که کمال دین و تمام نعمت و خشنودی پروردگار بدان بستگی دارد و گروهی که حضور داشتند، از سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله جز این امر مهم چیز دیگری درک و فهم نکرده اند و رسول

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۶۹-۲۸۳.

۲. همان: ۱/۳۳، ۱۶۰، ۱۹۸.

گرامی ﷺ هم لفظ دیگری که در آن مجمع بزرگ در خور تبلیغ باشد، بر لفظ «مولی» اختیار ننمود و با این همه اهمیت که به نحوه تبلیغ خود داد، از معانی مولی، جز «أولی» را اراده نفرمود.

قرینه هشتم: قول رسول خداست بعد از بیان ولایت به روایت ابوسعید و جابر: الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و الولاية لعلی من بعدی.<sup>۱</sup> رسول خدا ﷺ از فرط سرور و اعجاب بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار به رسالت خود و ولایت علی علیه السلام بعد از خود، تکبیر گفت. در روایت وهب چنین مذکور است: انه ولیکم بعدی<sup>۲</sup> و در عبارت علی ولی کل مؤمن بعدی<sup>۳</sup> آمده است.

به همین مضمون است روایتی که ترمذی و احمد و حاکم و نسائی و ابن ابی شیبه و طبری و بسیاری دیگر از حفاظ به طرق صحیح از قول رسول خدا ﷺ روایت کرده اند: همانا علی از من است و من از اویم، و او پس از من ولی هر مؤمن است. در روایتی دیگر آمده است: او بعد از من ولی شماست.

ابونعیم و دیگران به اسناد صحیح روایت کرده اند که رسول خدا فرمود: هرکس که خشنود می شود از اینکه زندگی و مرگش همانند زندگی و مرگ من باشد و در بهشت عدن که پروردگار نهال آن را نشانده، مسکن گیرد، علی را دوست بدارد و از امامان پس از من تبعیت نماید، زیرا آنان عترت منند و از سرشت من آفریده شده اند.<sup>۴</sup>

همو به اسناد صحیح که رجال آن مورد وثوق و اعتمادند، از حذیفه و زید و ابن عباس روایت کرده که گفتند: رسول خدا فرمود: هرکس که دوست دارد زندگی و مرگ او چون من باشد و به زبرد یا قوت نشان تمسک جوید که خداوند آن را به دست خود آفرید و به آن فرمود: به وجود آی و آن نیز موجود شد، علی را بعد از من دوست بدارد و از او پیروی کند.<sup>۵</sup>

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۴۳/۱، ۲۳۲-۲۳۴، ۲۳۷.

۲. همان: ۶۰/۱.

۳. همان: ۱۶۵/۱.

۵. همان مأخذ.

۴. حلیة الاولیاء: ۸۶/۱.

این بیانات و تعبیرات ما را به یقین می‌رساند که ولایت ثابت برای امیرالمؤمنین علیه السلام مرتبه‌ای است معادل مرتبه صاحب رسالت با حفظ تفاوت بین دو مرتبه از حیث تقدم زمانی و اولویت، خواه مراد از لفظ «بعد از من» بعدیت از حیث زمان باشد یا از حیث رتبه؛ پس امکان ندارد که از کلمه مولی جز اولویت بر خلق در تمام شئونشان اراده شود، زیرا در اراده معنای نصرت و محبت از مولی به این قید، سیاق حدیث واژگون می‌شود و به جای اینکه حاکی از فخر و مباهات باشد، نوعی منقصت به شمار می‌رود که بر کسی پوشیده نیست.

قرینه نهم: قول رسول خداست بعد از ابلاغ ولایت: اللهم انت شهید علیهم انی قد بلغت و نصحت: بارخدا یا تو گواهی که من پیامت را به آنان ابلاغ کردم و خیر و صلاحشان را بیان داشتم. گواه گرفتن بر امت به ابلاغ و نصیحت مستلزم این است که موضوع تبلیغ پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر امر جدیدی باشد که قبلاً آن امر را ابلاغ نکرده بوده است، مضافاً بر اینکه در بقیه معانی عمومی مولی بین مسلمانان، از قبیل دوستی و یاری، نیازی برای گواه گرفتن بر امت بویژه درباره علی علیه السلام در خور تصور نیست مگر در حدی که بیان داشتیم.

قرینه دهم: سخن رسول خداست قبل از بیان حدیث غدیر، آنجا که فرمود: همانا خداوند مرا مأمور ابلاغ امری کرده که به سبب آن سینه من تنگ شد و گمان کردم که مردم مرا تکذیب می‌کنند و خداوند مرا تهدید فرمود که اگر آن امر را ابلاغ نکنم، مرا عذاب فرماید.<sup>۱</sup>

مشابه این گفتار نیز از آن حضرت روایت شده است.<sup>۲</sup> و همین سخن با عبارتی دیگر نقل گردیده که مفاد آن چنین است: من در ابلاغ این امر از ترس طعن و نکوهش اهل نفاق و تکذیب آنها به خدای خود مراجعه کردم و خدا مرا تهدید فرمود که این امر را ابلاغ کنم، وگرنه مرا عذاب فرماید.<sup>۳</sup>

۱. رک: القدیر (متن عربی / ج ۵): ۱/۱۶۵، ۱۹۶.

۳. همان: ۱/۱۶۶.

۲. همان: ۱/۲۲۱.

در خبری از ابن عباس چنین مذکور است: چون پیغمبر مأمور شد که علی بن ابی طالب را در مقام خود برقرار فرماید، روانه مکه شد و فرمود: دیدم که مردم به عهد کفر و زمان جاهلیت نزدیکند، چنانچه این امر را در حقّ علی انجام دهم، خواهند گفت که چون علی پسرعموی او بود، این مقام را به او داد. آنگاه آن حضرت به مکه رفت و حجةالوداع را به جا آورد و مراجعت فرمود تا به غدیر خم رسید.<sup>۱</sup>

در روایاتی دیگر نیز آمده است:

همانا خداوند به محمد امر فرمود که علی را در حضور مردم به ولایت منصوب کند. پیغمبر بيمناک بود از اینکه بگویند او به پشتیبانی از پسرعموی خود برخاسته است و در این اقدام ملامتش نمایند.<sup>۲</sup>

چون خداوند به رسول خود امر فرمود که علی را به پا دارد و آنچه را که فرمود، درباره او بگوید، آن حضرت عرض کرد: پروردگارا همانا قوم من به زمان جاهلیت نزدیکند. سپس به حج رفت و چون مراجعت کرد، در غدیر خم فرود آمد.<sup>۳</sup>

زمانی که جبرئیل امر ولایت را آورد، عرصه بر پیغمبر تنگ شد و فرمود: قوم من به عهد جاهلیت نزدیک می باشند، در این موقع آیه تبلیغ نازل گردید.<sup>۴</sup>

مجموع این امور حاکی از خبر بزرگ و مهمی است که پیغمبر ﷺ در بیان و ابلاغ آن از تحریک اهل نفاق و تکذیب آنها می ترسید و آنچه که از آن بیم داشت و موجب می شد که بگویند وی به حمایت از پسرعموی خود پرداخته است، می بایستی امری باشد که به امیرالمؤمنین اختصاص می یافت، نه امری عادی که همه مسلمانان در آن شرکت دارند، از قبیل نصرت و محبت، و این امر چیزی نیست مگر اولویت بر خلق در تمام امورشان و معانی دیگری که در حکم اولویت باشد.

قرینه یازدهم: در اسنادهای بسیار زیاد از موضوع روز غدیر به لفظ «نصب» تعبیر

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۵۱/۱-۵۲.

۲. همان: ۲۱۷/۱.

۳. همان: ۲۱۹/۱.

۴. همان مأخذ.

شده است، به روايت از اين افراد:

عمر بن خطاب: رسول خدا علي را آشكارا به ولايت منصوب داشت.<sup>۱</sup>  
 امام علي عليه السلام: خدا پيامبرش را مأمور ساخت كه مرا در غدير خم براي مردم به ولايت منصوب فرمايد.<sup>۲</sup> در گفتار ديگر آن جناب به روايت عاصمي كه از نظر خواهد گذشت، آمده است: رسول خدا مرا آشكارا به ولايت منصوب فرمود.

امام حسن مجتبي عليه السلام: آيا مي دانيد كه رسول خدا علي را در روز غدير خم به ولايت منصوب داشت؟<sup>۳</sup>

عبدالله بن جعفر: پيغمبر ما برترين و سزاوارترين و بهترين مردم را در غدير خم براي امتش به ولايت منصوب فرمود.<sup>۴</sup>

قيس بن سعد: رسول خدا علي را در غدير خم به ولايت منصوب كرد.<sup>۵</sup>  
 ابن عباس و جابر: خدا به محمد امر فرمود كه علي را در جمع مردم به ولايت منصوب كند.<sup>۶</sup>

ابوسعيد خدری: رسول خدا در روز غدیر خم ندا در داد و علی را به ولايت منصوب فرمود.<sup>۷</sup>

لفظ «نصب» ما را پيدايش مرتبه‌اي براي امام عليه السلام در روز غدیر خم آگاه می سازد كه قبل از آن روز چنین مرتبه‌اي براي آن جناب شناخته نشده بود. اين مرتبه غير از محبت و نصرت است كه نزد همه معلوم و براي هر فردي از افراد مسلمان ثابت بوده است و استفاده معنای خاص اولويت از كلمه «نصب» بر مبنای شایع بودن استعمال آن در برقراری حكومتها و تشييت ولايات قابل تردید نيست، چه مثلاً گفته می شود: پادشاه زيد را بر فلان منطقه و ولايت به عنوان والی نصب كرد و در چنین موردی نمی توان احتمال

۱. رك: الغدير (متن عربي / ج ۵): ۵۷/۱. ۲. همان: ۱۶۵/۱.

۳. همان: ۱۹۹/۱. ۴. همان: ۲۰۰/۱.

۵. همان: ۲۰۸/۱. ۶. همان: ۲۱۹/۱.

۷. همان: ۲۳۱/۱.

داد که او را به عنوان رعیت بودن یا محب یا ناصر یا محبوب و یا منصور نصب کرده است، همانند آن معنی که بر افراد جامعه که زیر سیطره و امر آن پادشاهند، اطلاق می شود.

افزون بر اینکه لفظ «نصب» در طرق متعدد حدیث مقرون به لفظ ولایت ذکر شده و یا در دنبال آن تصریح گردیده که نصب او برای مردم یا برای امت صورت گرفته است. با این خصوصیات، خواهید دانست که مرتبه ثابت شده برای او همان حاکمیت مطلق بر همه امت است و این همان معنای امامت است که ملازم با اولویت مورد نظر ما در معنای مولی است و این معنی از عبارت دیگر ابن عباس نیز استفاده می شود، آنجا که گوید: به پیغمبر امر شد که علی را به جانشینی خود برگزیند.<sup>۱</sup>

سخن رسول خدا ﷺ به این معنی که مراد ماست، تصریح دارد، آنجا که فرمود: خدای عزوجل امر کرده که امام و پیشوای شما را منصوب نمایم، آن کس را که بعد از من وصی و جانشین من است و خدای عزوجل در کتاب خود طاعت او را واجب فرموده و اطاعت از او را همانند اطاعت از من قرار داده و شما را به ولایت او امر فرموده است.<sup>۲</sup> پیامبر نیز در این راستا فرماید: همانا خداوند علی را ولی و امام شما گردانید و اطاعت او را بر هر کس واجب ساخت. بنابراین، حکم او نافذ و سخن او مطاع است.<sup>۳</sup>

قرینه دوازدهم: سخنی است از ابن عباس بعد از ذکر حدیث، آنجا که گفت: سوگند به خدا، ولایت علی بر این قوم واجب آمد.<sup>۴</sup>

سخن ابن عباس معنای تازه‌ای را می‌رساند که از حدیث استفاده شده است، معنایی غیر از آنچه قبل از آن مسلمانان می‌شناختند و در نظر هر یک از آنها ثابت بود و ابن عباس این امر را با سوگند مورد تأکید قرار داده است. این معنای بزرگ و مهمی است که از وجوب گردن نهادن بر ولایت علی حکایت

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۵۱/۱، ۲۱۷.

۲. همان: ۱۶۵/۱.

۳. همان: ۲۱۵/۱.

۴. همان: ۵۲/۱، ۲۱۷.



دارد، معنایی که با اقرار به رسالت همدوش است و امام علیه السلام در آن با دیگری برابر نیست و آن چیزی نیست مگر خلافتی که تنها علی علیه السلام از میان افراد جامعه اسلامی بدان ممتاز گشته است و معنای اولویت هرگز از آن منفک نخواهد بود.

قرینه سیزدهم: روایتی است که شیخ الاسلام حمونبی در *فرايد السمطين* از ابوهریره آورده که گفت: چون رسول خدا از حجة الوداع مراجعت فرمود، آیه شریفه یا *أيها الرسول بلغ ما انزل اليك...<sup>۱</sup>* نازل شد و چون آن حضرت جمله *..والله يعصمك من الناس...<sup>۲</sup>* را استماع نمود، قلب او آرامش یافت، تا اینکه بعد از ذکر حدیث گوید: این آخرین امر واجبی بود که خداوند بندگان خود را بدان ملزم فرمود. چون رسول خدا تبلیغ فرمود، آیه اکمال نازل شد.

عبارت اخیر ما را آگاه می سازد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سخن خویش از فریضه ای پرده برداشته که قبل از آن سابقه تبلیغ نداشته است و روا نیست که این معنای محبت و نصرت باشد، زیرا محبت و نصرت، چه به بیان کتاب و چه به بیان سنت، از روزگاری پیش معروف و مقرر بوده است. پس باقی نمانده مگر معنای امامت که امر بدان تأخیر یافت تا تشویش ها و عصبیتها و خودسری ها زدوده شود و نفوس مسلمانان آماده پذیرش وحی الهی و تسلیم در قبال آن گردد و از چنین امر مهم و بزرگی نرمند و این چنین امری با معنای «اولی» سازش دارد.

قرینه چهاردهم: در حدیث زیدبن ارقم به طرق بسیار آمده که دامادش <sup>۳</sup> از او درباره حدیث غدیر خم سؤال کرد و زیدبن ارقم به او گفت: شما اهل عراق به فتنه انگیزی و نفاق معروفید. دامادش به او گفت: باکی بر تو نخواهد بود، از من ایمن هستی. زید گفت: بلی، ما در جحفه بودیم که رسول خدا از جایگاه خود بیرون آمد... تا پایان حدیث. <sup>۴</sup>

از عبدالله بن العلاء روایت شده که به زهری پس از آنکه داستان غدیر را حدیث کرد،

۱ و ۲. مائة ۶۷/۵.

۳. در حدیث مزبور اشعار به این دارد که شخص مزبور داماد عطیه عوفی بوده است. (م)

۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۹/۱ - ۳۰، ۳۶.

گفت: در شام این حدیث را بازگو منما.<sup>۱</sup> همچنین از سعید بن مسیب نقل شده که گفت: به سعید بن ابی وقاص گفتم: می‌خواهم راجع به موضوعی از تو سؤال کنم، ولی پرهیز می‌کنم، گفت: آنچه می‌خواهی سؤال کن من پسر عموی توام.<sup>۲</sup>

ظاهر این کلمات این است که حدیث غدیر در بین مردم دارای معنایی بوده که روایت‌کننده آن از بیان آن می‌ترسیده که مبادا در اثر تولید عداوت نسبت به وصی پیغمبر ﷺ در عراق و شام به او آسیبی برسد. به همین علت زید بن ارقم از داماد عراقی خود پرهیز کرد، زیرا او از دورویی و ضدیت در میان عراقی‌های آن روز آگاه بود و از این رو، سر خود را فاش نمی‌کرد تا دامادش به او اطمینان و ایمنی داد، آنگاه داستان را برای او بیان کرد. با این حال، دیگر نمی‌توان فرض نمود که معنای «مولی» همان معنای مبتذل و شایع در هر فرد مسلمانی باشد، بلکه معنای حدیث امری است که فقط به قامت امام علی ﷺ راست می‌آید که بدان سبب بر غیر خود برتری می‌یابد، و آن معنای خلافت است که با اولویت که مراد ماست، یکسان و متحد است.

قرینه پانزدهم: احتجاج امیرالمؤمنین ﷺ است به حدیث غدیر خم در روز رجه بعد از آنکه خلافت به او منتهی گشت، آنهم به منظور ردّ بر کسی که در خلافت با او معارضه و منازعه می‌نمود<sup>۳</sup>، و نیز خموشی و بی‌جواب ماندن آن گروه پس از آنکه گواهان شهادت دادند. آیا اگر فرض شود که معنای «مولی» در حدیث غدیر حب و نصرت بوده و با اولویت بر خلق ملازمه نداشته، چه برهان و دلیلی در قبال منازعه و معارضه در امر خلافت برای آن جناب وجود داشته که به آن استشهاد کرده و حاضران در غدیر خم را که در رجه بودند، سوگند داده است که شهادت دهند؟

قرینه شانزدهم: در داستان رکبان از نظر گذشت<sup>۴</sup> که گروهی که از جمله آنها ابویوب انصاری بود، به امیرالمؤمنین با این جمله سلام کردند: السلام علیک یا مولانا، آن جناب فرمود: چگونه من مولای شمایم در حالی که شما طایفه‌ای از صحرانشینان عرب

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۴/۱. ۲. همان: ۲۷۳/۱.

۳. همان: ۳۴۴/۱. ۴. همان: ۱۸۷/۱ - ۱۹۱.

هستيد؟ گفتند: ما از پيغمبر شنيديم كه فرمود: من كنت مولاہ فعلی مولاہ. شما به خوي می دانيد كه تعجب اميرالمؤمنين عليه السلام از پاسخ آنان يا اراده كشف حقيقت براي گروه حاضر به جهت معنی حب و نصرت كه در ميان مسلمانان رواج دارد، نبود كه سواران مزبور به جای «السلام عليك يا مولانا» بگويند: «السلام عليك يا محبنا او ناصرنا»، بويژه بعد از تليل به اين جمله: «و اتم رهط من العرب»، يعنی در حالی كه شما طایفه ای از صحرائشيان عرب هستيد، زيرا نفوس عربي استنكافی نداشته كه معنای محبت و نصرت بين افراد جامعه آنان برقرار باشد، بلكه اين معنی در نظر آنها بزرگ و مهم شمرده می شده كه یکی از آنها به مولويت بر آنها به معنای مورد نظر ما مخصوص گردد. به اين جهت است كه به چنين معنایی اذعان نمی كنند و گردن نمی نهند مگر با نيروی زيادی كه بر همگی آنان تفوق گيرد يا نصّ خدایی كه افراد مسلمان آنها را به آن ملزم نمايد، و اين معنی نيست مگر همان «اولی» كه مرادف است با امامت و ولايت مطلقه ای كه آن جناب از آنها به آن كسب اطلاع فرمود و آنها هم در پاسخی كه دادند، به حديث غدير استناد كردند.

قرينه هفدهم: گيرا شدن نفرين مولای ما اميرالمؤمنين عليه السلام درباره آنهايی است كه شهادت خود را به حديث غدير در روز مناشده رجه و روز ركبان كتمان كردند و در نتيجه، دچار نايبنايی و برص و سوء عاقبت و يا آفت و بدبختی ديگری گرديدند، در حالی كه آنها از افرادی بودند كه در غدير خم حضور داشتند.<sup>۱</sup>

آيا هيچ سخندان و اهل تحقيقي روا می بيند كه احتمال داده شود به اينكه وقوع اين بليّه ها و بدبختی ها بر آن قوم سختگيري امام به نفرين كردن بر آنها براي كتمانشان نسبت به معنای محبت و نصرتی باشد كه در ميان تمام افراد جامعه دينی شمول و عموميت دارد؟ در صورت روا بودن چنين امری لازم می آمد كه نفرين امام شامل بسياری از مسلمانان شود كه ميان خود دشمنی و زدو خورد و كشتار نمودند تا ريشه اين دو صفت، يعنی محبت و نصرت را كنندند، تا چه رسد كه آنان ثبوت و برقراری آن دو

صفت را میان خود کتمان کنند و همگی دچار عواقب شوم آنها بشوند، ولی شخص واقع‌بین و کنجکاو داغ ننگ و عار و اثر نفرین را بر آنها که این نبأ عظیم را کتمان نمودند، می‌بیند، همان نبأ عظیمی که این مولای بزرگوار، صلوات‌الله علیه، بدان مخصوص گشته است و آن جز همان معنایی نیست که نصوص بسیار بر آن توافق کرده و قراین فراوان آن را نمایان ساخته‌اند که همه از امامت و اولویت آن جناب بر آنها از خودشان حکایت دارد.

گذشته از این مرحله، کتمان شهادت آنها نمی‌تواند نسبت به یک امر عادی که در آن جناب و غیر او به طور مساوی وجود داشته است، بوده باشد، بلکه لازم است که این کتمان نسبت به فضیلتی باشد که اختصاص به شخص آن جناب دارد، اما گویی بر آنها گوارا نبود که امام بدان امر ممتاز و مخصوص باشد و بدین جهت، آن را کتمان کردند، لیکن نفرین آن حضرت آنان را به وسیله آشکار نمودن حق رسوا و مفتضح نمود و نشانه زشت و آشکار این کتمان تا زنده بودند، بر جبهه‌ها و چشم‌ها و پهلوهای آنان باقی ماند. بعد از آنها هم اوراق تاریخ و کتب آن آثار را در خود ثبت کرد که دهان به دهان بگردد و تا پایان عمر جهان زبانزد جهانیان باشد.

قرینه هجدهم: در داستان مناشدهٔ رحبه از طریق احمد و نسائی و هیثمی و محب‌الدین طبری به اسناد ضحیح گذشت که امیرالمؤمنین علیه السلام چون در رحبه مردم را در موضوع حدیث غدیر سوگند داد، عده‌ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت دادند به اینکه آن را از آن حضرت شنیده‌اند. ابوطفیل گفت: من از آن مجلس خارج شدم، در حالی که در خود چیزی از تردید و انکار احساس می‌نمودم<sup>۱</sup>، سپس زیدبن ارقم را ملاقات کردم و به او گفتم از علی، رضی الله عنه، شنیدم که چنین و چنان می‌گفت. زید گفت: چه انکاری داری؟ من نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که آن

۱. مفاد این جمله در لفظ احمد چنین است و در لفظ نسائی آمده: در حالی که در خود از او چیزی احساس می‌کردم، و در لفظ محب‌الدین طبری نیز مذکور است: در حالی که در خود از شک و تردید چیزی احساس می‌کردم.

سخنان را می فرمود.<sup>۱</sup>

به نظر شما ابوظفیل چه چیزی را انکار می نمود یا بزرگ و مهم می شمرد؟ آیا تردید و انکار او نسبت به صدور حدیث بوده؟ این احتمال درست نیست، زیرا این مرد شیعی و از دوستان فداکار امیرالمؤمنین علیه السلام و از کسانی است که ثقه و مورد اعتماد آن جناب است؛ بنابراین، در حدیثی که مولای او روایت می کند، هرگز شک و تردیدی به خود راه نمی دهد، بلکه او از این در تعجب بود که آن گروه این حقیقت با عظمت را دگرگون ساختند و برخلاف دیگران از بیان شهادت کوتاهی و تقصیر نمودند، در حالی که همه عرب اصیل بودند و لفظ و معنای حقیقی حدیث را نیک می شناختند و از پیروان رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب آن جناب نیز به شمار می رفتند. پس جای احتمال بود که اکثر آنها آن را نشنیده اند، یا حوادث مهم و مشکلات بزرگ زندگی مانع ابراز شهادت شده است. این بود که زیدبن ارقم او را مطمئن کرد که خود نیز شنیده است. در نتیجه، ابوظفیل دانست که تمایلات و هواهای نفسانی آن گروه بین آنها و تسلیم در برابر این حقیقت حایل گشته است. حال آیا این معنای مهم می تواند غیر از خلافت که هم طراز اولویت است، بوده باشد؟ بدیهی است که معنی حب و نصرت منظور نیست، چه هر یک از این دو نسبت به فرد جامعه اسلامی شمول و عمومیت دارد.

قرینه نوزدهم: داستان انکار حارث فهری نسبت به سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در داستان غدیر است که قبلاً از نظر گذشت<sup>۲</sup> و به طوری که پیش از این شرح دادیم، این حدیث نمی تواند با غیر «اولی» از معانی مولی سازش داشته باشد.<sup>۳</sup>

قرینه بیستم: حافظ ابن سمان از حافظ دارقطنی از عمر روایت کرده که گفت: دو تن از صحرائشیمان که با هم خصومت و نزاع داشتند، نزد عمر آمدند و عمر به علی گفت: بین این دو نفر حکم کن. یکی از آن دو از روی استخفاف و تحقیر گفت: این شخص میان

۱. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۷۴/۱، ۱۷۵.

۳. همان: ۲۴۳/۱.

۲. همان: ۲۳۹/۱-۲۴۶.

ما قضاوت خواهد کرد؟ در این هنگام عمر از جا جست و گریبان آن مرد را گرفت و گفت: وای بر تو! می دانی این کیست؟ این مولای من و مولای هر مؤمن است، و هرکس که این شخص مولای او نباشد، مؤمن نیست.<sup>۱</sup>

باز از عمر روایت کرده که مردی با او در مسئله‌ای منازعه کرد و عمر به علی بن ابی طالب اشاره کرد و گفت: این شخص که نشسته، بین من و تو حکم باشد. آن مرد از روی استخفاف گفت: این، شکم‌گنده؟ عمر از جای خود برخاست و گریبان او را گرفت، از زمین بلندش کرد، سپس به او گفت: آیا می دانی که چه کسی را کوچک شمردی؟ این مرد مولای من و مولای هر مسلمان است.

احمد زینی دحلان در فتوحات آورده است: علی یکبار بر مرد صحرائشینی داوری فرمود و آن مرد راضی به حکم آن جناب نشد، عمرین خطاب گریبان او را گرفت و به او گفت: وای بر تو! همانا او مولای تو و مولای هر مرد و زن مؤمن است.<sup>۲</sup> طبرانی با بررسی در سند روایت کرده که به عمر گفته شد: تو نسبت به علی نوعی تعظیم و تکریم به جا می آوری که با احدی از اصحاب پیغمبر نمی نمایی. گفت: همانا او مولای من است. این روایت را زرقانی مالکی نیز از دارقطنی نقل و ذکر کرده است.<sup>۳</sup>

بنابراین، مولویت ثابت برای امیرالمؤمنین علیه السلام که عمر بدان نسبت به خود و به هر مؤمن اعتراف نموده، در اصل همان مولویتی است که در روز غدیر خم بدان اعتراف کرده است و اعتراف خود را با این جمله توأم ساخت که هرکس این وصی [علی] مولای او نیست، مؤمن نخواهد بود. به این معنی که هرکس به مولویت آن جناب اعتراف نکند، مؤمن نیست، یا به این معنی که هرکس مولای علی نباشد، یعنی محب و ناصر او نباشد، لیکن آنچنان محبت و نصرتی که اگر از او منتفی شود، ایمان از او منتفی گردد. این معنی جز با ثبوت و تحقق خلافت برای او مرتبط نخواهد بود، زیرا محبت و نصرت عادی که

۱. الریاض النضره: ۱۷۰/۲؛ ذخایر العقبی ۶۸؛ وسیله المال، شیخ احمد بن باکثیر مکی؛ المناقب، خوارزمی

۲. الصواعق المحرقة ۱۰۷. ۳. شرح المواهب اللدنیة ۱۳.

۲. الفتوحات الاسلامیة: ۳۰۷/۲.

مورد دستور و ترغيب شارع مقدس است و در بين تمام مسلمانان برقرار است و با منتفی شدن آن ايمان منتفی نمی شود و ممکن هم نيست چنين باشد، زيرا معلوم است که مخالفت و دشمنی های متقابل که بين صحابه و تابعين وجود داشت، تا حدی که در بعضی موارد منجر به دشنام دادن و گلاویز شدن آنها با يکديگر می گردید و کار به نبرد و جنگ منتهی می شد و حتی بعضی از اين امور در محضر پيغمبر ﷺ واقع می شد، با وجود اين، آن جناب از آنها نفی ايمان نفرمود و آنان که به عدالت تمامی صحابه معتقد بودند، با مشاهده آن مشاجرات و منازعات به احدی از آنها خرده نگرفتند. پس راهی باقی نماند جز اينکه بگوئيم: ولايتی که دارای اين صفت است همان امامت است که ملازم با اولويتی است که مقصود ماست، خواه عمر با اين سخن خود به حديث غدير اعتراف کرده باشد، چنانکه روايت حافظ محب الدين طبری در ذيل حديث غدير به آن اشاره دارد، و خواه اين کلمه را به عنوان يک حقيقت مهم و آشکار که از جهات مختلف در نظر او ثابت و محقق بوده، اظهار نموده باشد.

ناگفته نماند که ابن اثير و حلی و بعضی ديگر اين روايت را به شخصی مجهول نسبت داده و گفته اند: سبب اين کلام پيغمبر: من کنت مولا، فعلی مولا، اين بود که اسامه بن زيد به علی گفت: تو مولای من نيستی، رسول خدا ﷺ مولای من است، پس پيغمبر فرمود: هرکس که من مولای اويم، علی مولای اوست.<sup>۱</sup>

کسی که اين روايت مجهول را ذکر کرده است، منظورش اين بوده که حديث مزبور را از عظمت آن فرود آورده از آن سلب اهميت نمايد. به اين منظور آن را به صورت يک قضيه کوچک و شخصی درآورده و چنين وانمود کرده است که مختصر معارضه و جدالی بين دو نفر از افراد امت دست داده بوده است و رسول خدا ﷺ با اين جمله از فرمايش خود آن را اصلاح فرموده است، در حالی که او نمی داند خود را به نادانی می زند در اينکه روايات متواتر و احاديث بسيار زيادی در سبب آشکار کردن اين امر خطير در مقابل پندار بی پایه و مایه و مغرضانه او وجود دارد که بر مقصود او خط بطلان

می‌کشد، از نزول آیه تبلیغ تا اقدامات مهمی که در مقدمهٔ ابلاغ این امر صورت گرفت و وقایعی که مقارن با ابلاغ آن وقوع یافت، به طوری که هیچ یک از این امور و وقایع با این مطلب بی‌اساس و دروغسازش و مناسبتی ندارد و مانند دلایل قطعی مزبور است آیهٔ کریمهٔ .. *الیوم اکملت لکم دینکم...* که صراحت دارد به اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار به این آهنگ آشکار، و این عظمت ناشی از ارزش اصلاح بین دو مرد که با یکدیگر مشاجره نموده‌اند، نیست.

وانگهی گوینده این داستان توجه نکرده که همین داستان بر فرض صحت آن، بر تأکید معنی و حجیت آن بر خصم افزوده است.

فرض کنید سبب این بیان آشکار پیغمبر صلی الله علیه و آله امری است که این راوی مجهول ذکر کرده است، ولی ما می‌گوییم: آن معنی را که اسامه از کلمهٔ مولی دربارهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت دانسته و نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام انکار کرده است، ناچار باید معنایی باشد که مستلزم برتری و فضیلت خاصی است، نه معنایی که هرکس حتی خود اسامه از آن بهره‌مند است و دارا بودن آن بین مسلمانان موجب برتری نخواهد بود. در این صورت، این معنی که مورد انکار واقع شده و سپس با سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ علی علیه السلام ثابت و محقق گردیده است، چیزی نیست مگر همان اولویت یا معانی دیگر مولی که بیانگر اولویت است.

ما می‌گوییم: همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله چون می‌دانست که در میان امت کسانی هستند که با پسرعموی او معارضه و مشاجرهٔ لفظی خواهند کرد و ممکن است که این مشاجره منتهی به امور ناروا و عواقب وخیمی شود که موجب ضدیت با او و پیدایش دشواری‌ها و ناگواری‌هایی در برابر رفتار اصلاحی او بعد از پیغمبر اکرم گردد؛ از این رو، حضرتش آن مجمع بزرگ را در غدیر خم تشکیل داد و در آن مجمع موقعیت و جایگاه وصی خود را در امر دین و قرب و منزلت مقام والای او را تبیین فرمود، بدینگونه که احدی از افراد امت را توان آن نیست که با علی به گفتار یا کردار مقابله نماید و آنچه برعهدهٔ دیگران است، همان اطاعت و تبعیت و تسلیم در مقابل امر او و فروتنی در برابر مقام اوست و آن



جناب بعد از شخص پيغمبر ﷺ در مسير آن حضرت حرکت خواهد کرد. بدین منظور، پیامبر اکرم با این تشکیلات و تصریحات موانع و موجبات لغزش را از مسير او برطرف نمود و سنن و مراسم فرمان برداری را در مقابل او آشکار کرد و با خطبه ای که انشاء فرمود، طرق ستیز و دشمنی با او را به هر عذر و بهانه قطع فرمود که ما از هرگونه جدّ و جهد در توضیح و بیان مفاد آن دریغ نورزیده ایم.

همانند این روایت مجهول است روایتی که احمد بن حنبل و چند تن از علمای حدیث از بریده نقل کرده اند که گفت: با علی در جنگ یمن همراه بودم و شدت عملی از او دیدم. پس از بازگشت خدمت رسول خدا رفتم و از او نام بردم و به نکوهش او پرداختم، ناگاه دیدم که چهره رسول خدا متغیّر شد و فرمود: ای بریده، آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتم: بلی، هستی یا رسول الله. فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا.<sup>۱</sup>

گویی راوی این داستان هم مانند راوی داستان قبلی خواسته صورت امر مزبور را کوچک و ناچیز جلوه دهد؛ به این منظور، آن را در قالب یک قضیه شخصی ریخته است و ما بعد از اینکه حدیث غدیر را با طرق متواترش ثابت کردیم، دیگر اهمیتی به این قبیل قضایا و روایات نمی دهیم، زیرا منتهای چیزی که از این حدیث برمی آید، تکرار این لفظ از رسول خداست که گاه به صورت عمومی اعلام شده و گاه به صورت شخصی، تا اینکه بریده بداند آنچه را که از امیرالمؤمنین علیه السلام دیده و آن را درستی پنداشته است، مجوّز آن نیست که درباره آن جناب سخن ناروا بگوید، آنهم براساس آنچه که در خور مقام و شأن حکامی است که امر رعیت به آنها واگذار شده است. به هر حال، هنگامی که حاکم اقدام به امری می کند که متضمّن مصلحت عمومی است، اگر آن اقدام در نظر فردی از افراد عادی ناخوش و نامطلوب آید، او حق ندارد در این باره سخن بگوید و زبان به اعتراض و نکوهش بگشاید، زیرا در اجرای مصلحت عمومی نظر فردی تأثیری ندارد و مرتبت و صلاحیت مقام ولایت بر توقعات و انتظارات شخصی و فردی رجحان

و برتری دارد. بنابراین، پیغمبر ﷺ خواست بریده را به جای خود بنشانند و او را ملزم فرماید که از حدّ خود تجاوز نکند در آنچه که برای امیرالمؤمنین علیه السلام از ولایت عامه معین و مقرر گشته است، نظیر آنچه که برای خود پیغمبر ﷺ به حکم «آیا من به مؤمنان از خود آنها سزاوارتر نیستم؟» ثابت و مدلل گردیده است.

## احادیثی در تفسیر معانی مولی و ولایت

پیش از اتمام این قراین، باید به تفسیری توجه کرد که رسول خدا ﷺ شخصاً در معنای لفظ مبارک خود فرموده و سپس به آنچه که مولای ما امیرالمؤمنین ﷺ مطابق تفسیر پیامبر اکرم در این باره بیان داشته است.

علی بن حمید قرشی به نقل از سلوة العارفين، تألیف الموفق بالله حسین بن اسماعیل جرجانی، پدر المرشد بالله به اسنادش از پیغمبر ﷺ روایت کرده که چون از آن حضرت در معنای حدیث من کنت مولاه، فعلی مولاه سؤال شد، فرمود: خدا مولای من است و به من از خودم سزاوارتر، مرا با وجود ذات مقدس او امری نیست؛ و من مولای مؤمنان هستم و به آنها از خودشان سزاوارترم، آنان را با وجود من امری نیست؛ و هرکس که من مولای اویم و به او از خودش سزاوارترم و او را با وجود من امری نیست، پس علی مولای اوست و به او از خودش سزاوارتر است و او را با وجود وی امری نیست.<sup>۱</sup>

در حدیث احتجاج عبدالله بن جعفر بر معاویه مذکور افتاد که به او گفت: ای معاویه، همانا من از رسول خدا که بر منبر بود و من روی او بودم و عمر بن ابی سلمه، اسامه بن زید، سعد بن ابی وقاص، سلمان فارسی، ابوذر، مقداد و زبیر بن عوام نیز حضور داشتند، شنیدم که می فرمود: آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟ همگی گفتیم: بلی، یا

رسول الله. فرمود: آیا زنان من مادران شما نیستند؟ گفتیم: بلی، یا رسول الله. فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا، اولی به من نفسه. بعد با دست خود به شانه علی زد و گفت: بارخدا یا دوستان او را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار. ای مردم، من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم، آنان را با وجود من امری نیست، و علی بعد از من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، آنان را با وجود او امری نیست، تا آنجا که عبدالله بن جعفر گفت: پیغمبر ما برترین و سزاوارترین مردم و بهترین آنها را در روز غدیر خم و در دیگر مواقع برای امتش به ولایت منصوب فرمود و بدو بر آنان حجّت آورد و به اطاعت او امرشان فرمود و به آنان خبر داد که علی نسبت به آن جناب به منزله هارون است نسبت به موسی، و او ولی هر مؤمن بعد از آن حضرت است و اینکه هرکس که پیامبر ولی اوست، علی نیز ولی اوست، و هرکس که پیامبر به او از خودش سزاوارتر است، علی نیز به او سزاوارتر است، و علی جانشین و وصی پیامبر است.<sup>۱</sup>

در روایتی که شیخ الاسلام حمونبی در داستان احتجاج امیرالمؤمنین در ایام خلافت عثمان آورده، ذکر شد که رسول خدا ﷺ خطبه‌ای ایراد فرمود و گفت: ای مردم، آیا می‌دانید که خدای عزوجل مولای من است و من مولای مؤمنان هستم و به آنان از خودشان سزاوارترم؟ گفتند: بلی، یا رسول الله. فرمود: یا علی، برخیز. علی فرماید: پس من برخاستم و پیامبر فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. پس از سخن پیامبر، سلمان به پا خاست و گفت: یا رسول الله، علی چگونه ولایتی بر ما دارد؟ فرمود: ولایتی مانند ولای من، هرکس که من به او از خودش سزاوارترم، پس علی نیز به او از خودش سزاوارتر است.<sup>۲</sup>

در داستان مناشده امیرالمؤمنین در روز صفین سخن آن جناب مذکور شد که رسول خدا ﷺ فرمود: ای مردم، همانا خدا مولای من است و من مولای مؤمنان هستم و به آنان از خودشان سزاوارترم. هر که من مولای اویم، پس از من علی مولای اوست. خداوندا دشمنانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار، و یاران او را یاری کن و

خوارکنندگانش را خوار گردان. پس سلمان فارسی به پا خاست و نزد آن جناب آمد و گفت: یا رسول الله، چگونه ولائی؟ فرمود: چون ولای من، هرکس که من به او از خودش سزاوارترم، علی به او از خودش سزاوارتر است.<sup>۱</sup>

حافظ عاصمی در زین الفتی گوید: روایت شده که از علی بن ابی طالب سؤال شد درباره پیغمبر: من کنت مولا، فعلی مولا؟ فرمود: مرا آن زمان که به پا خاستم، منصب پیشوایی داد.

مراد آن جناب از جمله «زمانی که من برخاستم» قیام او در مجمع روز غدیر است، پس از آنکه رسول خدا ﷺ به او امر فرمود که برخیزد تا دست او را بلند کند و معرفی نماید و به پیشوایی بر امت نصب فرماید. این معنی قبلاً از نظر گذشت<sup>۲</sup> و حسان در آنروز اشاره به قیام آن حضرت کرد، آنجا که گوید:

— پیامبر به علی فرمود: برخیز که من ترا پس از خود پیشوا و رهنمای امت برگزیدم.

در حدیثی که سید همدانی در مودة القریبی روایت کرده، مذکور است که رسول خدا ﷺ فرمود: ای گروه مردم، آیا خداوند به من از خودم سزاوارتر نیست که مرا امر و نهی می کند و مرا بر خداوند امر و نهی نیست؟ گفتند: بلی، یا رسول الله. فرمود: هرکس که خدا مولای اوست و من نیز مولای اویم، پس این علی مولای اوست که به شما امر و نهی می نماید و شما را بر او امر و نهی نخواهد بود. پروردگارا دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، و یاران او را یاری نما و خوارکنندگان او را خوار گردان. پروردگارا تو بر ایشان گواهی که من ابلاغ کردم و پند دادم.

امام حافظ واحدی بعد از ذکر حدیث غدیر گوید: این ولایتی که پیغمبر برای علی برقرار فرمود، در روز قیامت مورد پرسش قرار خواهد گرفت، چنانکه در تفسیر قول خدای تعالی: وقفوههم اثمهم مسئولون<sup>۳</sup>، روایت شده: یعنی از ولایت علی، رضی الله عنه،

۱. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۱۹۶/۱. ۲. همان: ۱۵/۱، ۲۳، ۱۶۵، ۲۱۷.

۳. صافات ۲۴/۳۷.

و معنی چنین می شود: همانا از آنان سؤال می شود که آیا بر طبق سفارش پیغمبر حق موالات او را ادا کردند یا امر ولایت را ضایع و مهمل گذاردند؟ تا در مقام مطالبه به کیفر اعمال خود برسند.

شیخ الاسلام حمونبی و جمال الدین زرنندی در نظم درالسمطين و ابن حجر و حصر می این حدیث را با بررسی در سند روایت و ذکر کرده اند.<sup>۱</sup>

حمونبی از طریق حاکم ابو عبدالله، ابن البیع و او از محمد بن مظفر، از عبدالله بن محمد بن غزوان، از علی بن جابر، از حافظ محمد بن خالد بن عبدالله، از محمد بن فضیل، از محمد بن سوقة، از ابراهیم، از اسود، از عبدالله بن مسعود روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، از پیغمبران پیش از خود سؤال کن که بر چه امری مبعوث شدند؟ آنها گفتند: بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب.

همو گفته که از علی روایت شده که فرمود: موالات اصلی از اصول دین قرار داده شده است. وی نیز از طریق حاکم ابن البیع از محمد بن علی، از احمد بن حازم، از عاصم بن یوسف یربوعی، از سفیان بن ابراهیم خرنوی، از پدرش، از ابوصادق روایت کرده که گفت: علی فرمود: اصول اسلام سه چیز است که هیچ یک از آنها بدون دیگری سود ندهد: نماز، زکات و موالات. همچنین بنابه روایتی عمر بن خطاب از کسی که امیرالمؤمنین مولای او نباشد، نفی ایمان نمود.<sup>۲</sup>

آلوسی درباره قول خدای تعالی: وقفوههم انهم مسئولون<sup>۳</sup>، بعد از ذکر اقوالی که در تفسیر آن رسیده، گوید: بهترین این اقوال، سؤال از عقاید و اعمال است و سرآمد آنها لا إله الا الله است و بزرگ ترین آنها ولایت علی، کرم الله تعالی وجهه، می باشد.<sup>۴</sup>

از طریق بیهقی از حافظ حاکم نیشابوری به اسنادش از رسول خدا روایت شده که فرمود: هنگامی که خدای متعال پیشینیان و پسینیان را در روز قیامت جمع فرماید و

۱. فراید السمطين، باب چهاردهم؛ الصواعق المحرقة ۸۹؛ رشفة الصادی ۲۴.

۲. رک: الغدير (متن عربی/ ج ۵): ۳۸۲/۱. ۳. صافات ۳۷/۲۴.

۴. روح المعانی: جزء ۲۳/۷۴.

صراط بر جسر جهنم نصب شود، احدی از آن عبور نمی‌کند، مگر اینکه به سبب ولایت علی بن ابی طالب برائت نامه ایمنی از آتش در دست داشته باشد. این روایت را محب الدین طبری با بررسی در طریق آن آورده است.<sup>۱</sup>

مجال آن نیست که بسیاری از مصادری را که بر آنها آگهی و وقوف یافته‌ایم و در آنها روایاتی در تفسیر قول خدای تعالی: **وقفوه من انهم مسئولون**<sup>۲</sup> و حدیث: **سل من ارسلنا قبلك من رسلنا آمده و همچنین آنچه را که حفاظ حدیث از رسول خدا ﷺ در مورد حدیث برائت و جواز عبور از صراط روایت کرده‌اند، ذکر نماییم.** بنابر آنچه گذشت، گمان ندارم وجدان آزاد حکم نماید به اینکه تمام این دلایل و قراین با معنایی بیگانه با مدلول خلافت و اولویت بر مردم از خود آنها سازگاری داشته باشد و با این حال، آن معنی را اصلی از اصول دین قلمداد کند و ایمان را بدون آن منتفی شمارد و عمل هرکس را تنها بدان درست داند.

این اولویت که از اصول دین به شمار آمده و مولویتی که ایمان با نبودن آن منتفی است، به طوری که در کلام عمر از نظر گذشت<sup>۳</sup>، در کلام دیگرش به ابن عباس نیز به آن تصریح شده است و راغب هم آن را از ابن عباس نقل کرده که گفت: شبی با عمر به راهی می‌رفتم و عمر بر قاطری سوار بود و من بر اسبی سوار بودم. در این موقع عمر آیه‌ای را قرائت کرد که در آن از علی بن ابی طالب یاد شده بود، سپس گفت: سوگند به خدا ای اولاد عبدالمطلب، همانا علی در میان شما به امر خلافت سزاوارتر از من و ابوبکر بود. ابن عباس گوید: من با خود گفتم: خدا مرا نبخشد اگر دست از او بدارم. پس به او گفتم: ای امیرالمؤمنین، آیا تو چنین می‌گویی، در حالی که تو و رفیقت خیز برداشتید و امر خلافت را در برابر مردم از ما سلب کردید. عمر گفت: دور شوید (یا از این سخن خودداری کنید) ای اولاد عبدالمطلب، دور شوید، شما یاران عمر بن خطاب هستید. ابن عباس گوید: پس از این سخن او، من با درنگی عقب ماندم و او جلو افتاد و چون تعلق مرا

۲. صافات ۳۷/۲۴.

۱. الرياض النضرة: ۱۷۲/۲.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۸۲/۱.

احساس کرد، مرا گفت: بشتاب که از راه وانمانی، بعد گفت: سخن خود را بر من تکرار کن. گفتم: مطلبی را یاد آور شدی و من ترا پاسخ گفتم و اگر تو سکوت می کردی، ما نیز ساکت می ماندیم.

عمر گفت: به خدا قسم، ما آنچه کردیم، از روی عداوت نبود، ولیکن او را کوچک شمردیم و ترسیدیم که عرب به سبب کشتارهایش در جنگها به خلافت او تن ندهند و با او همداستان و متحد نشوند. ابن عباس گوید: خواستم بگویم: رسول خدا او را به میدانهای جنگ اعزام می کرد و او بزرگان و رؤسای عرب را درهم می شکست و زبون می ساخت و آن حضرت در آن مأموریتها علی را کوچک نمی شمرد، اما تو و رفیقت ابوبکر او را کوچک می شمارید. عمر در ادامه سخن گفت: شد آنچه شد، حال چگونه می بینی؟ به خدا قسم، ما در هیچ امری بدون علی تصمیم نمی گیریم و هیچ کاری بدون اذن او انجام نمی دهیم.<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید در باره این داستان چنین گوید: عمر گفت: ای ابن عباس، سوگند به خدا همانا این رفیق تو، یعنی علی بعد از رسول خدا سزاوارترین مردم به امر خلافت است، جز اینکه ما درباره خلافت او از دو چیز ترسیدیم. ابن عباس گوید: گفتم: یا امیرالمؤمنین، آن دو چیز کدام است؟ گفت: ترس و اندیشه ما از جوانی او و علاقه و محبت او نسبت به اولاد عبدالمطلب بود.<sup>۲</sup>

جمله اخیر به روایتی دیگر چنین است: بی میلی ما نسبت بدو به جهت جوانی او و محبت او نسبت به اولاد عبدالمطلب بود.<sup>۳</sup>

گواهی به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به معنای مورد نظر ما، یعنی اولویت مطلق، نور و حکمتی است که در دلهای دوستان آن جناب به ودیعت نهاده شده است و پاکدلان بدان روی می آورند و برای تعیین حامل بار سنگین آن رسولان برانگیخته می شوند، چنانکه طبق روایت بیهقی، ضمن گفتگویی طولانی که بین ابن عباس و مردی از اهالی حمص از

۲. شرح نهج البلاغه: ۲۰/۲.

۱. المحاضرات، راغب: ۲۱۳/۷.

۳. همان: ۱۱۵/۲.



توابع شام جريان يافته، چنين مذكور است: مرد شامي به ابن عباس گفت: همانا طايفه و قبيله من خرج سفر براي من گرد آوردند و من فرستاده ايشانم كه به عنوان امين خود مرا نزد تو فرستاده اند و ترا نمي سزد كه مرا بدون برآوردن حاجتم برگرداني، زيرا قبيله من در امر علي و به خاطر محبت او در معرض هلاكت هستند، بيا و آنها را از اين تنگنا و مشكل برهان تا خداوند در كار تو گشايش پديد آرد. ابن عباس به او گفت: اي برادر شامي، همانا علي در اين امت از حيث فضيلت و علمش همانند آن عبد صالح است كه موسي عليه السلام با او ملاقات كرد. سپس حديث ام سلمه را كه متضمن فضائل بسياري براي علي است، ذكر كرد. آن مرد شامي به ابن عباس گفت: سينه مرا از نور و حكمت پر كردی و مرا از تنگدلي و مشقت رهاندي، خدای ترا گشايش دهد. گواهی می دهم كه علي، رضي الله عنه، مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمني است.<sup>۱</sup>



## سخنانی پیرامون مفاد حدیث غدیر

آنچه از معنای «مولی» با حقیقت امر موافقت دارد، در بهترین مظاهرش آشکار و نمایان شد، به طوری که خصم را دیگر راهی جز تسلیم و گردن نهادن در مقابل آن حقیقت باقی نماند، مگر کسی که راه عناد و لجاج پوید و مسلک و روش او انحراف از راه راست باشد. کاوش در کشف حقیقت، ما را به سخنانی تابناک از گروهی دانشمند واقف و آگاه کرد که حس حقیقت‌جویی آنها را به معنای واقعی ولایت رهبری نمود و در نتیجه، حقایقی را که در این باره به دست آوردند، بیان کردند، بدون اینکه به آهنگهای ناهنجار و ماجراجویی‌ها توجه کنند.

اینک اصل کلمات آنان:

۱- ابن زولاق، حسن بن ابراهیم، ابو محمد مصری (م ۳۸۷) در تاریخ مصر چنین گوید:  
در هجدهم ذیحجه سال ۳۶۲ که روز غدیر بوده است، گروهی از اهالی مصر و مغرب و به اتفاق آنها دیگران برای دعا گرد آمدند، چه آن روز، روز عید بود و رسول خدا در چنان روزی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را به خلافت برگزید.<sup>۱</sup>  
این کلام مشعر بر این است که ابن زولاق آن مرد عرب توانا در لغت و ادب، از حدیث غدیر جز همان معنایی که مورد نظر ماست، معنای دیگری را دریافته و آن روز را جز

۱. مقریزی این مطلب را از او حکایت کرده است. رک: الخطط المقریزية: ۲/۲۲۲.

روز بیعت با امیرالمؤمنین و نصب او به خلافت ندانسته است.

۲- امام ابوالحسن واحدی (م ۴۶۸) بعد از ذکر حدیث غدیر گوید: این ولایت که پیغمبر آن را استوار و برقرار داشت، روز قیامت مورد بررسی و سؤال خواهد بود.<sup>۱</sup>

۳- حجة الاسلام ابو حامد غزالی (م ۵۰۵) در کتاب *سّر العالمین*<sup>۲</sup> گوید: علما در ترتیب خلافت و چگونگی تحقق و حصول آن برای کسی که امر خلافت به او ارجاع شده، اختلاف کرده‌اند. نظر بعضی از آنان این است که خلافت به نص است و دلیلشان در این مسئله قول خدای تعالی است: *قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی بأس شدید تقاتلونهم او یسلمون، فان تطیعوا یؤتکم الله أجراً حسناً و ان تتولوا کما تولیتم من قبل یعدّبکم عذاباً ألیماً*.<sup>۳</sup> ابوبکر بعد از رسول خدا مسلمانان را دعوت به طاعت نمود و آنها دعوت او را اجابت کردند و بعضی از مفسران در تفسیر آیه شریفه: *و اذا أسألتهم الی بعض ازواجه حدیثاً...<sup>۴</sup>* درباره لفظ «حدیث» در آیه آورده‌اند که پیامبر فرمود: ای حمیرا همانا پدر تو بعد از من خلیفه است. و زنی نیز به رسول خدا گفت: هنگامی که ترا از دست دادیم، به چه کسی رجوع نماییم؟ پیغمبر اشاره به ابوبکر کرد و از جمله اموری که به منزله نص خلافت ابوبکر دانسته‌اند، این است که او در حیات رسول خدا به جماعت امامت نمود، و امامت جماعت تکیه‌گاه دین است.

این بود اجمالی از آنچه که قائلان به نصوص بدان استناد کرده‌اند، سپس تأویل کرده گویند: اگر علی اولین خلیفه می‌بود، موجبات فنا و نیستی را برای امت فراهم می‌ساخت

۱. رک: *الغدير* (متن عربی / ج ۵): ۳۸۷-۳۸۸.

۲. در نسبت کتاب به غزالی شکی نیست و ذهبی در *میزان الاعتدال* در شرح حال حسن صباح اسماعیلی بدان تصریح کرده و قصه او را از آن نقل می‌کند و سبطابن جوزی هم در *تذکره الخواص* ۳۶ بدان تصریح کرده و قسمتی از سخن نامبرده را آورده است.

۳. فتح ۱۶/۴۸: به اعراب بادیه‌نشین که از جنگ تخلف ورزیده‌اند، بگو: بزودی با جنگ با مردی جنگی و دلیر فرا خوانده می‌شوید. با آنان کارزار کنید تا اسلام آرند. اگر فرمان برید، خدایتان پاداشی نیکو خواهد داد و اگر روی بگردانید، چنانکه پیش از این گردانیده‌اید، شما را به عذابی دردناک کیفر می‌دهد. (و)

۴. تحریم ۳/۶۶: آنگاه که پیامبر با یکی از زنان خود سخنی به راز گفت... (و)

و در نتیجه، پیروزی در فتوحات و منقبت‌ها نصیب آنها نمی‌شد و ملامت و منقصتی نخواهد بود در اینکه او چهارمین خلیفه باشد، چنانکه آخرین پیغمبر بودن رسول خدا موجب ملامت و منقصتی نیست و آنها که از این طریق عدول کرده‌اند، چنین پنداشته‌اند که این امر و آنچه بدان تعلق یافته، فاسد است و تأویل مزبور هم بی‌اساس است و از گمان و پندار شما صادر گشته و در خلافت و احکام، میراث صورت گرفته است، مانند داود و زکریا و سلیمان و یحیی. این دسته گویند: برای زنهای پیغمبر یک هشتم خلافت بوده و به این عقیده استناد کرده‌اند. این نظر باطل است، زیرا اگر خلافت میراث می‌بود، هر آینه عباس، عموی پیغمبر سزاوارتر بود.

به هر حال، برهان چهره‌گشود و علمای حدیث و تفسیر به اتفاق همگان بر متن حدیث غدير از خطبه رسول خدا در روز غدير خم اجماع نمودند که آن جناب فرمود: من كنت مولا، فعلی مولا، آنگاه عمر گفت: ای ابوالحسن، خوشا به حال تو که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی. این سخن عمر گرچه به معنای گردن نهادن به امر ولایت و رضایت و تأیید آن است، اما جاه‌طلبی موجب شد که هوای نفس بر او غلبه یابد و میل به خلافت در او پیدا شود و پرچم فرماندهی را برافرازد و با چکاچک سلاحها و صف‌آرایی‌های سپاهها و به هم پیوستن سوارها اندیشه کشورگشایی در سر پرورد و به آرزوی خود رسد. در نتیجه، راه خلاف و سرکشی در پیش گرفتند و امر پیغمبر را پشت سر افکندند و آن را به بهای اندک فروختند و در این داد و ستد زیان کردند و چه بد بود آنچه خریدند.<sup>۱</sup>

۴- شمس‌الدین سبط ابن جوزی حنفی (م ۶۵۴) گوید: علمای تاریخ متفقند که داستان غدير بعد از بازگشت پیغمبر از حجة‌الوداع در هجدهم ذیحجه بوده که آن حضرت صحابه را که یکصد و بیست هزار تن بودند، گردآورد و گفت: من كنت مولا، فعلی مولا. آری، پیغمبر اکرم بر این امر تصریح کرده و به تلویح و اشاره سخن نگفته است.<sup>۲</sup> ابواسحاق ثعلبی در تفسیر خود به اسنادش آورده که چون پیغمبر این سخن را

فرمود، در اقطار منتشر شد و در بلاد و شهرها شایع گشت. نامبرده سپس آنچه را که در باره آیه سأل سائل بعداب واقع<sup>۱</sup> ذکر شد، بیان کرده گوید: علمای عربیت درباره حدیث نبوی من کنت مولا، فعلی مولا گفته اند که لفظ مولی به معانی متعددی آمده است، سپس از معانی مولی، نه معنی<sup>۲</sup> را ذکر کرده گوید: و دهم به معنای «أولی» است، چنانکه خدای تعالی فرماید: فالیوم لا یؤخذ منکم فدیة و لا من الذین کفروا ماویکم النار هی مولاکم...<sup>۳</sup>، سپس شروع به ابطال یکایک معانی مذکور کرده گوید:

مراد از «مولی» در حدیث غدیر، طاعت و فرمانبرداری محض و مخصوص است، پس وجه دهم متعین است و آن «أولی» است و معنای فرمایش پیغمبر چنین می شود: هرکس که من به او از خودش سزاوارتر هستم، علی به او سزاوارتر است. حافظ ابوالفرج، یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب خود به نام *مرج البحرین* به این معنی تصریح کرده است، چه نامبرده این حدیث را به اسناد خود از استادانش روایت نموده و در باره آن گفته است: پس رسول خدا دست علی را گرفت و گفت: هرکسی که من ولیّ اویم و به او از خودش سزاوارترم، علی نیز ولیّ اوست. پس روشن شد که تمام معانی «مولی» به معنای دهم آن «أولی» بازگشت می نماید و سخن آن جناب نیز دلالت به همین معنی دارد: آیا نه این است که من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟ و این نص صریحی است در اثبات امامت علی و پذیرش طاعت او. همچنین حضرتش درباره علی فرمود: پروردگارا او را محور و مدار حق قرارده.

۵- کمال الدین ابن طلحة شافعی (م ۶۵۴) بعد از ذکر حدیث غدیر و نزول آیه تبلیغ درباره آن گوید: پس قول رسول خدا: من کنت مولا، فعلی مولا مشتمل بر لفظ «من»: هرکس می باشد و چون این لفظ دارای معنای عمومی است، پس می توان گفت که هر

۱. معارج ۱/۷۰.

۲. آن معانی عبارتند از: مالک، آزادکننده، آزادشده، یاور، پسرعمو، هم پیمان، متولی در امر، همسایه، سرور.

۳. حدید ۱۵/۵۷: امروز نه از شما فدیة و سربها پذیرند و نه از کافران. جایگاهتان آتش دوزخ است که سزاوار شماست. (و)

انسانی که رسول خدا مولای اوست، علی نیز مولای اوست. همچنین حدیث مزبور مشتمل بر لفظ «مولی» است به معانی متعدد که در قرآن کریم نیز به آن معانی به کار رفته است. یکبار به معنای اولی آمده، چنانکه خدای تعالی درباره منافقان فرماید: «مأواکم النار هی مولاکم...»<sup>۱</sup>، یعنی آتش سزاوارتر به شماست. سپس نامبرده کلمات یاور، وارث، خویشاوند، دوست، نزدیک و آزادکننده را از معانی آن یاد کرده گوید: وقتی که «مولی» به این معانی وارد شده، اگر به هریک از آن معانی حمل شود، یا به معنای «اولی» چنانکه طایفه‌ای بر این عقیده‌اند و یا به معنی دوست صمیمی، معنای حدیث چنین می‌شود: هرکس که من سزاوارتر به او هستم، یا یاور اویم، یا وارث اویم، یا خویشاوند اویم، یا دوست اویم و یا نزدیک اویم، علی نیز نسبت به او چنین است و این بیان صراحت دارد به اینکه پیغمبر علی را به این منقبت عالی مخصوص گردانید و او را در مقام ولایت همانند خودش قرار داده است و این امتیاز کسی جز او را برانده نیست.

باید دانست که حدیث غدير از اسرار قول خدای تعالی است در آیه مباهله: «قل تعالوا ندع ابنائکم و ابنائکم و نسائکم و نسائکم و انفسکم...»<sup>۲</sup> که بنابر دلایلی که گذشت، مراد از «انفسنا» شخص علی است، چه خدای متعال چون شخص رسول خدا را با شخص علی قرین هم قرار داد و هر دو را با ضمیری که مضاف به رسول خداست جمع کرد، رسول خدا نیز به موجب این حدیث اولویت ثابتی را که خود بر تمامی مؤمنان دارد، برای علی نیز ثابت فرمود، زیرا پیغمبر اولی به مؤمنان است، یاور مؤمنان است و سرور مؤمنان است، و هر معنایی که به موجب کلمه «مولی» امکان داشته باشد که درباره پیغمبر اطلاق شود، آن را برای علی قرار داد، و این مرتبه‌ای است بسی ارجمند و درجه و جایگاهی است بس رفیع که رسول خدا به علی اختصاص داده است نه به احدی جز او، و برای همین امر روز غدیر خم، روز عید و موسم سرور برای دوستان آن جناب است.

در تقریر و شرح و بیان این مطلب باید گفت: بدان که خدای تعالی به نور خودش ترا

به اسرار تنزیل واقف سازد و به لطفش نیروی بینش به تو عطا نماید و ترا به شاهراه سعادت رهبری فرماید که چون یکی از معانی لفظ «مولی» ناصر است؛ بنابراین، معنی جمله من کنت مولاه، فعلی مولاه چنین می‌شود: هرکس که من ناصر او هستم، علی ناصر اوست. در این صورت، پیغمبر علی را به ناصر وصف فرموده نسبت به هرکس که خودش ناصر اوست، زیرا این معنی را به لفظ عموم ذکر کرده است و جز این نیست که پیغمبر صفت ناصرت را در حق علی برای این اثبات کرده که خدای عزوجل این صفت را به علی اختصاص داده است. ابواسحاق ثعلبی به سند خود در تفسیرش روایتی را از اسماء بنت عمیس آورده که گفت: چون آیه .. وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جَبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ...<sup>۱</sup> نازل شد، از رسول خدا شنیدم که فرمود: صالح المؤمنین، علی بن ابی طالب است پس چون خدای تعالی در آیه‌ای که بر پیامبرش نازل فرمود، خیر داد که ناصر او خداست و جبرئیل و علی. از آنجا که وصف ناصرت از جانب خدا برای علی ثابت است، پیغمبر هم به پیروی از قرآن کریم وصف ناصرت را برای علی ثابت فرمود.<sup>۲</sup>

رسول خدا علی را به آنچه که از لوازم این سمت و وصف است، آشکارا توصیف فرمود، به طوری که حافظ ابونعیم به سند خود روایت کرده گوید: علی بر رسول خدا داخل شد و آن جناب فرمود: مرحبا به سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران. پس سیادت بر مسلمانان و پیشوایی پرهیزکاران چون از صفات شخص پیغمبر است و خدای متعال از علی به موجب کلمه «انفسنا» در آیه مباهله از علی به نفس پیغمبر تعبیر کرده، او را به چیزی توصیف فرموده که از صفات پیغمبر است. این مطلب را دریاپ و فهم کن.<sup>۳</sup> با توجه بدانچه ذکر کردیم، پیوسته رسول خدا آن جناب را به صفات مخصوص خود متصف فرموده است، حتی حافظ ابونعیم این روایت را به سند خود از انس بن مالک آورده که گفت: من خود شنیدم که رسول خدا به ابوبرزه فرمود: ای ابوبرزه، همانا

۲. مطالب السؤل ۱۶.

۱. تحریم ۴/۶۶.

۳. حلیة الاولیاء: ۶۶/۱.



خداوند در باره علی بن ابی طالب به من فرموده که او پرچم هدایت و گلدسته نورانی ایمان و پیشوای اولیای من و نور همه پیروان من است. ای ابوریزه، علی پیشوای پرهیزکاران است، دوستدار او دوستدار من است و دشمن او دشمن من است، او را به این امر بشارت ده. پس از آنکه این مستند برای تو واضح و آشکار شد، سر و حکمت اختصاص علی از طرف پیغمبر به بسیاری از صفات که برای غیر او نیست، هویدا می‌گردد و پیشی جوینان باید که در آن بر یکدیگر پیشی جویند.<sup>۱</sup>

۶- صدرالحفاظ، فقیدالحرمین، ابو عبدالله کنجی شافعی (م ۶۵۸) بعد از ذکر سخن پیغمبر به علی که اگر کسی را به جای خود تعیین می‌کردم، هیچ کس از تو سزاوارتر نبود به جهت سبقت در اسلام و خویشاوندی با رسول خدا و همسری فاطمه سرور زنان جهان، چنین گوید: این حدیث هر چند به عدم تعیین خلیفه دلالت دارد، ولی حدیث غدیر خم دلیل بر تولیت است و تولیت، همان تعیین خلیفه است، و این حدیث، یعنی حدیث غدیر به علت اینکه در پایان زندگی پیغمبر شرف صدور یافته، ناسخ است.<sup>۲</sup>

۷- سعیدالدین فرغانی (م ۶۹۹)، به طوری که ذهبی در العبر ذکر کرده، به شرح قصیده تائیه ابن فارض حموی (م ۵۷۶) پرداخته که اول آن این بیت است:

سقتنی حمیاً الحُبِّ راحة مقلتی      و کأسی مُحییاً من عن الحسن جلت<sup>۳</sup>

آنگاه در شرح این بیت:

و أوضح بالتأویل ما کان مشکلاً      علی بعلم ناله بالوصیة<sup>۴</sup>

گوید: این بیت مبتداست و خبر آن محذوف، تقدیر آن چنین است: بیان علی، کرم الله

۱. مظفین ۲۱/۸۳.

۲. حلیة الاولیاء: ۶۷/۱. ما این کلام را با وجود ایرادهاش نقل کردیم، هر چند که درباره اجزای آن بحث و

نظر داریم. ۳. کفایة الطالب ۶۹.

۴. شاعر چشم خود را به کف ساقی تشبیه کرده گوید: چشم من مرا از باده محبت سیراب کرد و پیاله من چهره کسی است که فراتر از زیبایی است.

۵. علی با تأویل آنچه را که مشکل بود، آشکار ساخت، آنها با دانشی که طبق وصیت پیامبر بدان دست یافته بود.

وجهه، و توضیح او در تأویل مشکلات کتاب و سنت به واسطه علمی است که بدان دست یافت، از آن جهت که پیغمبر او را با بیان حدیث من کنت مولاه، فعلی مولاه وصی و قائم مقام شخص خود قرار داد. این سخن پیغمبر در روز غدیر خم است، بنا بر آنچه خود آن جناب، کرم الله وجهه، در پاره‌ای از ابیات خود بدان اشعار داشته که این دو بیت از جمله آنهاست:

— پیامبر مرا به فرمانروایی بر امتش برگزید و سفارش کرد، در حالی که بدان خشنود بود.  
— و در روز غدیر خم به امر خدا ولایتم را بر شما واجب گردانید.

غدیر خم آبی است بر یک منزلی مدینه که اکنون بدان «راه پیادگان به مکه» گویند. این بیان همراه با تأویل علی به سبب علمی که به وصیت پیغمبر ﷺ حاصل گشته، از جمله فضایل بی شماری است که رسول خدا او را بدان مخصوص گردانید و آن جناب آنها را به ارث برد.

فرغانی گوید: اما سهم و بهره علی بن ابی طالب، کرم الله وجهه، از علم و کشف مشکلات کلام وحی و کتاب آسمانی قرآن که معجزه خاص پیغمبر است، به واضح ترین بیان چنان است که به نشان افتخار «أنا مدینة العلم و علی بابها» و «من کنت مولاه، فعلی مولاه» از جانب پیامبر اکرم نایل آمد همراه با فضایل بی شمار دیگر که حضرتش درباره وی بیان فرمود.

۸- علاء الدین ابوالمکارم سمنانی بیاضی مکی (م ۷۳۶) در العروة الوثقی گوید: پیغمبر به علی که درود خدا و فرشتگان گرامی بر او باد، فرمود: أنت متی بمنزلة هارون من موسى ولكن لانبی بعدی و در غدیر خم بعد از حجة الوداع در جمع مهاجر و انصار، در حالی که شانه او را گرفته بود، فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. این حدیثی است که علمای حدیث عموماً بر صحت آن اتفاق نظر دارند و بدان علی سرور اولیاء گردید. همو که یار جانی محمد ﷺ بود و به این سر، سرور صدیقان و یار غار پیغمبر، ابوبکر اشاره کرده است، هنگامی که ابو عبیده جراح را برای طلب حضور علی فرستاد و گفت: ای ابو عبیده، ترا که امین این امتی، به سوی کسی

می فرستم که در مرتبه هم طراز کسی است که دیروز او را از دست دادیم، سزاوار است که با او به حسن ادب سخن بگوییم.

۹- حسن بن محمد طیبی (م ۷۴۳) در *الکاشف* در شرح حدیث غدير گوید: مراد از اینکه پیامبر فرمود: همانا من به اهل ایمان از خودشان سزاوارترم، همان است که قصد آن حضرت (مدلول) قول خدای تعالی فرمود: پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.<sup>۱</sup> این جمله از آیه اطلاق دارد و مشخص نمی‌کند که پیامبر به اهل ایمان از خودشان به چه چیز سزاوارتر است؟ از این رو، خدا آن را به جمله «و همسران پیامبر مادران مؤمنان هستند»<sup>۲</sup> مقید ساخت تا اعلام فرموده باشد که آن جناب به منزله پدر است، و قرائت ابن مسعود، رضی الله عنه، این معنی را تأیید می‌کند: *النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم و هو أب لهم*. مجاهد گفته که هر پیغمبری پدر امتش می‌باشد و به همین جهت، مؤمنان برادران یکدیگر شدند. پس در قول پیغمبر: *من كنت مولاه، فعلى مولاه* تشبیه صورت گرفته است، بدین معنی که علی چون پیامبر به منزله پدر امت است و بر امت احترام و بزرگداشت او و نیکی بدو واجب است. در مقابل، بر اوست که نسبت به امت شفقت و مهربانی نماید و چونان پدر که بر اولاد مهر می‌ورزد، با آنها رثوف باشد و به همین جهت، عمر آن جناب را با این عبارت تهنیت گفت: ای پسر ابوطالب، اکنون تو مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.

۱۰- شهاب‌الدین بن شمس‌الدین دولت‌آبادی (م ۱۰۴۹) در *هدایة السعداء* گوید: ابوالقاسم در کتاب *التشريح* گفت: هرکس بگوید که علی از عثمان بافضیلت‌تر است، ایرادی بر او وارد نیست، زیرا ابوحنیفه، رضی الله عنه، و ابن مبارک گفته‌اند: هرکس بگوید که علی برترین جهانیان، یا فاضل‌ترین مردمان و یا بزرگترین بزرگان است، بر او خرده نتوان گرفت، برای اینکه مراد برتری نسبت به مردم عصر و زمان خلافت اوست، چنانکه پیامبر فرمود: هرکه من مولای اویم، علی مولای اوست، یعنی در زمان خلافتش، و مانند این کلام در قرآن و احادیث و اقوال علما فراوان است.

همو در هدایة السعداء گوید: در حاصل التمهید فی خلافة ابی بکر و دستورا الحقایق آمده است: چون پیامبر از مکه مراجعت فرمود، در غدیر خم فرود آمد و به امر وی از جهاز شتران منبری ساختند، سپس بر فراز آن رفت و فرمود: آیا نه این است که من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟ گفتند: آری، چنین است. پس فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره و اخذل من خذله و خدای عزوجل فرمود: انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یتقون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون<sup>۱</sup> اهل سنت گفته‌اند: مراد از حدیث هرکه من مولای اویم، علی مولای اوست، یعنی در وقت خلافت و امامت او.<sup>۲</sup>

۱- ابوشکور، محمد بن عبدالسعید بن محمد کشی سالمی حنفی در التمهید فی بیان التوحید گوید: رافضیان گویند: امامت برای علی بن ابی طالب، رضی الله عنه، منصوص است، به دلیل اینکه پیغمبر او را وصی خود و خلیفه بعد از خود قرار داد، آنجا که فرمود: آیا خشنود نیستی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز اینکه بعد از من پیغمبری نیست. پس همانطور که هارون علیه السلام خلیفه موسی علیه السلام بود، همچنین علی، رضی الله عنه، جانشین رسول خداست. دلیل دوم این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله علی را ولی مردم قرار داد، پس از آنکه از مکه مراجعت فرمود و در غدیر خم فرود آمد و به امر او از جهاز شتران منبری ساختند و بر آن بالا رفت و فرمود: آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: آری، پس فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره و اخذل من خذله و خدای جل جلاله فرماید: انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یتقون الصلاة و یؤتون الزکاة و

۱. مائده ۵۵/۵: ولی شما تنها خداست و پیامبرش و مؤمنانی که نماز می‌خوانند و در حال رکوع انفاق می‌کنند. (و)

۲. قصد ما از ذکر این قول و اقوال بعد از آن صرفاً موافقت این علما در مفاد ولایت است، اما در باره زمان ولایت و افضلیت، ما با این مرد هم عقیده نیستیم و در مطالب گذشته بررسی و بحث کامل کرده‌ایم و در مطالب بعد هم بیان صریح ما در این موضوع خواهد آمد.

هم را كعون.<sup>۱</sup> اين آيه كه در شأن على، رضى الله عنه، نازل گشته، دلالت دارد بر اينكه او بعد از رسول خدا سزاوارترين مردم بوده است.

سپس در جواب آنچه ذكر شد، گويد: اما در باره اينكه رافضيان گفتند كه پيغمبر ﷺ على را وليّ قرار داد، مى گوييم: مراد پيغمبر در وقت اوست، يعنى بعد از عثمان، رضى الله عنه، و در زمان معاويه، رضى الله عنه، و ما نيز همين را مى گوييم و همچنين در جواب قول خداى تعالى: *اِنَّمَا وَلِيكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...*<sup>۲</sup> مى گوييم كه على، رضى الله عنه، به همين دليل در روزگار خود ولي و امير بوده، و آن بعد از عثمان، رضى الله عنه، است، اما قبل از آن وقت چنين سمتى را نداشته است.

۱۲- ابن باكثير مكى شافعى (م ۱۰۴۷) در *وسيلة المآل فى عدّ مناقب الال* بعد از ذكر حديث غدير به طرق متعدد گويد: دارقطنى در *الفضائل* از معقل بن يسار، رضى الله عنه، با بررسى سند روايت کرده كه گفت: شنيدم ابوبكر، رضى الله عنه، مى گفت: على بن ابى طالب عترت رسول خداست، يعنى كسانى كه پيغمبر بر تمسك به آنان و پذيرش رهبرى شان تأكيد فرموده، پس آنان ستارگان راهنمايى هستند كه هر كس از ايشان پيروي كرد، هدايت يافت، و ابوبكر، رضى الله عنه، على را به اين مزيت مخصوص داشته است، زيرا او در اين مقام امام است و در شهر علم و عرفان است، پس او امام ائمه و عالم امت است. گويى ابوبكر اين نظر و گفتار را از رسول خدا اخذ کرده كه آن جناب او را در روز غدير خم از بين آنها به ولايت سابقاً ذكر شد، اختصاص داد. اين حديث درست است و شكى و ريبى كه منافى با آن باشد، وجود ندارد و از جمع كثيرى از صحابه روايت شده و شيوع و شهرت بسزا يافته است در اين باب گردهمايى *حجة الوداع* كفايت مى كند.

۱۳- سيد امير محمد يمنى (م ۱۱۸۱) در *الروضه النديه فى شرح التحفة العلوية* بعد از ذكر حديث غدير به طرق متعدد گويد: فقيه حميد در معانى آن سخن گفته و در آن اطالاه كلام داده است و ما بعضى از سخنان او را نقل مى نماييم. وى گويد: پيغمبر دست او را گرفت و بلند كرد و گفت: *من كنت مولا، فعلى مولا، و مولى هر وقت بدون قرينه اطلاق*

شود، از آن معنی مالک متصرف فهمیده می‌شود، و هنگامی هم که در اصل برای معانی متعددی استعمال می‌شده، یکی از آن معانی، مالک در تصرف است. به همین علت است که وقتی گفته شود: این مولای قوم است، از آن این معنی به ذهن متبادر می‌شود که او مالک متصرف در امور آنهاست. سپس یاور، پسرعمو، آزادکننده و آزادشده را از معانی مولی برشمرده گوید: یکی دیگر از معانی آن «أولی» است، چنانکه خدای تعالی فرماید: ..مأواکم النار هی مولاکم...<sup>۱</sup>، یعنی آتش به شما و برای عذابتان سزاوارتر است. بعد از همه این مطالب، اگر از لفظ مولی در حدیث غدیر، معنای مالک در تصرف به ذهن متبادر نشود، ناچار به طور مساوی منسوب به تمام معانی خواهد بود و آن را به همه معانی حمل خواهیم کرد، مگر آن معانی که در حق علی امکان ندارد، از قبیل آزادکننده و آزادشده. در نتیجه، می‌توان معنی مالک در تصرف و نیز «أولی» به معنای مالک در تصرف بر امت را می‌توان داخل در آن معانی دانست و هنگامی که علی به فرموده پیغمبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر باشد، امام خواهد بود، چنانکه حدیث نبوی من کنت ولیه، فهذا ولیه نیز بر این معنی دلالت دارد. پس «ولی» بر حسب تبادر به ذهن مالک در تصرف است، اگرچه در غیر آن استعمال شود. بنابراین معنی است که رسول خدا فرمود: سلطان ولی کسی است که ولیی برای او نیست. مراد حق تصرف در عقد نکاح است، بدین معنی که امام را در این امر ولایت است هنگامی که خویشاوندی موجود نباشد و این معنی بر سبیل حقیقت است، پس علی القاعده زمانی که دلیلی بر تخصیص به معنای خاص نباشد، باید کلمه حمل به تمام آنها بشود.

۱۴- شیخ احمد عجیلی شافعی در ذخیره المال شرح عقد جواهرالآل فی فضائل الآل بعد از ذکر حدیث غدیر و داستان حارث بن نعمان فهری گوید: این از نیرومندترین دلایل است بر اینکه، علی، رضی الله عنه، به امامت و خلافت و صداقت و نصرت و پیروی نمودن از او سزاوارتر است به اعتبار احوال و اوقات و خصوص و عموم، و این سخن نه با آنچه گذشت، منافات دارد و نه با آنچه به خواست خدا خواهد آمد دایر به

اینکه یکی از همراهان آن جناب که در یمن با او بود، در باره او سخن ناروایی گفت و پیغمبر در مراجعت از حج خطبه‌ای مشعر به ولایت او ایراد فرمود تا خلق را به منزلت و قدر او آگاه سازد و به ردّ سخن کسی چون بریده درباره او پردازد، چه نامبرده نسبت به آن جناب کینه و عداوت داشت و در مسافرت یمن از او درشتی‌ای دید و پس از مراجعت آن را برای پیغمبر حکایت کرد. پیامبر از شنیدن این سخن چهره‌اش دگرگون شد و فرمود: ای بریده، آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟ هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست. ای بریده، علی را نکوهش مکن، زیرا علی از من است و من از او اویم و او بعد از من ولی شماست.<sup>۱</sup>

۱. سخن درباره این حدیث و امثال آن قبلاً از نظر گذشت. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۳۸۳/۱، ۳۸۴.





## توضیح بیشتر در مفاد حدیث غدیر

انگیزه ما از این گفتار این است که برخی از کسان گرچه حدیث غدیر را چون آفتاب تابان روشن و درخشان یافته یا با ما در پذیرش آن هم آهنگ بوده<sup>۱</sup> و در مفاد آن حقیقت را برزبان آورده‌اند<sup>۲</sup>، اما از لازمه حق چشم‌پوشی کرده‌اند. حقیقت این است که پس از آنکه خلافت رسول خدا ﷺ برای مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت و مبرهن گشت، لازمه لاینفک آن بلافصل بودن است، همان طور که مرسوم است اگر پادشاهی یکی از نزدیکان مورد علاقه خود را به ولایت عهد خود منصوب نماید و یا شخصی هنگام مردنش کسی را وصی خود قرار دهد و هردو گواہانی بر این امر بگیرند، در این صورت، آیا آن گواہان یا دیگران ممکن است احتمال بدهند که ولایت عهد کسی که از طرف پادشاه تعیین شده، یا وصایت وصی که از طرف شخص وصیت‌کننده معین گردیده، بعد از گذشتن مدتی طولانی پس از مردن آن پادشاه یا آن شخص وصیت‌کننده تحقق خواهد یافت؟ یا بعد از قیام کسان دیگر به تصدی آن مقام یا آن وصایت که در حین برقراری امر ولایت عهد و یا بیان وصیت نامی از آنها برده نشده است؟ آیا معقول است که با تصریح و تعیین جانشین از طرف پادشاه یا وصی از طرف موصی، مردم بیابند و دیگری را برای

۱. رک: شرح المواضع: ۲۷۱/۳؛ المقاصد ۲۹۰؛ الصواحق ۲۶؛ السیرة الحلبيّة: ۳۰۳/۳.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۸۳/۱-۳۸۵.

تصدی مقام سلطنت بعد از آن پادشاه و یا برای اجرای مقاصد وصیت‌کننده انتخاب کنند تا برای به دست گرفتن زمام امور قیام نماید؟ همانند موردی که شخصی بدون وصیت مرده و یا پادشاهی بدون تعیین جانشین از دنیا رفته باشد. نه، چنین نیست. کسی چنین اعتقادی ندارد و چنین کاری نمی‌کند، مگر آنکه از حق آشکار و صریح منحرف شود و از رأی خردمندان سرباز زند.

آیا کسی پیدا نمی‌شود که با این انتخاب‌کنندگان روبرو شده به آنها بگوید: اگر پادشاهی به غیر آن کس که به ولایت عهد خود منصوب کرده و یا شخص وصیت‌کننده‌ای بغیر آن کس که وصی خود قرارش داده است، نظر و تمایلی می‌داشت، چرا خود این کار را نکرد، در حالی که هر دو این مردم را می‌دیدند و می‌شناختند؟

در مورد امر خلافت نیز می‌گوییم: در میان آنان که می‌گویند ولایت ثابت برای مولای ما به نص و تصریح روز غدیر مربوط به زمان خلافت صوری او بعد از عثمان است، کسی نیست بگوید: آیا رسول خدا آنها را که بر پسر عمش علی سبقت گرفتند، نمی‌شناخت و مقام و حدود صلاحیت آنها را نمی‌دانست؟ پس چرا هنگامی که مرگ خود را نزدیک دید، عهده‌داری این امر را به علی علیه السلام اختصاص داد و حاضران را امر فرمود که با او بیعت کنند و آن را به غایبان ابلاغ نمایند؟<sup>۱</sup> و اگر برای آن اشخاص نصیبی از امر خلافت می‌دید، چرا از بیان آن در موقع حاجت خودداری کرد؟ و حال آنکه این موضوع مهم‌ترین فرایض دین و اساسی‌ترین اصول آیین بود و می‌دانست که برحسب اوضاع و احوال، رأی و نظر مردم در چنین امر مهمی با یکدیگر برخورد خواهد کرد، چنانکه برخورد کرد و پیش‌بینی می‌فرمود که گاه جدال و اختلافات لفظی به زد و خورد منتهی می‌شود و مشاجرات به نبرد و کشتار می‌انجامد. با این حال، پیغمبر رحمت صلی الله علیه و آله با چه مجوز و بهانه امت خود را در مورد بزرگ‌ترین نشانه دین بلا تکلیف رها فرمود؟

۱. در تعدادی از احادیث پیش گفته این سه جمله را می‌یابید: ۱- نزدیک بودن اجابت دعوت حق. ۲- امر به بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام. ۳- امر به ابلاغ به غایبین.

پیغمبر رحمت صلی الله علیه و آله این کار را نکرد و برای خلافت و وصایت بعد از خود جز علی علیه السلام از کسی نام نبرد، ولی خوشبینی این گروه به گذشتگان نشان که در امر خلافت دست به کار شدند و علیه صاحب خلافت به پا خاستند و به عنوان جوان بودن و کمی سن او و علاقه و محبت او نسبت به اولاد عبدالمطلب، چنانکه قبلاً از نظر گذشت<sup>۱</sup>، مدلول صریح و نص مسلم را به ظرف زمان خلافت صوری موکول کردند، ولی حسن یقین به رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را ملزم می‌دارد که بگوییم حضرتش تکلیف خود را در حدّ ضرورت و به قدر نیاز امت رسا و کافی ایفا فرموده خداوند ما را به راه راست هدایت فرماید.

### عبادات روز غدیر

از آنجا که غدیر روزی است که خداوند متعال به آن دین را کامل و نعمت را بر بندگانش تمام فرمود و بدین جهت، خشنودی خود را به امامت مولای ما امیرالمؤمنین اعلام فرمود و او را رایت هدایت قرار داد تا امت را به حرکت در شاهراه سعادت و صراط مستقیم حق وادارد و از پرتگاه هلاکت و لغزشگاه ضلالت باز دارد، بعد از روز مبعث نبوی صلی الله علیه و آله روزی به عظمت این روز نخواهید یافت که نعمتهای ظاهری و باطنی در آن این چنین فراوان شده و رحمت واسعه بیکران پروردگار همه را فرا گرفته باشد، روز فرخنده‌ای که فرع اساس مقدس بعثت نبوی و استوار سازنده این دعوت قدسی است. بنابراین، بر هر دینداری واجب است که در قبال این نعمتهای بزرگ به شایستگی سپاسگزاری نماید و از این طریق به ساحت قدس ربوبی تقرّب جوید و از انواع عبادات، از قبیل نماز و روزه و نیکی و صلّه رحم و اطعام و شرکت در مجالس جشن و سرور به مناسبت این روز بهره‌مند شود، و در احادیث و روایات به مراسم و آدابی در این روز اشارت رفته که روزه از جمله آنهاست.

### حدیث روزۀ روز غدیر

حافظ ابوبکر، خطیب بغدادی (م ۴۶۳) از عبدالله بن علی بن محمد بن بشران، از حافظ علی بن عمر دارقطنی، از ابونصر حبشون خلّال، از علی بن سعید رملی، از ضمیره بن ربیع، از عبدالله بن شوذب، از مطر وراق، از شهر بن حوشب، از ابوهریره روایت کرده که گفت: هرکس روز هجدهم ذیحجه روزه بدارد، برای او ثواب روزه شصت ماه نوشته می شود، و آن روز غدیر خم است هنگامی که پیغمبر دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: آیا من ولی مؤمنان نیستم؟ گفتند: بلی، یا رسول الله هستی. فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه. پس از آن عمر بن خطاب گفت: خوشا به حال تو ای پسر ابی طالب که مولای من و مولای هر مسلمان گشتی، آنگاه خداوند آیه .. الیوم اکملت لکم دینکم...<sup>۱</sup> را نازل فرمود. کسی هم که روز بیست و هفتم رجب را روزه بدارد برای او ثواب روزه شصت ماه نوشته می شود، و آن اولین روزی است که جبرئیل علیه السلام بر محمد به رسالت نازل شد.<sup>۲</sup>

همو این خبر را به طریق دیگر از علی بن سعید رملی روایت کرده است و عاصمی نیز در *زین الفقی* آورده گوید: خبر داد ما را محمد بن ابی زکریا از ابواسماعیل بن محمد فقیه، از ابو محمد یحیی بن محمد علوی حسینی، از ابراهیم بن محمد عامی، از حبشون بن موسی بغدادی، از علی بن سعید شامی، از ضمیره، از شوذب، تا آخر سند و متن مذکور بدون ذکر روزه رجب.

روایت مزبور را ابن مغازلی شافعی در کتابش *مناقب علی بن ابی طالب* از ابوبکر، احمد بن طاوان آورده که گفت: خبر داد ما را ابوالحسین احمد بن حسین بن سماک از ابو محمد جعفر بن محمد بن نصیر خلدی، از علی بن سعید رملی، تا آخر سند و متن مذکور.

همچنین سبط ابن جوزی و خطیب خوارزمی روایت یاد شده را از طریق حافظ بیهقی، از حافظ حاکم نیشابوری، ابن البیع، صاحب *المستدرک*، از ابوعلی زبیری، از

ابوجعفر احمد بن عبدالله بزاز، از علی بن سعید رملی، تا آخر نقل کرده‌اند<sup>۱</sup> و شیخ الاسلام حموی نیز از طریق بیهقی همین روایت را ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

### رجال سند حدیث

۱- ابوهریره.

علمای اهل تسنن بر عدالت و ثقه بودن او اجماع دارند؛ بنابراین، احتیاجی به بسط مقال در باره او نداریم.

۲- شهر بن حوشب اشعری.

حافظ ابونعیم او را از اولیاء شمرده و شرح حال کامل و جداگانه‌ای برای او نوشته است.<sup>۳</sup>

ذهبی ستایش بخاری را نسبت به او در میزان الاعتدال حکایت نموده و از احمد بن عبدالله عجلی و یحیی و ابن شیبیه و احمد و نسوی ثقه بودن او را نقل کرده است.

حافظ ابن عساکر شرح حال او را ثبت کرده و گوید: در باره او از امام احمد سؤال شد، گفت: حدیث او چه نیکو است. وی محدثی موثق و در خور ثناست و در نقل روایت بر او ایرادی نمی‌توان گرفت. عجلی گوید: او شامی، ثقه و از تابعین است. یحیی بن معین او را توثیق کرده است و یعقوب بن شیبیه گوید: او ثقه است، ولی بعضی از علما او را مورد نکوهش قرار داده‌اند.<sup>۴</sup>

ابن حجر شرح حال او را نگاشته و از احمد ثقه بودن و صحّت حدیث و ستایش او را نقل کرده است. همو از بخاری حسن حدیث و اعتبار و قوت او را در روایت و از ابن معین ثقه بودن و دقت نظر او را، و از عجلی و یعقوب و نسوی ثقه بودن او را حکایت نموده است. همچنین از ابوجعفر طبری نقل کرده که نامبرده فقیه و قاری و عالمی توانا بوده است، گرچه برخی او را ضعیف شمرده‌اند، چنانکه ابوالحسن قطان به نفی حجت و

۲. فراید السمطین، باب سیزدهم.

۴. تاریخ الشام: ۶/۳۴۳.

۱. تذکره الخواص، ۱۸، المناقب ۹۴.

۳. رک: حلیة الاولیاء: ۶/۵۹-۶۷.

برهان از او پرداخته، در حالی که بخاری و مسلم و چهار پیشوای دیگر صاحب صحیح، چون ترمذی، ابوداود، نسائی و ابن ماجه از او حدیث نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup>  
 ۳- مطربن طهمان وراق، ابورجاء خراسانی که دوستدار علی بود و در بصره سکونت داشت و انس را درک کرد.

حافظ ابونعیم او را از اولیاء شمرده و شرح حال جداگانه برای او ثبت نموده است و از ابوعیسی روایت کرده که گفت: من همانند مطر در فقاقت و زهد ندیدم.<sup>۲</sup>  
 ابن حجر شرح حال او را درج و گفتار ابونعیم را نقل کرده است.<sup>۳</sup>  
 ابن حبان او را از افراد ثقه شمرده و از عجلی راستی گفتار و صحت روایت او را نقل کرده است و از بزّاز حکایت نموده که گفت: بر روایات او اشکالی وارد نیست. وی انس را دیده و کسی را سراغ نداریم که حدیث او را ترک کرده باشد. نامبرده در سال ۱۲۵ و به قولی ۱۲۹ درگذشته، و گفته‌اند که در حدود سال ۱۴۰ منصور او را کشته است. بخاری و مسلم و دیگر پیشوایان حدیث که صاحبان صحاح ششگانه‌اند، از او حدیث نقل و روایت کرده‌اند.

۴- ابوعبدالرحمن بن شوذب.

حافظ ابونعیم او را در شمار اولیاء آورده و از کثیرین ولید روایت کرده که گفت: هر وقت ابن شوذب را می‌دیدم، به یاد فرشتگان می‌افتادم.<sup>۴</sup>  
 جزری از احمد و ابن معین ثقه بودن او را حکایت کرده<sup>۵</sup> و ابن حجر از او ذکری به میان آورده که خلاصه‌اش این است: او استماع حدیث کرده و در فقه دست داشته و از ثقات بوده است. سفیان ثوری گفته: نامبرده از استادان مورد وثوق ما بوده و ابن خلقون از ابن نمیر و دیگران توثیق او را نقل کرده است و از ابوطالب و عجلی و ابن عمّار و ابن معین و نسائی حکایت کرده که نامبرده ثقه است و در سال ۸۶ متولد و در سال ۱۴۴ یا

۱. تهذیب‌التهذیب: ۳۷۰/۴.

۲. حلیة‌الاولیاء: ۷۵/۳.

۳. رک: تهذیب‌التهذیب: ۱۶۷/۱۰.

۴. رک: حلیة‌الاولیاء: ۱۲۹/۶-۱۳۵.

۵. خلاصة‌الجزری ۱۷۰.

۱۵۶ يا ۱۵۷ وفات يافته است. حديث او را پيشوايان ششگانه حديث، جز مسلم روايت کرده‌اند و حاکم در مستدرک و ذهبی در تلخیص المستدرک صحيح بودن حديث او را تصديق کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۵- ضمرة بن ربيعة قرشی، ابو عبدالله دمشقی (م ۱۸۲ يا ۲۰۰ يا ۲۰۲).

حافظ ابن عساکر شرح حال او را نگاهشته و از احمد حکايت کرده است که گفت: به من رسیده که نامبرده استادی صالح بوده است. همو در جواب پرسشی که از او شد، گفت: اين مرد ثقه، مورد اعتماد، دارای صلاحيت و خوش روايت است. وی نیز از ابن معین ثقه بودن او را نقل نموده و از ابن سعد حکايت کرده که نامبرده ثقه و مورد اطمینان و نیکوکار بوده و در این مزایا و محسنات کسی بر او برتری نداشته است و از ابن یونس هم آورده که گفت: او در زمان خود مردی فقیه بوده است.<sup>۲</sup>

جزری ثقه بودن او را از احمد و نسائی و ابن معین و ابن سعد ذکر کرده<sup>۳</sup> و در تهذیب ابن حجر چنین آمده است: احمد او را مردی نیکو حديث و از افراد ثقه و مورد اطمینان می‌داند که در شام همانند نداشته است و وی به قول ابن معین و نسائی و ابن حبان و عجلی مردی ثقه و به قول ابوحاتم انسانی صالح بوده است و ابن سعد و ابن یونس هم از ثقه و صالح بودنش سخن گفته‌اند و صاحبان صحاح، جز مسلم از طریق او حديث روايت کرده‌اند و حاکم در مستدرک و ذهبی در تلخیص المستدرک بر صحّت حديث او تأکید ورزیده‌اند.

۶- ابونصر علی بن سعید، ابو حمله رملی که تاريخ وفاتش را بخاری سال ۲۱۶ ثبت کرده است.

ذهبی او را توثیق کرده گوید: من ایرادی بر او نیافتم و تاکنون ندیده‌ام که احدی در مورد او سخنی بگوید. او در حديث دارای صلاحیت است. و با وجود ثقه بودنش احدی از صاحبان صحاح سته از طریق او حديثی روايت نکرده‌اند. وی نیز شرح حال او را به

۲. تاريخ الشام: ۳۶/۷.

۱. تهذیب التهذیب: ۲۵۵/۵.

۳. خلاصة الجزری ۱۵۰.

عنوان علی بن سعید آورده و بر صداقت او صحه گذاشته است.<sup>۱</sup>

ابن حجر ثقه بودن او را اختیار کرده و بر ذهبی ایراد گرفته و گفته است: با اینکه وی ثقه است و کسی به نکوهش او نپرداخته، چگونه او را در عداد ضعفا ذکر کرده‌ای؟<sup>۲</sup>

۷- ابونصر حبشون بن موسی بن ایوب خلال (م ۳۳۱).

خطیب بغدادی شرح حال او را ثبت کرده گوید: نامبرده ثقه بوده و در باب البصره<sup>۳</sup> بغداد سکونت داشته است. آنگاه از حافظ دارقطنی حکایت کرده که او صدوق است.

۸- حافظ علی بن عمر، ابوالحسن بغدادی، مشهور به دارقطنی، صاحب سنن

(م ۳۸۵).

خطیب بغدادی شرح حال او را ثبت کرده گوید: نامبرده یگانه عصر و نخبه روزگار و پیشوای زمان خود بوده و علم روایت و درایت و معرفت به علل حدیث و اسماء رجال و احوال راویان به او منتهی گشته است، علاوه بر مراتب صدق و امانت و فقه و عدالت و قبول شهادت و صحت اعتقاد و سلامت مذهب و احاطه به علوم. همو از ابوالطیب، طاهرین عبدالله طبری حکایت کرده که گفت: دارقطنی در حدیث، امیرالمؤمنین بود و حافظی را ندیدم که وارد بغداد شده باشد، مگر آنکه به سوی او شتافت و به او تسلیم شد، یعنی در برابر او به جهت تقدّم در حفظ و برتری منزلت در علم گردن نهاد. سپس در شرح حال و ستودن او بسط کلام داده است.<sup>۴</sup>

ابن خلکان شرح حال او را ذکر کرده و او را ستوده است<sup>۴</sup> و همچنین ذهبی از قول حاکم نقل کرده که گفت: دارقطنی در حفظ و فهم و ورع یگانه عصر خود گردید و پیشوای قاریان و نحویان بود و من در سال ۳۶۷ هـ چهار ماه در بغداد مقیم شدم و بسیار به دیدارش رفتم و او را بالاتر از آنچه برای من توصیف شده بود، یافتیم و از او درباره علل حدیث و استادانش سؤال کردم. نامبرده را مصنفاتی است که ذکر آنها به طول می انجامد

۲. لسان المیزان: ۲۲۷/۴.

۴. وفيات الاعیان: ۳۵۹/۱.

۱. میزان الاعتدال: ۲/۲۲۴.

۳. رک: تاریخ بغداد: ۳۴/۱۲-۴۰.



و من گواهی می‌دهم که در بسیط زمین همانند او به جایش ننشست.<sup>۱</sup> در بسیاری از کتب رجال ضمن شرح حال کامل او انواع ستایش‌ها از او به عمل آمده است که ما از ذکر آنها صرف‌نظر می‌کنیم. ما در اسناد این حدیث به بررسی جامعی پرداختیم تا روشن شود که این حدیث تا چه پایه صحیح است و رجال طریق آن تا چه اندازه ثقة هستند و آنچنان ثقة بودن آنها واضح و آشکار است که برای هیچ ماجراجویی که در انواع جدل مهارت دارد و در هر سخن و گفتار تصرفات نابجایی به کار می‌بندد، مجالی باقی نمی‌ماند که نسبت به آن زبان به نکوهش بگشاید، چه این همه کتب شرح حال رجال آکنده از ثناگویی و ستایشگری و ذکر جمیل آنهاست.

علاوه بر مزیتی که این حدیث داراست، یعنی اشعار آن به نزول آیه کریمه .. الیوم اکملت لکم دینکم...<sup>۲</sup> در روز غدیر خم که مؤید و پشتوانه احادیث گذشته است، در میان راویان آن افرادی مانند طبری، ابن مردویه، ابونعیم، خطیب، سجستانی، ابن عساکر، حسکانی و نظایر آنان از پیشوایان و حفاظ نیز وجود دارند.<sup>۳</sup>

اکنون که این امر آشکار و مدلل شد، لازم است که گفتار ابن کثیر را پیرامون این حدیث<sup>۴</sup> مورد بررسی قرار دهیم. او به استناد روایتی که به دست آورده حاکی از اینکه این آیه در روز عرفه از حجة الوداع نازل گردیده، چنین پنداشته که این حدیث ناشناس، بل دروغ است. براستی جای شگفتی است که کسی در ناشناس بودن یکی از دو گروه از راویان در روایات متعارض قاطعانه اظهار نظر کند، در حالی که هر دو در صحت همانند و برابر با یکدیگرند. کاش می‌دانستم که در کفّه مقابل حدیث مورد نظر ما کدام مرجح وجود دارد که صحت آن را ترجیح دهد و چه امری کفّه این حدیث را سبک کرده و موجب عدم اعتدال در میزان گردیده است؟ با امکان معارضه ابن کثیر به مانند گفتارش

۱. رک: تذکره الحفظ: ۳/۱۹۹-۲۰۳. ۲. مائده ۳/۵.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۳۸-۲۳۰/۱.

۴. ابن کثیر در این گفتار، به طوری که از مندرجات البداية والنهائة: ۵/۲۱۴ معلوم می‌شود، از ذهبی تقلید

و پیروی کرده است.

دربارهٔ جانب دیگر به جهت مخالفتی که با آنچه ما در بارهٔ نزول آیهٔ کریمه ثابت کردیم، دارد؟ آیا برای این پندار ابن کثیر مجوزی پسندیده وجود دارد؟ غیر از اینکه او می‌خواهد قرآن کریم را از این خبر عظیم که امر ولایت و امامت باشد، منحرف و جدا سازد، وگرنه برای ابن کثیر هم امکان داشت که مانند سبط ابن جوزی نزول آیه را دو مرتبه احتمال دهد<sup>۱</sup>، چنانکه تکرار نزول در مورد بسمله و آیات دیگری که قبلاً از نظر گذشت<sup>۲</sup>، واقع شده است.

ابن کثیر را شبههٔ دیگری است در اصرار بر انکار حدیث. شبهه مزبور عبارت است از پندار او در اینکه پاداش روز غدیر اگر معادل با روزهٔ شصت ماه باشد، مستلزم این است که مستحب بر واجب برتری و فضیلت داشته باشد، زیرا آنچه دربارهٔ روزه تمام ماه رمضان رسیده، این است که ثواب آن معادل با ده ماه است، و این تفاوت بی سابقه و ناروا و باطل است.

ردّ و ابطال این شبهه و پندار به دو طریق نقض و حلّ صورت می‌گیرد، اما ردّ به طریق نقض به وسیلهٔ روایات بسیار زیاد امکان‌پذیر است که مجال ذکر همهٔ آنها و حتی اکثر آنها در اینجا نیست<sup>۳</sup> و از مجموع آنها به چند حدیث اکتفا می‌کنیم:

۱- کسی که ماه رمضان را روزه بدارد و شش روز از شوال را هم در پی آن روزه بگیرد، مثل این است که در تمام عمر خود روزه داشته است. این حدیث را مسلم به چند طریق، ابوداود، ابن ماجه، دارمی، احمد و ابن دیبع به نقل از ترمذی و مسلم با بررسی سند روایت کرده‌اند<sup>۴</sup> و هرکس که قائل به استحباب روزهٔ این شش روز است، اتکاء و اسنادش به این روایت است.

۲- کسی که شش روز بعد از فطر را روزه بدارد، چنان است که تمام سال را روزه

۱. تذکره الخواص ۱۸. ۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۵۷/۱.

۳. رک: نزّهة المجالس: ۱۵۱/۱-۱۵۸، ۱۶۷-۱۷۶.

۴. صحیح مسلم: ۳۲۳/۱؛ سنن ابی داود: ۳۸۱/۱؛ سنن ابن ماجه: ۵۲۴/۱؛ سنن الدارمی: ۲۱/۲؛ مستند

احمدین حنبلی: ۴۱۷/۵، ۴۱۹؛ تیسیر الوصول: ۳۲۹/۲.

داشته است. حدیث مزبور را ابن ماجه، دارمی، احمد، نسائی و ابن حبان هر دو در سنن خود با بررسی سند روایت کرده‌اند<sup>۱</sup> و سیوطی صحت این حدیث را نیز تأیید نموده است.<sup>۲</sup>

۳- رسول خدا به روزه داشتن ایام البیض، یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه امر می‌کرد و می‌فرمود: روزه این سه روز مانند روزه داشتن در تمام عمر است. این حدیث را ابن ماجه و دارمی با بررسی سند روایت کرده‌اند.<sup>۳</sup>

۴- هیچ ایامی از روزهای دنیا برای عبادت در نزد خدا محبوب‌تر از عبادت دهه ذیحجه نیست و همانا روزه داشتن یک روز از آن معادل با روزه داشتن یک سال است و یک شب آن در فضیلت معادل شب قدر است. این حدیث را ابن ماجه و غزالی روایت کرده‌اند.<sup>۴</sup> در کتاب احیاء علوم الدین این حدیث نیز مذکور است: کسی که سه روز از ماه حرامی را که عبارت از پنجشنبه و جمعه و شنبه است، روزه بدارد، خدا به پاداش هر روز برای او عبادت نهصد سال ثبت می‌فرماید.

۵- از انس بن مالک نقل شده که گفت: گفته می‌شد فضیلت هر روز روزه در دهه ذیحجه برابر با هزار روز روزه است و روزه روز عرفه معادل ده هزار روز روزه است. این موضوع را منذری به نقل از بیهقی و اصفهانی ذکر کرده است.<sup>۵</sup>

۶- روزه داشتن سه روز از هر ماه معادل روزه تمام عمر است با افطار آن. حدیث مزبور را احمد<sup>۶</sup> و ابن حبان در صحیح خود با بررسی سند روایت کرده‌اند و سیوطی نیز صحت آن را تأیید نموده است<sup>۷</sup> و نسائی و ابویعلی در مسند خود و بیهقی از جریر روایت مزبور را به لفظ «روزه سه روز از هر ماه معادل روزه تمام عمر است» آورده‌اند.<sup>۸</sup> ترمذی و نسائی با بررسی در سند روایت کرده‌اند که هرکس سه روز از هر ماه را

۱. سنن ابن ماجه: ۵۲۴/۱؛ سنن الدارمی: ۲۱/۲؛ مسند احمد بن حنبل: ۳۰۸/۳، ۳۲۴، ۳۴۴ و ۲۸۰/۵.

۲. الجامع الصغیر: ۷۹/۲. ۳. سنن ابن ماجه: ۵۲۲/۱؛ سنن الدارمی: ۱۹/۲.

۴. سنن ابن ماجه: ۵۲۷/۱؛ احیاء علوم الدین: ۲۲۷/۱.

۵. الترغیب والترهیب: ۶۶/۲. ۶. مسند احمد بن حنبل: ۳۴/۵.

۷. الجامع الصغیر: ۷۸/۲. ۸. همان مأخذ.

روزه بدارد، از حیث ثواب معادل روزه همه عمر است و خدای متعال در تصدیق این حدیث آیه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها...<sup>۱</sup> را نازل فرمود: یک روز به ده روز.<sup>۲</sup> این حدیث را مسلم به لفظی قریب به این ذکر کرده<sup>۳</sup>، و نسائی از حدیث جریر آورده که روزه داشتن سه روز از هر ماه در ثواب معادل روزه داشتن در تمام عمر است و مراد از سه روز، ایام البیض می باشد. این روایت را حافظ منذری نیز ذکر نموده<sup>۴</sup> و ابن حجر به ثبت آن پرداخته و صحت آن را تأیید کرده است.<sup>۵</sup>

۷- روزه داشتن روز عرفه مانند روزه داشتن هزار روز است. حدیث مزبور را ابن حبان از عایشه روایت کرده است<sup>۶</sup> و طبرانی در المعجم الاوسط و بیهقی<sup>۷</sup> با بررسی در سند آن را روایت کرده اند.

۸- از عبدالله بن عمر رسیده که گفت: هنگامی که ما با رسول خدا بودیم، روزه داشتن روز عرفه را معادل دو سال می دانستیم. این حدیث را طبرانی در المعجم الاوسط روایت کرده و نسائی به لفظ یک سال آورده است.<sup>۸</sup>

۹- هرکس روز بیست و هفتم ماه رجب را روزه بگیرد، خدای تعالی برای او ثواب شصت ماه ثبت می فرماید. این حدیث را حافظ دمیاطی<sup>۹</sup> و صفوری روایت کرده اند.<sup>۱۰</sup>  
 ۱۰- از ابوهریره و سلمان روایت شده که رسول خدا فرمود: در رجب روز و شبی هست که هر کس آن روز را روزه بدارد و آن شب را به عبادت سپری سازد، او را پاداش کسی است که صد سال روزها روزه بدارد و شبها به عبادت پردازد. آن شب و روز، سه

۱. انعام ۱۶۰/۶. ۲. تیسیرالوصول، ابن دبیع ۳۳۰.

۳. صحیح مسلم: ۳۱۹/۱، ۳۲۱. ۴. الترفیب والترهیب: ۳۳/۲.

۵. سیل السلام ۲۳۴. ۶. الجامع الصغیر: ۷۸/۲.

۷. الترفیب والترهیب: ۲۷/۲، ۶۶. ۸. همان: ۲۷/۲.

۹. ذهبی در تذکرة الحقاظ: ۲۶۸/۴ در باره نام و نشان و مقام او گوید: استاد ماء امام، علامه، حافظ، حجت، فقیه، نشابه، استاد محدثان، شرف الدین ابو محمد عبدالمؤمن دمیاطی شافعی. سپس او را بسیار ستوده و درگذشت او را به سال ۷۰۵ ثبت کرده است.

۱۰. السیرة الحلیة: ۲۵۴/۱؛ نزهة المجالس: ۱۵۴/۱.

روز مانده به پایان ماه رجب است. این حدیث را شیخ عبدالقادر گیلانی در *غنیة الطالبین* روایت کرده است.<sup>۱</sup>

۱۱- ماه رجب، ماه بزرگی است، هرکس یک روز از آن را روزه بدارد، خداوند ثواب سه هزار سال برای او ثبت خواهد فرمود. گیلانی این حدیث را در *غنیة الطالبین* روایت کرده است.<sup>۲</sup>

۱۲- کسی که روز عاشورا روزه بدارد، گویی تمام عمر را روزه گرفته است. در تورات چنین نوشته شده است. این روایت را صفوری ذکر کرده است.<sup>۳</sup>

۱۳- هرکس یک روز از محرم را روزه بدارد، او را به هر روز ثواب سی روز روزه داشتن است. طبرانی این حدیث را در *المعجم الصغیر* آورده است.<sup>۴</sup>

اما در ردّ به طریق حلّ باید گفت که ما اصل مسلمی در دست نداریم که به اتکای آن زیادتی پاداش عبادات واجب را بر ثواب مستحبات لازم بشماریم، بلکه امثال احادیثی که در ردّ به طریق نقض ذکر شد، ما را به امکان عکس و حتی وقوع آن راهنمایی می نماید و احادیث مروی در مورد سایر اعمال مستحب جز روزه که در شرع مورد ترغیب قرار گرفته، این معنی را تأیید می نماید. افزون بر این، اصولاً پاداش و ثواب در مقابل حقایق اعمال و مقتضیات طبیعی آن قرار دارد، نه در برابر عنوانهای عارض بر آن، از قبیل وجوب و استحباب که بر حسب مصالح مقرون بدان اعمال مقرر می شود.

بنابراین، امتناعی نیست که در طبیعت یک عمل مستحب، در ماهیت های گوناگون یا در ماهیتهای متحد بر حسب مناسبات همزمان به آن عمل، چیزی باشد که موجب افزایش ثواب و پاداش گردد.

در این مقام این نکته قابل تذکر است که مترتب شدن ثواب و پاداش بر یک عمل منحصرأ به نسبت و مقدار کشف آن عمل از حقیقت ایمان و جایگزین بودن آن در نفس است و آنچه که شکّی در آن نیست، این است که به جا آوردن اعمال مستحب افزون بر

۱. نزهة المجالس، صفوری: ۱/۱۵۴.

۲. همان: ۱/۱۵۳.

۳. الترفیغ والترهیب: ۲/۲۸.

۴. همان: ۱/۱۷۴.

واجبات که بر عهده بنده است و یا دوری و اجتناب از مکروهات علاوه بر ترک محرّمات از ثبات و استقامت انسان در امتثال امر خدا و خضوع و فروتنی در برابر او و ابراز علاقه و محبت نسبت به او حکایت دارد که بدان ایمان کامل می شود و پیوسته بنده به مولای خود تقرّب می جوید تا بدان حدّ که او را دوست بدارد، چنانکه بخاری از ابوهریره روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: خدای عزّوجل فرماید: پیوسته بنده من به سبب نافله ها به من نزدیکی می جوید تا او را دوست بدارم، پس وقتی که او را دوست داشتم، خواهم بود گوش او که با آن بشنود و چشم او که با آن ببیند و دست او که با آن بگیرد و پای او که با آن راه رود.<sup>۱</sup>

ممکن است گفته شود: برحسب نوامیس عدالت الهی لزومی ندارد که اجر و پاداش اضافی بر انجام وظیفه واجب و ترک عمل حرام مترتب شود، مگر همان عطایا و مواهبی که بنده از آن برخوردار و بهره مند است، از قبیل نعمت زندگی و خرد و عافیت و استفاده از نیروی حیات و آمادگی برای عمل و نجات یافتن از آتش دوزخ در آخرت. پیدا است که تمام اعمال صالح بنده در مقابل این همه مواهب و عطایای الهی و نعمت های بی منتهای او بسی کوچک و ناچیز است و عنایات بی حدّ و حصر پروردگار چیزی جز لطف و تفضّل او به بنده خود نیست.

همین حقیقت است که از آیات متعدّد کتاب عزیز قرآن استفاده می شود، آنجا که خدای متعال فرمود: پرهیزکاران در جای امن و آرام هستند، در باغها و چشمه سارها، لباسهایی از دیبای نرم و ستبر می پوشند و رویاروی یکدیگرند. همچنین سپیدتنان درشت چشم را به همسری شان در آوریم. در آنجا هر میوه ای را به آسودگی فرابیش خوانند. در آنجا طعم مرگ را نمی چشند، جز همان مرگ نخست، و خدا از عذاب دوزخ نگاهشان داشت. این نواختی از پروردگار تست و رستگاری بزرگ خود این است.<sup>۲</sup> پس تمام پادشاهی که در آنجا وجود دارد، همه به فضل و احسان خدای سبحان است.

۱. صحیح البخاری: ۲۱۴/۹؛ الاسماء والصفات، بیهقی ۴۱۶؛ میزان الاعتدال، ذهبی: ۳۰۱/۱.

فخر رازی گوید: اصحاب ما به این آیه استدلال کرده‌اند که بهره‌مندی از ثواب و پاداش از طرف ذات اقدس الهی بر سبیل تفضّل است نه از راه استحقاق، زیرا خدای تعالی چون اقسام ثواب و پاداش اهل تقوا را برشمرد، بیان کرد که تمام آنها بر سبیل فضل و احسان از جانب او برای آنان حاصل می‌شود. سپس فرمود: این رستگاری بزرگی است. همچنین اصحاب ما به این آیه استدلال کرده‌اند که تفضّل و احسان از حیث درجه بالاتر از ثواب و پاداش استحقاقی است. چه خداوند متعال آن را فضلی از جانب خویش دانسته و سپس از فضل به عنوان رستگاری بزرگ یاد کرده است. دلیل دیگر بر این مطلب این است که خداوند بزرگ وقتی که پاداش و اجرت اجیر را عطا کرد و سپس شخص دیگری را خلعتی بخشید، پیداست که این خلعت بالاتر از آن اجرت و پاداش است.<sup>۱</sup>

ابن کثیر در تفسیرش گوید: در روایت صحیح از رسول خدا رسیده که فرمود: عمل کنید و عمل خود را استوار سازید و آن را از راه خلوص و صدق انجام دهید و بدانید که عمل هیچ کس هرگز او را داخل بهشت نمی‌کند. عرض کردند: ای رسول خدا، درباره خود شما هم چنین است؟ فرمود: آری، مگر اینکه رحمت و فضل خدا شامل حال شما شود.<sup>۲</sup>

این معنی را می‌توان از روایت صحیحی که بخاری از رسول خدا آورده دریافت، آنجا که فرمود: حق خداوند بر بندگان این است که او را پرستش کنند و چیزی را در پرستش او شریک و انباز نسازند و حق بندگان بر خدا این است که موحدان را شکنجه و عذاب نفرماید.<sup>۳</sup>

البته، روشن است که این مقدار از حق ثابت بندگان بر خداوند با عقل سلیم سازگار است، اما زاید بر آن از نعمتهای الهی که پیغمبر ﷺ از بیان آن سکوت فرموده است، جز فضل و احسان از جانب پروردگار سبحان نیست.

۲. تفسیر القرآن العظیم: ۱۴۷/۴.

۱. مفاتیح الغیب: ۴۵۹/۷.

۳. صحیح البخاری: ۲۶۴/۴.

در روش و کار دولت‌ها با کارمندان مشاهده می‌کنید که در مقابل انجام تکالیف و خیانت نکردن در آن، پاداش و اجرشان جز همان حقوق مقرر قانونی نیست و چنانچه یکی از آنها علاوه بر استحقاق، به ترفیع مقامی یا دریافت رتبه‌ای نایل گردد، به سبب خدمت اضافی زاید بر وظایف مقرر اوست و کسی در میان مردم نیست که این روش را بر حکومت‌ها خرده‌گیری نماید و مورد انتقاد قرار دهد. این روش عیناً بین بردگان و ارباب آنها برقرار و معمول است و از امور ثابت و پایداری است که در نفوس تمام افراد بشر وجود دارد، جز اینکه ذات اقدس خداوند سبحان به فضل دائم و پیوسته خود جهانیان را در برابر تکالیف و وظایفشان پاداش و اجر فراوان عطا می‌فرماید.

در اینجا کلمه‌ای قدسی است از سرور و مولای ما امام زین‌العابدین، علی بن‌الحسین علیه السلام که از ذکر آن نباید خودداری کرد. آن جناب در دعایی که در مقام اعتراف به تقصیر و کوتاهی از ادای شکر در صحیفه سجاده‌ایه آمده فرماید:

بارخدا یا هنوز کسی شکر و سپاس ترا در قبال موهبتی به انجام نرسانده باز نعمتی از تو بدو رسد و شکر و سپاس دیگری بر او واجب آید و هرچه در راه طاعت و بندگی تو کوشش کند، باز به کمتر از آنچه سزاوار تست، بسنده کرده است. بنابراین، شاکرترین بندگان تو از ادای حق شکر عاجز و کوشاترین آنها از ادای حق بندگی ات قاصر است. کسی از روی استحقاق نه در خور آمرزش تست و نه شایسته رضای تو، پس هرکس را آمرزیده‌ای، به کرم خود آمرزیده‌ای و از هرکس خشنود شده‌ای، به فضل و عنایت خویش خشنود شده‌ای.

اندک سپاس را از بنده‌ات طاعت ناچیز را پاداش بسیار می‌دهی. شکر بندگان را آنچنان مستوجب پاداش دیدی و اجری بزرگ دادی که گویی در خودداری از آن در برابرت مختار و توانا بوده‌اند که به پاداش آن را تلافی فرموده‌ای یا تو خود سبب آن نبوده‌ای که در قبالتش اجری فراوان آماده داشته‌ای. نه چنین است، بلکه ای معبود من، تو خود به امر آنان قیام کرده‌ای قبل از آنکه به طاعت تو قیام کنند و پاداش آنان را آماده فرموده‌ای پیش از آنکه بر بندگی ات گردن نهند، زیرا شیوه تو فضل و کرم و عادت تو



اعانت و احسان و رويه تو عفو و بخشش است. آری، تمامی خلق معترفند که هر کس را عقاب کنی، بر او ستمی روا نداشته‌ای و همه گواهند که هر کس را ببخشایی، به او تفضل فرموده‌ای و جملگی بر آنند که از آنچه سزاوار تست، کوتاهی ورزیده‌اند. اگر شیطان آنها را فریب نمی‌داد و از اطاعت تو باز نمی‌داشت، کسی مرتکب گناه و تمرد نمی‌شد. و اگر باطل را به صورت حق در نظرشان جلوه‌گر نمی‌ساخت، کسی از راه بندگی تو گمراه نمی‌گشت.

پاکا خداوندا چقدر کرم و احسان تو در حق مطیع و عاصی روشن و نمایان است. مطیع را مورد نوازش قرار می‌دهی در امری که خود او را به انجام آن توانا ساختی و عاصی را مهلت می‌دهی، در حالی که قادری در عقاب او شتاب کنی. به هر دو گروه عنایتی فرموده‌ای که استحقاق آن را نداشته‌اند، و تفضلی کرده‌ای که عمل آنها در برابرش نارسا و ناچیز است. اگر مطیع را بر حسب قدرتی که خودت به او داده‌ای، پاداش می‌دادی، جای این بود که از پاداش تو محروم ماند و نعمت تو از او روبه زوال نهد، ولی تو به کرم خود در برابر طاعت ناچیز او در زمان کوتاه گذران، پاداش بسیار و پایان‌ناپذیر به او عطا فرمودی و در ازای مدت اندک ناپایدار به مدت دراز پایدار مأجورش ساختی. سپس بر خورداری از روزی‌ات را که می‌توانست بدان بر طاعت تو نیرو گیرد، در شمار نیابوردی و در گردن او تاوان نهدادی و در به کار بردن اسبابی که می‌توانست بدان به عفو و مغفرت تو راه یابد، خرده‌گیری نکردی، و گرنه همه مجاهدات او در مقابل خردترین نعمت و احسان تو ارزش نمی‌داشت و همچنان در گرو سایر عنایات و الطاف تو می‌ماند. در این صورت، کی استحقاق کمترین پاداش ترا داشت؟ نه، کی چنین شود؟<sup>۱</sup> روز غدیر را نماز مخصوصی است که ابوالنضر عیاشی و صابونی مصری درباره آن کتابی جداگانه تألیف کرده‌اند. برای آگاهی از نماز و دعاهای ویژه این روز بزرگ می‌توان به آثار مکتوبی که بدین منظور تدوین شده است، مراجعه کرد.

۱. صحیفه کامله سجاده‌یه، دعای سی و هفتم. (و)

‘Allameh Sheikh ‘Abd-ol-Hosein ‘Amini

# Al-Ghadir

(Vol. 1)

translated by  
Mohammad taghi vahedi

New edition  
under the supervision of  
Dr. Ali-Reza Mirza Mohammad

Bonyad-e Be‘that Publication